

درگیری بزرگ
بین مسیح و شیطان
در دوران عهد مسیحی

الن گولد وایت

نویسنده پدرسالاران و پیامبران، آرزوی اعصار، راه به سوی مسیح، تمثیل های عیسی و آثار دیگر.

تمام نقل قول های کتاب مقدس در این اثر به زبان اصلی از کتاب مقدس، نسخه بین المللی جدید گرفته شده است، مگر اینکه به طور دیگری ذکر شده باشد.

پیشگفتار

خواننده عزیز، این کتاب منتشر نشده است که به ما بگوید گناه، بدبختی و بدبختی در این دنیا

این کتاب منتشر نشده است تا به ما بگوید که بین روشنایی و تاریکی، گناه و عدالت، زندگی و مرگ، درست و نادرست، جدال آشتی ناپذیری وجود دارد. ما در اعماق قلب خود این را می دانیم و می دانیم که در این درگیری شرکت داریم، بازیگر.

اما هر یک از ما گاهی میل شدیدی به دانستن بیشتر در مورد این جنگ عظیم داریم. چگونه شروع شد؟ یا: او همیشه اینجا بود؟ چه عناصری جزء جنبه های پیچیده آن هستند؟ من چه نسبتی با او دارم؟

مسئولیت من چیست؟ من در این دنیا به انتخاب خودم نیستم. شر یا خیر برای من چه معنایی دارد؟

اصول عمده دخیل چیست؟ این درگیری تا کی ادامه خواهد داشت؟ عاقبت شما چه خواهد بود؟ آیا ممکن است همانطور که برخی از دانشمندان می گویند، زمین در اعماق یک شب متراکم، سرد و ابدی فرو رود؟ یا آینده ای بهتر، درخشان از نور، گرم با عشق ابدی خدا وجود خواهد داشت؟

سوال عمیق‌تر است: در قلب من، چگونه می‌توان این کشمکش، جدال میان هجوم خودخواهی و عشق جاری را برای همیشه در پیروزی خیر حل کرد؟ کتاب مقدس چه می‌گوید؟ خداوند در مورد این موضوع ابدی و مهم برای هر روح چه چیزی به ما می‌آموزد؟

سوالاتی از این دست از هر سو با ما روبروست. آنها با اصرار از اعماق قلب ما بیرون می‌آیند. و خواستار پاسخ های قطعی هستند.

یقیناً خدایی که اشتیاق به چیزی بهتر، میل به حقیقت را در ما آفرید، پاسخ این همه نیاز به دانش را از ما دریغ نخواهد کرد، زیرا «خداوند بیهوش کاری را انجام نخواهد داد مگر اینکه راز خود را برای بندگانش فاش کند. پیامبران.»

هدف از این اثر، خواننده عزیز، کمک به روح پریشان است تا راه حل صحیحی برای همه این مشکلات پیدا کند. این توسط کسی نوشته شده است که چشیده و کشف کرده است که خداوند خوب است و از ارتباط با خدا و مطالعه کلام او آموخته است که راز خداوند نزد کسانی است که از او می ترسند و او آن را آشکار خواهد کرد. عهد او

نویسنده برای اینکه بتوانیم محتوای این درگیری بسیار مهم را که زندگی کیهان درگیر آن است، بهتر درک کنیم، آن را از طریق درس های عینی و عینی استخراج شده از بیست قرن گذشته تاریخ به ما ارائه کرد.

کتاب با صحنه های غم انگیز پایانی داستان اورشلیم، شهری که خدا پس از رد مرد کالواری که برای نجات آمده بود، انتخاب کرد، آغاز می شود. از آن زمان به بعد، همراه با سیر عظیم ملل، کتاب به آزار و اذیت قوم خدا در قرون اول اشاره می کند. ارتداد بزرگ کلیسای حواری که به دنبال آن بود. بیداری حاصل از اصلاحات، که در آن برخی از جوهره های اصلی درگیری به وضوح آشکار است. فاجعه بار

درسی از رد اصول عدالت توسط فرانسه؛ رستاخیز و تعالی کتاب مقدس و تأثیر مفید و حیات بخش آنها. بیداری دینی روزهای آخر؛ پرده برداری از منبع تابناک کلام خدا، با مکاشفه های شگفت انگیز نور و دانش برای مقابله با قیام شیطانی هر فریب تاریکی.

تضاد قریب الوقوع و فعلی، با احکام حیاتی درگیر و در آن هیچ کس نمی تواند بی طرفی را انتخاب کند، ساده، روشن و به شدت آشکار است.

مهمتر از همه، پیروزی باشکوه و ابدی خیر بر شر، حق به ما نشان داده شده است

بر اشتباه، نور بر تاریکی، شادی بر غم، زندگی بر مرگ، امید بر ناامیدی، شکوه بر ذلت، و عشق ابدی و طولانی بر تنفر انتقام جویانه.

نسخه های قبلی این کتاب روح های بسیاری را به چوپان واقعی هدایت کرده است. دعای ویراستاران است که این نسخه حتی در کالاهای جاودانه پربارتر باشد.

سردبیران

معرفی

آدم قبل از ورود گناه از ارتباط آشکار با خالق خود برخوردار بود، اما از زمانی که انسان با معصیت خود را از خدا جدا کرد، نسل بشر از این امتیاز عالی محروم شد. با این حال، از طریق طرح رستگاری، مسیری گشوده شد که از طریق آن ساکنان زمین همچنان می توانستند با بهشت ارتباط داشته باشند.

خداوند از طریق روح خود با مردم ارتباط برقرار کرده است و نور الهی از طریق مکاشفه هایی که به بندگان منتخبات داده شده است بر جهان جاری شده است: "مردم از جانب خدا سخن گفتند که روح القدس برانگیخته است." (دوم پطرس، 1:21)

در طول بیست و پنج قرن اول تاریخ بشر هیچ مکاشفه ای وجود نداشت. کسانی که از جانب خداوند تعلیم داده شده بودند، دانش خود را به دیگران منتقل کردند و این از پدر به پسر در نسل های متوالی منتقل شد. تهیه کلام مکتوب در زمان موسی آغاز شد. سپس مکاشفه های الهام شده الهی در کتاب مقدس گنجانده شد. این کار در یک دوره طولانی هزار و ششصد ساله، از موسی، مورخ خلقت و شریعت، تا یوحنا، ضبط کننده عالی ترین حقایق انجیل، ادامه یافت.

کتاب مقدس به خدا به عنوان نویسنده خود اشاره می کند، اما به دست بشر نوشته شده است و به سبک متنوع کتاب های مختلف خود، ویژگی های بسیاری از نویسندگان را ارائه می دهد. حقایق مکشوف همه از جانب خدا الهام شده است (دوم تیم، 3:16). آنها در کلمات انسانی بیان می شوند. لایتناهی از طریق روح القدس خود به ذهن و قلب بندگان نور افکند. او خود را از طریق رویاها و رؤیاها، نمادها و چهره ها آشکار کرد و کسانی که حقیقت برایشان آشکار شد، اندیشه را در زبان بشری مجسم کردند.

ده فرمان را خود خدا گفته و با دست او نوشته است. آنها کار الهی هستند و نه ساختگی بشر. اما کتاب مقدس با حقایق الهام شده الهی خود را به زبان انسانی بیان می کند و ارتباط بین الهی و انسان را ارائه می دهد. چنین اتحادی در ذات مسیح که پسر خدا و پسر انسان بود وجود داشت. این در مورد کتاب مقدس و همچنین در مورد مسیح صدق می کند، "کسی که کلمه است جسم شد و در میان ما زندگی کرد." (یوحنا، 1:14)

کتابهای کتاب مقدس که در زمانهای مختلف توسط مردانی نوشته شده اند که در موقعیتها و مشاغل و موهبتهای فکری و معنوی تفاوتهای زیادی با هم داشتند، تضاد آشکاری در سبک و نیز در تنوع ماهیت موضوعات بیان شده ارائه می دهند. اشکال مختلف بیان توسط نویسندگان مختلف استفاده می شود.

غالباً همین حقیقت توسط یکی از نویسندگان دیگر به طرز چشمگیری ارائه می شود. از آنجایی که نویسندگان مختلف موضوعی را در جنبه ها و روابط مختلف ارائه می کنند، ممکن است در نظر خواننده سطحی و بیادقت متناقض یا متناقض به نظر برسند، اما دانش آموز با دقت و با احترام در نوشته های خود روشن ترین بینشها را می بیند و هماهنگی زیربنایی آنها را تشخیص می دهد.

حقیقت که از طریق افراد مختلف ارائه می شود، در جنبه های گوناگون خود نشان داده می شود. نویسندگان به شدت تحت تأثیر یک جنبه از موضوع قرار می گیرند. او نکاتی را انتخاب می کند که با تجربه یا ظرفیت درک و قدرانی او هماهنگ است. دیگران بر جنبه دیگری تمرکز می کنند. و هر یک، تحت هدایت روح القدس، چیزی را ارائه می دهد که به طور متقاعدکننده ای بر ذهن او تأثیر می گذارد - ویژگی متفاوتی از حقیقت در هر یک از آنها، اما هماهنگی کامل بین همه آنها. و حقایقی که بدین ترتیب آشکار شده اند متحد می شوند تا یک کل کامل را تشکیل دهند که برای برآوردن نیازهای انسان ها در همه شرایط و تجربیات زندگی سازگار است.

خداوند خشنود بوده است که حقیقت خود را از طریق عوامل انسانی به جهان ابلاغ کند، و او خود، از طریق روح القدس، مردانی را واجد شرایط کرده و آنها را قادر به انجام این کار کرده است. او ذهن انسان را در انتخاب آنچه که باید صحبت کند و بنویسد هدایت کرد. گنج به ظروف زمینی سپرده شده است، اما هنوز از بهشت است. شهادت از طریق بیان ناقص زبان بشری داده می شود، در عین حال شهادت الهی است، و فرزند مطیع و مورد اعتماد خدا در آن شکوه قدرت را می بیند. الهی، سرشار از فیض و حقیقت.

خدا در کلام خود، دانش لازم برای رستگاری را به انسان ها سپرده است. کتاب مقدس را باید به عنوان یک مکاشفه معتبر و خطاناپذیر از اراده او پذیرفت. آنها معیار شخصیت، آشکار کننده آموزه ها، و آزمون تجربه هستند. «تمام کتاب مقدس از جانب خدا الهام شده است و برای تعلیم، سرزنش، اصلاح و تربیت در عدالت سودمند است، تا مرد خدا برای هر کار نیکی کاملاً آماده باشد.» (دوم تیم. 3:16 و 17)

با این حال، این واقعیت که خدا اراده خود را از طریق کلام خود برای مردم آشکار کرده است، حضور و هدایت روح القدس را بی نیاز نمی کند. برعکس، روح توسط نجات دهنده ما وعده داده شد که کلام را برای بندگانش باز کند تا تعالیم آن را روشن و به کار گیرد. و از آنجایی که این روح القدس بود که انجیل را الهام کرد، غیرممکن است که تعالیم او با تعالیم کلام مخالف باشد.

روح به جای کتاب مقدس داده نشد - و هرگز نمی توانست داده شود - زیرا کتاب مقدس به صراحت اعلام می کند که کلام خدا معیاری است که همه تعالیم و تجربیات باید توسط آن آزمایش شوند. یوحنا رسول می گوید: «ای عزیزان، به هر روحی ایمان نیاورید، بلکه ارواح را بیازمایید تا ببینید از جانب خدا هستند یا نه، زیرا پیامبران دروغین بسیاری به دنیا رفته اند.» (اول یوحنا. 4:1)

و اشعیا می گوید: «به شریعت و احکام! اگر به این کلمه صحبت نکنند هرگز نور را نخواهند دید.» (اشعیا. 8:20)

خطاهای طبقه ای که مدعی روشنگری هستند و ادعا می کنند دیگر نیازی به راهنمایی کلام خدا ندارند، سرزنش بزرگی بر کار روح القدس وارد شده است. کسانی که به آن تعلق دارند تحت تأثیر تأثیراتی هستند که آنها را صدای خدا در روح می دانند. اما روحی که آنها را کنترل می کند روح خدا نیست. این پیروی بی دقت از برداشت های کتاب مقدس تنها می تواند به سردرگمی، فریب و تباهی منجر شود. این فقط به نفع طرح های شیطان است. از آنجایی که خدمت روح القدس برای کلیسای مسیح اهمیت حیاتی دارد، این یکی از فریبکاری های شیطان است که از طریق خطاهای افراط گرایان و متعصبان انجام می شود تا کار روح را تحقیر کند و قوم خدا را به غفلت از کار خود سوق دهد. منبع قدرتی که خود خداوند فراهم کرده است.

در هماهنگی با کلام خدا، روح او کار خود را در تمام دوران دوره انجیلی ادامه داد. در طی زمانی که متون مقدس هر دو عهد ارائه می شد، روح القدس از انتقال نور به اذهان فردی، صرف نظر از مکاشفه هایی که باید در قانون مقدس گنجانده شود، متوقف نشد. خود کتاب مقدس گزارش می دهد که چگونه از طریق روح القدس، انسان ها اخطار، سرزنش، نصیحت و راهنمایی را در مورد موضوعاتی که ارتباطی با ابلاغ کتاب مقدس نداشت، دریافت کردند. پیامبرانی از زمانهای مختلف ذکر شده است که هیچ سخنی از آنها ثبت نشده است. به همین ترتیب، پس از بسته شدن قانون کتاب مقدس، روح القدس همچنان به کار خود برای روشنگری، پند دادن و تسلی دادن فرزندان خدا ادامه داد.

عیسی به شاگردانش وعده داد: «اما مشاور، روح القدس، که پدر او را به نام من خواهد فرستاد، همه چیز را به شما خواهد آموخت و آنچه را که به شما گفته ام به شما یادآوری خواهد کرد.» (یوحنا. 14:26) «اما وقتی روح حقیقت بیاید، خواهد آمد

شما را به تمام حقیقت راهنمایی خواهد کرد و به شما خواهد گفت که چه خواهد آمد.» (یوحنا 16:13) کتاب مقدس به وضوح تعلیم می دهد که این وعده ها، به دور از محدود شدن به روزهای رسولی، به کلیسای مسیح در همه اعصار گسترش می یابد. ناجی به پیروان خود اطمینان داد: "و من همیشه، حتی تا پایان عصر، با شما هستم." (متی 28:20) پولس اعلام می کند که هدایا و تجلیات روح در کلیسا ساخته شده است «تا مقدسین را برای کار خدمت آماده کنند، تا بدن مسیح ساخته شود، تا زمانی که همه ما به وحدت ایمان و دانش برسیم. از پسر خدا، و به بلوغ بیایید و به اندازه کامل مسیح برسید.» (افس. 4:12 و 13).

رسول برای ایمانداران افسسی دعا کرد: "من دعا می کنم که خدای خداوند ما عیسی مسیح، پدر جلال، به شما روح حکمت و مکاشفه در شناخت خود عطا کند. همچنین دعا می کنم که چشمان دل‌های شما روشن شود تا امیدی را که او ما را به آن فرا خوانده است و عظمت بی‌تظیر قدرت او را نسبت به ما که ایمان آورده‌ایم...» (افس. 1:17-19). خدمت روح الهی، روشن ساختن درک و باز کردن ذهن چیزهای عمیق کلام مقدس، برکتی بود که پولس برای کلیسای افسس دعا کرد.

پس از تجلی شگفت انگیز روح القدس در روز پنطیکاست، پطرس مردم را به توبه و تعمیم به نام مسیح برای آمرزش گناهان خود تشویق کرد. و گفت: «... و عطای روح القدس را خواهند گرفت. زیرا این وعده برای شما و فرزندان شما و برای همه کسانی است که دور هستند، برای کسانی که خداوند، خدای ما بخواند.» (اعمال رسولان 2:38 و 39).

در ارتباط بی واسطه با صحنه های روز بزرگ خدا، خداوند از طریق یوئیل نبی، تجلی خاصی از روح خود را وعده داد (یوئیل 2:28). این پیشگویی در ریزش روح در روز پنطیکاست تا حدی تحقق یافت، اما در مظاهر فیض الهی که شاهد تکمیل کار انجیل خواهد بود، به تحقق کامل خود خواهد رسید.

تضاد بزرگ بین خیر و شر تا آخر زمان بر شدت خود افزوده خواهد شد. در هر عصری خشم شیطان علیه کلیسای مسیح آشکار شده است.

خدا فیض و روح خود را به مردم داد تا آنها را برای رویارویی با قدرت شیطان تقویت کند. هنگامی که رسولان مسیح می خواستند انجیل را به جهان ببرند و آن را برای نسل های آینده ثبت کنند، به ویژه از نور روح برخوردار بودند. اما وقتی کلیسا به رهایی نهایی خود نزدیک می شود، شیطان با قدرت زیادی عمل می کند. او «پر از خشم بزرگ» فرود می آید، زیرا می داند زمان کمی برای او باقی مانده است. (مکاشفه 12:12) او "با تمام قدرت، با نشانه ها و شگفتی های فریبنده" عمل خواهد کرد (دوم تسالونیکیان 2:9) شش هزار سال است که این ذهن ممتاز که زمانی بالاترین در میان فرشتگان بود، تماماً به کار فریب و تباهی خم شده است. و تمام اعماق توانایی و ظرافت شیطانی را به دست آورد و

تمام ظلم و ستم ایجاد شده در طول نبردهای سکولار در درگیری نهایی علیه قوم خدا اعمال خواهد شد. در این زمان پر خطر، پیروان مسیح باید هشدار ظهور دوم خداوند را به جهان اعلام کنند. و مردمی باید آماده باشند تا در هنگام ظهورش در برابر او بایستند، «بی عیب و بی عیب».

(دوم پطرس 3:14) در آن زمان وقف خاصی از فیض و قدرت الهی برای کلیسا کمتر از آنچه در دوران رسولان بود ضروری نخواهد بود.

از طریق نور روح القدس، صحنه های کشمکش طولانی بین خیر و شر به روی نویسنده این صفحات باز شده است. گهگاه به من اجازه داده شده است که در اعصار مختلف، در مورد آشکار شدن جدال بزرگ بین مسیح، شاهزاده زندگی، خالق نجات ما، و شیطان، شاهزاده شر، نویسنده گناه، اولین نفر، فکر کنم. متجاوز از قانون مقدس خدا همان نفرت از اصول شریعت خدا، همان استراتژی فریب که از طریق آن خطا صورت می گیرد

به نظر می رسد حقیقت باشد، قوانین بشری جایگزین قانون خدا می شود، و انسان ها به پرستش مخلوق و نه خالق سوق داده می شوند، که در طول تاریخ گذشته قابل ترسیم است. تلاش‌های شیطانی برای معرفی نادرست شخصیت خدا، سوق دادن انسان به تصور نادرست از خالق و بنابراین به جای عشق، با ترس و نفرت به او نگاه می‌کنند. تلاش آنها برای به حاشیه راندن قانون خدا، وادار ساختن مردم به این که خود را از ادعاهای آن آزاد بدانند، و آزار و اذیت کسانی که جرات مقاومت در برابر فریبکاری های آن را دارند، به طور پیوسته در همه اعصار ادامه داشته است. آنها را می توان در تاریخ پیرغلامان، انبیا، رسولان، شهدا و مصلحان مشاهده کرد.

در کشمکش بزرگ نهایی، شیطان همان سیاست را به کار می گیرد، همان روحیه را آشکار می کند، و به همان هدفی که در همه اعصار گذشته بود، کار می کند. آنچه بود، خواهد بود، جز اینکه مبارزه آینده با شدت وحشتناکی مشخص خواهد شد که جهان هرگز شاهد آن نبوده است. فریب های شیطان ظریف تر و حملات او مصمم تر خواهد بود. اگر ممکن بود، او برگزیدگان را فریب می داد (مرقس، 13:22).

همانطور که روح خدا حقایق بزرگ کلام خود و صحنه های گذشته و آینده را در ذهن من آشکار می کرد، به من دستور داده شد که آنچه را که بدین ترتیب بر من آشکار شده بود به دیگران بشناسانم - تا تاریخ جدال در قرون گذشته را ترسیم کنم. و ارائه آن به ویژه برای روشن کردن مبارزه قریب الوقوع آینده. با توجه به این هدف، من کوشیده ام تا رویدادهای تاریخ کلیسا را انتخاب و گروه بندی کنم تا آشکار شدن حقایق بزرگ و آزمایشی را که در دوره های مختلف به جهانیان اعلام شده و خشم کلیسا را برانگیخته است، ردیابی کنم. شیطان و دشمنی کلیسای جهان دوست را برانگیخت و با شهادت کسانی که "حتی در مواجهه با مرگ نیز جان خود را دوست نداشتند" حفظ شده است (مکاشفه، 12:11).

در این سوابق می توان پیشگویی هایی از درگیری پیش روی خود مشاهده کرد. با تجزیه و تحلیل آنها در پرتو کلام خدا و از طریق روشنایی روح او، می توانیم نقشه های شیطان و خطراتی را که باید توسط کسانی که "بی گمان" در حضور خداوند در نزد خداوند پیدا می شوند اجتناب کنند، کشف کنیم. آینده.

رویدادهای بزرگی که پیشرفت اصلاحات را در قرون گذشته نشان می‌دهند، موضوعات تاریخی هستند که جهان پروتستان به خوبی شناخته و به رسمیت شناخته است. اینها حقایقی است که هیچ کس نمی تواند با آنها مخالفت کند. این داستان را با توجه به طولانی بودن کتاب و اختصاری که لزوماً رعایت می شد، به اختصار ارائه کردم. حقایق در فضایی مختصر فشرده شدند زیرا به نظر می رسید با درک صحیح کاربرد آن سازگار باشد. در برخی موارد که مورخ وقایع را با هم جمع کرده است تا به طور خلاصه، دید وسیعی از موضوع ارائه دهد یا جزئیات را به طور مناسب خلاصه کرده است، سخنان وی نقل شده است؛ اما به استثنای موارد معدودی، اعتبار خاصی قائل نشده است، زیرا برای ذکر این نویسنده به عنوان مرجع ذکر نشده است، بلکه به این دلیل است که بیان وی ارائه سریع و قانع کننده موضوع است. در شرح تجربیات و دیدگاه‌های کسانی که کار اصلاح‌طلبی را به زمان ما منتقل کردند، گهگاه از آثار منتشر شده آنها استفاده مشابهی شده است.

هدف این کار نه آنقدر ارائه حقایق جدید در مورد نبردهای دوران بدوی، بلکه آشکار ساختن حقایق و اصولی است که بر رویدادهای آینده تأثیر دارد. با این حال، به نظر می رسد که همه این سوابق گذشته، به عنوان بخشی از درگیری بین نیروهای روشنایی و تاریکی، معنای جدیدی به خود می گیرند. و از طریق آنها بر آینده روشن می شود و راه کسانی را روشن می کند که مانند اصلاح طلبان گذشته برای شهادت به «کلام خدا و شهادت عیسی مسیح» فراخوانده می شوند، حتی در خطر از دست دادن. همه کالاهای زمینی

هدف این کتاب روشن کردن صحنه‌های جدال بزرگ حقیقت و خطا است. آشکار ساختن حیل‌های شیطان و ابزارهایی است که با آن می‌توان با موفقیت در برابر او مقاومت کرد. ارائه راه حلی رضایت بخش برای مشکل بزرگ شر، روشن کردن منشأ و نهائی گناه، و نیز آشکار ساختن کامل عدالت و احسان خداوند در همه برخوردها با مخلوقاتش است. و ماهیت مقدس و تغییرناپذیر شریعت او را نشان دهد. تا از طریق تأثیر آن، ارواح از قدرت تاریکی رها شوند و «شریکان میراث مقدسین در نور» شوند، تا او را ستایش کنند که ما را دوست داشت و خود را برای ما فدا کرد. این آرزوی صادقانه نویسنده است.

الن گولد وایت

فصل 1

نابودی اورشلیم

"آه! اگر شما هم می دانستید، حداقل در این روزتان، چه چیزی به آرامش شما تعلق دارد! اما اکنون این از چشمان شما پنهان است. زیرا روزهایی بر شما خواهند آمد که دشمنان شما را با سنگرهای محاصره خواهند کرد و خواهند خواست. تو را محاصره کنند و تو را از هر طرف سرنگون کنند و تو و فرزندانت را که در درونت هستند سرنگون کنند و سنگی بر سنگ در تو باقی نخواهند گذاشت، زیرا زمان دیدارت را نمی دانستی.» (لوقا، 19:42-44)

عیسی از بالای کوه زیتون به اورشلیم فکر کرد. زیبا و آرام صحنه ای بود که در برابر او رخ داد. زمان عید فصح بود و پسران یعقوب از همه سرزمین ها آمدند تا در آنجا جمع شوند و جشن بزرگ ملی را جشن بگیرند.

در میان باغها، تاکستانها و دامنه های سبز که توسط چادرهای زائران اشغال شده بود، تپه های خاکریزی شده، کاخ های باشکوه و سنگرهای عظیم پایتخت اسرائیل قرار داشتند. به نظر می رسید که دختر صهیون با غرور می گوید: «من به عنوان ملکه می نشینم و گریه نمی بینم»، در آن زمان زیبا بود و خود را از لطف بهشت مطمئن می پنداشت، مثل زمانی که قرن ها قبل، تروبادور سلطنتی او خوانده بود: "زیبا برای یک سایت، و شادی تمام زمین کوه صهیون است... شهر پادشاه بزرگ." (مصور، ۴۸:۲) در نمای کامل ساختمان های معبد باشکوه به چشم می خورد. پرتوهای غروب خورشید سفیدی برفی دیوارهای مرمرین آن را روشن می کرد و از درگاه طلایی، برج و گلدسته می درخشید. او چه «کمال زیبایی» داشت—افتخار ملت یهود. کدام پسر اسرائیل می تواند این صحنه را بدون هیجان و شگفتی ببیند؟ اما افکار دیگری ذهن عیسی را به خود مشغول کرد. «وقتی آمد و شهر را دید، بر آن گریست.» (لوقا، 19:41) در میان شادی جهانی از ورود پیروزمندانه، در حالی که شاخه های خرما تکان می خوردند، در حالی که حسنانای شادی بخش در سراسر تپه ها طنین انداز می کردند، و هزاران صدا او، پسر خدا، موعود اسرائیل، که بر مرگ غلبه کرده بود و اسیران خود را از قبر فرا خوانده بود، با اندوهی ناگهانی و مرموز احساس ظلم کرد. نتیجه یک اندوه مشترک، اما غم شدید و سرکوب ناپذیر.

اشک های او برای خودش نبود، زیرا او به خوبی می دانست که قدم هایش او را به کجا می برد. پیش از او جتسیمانی بود، صحنه عذاب آینده او. دروازه گوسفند نیز در نظر بود، که قرون متمادی قربانیان قربانی را از طریق آن هدایت می کردند، که وقتی او «مثل بره ای که به ذبح برده می شد» به روی او باز می شد (اشعیا، 53:7) نه چندان دور جلگه، محل مصلوب شدن بود. در راهی که مسیح قرار بود به زودی قدم بگذارد، وحشت تاریکی بزرگ فرو می افتد، زیرا او روح خود را قربانی گناه کرد. با این حال، تفکر در این صحنه ها نبود که در این ساعت شادی بر او سایه افکند. هیچ تصویری از غم و اندوه مافوق بشری او باعث تیرگی آن روح فداکار نشد. عیسی برای سرنوشت هزاران محکوم در اورشلیم گریه کرد - به دلیل کوری و عجز کسانی که برای برکت و نجات آنها آمده بود.

داستان بیش از هزار سال لطف و عنایت ویژه خداوند به قوم برگزیده اش به روی عیسی باز شد. آنجا کوه موریای بود، جایی که پسر موعود، به عنوان قربانی مطیع، به قربانگاه بسته شده بود - نشانی از پیشکش پسر خدا (پیدایش 22:9) در آنجا عهد برکت و وعده پرشکوه مسیحایی بر پدر مؤمنان ثابت شده بود.

(پیدایش 18-16:22 در آنجا شعله‌های قربانی، که از خرمن اورنان به آسمان بالا می‌رفت، شمشیر فرشته ویرانگر را منحرف کرده بود (اول تواریخ - 21) نمادی مناسب از فداکاری و میانجیگری ناجی برای مردان گناهکار. اورشلیم توسط خدا بالاتر از تمام زمین مورد احترام بوده است. خداوند صهیون را انتخاب کرده بود که «برای سکونت خود» می‌خواست (مزمور 133). ۱۳:۳۲ در آن مکان، برای قرن‌ها، انبیا پیام هشدار داده بودند. کاهنان آنجا معطرهای خود را تکان داده بودند و ابر عود با دعای نمازگزاران در پیشگاه خداوند بالا رفته بود. در آنجا، هر روز خون بره‌های کشته شده‌ای که به سمت بره خدا اشاره می‌کردند، تقدیم می‌شد. در آنجا یهوه حضور خود را در ابر جلال بر کرسی رحمت آشکار کرده بود. پایه نردبان عرفانی بود که زمین را به آسمان وصل می‌کرد (پیدایش 12:28 یوحنا - 1:51 که توسط آن فرشتگان خدا فرود آمدند و بالا رفتند، و راه را به مکان مقدس برای جهان باز کردند. اگر اسرائیل، به عنوان یک ملت، عهد با بهشت را حفظ می‌کرد، اورشلیم برای همیشه به عنوان برگزیدگان خدا باقی می‌ماند (ار. - 17:21)

(25) اما تاریخ مردم پسند، سابقه ارتداد و طغیان بود. آنها در برابر فیض آسمانی مقاومت کرده بودند، از امتیازات خود سوء استفاده کردند و فرصت‌ها را تحقیر کردند.

اگرچه اسرائیل رسولان خدا را به سخره گرفته بود، سخنان او را تحقیر می‌کرد و با پیامبرانش بدرفتاری می‌کرد (دوم تواریخ، 36:16) اما همچنان خود را به عنوان «خداوند، خدای مهربان و بخشنده، دیر خشمگین، و سرشار از محبت و عشق ورزیدن» به آنها نشان داد. حقیقت. «(Ex. 34:6) با وجود رد مکرر، رحمت او بدون التماس ادامه یافت. خداوند با محبتی پرهیزگارتر از پدر نسبت به فرزندی که از او نگهداری می‌کند، «کلام خود را به وسیله رسولانش که زود برمی‌خیزند و می‌فرستند، برای آنها فرستاده بود، زیرا او بر قوم خود و بر مسکن خود دلسوز بود».

(دوم تواریخ، 36:15) هنگامی که پندها، دعاها و سرزنش‌ها ناکام ماند، او ارزشمندترین هدیه بهشت را برای آنها فرستاد. علاوه بر این، او تمام بهشت را در آن یک هدیه ریخت.

خود پسر خدا فرستاده شد تا از شهر توبه نشده دعا کند. این مسیح بود که اسرائیل را مانند تاک خوب از مصر بیرون آورد (مزمور 80:8)

دست خود او غیریهودیان را از حضور ایشان بیرون کرده بود. او آن را "روی تپه ای حاصلخیز" کاشت. مراقبت پدرانه اش دور آن حصار کشیده بود. او بندگان خود را برای مراقبت از او فرستاد. او بانگ می‌زند: «چه می‌توان بیشتر از این با تاکستان من کرد که من با آن نکرده‌ام؟» از آنجایی که انتظار داشت انگور بیاورد، انگورهای وحشی تولید کرد (اشعیا، 4-1:5) همچنان به امید یافتن میوه، شخصاً به تاکستان خود آمد تا شاید بتواند آن را از نابودی نجات دهد. او اطراف آن را حفر کرد، هرس کرد و با احتیاط رفتار کرد، او در تلاش خود برای نجات این تاکستان که خود کاشته بود خستگی ناپذیر بود.

به مدت سه سال خداوند نور و جلال در میان قوم خود آمد و رفت.

او «به انجام کارهای نیک پرداخت و همه ستم‌دیدگان را شفا داد» (اعمال رسولان، 10:38) دل شکستگان را تسلی داد، زندانیان را آزاد کرد، بینایی را به نابینایان بازگرداند، لنگان را وادار به راه رفتن کرد، و به سخنان گوش فرا داد. ناشنویان، پاکسازی جذامیان، زنده کردن مردگان و موعظه انجیل به فقرا (لوقا، 4:18؛ متی، 11:5) به همه این طبقات به طور یکسان این دعوت کریمانه خطاب شد: "بیاید نزد من، ای همه زحمتکشان و گران بارها، و من به شما آرامش خواهم داد." (متی 11:28).

حتی اگر خیر او با شر و محبت او با نفرت پاداش داده شد (مزمور، 109:5) عیسی با استواری به رسالت رحمت خود ادامه داد. کسانی که به دنبال فیض او بودند هرگز دفع نشدند. مسافری بی خانمان که ذلت و فقر نصیبش بود، پروردگار ما برای خدمت به نیازهای انسان و رفع گرفتاری‌های انسان و توسل به مردم برای پذیرش هدیه زندگی زندگی کرد. امواج رحمت دفع شده توسط دل‌های سرسخت

آنها با موج قوی تر از عشق پارسا و غیرقابل بیان بازگشتند. اما اسرائیل از بهترین دوست و تنها یاور خود دور شده بود. درخواست های محبت او تحقیر شده بود، نصایح او نادیده گرفته شده بود، و هشدارهای او مورد تمسخر قرار گرفته بود.

ساعت امید و بخشش به سرعت در حال سپری شدن بود. جام غضب الهی که مدت ها بود درنگ بود، تقریباً پر بود. ابرهایی که در طی قرن ها ارتداد و شورش جمع شده بودند و اکنون مملو از بدبختی بودند، نزدیک بود بر مردمی گناهکار بپزند. و تنها کسی که می توانست آنها را از نابودی قریب الوقوع نجات دهد تحقیر شده، مورد اهانت قرار گرفته، طرد شده و سپس مصلوب شده بود.

هنگامی که مسیح بر روی صلیب کالواری معلق شد، زمان اسرائیل به عنوان یک ملت مورد لطف و برکت خدا به پایان خواهد رسید. از دست دادن یک روح به تنهایی مصیبتی است بی نهایت بزرگتر از ثروت و ثروت تمام جهان. اما هنگامی که مسیح به اورشلیم نگرست، ویرانی کل شهر، کل قوم، در برابر او قرار گرفت، آن شهر، آن قومی که زمانی برگزیده خدا، گنج خصوصی او بود.

انبیا برای ارتداد اسرائیل و ویرانی های وحشتناکی که گناهان آنها را مورد عذارداری قرار داده بود سوگوار بودند. ارمیا می خواست که چشمانش مایه اشک باشد تا بتواند شبانه روز برای مردگان دختر قوم خود، برای گله خداوند که اسیر شده بود، گریه کند (ارم. . . (17: 13؛ 9: 1؛ پس چه درد کسی بود که نگاه نبویش نه سالها بلکه قرن ها بود! او فرشته ویرانگر را با شمشیر برافراشته در برابر شهری که مدت ها محل سکونت یهوه بود، فکر کرد. او از بالای کوه زیتون، در همان نقطه ای که بعداً توسط تیتوس و ارتشش اشغال شد، به آن سوی دره به سمت صحن های مقدس و رواقها نگاه کرد و با چشمانی پر از اشک، در چشم اندازی وحشتناک، دیوارها را در محاصره دید. توسط میزبان خارجی. . او صدای پای لشکرهایی را می شنید که برای جنگ مانور می دادند. و همچنین صدای گریه مادران و کودکان برای نان در داخل شهر محاصره شده. مسیح معبد مقدس و زیبا، کاخها و برجها را دید که همگی در شعله های آتش سوخته بودند و تنها انبوهی از ویرانه های دودکننده وجود داشت.

با نگاهی به اعصار، او قوم عهد را دید که در سرتاسر سرزمین ها پراکنده شده اند، مانند بقایای کشتی که در ساحلی متروک شکسته شده است. در انتقام موقتی که قرار بود بر فرزندان اورشلیم بیفتد، مسیح اولین جرعه از آن جام خشم را دید که در آخرین داوری، مردم باید به رسوب تخلیه کنند. رحمت و محبت الهی در این کلمات غم انگیز بیان می شود: "اورشلیم، اورشلیم، که پیامبران را می کشد و فرستادگان به سوی شما را سنگسار می کند! چقدر فرزندان شما را جمع می کردم، همانطور که مرغ جوجه های خود را زیر بال های خود جمع می کند؟ و تو آن را نخواستی!" (متی. (23:37) او! اگر به عنوان قومی که بیش از دیگران مورد پسند قرار گرفته اید، زمان دیدارتان و چیزهایی را که به آرامش شما تعلق دارد، می دانستید! فرشته عدالت را مهار کردم، تو را به توبه دعوت کردم، اما بیهوده. این فقط بندگان، فرستادگان و پیامبران نیست که شما را دفع و طرد کرده اید، بلکه مقدس اسرائیل، نجات دهنده شماست. اگر نابود شدی، تنها خودت مسئولی. «و شما نزد من نخواهید آمد تا حیات داشته باشید.» (یوحنا. (5:40)

مسیح در اورشلیم نمادی از جهان را دید که در بی ایمانی و عصیان سخت شده بود و به سرعت به سوی قضاوت های انتقام جویانه خدا می رفت. بدبختی های یک نژاد افتاده که روح او را تحت ستم قرار می دهد، این فریاد پر از تلخی را از لبانش بیرون کرد. او سابقه گناه را در بدبختی ها، اشک ها و خون انسان ها مشاهده کرد. دل او با شفقت بی پایان برای مصیبت زده ها و رنج های زمین متاثر شد و آرزو داشت که همه آنها را تسکین دهد. اما حتی دست او نیز نتوانست موج بدبختی های بشری را معکوس کند، زیرا تعداد کمی از آنها تنها منبع حمایت را جستجو می کنند. او مایل بود روح خود را در مرگ بریزد تا رستگاری را در دسترس بیاورد.

با این حال، تعداد کمی برای داشتن زندگی نزد او می روند.

عظمت بهشت در اشک! پسر خدای نامتناهی که در روح آشفته است، در اندوه تعظیم کرده است! این صحنه سراسر بهشت را پر از شگفتی کرد. این بدخیم بودن عظیم گناه را بر ما آشکار می کند. نشان می دهد که نجات مجرمان از عواقب تخطی از قانون خدا، حتی برای قدرت بی نهایت دشوار است.

عیسی با نگاهی به نسل گذشته، جهان را در فریبی شبیه فریبکاری دید که باعث ویرانی اورشلیم شد. گناه بزرگ یهودیان این بود که مسیح را نپذیرفتند. گناه بزرگ جهان مسیحیت انکار شریعت خدا، پایه و اساس حکومت او در آسمان و روی زمین است. دستورات یهوه تحقیر می‌شوند و هیچ تلقی می‌شوند. میلیون ها نفر در اسارت گناه، بردگان شیطان، محکوم به مرگ دوم، از شنیدن سخنان حقیقت در روز ملاقات او خودداری کردند. کوری وحشتناک! مزخرفات عجیب!

دو روز قبل از عید پاک، هنگامی که مسیح برای آخرین بار معبد را ترک کرد، پس از نکوهش ریاکاری رهبران یهود، دوباره با شاگردان خود به کوه زیتون رفت و با آنها در شیب علفزاری که از آنجا بود، نشست. نمای پانوراما از شهر بار دیگر دیوارها، برج ها و کاخ های آن را مشاهده کرد.

یک بار دیگر معبد را در شکوه و شکوه شگفت‌انگیزش در نظر بگیرید، تاج زیبایی که کوه مقدس را تاج می‌گذارد.

هزار سال پیش از آن، مزمورنویس لطف خدا را نسبت به اسرائیل در ساختن خانه مقدس محل سکونت خود بزرگ کرده بود: "در سالم خیمه او و مسکن او در صهیون است." (مصور. ۷۶:۲) و «قبیله یهودا را انتخاب کرد، کوه صهیون را که دوست می‌داشت. و قدس خود را به عنوان مکان‌های بلند بنا کرد.» (مصور ۷۸:۶۸ و ۶۹) اولین معبد در پرونق ترین دوره تاریخ اسرائیل ساخته شد.

برای تحقق این هدف، ذخایر عظیمی از گنج توسط داوود پادشاه انباشته شده بود، و نقشه ساخت آن با الهام الهی انجام شد (اول تواریخ 28:12 و 19 سلیمان، خردمندترین پادشاهان اسرائیل، کار را به پایان رسانده بود. این معبد باشکوه ترین ساختمانی بود که جهان تا به حال دیده است. با این حال، خداوند از طریق نبی حگی در مورد معبد دوم اعلام کرد: "جلال این خانه آخر از خانه اول بیشتر خواهد بود." خداوند صبايوت می‌گوید: «همه امت‌ها را به لرزه در خواهیم آورد، و آرزوی همه امت‌ها خواهد آمد و این خانه را پر از جلال خواهیم کرد.»

(هاجی 9:2 و 7)

پس از تخریب معبد توسط نبوکدنصر، حدود پانصد سال قبل از تولد مسیح، توسط مردمی که از اسارت طولانی به کشوری ویران شده و تقریباً متروکه بازگشته بودند، بازسازی شد. در آن زمان در میان آنها پیرمردانی بودند که شکوه معبد سلیمان را دیده بودند و در پی ریزی بنای جدید گریه می کردند، زیرا فکر می کردند این بنا بسیار پایین تر از اولین است. احساس غالب توسط پیامبر به طور مؤثر توصیف شده است: "چه کسی در میان شماست که پس از باقی ماندن، این خانه را در اولین شکوهش دید؟ و اکنون آن را چگونه می بینید؟

آیا این در نظر تو در برابر آن چیزی نیست؟» (حجی 2:3 عزور. 3:12) سپس وعده داده شد که جلال این خانه آخر از معبد اول بیشتر خواهد بود.

اما معبد دوم از نظر شکوه با معبد اول برابری نمی کرد. او با نشانه های مشهود حضور الهی که در معبد سلیمان رخ داد، تقدیس نشد. هیچ تجلی قدرت ماوراء طبیعی برای نشان دادن فداکاری او وجود نداشت. هیچ ابری از شکوه دیده نمی شد که محراب تازه ساخته شده را پر کند. هیچ آتشی از آسمان فرود نیامد تا قربانی را در قربانگاه فرو ببرد. «شکینه» دیگر بین کرویپان در مقدس ترین مکان ساکن نمی شد. دیگر کشتی، جایگاه رحمت و الواح شهادت وجود نداشت. هیچ صدایی از بهشت به گوش نمی رسید تا اراده یهوه را به کشیش پرس و جو بشناساند.

برای قرن ها یهودیان بیهوده تلاش می کردند تا نشان دهند که وعده خدا از طریق حاجی محقق شده است. با این حال، غرور و

کفر ذهن آنها را نسبت به معنای واقعی سخنان پیامبر کور کرد. معبد دوم با ابر جلال یهوه مفتخر نشد، بلکه با حضور زنده او که تمام الوهیت به صورت جسمانی در او ساکن است - که خود خدا در جسم ظاهر شده بود. وقتی مرد ناصری در دادگاه‌های مقدس تعلیم داد و شفا داد، «میل همه ملت‌ها» در حقیقت به معبد او رسید. با حضور مسیح و تنها با آن، معبد دوم در جلال از معبد اول پیشی گرفت. اما اسرائیل هدیه بهشت را از خود سلب کرده بود و با استاد فروتنی که در آن روز دروازه طلایی خود را ترک کرده بود، جلال برای همیشه از معبد خارج شده بود. سپس سخنان ناجی محقق شد: "اینک، خانه شما برای شما ویران خواهد ماند." (متی. 23:38)

شاگردان از مسیحی که پیشگویی کرده بود پر از ترس و شگفتی شدند و از گونی معبد، و خواستار درک کاملتر معنای سخنان او بود. ثروت، کار و مهارت‌های معماری بیش از چهار سال به طور آزادانه برای افزایش شکوه و جلال آن هزینه شد. هیروودیس کبیر ثروت‌های رومی و یهودی را به سخاوتمندانه در اختیار او گذاشته بود و حتی امپراتور جهان او را با هدایای خود غنی کرده بود. بلوک‌های عظیم از سنگ مرمر سفید، با ابعاد تقریباً افسانه‌ای، که مستقیماً برای این منظور از رم آورده شده‌اند، بخشی از ساختار آن را تشکیل می‌دهند. شاگردان توجه استاد را به آنها جلب کردند و گفتند: به سنگها و ساختمانها نگاه کنید! (مرقس. 13:1)

به این سخنان، عیسی پاسخی موقر و تأثیرگذار داد: «به راستی به شما می‌گویم، اینجا سنگی بر سنگی باقی نخواهد ماند که فرو ریخته نشود.» (متی. 24:2)

با فروپاشی اورشلیم، شاگردان وقایع آمدن شخصی مسیح را در جلال دنیوی مرتبط کردند، تا تاج و تخت امپراتوری جهانی را به دست گیرند، یهودیان ندامت را مجازات کنند و ملت را از یوغ روم آزاد کنند. خداوند به آنها گفته بود که بار دوم خواهد آمد. بنابراین، هنگام ذکر قضاوت در اورشلیم، ذهن آنها به آن آمدن معطوف شد و هنگامی که با نجات دهنده در کوه زیتون جمع شده بودند، پرسیدند: "این چیزها کی خواهد بود و چه نشانه‌ای از شما خواهد بود. آمدن و پایان جهان؟" (متی. 24:3)

آینده با رحمت از شاگردان پوشیده بود. اگر آنها در آن زمان دو واقعه ترسناک را به طور کامل درک می‌کردند - رنج و مرگ نجات دهنده و ویرانی شهر و معبد او - وحشت بر آنها چیره می‌شد. مسیح خلاصه‌ای از حرکت‌های مهمی را که قبل از پایان زمان انجام می‌شد، به آنها ارائه کرد. پس سخنان او به طور کامل درک نشد. اما معنای آنها زمانی آشکار می‌شد که قوم او به دستورالعملی که در آنها داده شده بود نیاز داشتند. نبوتی که او بیان کرد در معنای خود دو گونه بود: در حالی که نابودی اورشلیم را پیش‌بینی می‌کرد، وحشت‌های مردم را نیز پیش‌بینی می‌کرد.

آخرین روز بزرگ

عیسی به شاگردانی که به او گوش می‌دادند، قضاوت‌هایی را که بر اسرائیل مرتد وارد می‌شد، و به‌ویژه انتقام انتقام‌جویی که به خاطر طرد و مصلوب شدن مسیح بر آنها وارد می‌شد، اعلام کرد. نشانه‌های غیرقابل انکار قبل از اوج وحشتناک خواهد بود. ساعت ترسناک ناگهان و به سرعت فرا می‌رسید. و نجات دهنده به پیروان خود هشدار داد: "هنگامی که مشاهده کردید مکروه ویرانی که دانیال نبی درباره آن صحبت می‌کند، در مکان مقدس ایستاده است (هرکه می‌خواند بفهمد)، پس بگذارید کسانی که در یهودیه هستند به کوه‌ها فرار کنند." (متی 24:15 و 16؛ لوقا 21:20) هنگامی که معیارهای بت پرستانه رومی در سرزمین مقدس، که چند صد یاردی فراتر از دیوارهای شهر امتداد داشت، مطرح شد، آنگاه پیروان مسیح باید در هنگام فرار امنیت پیدا کنند. وقتی علامت هشدار دیده شد، کسانی که می‌خواستند فرار کنند نتوانستند درنگ کنند. از طریق یهودیه، و همچنین در اورشلیم، سیگنال فرار باید به سرعت اطاعت می‌شد. اونی که بالاخره شد

روی پشت بام خانه اش حتی برای نجات با ارزش ترین گنجینه هایش نباید فرود بیاید. کسانی که در مزارع یا تاکستانها کار می‌کنند، نباید وقت بگذارند و به عقب برگردند و لباسهای بیرونی خود را که معمولاً هنگام کار در گرمای روز کنار می‌اندازند، جمع کنند. آنها نباید حتی یک لحظه دریغ کنند تا مبادا به نابودی عمومی کشیده شوند.

در زمان سلطنت هرود، اورشلیم نه تنها بسیار زیبا شده بود، بلکه با ساختن برج ها، دیوارها و قلعه ها، که بر قدرت طبیعی موقعیت جغرافیایی آن افزوده شد، شهر غیرقابل تسخیر به نظر می رسید. هرکسی که در آن زمان علناً نابودی آن را پیش‌بینی کرده بود، مانند نوح در زمان خود، یک هشداردهنده دیوانه خوانده می‌شد. اما مسیح گفته بود: "آسمان و زمین خواهد گذشت، اما سخنان من از بین نخواهد رفت." (متی. 24:35) به دلیل گناهان و بی‌ایمانی سرسختانه که سرنوشت آنها را قطعی کرد، خشم بر اورشلیم اعلام شد.

خداوند از طریق میکاه نبی اعلام کرده بود: «این را بشنوید ای رهبران خاندان یعقوب و ای حاکمان خاندان اسرائیل که از قضاوت بی‌بزاری می‌جوئید و حق را منحرف می‌کنید و صهیون را با خون و اورشلیم را با بی‌عدالتی می‌سازید. فرمانروایانش برای هدایا احکام می‌دهند و کاهنانش برای بهره‌تعلیم می‌دهند، و پیامبرانش برای پول خدایی می‌کنند، و با این حال بر خداوند تکیه می‌کنند و می‌گویند: «آیا خداوند در میان ما نیست؟» زنده می‌مانند.» (Mic. 3:9)

11).

این سخنان به درستی ساکنان فاسد اورشلیم را توصیف می‌کرد که سرشار از خودپسندی بودند. اگرچه آنها قصد داشتند دستورات شریعت خدا را به شدت رعایت کنند، اما از همه اصول آن تخطی کردند.

آنها از مسیح متنفر بودند زیرا پاکی و قدوسیت او گناهان خود را برای آنها آشکار می‌کرد و او را متهم می‌کردند که عامل تمام مشکلاتی است که در نتیجه گناهانشان بر آنها وارد شده بود. آنها علیرغم اینکه او را بی‌گناه می‌دانستند، مرگ او را برای امنیت خود به عنوان یک ملت ضروری اعلام کردند. رهبران یهود گفتند: اگر او را اینگونه رها کنیم، همه به او ایمان خواهند آورد و رومیان خواهند آمد و جای ما و ملت ما را خواهند گرفت. (یوحنا. 11:48) اگر مسیح قربانی می‌شد، آنها یک بار دیگر می‌توانستند مردمی قوی و متحد شوند. بنابراین آنها استدلال کردند و با تصمیم کاهن اعظم خود موافقت کردند که بهتر است یک نفر بمیرد تا اینکه تمام قوم هلاک شود.

بدین ترتیب رهبران یهود «صهیون را با خون و اورشلیم را با بی‌عدالتی» ساختند. علاوه بر این، در حالی که آنها نجات دهنده خود را به دلیل سرزنش گناهانشان به قتل رساندند، چنان احساس حق‌طلبی در آنها وجود داشت که همچنان خود را مردم مورد لطف خدا می‌دانستند و از خداوند انتظار داشتند که آنها را از دست دشمنانشان رهایی بخشد.

پیغمبر ادامه داد: «بنابراین، به خاطر تو، صهیون مانند مزرعه شخم زده خواهد شد و اورشلیم انبوهی از سنگ خواهد شد و کوه این خانه به ارتفاعات جنگل تبدیل خواهد شد.» (میک. 3:12)

به مدت چهار سال پس از محکومیت اورشلیم توسط مسیح، خداوند داوری خود را بر شهر و ملت طولانی کرد. شکیبایی خدا نسبت به رد کنندگان انجیل و قاتلان پسرش شگفت‌انگیز بود. مَثَل درخت بی‌ثمر بیانگر رفتار خدا با قوم یهود بود. دستور داده شده بود: "قطعش کن، چرا هنوز زمین را بیهوده اشغال می‌کند؟" (لوقا. 13:7) اما رحمت الهی همچنان برای مدتی به او رحم کرد. در میان یهودیان بسیاری بودند که در مورد شخصیت و کار مسیح غافل بودند. و بچه‌ها از فرصت‌ها لذت نبرده بودند و نوری را که والدینشان رد کرده بودند دریافت نکرده بودند. خداوند با موعظه رسولان و یارانشان نوری را بر آنها می‌تابد. آنها اجازه خواهند داشت ببینند که چگونه نبوت تحقق یافته است، نه تنها در تولد و زندگی مسیح، بلکه در

در مرگ و قیامت او. کودکان به خاطر گناهان والدینشان محکوم نشدند. اما هنگامی که فرزندان با آگاهی از نوری که به پدر و مادر داده شده بود، نور اضافی را که به آنها داده شده بود رد کردند، شریک گناهان پدر شدند و پیمانۀ گناهان خود را پر کردند.

شکیبایی خدا نسبت به اورشلیم فقط یهودیان را در عذاب وجدان سرسختانه آنها تأیید کرد. آنها با نفرت و ظلم نسبت به شاگردان عیسی، آخرین پیشنهاد رحمت را رد کردند. سپس خداوند حمایت خود را از آنان سلب کرد و قدرت بازدارندگی آنان را از شیطان و فرشتگانش برداشت و امت به رحمت رهبری که خود برگزیده بود رها شد. فرزندان او فیض مسیح را رد کرده بودند، که آنها را قادر می ساخت تا انگیزه های شیطانی خود را تسلیم کنند، و آنها اکنون فاتح شدند. شیطان پست ترین و شدیدترین احساسات روح را برانگیخت. مردان فکر نمی کردند؛ آنها فراتر از عقل بودند - توسط تکانه و خشم کور کنترل می شدند. آنها در قساوت خود شیطان پرست شده اند. در خانواده و ملت، در میان طبقات بالا و پایین، سوء ظن، حسد، نفرت، اختلاف، عصبانیت و قتل وجود داشت. هیچ جا امنیتی نبود. دوستان و اقوام به یکدیگر خیانت کردند. والدین فرزندان خود را کشتند و فرزندان والدین خود را کشتند. رهبران مردم قدرتی برای اداره خود نداشتند. اشتیاق کنترل نشده از ما ظالم ساخت. یهودیان شهادت دروغین را برای محکوم کردن پسر بی گناه خدا پذیرفته بودند. حالا اتهامات واهی زندگی او را مبهم کرده است. مدت ها بود که با اعمال خود می گفتند: "قدوس اسرائیل را از حضور ما خارج کن." (اشعیا 30:11) اکنون آرزوی شما برآورده شده است. ترس از خدا دیگر آنها را آزار نمی دهد. شیطان در رأس امت بود و بالاترین مقامات مدنی و دینی تحت حکومت او بودند.

سران جناح های مخالف گاه برای غارت و شکنجه قربانیان بدبخت خود به یکدیگر می پیوستند و دوباره بر یکدیگر می افتادند و بی رحم می کشتند.

حتی تقدس معبد نیز خشونت و حشمتناک آنها را محدود نکرد. نمازگزاران در مقابل محراب کشته می شدند و محراب با اجساد افراد مقتول آلوده می شد. با این حال، در پیش فرض کور و کفرآمیز خود، محرکان این کار جهنمی علناً اعلام کردند که نمی ترسند اورشلیم نابود شود، زیرا این شهر همان شهر خدا بود. برای تثبیت قدرت خود، آنها به پیامبران دروغین رشوه دادند تا حتی زمانی که لشکریان رومی معبد را محاصره کردند، اعلام کنند که مردم باید با مداخله الهی منتظر رهایی باشند. تا انتها، جمعیت اعتقاد راسخ داشتند که حق تعالی برای شکست دادن دشمنانشان مداخله خواهد کرد. اما اسرائیل حمایت الهی را نادیده گرفته بود و اکنون هیچ دفاعی نداشت. اورشلیم بدبخت! در اثر اختلافات داخلی تکه تکه شده، با خون پسرانش که به دست یکدیگر کشته شده اند، خیابان هایش را سرخ کرده، در حالی که ارتش های خارجی استحکامات آن را ویران کرده و مردان جنگی اش را می کشتند!

تمام پیش بینی هایی که مسیح در مورد نابودی اورشلیم انجام داده بود، به درستی محقق شد. یهودیان حقیقت سخنان هشدار دهنده او را تجربه کردند: "به اندازه ای که اندازه گرفته اید، برای شما سنجیده می شود."

(متی 2:7)

نشانه ها و شگفتی هایی ظاهر شد که خبر از فاجعه و عذاب می داد. در نیمه های شب، نوری فراطبیعی بر معبد و محراب تابید. بر فراز ابرها، هنگام غروب آفتاب، ارابه ها و مردان جنگی برای نبرد جمع شده بودند.

کاهنانی که شب ها در عبادتگاه خدمت می کردند به دلیل صداهای مرموز وحشت کردند. زمین لرزید و صداهای بسیاری شنیده شد که فریاد می زدند: "از اینجا برویم!" درب بزرگ شرقی آنقدر سنگین بود که بیست نفر به سختی می توانستند آن را ببندند و با میله های آهنی بسیار محکم و محکم محافظت می شد.

عمیقاً در سنگفرش سنگی مستحکم ثابت شده بود و در نیمه شب باز شد، بدون اینکه عامل قابل مشاهده باشد.

به مدت هفت سال مردی در خیابان‌های اورشلیم بالا و پایین ادامه داد و از بدبختی‌هایی که بر شهر خواهد افتاد خبر داد. او روز و شب یک مرثیه شگفت‌انگیز می‌خواند: «صدایی از شرق، صدایی از غرب، صدایی از چهار باد! صدایی علیه اورشلیم و علیه معبد!

صدایی علیه داماد و عروس! صدایی علیه مردم!» این موجود عجیب دستگیر و شلاق خورد، اما هیچ ناله‌ای از لبانش بیرون نمی‌آمد. او در پاسخ به توهین‌ها و بدرفتاری‌ها فقط گفت: «افسوس! وای بر اورشلیم!» «وای! وای بر ساکنانش!» فریاد هشداردهنده او تا زمانی که در محاصره ای که پیش بینی کرده بود کشته نشد، متوقف نشد.

هیچ مسیحی در ویرانی اورشلیم از بین نرفت. مسیح به شاگردان خود هشدار داده بود و همه کسانی که به سخنان او ایمان داشتند منتظر علامت موعود بودند. عیسی گفت: "وقتی اورشلیم را در محاصره لشکریان دیدید، بدانید که ویرانی او فرا رسیده است. سپس کسانی که در یهودیه هستند به کوه‌ها فرار کنند و آنها که در وسط شهر هستند، بگذار بروند." (لوقا 21:20 و 21:21) پس از اینکه رومی‌ها به فرماندهی سستیوس شهر را محاصره کردند، زمانی که همه چیز برای حمله فوری مساعد به نظر می‌رسید، به طور غیرقابل توضیحی محاصره را لغو کردند. محاصره شدگان که دیگر امیدی به مقاومت موفقیت‌آمیز نداشتند، در شرف تسلیم بودند که ژنرال رومی نیروهای خود را بدون کوچکترین دلیلی بیرون کشید. اما مشیت رحمانی خدا این بود که حوادث را به نفع قوم خود هدایت کند. علامت موعود به مسیحیان منتظر داده شده بود، و اکنون فرصتی برای توجه به هشدار ناجی به آنها داده شد. وقایع به گونه‌ای بود که نه یهودیان و نه رومی‌ها مانع فرار مسیحیان نشدند. با عقب نشینی سستیوس، یهودیان اورشلیم را ترک کردند و ارتش در حال عقب نشینی را تعقیب کردند و در حالی که هر دو نیرو به طور کامل درگیر نبرد بودند، مسیحیان فرصت یافتند تا شهر را ترک کنند. به همین مناسبت کشور از شر دشمنانی که ممکن بود سعی در رهگیری آنها را داشته باشند، آزاد شده بود. در زمان محاصره، یهودیان در اورشلیم جمع شدند تا در عید خیمه‌ها شرکت کنند. به این ترتیب مسیحیان در سراسر کشور توانستند بدون مزاحمت فرار کنند. آنها بدون معطلی به مکانی امن فرار کردند - شهر پلا، در سرزمین پره، آن سوی اردن.

نیروهای یهودی که سستیوس و ارتشش را تعقیب می‌کردند، با چنین وحشیگری به عقب افتادند و او را به نابودی کامل تهدید کردند. رومی‌ها به سختی توانستند عقب نشینی خود را کامل کنند. یهودیان تقریباً بدون هیچ تلفاتی فرار کردند و با غنایم پیروزمندانه به اورشلیم بازگشتند.

با این حال، این موفقیت ظاهری تنها ضرری برای آنها به همراه داشت. او مقاومت سرسختانه در برابر رومیان را تشویق کرد، که به سرعت بدبختی وصف ناپذیری را برای شهر محکوم کرد.

مصیبت‌های وحشتناکی بود که با از سرگیری محاصره توسط تیتوس و سپاسیان بر اورشلیم وارد شد. این شهر در زمان عید پسخ مورد حمله قرار گرفت، زمانی که میلیون‌ها یهودی در داخل دیوارهای آن جمع شده بودند. انبارهای غذای آنها که اگر با دقت حفظ می‌شد، سال‌ها تامین‌کننده ساکنان بود، قبلاً در اثر حسادت و انتقام بین جناح‌های متخاصم از بین رفته بود و اکنون همه وحشت‌های قحطی را تجربه کرده‌اند. یک پیمانانه گندم به یک استعداد فروخته شد. سختی‌های گرسنگی آنقدر شدید بود که مردان چرم کمربند، صندل و آستر سپر خود را می‌خوردند. تعداد زیادی از مردم شبانه برای جمع‌آوری گیاهان وحشی که در خارج از دیوارهای شهر رشد می‌کردند، به بیرون رفتند، اگرچه بسیاری از آنها زیر شکنجه‌های بی‌رحمانه دستگیر و کشته شدند. غالباً از کسانی که به سلامت بازمی‌گشتند، آنچه را که جمع‌آوری کرده بودند با چنین خطر بزرگی ربودند. غیر انسانی‌ترین شکنجه‌ها

آنها توسط صاحبان قدرت تحمیل شدند تا مردم نیازمند را وادار کنند که آخرین منابع ناچیز را که ممکن بود پنهان کرده بودند فاش کنند.

و چنین ظلم‌هایی اغلب توسط مردانی انجام می‌شد که به خوبی تغذیه می‌شدند، و صرفاً می‌خواستند انباری از آذوقه برای آینده فراهم کنند.

هزاران نفر از قحطی و طاعون جان باختند. محبت طبیعی به نظر از بین رفته بود. شوهران از زنان خود دزدی می‌کردند و زنان از شوهران خود، بچه‌ها از دهان والدین مسن خود غذا می‌گرفتند. سؤال پیامبر: «آیا زن می‌تواند فرزندی را که تربیت می‌کند اینقدر فراموش کند؟» (اشعیا 49: 15) در داخل دیوارهای شهر محکوم شده پاسخی دریافت کرد: "دست زنان پارسا فرزندان خود را جوشانده است، آنها را به عنوان غذا در نابودی دختر قوم من خدمت کرده اند." (لام.

10:4) بار دیگر پیشگویی هشداردهنده ای که چهارده قرن پیش از آن داده شده بود محقق شد: "و اما لطیف ترین و لطیف ترین زن در میان شما، که هرگز سعی نکرده است کف پای خود را بر زمین بگذارد، چشمش به مردی بد خواهد بود. بر آغوش پسرش و بر علیه دخترش... و به خاطر فرزندی که دارد، زیرا در محاصره و در تنگی که دشمن تو به آن فشار خواهد آورد، آنها را به خاطر کمبود همه چیز در نمان خواهد خورد. تو در دروازه هایت." (تثنیه 28:56 و 57).

رهبران رومی تلاش کردند تا یهودیان را به وحشت بیاندازند و در نتیجه آنها را مجبور به تسلیم کنند. زندانیانی که مقاومت می‌کردند، وقتی زندانی می‌شدند، شلاق می‌خوردند، شکنجه می‌شدند و جلوی دیوار شهر مصلوب می‌شدند. روزانه صدها نفر در این راه کشته می‌شدند و این کار وحشتناک ادامه یافت تا اینکه در امتداد دره یوشافات و صلیب‌های کالواری به تعداد زیادی نصب شد که به ندرت جایی برای حرکت بین آنها وجود داشت. این لعنت هولناکی که پیش از پرداخت دادگاه پیلطس بیان شد، بسیار وحشتناک بود: "خون او بر ما و بر فرزندان ما باد." (متی 27:25)

تیتوس با کمال میل به صحنه وحشتناک پایان می‌داد و بدین ترتیب اورشلیم را از تمام عذابش در امان می‌داشت. او از دیدن اجساد که به صورت انبوه در دره‌ها افتاده بودند، وحشت کرد. مانند کسی که مجذوب شده بود، از بالای کوه زیتون به معبد باشکوه نگاه کرد و دستور داد که به هیچ یک از سنگ‌های آن دست نزنید. قبل از اینکه بخواهد قلعه را تصرف کند، از رهبران یهودی درخواست کرد که او را مجبور به هتک حرمت مکان مقدس با خون نکنند. اگر آنها بیرون می‌رفتند و در جای دیگری می‌جنگیدند، هیچ رومی حرمت معبد را زیر پا نمی‌گذاشت.

خود ژوزفوس با درخواستی بسیار شیوا از هموطنان خود التماس کرد که تسلیم شوند و خود و شهر و محل عبادت خود را نجات دهند. با این حال سخنان او با نفرین‌های تلخ پاسخ داده شد. در حالی که او همچنان به آنها اصرار می‌کرد، به سوی او، آخرین واسطه انسانی آنها، شلیک شد. یهودیان التماس‌های پسر خدا را رد کرده بودند و اکنون این پندها و التماس‌ها آنها را مصمم تر می‌کرد تا تا آخر مقاومت کنند. تلاش تیتوس برای نجات معبد بی نتیجه ماند. یکی بزرگتر از خودش اعلام کرده بود که سنگ روی سنگ باقی نمی‌ماند.

دیگر.

لجاجت کور رهبران یهود و جنایات نفرت‌انگیزی که در شهر محاصره شده مرتکب شدند، وحشت و خشم رومیان را ایجاد کرد و تیتوس سرانجام تصمیم گرفت با خشونت به معبد حمله کند. با این حال، او تصمیم گرفت که در صورت امکان، باید از تخریب در امان بود. اما دستورات او سرپیچی شد.

پس از اینکه او شب را به خیمه خود رفت، یهودیان که از معبد بیرون آمدند، به سربازان بیرون حمله کردند. در این مبارزه، مشعل از دهانه ایوان پرتاب شد و بلافاصله اتاق‌های سرو پوشیده اطراف بنای مقدس در شعله‌های آتش فرو رفت.

تیتو به همراه ژنرال‌ها و لژیون‌های خود به محل حادثه شتافت و به سربازان دستور داد آتش را خاموش کنند. حرف‌هایش شنیده نشد. در شما

سربازان با خشم، مشعل‌هایی را به اتاق‌های مجاور معبد پرتاب کردند و با شمشیرهای خود به تعداد زیادی کسانی که در آنجا پناه گرفته بودند، از بین بردند. خون مثل آب از پله‌های معبد می‌دوید. هزاران و هزاران یهودی کشته شدند. از بالای صدای درگیری، صداهایی شنیده می‌شد که فریاد می‌زد: "ایچابد!" - شکوه از بین رفته است.

تیتو کنترل خشم سرباز را غیرممکن می‌دانست. او با مأموران خود وارد ساختمان مقدس شد و فضای داخلی آن را بررسی کرد. شکوهی که دیدند آنها را شگفت زده کرد. و چون شعله‌های آتش هنوز به مکان مقدس نرسیده بود، آخرین تلاش خود را برای نجات آن انجام داد. او با پریدن به میان سربازان، یک بار دیگر آنها را تشویق کرد که به درگیری پایان دهند. لیبرالیس صددرصد همراه با عصای خود تلاش کرد تا اطاعت را تحمیل کند. اما حتی احترام به امپراتور نیز نتوانست از دشمنی شدید علیه یهودیان، تشدید شدید نبرد و انتظار سیری ناپذیر غارت جلوگیری کند. سربازان همه چیز اطراف خود را درخشان از طلا دیدند که در نور شدید شعله‌ها به طرز خیره‌کننده‌ای می‌درخشید. آنها فکر می‌کردند که گنج‌های بی‌حسابی در حرم انباشته شده است.

سربازی بدون توجه، مشعل شعله‌ور را بین لوله‌های در پرتاب کرد. تمام ساختمان در یک لحظه در آتش سوخت. دود کورکننده و شعله‌های آتش مأموران را مجبور به عقب‌نشینی کرد و ساختمان نجیب به سرنوشت خود واگذار شد.

"این یک منظره وحشتناک برای رومیان بود. و برای یهودیان چگونه خواهد بود؟ تمام قله تپه مشرف به شهر مانند آتشفشان در حال شعله‌ور بود. ساختمان‌ها یکی پس از دیگری با یک سقوط شدید فرو ریختند و توسط آن بلعیده شدند. پرتگاه آتش، سقف‌ها، برج‌های سرو مانند تیغه‌های آتش به نظر می‌رسند؛ گلدسته‌های طلایی مانند میله‌های نور قرمز می‌درخشیدند؛ برج‌های دروازه‌های ستون‌هایی از آتش و دود را پرتاب می‌کردند. تپه‌های همسایه روشن می‌شدند؛ و گروه‌های ناشناس از مردم دیده می‌شدند. با اضطراب وحشتناکی پیشرفت ویرانی را تماشا می‌کردم؛ دیوارها و نقاط مرتفع شهر مملو از چهره‌هایی بود، برخی رنگ پریده، با عذاب ناامیدی، برخی دیگر با خشم انتقام بیهوده مشخص شده بودند.

فریاد سربازان رومی که از بخشی به قسمت دیگر حرکت می‌کردند و فریاد شورشیان که در شعله‌های آتش هلاک می‌شدند، با سر و صدای آتش سوزی و صدای رعد و برق چوب‌های فرو ریختن در هم آمیخت. پژواک از کوه‌ها پاسخ داد یا سر و صدای مردم را در مکان‌های بلند بازگرداند. فریادها و ناله‌ها در کنار دیوارها طنین انداز شد. مردانی که از گرسنگی از بین می‌رفتند آخرین نیروی خود را جمع کردند تا فریاد غم و اندوه و ویرانی بلند کنند.

در داخل شهر، قتل عام حتی وحشتناک‌تر از منظره‌ای بود که در بیرون دیده می‌شد. زن و مرد، پیر و جوان، شورشیان و کشیشان، کسانی که می‌جنگیدند و آنها که برای رحمت طلبیدند، در کشتار بی‌ارویه کشته شدند. تعداد کشته‌ها از قاتلان بیشتر بود. لژیونرها باید از روی انبوه اجساد بالا می‌رفتند تا کار نابودی را انجام دهند."

پس از ویرانی معبد، کل شهر به زودی به دست رومیان افتاد. رهبران یهود برج‌های تسخیر ناپذیر خود را رها کردند و تیتوس آنها را خالی یافت. او با تعجب آنها را مشاهده کرد و اعلام کرد که خداوند آنها را به دست او داده است. زیرا هیچ ماشین جنگی، هرچند قدرتمند، نمی‌توانست بر آن دیوارهای خیره‌کننده چیره شود. هم شهر و هم معبد تا پایه‌های خود ویران شدند و زمینی که خانه مقدس روی آن ساخته شد «مثل مزرعه شخم زده شد» (ارم. 26:18) در محاصره و کشتار متعاقب آن، بیش از یک میلیون نفر کشته شدند. بازماندگان به اسارت گرفته شدند و به عنوان برده فروخته شدند، به رم کشانده شدند تا پیروزی پیروز را زینت دهند، به سوی جانوران وحشی در سالن‌های آمفی‌تئاتر پرتاب شدند، یا به عنوان ولگردهای بی‌خانمان در سراسر زمین پراکنده شدند.

یهودیان غل و زنجیر خود را ساخته بودند. جام انتقام را پر کرده بودند در ویرانی کلی که به عنوان یک ملت بر آنها وارد شد و در همه

بدبختی هایی که پس از پراکندگی با آنها همراه شد، چیزی جز برداشتن آنچه دست خود کاشته بودند، نبودند. پیغمبر می فرماید: ای اسرائیل به ضررت بر من عصیان کردی، به گناهانت افتادی. (اوسیا 14:1؛ 13:9) رنج آنها غالباً به عنوان مجازاتی نشان داده می شود که با حکم مستقیم خداوند انجام می شود. اینگونه است که فریبکار بزرگ به دنبال پنهان کردن کار خود است. یهودیان با رد سرسختانه محبت و رحمت الهی باعث شدند که حمایت خداوند از آنها سلب شود و شیطان بر اساس میل خود اجازه یافت آنها را کنترل کند. ظلم های وحشتناکی که در ویران کردن اورشلیم انجام شد، نماندگی از قدرت انتقام جویانه شیطان بر کسانی است که تسلیم او هستند.

ما نمی توانیم بدانیم که چقدر به مسیح برای صلح و محافظتی که از آن برخورداریم مدیونیم. این قدرت بازدارنده خداوند است که مانع از آن می شود که بشریت به طور کامل تحت کنترل شیطان قرار گیرد. نافرمانان و ناسپاسان دلیل بزرگی برای شکرگزاری از رحمت و بردباری خداوند دارند که قدرت ظالم و منحرف شیطان را مهار می کند. اما زمانی که مردان از حدود تساهل الهی تجاوز کنند، محدودیت برداشته می شود. در مورد گناهکار، خداوند به عنوان مجری حکم در برابر تجاوز عمل نمی کند؛ اما او اجازه می دهد کسانی که رحمت او را رد می کنند به حال خود رها شوند تا آنچه را کاشته اند درو کنند. هر شعاع نوری که رد می شود، هر هشدار که تحقیر می شود یا نادیده گرفته می شود، هر اشتیاق افراط می شود، هر تخطی از قانون خدا، بذر کاشته شده ای است که محصولی اجتناب ناپذیر به بار می آورد. روح خدا، که دائماً در برابر آن مقاومت می کرد، سرانجام از گناهکار خارج می شود، در نتیجه هیچ قدرتی برای کنترل امیال شیطانی روح و هیچ محافظتی در برابر شرارت و دشمنی شیطان باقی نمی ماند. ویرانی اورشلیم هشدار بزرگ و جدی برای همه کسانی است که با پیشنهادات فیض الهی رفتاری سبک می کنند و در برابر درخواست های رحمت خدا مقاومت می کنند. هرگز گواهی قاطع تر از نفرت خدا از گناه، و مجازات حتمی که بر گناهکار خواهد آمد، داده نشد.

پیشگویی نجات دهنده در مورد قضاوت هایی که باید بر اورشلیم بیفتد تحقق دیگری خواهد داشت که آن تراژدی هولناک جز سایه ای کم رنگ از آن بود. در سرنوشت شهر منتخب می توانیم محکومیت جهانی را مشاهده کنیم که رحمت خدا را رد کرده و از شریعت او تمجید کرده است. تاریکی است سوابق بدبختی بشر که زمین در طول قرن های طولانی جنایت خود شاهد آن بوده است. هنگام تفکر در آنها، قلب غش می کند و روح از بین می رود. آثار نادیده گرفتن اقتدار بهشت بسیار زیاد بوده است، با این حال، سناریوی تاریکتری در مکاشفات آینده نشان داده شده است. سوابق گذشته - نمایش طولانی غوغاها، درگیری ها، و انقلاب ها، "زره آنها که با سر و صدا جنگیدند، و جامه هایی که در خون غلتیدند" (اشعیا - 9:5) در مقایسه با وحشت آن روز به این دلیل است که روح خدا به طور کامل از شیربان خارج خواهد شد و دیگر مانع بروز احساسات انسانی و خشم شیطانی نخواهد شد! سپس جهان نتایج حکومت شیطان را خواهد دید.

اما در آن روز، و همچنین به مناسبت ویرانی اورشلیم، قوم خدا، «هر که در میان زندگان نوشته شده است» رهایی خواهند یافت (اشعیا 3: 4)

مسیح بیان کرد که برای بار دوم خواهد آمد تا وفاداران خود را جمع کند: "و همه اقوام زمین ماتم خواهند کرد و پسر انسان را خواهند دید که بر ابرهای آسمان با قدرت و جلال عظیم می آید. و او خود را خواهد فرستاد. فرشتگان با صدای بلند شیپور، که برگزیدگان او را از چهار باد، از یک سر تا آن سوی آسمان جمع می کند." (متی 24:30 و 31) آنگاه کسانی که به انجیل توجه نمی کنند توسط روح دهان او هلاک می شوند و با روشنایی آمدن او هلاک می شوند (دوم تسالونیکیان 8: 2)

مانند اسرائیل قدیم، شیربان خود را نابود می کنند. آنها به دلیل گناه خود ویران شده اند. در اثر یک عمر گناه، به آن منحرف شدند

آنچنان از هماهنگی با خدا دور شده اند که ذاتشان از شر آن چنان ذلیل شده است و تجلی جلال الهی برایشان آتشی سوزنده خواهد شد.

بگذارید مردم بسیار مراقب باشند که مبدا درسی را که توسط کلمات مسیح منتقل می شود، تحقیر کنند. همانطور که به شاگردانش از ویرانی اورشلیم هشدار داد و به آنها نشانه ای مبنی بر فرار از هکاتومب نزدیک کرد، به همین ترتیب جهان را از روز نابودی نهایی آن هشدار داد و نشانه هایی از نزدیک شدن آن به او داد تا همه کسانی که مایل بودند فرار کنند. خشم آینده عیسی اعلام کرد: «در خورشید و در ماه و در ستارگان نشانه‌هایی خواهد بود و بر زمین مصیبت امت‌ها خواهد بود.» (لوقا 21:25؛ مرقس 24:29؛ مرقس 13:24-26؛ مکاشفه 6:12-17) کسانی که این نشانه های آمدن او را مشاهده می کنند، باید بدانند که "در نزدیکی است."

(متی 24:33) پس مراقب باشید" (مرقس 13:35) سخنان هشدار دهنده او هستند. کسانی که به پند و اندرز توجه کنند در تاریکی رها نمی شوند تا آن روز غافل شوند. اما برای کسانی که مراقب نیستند، "روز خداوند مانند دزدی در شب خواهد آمد" (اول تسالونیکي 5:2)

جهان به اندازه ای که یهودیان باید هشدار ناچی را در مورد اورشلیم دریافت کنند، آمادگی این را ندارد که به این پیام اعتباری بدهد. هر اتفاقی بیفتد، روز خداوند ناگهان بر شریب خواهد آمد. پیروی از روال ثابت خود؛ یافتن مردانی که درگیر لذت، تجارت، طمع سود هستند. با تمجید رهبران دنیای دینی از پیشرفت و فرهنگ جهان، و مردمی که خود را در امنیت کاذب غرق می‌کنند، آنگاه همانطور که دزدی در نیمه‌شب خانه‌ای را که نگهبانی ندارد غارت می‌کند، ویرانی ناگهانی بر سر غافلان و بدکاران خواهد آمد. و «خواهند گریخت» (اول تسالونیکیان 5:3-5)

فصل 2

آزار و اذیت در قرون اولیه

هنگامی که عیسی سرنوشت اورشلیم و صحنه های ظهور دوم را برای شاگردانش آشکار کرد، او همچنین تجربه قوم خود را از زمانی که باید از آنها جدا شود تا بازگشت در قدرت و شکوه برای رهایی خود پیشگویی کرد. ناجی از کوه زیتون به طوفان هایی که در شرف فرود آمدن بر کلیسای حواری بود فکر می کرد. و با نفوذ به اعماق آینده، چشمان او طوفان های سهمگین و ویرانگری را که در عصرهای تاریکی و آزار و اذیت آینده بر سر پیروانش خواهد آمد، تشخیص داد. در چند بیان مختصر با اهمیت وحشتناک، او بخشی را که حاکمان این جهان بر کلیسای خدا تحمیل خواهند کرد، پیش بینی کرد (متی 21: 9، 22) پیروان مسیح باید همان جاده تحقیر، سرزنش و رنجی را که استادشان طی کرده بود طی کنند. دشمنی که بر نجات دهنده جهان نازل شده بود، خود را علیه همه کسانی که به نام او ایمان آوردند آشکار می شد.

تاریخ کلیسای اولیه شاهد تحقق سخنان ناجی بود. نیروهای زمین و جهنم در شخص پیروان او علیه مسیح متحد شدند. بت پرستی پیش بینی کرد که اگر انجیل پیروز شود، معابد و محراب های آن ویران خواهند شد. بنابراین، او نیروهای خود را برای نابودی مسیحیت جمع کرد. آتش آزار و اذیت روشن شد. مسیحیان از اموال خود خلع ید شده و از خانه های خود اخراج شدند. آنها "مبارزه بزرگی از مصیبت ها" را تحمل کردند (عبرانیان 10:32) آنها تمسخر و شلاق و حتی زندان و زندان را تجربه کردند. (عبرانیان 11:36) تعداد زیادی از آنها شهادت خود را با خون خود مهر کردند. اشراف و بردگان، ثروتمند و فقیر، تحصیل کرده و بی سواد، به طور یکسان بدون رحم کشته شدند.

این آزار و شکنجه که در زمان حکومت نرون، در زمان شهادت پولس آغاز شد، برای قرن ها با خشم کم و بیش ادامه یافت. مسیحیان به دروغ به وحشتناک ترین جنایات متهم شدند و به ایجاد بلایای بزرگ - قحطی، طاعون و زلزله - متهم شدند. با تبدیل شدن آنها به هدف نفرت و سوء ظن عمومی، بدخواهانی ظاهر شدند که به عشق منفعت، حاضر به خیانت به بیگناهان بودند. آنها به عنوان شورشیان علیه امپراتوری، دشمنان دین و آفات جامعه محکوم شدند. تعداد زیادی از آنها به سوی حیوانات وحشی پرتاب شدند یا زنده زنده در سالن های آمفی تئاتر سوزانده شدند. برخی را مصلوب کردند، برخی دیگر را با پوست حیوانات درنده پوشاندند و به میدان پرتاب کردند تا توسط سگ ها پاره شوند. مجازات او اغلب به نمایش عمومی اصلی تبدیل می شد. جمعیت زیادی برای لذت بردن از نمایش جمع شده بودند و با خنده و تشویق به استقبال عذاب مرگبار قربانیان رفتند.

پیروان مسیح به هر جا پناه می بردند مانند حیوانات وحشی شکار می شدند. آنها مجبور شدند در مکان های متروک و خلوت پناه بگیرند. «بیچاره و مصیبت زده و بدرفتار (که دنیا لایق آن ها نبود) سرگردان در بیابان ها و کوه ها و در گودال ها و غارهای زمین». (عبرانیان 11:37 و 38) دخمه ها پناهگاهی برای هزاران نفر فراهم کردند. در زیر تپه ها، خارج از محدوده رم، گالری های طولانی در میان زمین و صخره حفر شده بود. شبکه تاریک و پیچیده ای از گذرگاه ها تا کیلومترها فراتر از دیوارهای شهر کشیده شده بود. در این انزوای زیرزمینی پیروان مسیح مردگان خود را دفن می کردند. و در آنجا نیز وقتی مشکوک و غیرقانونی شد، خانه ای پیدا کردند. هنگامی که بخشنده زندگی بیدار می شود

کسانی که نبرد خوبی کردند، بسیاری از کسانی که به خاطر مسیح شهید شدند، از این غارهای تاریک بیرون خواهند آمد.

تحت وحشیانه ترین آزار و شکنجه، این شاهدان عیسی ایمان خود را بی عیب و نقص حفظ کردند. با اینکه از همه آسایش و نور خورشید محروم بودند، اما دل تاریک اما دوستدار زمین را خانه داشتند، اما هیچ شکایتی نکردند. با سخنان ایمان و صبر و امید یکدیگر را به تحمل محرومیت و گرفتاری تشویق می کردند. از دست دادن تمام راحتی های زمینی نمی تواند آنها را مجبور کند که از اعتقاد خود به مسیح چشم پوشی کنند. محاکمه و آزار و شکنجه فقط گام هایی بود که آنها را به آرامش و پاداش نزدیکتر می کرد.

همانطور که در مورد بندگان خدا در گذشته اتفاق افتاد، بسیاری «شکنجه شدند و رهایی آنها را نپذیرفتند تا رستخیز بهتری به دست آورند» (عبرانیان، 11:35) آنها سخنان استاد خود را به یاد آوردند که وقتی به خاطر مسیح مورد آزار و اذیت قرار می گیرند، باید خوشحال باشند زیرا پاداش آنها در بهشت بزرگ خواهد بود، زیرا انبیا نیز قبل از آنها مورد آزار و اذیت قرار گرفته بودند. آنها از این که شایسته رنج بردن برای حقیقت یافتند خوشحال شدند و نغمه های پیروزی در میان ترقه های شعله های آتش بلند شد. از طریق ایمان به بالا نگاه کردند، مسیح و فرشتگان را دیدند که بر سنگرهای بهشت تکیه داده بودند، با عمیق ترین علاقه به آنها می نگرند و استواری آنها را با تأیید مشاهده می کنند. صدایی از عرش خدا آمد که به آنها گفت: تا حد مرگ وفادار باشید تاج حیات را به شما خواهیم داد. (مکاشفه، 2:10)

تلاش های شیطان برای نابودی کلیسای مسیح با خسونت بیهوده بود. جدال بزرگی که در آن شاگردان عیسی جان خود را تسلیم کردند، با سقوط این پرچمداران وفادار از پست خود قطع نشد. آنها با شکست پیروز شدند. کارگران خدا مرده بودند، اما کار او با اراده پیش رفت. انجیل همچنان در حال گسترش بود و تعداد پیروان آن همچنان رو به افزایش بود. او به مناطقی نفوذ کرد که حتی برای عقاب های روم نیز غیرقابل دسترس بود.

یک مسیحی در حالی که فرمانداران بت پرست را تشویق می کردند که آزار و اذیت را تشویق می کردند، گفت: «شما می توانید ما را بکشید، ما را آزار دهید و ما را عذاب دهید. شرارت او ضعف ما را در معرض آزمایش قرار می دهد، اما چنین ظلمی فایده ای ندارد.

این چیزی نیست جز یک دعوت قدرتمند برای هدایت دیگران به همان اعتقاد. هر چه بیشتر توسط شما برداشت می شویم، بیشتر رشد می کنیم. خون مسیحیان بذر است." هزاران نفر دستگیر و کشته شدند، اما دیگران به جای آنها ظاهر شدند. و کسانی که برای ایمان خود به شهادت رسیدند توسط مسیح تضمین شده و توسط او به عنوان بندگان در نظر گرفته شد. آنها مبارزه خوبی کرده بودند، و تاج جلال را با آمدن مسیح دریافت می کردند. رنجی که آنها متحمل شدند، مسیحیان را به یکدیگر و به نجات دهنده خود نزدیکتر کرد. سرمشق زنده آنها و شهادتی که در هنگام مرگ دادند، گواهی دائمی بر حق بود. و در جایی که کمتر انتظار می رفت، رعایای شیطان خدمت او را ترک می کردند و زیر پرچم مسیح ثبت نام می کردند.

از این رو، شیطان با نصب پرچم خود در کلیسای مسیحی، نقشه هایی برای مبارزه با موفقیت بیشتر با حکومت خدا ترتیب داد. اگر پیروان مسیح می توانستند فریب بخورند و موجب ناراضی خدا شوند، آنگاه قدرت، استقامت و استواری آنها از بین می رفت و طعمه آسانی می شدند.

دشمن بزرگ اکنون می کوشید از طریق حيله گری به آنچه که با زور نتوانسته بود به دست آورد. آزار و شکنجه متوقف شد و جای آن با فریب خطرناک رفاه و افتخار دنیوی پر شد. بت پرستان هدایت شدند تا تا حدی ایمان مسیحی را دریافت کنند، در حالی که دیگر حقایق اساسی را رد کردند.

آنها اظهار داشتند که عیسی را به عنوان پسر خدا می پذیرند و به مرگ و رستخیز او ایمان دارند. اما آنها هیچ اعتقادی به گناه نداشتند و نیازی به توبه یا تغییر قلب نداشتند. آنها با برخی امتیازات از سوی خود، پیشنهاد کردند که مسیحیان در مورد چیزهای دیگر سازش کنند، تا همه بتوانند تحت سکوی ایمان به مسیح متحد شوند.

اکنون کلیسا در خطر بزرگی قرار داشت. زندان و شکنجه و آتش و شمشیر در برابر این نعمت بود. برخی از مسیحیان محکم ایستادند و اعلام کردند که سازش نخواهند کرد. برخی دیگر طرفدار واگذاری یا اصلاح برخی از ویژگی‌های ایمان خود بودند و به کسانی پیوستند که بخشی از مسیحیت را پذیرفته بودند و اصرار داشتند که این می‌تواند وسیله‌ای برای تبدیل کامل باشد. آن زمان برای پیروان وفادار مسیح، دوران سختی بود. شیطان تحت پوشش به اصطلاح مسیحیت، خود را به کلیسا القا می‌کرد تا ایمان آنها را فاسد کند و ذهن آنها را از کلام حقیقت دور کند.

اکثر مسیحیان در نهایت موافقت کردند که استانداردهای خود را پایین بیاورند و اتحادی بین مسیحیت و بت پرستی شکل گرفت. با وجود اینکه بت پرستان ادعا می‌کردند که ایمان آورده‌اند و با کلیسا متحد شده‌اند، اما همچنان به بت پرستی می‌چسبیدند و فقط عبادات را به تصاویر عیسی و حتی مریم و مقدسین تغییر می‌دادند. جوشش نفرت انگیز بت پرستی که به کلیسا وارد شد به کار مضر خود ادامه داد. آموزه‌های نادرست، آیین‌های خرافی و مراسم بت پرستی در ایمان و عبادت آنها گنجانده شده بود. هنگامی که پیروان مسیح با بت پرستان متحد شدند، دین مسیحی فاسد شد و کلیسا پاک و قدرت خود را از دست داد. اما عده‌ای هم بودند که با این فریب‌ها به بیراهه نرفتند. آنها همچنان وفاداری خود را به نویسنده حقیقت حفظ کردند و فقط خدا را پرستش کردند.

همیشه دو طبقه در میان کسانی که ادعا می‌کنند پیروان مسیح هستند وجود داشته است. در حالی که یکی از آنها زندگی منجی را مطالعه می‌کند و مشتاقانه به دنبال اصلاح عیوب او و انطباق با الگو است، دیگری از حقایق روشن و عملی که خطاهای او را آشکار می‌کند اجتناب می‌کند. حتی در بهترین حالت خود، کلیسا به طور کامل از افراد خالص، واقعی و صادقانه تشکیل نشده بود. نجات دهنده ما تعلیم داد که کسانی که عمداً در گناه افراط می‌کنند نباید در کلیسا پذیرفته شوند. با این حال، او مردانی را که از نظر شخصیتی ناقص بودند، با خود متحد کرد و از آموزه‌ها و نمونه‌های خود بهره‌مند شد. تا فرصتی برای مشاهده خطاها و اصلاح آنها پیدا کنند. در میان دوازده حواری یک خائن بود. یهودا نه به خاطر نقص‌های شخصیتی اش، بلکه به رغم آنها پذیرفته شد. او با شاگردان متحد شد تا از طریق تعلیم و الگوی مسیح، آنچه را که شخصیت مسیحی را تشکیل می‌دهد بیاموزد، و بدین ترتیب به خطاهای خود پی ببرد. توبه کند، و به کمک فیض الهی، روح خود را تطهیر کند. «در اطاعت از حق». اما یهودا در نوری که با مهربانی اجازه داشت بر او بدرخشد، راه نرفت. او با افراط در گناه، وسوسه‌های شیطان را دعوت کرد. ویژگی‌های بد شخصیت او غالب شد. او ذهن خود را به کنترل قدرت‌های تاریکی تسلیم کرد. هنگامی که خطاهایش مورد انتقاد قرار گرفت، خشمگین شد، بنابراین به جنایت وحشتناک خیانت به استادش سوق داده شد. بنابراین، همه کسانی که شر را تحت پیشه تقوا دوست دارند، از کسانی که آرامش آنها را با محکوم کردن مسیره‌های گناهشان بر هم می‌زنند، متنفرند. وقتی فرصت مساعدی پیش می‌آید، آنها نیز مانند یهودا به کسانی خیانت می‌کنند که به نفع خود می‌خواهند آنها را سرزنش کنند.

رسولان در کلیسا کسانی را یافتند که اظهار تقوا می‌کردند، در حالی که آنها پنهانی گناه را گرامی می‌داشتند. حنایا و سافیرا به عنوان فریبکار عمل کردند و قصد داشتند یک قربانی کامل برای خدا انجام دهند، زیرا آنها با طمع بخشی را برای خود دریغ کردند. روح حقیقت شخصیت واقعی این فریبکاران را بر رسولان آشکار کرد و قضاوت‌های خدا کلیسا را از این لکه نفرت بر پاک‌ی آن‌ها کرد. این شواهد قابل توجه از روح فهیم مسیح در کلیسا برای منافقان و بدکاران وحشت بود. آنها دیگر نمی‌توانستند با کسانی که از نظر عادت و عادت، نمایندگان ثابت مسیح بودند، در ارتباط باقی بمانند. و هنگامی که آزمایش‌ها و آزار و اذیت‌ها بر پیروان او وارد شد، فقط کسانی که حاضر بودند همه چیز را به خاطر حقیقت رها کنند می‌توانستند شاگرد او شوند. بنابراین، در حالی که آزار و شکنجه ادامه داشت، کلیسا باقی ماند

نسبتاً خالص اما وقتی آزار و اذیت متوقف شد، نوکیشانی که کمتر اخلاص و فداکار بودند به کلیسا پیوستند و راه برای نفوذ شیطان باز شد.

اما هیچ اتحادی بین شاهزاده نور و شاهزاده تاریکی وجود ندارد و هیچ پیوندی بین پیروان آنها وجود ندارد. هنگامی که مسیحیان موافقت کردند با کسانی که چیزی جز بت پرستی بودند، متحد شوند، به راهی منحرف شدند که آنها را بیش از پیش از حقیقت دور می کرد. شیطان از اینکه موفق شده بود تعداد زیادی از پیروان مسیح را فریب دهد خوشحال شد. سپس قدرت خود را متمرکز کرد تا بر آنها تسلط بیشتری داشته باشد و آنها را برانگیزد تا کسانی را که به خدا وفادار مانده بودند آزار دهند. هیچ کس به خوبی راه مخالفت با ایمان واقعی مسیحی را درک نکرد که زمانی مدافع آن بوده است. و این مرتدان، با متحد شدن با یاران نیمه مشرک خود، حملات خود را بر اساسی ترین ویژگی های آموزه های مسیح متمرکز کردند.

برای کسانی که وفادار باشند و در برابر فریبکاریها و زشتکاریهای وارد شده به کلیسا، و در لباسهای کنشیش، محکم بایستند، به مبارزه نامیدانه نیاز بود. کتاب مقدس به عنوان معیار ایمان پذیرفته نشد. دکتترین آزادی مذهبی بدعت تلقی شد و مدافعان آن منفور و غیرقانونی شدند.

پس از یک درگیری طولانی و شدید، معدود مؤمنان تصمیم گرفتند که تمام اتحاد خود را با کلیسای مرتد منحل کنند، در صورتی که کلیسای مرتد همچنان حاضر به دست کشیدن از دروغ و بت پرستی نیست. آنها دیدند که جدایی برای اطاعت از کلام خدا یک ضرورت مطلق است. آنها جرأت نداشتند خطاهایی را که برای روحشان کشنده است تحمل کنند و الگو قرار دادند که به معنای خطری برای ایمان فرزندان و فرزندان فرزندان آنها است. برای تأمین صلح و وحدت، آنها آماده بودند تا هر گونه امتیازی را مطابق با وفاداری به خداوند بدهند، اما احساس می کردند که حتی صلح با قربانی کردن اصول، با هزینه های گزاف حاصل می شود. اگر وحدت تنها با مصالحه با حق و عدالت حاصل می شد، پس بگذارید اختلاف و حتی مبارزه باشد.

برای کلیسا و جهان خوب است اگر اصولی که در این ارواح وفادار کار می کرد در قلب مردم ادعای خدا احیا شود. نسبت به آموزه هایی که ستون های ایمان مسیحی هستند، بی تفاوتی نگران کننده وجود دارد. این عقیده که به هر حال آنها از اهمیت حیاتی برخوردار نیستند در حال افزایش است. این انحطاط دست عوامل شیطان را تقویت می کند، به طوری که تئوری های نادرست و توهامات مرگبار، که وفاداران اعصار گذشته به خطر جان خود آنها را افشا کردند و با آنها مبارزه کردند، امروز مورد لطف هزاران نفری قرار می گیرد که خود را پیرو مسیح می دانند.

مسیحیان باستان در واقع مردمی عجیب و غریب بودند. سیر بی‌عیب و ایمان تزلزل ناپذیر او سرزنش مستمری بود که آرامش گناهکاران را برهم می زد. گرچه تعدادشان کم بود، بدون ثروت، مقام یا عناوین افتخاری، اما هر جا که شخصیت و عقایدشان شناخته می شد، برای بدکاران ترسناک بودند. در نتیجه، شریکان از آنها متنفر بودند، همانطور که هابیل مورد نفرت قابیل فحشا قرار گرفت. به همان دلیلی که قابیل هابیل را کشت، کسانی که می خواستند محدودیت روح القدس را کنار بگذارند، قوم خدا را کشتند. به همین دلیل بود که یهودیان منجی را طرد و مصلوب کردند - زیرا پاکی و قداست شخصیت عیسی سرزنش مستمر خودخواهی و فساد آنها بود. از روزگار مسیح تا کنون، شاگردان وفادار نفرت و مخالفت را از جانب کسانی که راه های گناه را دوست دارند و دنبال می کنند برانگیخته اند.

پس چگونه می توان انجیل را پیام صلح نامید؟ هنگامی که اشعیا تولد مسیح را پیشگویی کرد، به او لقب «امیر صلح» داد. هنگامی که فرشتگان به شبانان اعلام کردند که مسیح متولد شده است، آنها در دشت های بیت لحم سرودند: "جلال خدا در برترین ها، صلح بر روی زمین، و نیکی برای مردم." (لوقا 2:14) تضاد ظاهری بین این گزاره های نبوی و

سخنان مسیح: "من نیامدم تا صلح بفرستم، بلکه یک شمشیر." (متی 10:34) اما اگر به درستی درک شود، این دو در هماهنگی کامل هستند. انجیل پیام صلح است. مسیحیت نظامی است که در صورت پذیرش و اطاعت، صلح، هماهنگی و شادی را در سراسر زمین گسترش می دهد. دین مسیح همه کسانی را که تعالیم آن را می پذیرند، در برادری صمیمی متحد خواهد کرد. مأموریت عیسی این بود که مردم را با خدا و در نتیجه با یکدیگر آشتی دهد. اما جهان، به طور کلی، تحت کنترل شیطان، سرسخت ترین دشمن مسیح است. انجیل اصول زندگی را به آنها ارائه می دهد که با عادات و تمایلات آنها کاملاً ناسازگار است و آنها در برابر آن قیام می کنند. آنها از پاکی که گناهان آنها را آشکار و محکوم می کند متنفرند و کسانی را که می کوشند ادعاهای صالح و مقدس خود را به آنها عرضه کنند مورد آزار و اذیت و نابودی قرار می دهند. به این معنا است که انجیل شمشیر نامیده می شود - به دلیل حقایق والایی که ارائه می کند و باعث نفرت و نزاع می شود.

مشیت اسرارآمیز که به عادلان اجازه می دهد از سوی شریران مورد آزار و اذیت قرار گیرند، برای بسیاری از افرادی که از نظر ایمان ضعیف هستند، باعث حیرت و حیرت بزرگی شده است. برخی حتی حاضرند توکل خود را به خدا رد کنند، زیرا او به پست ترین انسان ها اجازه می دهد تا به سعادت برسند، در حالی که بهترین و پاک ترین ها از قدرت ظالمانه او رنج می برند و عذاب می کشند. پرسیده می شود آن که عادل و بخشنده است و قدرتش بی نهایت است چگونه می تواند این گونه ظلم و ستم را تحمل کند؟ این سوالی است که ما با آن کاری نداریم. خداوند بر محبت خود دلیل کافی به ما داده است و ما نباید در خوبی او شک کنیم زیرا نمی توانیم حرکات مشیت او را درک کنیم. منجی با پیش بینی شبهاتی که در روزگار امتحان و تاریکی بر روح آنها ستم می کند، به حواریون فرمود: «کلامی را که به شما گفتم، به خاطر بسپارید: بنده ای بزرگتر از پروردگارش نیست، اگر به من آزار می دادند، آزار هم می دادند. شما را مورد آزار و اذیت قرار خواهید داد.» (یوحنا 15:20) عیسی برای ما بیشتر از هر یک از پیروانش رنج کشید که تحت ظلم و ستم مردان شریر باشد.

کسانی که به تحمل شکنجه و شهادت دعوت می شوند چیزی جز پیروی از فرزند عزیز خدا نیستند.

«خداوند وعده خود را به تأخیر نمی اندازد.» (دوم پطرس 3:9) او فرزندان خود را فراموش نمی کند و آنها را کوچک نمی کند. اما او به شریران اجازه می دهد تا شخصیت واقعی خود را آشکار کنند، تا کسی که میل به انجام اراده او دارد فریب آنها را نخورد. صالحان دوباره در کوره مصیبت افکنده می شوند تا خود پاک شوند تا الگوی آنان دیگران را به حقیقت ایمان و خداپرستی متقاعد کند و همچنین رفتار متوازن آنان، بدکاران و کافران را محکوم کند.

خداوند به ستمکاران اجازه می دهد که رستگار شوند و دشمنی با او آشکار کنند تا وقتی پیمانۀ گناه خود را پر کردند، همه عدل و رحمت الهی را در هلاکت کامل خود ببینند. روز انتقام شتابان است که در آن همه کسانی که از شریعت او تجاوز کرده و بر قوم او ستم کرده اند، پاداش اعمال خود را خواهند گرفت. زمانی که هر عمل ظالمانه و بی عدالتی نسبت به وفاداران خدا چنان مجازات می شود که گویی در حق خود مسیح انجام می شود.

موضوع دیگری و مهمتر وجود دارد که باید توجه کلیساهای امروزی را به خود جلب کند. پولس رسول اعلام می کند که "همه کسانی که می خواهند در مسیح عیسی خداپسندانه زندگی کنند، آزار خواهند دید" (دوم تیم. 3:12) پس چرا آزار و شکنجه تا حد زیادی خفته به نظر می رسد؟ تنها دلیل این است که کلیسا با معیارهای دنیوی مطابقت داشته است و بنابراین مخالفتی برانگیخته نمی شود. دین کنونی در روزگار ما از آن خصوصیت پاک و مقدسی برخوردار نیست که ایمان مسیحی را در روزگار مسیح و رسولانش مشخص کرده است. تنها به خاطر روحیه سازش با گناه است که چرا حقایق بزرگ کلام خدا اینقدر بی تفاوت مورد توجه قرار می گیرد. زیرا تقوای حیاتی در کلیسا بسیار اندک است و ظاهراً مسیحیت در جهان بسیار محبوب است.

بگذارید ایمان و قدرت کلیسای اولیه احیا شود و روح آزار و شکنجه احیا شود و آتش آزار و شکنجه دوباره شعله ور شود.

فصل 3

ارتداد

پولس رسول در نامه دوم خود به تسالونیکیان ارتداد بزرگی را که منجر به استقرار قدرت پاپ خواهد شد، پیش بینی کرد. او اعلام کرد که روز مسیح نخواهد آمد «مگر اینکه ابتدا ارتداد بیاید و مرد گناه، پسر هلاکت، آشکار شود، که با هر چیزی که خدا خوانده می شود یا مورد پرستش قرار می گیرد، مخالفت می کند و خود را برتری می دهد. تا مانند خدا در معبد خدا بنشیند و بخواهد مانند خدا ظاهر شود.» (دوم تسالونیکیان 3: 2 و 4) علاوه بر این، رسول به برادران خود هشدار می دهد که "راز گناه در کار است" (دوم تسالونیکیان 2: 7) حتی در آن روزها او با ورود مخفیانه به کلیسا خطاهایی را دید که راه را برای توسعه پاپ آماده می کرد.

اندک اندک ابتدا پنهانی و بی صدا و سپس آشکارتر با قدرت یافتن و تسلط بر اذهان مردم، راز شرارت به کار کفرآمیز و فریبکارانه خود ادامه داد. تقریباً به طور نامحسوس، آداب بت پرستی در کلیسای مسیحی نفوذ کرد. روح سازش و انطباق برای مدتی توسط آزار و شکنجه های شدیدی که کلیسا تحت بت پرستی متحمل شد محدود شد. اما با پایان یافتن آزار و شکنجه و نفوذ مسیحیت به دربارها و کاخ های پادشاهان، سادگی فروتنانه مسیح و رسولانش را کنار گذاشت و آن را با شکوه و غرور کاهنان و حاکمان بت پرست مبادله کرد. به جای ادعاهای الهی، کلیسا نظریه ها و سنت های انسانی را قرار داد. تغییر دین اسمی کنستانتین در اوایل قرن چهارم، شادی عظیمی را به همراه داشت و جهان، با لباسی از عدالت، وارد کلیسا شد. حالا کار فساد به سرعت پیش می رفت. بت پرستی، اگرچه شکست خورده به نظر می رسید، اما پیروز شد. روح او کلیسا را کنترل می کرد. آموزه ها، مراسم و خرافات آنها در ایمان و عبادت پیروان مسیحی گنجانده شد.

این سازش بین بت پرستی و مسیحیت منجر به رشد «مرد گناه» شد که در نبوت پیش بینی شده بود، به عنوان مخالفت با خدا و برتری دادن خود بر او. این نظام گول پیکر دین دروغین، شاهکار قدرت شیطان است، یادگاری از تلاش های او برای نشستن بر تخت سلطنت و حکومت بر زمین مطابق میل خود.

شیطان یک بار تلاش کرد تا به مسیح تعهد بدهد. او در بیابان وسوسه نزد پسر خدا آمد و با نشان دادن تمام پادشاهی های جهان و جلال آنها، پیشنهاد داد که همه آنها را به دست او تحویل دهد اگر عیسی فقط برتری شاهزاده تاریکی را تشخیص دهد. مسیح وسوسه گر متکبر را سرزنش کرد و او را مجبور به ترک کرد. اما شیطان در ارائه همین وسوسه ها به انسان موفق تر است. برای کسب افتخارات و امتیازات دنیوی، کلیسا به دنبال لطف و حمایت مردان بزرگ زمین بود، و پس از رد مسیح، او وادار شد که از نماینده شیطان - اسقف روم - اطاعت کند.

یکی از آموزه های اصلی رومیسم این است که پاپ رئیس کلیسای جهانی مسیح است که با قدرت عالی بر اسقف ها و کشیشان در تمام نقاط جهان سرمایه گذاری می کند. بیش از آن، پاپ عناوین الوهیت را تحقیر کرده است. او خود را "خداوند پاپ" می نامد، ادعا می کند که خطاناپذیر است و از همه مردم می خواهد که به او ادای احترام کنند. بنابراین، همان ادعایی که شیطان در بیابان وسوسه مطرح کرد، هنوز از طریق کلیسای روم توسط او ادعا می شود، و خیل عظیمی آماده ادای احترام به او هستند.

اما کسانی که از خدا می ترسند و به او احترام می گذارند، با این فرض متهورانه روبرو می شوند، همانطور که مسیح با درخواست های دشمن حيله گر روبرو شد: "خداوند، خدای خود را بپرستید و فقط او را عبادت کنید." (لوقا 4:8) خدا هرگز در کلام خود اشاره نکرد که مردی را به عنوان رئیس کلیسا منصوب کرده است. دکترین برتری پاپ در تقابل مستقیم با آموزه های کتاب مقدس است. پاپ هیچ قدرتی بر کلیسای مسیح ندارد مگر با غصب.

رومانیست ها اصرار دارند که پروتستان ها را به بدعت و جدایی عمدی از کلیسای واقعی متهم کنند. اما این اتهامات بیشتر به خودشان مربوط می شود. آنها کسانی هستند که پرچم مسیح را بر زمین گذاشته و از "ایمانی که یک بار برای همیشه به مقدسین تسلیم شد" رویگردان شدند (یهودا 3).

شیطان به خوبی می دانست که کتاب مقدس انسان را قادر می سازد تا فریب های خود را تشخیص دهد و در برابر قدرت آنها مقاومت کند. از طریق کلام بود که خود ناجی جهان با حملات او روبرو شد. مسیح با هر حمله شیطانی سپر حقیقت ابدی را برافراشت و گفت: "مکتوب است." به هر پیشنهاد دشمن، او با حکمت و قدرت کلام مخالفت کرد. برای اینکه شیطان سلطه خود را بر مردم حفظ کند و اقتدار غاصب پاپ را تثبیت کند، باید آنها را در جهل از کتاب مقدس نگه دارد. کتاب مقدس خدا را تجلیل می کند و انسان محدود را در موقعیت واقعی خود قرار می دهد. بنابراین، حقایق مقدس آن نیاز به پنهان و سرکوب داشت. این منطق توسط کلیسای روم اتخاذ شد. صدها سال انتشار کتاب مقدس ممنوع بود. مردم از خواندن آن یا داشتن آن در خانه منع شده بودند و کشیشان و روحانیون بی وجدان تعالیم آن را برای دفاع از ادعای خود تفسیر می کردند. بنابراین، پاپ تقریباً در سراسر جهان به عنوان نماینده خدا بر روی زمین شناخته شد، که دارای اقتدار بر کلیسا و دولت بود.

آشکار ساز خطا که حذف شد، شیطان مطابق میل خود کار کرد. این پیشگویی اعلام کرد که پاپ «تغییر زمان و شریعت» را در نظر خواهد گرفت (دانیال 7:25) انجام این کار زیاد طول نمی کشد. برای اینکه به کسانی که از بت پرستی گرویده بودند، جایگزینی برای بت پرستی شوند و در نتیجه پذیرش اسمی مسیحیت را ترویج دهند، پرستش تصاویر و آثار به تدریج وارد پرستش مسیحی شد. فرمان شورای عمومی 1 سرانجام نظام بت پرستی را تأسیس کرد. برای تکمیل کار مقدس، روم فکر کرد که می تواند فرمان دوم را که پرستش تصاویر را ممنوع می کند از شریعت خدا حذف کند و فرمان دهم را برای حفظ عدد ده تقسیم کرد.

روحیه سهل انگاری نسبت به بت پرستی راه را برای بی احترامی تر به اقتدار آسمانی هموار کرد. شیطان نیز تصمیم گرفت فرمان چهارم را به هم بزند و سعی کرد سبت چند میلیون دلاری را کنار بگذارد، روزی که خداوند آن را برکت و تقدیس کرد.

و به جای آن جشنی را که مشرکان آن را «روز ارجمند خورشید» می نامیدند، تمجید کرد. این تغییر ، در ابتدا به طور آشکار انجام نشد. در قرون اول، سبت واقعی توسط همه مسیحیان برگزار می شد. آنها نسبت به شرافت الهی حسادت می ورزیدند و با اعتقاد به اینکه شریعت او تغییرناپذیر است، با غیرت به مقدسات احکام آن احترام می گذاشتند. با این حال، شیطان با ظرافت فراوان از طریق مأموران خود برای انجام اهداف خود تلاش می کرد. برای اینکه توجه مردم به روز یکشنبه جلب شود، جشنی به افتخار رستاخیز مسیح برپا شد. در آن روز مراسم مذهبی برگزار می شد، اما همچنان به عنوان یک روز تفریحی رعایت می شد. در همان زمان، سبت همچنان با غیرت برگزار می شد.

شیطان برای آماده کردن راه برای کاری که قصد انجام آن را داشت، قبل از ظهور مسیح، یهودیان را هدایت کرده بود تا روز سبت را با سخت ترین خواسته ها به دوش بکشند، و انجام آن را به یک بار سنگین تبدیل کنند. اکنون، با استفاده از نور دروغینی که در روز سبت افکنده بود، آن را به عنوان یک نهاد یهودی تحقیر کرد. تا زمانی که مسیحیان به رعایت آن ادامه می دادند

یکشنبه به عنوان روز فراغت، شیطان به آنها دستور داد که نفرت خود را از یهودیت نشان دهند و شنبه را روز غم و اندوه و روزه و مالیخولیا قرار دهند.

در نیمه اول قرن چهارم، امپراتور کنستانتین فرمانی صادر کرد که یکشنبه را به عنوان یک جشن عمومی در سراسر امپراتوری روم اعلام کرد. روز خورشید مورد احترام رعایای بت پرست او و مورد احترام مسیحیت قرار گرفت. این سیاست امپراتور این بود که منافع متضاد بت پرستی و مسیحیت را متحد کند. اسقف های کلیسا او را متقاعد کردند که این کار را انجام دهد، که به دلیل جاه طلبی و عطش قدرت، متوجه شدند که اگر مسیحیان و مشرکان آن روز را یکسان ببینند، پذیرش اسمی مسیحیت توسط بت پرستان افزایش می یابد. رونق قدرت و شکوه کلیسا. اما اگر چه مسیحیان به تدریج هدایت شدند تا یکشنبه را به عنوان دارای درجه خاصی از قداست برگزار کنند، آنها هنوز سبت واقعی را روز مقدس خداوند می دانستند و آن را در اطاعت از فرمان چهارم رعایت می کردند.

فریبکار هنوز کارش را تمام نکرده بود. او مصمم بود که جهان مسیحیت را زیر پرچم خود متحد کند و قدرت خود را از طریق معاون خود، پاپ مغرور که ادعا می کرد نماینده مسیح است، اعمال کند.

او از طریق مشرکان نیمه مسلمان، پیشوایان جاه طلب و کلیساهای جهان دوست، هدف خود را برآورده کرد. شوراها بزرگ، که در آن بزرگان کلیسا از سراسر جهان گرد هم می آمدند، هر از گاهی برگزار می شد. تقریباً در هر مجلسی، سبتی که خداوند تعیین کرده بود کمی بیشتر مورد تأکید قرار می گرفت، در حالی که یکشنبه به همین ترتیب تجلیل می شد. بدین ترتیب یک جشن بت پرستان سرانجام به عنوان یک نهاد الهی مورد احترام قرار گرفت، در حالی که سبت کتاب مقدس به عنوان یادگار یهودیت شناخته شد و برگزاری آن نفرین اعلام شد.

مرتد بزرگ موفق شده بود که خود را «در برابر هر چیزی که خدا خوانده می شود یا پرستش می شود» تعالی بخشد (دوم تسالونیکیان 4: 2) و جرأت کرد تنها حکم شریعت الهی را تغییر دهد که بی چون و چرا به خدای زنده و واقعی برای همه بشریت اشاره می کند.

در چهارمین فرمان خداوند به عنوان خالق آسمان ها و زمین نازل شده است و بنابراین از خدایان دروغین متمایز می شود. روز هفتم به عنوان یادبود کار آفرینش مقدس و به عنوان روز استراحت برای انسان داده شد. این بنا نهادینه شد تا خدا را همیشه در ذهن انسانها زنده نگه دارد، به عنوان منشأ همه موجودات و موضوع احترام و ستایش. شیطان می کوشد تا انسان ها را از بیعت با خدا و اطاعت از شریعت او بازگرداند. بنابراین، او تلاش خود را به ویژه در برابر فرمانی که به خداوند به عنوان خالق اشاره می کند، متمرکز می کند.

اکنون پروتستان ها اصرار دارند که رستاخیز مسیح در روز یکشنبه آن را به سبت مسیحی تبدیل کرده است. اما شواهد کتاب مقدس برای حمایت از این ادعا وجود ندارد. هیچ افتخاری تا آن روز توسط مسیح یا رسولانش داده نشد. برگزاری روز یکشنبه به عنوان یک نهاد مسیحی منشأ خود را در "راز گناه" (دوم تسالونیکیان 7: 2) دارد، که در زمان پولس، قبلاً کار خود را آغاز کرده بود. کجا و چه زمانی خداوند این پسر پاپ را به فرزند پذیرفت؟ چه دلیل معتبری می توان برای تغییری که کتاب مقدس آن را تأیید نمی کند ارائه کرد؟

در قرن ششم، پاپ استوار شد. مقر قدرت آنها در شهر امپراتوری تأسیس شد و اسقف رم اعلام کرد که رئیس همه کلیساها است. بت پرستی جای خود را به پاپ داد. اژدها به وحش «قدرت و تخت او و قدرت عظیم» داد (مکاشفه 13:21)

و بدین ترتیب، 1260 سال ستم پاپ که در پیشگویی های دانیال و مکاشفه پیشگویی شده بود، آغاز شد. 2 مسیحیان مجبور شدند بین حفظ صداقت خود و پذیرفتن عبادت و مراسم پاپی، یا گذراندن بقیه عمر خود در سیاه چال ها یا تحمل مرگ در زندان یکی را انتخاب کنند. قفسه شکنجه، روی چوب یا زیر تبر جلد. به این ترتیب سخنان عیسی محقق شد: "و حتی توسط والدین، برادران، خویشاوندان و دوستان خود به شما خیانت خواهند کرد و برخی از شما را خواهند کشت. به خاطر نام من مورد نفرت همه قرار خواهید گرفت." (لوقا 21:16 و

(17 آزار و شکنجه با خشم فراوان بر مؤمنان فرود آمد، مانند هرگز، و جهان به میدان جنگ گسترده ای تبدیل شد. برای صدها سال کلیسای مسیح در انزوا و گمنامی پناه می برد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اما آن زن به بیابان گریخت، جایی که خداوند مکانی برای او آماده کرده بود تا هزار و دویست و شصت روز او را در آنجا نگه دارند». (مکاشفه، 6:12)

به قدرت رسیدن کلیسای روم، آغاز دوران تاریکی بود.

هر چه قدرت او بیشتر می شد، تاریکی بیشتر می شد. ایمان از مسیح، بنیاد واقعی، به پاپ روم منتقل شد. مردم به جای اعتماد به پسر خدا برای آموزش گناهان و نجات ابدی، به پاپ، کشیشان و روحانیون که او اختیارات را به آنها تفویض کرده بود، نگاه کردند. به آنها آموزش داده شد که پاپ واسطه زمینی آنهاست و هیچکس نمی تواند به خدا برسد مگر از طریق او و علاوه بر این، او به جای خداست و باید تلویحاً از او اطاعت کرد.

انحراف از این الزامات دلیل کافی برای شدیدترین مجازات بر بدن و روح مجرمان بود. بنابراین ذهن مردم از خدا منحرف شد به افراد خطاپذیر، خطاکار و ظالم، و حتی بدتر از آن، به خود شاهزاده تاریکی، که از طریق آنها قدرت خود را اعمال می کرد. گناه به صورت تقدس پنهان شد.

هنگامی که کتاب مقدس سرکوب می شود و انسان شروع به احساس برتری می کند، فقط می توانیم انتظار تقلب، فریب و شرارت عظیم را داشته باشیم. با اعتلای قوانین و سنت های بشری، فساد که همیشه از کنار گذاشتن شریعت خدا ناشی می شود آشکار شد.

این روزهای خطر برای کلیسای مسیح بود. پرچمداران وفادار در واقع اندک بودند. اگرچه حقیقت بدون شاهد نماند، اما گاهی به نظر می رسید که ضلالت و خرافات به طور کامل حاکم می شود و دین واقعی از روی زمین رانده می شود. انجیل نادیده گرفته شد، اما اشکال دین زیاد شد و مردم زیر بار مطالبات سختی قرار گرفتند.

به او آموزش داده شد که نه تنها به پاپ به عنوان واسطه خود نگاه کند، بلکه به کارهایی که برای کفاره گناه مناسب است اعتماد کند. زیارت های طولانی، اعمال توبه، عبادت یادگارها، ساختن کلیساها، مقدسات و محرابها، پرداخت مبالغ هنگفت به کلیسا، اینها و بسیاری از اعمال مشابه برای فرونشاندن خشم خداوند یا تأمین لطف او دستور داده شده بود، گویی که خداوند برابر است. مردان، که او باید به خاطر چیزهای کوچک خشمگین شود یا خود را با پیشکش یا اعمال توبه آرام کند!

علیرغم رواج شرارت، حتی در میان رهبران کلیسای روم، به نظر می رسید که نفوذ آن به طور پیوسته در حال افزایش است. در اواخر قرن هشتم، پاپیست ها ادعا کردند که در روزهای اولیه کلیسا، اسقف های روم از همان قدرت معنوی برخوردار بودند که اکنون ادعا می کنند. برای اثبات این ادعا، باید از ابزارهایی استفاده کرد تا به او چهره های اقتدار داده شود و اینها به آسانی توسط پدر دروغ پیشنهاد شد. نوشته های باستانی توسط راهبان جعل شده است. احکام شوراهایی که قبلاً هرگز درباره آنها شنیده نشده بود کشف شد و برتری جهانی پاپ را از زمان های قدیم تثبیت کرد.

و کلیسایی که حقیقت را رد کرده بود مشتاقانه این فریبکاری ها را پذیرفت.

سازندگان معدود و وفادار روی شالوده واقعی (اول قرنهای 10 و 11) هنگامی که آوار آموزه های نادرست مانع کار شدند، متحیر شدند و مانع شدند. مانند سازندگان دیوارهای اورشلیم در زمان نحیمیا، برخی آماده بودند که بگویند: "قدرت حاملان شکست خورده است و آوار آنقدر زیاد است که نمی توانیم دیوار را بسازیم." (نحمیا، 4:10) برخی که سازندگان وفادار بودند، خسته از مبارزات مداوم علیه آزار و اذیت، تقلب، بی عدالت و هر مانعی که شیطان می توانست برای جلوگیری از پیشرفت آنها ایجاد کند، دلسرد شدند. و برای آرامش و امنیت شما

اموال و جان ها، از پایه واقعی برگشته است. برخی دیگر که از مخالفت دشمنان خود نترسیدند، بدون ترس اعلام کردند: "از آنها نترسید، خداوند بزرگ و مهیب را به یاد آورید" (نحمیا 4:14) و هر کدام شمشیر خود را به پهلو خود بسته بودند، کار را ادامه دادند (افسیان 6:17).

همین روحیه کینه توزی و مخالفت با حق، در هر عصری به دشمنان خدا الهام کرده است و از بندگانش همین هوشیاری و وفاداری را خواسته است. سخنان مسیح به شاگردان اول برای پیروان او در آخرالزمان قابل اجرا است: "و آنچه به شما می گویم به همه می گویم: مراقب باشید."

(مارکوس 13:37)

به نظر می رسد تاریکی غلیظ تر شده بود. تصویر پرستی گسترده تر شد. شمع ها را قبل از اقامه تصاویر و دعا بر آنها می سوزاندند. پوچ ترین رسوم و خرافات حاکم بود. ذهن انسانها چنان تحت کنترل خرافات بود که به نظر می رسید عقل خود نفوذ خود را از دست داده است. از آنجایی که کاهنان و اسقفها لذت‌پسند، شهوانی و فاسد بودند، تنها می‌توان انتظار داشت که مردمی که برای راهنمایی به آنها نگاه می‌کردند در جهل و رذیلت غوطه‌ور شوند.

قدم دیگری در عروج پاپ زمانی برداشته شد که در قرن یازدهم، پاپ گریگوری هفتم کمال کلیسای روم را اعلام کرد. در میان گزاره‌هایی که او مطرح کرد، یکی از گزاره‌هایی بود که اعلام می‌کرد طبق کتاب مقدس، کلیسا هرگز اشتباه نکرده و نخواهد کرد. اما شواهد کتاب مقدس این ادعاها را تأیید نکردند. غرور پاپی مدعی قدرت خلع امپراتورها شد و اعلام کرد که هیچ حکمی که او صادر می کند نمی تواند توسط کسی لغو شود، اما این حق او است که تصمیمات دیگران را لغو کند.

تصویری خارق‌العاده از شخصیت ظالمانه این مدافع عصمت در برخورد با امپراتور آلمان هنری چهارم ارائه شد. از آنجا که تصور می شد او به اقتدار پاپ بی احترامی کرده است، این پادشاه تکفیر و از سلطنت خلع شد. هنری که از ترک خدمت و تهدید شاهزادگان خود که به دستور پاپ تشویق به شورش شده بودند، وحشت داشت، احساس کرد که باید با روم صلح کند. او در جمع همسرش و خدمتگزاران وفادار در زمستان از کوه‌های آلپ گذشت تا بتواند در برابر پاپ فروتنی کند. با رسیدن به قلعه ای که گریگوری به آنجا بازنشسته شده بود، او را بدون اسکورت نگهبانانش به حیاط بیرونی بردند و در آنجا در سرمای شدید زمستان، با سر برهنه و پاهای برهنه و لباس های بدبختانه، منتظر اجازه ماند. از پاپ که پیش از او برود.

تا زمانی که هنری سه روز روزه نگرفت و اعتراف کرد که پاپ از عفو او گذشت. و حتی پس از آن امر به شرطی داده شد که امپراتور قبل از احیای کرامت خود یا اعمال قدرت سلطنتی خود منتظر مجوز پاپ باشد. و گریگوری، که به این پیروزی افتخار می کرد، به خود می بالید که وظیفه اوست که «تفریح پادشاهان را کاهش دهد».

چقدر تعجب آور است که تضاد بین غرور غالب این پاپ متکبر و اطاعت و فروتنی مسیح، که خود را در مقابل درگاه قلب التماس می کند تا پذیرفته شود، تا با او عفو و صلح بیاورد، و چه کسی تعلیم می دهد. شاگردانش می گویند: «و هر که می خواهد در میان شما اولی شود، خادم شما باشد». (متی 20:27)

قرن‌های بعد شاهد افزایش مداوم خطا در آموزه‌هایی بود که روم تدریس می‌کرد. حتی قبل از استقرار پاپ، آموزه های فیلسوفان بت پرست مورد توجه قرار گرفته بود و در کلیسا تأثیر گذاشته بود. بسیاری از کسانی که ادعا می‌کردند مسلمان شده‌اند، همچنان به اصول فلسفه بت پرستی خود می‌چسبیدند، و نه تنها به مطالعات خود ادامه دادند، بلکه دیگران را به عنوان ابزاری برای گسترش نفوذ خود در بین مشرکان متقاعد کردند. بنابراین خطاهای جدی در ایمان مسیحی وارد شد. اعتقاد به جاودانگی طبیعی انسان و آگاهی او از مرگ در این میان برجسته بود.

آنها. این آموزه شالوده ای را ایجاد کرد که روم بر اساس آن دعوت از مقدسین و پرستش مریم باکره را بنا نهاد. از آن نیز بدعت عذاب ابدی برای غیر توبه کنندگان بیرون آمد که بلافاصله در ایمان پاپی گنجانده شد.

سپس راه برای معرفی اختراع دیگری از بت پرستی که روم آن را برزخ نامید و برای ترساندن انبوه زودباور و خرافی به کار گرفت، آماده شد. او از طریق این بدعت، وجود محلی برای عذاب را تأیید کرد که در آن ارواح که مستحق لعنت ابدی نیستند، مجازات گناهان خود را می بینند و پس از رهایی از ناپاکی، به بهشت وارد می شوند.

با این حال، فریب دیگری لازم بود تا رم بتواند از ترسها و رذیلت‌های پیروانش استفاده کند -دکترین زیاده‌خواهی‌ها. بخشش کامل گناهان گذشته، حال و آینده، و رهایی از همه دردها و مجازات‌های اتفاقی، به همه کسانی که در جنگ‌های پاپی نام نویسی کردند وعده داده شد تا سلطه دنیوی خود را گسترش دهند، دشمنان خود را مجازات کنند یا کسانی را که جرات انکار برتری معنوی خود را داشتند، نابود کنند. همچنین به مردم آموخته شد که با پرداخت پول به کلیسا می توانند خود را از گناه رهایی بخشند و همچنین روح دوستان متوفی خود را که در شعله های آتش محبوس شده بودند، رها کنند. به این وسیله روم خزانه های خود را پر کرد و از شکوه، تجمل و شرارت نمایندگان ادعایی او که جایی برای گذاشتن سر نداشتند حمایت کرد.

حکم کتاب مقدس عشای ربانی با قربانی بت پرستانه توده جایگزین شد. کاهنان پاپ با پانتومیم بی معنی خود قصد داشتند نان و شراب ساده را به بدن و خون واقعی مسیح تبدیل کنند. آنها با فرضی کفرآمیز آشکارا ادعا کردند که می توانند «خدا، خالق همه چیز را خلق کنند». همه مسیحیان، تحت مجازات مرگ، باید ایمان خود را به این بدعت وحشتناکی که بهشت را به چالش می‌کشید، اعلام کنند.

در قرن سیزدهم، وحشتناک ترین خلقت پاپ تأسیس شد -تفتیش عقاید. شاهزاده تاریکی با رهبران سلسله مراتب پاپ کار می کرد. در مجالس مخفی خود شیطان و فرشتگانش بر ذهن مردان شورور کنترل می‌کردند، در حالی که در میان آنها، فرشته‌ای خدا بود که ثبت وحشتناک احکام شیرانه او را می‌نویسد و تاریخ اعمال را بسیار ترسناک می‌نویسد که برای کسی دیده نمی‌شود. چشم انسان "بابل بزرگ" "مست خون مقدسین" بود. شکل های مثله شده میلیون ها شهید به درگاه خداوند انتقام از این قدرت مرتد فریاد می زدند.

پاپ مستبد جهان شد. پادشاهان و امپراتوران در برابر فرامین پاپ روم تعظیم کردند. به نظر می رسید سرنوشت انسان ها، چه حال و چه ابدی، تحت کنترل او بود. برای قرن‌ها آموزه‌های روم به‌طور گسترده و صریح پذیرفته می‌شد، آیین‌های آن با احترام انجام می‌شد، و جشن‌های آن عموماً رعایت می‌شد. روحانیون آن محترم و آزادانه نگهداری می شدند.

پیش از این هرگز کلیسای رومی به عزت، شکوه و قدرت بیشتری دست نیافته بود. ظهر پاپ، نیمه شب اخلاقی جهان بود. کتاب مقدس نه تنها برای مردم، بلکه برای کاهنان نیز تقریباً ناشناخته بود.

مانند فریبیان قدیم، رهبران پاپ از نوری که گناهان آنها را آشکار می کند متنفر بودند. با حذف شریعت خدا -معیار عدالت -، آنها از قدرت نامحدودی برخوردار شدند و بدون هیچ محدودیتی به اعمال رذیلت پرداختند. تقلب و بخل و فسق غالب شد. مردان از هیچ جنایتی که می توانست برایشان ثروت یا موقعیت به ارمغان بیاورد عقب نشینی نکردند. کاخ های پاپ ها و پیشوایان صحنه زشت ترین فحشا بودند. برخی از پاپ های حاکم مرتکب جنایاتی شدند که آنقدر شورش کردند که فرمانداران سکولار تلاش کردند تا این بزرگان کلیسایی را برکنار کنند.

به عنوان هیولاهای بسیار شرورانه ای که نمی توان آنها را تحمل کرد. برای قرن ها، اروپا هیچ پیشرفتی در دانش، هنر یا تمدن نداشت. فلج اخلاقی و فکری بر مسیحیت افتاده بود.

وضعیت جهان تحت حکومت پاپ تحقق وحشتناک و تکان دهنده سخنان هوشع نبی را نشان می دهد: "مردم من نابود شدند زیرا دانش ندارند. زیرا تو ای کشیش دانش را رد کرده ای من نیز تو را رد خواهم کرد... تو قانون خدای خودت را فراموش کردی، من هم فرزندان را فراموش خواهم کرد." (هوشع 4:6) زیرا در آن نه حقیقت، نه عشق و نه معرفت خدا وجود دارد. تنها چیزی که غالب است، سوگند دروغ، دروغ، کشتن، دزدی و زنا است، و دزدی و قتل بر قتل است." (هوشع 1: 4 و 2).

چنین نتایجی از تبعید کلام خدا بود.

فصل 4

والدزها

در میان تاریکی که در طول دوره طولانی برتری پاپ بر زمین افتاد، نور حقیقت به طور کامل خاموش نشد. در هر عصر شاهدانی از خدا وجود داشته است - مردانی که ایمان خود را به مسیح به عنوان تنها واسطه بین خدا و انسان گرامی می داشتند، که کتاب مقدس را تنها قانون زندگی می دانستند، و سبت واقعی را مقدس نگاه می داشتند. آیندگان هرگز متوجه نخواهند شد که جهان چقدر به این مردان مدیون است. آنها به عنوان بدعت گذار محکوم شدند، انگیزه های آنها به چالش کشیده شد، شخصیت آنها بدنام شد، نوشته های آنها ممنوع، تحریف یا مثله شد.

با این حال، آنها ثابت قدم ماندند و نسل به نسل ایمان به پاکی آن را به عنوان میراثی مقدس برای نسل های بعد حفظ کردند.

تاریخ قوم خدا در طول قرنهای تاریکی که پس از استقرار برتری روم به وجود آمد، در بهشت نوشته شده است، اما در سوابق بشری جای کمی دارد. جز در اتهامات جفاگرانش، آثار کمی از وجود او یافت می شود. سیاست رم این بود که هر اثری از مخالفت را از آموزه ها یا احکام خود حذف کند. هر چیزی را که او بدعت می دانست، اعم از مردم یا نوشته ها، نابود شد. یک ابراز تردید ساده، پرسشی در مورد اقتدار جزمات پاپی، کافی بود تا جان افراد ثروتمند یا فقیر، بالا یا پایین را بگیرد. رم همچنین تلاش کرد تا تمام سابقه ظلم خود به مخالفان را از بین ببرد. شوراها پاپی حکم کردند که کتاب ها و نوشته هایی که حاوی چنین سوابقی است باید در آتش انداخته شوند. قبل از اختراع ماشین چاپ، تعداد کتاب ها کم بود و از موادی ساخته می شد که نگهداری آنها دشوار بود. بنابراین، برای جلوگیری از تحقق هدف رومی گرایان، کار چندان نمی شد انجام داد.

هیچ کلیسایی در محدوده صلاحیت رومیش برای مدت طولانی در برخورداری از آزادی وجدان راحت نبود. به محض اینکه پاپ به قدرت رسید، دستانش را دراز کرد تا همه کسانی را که از به رسمیت شناختن اقتدار آن امتناع می کردند، در هم بکوبد. و کلیساها یکی پس از دیگری تسلیم حکومت او شدند.

مسیحیت بدوی خیلی زود در بریتانیای کبیر ریشه گرفت. انجیل دریافت شده توسط بریتانیایی ها در قرون اول از فساد ارتداد رومیستی پاک بود. آزار و اذیت امپراتوران بت پرست که تا این سواحل دور امتداد یافت، تنها هدیه ای بود که اولین کلیساهای بریتانیا از روم دریافت کردند.

بسیاری از مسیحیان که از آزار و شکنجه در انگلستان فرار کردند، به اسکاتلند پناه بردند. حقیقت از آنجا به ایرلند منتقل شد و در همه این کشورها با شادی پذیرفته شد.

هنگامی که ساکسون ها به بریتانیا حمله کردند، بت پرستی کنترل را به دست آورد. فاتحان از آموزش بردگان خود بیزار بودند و مسیحیان مجبور به عقب نشینی در کوهستان ها و مرداب های وحشی شدند. با این حال، نور، برای مدتی پنهان، همچنان می درخشید. در اسکاتلند، یک قرن بعد، با درخشش درخشید که به دورترین سرزمین ها گسترش یافت. از ایرلند، کلمبای وارسته و همکارانش آمدند که با گرد هم آوردن مؤمنان پراکنده در جزیره تنها آیونا، آن مکان را مرکز کارهای تبلیغی خود قرار دادند. در میان این مبشران، ناظر روز سبت کتاب مقدس بود و بدین ترتیب این حقیقت در میان مردم مطرح شد. مدرسه ای در آیونا تأسیس شد که مبلغان از آنجا نه تنها به اسکاتلند و انگلیس، بلکه به آلمان، سوئیس و حتی ایتالیا رفتند.

اما روم به بریتانیا چشم دوخته بود و تصمیم گرفته بود که آن را تحت سلطه خود قرار دهد. در قرن ششم، مبلغان آن متعهد به تغییر مذهب ساکسون های بت پرست شدند. وحشی‌های مغرور از آن‌ها استقبال کردند و هزاران نفر را وادار کردند که ایمان رومی را بپذیرند. با پیشرفت کار، رهبران پاپ و نوکیشانان با مسیحیان اولیه روبرو شدند. کنتراست قابل توجهی نشان داده شد. دومی از نظر منش، آموزه و آداب ساده، متواضع و کتاب مقدس بود، در حالی که اولی خرافات، شکوه و تکبر پاپ را نشان می داد.

فرستاده رومی از این کلیساهای مسیحی خواست که برتری پاپ مقتدر را به رسمیت بشناسند. بریتانیایی‌ها متواضعانه پاسخ دادند که می‌خواهند همه انسان‌ها را دوست داشته باشند، اما پاپ حق برتری در کلیسا را ندارد، و آنها فقط می‌توانستند تسلیم شدن هر پیرو مسیح را به او تسلیم کنند. تلاش های مکرر برای جلب تسلیم آنها به روم انجام شد، اما این مسیحیان فروتن، که از غرور فرستادگان خود شگفت زده شده بودند، قاطعانه پاسخ دادند که استاد دیگری جز مسیح را نمی شناسند. سپس روح واقعی پاپ آشکار شد. رهبر رومانیست ها گفت: "اگر برادرانی را که صلح را برای شما به ارمغان می آورند نپذیرید، دشمنانی را خواهید پذیرفت که برای شما جنگ خواهند آورد. اگر آنها با ما متحد نشوند تا راه زندگی را به ساکسون ها نشان دهند، ضربه مرگ را از آنها دریافت خواهند کرد." اینها تهدیدهای بیهوده نبودند. جنگ، دسیسه و فریب علیه این شاهدان ایمان کتاب مقدس به کار گرفته شد، تا اینکه کلیساهای بریتانیا ویران شدند یا مجبور به تسلیم شدن در برابر قدرت پاپ شدند.

در سرزمین‌های خارج از صلاحیت روم، برای قرن‌ها گروه‌هایی از مسیحیان وجود داشتند که تقریباً به طور کامل از فساد پاپ آزاد بودند. آنها توسط بت پرستی احاطه شده بودند و به مرور زمان تحت تأثیر خطاهای آن قرار گرفتند. اما آنها همچنان کتاب مقدس را به عنوان تنها قانون ایمان خود رعایت می کردند و از بسیاری از حقایق آن اطاعت می کردند. این مسیحیان به جاودانگی شریعت خدا اعتقاد داشتند و سبت فرمان چهارم را رعایت کردند. کلیساهایی که این ایمان و عمل را حفظ کردند در آفریقای مرکزی و در میان آرامنه در آسیا وجود داشتند.

اما از میان کسانی که در برابر سوء استفاده از قدرت پاپ مقاومت کردند، والدنرها اولین باقی ماندند. در همان سرزمینی که پاپ تاج و تخت خود را تثبیت کرده بود، در برابر دروغ‌ها و فساد آن شدیداً مقاومت شد. برای قرن‌ها کلیساهای پیمونت استقلال خود را حفظ کردند. اما زمانی فرا رسید که روم تسلیم او را خواست. رهبران این کلیساها پس از مبارزات بی‌اثر علیه استبداد او، با اکراه برتری قدرتی را که به نظر می‌رسید تمام زمین به آن ادای احترام می‌کرد، تشخیص دادند. با این حال، عده‌ای بودند که از تعظیم در برابر اقتدار پاپ یا پیشوایان خودداری کردند. آنها مصمم بودند وفاداری خود را به خدا حفظ کنند و پاکی و سادگی ایمان خود را حفظ کنند. بعد جدایی شد. کسانی که به ایمان قدیم چسبیده بودند از بین رفتند. برخی آلپ های بومی را رها کردند و پرچم حقیقت را در سرزمین های بیگانه برافراشتند. دیگران به دره‌های باریک منزوی و عقب‌نشینی‌های کوهستانی صخره‌ای عقب نشینی کردند و در آنجا آزادی خود را برای پرستش خدا حفظ کردند.

ایمانی که برای قرن‌ها توسط مسیحیان والدنسی حفظ و تعلیم داده شده بود، کاملاً در تضاد با آموزه های دروغین منتشر شده توسط روم بود. اعتقاد مذهبی او بر اساس کلام خدا، نظام مشروع مسیحیت، بنا شد.

با این حال، آن دهقانان فرومایه در خلوتگاه های مبهم خود، منزوی از جهان و به زحمت روزانه در میان گله ها و تاکستان های خود، به تنهایی در مخالفت با عقاید و بدعت های کلیسای مرتد به حقیقت نرسیده بودند. ایمان او به تازگی دریافت نشده بود. اعتقادات مذهبی او از پدر و مادرش به ارث رسیده است. آنها برای ایمان کلیسای رسولی - "ایمانی که زمانی به مقدسین تحویل داده شد" (یهودا (3مبارزه کردند). "کلیسا در صحرا" و نه سلسله مراتب مغرور بر تخت نشسته در پایتخت بزرگ

جهان، کلیسای واقعی مسیح، نگهبان گنجینه های حقیقتی بود که خدا به قوم خود داد تا به جهان داده شود.

یکی از دلایل اصلی که باعث جدایی کلیسای واقعی از رم شد، نفرت آن از سبت کتاب مقدس بود. همانطور که در نبوت پیش بینی شده بود، قدرت پاپ حقیقت را به زمین انداخت. شریعت خدا در خاک زیر پا گذاشته شد، در حالی که سنت ها و آداب و رسوم انسان ها تعالی یافت. کلیسای پاپ به زودی مجبور شدند یکشنبه را به عنوان روز مقدس گرمی بدارند. بین اشتباه رایج و خرافات، بسیاری، حتی در میان قوم واقعی خدا، چنان مضطرب بودند که در حین رعایت سبت، در روز یکشنبه نیز از کار خودداری کردند. اما این امر رهبران پاپ را راضی نکرد. آنها نه تنها خواستار مقدس نگهداشتن یکشنبه، بلکه هتک حرمت روز سبت شدند. و با زبانی تندتر کسانی را که جرأت کردند به او احترام بگذارند محکوم کردند. تنها با فرار از قدرت روم، برخی توانستند در صلح از قانون خدا اطاعت کنند.

والدین ها اولین کسانی بودند که در میان تمام مردم اروپا ترجمه ای از کتاب مقدس را به دست آوردند. صدها سال قبل از اصلاحات، آنها یک کتاب مقدس دست نویسی به زبان مادری خود داشتند. آنها حقیقت بی آرایش را در اختیار داشتند و این موضوع آنها را مورد نفرت و آزار ویژه قرار می داد. آنها اعلام کردند که کلیسای رم بابلی است که از آخرالزمان مرتد شده است و با به خطر انداختن جان خود، برای مقاومت در برابر فساد آن برخاستند. در حالی که تحت فشار مداوم آزار و شکنجه طولانی مدت، بسیاری ایمان خود را به خطر انداختند، کم کم اصول متمایز خود را کنار گذاشتند، دیگران در حقیقت محکم ایستادند. در خلال قرن ها تاریکی و ارتداد، والدنیایی بودند که برتری روم را انکار می کردند، پرستش تصویر را به عنوان بت پرستی رد می کردند، و سبت واقعی را حفظ می کردند. تحت شدیدترین طوفان های مخالفت، ایمان خود را حفظ کردند. اگرچه توسط نیزه های ساوایی ها خنجر زده و در آتش های رومی سوخته بودند، اما در برابر کلام خدا و شرافت او تزلزل ناپذیر باقی ماندند.

در پشت باروهای بلند کوه ها، در تمام قرن ها پناهگاه آزار دیده ها و ستم دیدگان، والدین ها مخفیگاهی یافتند. در آنجا نور حقیقت در میان تاریکی قرون وسطی روشن نگه داشته شد. در آنجا، برای هزار سال، شاهدان حقیقت ایمان باستانی را حفظ کردند.

خداوند برای قوم خود پناهگاهی با عظمت چشمگیر فراهم کرده است که با حقایق قدرتمندی که به آنها سپرده شده است. برای آن تبعیدیان وفادار، کوهها نمادی از عدالت تغییر ناپذیر یهوه بودند. آنها به فرزندان خود بلندی هایی را که با شکوهی تغییرناپذیر بر فراز آنها بلند شده بود نشان دادند و به آنها از کسی گفتند که تغییر و سایه ای در او نیست و کلامش همچنان باقی است.

کوه های ابدی خداوند کوهها را برپا کرده بود و آنها را محکم بسته بود. هیچ بازویی جز نیروی بی پایان نمی توانست آنها را از جای خود دور کند. به همین ترتیب او شریعت خود را که اساس حکومت خود در آسمان و روی زمین بود، برقرار کرده بود. بازوی انسان می تواند به هموعان خود برسد و به زندگی آنها پایان دهد، اما آن بازو به همان اندازه ناتوان خواهد بود که کوه ها را از پایه آنها کنده و آنها را به دریا بیندازد، همانطور که برای تغییر یک حکم قانون یهوه یا نابود کردن یکی از قوانین او ناتوان است. وعده های داده شده به کسانی که اراده او را انجام می دهند. در وفاداری به شریعت او، بندگان خدا باید مانند کوه های تغییر ناپذیر استوار باشند.

کوههایی که دره های آن را در زیر احاطه کرده اند، شاهدان دائمی قدرت خلاق خداوند و تضمینی بی وقفه از مراقبت محافظتی او بودند. این زائران یاد گرفتند که نمادهای خاموش حضور یهوه را دوست داشته باشند. به خاطر سختی های سرنوشت، تن به نوحه ها ندادند. آنها هرگز در تنهایی کوهستان احساس تنهایی نمی کردند. خدا را شاکر بودند که برایشان پناهی در برابر خشم و ظلم و ستم مردان فراهم کرد. آنها از آزادی خود در پرستش خدا خوشحال شدند.

اغلب، هنگامی که توسط دشمنان خود را تعقیب، قلعه از کوه های بلند

دفاع مطمئنی برای آنها فراهم کرد. از صخره های عظیم ستایش خدا را سرودند و لشکریان روم نتوانستند آوازه های شکرگزاری خود را خاموش کنند.

تقوای این پیروان مسیح خالص، ساده و پرشور بود. آنها اصول حقیقت را بالاتر از خانه ها و زمین ها، دوستان، خویشاوندان و حتی خود زندگی می دانستند. آنها به دنبال این بودند که این اصول را با دقت در قلب جوانان جا بیندازند. از همان دوران کودکی، به جوانان در کتاب مقدس آموزش داده شد و به آنها آموزش داده شد که الزامات قانون خدا را به طور مقدس رعایت کنند. نسخه هایی از کتاب مقدس نادر بود. به همین دلیل حقایق گرانبهای آن به یادگار سپرده شد. بسیاری توانستند بخش های زیادی از عهد عتیق و جدید را تکرار کنند. اندیشه های خداوند از این طریق با مناظر عالی طبیعت و نعمت های ساده زندگی روزمره همراه بود. کودکان خردسال آموختند که به خدا با شکرگزاری نگاه کنند، به عنوان بخشنده هر لطف و هر آرامش.

پدر و مادری دلسوز و مهربان همان طور که بودند، فرزندان خود را بسیار عاقلانه دوست داشتند و اجازه نمی دادند که به خود خواری عادت کنند. در برابر آنها یک زندگی پر از رنج و مصیبت و چه بسا یک مرگ شهید بود. آنها از کودکی برای تحمل سختی ها، تسلیم شدن در برابر کنترل و در عین حال فکر کردن و عمل کردن برای خودشان آموزش دیده بودند.

از همان دوران کودکی به آنها یاد داده شد که مسئولیت پذیر باشند، در گفتارشان سنجیده شوند و حکمت سکوت را درک کنند. یک کلمه نامناسب که به گوش دشمنانشان بیفتد نه تنها جان هر کسی که آن را به زبان می آورد، بلکه جان صدها نفر از برادرانشان را به خطر می اندازد، زیرا مانند گرگ هایی که طعمه های خود را شکار می کنند، دشمنان حقیقت کسانی را که جرات ادعای آزادی را برای خود دارند مورد آزار و اذیت قرار می دهند. به خاطر ایمان مذهبی

والدنی ها رفاه دیرینه خود را فدای حقیقت کرده بودند و با صبر و شکیبایی برای نان روزانه خود مبارزه کردند. هر قطعه زمین قابل کشت بین کوه ها با دقت توسعه داده شد. دره ها و دامنه های غیر حاصلخیز کار شد تا به آنها اجازه تولید بدهد. اقتصاد و انکار شدید خود بخشی از آموزش هایی بود که کودکان به عنوان تنها میراث خود دریافت کردند.

به آنها آموزش داده شد که خداوند زندگی را طوری طراحی کرده است که نظم و انضباط داشته باشد و نیازهای آنها تنها از طریق کار شخصی، آینده نگری، مراقبت و ایمان برآورده می شود. این فرآیند پر زحمت و خسته کننده بود، اما سودمند، درست همان چیزی که انسان در حالت سقوط کرده خود به آن نیاز دارد. مدرسه ای که خداوند برای تربیت و پیشرفت شما قرار داده است.

در حالی که جوانی در میان سختی ها به زحمت عادت کرده بود، فرهنگ عقل نیز مورد غفلت قرار نمی گرفت. به جوانان آموزش داده شد که تمام استعداد های آنها متعلق به خداست و همه آنها باید برای خدمت به او بهبود یابند.

کلیساهای والدنی در خلوص و سادگی خود به کلیسای دوران رسولان شباهت داشتند. آنها با رد برتری پاپ و پیشوایان، کتاب مقدس را به عنوان تنها مرجع، عالی ترین و خطاناپذیر تأیید کردند. کشیشان، بر خلاف کشیشان متکبر روم، از استاد خود پیروی کردند، که «نه برای خدمت، بلکه برای خدمت آمد». (متی 20:28) آنها گله های خدا را تغذیه کردند و آنها را به مراتب سرسبز و چشمه های زنده کلام مقدس او هدایت کردند. مردم دور از نشانه های شکوه و غرور انسانی، نه در کلیساهای باشکوه و کلیساهای بزرگ، بلکه در زیر سایه کوه ها، در دره های آلپ، یا در مواقع خطر، در قلعه های صخره ای گرد هم می آمدند تا از بندگان مسیح سخنان حقیقت است. کشیشان نه تنها انجیل را موعظه می کردند، بلکه از بیماران عیادت می کردند، کودکان را تعلیم می دادند، خطاکاران را نصیحت می کردند و برای حل اختلافات و ترویج هماهنگی و عشق برادرانه تلاش می کردند. در زمان صلح، آنها با هدایای داوطلبانه مردم حمایت می شدند. اما، مانند پل،

خیمه‌ساز، هر یک به حرفه‌ای می‌پرداخت یا حرفه‌ای می‌آموزد که در صورت لزوم می‌توانست از آن حمایت کند.

جوانان از کشیشان دستوراتی دریافت کردند. در حالی که به شاخه‌های یادگیری عمومی توجه می‌شد، کتاب مقدس مطالعه اصلی بود. اناجیل متی و یوحنا و همچنین بسیاری از رساله‌ها به یادگار مانده است. آنها همچنین مشغول نسخه برداری از کتاب مقدس بودند. برخی از نسخه‌های خطی حاوی کل کتاب مقدس بودند، برخی دیگر فقط گزیده‌هایی مختصر داشتند، که توضیحات ساده‌ای از متن توسط کسانی که قادر به توضیح کتاب مقدس بودند به آنها اضافه شد. بدین ترتیب، گنجینه‌های حقیقتی که برای مدت طولانی توسط کسانی که می‌خواستند خود را بر خدا برتری دهند، پنهان شده بود، آشکار شد.

کتاب مقدس با کار صبورانه و خستگی ناپذیر، گاهی در غارهای عمیق و تاریک روی زمین، زیر نور مشعل‌ها، آیه به آیه، فصل به فصل نسخه برداری می‌شد. بدین ترتیب کار ادامه یافت و اراده نازل شده خداوند مانند طلای ناب درخشید. و چقدر روشن تر، واضح تر و قوی تر به دلیل آزمایش‌هایی که عشق آنها از سر گذرانده بود، فقط کسانی می‌توانستند آن را درک کنند. فرشتگان از بهشت این کارگران وفادار را احاطه کردند.

شیطان کاهنان و پیشوایان پاپ را تحریک کرده بود تا کلام حقیقت را در زیر زباله‌های خطا، بدعت و خرافات دفن کنند، اما در تمام اعصار تاریک به طرز شگفت‌انگیزی فاسد نشدنی حفظ شد. مهر انسان را بر خود نداشت، بلکه تأثیر الهی را بر خود داشت. انسانها در تلاش برای پنهان کردن معنای ساده و ناب کتاب مقدس، و در تضاد با شهادت خود، خستگی ناپذیر بوده‌اند، اما کلام خدا، مانند کشتی بر روی دریای طوفانی، بر طوفان‌هایی که نابودی آن را تهدید می‌کند، غلبه می‌کند. همانطور که معدن دارای رگه‌های غنی از طلا و نقره در زیر سطح است و همه باید برای کشف رگه‌های گرانبه‌ای آن حفاری کنند، کتاب مقدس نیز دارای گنجینه‌های حقیقت است که فقط برای جویندگان جدی، متواضع و پارسا آشکار می‌شود. خدا کتاب مقدس را طوری طراحی کرد که کتاب درسی برای همه بشریت در دوران کودکی، جوانی و بلوغ باشد و در همه اعصار مورد مطالعه قرار گیرد. او کلام خود را به عنوان مکاشفه‌ای از خود به مردم داد. هر حقیقت جدیدی که تشخیص داده می‌شود مکاشفه جدیدی از شخصیت نویسنده آن است. مطالعه کتب مقدس وسیله‌ای است که از نظر الهی برای برقراری ارتباط صمیمانه با خالق خود و دادن آگاهی واضح تر از اراده او به انسان‌ها می‌باشد. آنها وسیله ارتباط خدا و انسان هستند.

اگرچه والدین ترس از خداوند را اصل حکمت می‌دانستند، اما از اهمیت ارتباط با جهان، با دانش و زندگی فعال انسانی، در گسترش ذهن و بیداری ادراکات، کور نبودند. برخی از جوانان از مدارس کوهستانی خود به مؤسسات آموزشی در شهرهای فرانسه یا ایتالیا رفتند، جایی که زمینه وسیع‌تری برای مطالعه، تفکر و مشاهده وجود داشت تا آلپ زادگاهشان. جوانان فرستاده شده در معرض وسوسه قرار گرفتند، شاهد ردیلت‌ها شدند و با مأموران حيله گر شیطان روبرو شدند که ظریف‌ترین بدعت‌ها و خطرناک‌ترین فریب‌ها را بر سر آنها آوردند. اما تحصیلات آنها از کودکی به گونه‌ای بود که آنها را برای همه اینها آماده می‌کرد.

در مدارس که می‌رفتند، قرار نبود کسی را معتمد خود کنند. لباس آنها طوری طراحی شده بود که بزرگترین گنجینه خود، نسخه‌های خطی گرانبه‌ای کتاب مقدس را پنهان کنند. آنها این ثمره ماهها و سالها تلاش سخت را با خود حمل می‌کردند و وقتی می‌توانستند این کار را بدون برانگیختن سوء ظن انجام دهند، بخشی را با دقت به دست کسانی می‌گذاشتند که به نظر می‌رسید قلبشان برای دریافت حقیقت باز است.

جوانان وودوا از زانوه‌های مادرشان با این هدف آموزش دیده بودند. آنها کار آنها را درک کردند و صادقانه آن را انجام دادند. گروندگان به ایمان واقعی در این مؤسسات آموزشی و اغلب آنها به دست آمدند

دیده شد که اصول در کل مدرسه نفوذ کرده است. با این حال، رهبران پاپ، علیرغم دقیق‌ترین تحقیقات، نتوانستند منبع بدعت مفسده‌آمیز را کشف کنند.

روح مسیح مبلغ است. اولین انگیزه قلب تازه این است که دیگران را به سمت منجی هدایت کند. روح مسیحیان والدنسی چنین بود. آن‌ها احساس می‌کردند که خدا از آنها بیشتر از حفظ حقیقت در خلوص آن در کلیساها خواسته است. این وظیفه بر عهده آنها بود که نورشان را بر کسانی که در تاریکی بودند بتابانند. آنها از طریق کلام قدرتمند خدا در پی شکستن اسارتی بودند که روم تحمیل کرده بود. خادمان والدنزیایی به عنوان مبلغان آموزش دیده بودند. هرکسی که امیدوار بود وارد خدمت شود، ابتدا باید به عنوان یک مبشر تجربه کسب کند. قبل از اینکه مسئولیت کلیسایی در شهر خود را برعهده بگیرند، باید به مدت سه سال در برخی زمینه‌های تبلیغی خدمت می‌کردند. این خدمت که در ابتدا خواستار انکار و فداکاری بود، مقدمه مناسبی برای زندگی شبانی در آن دوران سخت برای روح انسان بود. مردان جوانی که به مقام مقدس منصوب شدند، نه چشم انداز ثروت و شکوه زمینی، بلکه زندگی پر مشقت و خطر و احتمالاً سرنوشت یک شهید را دیدند.

مبلغان دو به دو رفتند، همان طور که عیسی شاگردانش را فرستاده بود. عموماً هر جوان با مردی با سن و سال و تجربه بیشتر همراه بود و تحت راهنمایی همراه خود بود که مسئولیت تربیت او را بر عهده داشت و جوان باید به دستور او گوش فرا دهد. این همکاران همیشه با هم نبودند، اما اغلب برای دعا و مشاوره ملاقات می‌کردند و ایمان یکدیگر را تقویت می‌کردند.

مشخص ساختن هدف مأموریت آنها، آنها را از شکست مطمئن می‌کرد. بنابراین آنها به دقت شخصیت واقعی خود را پنهان کردند. هر وزیر در شاخه‌ای از بازرگانی یا حرفه دانش داشت و مبلغان در پوشش شغلی سکولار به کار خود ادامه می‌دادند. آنها معمولاً تاجر یا فروشنده بودن را انتخاب می‌کردند. آنها کالاهای منتخب و ارزشمندی مانند ابریشم، توری و جواهرات را که در آن زمان به راحتی یافت نمی‌شد، معامله می‌کردند و بدین ترتیب به جایی می‌رسیدند که در غیر این صورت دفع می‌شد. در همان حال، دل‌های خود را به سوی خدا بلند کردند و از او حکمت خواستند تا گنجی گرانیهاتر از طلا یا سنگ‌های قیمتی را ارائه کنند. آنها نسخه‌هایی از انجیل را به صورت کامل یا جزئی با خود حمل می‌کردند و هر وقت فرصتی پیش می‌آمد آنها را ارائه می‌کردند و توجه مشتریان خود را به این دست نوشته‌ها جلب می‌کردند. علاقه اغلب با خواندن کلام خدا برانگیخته می‌شد و بخشی از آن با خوشحالی نزد کسانی که مایل به دریافت آن بودند باقی می‌ماند.

کار این مبلغان از دشت‌ها و دره‌های پای کوه‌های خودشان آغاز شد، اما بسیار فراتر از این حدود بود. آنها با پاهای برهنه و با لباس‌های روستایی که با سفر مشخص شده بود، درست مانند استادشان، از شهرهای بزرگ گذشتند و وارد سرزمین‌های دور دست شدند. آنها دانه‌های گرانیهاتر را در همه جا پخش می‌کنند. کلیساها در مسیر آنها ظاهر شد و خون شهدا گواه حقیقت بود. روز خدا محصول غنی روح ناشی از زحمات این مردان وفادار را آشکار خواهد کرد. کلام خدا با حجاب و بی صدا راه خود را در جهان مسیحیت باز می‌کرد و در خانه‌ها و قلب‌های انسان‌ها پذیرایی شادی می‌یافت.

از نظر والدنسی‌ها، کتاب مقدس صرفاً گزارشی از رفتار خدا با انسان‌ها در گذشته، و مکاشفه‌ای از مسئولیت‌ها و وظایف زمان حال نبود، بلکه آشکاری از خطرات و شکوه‌های آینده بود. آنها معتقد بودند که پایان همه چیز دور نیست، و همانطور که کتاب مقدس را با دعا و اشک مطالعه می‌کردند، تحت تأثیر اظهارات گرانیهاتر آن و وظیفه خود قرار گرفتند که حقایق نجات بخش آن را به دیگران بشناسند. آنها نقشه نجات را به وضوح در صفحات مقدس آشکار شده دیدند و آسایش، امید و آرامش را در ایمان یافتند.

در عیسی همانطور که نور درک آنها را روشن می کرد و دلپایشان را شاد می کرد، آنها آرزو داشتند که پرتوهای آن را بر کسانی که در تاریکی اشتباه پایی درگیر بودند بتابانند.

آنها دیدند که تحت هدایت پاپ و کشیشان، انبوهی از مردم بیهوده تلاش می کنند تا برای مصیبت جسمشان از طریق گناه روحشان عفو بگیرند. آنها که برای نجات آنها به کارهای نیک خود اعتماد می کردند، همیشه به خود می نگریستند و به وضعیت گناه آلود خود می اندیشیدند، خود را در معرض خشم خداوند می دیدند، روح و جسم را آزار می دادند، اما هیچ تسکینی نمی یافتند. به این ترتیب، روح های وظیفه شناس در غل و زنجیر آموزه های روم قرار گرفتند. هزاران نفر از دوستان و خویشاوندان خود را رها کردند و زندگی خود را در سلول های یک صومعه سپری کردند. میلیون ها نفر با روزه های مکرر و تازک های بی رحمانه، با شب زنده داری های نیمه شب، با سجده طولانی بر سنگ های سرد و نمناک حجره های غم انگیزش، با زیارت های طولانی، با توبه های تحقیرآمیز و شکنجه های شنیع، بیهوده به دنبال آرامش وجدان بودند. بسیاری که از احساس گناه سرکوب شده بودند و ترس از خشم تلافی جویانه خدا را تسخیر کرده بودند، به رنج ادامه دادند تا اینکه طبیعت خسته آنها تسلیم شد و بدون پرتوی از نور یا امید، در قبر فرو رفتند.

والدنی های می خواستند نان زندگی را با این روح ها تقسیم کنند، پیام های صلح را در وعده های خدا به آنها آشکار کنند و آنها را به مسیح به عنوان تنها امید خود برای نجات نشان دهند. آنها گفتند که این آموزه که کارهای خوب می تواند برای تخطی از قانون خدا کفاره دهد، نادرست بود. اعتماد به شایستگی های انسانی مانع از رؤیت عشق بی پایان مسیح می شود. عیسی به عنوان قربانی برای انسان مرد، زیرا نژاد سقوط کرده هیچ کاری نمی تواند انجام دهد تا خود را به خدا توصیه کند. شایستگی های یک منجی مصلوب شده و رستخیز پایه و اساس ایمان مسیحی است. وابستگی روح به مسیح به همان اندازه واقعی است و ارتباط آن با او باید به همان اندازه صمیمی باشد که عضوی به بدن یا شاخه ای به درخت انگور.

آموزه های پاپ ها و کشیشان باعث شده بود که انسان ها شخصیت خدا و حتی شخصیت مسیح را سخت، تاریک و خصمانه ببینند. منجی در حالت سقوط کرده خود چنان بی نیاز از همدردی با انسان معرفی شد که باید از میانگیری کاهنان و مقدسین استفاده کرد. کسانی که ذهنشان با کلام خدا روشن شده بود، مشتاق بودند که این ارواح را به سمت عیسی به عنوان منجی مهربان و دوست داشتنی خود معرفی کنند، با دستانی دراز شده تا همه را دعوت کنند تا با بار گناه، مراقبت و خستگی به سوی او بیایند. هدف آنها رفع موانعی بود که شیطان ایجاد کرده بود تا مردم وعده ها را نبینند و مستقیماً نزد خدا بیایند و به گناهان خود اعتراف کنند و آمرزش و آرامش به دست آورند.

مبلغ والدنیایی مشتاقانه حقایق گرانبهای انجیل را برای ذهن پرسشگر آشکار کرد. او با دقت فراوان بخشهای مکتوب کتاب مقدس را ارائه کرد. این بزرگترین شادی او بود که به روح وظیفه شناس و آسیب دیده از گناه امید بخشید که فقط می توانست خدایی را ببیند که انتقام جو بود و منتظر اجرای قضاوت بود. او با لبانی لرزان و چشمانی اشکیار، اغلب با زانوهای خمیده، وعده های گرانبهای را که تنها امید گناهکار را آشکار می کرد، برای برادرانش کشف کرد. بنابراین نور حقیقت در ذهن تاریک بسیاری نفوذ کرد و ابر تاریک را دفع کرد تا اینکه خورشید عدالت در دل تابید و شفا را در پرتوهایش آورد. اغلب اتفاق می افتاد که بخشی از کتاب مقدس چندین بار خوانده می شد، و شنونده می خواست که آن را تکرار کند، گویی برای اطمینان از اینکه او درست شنیده است. تکرار این کلمات مشتاقانه آرزو می شد: "خون پسرش عیسی مسیح ما را از هر گناهی پاک می کند." (اول یوحنا 1:7) «و همانطور که موسی ما را در بیابان بلند کرد، پسر انسان نیز باید بلند شود تا هر که به او ایمان آورد حیات جاودانی داشته باشد.» (یوحنا 3:14 و 15)

بسیاری را نمی توان در مورد خواسته های رم فریب داد. آنها دیده بودند که وساطت انسانها یا فرشتگان از طرف گناهکار چقدر بیهوده است.

هنگامی که نور واقعی در ذهن آنها تابید، آنها با شادی فریاد زدند: "مسیح کاهن من است، خون او قربانی من است. قربانگاه تو اعتراف من است." آنها کاملاً بر شایستگی های عیسی تکیه کردند و این کلمات را تکرار کردند: "در واقع، بدون ایمان، رضایت خدا غیرممکن است." (عبرانیان 11:6) و در هیچ کس رستگاری نیست. زیرا هیچ نام دیگری در زیر آسمان به مردم داده نشده است که باید به وسیله آن نجات پیدا کنیم.» (اعمال رسولان 4:12)

درک اطمینان از عشق ناجی برای برخی از این ارواح بیچاره طوفان زده دشوار به نظر می رسید. آرامشی که به ارمغان آورد آنقدر بزرگ بود، سیل نوری که بر آنها ریخته شد، که به نظر می رسید به بهشت منتقل شده اند.

دست او با اطمینان در دست عیسی قرار گرفت. پاهایش روی صخره اعصار کاشته شد. تمام ترس از مرگ از بین رفت. حالا ممکن است آنها به زندان و چوب طمع کنند، اگر به این ترتیب می توانستند نام نجات دهنده خود را گرامی بدارند.

کلام خدا را به مکان های پنهان می بردند و گاهی برای یک روح می خواندند، گاهی برای گروه کوچکی که مشتاق نور و حقیقت بودند. غالباً تمام عصر به این ترتیب سپری می شد. تعجب و تحسین شنوندگان به قدری زیاد بود که رسول رحمت غالباً مجبور می شد از خواندن دست بردارد، تا زمانی که فهم بتواند خبر نجات را دریابد. جملاتی از این دست بارها گفته شد: «آیا واقعاً خدا پیشکش من را می پذیرد؟ آیا او به من لبخند خواهد زد؟ آیا مرا میبخشد؟» سپس در پاسخ خوانده شد: «بباید نزد من ای همه زحمتکشان و بارهای سنگین، و من به شما آرامش خواهم داد.»

(متی 11:28)

ایمان به عهد چسبید و پاسخ شادی آور شنیده شد: «دیگر زیارت طولانی نیست. دیگر از سفرهای دردناک به سواحل مقدس خبری نیست. من می توانم همانطور که هستم، گناهکار و نامقدس نزد عیسی بیایم و او دعای توبه را تحقیر نخواهد کرد. "گناهان شما بخشیده شده است." مال من، بله، گناهان من قابل بخشش است!»

جریان شادی مقدس قلب را پر کرد و نام عیسی با ستایش و شکرگزاری بزرگ شد. این روح های شاد به خانه های خود بازگشتند تا نور را گسترش دهند تا تجربه جدید خود را به بهترین شکل برای دیگران تکرار کنند. تجربه کردند که راه واقعی و زنده را یافته بودند. قدرت عجیب و بزرگی در کلمات کتاب مقدس وجود داشت که مستقیماً با قلب مشتاقان حقیقت صحبت می کرد. او صدای خدا بود و برای کسانی که او را می شنیدند قانع می کرد.

رسول حق راه خود را رفت، اما ظاهر تواضع، اخلاص، جدیت و شور عمیق او اغلب مورد توجه بود. در بسیاری از مواقع، شنوندگانش از او نمی پرسیدند که از کجا آمده‌اید و به کجا می‌روید. در ابتدا آنقدر شگفت زده، متعجب و سپس آنقدر سپاسگزار و خوشحال بودند که حتی به فکر پرسیدن سوالی از او هم نمی افتادند. وقتی آنها اصرار داشتند که آنها را تا خانه‌هایشان همراهی کنند، او پاسخ داد که باید از گوسفندان گمشده گله دیدن کند. پرسیدند: آیا او فرشته ای از بهشت است؟

در بسیاری از موارد دیگر پیام آور حقیقت دیده نمی شد. او به سرزمین های دیگر سفر کرد و بقیه عمرش را در سیاهچال ناشناخته ای گذراند، یا شاید استخوان هایش در جایی سفید می شد که حقیقت را به چشم دیده بود. اما کلماتی را که او پشت سر گذاشته بود نمی شد از بین برد.

آنها کار خود را در دل مردم انجام می دادند. نتایج پر برکت تنها در قیامت به طور کامل مشخص خواهد شد.

مبلغان والدنسی در حال هجوم به پادشاهی شیطان بودند و نیروهای تاریکی با هوشیاری بیشتری بیدار شدند. شاهزاده شرارت هر تلاشی برای پیشبرد حقیقت را زیر نظر داشت و ترس ماموران خود را برانگیخت.

رهبران پاپ خطر بزرگی را برای آرمان خود در زحمات این فرومایه می دیدند

دوره گرد اگر اجازه داده می شد که نور حقیقت بدون مانع بدرخشد، ابرهای سنگین گمراهی را که مردم را فراگرفته بود، از بین می برد. ذهن مردم را صرفاً به سوی خدا هدایت می کند و در نهایت برتری روم را از بین می برد.

وجود واقعی این قوم، حافظان ایمان کلیسای باستانی، گواهی دائمی بر ارتداد روم بود و از این رو تلخ ترین نفرت و آزار را برانگیخت. امتناع آنها از تسلیم شدن به کتاب مقدس جرمی مکرر بود که روم نمی توانست آن را تحمل کند. او تصمیم گرفته بود آنها را از روی زمین محو کند. اکنون وحشتناک ترین جنگ های صلیبی علیه قوم خدا در خانه کوهستانی آنها آغاز شد. بازپرسان به دنبال او بودند و صحنه سقوط هاییل بی گناه در برابر قابیل قاتل اغلب تکرار می شد.

بارها و بارها زمین های حاصلخیز آنها ویران شد، خانه ها و نمازخانه هایشان را فرا گرفت، به طوری که جایی که زمانی مزارع آباد و خانه های مردمی زحمتکش وجود داشت، اکنون تنها یک بیابان باقی مانده است. همانطور که حیوان شکاری از طعم خون خشمگین تر می شود، خشم پاپیست ها نیز در رنج قربانیانشان شدت بیشتری می یابد. بسیاری از این شاهدان ایمان خالص در سرتاسر کوهها مورد آزار و اذیت قرار گرفتند و در درههایی که در جنگلهای انبوه و قلههای صخره‌ای پنهان شده بودند، شکار شدند.

هیچ اتهامی نمی توان علیه شخصیت اخلاقی این طبقه ممنوعه وارد کرد. حتی دشمنان آنها نیز آنها را مردمی آرام، آرام و پارسا معرفی کردند. جرم بزرگ آنها پرستش خدا بر اساس خواست پاپ نبود.

برای این تجاوز، هر تحقیر، توهین و شکنجه‌ای که انسان‌ها یا شیاطین می‌توانستند تدبیر کنند، بر آنها انباشته شد.

زمانی که روم تصمیم گرفت فرقه منفور را نابود کند، گاو نر توسط پاپ صادر شد (معصوم هشتم، 1487 پس از میلاد) که آنها را به عنوان بدعت گذار و بدعت گذار محکوم کرد. تحویل دادن آنها به ذبح آنها متهم به ولگردی، ناصادق یا بی‌انظم نبودند، بلکه اعلام کردند که ظاهری پرهیزگار و قدوس دارند که «گوسفندان گله واقعی» را اغوا می‌کند. بنابراین، پاپ دستور داد که «فرقه بدخواه و منفور شرور»، در صورت امتناع از طفره رفتن، «مثل مارهای سمی له شوند». آیا این قدرت مغرور انتظار داشت که دوباره با این سخنان روبرو شود؟ آیا او می دانست که آنها در کتب آسمانی برای مقابله با او در قیامت ثبت شده اند؟ «هر وقت با یکی از کوچکترین برادرانم این کار را کردی، با من هم کردی.» (متی، 25:40)

این گاو نر از همه اعضای کلیسا خواست تا به جنگ صلیبی علیه بدعت گذاران بپیوندند. به عنوان انگیزه ای برای عضویت در این کار ظالمانه، فرد «از همه رنج ها و مجازات های کلیسایی، عمومی و فردی مبرا بود. گاو نر همه کسانی را که به جنگ صلیبی پیوستند از هر سوگندهایی که ممکن بود سوگند یاد کرده بودند آزاد کرد. عنوان آنها را بر هر اموالی که ممکن بود به طور غیرقانونی به دست آورده باشند مشروعیت بخشیده و وعده بخشش همه گناهان مانند کشتن هر بدعت گذار را داده است.

تمام قراردادهایی که به نفع وودوا بسته شده بود را باطل کرد، به خدمتکاران آنها دستور داد که آنها را رها کنند، همه مردم را از کمک به آنها منع کرد، و به همه مردم اجازه داد تا اموال آنها را تصرف کنند. این سند به وضوح روحیه کنترل کننده پشت صحنه را نشان می دهد. این غرش اژدها است و نه صدای مسیح که در اینجا شنیده می شود.

رهبران پاپ نمی خواستند شخصیت خود را با معیار بزرگ قانون خدا منطبق کنند، اما معیارهای خود را برای پیروی ساختند و تصمیم گرفتند همه را وادار کنند که با آن مطابقت کنند، زیرا روم آن را می خواست. وحشتناک ترین فجایع رخ داد. کاهنان و پاپ های فاسد و کفرآمیز کارهایی را انجام می دادند که شیطان به آنها اشاره کرده بود. رحمت در ذات او جایی نداشت. همان روحی که مسیح را مصلوب کرد و حواریون را کشت. همان

که نرون تشنه به خون را علیه مومنان زمان خود به حرکت درآورده بود، در تلاش بود تا زمین را از شر کسانی که محبوب خدا بودند پاک کند.

آزار و شکنجه‌هایی که در طول قرن‌های متمادی علیه مردم خداترس انجام شد، با صبر و استقامتی که نجات دهنده‌اش را گرمی داشت، تحمل کرد. با وجود جنگ‌های صلیبی علیه آنها و کشتار بی‌رحمانه‌ای که در معرض آن قرار گرفتند، آنها به اعزام مبلغان خود برای انتشار حقیقت گرانبها ادامه دادند. آنها تا سرحد مرگ شکار شدند، اما خون آنها بذر کاشته شده را سیراب کرد و از ثمر دادن آن باز نشد. بدین ترتیب والدنسی‌ها قرن‌ها قبل از تولد لوتر به خدا شهادت دادند. آنها در بسیاری از سرزمین‌ها کاشتند، آنها بذر اصلاحات را کاشتند که در زمان ویکلیف آغاز شد. در زمان لوتر بسیار گسترده و عمیق شد، و باید توسط کسانی که مایل به تحمل همه چیز هستند تا آخر زمان پیش بروند. به خاطر کلام خدا و شهادت عیسی» (مکاشفه، 1:9)

فصل 5

جان ویکلیف

قبل از اصلاحات فقط چند نسخه از کتاب مقدس وجود داشت، اما خدا اجازه نداد کلام او کاملاً منقرض شود. حقایق آن برای همیشه پنهان نمی ماند. او می توانست به آسانی غل و زنجیر کلمات زندگی را از سر ببرد، زیرا می توانست درهای زندان را باز کند و درهای آهنی را باز کند تا بندگانش را آزاد کند. در کشورهای مختلف اروپا، روح خدا انسانها را برانگیخت تا حقیقت را به عنوان گنجینه های پنهان جستجو کنند. آنها با هدایت مشیت آمیز کتاب مقدس، صفحات مقدس را با علاقه شدید مطالعه کردند. آنها حاضر بودند نور را بپذیرند، هر بهایی که برای خود داشتند. اگرچه آنها نمی توانستند همه چیز را به وضوح ببینند، اما قادر به درک حقایقی بودند که مدت ها پنهان شده بود. آنها مانند رسولانی که از بهشت فرستاده شده بودند، به شکستن زنجیرهای ضلالت و خرافات ادامه دادند و از کسانی که مدت ها به بردگی گرفته بودند، قیام کردند و آزادی خود را اعلام کردند.

به جز در میان والدنسی ها، کلام خدا برای قرن ها به زبان هایی که فقط دانشمندان می شناسند محفوظ مانده بود، اما زمان آن فرا رسیده بود که کتاب مقدس باید ترجمه شود و به دست مردم سرزمین های مختلف داده شود. زبان مادری. دنیا از نیمه شب گذشته بود. ساعات تاریکی از بین رفت و در بسیاری از جاها منادیان سحر آینده ظاهر شد.

در قرن چهاردهم، "ستاره صبح اصلاحات" در انگلستان ظاهر شد. جان ویکلیف منادی اصلاحات بود، نه تنها برای انگلستان، بلکه برای تمام جهان مسیحیت. اعتراض بزرگ علیه روم، که به او اجازه داده شد، هرگز نباید خاموش شود. این اعتراض باعث مبارزه ای شد که منجر به رهایی افراد، کلیساها و ملت ها شد.

ویکلیف تحصیلات لیبرالی دریافت کرد و ترس از خداوند برای او آغاز خرد بود. او در دانشگاه به دلیل تقوای پرشور و همچنین استعدادهای چشمگیر و خرد پربارش شهرت داشت. او در عطش دانش، به دنبال آشنایی با هر شاخه از دانش بود. ویکلیف در فلسفه مکتبی، قوانین کلیسا، و قانون مدنی، به ویژه در کشور خود، تحصیل کرده بود. در آثار بعدی او ارزش تحصیلات او بسیار آشکار شد. آشنایی کامل با فلسفه نظری زمان خود او را قادر ساخت تا خطاهای آن را افشا کند و با مطالعه قوانین ملی و کلیسایی او آماده شد تا در یک مبارزه عظیم برای آزادی مدنی و مذهبی شرکت کند. در حالی که او از سلاح های برگرفته از کلام خدا استفاده می کرد، نظم و انضباط فکری که در مدارس به دست آورده بود، او را قادر ساخت تا تاکتیک های الهیدانان فلسفی را درک کند. قدرت نبوغ او، وسعت و اثربخشی دانش او باعث احترام دوستان و مخالفان شد. پیروان ویکلیف با رضایت دیدند که قهرمان آنها در میان ممتازترین اذهان کشور اول است و دشمنانش با افشای جهل یا ضعف پارتیزانهایش از تحقیر علت اصلاحات جلوگیری کردند.

وقتی ویکلیف هنوز در کالج بود، شروع به مطالعه کتاب مقدس کرد. در آن زمان ها که کتاب مقدس فقط به زبان های باستانی وجود داشت، دانشمندان می توانستند به منبع حقیقت راه پیدا کنند که بر طبقات بی سواد بسته بود. بنابراین مسیر برای کار آینده ویکلیف به عنوان یک اصلاحگر از قبل آماده شده بود. مردان دانا کلام خدا را مطالعه کرده بودند و حقیقت بزرگ فیض رایگان او را در آنجا کشف کرده بودند. از طریق آموزه های او

آنها دانش این حقیقت را گسترش دادند و دیگران را به سوی اوراکل های زنده سوق دادند.

هنگامی که توجه ویکلیف به کتاب مقدس معطوف شد، با همان مهارتی که او را قادر به تسلط بر آموزش مدارس کرده بود، خود را وقف تحقیق کرد. تا آن زمان او نیاز شدیدی را احساس می کرد که نه تحصیلات مکتبی او و نه آموزه های کلیسا قادر به رفع آن نبودند. در کلام خدا، ویکلیف آنچه را که قبلاً در جستجوی بیهوده بود، یافت. در آن او نقشه نجات را آشکار کرد و مسیح را به عنوان تنها وکیل انسان نشان داد. او خود را به خدمت مسیح سپرد و مصمم شد حقایقی را که کشف کرده بود اعلام کند.

مانند اصلاح طلبان آینده، ویکلیف در ابتدای کارش نمی توانست پیش بینی کند که به کجا منجر می شود. او عمداً خود را در مخالفت با روم قرار نداد. اما دلبستگی به حق نمی توانست او را در تضاد با باطل قرار ندهد.

هر چه او اشتباهات پاپ را با وضوح بیشتری تشخیص می داد، تعالیم کتاب مقدس را با قاطعیت بیشتری ارائه می کرد. او دید که روم کلام خدا را با سنت بشری عوض کرده است. ویکلیف بدون ترس روحانیت را متهم کرد که کتاب مقدس را ممنوع کرده است و خواستار بازگرداندن کتاب مقدس به مردم و تثبیت اقتدار آن در کلیسا شد. او معلمی توانا، غیور و واعظی سخنور بود. زندگی روزمره او نشانی آشکار از حقایقی بود که او اعلام می کرد. دانش او از کتاب مقدس، قدرت استدلال او، خلوص زندگی اش، و شجاعت تسلیم ناپذیر او باعث احترام و اعتماد عمومی او شد. بسیاری از مردم از ایمان قبلی خود ناراضی بودند، زیرا آنها نابکاری را در کلیسای روم حاکم می دیدند و با شادی پنهانی از حقایق ارائه شده توسط ویکلیف استقبال می کردند. رهبران پاپیست اما وقتی متوجه شدند که این اصلاح طلب نفوذ بیشتری نسبت به آنها پیدا می کند عصبانی شدند.

Wycliffe آشکار ساز مشتاق خطاها بود و بدون ترس به بسیاری از سوء استفاده هایی که توسط مقامات رم تایید شده بود حمله کرد. هنگامی که به عنوان کشیش پادشاه خدمت می کرد، در برابر پرداخت خراجی که پاپ از حاکم انگلستان می خواست، موضع شجاعانه ای اتخاذ کرد و نشان داد که ادعای پاپ مبنی بر اقتدار بر حاکمان سکولار هم با عقل و هم با وحی مخالف است. خواسته های پاپ خشم زیادی را برانگیخته بود و آموزه های ویکلیف بر رهبران کشور تأثیر می گذاشت. پادشاه و اشراف در انکار ادعاهای پاپ در مورد اقتدار موقت و امتناع از پرداخت خراج متحد شدند.

بدین ترتیب ضربه ای مؤثر به برتری پاپ در انگلستان وارد شد. شر دیگری که مصلح با آن نبردی طولانی و قاطعانه به راه انداخت، نهاد نظام رهبانان دلسوز بود. این رهبران انگلستان را غرق کردند و مانع عظمت و شکوفایی کشور شدند. صنعت، آموزش، اخلاق، همه چیز تأثیر مخرب را احساس می کرد. زندگی بیکار و گدایی راهبان نه تنها باعث هدر رفتن منابع مردم شد، بلکه باعث تحقیر کار مولد شد. جوانان بی روح و فاسد شدند. با نفوذ رهبانان، بسیاری وادار شدند که وارد صومعه شوند و خود را وقف زندگی خانقاهی کنند و این نه تنها بدون رضایت والدین، بلکه بدون اطلاع آنها و برخلاف دستور آنها بود. یکی از پدران اولیه کلیسای روم، با تأکید بر ادعای رهبانیت، بالاتر از تعهدات عشق و وظیفه فرزندی، اظهار داشت: «اگرچه پدرت در مقابل درگاه تو دراز کشیده، گریه و زاری می کند، و مادرت جسدی را به تو نشان می دهد که به تو پناه داده است. سینه هایی که تو را تغذیه کرده اند، زیر پاهایت بگذار و مستقیم به سوی مسیح برو.» لوتر بعداً عنوان کرد: «با این غیرانسانی بودن هیولایی که بیشتر بوی گرگ و ظلم می داد تا مسیحی و انسان»، قلب کودکان در برابر والدینشان سخت شد. بنابراین، رهبران پاپ، مانند فریسیان قدیم، فرمان خدا را به دلیل آنها کنار گذاشتند

سنت بدین ترتیب خانه ها متروک و والدین از همراهی پسر و دختر خود محروم شدند.

حتی دانشجویان دانشگاهها نیز فریب نمایش‌های دروغین راهبان را خوردند و وادار به پیوستن به دستورات آنها شدند. بسیاری بعداً از اقدامی که برداشته بودند پشیمان شدند، زیرا دیدند که زندگی خود را تباہ کرده و اندوه والدین خود را به همراه آورده اند. اما به محض گرفتار شدن در دام، دستیابی به آزادی برای آنها غیرممکن بود. بسیاری از والدین از ترس نفوذ راهبان از فرستادن فرزندان خود به دانشگاه خودداری کردند. تعداد دانش آموزانی که در مراکز آموزشی بزرگ حضور داشتند کاهش یافت. مدارس خاموش شد و جهل غالب شد.

پاپ به این راهبان قدرت شنیدن اعترافات و بخشش را داده بود. این منشأ یک شر بزرگ شد. رهبان که تمایل به افزایش درآمد داشتند، چنان آماده اعطای بخشش بودند که جنایتکاران از هر نوع به آنها متوسل شدند، این وضعیت منجر به افزایش سریع بدترین ردایل شد. مریضان و فقرا به حال خود رها می‌شدند، در حالی که کمک‌هایی که قرار بود رفع نیازشان شود، به راهبان می‌رسید که با تهدید، هدایایی را از مردم مطالبه می‌کردند و بی‌تقوای کسانی را که از انفاق دریغ می‌کردند، محکوم می‌کردند. علیرغم شغل فقیرانه آنها، ثروت راهبان پیوسته در حال افزایش بود و ساختمانهای باشکوه و سفره های مجلل آنها فقر روزافزون ملت را آشکارتر می‌کرد. و در حالی که اوقات خود را به عیش و نوش و خوشگذرانی می‌گذراندند، مردان نادانی را به جای خود می‌فرستادند که فقط می‌توانستند داستان های جذاب، افسانه ها و جوک بسازند تا مردم را سرگرم کنند و آنها را بیشتر به راهبان اعتماد کنند. با این حال، رهبان همچنان جمعیت خرافی را تحت کنترل داشتند، و آنها را به این باور رساند که تمام وظایف دینی در این قانون گنجانده شده است.

به رسمیت شناختن برتری پاپ، در عبادت مقدسین و در اهدای کمک های مالی به راهبان، و این برای تضمین جایگاه آنها در بهشت کافی بود.

مردان عاقل و وارسته بیهوده تلاش کرده بودند تا اصلاحاتی را در این دستورات رهبانی ایجاد کنند، اما ویکلیف با دیدی روشن تر، با اعلام این که خود نظام نادرست است و باید لغو شود، به ریشه های شیطان ضربه زد. بحث و بررسی جرقه زده شد. هنگامی که راهبان در سراسر کشور برای فروش عفو پاپ در حال تردد بودند، بسیاری از آنها به امکان بخشش برای پول شک کردند و از آنها پرسیدند که آیا باید از خدا طلب بخشش کنند یا پاپ روم. عده کمی از ظرفیت رهبانی که حرص و طمع آنها حد و مرزی نداشت نگران شدند. آنها گفتند: «راهبان و رهبران روم، مانند سرطان ما را می‌بلعند. خدا باید ما را نجات دهد وگرنه مردم هلاک خواهند شد.» برای سرپوش گذاشتن بر بخل خود، این راهبان گمراه کننده ادعا کردند که از منجی پیروی می‌کنند و اعلام کردند که عیسی و شاگردانش توسط خیریه مردم حمایت شده اند. این تظاهر منجر به صدمه به آرمان آنها شد، زیرا بسیاری را به سمت کتاب مقدس سوق داد تا حقیقت را برای خود بیاموزند - نتیجه ای که از بقیه کمترین آرزوی رم را داشت. ذهن انسان ها به سمت منبع حقیقت هدایت می‌شد که هدف رومی ها پنهان کردن آن بود.

ویکلیف شروع به نوشتن و انتشار رساله هایی بر علیه رهبان کرد، با این حال، نه آنقدر که با آنها درگیر شود تا اذهان مردم را به آموزه های کتاب مقدس و نویسنده آن جلب کند. او اظهار داشت که قدرت عفو یا تکفیر در اختیار پاپ به اندازه کشیش های معمولی نیست و هیچ انسانی را نمی‌توان به طور واقعی تکفیر کرد مگر اینکه ابتدا محکومیت الهی را بر خود وارد کند. او به هیچ وجه مؤثرتر نمی‌توانست آن ساختار گول‌پیکر سلطه‌ی دنیوی و معنوی را که پاپ بنا کرده بود و جان و بدن میلیون‌ها نفر در آن اسیر بودند، نابود کند.

بار دیگر ویکلیف برای دفاع از حقوق تاج و تخت انگلیس در برابر مداخله رم احضار شد و به عنوان سفیر سلطنتی منصوب شد و دو بار سپری کرد.

سالها در هلند، در کنفرانسی با نمایندگان پاپ. در آنجا با روحانیون فرانسه، ایتالیا و اسپانیا ارتباط برقرار کرد و فرصت یافت تا اوضاع را مرور کند و از بسیاری از چیزهایی که در انگلستان از او پنهان مانده بود آگاهی یابد. او چیزهای زیادی یاد گرفت که پایه و اساس کارهای بعدی را به او داد.

در این نمایندگان دربار پاپ، او شخصیت و اهداف واقعی سلسله مراتب را خواند. او سپس به انگلستان بازگشت تا آموزه های قبلی خود را آشکارا و با غیرت بیشتر تکرار کند و اعلام کرد که حرص، غرور و تقلب خدایان روم هستند.

او در یکی از رساله های خود که از پاپ و مجموعه دارانش صحبت می کند، می گوید: «آنها آنها سالانه حمایت مردم فقیر و هزاران مارک و همچنین پول پادشاه را برای عبادات و چیزهای معنوی که بدعت ملعون *simony* است از سرزمین ما می گیرند و باعث می شود همه مسیحیت از بدعت خود حمایت و حفظ کنند. در واقع، حتی اگر پادشاهی ما کوه عظیمی از طلا را در اختیار داشته باشد و هیچ مرد دیگری به جز گردآورنده این کشیش مغرور و دنیا دار هرگز آن را به دست نگیرد، به مرور زمان این ارتفاع از بین خواهد رفت، زیرا او تمام پول را از ما می گیرد. زمین و او در عوض چیزی جز لعنت خدا به خاطر سیمونی خود نمی دهد.»

اندکی پس از بازگشت به انگلستان، ویکلیف قرار ملاقاتی را از سوی پادشاه دریافت کرد تا به سمت ریاست خانه لوترورث برود. این امر مسلم بود که پادشاه حداقل از سخنان صریح خود ناراحت نشده بود. تأثیر ویکلیف در شکل دادن به اقدام دادگاه و همچنین اعتقاد ملت محسوس بود.

رعد و برق پاپ بی درنگ به سوی او پرتاب شد. سه گاو نر به انگلستان فرستاده شد - یکی به دانشگاه، یکی به پادشاه و دیگری به پیشوایان - همه دستور دادند که اقدامات فوری و قاطع برای ساکت کردن معلم بدعت گذاری شود. با این حال، قبل از رسیدن گاوها، اسقف ها، با غیرت خود، ویکلیف را احضار کردند تا برای محاکمه در برابر آنها حاضر شود. اما دو تن از قدرتمندترین شاهزادگان پادشاهی او را تا دربار همراهی کردند و مردم که ساختمان را احاطه کردند و به شدت به آن یورش بردند، قضات را چنان ترساندند که رسیدگی موقتاً متوقف شد و ویکلیف اجازه یافت با آرامش به راه خود برود.

اندکی پس از آن، ادوارد سوم درگذشت، که پیشوایان با سوء استفاده از سن بالای او، سعی کردند بر اصلاح طلب تأثیر بگذارند و یکی از محافظان سابق ویکلیف نایب السلطنه کشور شد.

اما ورود گاوهای پاپ دستوری اجباری برای زندانی کردن بدعت گذار در سراسر انگلستان صادر کرد. این اندازه گیری ها مستقیماً به آتش سوزی اشاره می کرد. مطمئن به نظر می رسید که ویکلیف به زودی طعمه انتقام رم شود.

اما او که در گذشته اعلام کرده بود، "نترس... من سپر تو هستم" (پیدایش 15:1) دوباره دست خود را برای محافظت از بنده خود دراز کرد. مرگ نه به مصلح، بلکه به پاپی رسید که حکم نابودی او را صادر کرده بود. گرگوری یازدهم درگذشت و کلیسایانی که برای محاکمه ویکلیف جمع شده بودند متفرق شدند.

مشیت خدا همچنین رویدادهایی را ترویج کرد که فرصتی برای رشد اصلاحات فراهم کرد. پس از مرگ گریگوری، دو پاپ رقیب انتخاب شدند. دو قدرت متضاد، که هر کدام ظاهراً خطانا پذیر بودند، اکنون خواستار اطاعت بودند. هر یک از وفاداران خواست تا به او کمک کنند تا علیه دیگری جنگ کند و خواسته های او را با تحقیرهای وحشتناک علیه دشمنانش تقویت کنند و وعده های پاداش در بهشت برای کسانی که از او حمایت کردند. این رویدادها قدرت پاپ را به شدت تضعیف کرد. گروه های رقیب هر کاری که می توانستند برای حمله به یکدیگر انجام دادند و ویکلیف برای مدتی استراحت کرد. تحقیرها و اتهامات از پاپ به پاپ دیگر سرازیر شد و سیلاب های خون برای حمایت از ادعاهای متناقض آنها ریخته شد. جنایات و رسوایی ها به کلیسا سرازیر شد.

در همین حال، اصلاح طلب، در خلوتگاه آرام محله خود در لوترورث، بود

سخت تلاش می کند تا توجه مردم را از پاپ های رقیب به عیسی، شاهزاده صلح، منحرف کند.

نفاق، با همه رقابت و فساد که ایجاد کرد، راه را برای اصلاحات آماده کرد و مردم را قادر ساخت تا ببینند که پاپ واقعاً کیست. ویکلیف در رساله‌ای که به نام «شکاف پاپ‌ها» منتشر کرد، از مردم خواست تا بررسی کنند که آیا این دو کشیش در محکوم کردن یکدیگر به‌عنوان دجال، حقیقت را نمی‌گویند. او گفت: «شیطان دیگر در یک کاهن سلطنت نمی‌کند، بلکه در دو کشیش سلطنت می‌کند. باشد که انسانها به نام مسیح بر هر دوی آنها غلبه کنند.»

ویکلیف، مانند استاد خود، انجیل را به فقرا موعظه کرد. او که به پخش نور در خانه های محقر محله خود در لوترورث راضی نبود، تصمیم گرفت تا آن را به تمام نقاط انگلستان ببرد. برای تحقق این نیت، او گروهی از واعظان ساده و مؤمن را تشکیل داد که عاشق حقیقت بودند و چیزی جز انتشار آن نمی‌خواستند. این مردان همه جا می‌رفتند و در بازارها، خیابان های شهرهای بزرگ و کوچه های روستایی تدریس می‌کردند. آنها به دنبال سالمندان و بیماران و فقرا می‌رفتند و به آنها مژده لطف خدا را می‌دادند.

ویکلیف به عنوان استاد الهیات در آکسفورد، کلام خدا را در تالارهای دانشگاه موعظه کرد. بنابراین، او حقیقت را چنان صادقانه برای دانش آموزان تحت مراقبت خود آشکار کرد که عنوان "دکتر انجیل" را دریافت کرد. اما کار بزرگ زندگی او ترجمه کتاب مقدس به زبان انگلیسی بود. در اثری با عنوان حقیقت و معنای کتاب مقدس، او قصد خود را از ترجمه کتاب مقدس بیان کرد تا هر مردی در انگلستان بتواند این کتاب مقدس را به زبان مادری خود بخواند.

کارهای خدا

اما ناگهان کارشان قطع شد. با اینکه هنوز شصت ساله نشده بود، تلاش بی وقفه، درس خواندن و حملات دشمنان، نیروی او را کم کرده و پیرش کرده بود. ویکلیف توسط یک بیماری خطرناک مورد حمله قرار گرفت. این خبر باعث شادی بزرگی در میان رهبیان شد.

اکنون آنها فکر می‌کردند که او از آسیبی که به کلیسا کرده بود، به شدت پشیمان خواهد شد. آنها به سرعت به اتاق او رفتند تا اعتراف او را بشنوند. نمایندگان چهار فرقه مذهبی به همراه شش مقام مدنی در اطراف مردی که ظاهراً در حال مرگ بود جمع شدند. گفتند: «مرگ بر لب داری.»

عیوب خود را بپذیرید و هرچه را که به ضرر ما گفتید در حضور ما پس بگیرید. مصلح در سکوت گوش داد و سپس به دستیار خود دستور داد که او را از تخت بلند کند. در حالی که منتظر استعفای او بودند، به آنها نگاه کرد و با صدای محکم و محکمی که اغلب آنها را به لرزه در آورده بود، گفت: "من نمیرم، بلکه زندگی خواهم کرد و اعمال شیطانی برادران را اعلام خواهم کرد." راهبان حیرت زده و خجالت زده به سرعت اتاق را ترک کردند.

سخنان ویکلیف به حقیقت پیوست. او زنده ماند تا قدرتمندترین سلاح را در دستان هموطنان خود علیه روم بگذارد، تا کتاب مقدس را به آنها بدهد، ابزاری که بهشت برای آزادی، روشنگری و بشارت مردم تعیین کرده است.

برای انجام این کار موانع عمده زیادی وجود داشت که باید از بین رفت. ویکلیف از ناتوانی رنج می‌برد و می‌دانست که تنها چند سال دیگر برای انجام این کار باقی مانده است. او مخالفتی را دید که باید با آن روبرو شود، اما با تشویق وعده‌های کلام خدا، بدون ترس از چیزی جلو رفت. او با قدرت تمام قوای فکری، سرشار از تجربه، حفظ شده بود و با مشیت خاص الهی برای بزرگترین زحماتش آماده شده بود. در حالی که تمام جهان مسیحیت درگیر آشفتگی بود، اصلاح‌گر، در دفتر خانه‌اش در لوترورث، توجهی به طوفان که در بیرون موج می‌زد، نداشت، بلکه خود را به وظیفه تعیین‌شده‌اش اختصاص داد.

سرانجام کار به پایان رسید - اولین ترجمه کتاب مقدس تا کنون. کلام خدا به روی انگلستان باز بود. اصلاح طلب اکنون نه از زندان و نه از خطر می‌ترسید.

او چراغی را در دستان انگلیسی ها قرار داده بود که هرگز خاموش نمی شد. ویکلیف در اهدای کتاب مقدس به هموطنان خود، بیشتر از آنچه که با درخشان ترین پیروزی ها در میدان نبرد انجام شده بود، برای گسستن زنجیر جهل و ردیلت، و برای آزادی و اعتلای کشورش انجام داده بود.

از آنجایی که هنر چاپ هنوز ناشناخته بود، تنها با کار آهسته و طاقت فرسا می توان نسخه های کتاب مقدس را تکثیر کرد. علاقه به دستیابی به این کتاب آنقدر زیاد بود که بسیاری داوطلبانه به کار رونویسی آن پرداختند، اما به سختی نسخه نویسان توانستند تقاضا را برآورده کنند. برخی از ثروتمندترین خریداران کل کتاب مقدس را می خواستند. دیگران فقط بخشی را خریدند. در بسیاری از موارد، چندین خانواده برای خرید یک نسخه گرد هم می آمدند. بنابراین کتاب مقدس ویکلیف به زودی راه خود را به خانه های مردم باز کرد.

توسل به عقل مردان آنها را از تسلیم منفعلانه خود در برابر عقاید پاپی بیدار کرد. ویکلیف اکنون آموزه های متمایز پروتستانیسم را آموزش می دهد - نجات از طریق ایمان به مسیح و خطاناپذیری انحصاری کتاب مقدس. واعظانی که او فرستاده بود، انجیل را همراه با نوشته های اصلاح گر با چنان موفقیتی منتشر کردند که تقریباً نیمی از جمعیت انگلستان ایمان جدید را پذیرفتند.

ظهور کتاب مقدس باعث ترس مقامات کلیسا شد. اکنون آنها باید با ابزاری بسیار قدرتمندتر از ویکلیف روبرو می شدند، عاملی که سلاح های آنها در برابر او کاربرد چندانی نداشت. در آن زمان هیچ قانونی در انگلستان وجود نداشت که کتاب مقدس را ممنوع کند، زیرا قبلاً هرگز به زبان انگلیسی منتشر نشده بود.

محبوب. چنین قوانینی بعدها ایجاد شد و به شدت اجرا شد. در همین حال، علیرغم تلاش کشیشان، برای مدتی فرصتی برای انتشار کلام خدا فراهم شد.

دوباره رهبران پاپ توطئه کردند تا صدای اصلاح طلب را خاموش کنند. او پی در پی برای حضور در سه دادگاه احضار شد، اما بی نتیجه بود. ابتدا، مجمع اسقف ها نوشته های او را بدعت گذاری اعلام کردند و با جلب پادشاه جوان ریچارد دوم، فرمانی سلطنتی به دست آوردند که همه کسانی را که عقاید محکوم را داشتند به زندان محکوم کردند.

ویکلیف از مجمع به پارلمان درخواست داد. او بدون ترس، سلسله مراتب را در مقابل شورای ملی محکوم کرد و خواستار اصلاح در برابر سوء استفاده های عظیمی شد که توسط کلیسا تایید شده بود. او با قدرتی قانع کننده، غصب ها و فسادهای مقرر پاپ را به تصویر کشید. دشمنانش گیج شده بودند. دوستان و حامیان ویکلیف مجبور به تسلیم شدند و خود اصلاح طلب در سنین بالا، تنها و بی دوست، با اطمینان انتظار می رفت که در برابر اقتدار ترکیبی تاج و میتر تعظیم کند. اما در عوض پاپیست ها خود را شکست خورده دیدند. پارلمان که با درخواست های هیجان انگیز ویکلیف بیدار شده بود، فرمان آزار و اذیت را لغو کرد و اصلاح کننده دوباره آزاد شد.

او برای سومین بار به محاکمه کشیده شد و اکنون در بالاترین دادگاه کلیسایی پادشاهی قرار گرفت. در مورد او هیچ لطفی نسبت به بدعت نشان داده نمی شود.

بالاخره در آن، روم پیروز می شد و کار مصلح متوقف می شد. پاپیست ها چنین فکر می کردند. اگر آنها می توانستند به هدف خود برسند، ویکلیف مجبور می شد از دکتترین های خود چشم پوشی کند یا آن دادگاه را مستقیماً به آتش بسپارد.

اما ویکلیف عقب نشینی نکرد. او نمی توانست از تقلب استفاده کند. او بدون ترس به تعالیم خود ادامه داد و اتهامات جفاگران خود را رد کرد. او که خود و موقعیت خود را از دست داد، شنوندگان خود را به دادگاه الهی فراخواند و سفسطه ها و نیرنگ های آنان را در ترازوی حقیقت ابدی سنجید. قدرت روح القدس در آن سالن شورا احساس می شد. شیفتگی آسمانی بر شنوندگان او مسلط بود. به نظر می رسید آنها قدرتی برای ترک محل ندارند. سخنان مصلح، مانند تیرهایی از بند پروردگار، قلب آنها را سوراخ کرد. اتهام بدعت گذاری که آنها علیه او مطرح کرده بودند به خودشان برگردانده شدند. مطابق

او پرسید که چه کسی جرات کرده است خطاهای خود را گسترش دهد؟ به خاطر سود، فیض خدا را به بازار عرضه کنید.

سرانجام گفت: «فکر می‌کنی با چه کسی دعوا می‌کنی؟ با پیرمردی لب قبر؟ نه! به حق، حقیقتی که از تو قوی‌تر است و بر تو غلبه خواهد کرد.» پس از گفتن این سخن، از مجلس کناره‌گیری کرد و هیچ یک از دشمنانش سعی نکردند جلوی او را بگیرند.

کار ویکلیف تقریباً تمام شده بود. پرچم حقیقتی که مدتها بر دوش داشت تقریباً از دستانش افتاد. اما یک بار دیگر باید به انجیل شهادت دهد. قرار بود حقیقت از همان دژ پادشاهی گمراهی اعلام شود. ویکلیف برای حضور در دادگاه پاپ در رم احضار شد که اغلب خون مقدسین را ریخته بود. او از خطری که او را تهدید می‌کرد غافل نبود، با این حال اگر حمله فلج نبود که انجام سفر را برایش غیرممکن می‌کرد، احضار را اطاعت می‌کرد. اما اگرچه صدای او در روم شنیده نمی‌شد، اما می‌توانست با نامه صحبت کند. و همینطور هم کرد.

اصلاح طلب از سمت ریاست خود، نامه ای به پاپ نوشت که در عین حال که لحن محترمانه و از نظر روحی مسیحی بود، توبیخ تند و تیز برای شکوه و غرور پاپ بود. او گفت: "واقعاً، من خوشحالم که ایمانی را که دارم به هر مردی باز می‌کنم و اعلام می‌کنم، به ویژه به اسقف روم، که، همانطور که فکر می‌کنم درست و راست است، با کمال میل به اصطلاح ایمان من را تأیید می‌کند، یا، در صورت اشتباه، آن را اصلاح می‌کند. اولاً، من معتقدم که انجیل مسیح کل بدن شریعت خداست... من می‌گویم و معتقدم که اسقف روم، از آنجایی که او جانشین مسیح در اینجا بر روی زمین است، بیش از همه انسان‌ها به این قانون مرتبط است. قانون انجیل. زیرا عظمت در میان شاگردان مسیح نه در کرامت و نه افتخارات دنیوی، بلکه پیروی دقیق و بسیار نزدیک از مسیح در زندگی و نگرش او بود... مسیح در زمان زیارتش در اینجا فقیرترین انسان بود که حقیر و طردکننده بود. تمام عزت و فرمانروایی دنیوی.»

«هیچ مرد مومنی نباید از خود پاپ یا هیچ مقدس دیگری پیروی کند، مگر در مواردی که از خداوند عیسی مسیح پیروی کرده است. زیرا پطرس و پسران زبدي با آرزوی افتخارات دنیوی، برخلاف پیروی از ردپای مسیح، گناه کردند و بنابراین نباید در این خطاها دنبال شوند.»

پاپ باید تمام سلطه و حکومت دنیوی را به قدرت سکولار بسپارد و برای این منظور باید تمام روحانیون خود را به طور مؤثر متقاعد و تشویق کند. همانطور که مسیح و به ویژه توسط رسولانش چنین کرد.

«اگر در هر یک از این نکات اشتباه کنم، با فروتنی تسلیم اصلاح و حتی مرگ در صورت لزوم خواهم شد. اگر می‌توانستم مطابق میل و میل خود کار کنم، قطعاً در برابر اسقف روم حاضر می‌شدم. اما خداوند چیز دیگری می‌خواست و به من آموخت که به جای مردم از خدا اطاعت کنم.»

ویکلیف در پایان گفت: بیایید به خداوند خدای خود دعا کنیم که پاپ ما اوربان ششم را همانطور که قبلاً انجام می‌دهد حرکت دهد تا همراه با روحانیون خود بتواند از خداوند عیسی مسیح در زندگی و نگرش پیروی کند. و اینکه آنها می‌توانند به طور مؤثر به مردم آموزش دهند و آنها نیز می‌توانند صادقانه از آنها پیروی کنند.

بنابراین ویکلیف فروتنی و فروتنی مسیح را به پاپ و کاردینال‌هایش نشان داد و نه تنها به آنها، بلکه به تمام جهان مسیحیت، تضاد بین خود و استادی را که خود را نماینده او می‌دانستند نشان داد.

ویکلیف مطمئناً انتظار داشت که زندگی او بهای وفاداری باشد.

پادشاه، پاپ و اسقف‌ها در ترویج ویرانی او متحد بودند، و به نظر می‌رسید که حداکثر چند ماه بین او و تیراندازی باقی بماند. اما شجاعت او تزلزل ناپذیر بود. او گفت: چرا از طلب تاج شهادت دور دست صحبت می‌کنید؟ «انجیل مسیح را به پیشوایان سرافراز موعظه کنید و شهادت انجام نخواهد شد»

مفقود خواهد شد. چای! زندگی کنم و سکوت کنم... هرگز! بگذار ضربه زده شود.
منتظر آمدنت هستم.»

اما مشیت خداوند همچنان بنده اش را سپر کرد. مردی که در تمام عمرش شجاعانه در دفاع از حقیقت ایستاده بود، در خطرات روزمره زندگی اش قربانی کینه دشمنانش نشد. ویکلیف هرگز به دنبال محافظت از خود نبود، اما خداوند محافظ او بود. و اکنون که دشمنان از طعمه خود مطمئن شدند، دست خدا او را از دسترس آنان دور کرد. در کلیسای خود در لوترورث، در حالی که قصد داشت عشاى ربانى کند، قربانى فلج شد و به زودى جان خود را از دست داد.

خدا کارش را به ویکلیف محول کرده بود. حرف حق را در دهان و نگهبانی در اطرافش گذاشته بود تا این حرف به گوش مردم برسد. زندگی او محافظت شد و زحمات او طولانی شد تا اینکه اساس کار بزرگ اصلاحات ریخته شد.

ویکلیف از گمنامی دوران تاریکی بیرون آمد. قبل از او کسی نبود که با کارش بتواند نظام اصلاحی خود را شکل دهد. او که مانند جان باپتیست برای انجام یک مأموریت خاص حرکت کرد، منادی عصر جدیدی بود. با این حال، در نظام حقایقی که او ارائه کرد، وحدت و یکپارچگی وجود داشت که اصلاح‌طلبان پیرو او نمی‌توانستند از آن فراتر بروند و برخی حتی صد سال بعد به آن نرسیدند. بنا به قدری گسترده و عمیق، بنای محکم و درستی گذاشته شد که نیازی به بازسازی آن توسط کسانی که بعد از او آمدند نداشت.

جنبش بزرگی که ویکلیف آغاز کرد، که برای رهایی وجدان و عقل و آزادی ملت‌هایی بود که مدت‌ها در یوغ ارباب پیروزمندانه روم بودند، منبعش در کتاب مقدس بود. اینجا سرچشمه آن نهر برکت بود که مانند آب حیات از قرن چهاردهم جاری است. ویکلیف کتاب مقدس را با ایمان ضمنی به عنوان مکاشفه الهام گرفته از اراده خدا، قاعده کافی ایمان و عمل پذیرفت. او طوری تربیت شده بود که کلیسای رم را به عنوان یک مرجع الهی و معصوم بدانند و تعالیم و آداب و رسوم هزاره پیش را با احترامی بی‌چون و چرا بپذیرد. اما او از همه اینها برگشت تا کلام مقدس خدا را بشنود. این اقتداری بود که او مردم را به شناخت آن فراخواند.

به جای اینکه کلیسا از طریق پاپ صحبت کند، او اعلام کرد که تنها مرجع واقعی باید صدای خدا باشد که از طریق کلام او صحبت می‌کند. و او نه تنها تعلیم داد که کتاب مقدس مکاشفه کامل اراده خداست، بلکه روح القدس تنها مفسر آن است و هر انسانی باید با مطالعه تعالیم آن، وظیفه خود را بیاموزد. به این ترتیب ویکلیف ذهن مردان را از پاپ و کلیسای رم به کلام خدا تبدیل کرد.

او یکی از بزرگ‌ترین اصلاح‌طلبان بود. در گستردگی فکری، در زلالی اندیشه، در استواری در حفظ حق و در شجاعت در دفاع از آن، تعداد کمی از پیروان او برابر بود. صفای زندگی، کوشش خستگی‌ناپذیر در مطالعه و کار، صداقت فاسد‌ناپذیر و عشق و وفاداری مسیحی در خدمت او، از ویژگی‌های اولین اصلاح‌طلبان بود. و این با وجود ابهام فکری و فساد اخلاقی روزگاری که در آن زندگی می‌کرد.

شخصیت ویکلیف شاهدهی بر قدرت آموزش و دگرگونی کتاب مقدس است. این کتاب مقدس بود که او را به آنچه بود تبدیل کرد. تلاش برای درک حقایق بزرگ وحی به همه قوا طراوت و نشاط می‌بخشد. ذهن را گسترش می‌دهد، ادراک را تیز می‌کند و قضاوت را بالغ می‌کند. مطالعه کتاب مقدس هر فکر، احساس، و آرزویی را چنان که هیچ مطالعه دیگری نمی‌تواند، اصیل می‌بخشد. او ثبات هدف، صبر، شجاعت و صلابت می‌دهد. شخصیت را پالایش می‌کند و روح را تقدیس می‌کند. مطالعه دقیق و محترمانه کتاب مقدس -

قرار دادن ذهن در تماس مستقیم با ذهن نامتناهی - به انسان‌های جهان می‌دهد

عقل قوی‌تر و فعال‌تر و همچنین اصول اصیل‌تر از همیشه ناشی از شایستگی‌ترین آموزش‌هایی است که منابع فلسفه بشری فراهم کرده است. مزبور سرای می‌گوید: «تشریح سخنان تو روشنایی می‌بخشد، به افراد ساده فهم می‌بخشد.»

(سالمو. 119:130)

آموزه‌هایی که ویکلیف تعلیم داده بود مدتی به گسترش ادامه داد. پیروان او، معروف به "ویکلیفیتس یا لولارد"، نه تنها از انگلستان عبور کردند، بلکه به سرزمین‌های دیگر گسترش یافتند و دانش انجیل را به ارمغان آوردند. حالا که رهبرشان رفته بود، واعظان با غیرت بیشتر از قبل کار می‌کردند و جمعیت برای شنیدن تعلیم آنها هجوم می‌آورد.

برخی از اشراف و حتی همسر پادشاه نیز در میان نوکیشان بودند. در بسیاری از جاها اصلاحات قابل توجهی در رفتار مردم صورت گرفت و نمادهای بت پرستی رومیسم از کلیساها حذف شد. اما به زودی طوفان بی رحمانه‌ای از آزار و اذیت بر کسانی که جرأت می‌کردند کتاب مقدس را به عنوان راهنمای خود بپذیرند، در گرفت. پادشاهان انگلیسی که مشتاق تقویت قدرت خود از طریق لطف روم بودند، از قربانی کردن اصلاح طلبان دریغ نکردند. برای اولین بار در تاریخ انگلستان دستور آتش سوزی علیه شاگردان انجیل صادر شد. شهادت به دنبال شهادت بود.

مدافعان حقیقت، غیرقانونی و شکنجه شده، فقط می‌توانستند خود را بیرون بریزند. در گوش خداوند صباپوت فریاد می‌زد. آنها که به عنوان دشمنان کلیسا و خائنان به پادشاهی شکار می‌شدند، به موعظه در مکان‌های مخفی ادامه می‌دادند، تا جایی که می‌توانستند در خانه‌های محقر فقرا پناه می‌گرفتند و اغلب حتی در گودال‌ها و غارها پنهان می‌شدند.

با وجود خشم آزاردهنده، اعتراض آرام، متدین، پرشور و صبورانه علیه فساد حاکم بر ایمان مذهبی برای قرن‌ها ادامه یافت. مسیحیان آن زمان‌های اولیه فقط آگاهی نسبی از حقیقت داشتند، با این حال آموخته بودند که کلام خدا را دوست داشته باشند و از آن اطاعت کنند، و صبورانه به خاطر او رنج کشیدند. مانند شاگردان دوران حواری، بسیاری از اموال دنیوی خود را به خاطر مسیح قربانی کردند. کسانی که اجازه اقامت در خانه‌های خود را داشتند، با خوشحالی به برادران تبعید شده خود پناه دادند، و هنگامی که آنها نیز اخراج شدند، با خوشحالی سرنوشت تکفیر شدگان را پذیرفتند.

به راستی که هزاران نفر که از خشم جفاگران خود هراسان شده بودند، با فداکاری ایمان آزادی خود را به دست آوردند و زندانهای خود را در لباس توابعین رها کردند تا انکار خود را علنی کنند. با این حال، تعداد کمی وجود نداشت - از جمله مردان اصیل و دیگران با شرایطی فروتن - که بدون ترس در سیاهچال، در «برج‌های لولاردها» و در میان شکنجه و شعله‌های آتش، از بودن شادمان بودند. شایسته دانستن «مشارکت در مصائب او» است.

پاپیست‌ها در طول زندگی ویکلیف نتوانستند اراده خود را بر او تحمیل کنند و تا زمانی که جسد او در قبر آرام گرفته بود، نفرت آنها ارضا نشد. با فرمان شورای کنستانس، بیش از 40 سال پس از مرگ مصلح، استخوان‌های او نبش قبر شد و در ملاء عام سوزانده شد و خاکسترش در نهر مجاور پرتاب شد. یک نویسنده باستانی می‌گوید: «جوش خاکستر خود را به آون، آوون به سورن، سورن به دریا‌های کوچک و آنها را به اقیانوس برد. و بنابراین خاکستر ویکلیف نماد دکترین او است که اکنون در سراسر جهان منتشر شده است.»

از طریق نوشته‌های ویکلیف مبنی بر اینکه جان هوس، اهل بوهیمیا، باعث شد تا بسیاری از اشتباهات رومیسم را کنار بگذارد و وارد کار اصلاحات شود. بنابراین، در این دو کشور، بذر حقیقت کاشته شد. از بوهیمیا کار به سرزمین‌های دیگر گسترش یافت. ذهن مردان به سمت

کلام خدا که مدتهاست فراموش شده است دست الهی راه را برای اصلاحات بزرگ آماده می کرد.

فصل 6

هوس و جرم

انجیل در اوایل قرن جدید در بوهم تأسیس شد. کتاب مقدس ترجمه شده بود و عبادت عمومی به زبان مردم انجام می شد. اما با افزایش قدرت پاپ، کلام خدا پنهان شد. گرگوری هفتم، که به "از بین بردن غرور پادشاهان" می بالید، قصد کمتری در بردگی مردم نداشت و در نتیجه، گاو نر را به گردش درآورد که عبادت عمومی را به زبان بوهمیایی ممنوع می کرد. پاپ اعلام کرد که "خدا خوشحال شد که عبادت او به زبانی ناشناخته برگزار شد و عدم رعایت این قانون منجر به شرارت ها و بدعت های بسیاری شد." بنابراین روم حکم کرد که نور کلام خدا خاموش شود و مردم محصور شوند. در تاریکی. اما بهشت ابزار دیگری برای حفظ کلیسا فراهم کرده بود.

بسیاری از والدنیاییها و آلیگنسیها که به دلیل آزار و اذیت مجبور به ترک خانههای خود در فرانسه و ایتالیا شدند، به بوهمی رفتند. اگرچه جرأت تدریس آشکار را نداشتند، اما در خفا با غیرت کار می کردند. بدین ترتیب ایمان واقعی از قرن به قرن دیگر حفظ شد.

قبل از دوران هوس مردانی در بوهم بودند که آشکارا فساد کلیسا و هرزگی مردم را محکوم کردند. آثار او علاقه گسترده ای را برانگیخت. ترس از سلسله مراتب بیدار شد و

آزار و اذیت شاگردان انجیل سربازان مجبور به عبادت در جنگل ها و کوه ها شدند و بسیاری از آنها کشته شدند.

پس از مدتی، فرمانی صادر شد که هر فردی را که از آیین رومی دور شده بود، به سوزاندن در آتش تهدید می کرد. اما در حالی که مسیحیان جان خود را فدا کردند، مشتاقانه منتظر پیروزی آرمان خود بودند. یکی از کسانی که "آموزش می داد که نجات تنها از طریق ایمان به منجی مصلوب شده یافت می شود"، هنگام مرگ خود اظهار داشت: "خشم دشمنان حقیقت اکنون بر ما غالب شده است، اما تا ابد اینگونه نخواهد بود؛ شخص قیام خواهد کرد. از میان مردم عادی، بدون شمشیر و قدرت، بر او پیروز خواهند شد." زمان لوثر هنوز خیلی دور بود. اما کسی از قبل قیام می کرد، کسی که شهادتش علیه روم ملت ها را به هیجان می آورد.

ژانو هوس ریشه ای فروتن داشت و در سنین پایین با مرگ پدرش یتیم شد. مادر پرهیزگارش که تحصیل و ترس از خدا را ارزشمندترین دارایی می دانست، در صدد برآمد که چنین ارثی را برای فرزندش به ارث برساند. هوس در مدرسه استانی تحصیل کرد، سپس به دانشگاه پراگ رفت و در آنجا به عنوان یک دانش آموز فقیر پذیرفته شد. در این سفر مادرش او را همراهی می کرد. بیوه و فقیری که هیچ ارث و ثروت دنیوی نداشت که به پسرش بدهد. اما هنگامی که به شهر بزرگ نزدیک شدند، او در کنار آن جوان یتیم زانو زد و برکت پدر آسمانی را بر او طلبید. او تصور نمی کرد که چگونه دعای او مستجاب می شود.

در دانشگاه، هوس به زودی با کاربرد خستگی ناپذیر و پیشرفت سریع خود متمایز شد، در حالی که زندگی سرزنش ناپذیر و رفتار ملایم و متین او باعث احترام عمومی او شد. او یکی از پیروان صمیمانه کلیسای روم و جوینده سرسخت برکات روحانی بود که ادعا می کرد اعطا می کند. به مناسبت یک سالگرد به اعتراف رفت و چند سکه آخر پس انداز ناچیز خود را برداشت.

او برای شرکت در بخشش موعود در موکب ها شرکت کرد. پس از اتمام دوران دبیرستان وارد خدمت روحانیت شد. او که به سرعت به شهرت رسید، به زودی به دربار سلطنتی فراخوانده شد. او همچنین استاد و سپس رئیس دانشگاه شد.

دانشگاهی که تحصیلات خود را در آنجا گذراند. آن دانش آموز بیچاره در چند سال مایه افتخار کشورش شد و نامش در سراسر اروپا شهرت یافت.

با این حال، در زمینه دیگری بود که هوس کار اصلاحی را آغاز کرد. چندین سال پس از دریافت احکام کشیشی، او به عنوان واعظ کلیسای بیت لحم منصوب شد. بنیانگذار آن کلیسا از موعظه کتاب مقدس به زبان رایج به عنوان موضوعی بسیار مهم دفاع کرده بود. علیرغم مخالفت رم با این عمل، در بوهم به طور کامل متوقف نشد. با این حال، جهل زیادی در مورد کتاب مقدس وجود داشت و بدترین ردای در بین مردم از همه طبقات اجتماعی حاکم بود. هوس آشکارا چنین شرارت‌هایی را محکوم کرد و به کلام خدا متوسل شد تا اصول حقیقت و پاکی را که قصد داشت در اذهان مردم القا کند، تقویت کند.

جروم، شهروند پراگ، که پس از آن با هاس ارتباط نزدیکی پیدا کرد، در بازگشت از انگلستان، نوشته‌های ویکلیف را با خود آورد. ملکه انگلستان، که توسط آموزه‌های ویکلیف تغییر مذهب داده بود، یک شاهزاده خانم بوهمیایی بود و به واسطه تأثیر او، آثار اصلاح‌گر در کشور مادریش نیز انتشار گسترده‌ای داشت. هوس این آثار را با علاقه خواند و معتقد بود که نویسنده آنها یک مسیحی مخلص است. او تمایل داشت که اصلاحاتی را که از آن دفاع می‌کرد به نفع خود در نظر بگیرد. هوس اگرچه از آن بی‌خبر بود، راهی را در پیش گرفته بود که او را از روم دور می‌کرد.

به همین مناسبت، دو خارجی از انگلستان وارد پراگ شدند، مردانی که می‌دانستند نور را دریافت کرده‌اند و آمده‌اند تا آن را در آن سرزمین دور پخش کنند. با حمله آشکار به برتری پاپ، آنها به زودی توسط مقامات ساکت شدند. اما چون حاضر نبودند از هدف خود دست بردارند، به اقدامات دیگری متوسل شدند. آنها به عنوان هنرمند و همچنین واعظ، به تمرین مهارت خود ادامه دادند. در مکانی که برای عموم آزاد بود، دو تابلو نقاشی کردند. یکی نمایانگر ورود مسیح به اورشلیم بود، «حلیم و بر الاغی نشسته» (متی 21:5) و پس از آن شاگردان او با پای برهنه و در لباس سفر. دیگری یک راهپیمایی پاپی را نشان می‌داد، با پاپ که در لباس‌های غنی و تاج سه‌گانه آراسته شده بود، سوار بر اسبی با شکوه آراسته شده بود، پیشاپیش شیپورزان و کاردینال‌ها و پیشوایان با تزئینات خیره‌کننده.

در اینجا خطبه‌ای بود که توجه همه طبقات را به خود جلب کرد. جمعیت برای تماشای نقاشی‌ها آمدند. هیچ‌کس نمی‌توانست اخلاقیات را درک نکند، و بسیاری از تضاد میان فروتنی و فروتنی مسیح استاد و غرور و تکبر پاپ، خدمتکار خود، عمیقاً تحت تأثیر قرار گرفتند. در پراگ غوغای بزرگی به پا شد و خارجی‌ها پس از مدتی برای حفظ امنیت خود لازم دیدند که آنجا را ترک کنند. اما درسی که داده بودند فراموش نشد. این نقاشی‌ها تأثیر عمیقی بر ذهن هوس گذاشت و او را به مطالعه دقیق‌تر متون مقدس و نوشته‌های ویکلیف سوق داد. اگرچه او هنوز آمادگی پذیرش همه اصلاحات مورد حمایت ویکلیف را نداشت، شخصیت واقعی پاپ را با وضوح بیشتری دید و با غیرت بیشتری شروع به محکوم کردن غرور، جاه‌طلبی و فساد سلسله مراتب کرد.

از بوهم، نور به آلمان سرایت کرد، زیرا ناآرامی در دانشگاه پراگ باعث خروج صدها دانشجوی آلمانی شد. بسیاری از آنها اولین دانش خود را از کتاب مقدس از هوس دریافت کرده بودند و پس از بازگشت انجیل را در سرزمین خود منتشر کردند.

خبر کار در پراگ به رم منتقل شد و هوس به زودی احضاری برای حضور در برابر پاپ دریافت کرد. اطاعت به معنای قرار دادن خود در معرض مرگ حتمی است. پادشاه و ملکه بوهم، دانشگاه، اعضای اشراف و مقامات دولتی متحد شدند و از پاپ درخواست کردند که به هوس اجازه دهد در پراگ بماند و با نمایندگی به رم پاسخ دهد. پاپ به جای اجابت این درخواست، اقدام به محاکمه و محکومیت هوس کرد و شهر پراگ را در توقیف اعلام کرد.

چنین جمله ای در آن زمان هر جا که تلفظ می شد زنگ خطری را ایجاد می کرد. مراسمی که همراه با آن برگزار می شد به گونه ای برگزار می شد که باعث ایجاد رعب و وحشت در مردمی می شد که پاپ را نماینده خود خدا می دانستند و کلیدهای بهشت و جهنم را در دست دارند و قدرت احکام دنیوی و معنوی را داشتند. اعتقاد بر این بود که درگاه های آسمانی به روی منطقه تحت تأثیر این ممنوعیت بسته شده است. و تا زمانی که پاپ راضی به حذف تکفیر شد، اموات از دسترسی به سعادت های مبارک منع شدند. به نشانه این فاجعه هولناک، کلیه مراسم مذهبی به حالت تعلیق درآمد و کلیساها تعطیل شدند.

مراسم عروسی در حیاط کلیسا برگزار می شد. از دفن مردگان در زمین مقدس خودداری می کردند و آنها را بدون هیچ گونه تشریفات خاکسپاری در گودال ها یا مزارع می گذاشتند. بنابراین، روم از طریق اقداماتی که برای تخیل جذاب بود، به دنبال هدایت وجدان مردان بود.

شهر پراگ در آشوب بود. طبقه متعددی هوس را متهم کردند که مسبب همه مصیبت های آن ها بوده است و خواستار رها شدن او برای انتقام روم شدند. اصلاح طلب برای آرام کردن طوفان مدتی به روستای زادگاهش بازنشسته شد. او در نامه ای به دوستانی که در پراگ ترک کرده بود، گفت: "اگر از میان شما کناره گرفتم، برای این بود که به دستور و الگوی عیسی مسیح توجه کنم تا به افراد بد نیت مجالی ندهم تا بر خود لعنت ابدی بیاورند. و باعث ناراحتی و آزار و اذیت پرهیزکاران نباشم. من نیز از ترس اینکه مبادا کاهنان شریر به ممنوعیت موعظه کلام خدا در میان شما ادامه دهند، کنار رفتم. حقیقتی که به یاری خدا حاضریم بمیرم." هوس کار خود را قطع نکرد، بلکه در قلمرو اطراف سفر کرد و برای جمعیت مشتاق موعظه کرد. بنابراین، اقداماتی که پاپ برای سرکوب انجیل انجام داده بود باعث گسترش بیشتر آن شد. ما هیچ کاری بر خلاف حق نمی توانیم انجام دهیم، مگر از طریق حق».

(دوم قرنیتیان، 13:8)

"به نظر می رسد که ذهن هوس در این مرحله از زندگی حرفه ای خود صحنه درگیری های دردناکی بوده است. اگرچه کلیسا به دنبال نابودی او با صاعقه های خود بود، هوس از قدرت خود چشم پوشی نکرده بود. کلیسای رم هنوز برای او همسر بود. از مسیح و پاپ نماینده و جانشین خدا. چیزی که هوس با آن مبارزه می کرد سوء استفاده از قدرت بود نه خود اصل. این باعث تضاد وحشتناکی بین درک او و اصول وجدانش شد. اگر اقتدار عادلانه بود و معصوم، همانطور که او فهمیده بود، چگونه می توانست خود را مجبور به سرپیچی کند؟

او فکر کرد که اطاعت کردن، گناه است. اما چرا اطاعت از یک کلیسای معصوم باید چنین وضعیتی را ایجاد کند؟ این مشکلی بود که هوس نتوانست آن را حل کند. این شکی بود که هر ساعت او را شکنجه می کرد. راه حلی که برای او مناسب تر به نظر می رسید همان اتفاقی بود که قبلاً رخ داده بود، مانند روز منجی، که کاهنان کلیسا به افراد غیر خدا تبدیل شده بودند و از قدرت مشروع خود برای اهداف غیرقانونی استفاده می کردند. این امر او را بر آن داشت که برای راهنمایی خود و کسانی که به آنها موعظه می کرد، این اصل را اتخاذ کند که احکام کتاب مقدس، که از طریق فهم منتقل می شود، باید بر وجدان حاکم باشد. به عبارت دیگر، خدا که در کتاب مقدس صحبت می کند، و نه کلیسا که از طریق کنشیش صحبت می کند، تنها راهنمای معصوم است.

هنگامی که پس از مدتی، هیجان پراگ آرام شد، هوس به کلیسای کوچک خود در بیت لحم بازگشت تا با شور و اشتیاق بیشتری به موعظه کلام خدا ادامه دهد. دشمنان او فعال و قدرتمند بودند، اما ملکه و بسیاری از اشراف دوستان او بودند و مردم اکثراً از او حمایت می کردند. بسیاری با مقایسه تعالیم پاک و والای او و زندگی مقدس او با عقاید تحقیرآمیز که روم گرایان تبلیغ می کردند، و بخل و فجوری که انجام می دادند، بودن در کنار او را افتخار می دانستند.

تا آن زمان هوس در کار خود تنها بود. اما اکنون جروم که در انگلستان تعالیم ویکلیف را پذیرفته بود، به کار اصلاحات پیوست. از آن زمان به بعد زندگی آنها به هم مرتبط شد و حتی در هنگام مرگ نیز نباید آنها را تقسیم کرد. نبوغ، فصاحت و فرهیختگی درخشان - هدایایی که مورد اقبال عمومی قرار گرفت - تا حد زیادی در اختیار جروم بود. اما در آن صفاتی که قدرت واقعی شخصیت را تشکیل می دهند، هوس بیشتر بود. ادراک آرام او به عنوان ترمزی بر روح تکانشی جرونیمو عمل کرد که با فروتنی واقعی به ارزش او پی برد و تسلیم توصیه های او شد. تحت تلاش های مشترک آنها، اصلاحات با سرعت بیشتری گسترش یافت.

خداوند اجازه داد نور بزرگی در ذهن این مردان برگزیده بتابد و بسیاری از خطاهای روم را برای آنها آشکار سازد. اما آنها تمام نوری را که باید به جهان داده شود دریافت نکردند. خدا از طریق این بندگان مردم را از تاریکی رومیسم بیرون می آورد. با این حال، موانع بزرگ زیادی وجود داشت که آنها باید با آنها روبرو شوند، و او آنها را گام به گام، مطابق آنچه که می توانستند تحمل کنند، رهبری کرد. آنها آمادگی دریافت همه نور را به یکباره نداشتند. مانند شکوه کامل خورشید ظهر برای کسانی که مدت ها در تاریکی بودند، اگر این نور ارائه می شد آنها را به بیراهه می برد. از این رو، آن را کم کم به پیشوایان نازل کرد، زیرا مردم می توانستند آن را دریافت کنند. از قریب به قرن دیگر کارگران مؤمن دیگری باید دنبال می شدند تا مردم را بیش از پیش در مسیر اصلاحات رهبری کنند.

و شکاف در کلیسا ادامه یافت. اکنون سه پاپ برای برتری طلبی مبارزه می کردند و مبارزه آنها جهان مسیحیت را مملو از جنایت و بی نظمی می کرد. آنها که به صدور کفر اکتفا نکردند، به سلاح های موقتی متوسل شدند. هر کدام پیشنهاد به دست آوردن اسلحه و استخدام سرباز را داشتند. آنها منطقاً به پول نیاز داشتند. و برای رسیدن به این هدف، تمام هدایا، دفاتر و برکات کلیسا برای فروش گذاشته شد. کاهنان نیز تقلید می کنند

ما فوق آنها برای تحقیر رقبای خود و تقویت قدرت خود به سیمونی [خرید یا فروش غیرقانونی اشیاء معنوی مانند عیش و نوش، یا چیزهای دنیوی مربوط به معنوی، مانند مزایای کلیسایی] و جنگ متوسل شدند. هوس در برابر زشتکاری هایی که به نام دین تحمل می شد فریاد زد. و مردم آشکارا رهبران رومی را به عنوان عامل بدبختی هایی که بر مسیحیت سرکوب می کردند، متهم می کردند.

بار دیگر شهر پراگ در آستانه درگیری خونین به نظر می رسید. مانند زمانهای گذشته، بنده خدا متهم شد که «مزاحم اسرائیل» است. (اول پادشاهان، 18:17) شهر دوباره تحت تحریم قرار گرفت و هوس به روستای زادگاهش بازنشسته شد. شهادت صادقانه از کلیسای محبوب او در بلم به پایان رسیده است. او باید قبل از اینکه جان خود را به عنوان شاهد حقیقت ببخشد، از سناریوی وسیع تری برای کل جهان مسیحیت صحبت کند.

برای درمان بدی هایی که اروپا را آزار می داد، یک شورای عمومی در کنستانس تشکیل شد. این شورا به درخواست امپراتور سیگیزموند توسط یکی از سه پاپ رقیب - جان بیست و سوم - فراخوانده شد. درخواست برای تشکیل شورا از سوی پاپ جان، که شخصیت و سیاست های او به سختی در برابر تحقیق و تفحص تاب می آورد، حتی توسط مقامات کلیسایی که از نظر اخلاقی سست مانند پیشوایان آن زمان بودند، به دور بود. با این حال، پاپ جرأت نکرد بر خلاف میل زیگیسموند عمل کند.

هدف اصلی شورا حل و فصل نفاق کلیسا و ریشه کن کردن بدعت بود. در نتیجه، دو ضد پاپ و همچنین مروج اصلی عقاید جدید - جان هوس - برای شرکت در مجمع فراخوانده شدند. اولی ها با در نظر گرفتن امنیت خود شخصاً حضور نداشتند، بلکه نمایندگان خود نماینده داشتند. پاپ جان، اگرچه ظاهراً دعوت کننده شورا بود، اما با نگرانی های زیادی در آن شرکت کرد و به هدف پنهانی امپراتور برای خلع او مشکوک بود، زیرا می ترسید که او را به پلیس فراخوانند.

شما به خاطر ردیلت هایی که تاج را رسوا کرده بود و همچنین برای جنایاتی که آن را تضمین کرده بود صحبت می کنید. با این حال، او با شکوه و عظمت وارد شهر کنستانس شد، که توسط رهبران عالی رتبه و همراهی گروهی از درباریان همراهی می شد. همه روحانیون و رجال شهر با انبوهی از شهروندان به استقبال آنان آمدند. بالای سر او یک سایبان طلایی بود که چهار تن از عالی ترین قاضی ها حمل می کردند. میزبان جلوی او برده شد و لباس های غنی کاردینال ها و اشراف جلوه ای چشمگیر داشت.

در همین حین مسافر دیگری به کنستانس نزدیک شد. هوس از خطراتی که او را تهدید می کرد آگاه بود. او دوستانش را طوری رها کرد که گویی دیگر هرگز آنها را ملاقات نخواهد کرد و به سفر خود ادامه داد و گمان می برد که گام های خود را مستقیماً به سمت آتش می برد. علیرغم اینکه در سفر از پادشاه بوهمیا و دیگری از امپراتور زیگیزموند برخوردار بود، اما همه ترتیبات خود را با در نظر گرفتن احتمال مرگش انجام داد.

او در نامه ای خطاب به دوستانش در پراگ می گوید: «برادرانم، با رفتاری امن از سوی پادشاه، به دیدار دشمنان متعدد و فانی خود می روم... من کاملاً به خدای متعال، به نجات دهنده ام اعتماد دارم. مطمئن باشید که او دعا های پرشور شما را خواهد شنید و احتیاط و حکمت خود را در دهان من می ریزد تا بتوانم در برابر آنها مقاومت کنم و روح القدس خود را به من خواهد داد تا مرا در حقیقت خود تقویت کند تا بتوانم با شجاعت روبرو شوم. وسوسه، زندان و در صورت لزوم مرگ بی رحمانه.

عیسی مسیح برای عزیزانش رنج کشید. آیا شاید باید تعجب کنیم که او الگوی خود را برای ما به جا گذاشته است، تا خودمان بتوانیم همه چیز را برای نجات خود با صبر و حوصله تحمل کنیم؟ او خداست و ما مخلوقات او هستیم. او خداوند است و ما بندگان او هستیم. او پروردگار جهان است و ما فانی حقیر هستیم. با این حال، او رنج می برد! پس چرا ما نیز نباید رنج بکشیم، به ویژه هنگامی که رنج برای ما تطهیر است؟ پس عزیزان، اگر قرار است مرگ من به جلال او کمک کند، دعا کنید که زود فرا رسد و او مرا قادر سازد که همه مصیبت هایم را با استمرار تحمل کنم.

اما اگر بهتر است به سوی شما برگردم، از خدا بخواهیم که این کار را بدون عیب انجام دهد، یعنی یک ذره از حقیقت انجیل را سرکوب نکنم تا برای برادرانم سرمشق عالی بگذارم. پیگیری کردن. به همین دلیل، احتمالاً دیگر هرگز چهره من را در پراگ نخواهید دید. اما اگر اراده خداوند متعال خواست تا مرا به شما بازگرداند، بیاوید با دلهایی استوارتر در معرفت و عشق به شریعت او پیش برویم.»

در نامه دیگری خطاب به کشیشی که شاگرد انجیل شده بود، هوس با فروتنی عمیق در مورد اشتباهات خود صحبت کرد و خود را متهم کرد که "از پوشیدن لباس های غنی لذت برده و ساعت ها را در مشاغل بی ارزش گذرانده است."

وی سپس این نصایح تاثیرگذار را اضافه کرد: جلال خداوند و نجات جانها ذهن شما را مشغول کند نه داشتن منفعت و کالا، از زینت خانه بیش از جان خود بپرهیزید و مهمتر از همه به عنایت خود بپردازید. به ساختمان معنوی

در برابر فقرا تقوا و متواضع باشید. و منابع خود را در لذت ها مصرف نکنید.

اگر زندگی خود را اصلاح نکنید و از زائدات خودداری کنید، می ترسم که به سختی مجازات شوید، همانطور که من خودم هستم... شما آموزه من را می دانید، همانطور که از کودکی دستورات العمل های من را دریافت کرده اید. بنابراین دیگر نیازی به نوشتن نیست. اما تو را به رحمت پروردگارتان سوگند می دهم که در هیچ یک از باطل هایی که مرا در آن دیده ای، از من الگو نگیری. این نامه را باز کن قبل از اینکه مطمئن شوم من مرده ام."

هوس در سفر خود توانست همه جا نشانه هایی از گسترش آموزه هایش و لطفی که به آرمان او می نگریست مشاهده کند. مردم برای دیدن او جمع شدند و در برخی شهرها قضاوت او را در خیابان ها همراهی کردند.

پس از ورود به کنستانس، هوس آزادی کامل یافت. به رفتار امن امپراتور، ضمانت شخصی محافظت از پاپ اضافه شد. اما بر خلاف این اعلامیه های موقر و مکرر، اصلاح طلب در مدت کوتاهی به دستور پاپ و کاردینال ها دستگیر و به سیاهچال دفعی انداخته شد.

با این حال، پاپ که از خیانت او سود بسیار کمی می برد، به زودی در همان زندان حبس شد. در شورا ثابت شده بود که مرتکب شرورترین جنایات، علاوه بر قتل، شبیه سازی و زنا است - "گناهای که ارزش ذکر ندارند". به این ترتیب همان شورا اعلام کرد؛ و سرانجام تاج را از او گرفتند و به زندان انداختند. پادپاپ ها نیز عزل شدند و پاپ جدید انتخاب شد.

علیرغم این واقعیت که خود پاپ به جنایاتی بزرگتر از جنایاتی که هوس کشیشان را متهم کرده بود، متهم شده بود، و او در برابر آنها خواهان اصلاحات شده بود، همان شورایی که پاپ را برکنار کرده بود نیز به دنبال سرکوب اصلاح طلب بود. زندانی شدن هوس خشم زیادی را در بوهم برانگیخت. اشراف قدرتمند اعتراضات شدیدی را علیه این خشم به شورا ارائه کردند. امپراتور که مخالف اجازه نقض یک رفتار امن بود، با پیگرد قانونی هوس مخالفت کرد. اما دشمنان اصلاح طلب بدخواه و مصمم بودند. آنها به تعصبات امپراتور، ترس و غیرت او برای کلیسا متوسل شدند.

آنها برای اثبات اینکه امپراتور «آزادی کامل برای عدم وفاداری به یک بدعت گذار» دارد، و این که شورا که بالاتر از امپراتور بود، «از حرف خود آزاد بود»، ابداع کردند، بنابراین آنها پیروز شدند.

هوس که در اثر بیماری و زندان ضعیف شده بود، چون هوای آلوده و نمناک زندان باعث شده بود تبی برای او ایجاد شود که تقریباً به زندگی اش پایان داده بود، سرانجام هوس را به شورا بردند. او با زنجیر در حضور امپراتوری ایستاد که شرافت و حسن نیت او را متعهد به محافظت از او کرده بود. در طول محاکمه طولانی خود، او با قاطعیت حقیقت را حفظ کرد و در حضور بزرگان کلیسا و دولت، اعتراضی جدی و صادقانه به فسادهای سلسله مراتبی کرد.

وقتی از او خواسته شد که بین ترک عقاید خود یا مرگ یکی را انتخاب کند، سرنوشت یک شهید را پذیرفت.

لطف خدا او را حفظ کرد. در طول هفته های رنجی که قبل از محکومیت نهایی خود گذرانید، آرامش بهشتی روح او را پر کرد. او به یکی از دوستانش گفت: "این نامه را در زندان و با دستان بسته می نویسم و منتظر حکم اعدامم برای فردا هستم... وقتی با حمایت عیسی مسیح، دوباره خود را در آرامش لذت زندگی آینده می یابیم. خواهید دانست که خدا چقدر خود را به من نشان داده است و چقدر مؤثر در میان وسوسه ها و آزمایش ها از من حمایت کرده است."»

او در تاریکی سیاه چال پیروزی ایمان واقعی را پیش بینی کرد. در رویاهای خود به کلیسای کوچک پراگ که در آنجا انجیل را موعظه کرده بود، بازگشت، پاپ و اسقف هایش را دید که نقاشی های مسیح را که او بر روی دیوارهای آن ساخته بود پاک می کردند. هوس از این دید به شدت آشفته بود. اما روز بعد غم و اندوه او به شادی تبدیل شد، هنگامی که او هنرمندان بسیاری را دید که برای جایگزینی چهره ها در تعداد بسیار بیشتر و رنگ های روشن تر می آیند. وقتی کارشان تمام شد، نقاشان خطاب به جمعیتی که آنها را احاطه کرده بودند، فریاد زدند: "حالا بگذارید پاپ ها و اسقف ها بیایند، آنها دیگر هرگز آنها را پاک نخواهند کرد!" مصلح هنگام گزارش خواب گفت: "من این را به عنوان اطمینان می دانم که تصویر مسیح هرگز پاک نخواهد شد. آنها می خواستند آن را از بین ببرند، اما دوباره توسط واعظان بسیار بهتر از من در همه قلب ها نقاشی خواهد شد."

برای آخرین بار، هوس را در مقابل شورا آوردند، که مجلسی عظیم و درخشان بود - امپراتور، شاهزادگان امپراتوری، نمایندگان سلطنتی، کاردینالها، اسقفها و کشیشان، و جمعیت عظیمی که برای تماشا آمده بودند. اتفاقات روز . شاهدان این اولین فداکاری بزرگ در نبرد طولانی که قرار بود آزادی وجدان تامین شود، از تمام نقاط جهان مسیحیت جمع آوری شدند.

هوس که برای بیان تصمیم نهایی خود فراخوانده شد، اعلام کرد که حاضر به استیضاح نیست و با نگاه نافذ خود به پادشاه، که کلام سازشکارانه‌اش بسیار شرم آور نقض شده بود، اعلام کرد که به میل خود در مقابل شورا حاضر شده است. «تحت نظر ایمان عمومی و حمایت امپراتور حاضر در آنجا»

سرخ شدیدی صورت زیگیسموند را قرمز کرد، زیرا چشمان همه حاضران در مجمع به او دوخته شد.

با صدور حکم، مراسم تنزل آغاز شد. اسقف‌ها به اسیری لباس کشیشی پوشانیدند و در حالی که لباس‌های کشیش را دریافت می‌کرد، گفت: «خداوند ما عیسی مسیح هنگامی که هیروودیس او را به حضور پیلطس آوردند، جامه سفیدی برای اهانت پوشانده بود.» او که مجدداً به انصراف از او اصرار می‌کردند، رو به مردم کرد و گفت: «پس با چه چهره‌ای به آسمان‌ها فکر کنم؟»

چگونه به انبوه مردانی که انجیل ناب را به آنها موعظه کردم نگاه کنم؟ نه! من برای نجات تو ارزش بیشتری نسبت به این بدن فقیر دارم که اکنون محکوم به مرگ است.» لباس‌ها یکی یکی برداشته شدند و هر اسقف هنگام انجام نقش خود در مراسم، نفرینی را بیان کرد. در نهایت، تاج یا میتر که روی آن نقاشی شده بود. به طرز وحشتناکی پیکره‌های شیاطین و کنیه "طنعت گذار" را بر سر او گذاشتند، سپس هوس گفت: "با کمال میل این تاج بدن‌امی را به خاطر تو بر سر خواهم گذاشت، ای عیسی که برای من تاجی بر سر گذاشتی." از خار.

پیشوایان با این لباس، روح خود را برای شیطان نذر کردند. هوس، در حالی که به آسمان نگاه می‌کرد، فریاد زد: "من روح خود را به دست تو می‌سپارم، ای خداوند عیسی، زیرا تو مرا فدی دادی."

سپس به مقامات سکولار تحویل داده شد و به محل اعدام منتقل شد. دسته‌ای عظیم او را همراهی می‌کردند: صدها مرد مسلح، کشیش و اسقف در لباس‌های گران‌قیمت خود و ساکنان کنستانس. وقتی او را از قبل به چوب بسته بودند و همه چیز آماده آتش زدن بود، یک بار دیگر به شهید توصیه شد که با چشم پوشی از اشتباهات خود را نجات دهد. "من از چه خطاهایی چشم پوشی خواهم کرد؟ من خود را مقصر نمی‌دانم. از خدا می‌خواهم که شاهد باشد که هر آنچه نوشتم و موعظه کردم.

با هدف نجات جانها از گناه و هلاکت بود. و از این رو من با کمال میل این حقیقتی را که نوشته ام و بشارت داده ام با خون خود تأیید خواهم کرد.»

هنگامی که شعله‌های آتش او را فرا گرفت، شروع به خواندن کرد: "عیسی پسر داوود، بر من رحم کن" و به همین ترتیب ادامه داد تا صدایش برای همیشه خاموش شد.

حتی دشمنان او نیز تحت تأثیر رویه قهرمانانه او قرار گرفتند.

یک پاپیست غیور در تشریح شهادت هوس و جرم که اندکی پس از آن درگذشتند، گفت: «هر دو با نزدیک شدن به آخرین ساعت زندگی‌شان، با صلابت تزلزل‌ناپذیری رفتار کردند و خود را برای آتش آماده کردند، گویی برای جشن عروسی.

آنها حتی یک فریاد درد را بیرون ندادند. با بلند شدن شعله‌ها شروع به سرود خواندن کردند و شدت آتش به سختی مانع از آواز خواندن آنها شد.»

پس از سوزاندن کامل جسد هوس، خاکستر او به همراه خاکی که روی آن قرار داشتند جمع‌آوری و به رودخانه راین پرتاب شد و بدین ترتیب به اقیانوس منتقل شد. جفاگران او بیهوده تصور می‌کردند که حقایقی را که او موعظه کرده بود ریشه کن کرده‌اند. آنها نمی‌دانستند که خاکستری که در آن روز به دریا برده می‌شود، مانند دانه‌ای باشد که در تمام اقوام زمین پراکنده شده است. که در سرزمین‌هایی که هنوز ناشناخته هستند، میوه‌های فراوانی را به گواهی حقیقت می‌دهند. صدایی که در سالن شورای کنستانس بلند شده بود پژواک‌هایی را بیدار کرده بود که در تمام اعصار آینده شنیده می‌شد. هوس دیگر زنده نبود، اما حقایقی که به خاطر آنها مرده هرگز از بین نخواهند رفت. نمونه ایمان و استواری او، بسیاری از مردم را تشویق می‌کند تا در برابر شکنجه و مرگ برای حقیقت ایستادگی کنند.

اعدام او ظلم وحشیانه‌رم را به تمام جهان نشان داد. دشمنان از

در واقع، با وجود اینکه نمی دانستند، هدفی را پیش برده بودند که بیهوده به دنبال نابودی آن بودند.

با این حال، آتش دیگری باید در کنستانس روشن می شد. خون شاهد دیگری باید گواه حقیقت باشد. ژروم هنگام خداحافظی هوس در هنگام خروج از شورا، او را به استواری و شجاعت ترغیب کرد و اعلام کرد که اگر در معرض خطری قرار گیرد، خودش به کمک او خواهد شتاب. مرید مومن با شنیدن خبر دستگیری مصلح بلافاصله آماده عمل به وعده خود شد. بدون رفتار ایمن و تنها با یک همراه، عازم کنستانس شد. وقتی به آنجا رسید، متقاعد شد که فقط خود را در معرض خطر قرار می دهد، بدون اینکه امکان انجام کاری برای رهایی هوس انجام دهد. جرونیمو از شهر گریخت، اما در سفر به خانه دستگیر شد و در غل و زنجیر به دست گروهی از سربازان بازگردانده شد. به مناسبت اولین حضورش در شورا، تلاش وی برای پاسخگویی به اتهامات وارده به وی با فریادهایی همراه شد: "به شعله با او! جرونیمو را به سیاه چال انداختند، با نان و آب تغذیه کردند و در موقعیتی به زنجیر بستند که باعث رنج زیادی برای او شد.

پس از چند ماه، بی‌رحمی‌های دوران حبس او را به بیماری مهلک مبتلا کرد. دشمنانش از ترس فرار او از دست آنها، با اینکه یک سال در زندان ماند، کمتر با او برخورد کردند. مرگ هوس نتایجی را که پاپیست‌ها امیدوار بودند به همراه نداشت. نقض رفتار ایمن طوفانی از خشم به راه انداخته بود، و به عنوان وسیله ای امن تر، شورا تصمیم گرفت، به جای سوزاندن جروم، او را در صورت امکان مجبور به انصراف کند. او را به مجلس بردند و به او پیشنهاد شد که استعفا دهد یا در آتش بمیرد. مرگ، در آغاز حبس، در مقایسه با رنج‌های وحشتناکی که متحمل شده بود، عملی از روی شفقت بود. اما اکنون که از بیماری، سختی سیاه چال، و شکنجه اضطراب و تعلق ضعیف شده بود، از دوستانش جدا شد و از مرگ هوس مأیوس شد، شجاعت جروم کاهش یافت و او راضی به تسلیم شدن به شورا شد. او قول خود را مبنی بر پابندی به ایمان کاتولیک داد و اقدام شورا را در محکومیت آموزه های ویکلیف و هوس، به استثنای «حقایق مقدس» که آنها آموزش داده بودند، پذیرفت.

جرونیمو از طریق این مصلحت تلاش کرد تا صدای وجدان خود را خاموش کند و از مرگ بگریزد. اما در خلوت سیاه چال با وضوح بیشتری می دید که چه کرده بود. او به شجاعت و وفاداری هوس می اندیشید و در مقابل به انکار حقیقت خود فکر می کرد. او به استاد الهی فکر کرد که به او متعهد شده بود که به او خدمت کند و به خاطر او مرگ بر صلیب را تحمل کرد. قبل از عقب نشینی، او در میان همه مصائبش، در یقین به لطف خدا، آرامش یافته بود. اما اکنون پشیمانی و شک روح او را شکنجه کرده است. او می‌دانست که قبل از اینکه بتواند با رم در صلح باشد، هنوز باید انکار بیشتری کند. راهی که او دنبال می کرد تنها به ارتداد کامل ختم می شد. سپس تصمیم گرفت: برای فرار از یک دوره کوتاه رنج، خداوند را انکار نمی کرد.

سپس یک بار دیگر به شورا برده شد. ارائه او داوران را راضی نکرده بود. خونخواهی آنها که با مرگ هوس تحریک شده بود، برای قربانیان جدید فریاد می زد. جرونیمو فقط از طریق چشم پوشی بی قید و شرط از حقیقت می توانست جان خود را حفظ کند. اما او مصمم بود که ایمان خود را اعلام کند و برادر شهیدش را در میان شعله ها دنبال کند.

او از استعفای قبلی خود انکار کرد و مانند یک مرد در حال مرگ، صریحاً فرصتی برای دفاع از خود خواست. پیشوایان از ترس تأثیر سخنان وی، اصرار داشتند که او صرفاً صحت اتهامات وارده به خود را تأیید یا رد کند. جروم به چنین ظلم و بی عدالتی اعتراض کرد.

او گفت: "شما سیصد و چهل روز مرا در زندانی وحشتناک حبس کردید" در میان کثیفی، کثیفی و بزرگترین نیازهای همه چیز. سپس مرا پیش خود می آوردید و به سخنان دشمنان فانی من گوش می دهید. اگر به حرف من گوش می دهید اگر واقعاً دانایان و مشاهیر جهان هستید مواظب عدالت باشید که گناه نکنید. و وقتی تو را نصیحت می‌کنم که حکم ناعادلانه صادر نکنی، کمتر از جانب تو سخن می‌گویم.»

در نهایت درخواست او برآورده شد. ژروم در حضور داوران زانو زد و دعا کرد تا روح الهی افکار و سخنان او را هدایت کند تا نتواند چیزی بر خلاف حقیقت یا نالایی استادش بگوید. در آن روز، وعده خدا به شاگردان اول برای او محقق شد: «شما را به خاطر من در برابر والیان و پادشاهان خواهند آورد... اما وقتی شما را تحویل دادند، نگران نباشید که چگونه و چه صحبتی خواهید کرد. زیرا در همان ساعت به شما تعلیم داده خواهد شد که چه خواهید گفت، زیرا این شما نیستید که سخن می‌گویید، بلکه روح پدرتان در شما سخن می‌گوید.» (متی، 10:18-20) سخنان جروم حیرت و تحسین را حتی در بین دشمنانش برانگیخت. او یک سال تمام در سپاهچال زندانی بود و قادر به خواندن و حتی دیدن نبود، با رنج جسمی و اضطراب شدید روحی. با این حال، استدلال‌های او با وضوح و قدرت زیادی ارائه شد که گویی فرصتی دست نخورده برای وقف مطالعه داشته است. او به شنوندگان خود به صف طولانی مردان مقدس اشاره کرد که توسط قضات ظالم محکوم شده بودند. تقریباً در هر نسلی کسانی بوده اند که اگرچه به دنبال اعتلای مردم زمان خود بودند، اما متهم و اخراج شدند، اما در زمان‌های بعد ثابت کردند که شایسته افتخار هستند. خود مسیح به عنوان یک بدکار توسط دادگاهی ناعادلانه محکوم شد.

ژروم در انصراف خود با عدالت حکمی که هوس را محکوم می‌کرد موافقت کرده بود. اما اکنون اظهار توبه کرد و به برائت و قداست شهید شهادت داد. او گفت: "من خوانو هوس را از زمانی که پسر بود می‌شناختم."

او مردی عالی، عادل و مقدس بود، علیرغم بی‌گناهی اش محکوم شد... من، من نیز آماده مرگ هستم. من در برابر عذابی که دشمنان و شاهدان دروغین برایم آماده کرده اند، عقب نشینی نخواهم کرد، که روزی باید در برابر خدای بزرگ که هیچ چیز نمی‌تواند او را فریب دهد، حساب خیانت‌های خود را بدهند.»

جروم در سرزنش خود به دلیل انکار حقیقت، ادامه داد: «از میان تمام گناهیانی که از دوران جوانی مرتکب شده‌ام، هیچ‌یک بر روح من سنگینی نمی‌کند و باعث پشیمانی من نمی‌شود، مانند آنچه در این دوران مرتکب شدم. زمانی که حکم ظالمانه ای را که علیه ویکلیف و شهید مقدس جان هوس اربابم صادر شده بود تأیید کردم، بله، از صمیم قلب به آن اعتراف می‌کنم و با وحشت اعلام می‌کنم که از ترس مرگ، به طرز شرم‌آوری تسلیم شدم. دکتربین‌های آنها

از این رو از خداوند متعال می‌خواهم که گناهان من و به ویژه این گناه را که از همه فجیع‌تر است ببخشد.» وی با اشاره به قضات قاطعانه گفت: «شما ویکلیف و جان هوس را محکوم کردید، نه به این دلیل که دکتربین را متزلزل کردند. از کلیسا، اما صرفاً به این دلیل که آنها رسوایی‌های روحانیت را با مخالفت انگ می‌زدند. شکوه، غرور، و همه رذیلت‌های پیشوایان و کشیشان. چیزهایی که آنها بیان کردند و غیرقابل انکار است، من هم مثل آنها فکر می‌کنم و اعلام می‌کنم.»

حرفش قطع شد. پیشوایان که از عصبانیت تکان خورده بودند فریاد زدند: "ما چه نیازی به اثبات بیشتر داریم؟ دور از سرسخت‌ترین بدعت گذاران!"

جروم که در برابر طوفان تزلزل ناپذیر بود، فریاد زد: "چی! فکر می‌کنی من از مردن می‌ترسم؟ یک سال تمام مرا در سپاه چال وحشتناکی نگه داشتی، وحشتناک‌تر از خود مرگ. با من با ظلم‌تر از مرگ رفتار کردی. یهودی یا بت پرست ترک، و گوشت من به معنای واقعی کلمه روی استخوان‌های داخل پوسیده شد

زندگی کامل؛ با این حال من شکایت نمی‌کنم، زیرا ناله به سختی انسان را در قلب و روح قوی می‌کند. اما نمی‌توانم تعجب خود را از چنین وحشیگری نسبت به یک مسیحی ابراز نکنم.»

دوباره طوفان خشم به راه افتاد و جروم به سرعت به زندان منتقل شد. با این حال، عده‌ای در مجلس بودند که سخنان جروم بر آنها تأثیر عمیقی گذاشت و خواستند جان او را نجات دهند. مقامات کلیسا از او بازدید کردند و اصرار داشتند که به شورا تسلیم شود. درخشان‌ترین چشم اندازها به عنوان پاداش دست کشیدن از مخالفت خود با روم به او ارائه شد. اما جروم مانند استادش هنگامی که جلال جهان به او تقدیم شد، ثابت قدم ماند.

او گفت: «به کتاب مقدس به من ثابت کن که من در اشتباه هستم، و من از آن صرف نظر خواهم کرد.»

یکی از وسوسه‌کنندگان او گفت: "کتاب مقدس!" "همه چیز باید باشد توسط آنها قضاوت می‌شود؟ چه کسی می‌تواند آنها را بفهمد مگر اینکه کلیسا آنها را تفسیر کند؟" جروم پاسخ داد: «آیا سنت‌های انسان‌ها از انجیل نجات‌دهنده ما برای ایمان بیشتر است؟» پولس کسانی را که برایشان نوشته بود توصیه نکرد که به سنت‌های مردم گوش دهند، بلکه گفت: کتاب مقدس را جستجو کنید.»

"بدعت گذار!" "از اینکه اینقدر با شما استدلال کردم پشیمانم زمان. من می‌بینم که شما توسط شیطان رانده شده‌اید." به زودی حکم اعدام علیه او صادر شد. او را به همان جایی بردند که هوس جاننش را در آنجا گذاشته بود. او با آواز به راه خود ادامه داد و چهره اش از شادی و آرامش روشن شد. نگاه او به مسیح دوخته شده بود و مرگ وحشت خود را برای او از دست داده بود. وقتی جلاد می‌خواست آتش را روشن کند از پشت سر شهید رد شد، اما فریاد زد: جسورانه بیا جلو؛ جلوی من را آتش بزن، اگر می‌ترسیدم نباید اینجا باشم.

آخرین سخنان او در حالی که شعله‌های آتش در اطرافش بلند شد، یک دعا بود. او فریاد زد: "پروردگارا، پدر توانا، به من رحم کن و گناهانم را ببخش، زیرا تو می‌دانی که من همیشه حقیقت تو را دوست داشته‌ام." صدایش ساکت شد، اما لب‌هایش در نماز به حرکت ادامه داد.

هنگامی که آتش کار خود را به پایان رساند، خاکستر شهید را به همراه زمینی که بر آن آرمیده بودند، جمع کردند و مانند هوس به رودخانه راین انداختند. بدین ترتیب حاملان وفادار نور خدا هلاک شدند. اما نور حقایقی که آنها اعلام کردند - نور نمونه قهرمانانه آنها - خاموش نشد. انسان‌ها می‌توانستند سعی کنند خورشید را از مدارش منحرف کنند و همچنین از طلوع آن روز که در جهان طلوع می‌کرد جلوگیری کنند.

اعدام هوس شعله خشم و وحشت را در بوهم برافروخته بود. همه ملت احساس کردند که او طعمه کینه‌توزی کاهنان و خیانت امپراتور شده است. او را معلم وفادار حقیقت اعلام کردند و شورایی که حکم مرگ او را صادر کرد به قتل متهم شد. آموزه‌های او اکنون بیش از هر زمان دیگری مورد توجه قرار گرفته است. با فرامین پاپ، نوشته‌های ویکلیف به شعله‌های آتش محکوم شده بود. اما کسانی که از نابودی فرار کرده بودند اکنون از مخفیگاه بیرون آورده شده و در رابطه با کتاب مقدس یا بخشهایی از آن که مردم می‌توانستند به دست آورند مطالعه می‌کردند. و بدین ترتیب بسیاری به پذیرش ایمان اصلاحی سوق داده شدند.

قاتلان هوس با مشاهده پیروزی آرمان خود ساکت نماندند. پاپ و امپراتور برای سرکوب جنبش متحد شدند و ارتش زیگیزمووند علیه بوهم پرتاب شد.

اما یک رهایی بخش برخاسته است. زیسکا که خیلی زود پس از شروع جنگ کاملاً نابینا شد. با این حال، او یکی از تواناترین ژنرال‌های زمان خود و رهبر بوهمی‌ها بود. این مردم با اعتماد به یاری الهی و عدالت آرمان خود، در برابر قدرتمندترین ارتش‌هایی که می‌توانستند به آنها حمله کنند، مقاومت کردند. در موارد متعدد،

امپراتور، با سازماندهی ارتش‌های جدید، به بوهم حمله کرد تا به طرز تحقیرآمیزی دفع شود. هوسی‌ها از ترس مرگ برخاستند و هیچ چیز نتوانست در برابر آنها مقاومت کند. چند سال پس از شروع جنگ، زیسکا شجاع درگذشت، اما جای او را پروکوپئوس پر کرد، که ژنرالی به همان اندازه شجاع و توانا و از جهاتی رهبر شایسته‌تری بود.

دشمنان بوهمیان با دانستن این که جنگجوی کور مرده است، فکر می‌کردند فرصتی برای بازیابی همه چیزهایی که از دست داده بودند مساعد است. سپس پاپ جنگی صلیبی علیه هوسی‌ها به راه انداخت و دوباره نیروی عظیمی به بوهم هجوم بردند، اما شکستی وحشتناک را متحمل شدند. جنگ صلیبی دیگری در پی داشت. در تمام کشورهای پاپی اروپا، مردان، پول و مهمات جنگی جمع شدند.

انبوهی از مردم تحت استانداردهای پاپی گرد آمدند و مطمئن بودند که بالاخره بدعت‌گذاران هوسی پایان خواهند یافت. با اطمینان از پیروزی، نیروی عظیم وارد بوهم شد. مردم برای دفع آن جمع شدند. دو لشکر به هم نزدیک شدند، تا اینکه فقط رودخانه‌ای بین آنها قرار داشت. نیروهای متفقین از نظر تعداد بسیار برتر بودند، با این حال، به جای حمله تهاجمی به هوسی‌ها، سکوت کردند و به آنها فکر کردند، گویی که جادو شده بودند. سپس ناگهان وحشتی مرموز بر میزبانان فرود آمد. بدون اینکه ضربه‌ای وارد شود، آن نیروی قدرتمند فرو ریخت و پراکنده شد، گویی توسط یک قدرت نامرئی پراکنده شد. تعداد زیادی از سربازان متفقین توسط ارتش هوسی که فراریان را تعقیب می‌کرد، کشته شدند. یک فوق العاده

غنایم به دست فاتحان افتاد، به طوری که جنگ به جای اینکه آنها را فقیر کند، بوهمیان را غنی کرد.

چند سال بعد، تحت رهبری یک پاپ جدید، جنگ صلیبی دیگری آغاز شد. مانند گذشته، افراد و وسایلی از تمام کشورهای پاپی اروپا آورده شد. تشویق کسانی که باید در این کار خطرناک شرکت کنند بسیار عالی بود. عفو کامل برای فجیع‌ترین جنایات برای هر جنگ صلیبی تضمین شده بود. به همه کسانی که در جنگ جان باختند، وعده پاداشی سرشار در بهشت داده شد، و کسانی که جان سالم به در بردند، افتخار و ثروت را در میدان جنگ درو خواهند کرد. بار دیگر ارتش عظیمی جمع شد و با عبور از مرز به بوهم حمله کرد. نیروهای هوسی در مقابل خود عقب نشینی کردند و بدین ترتیب مهاجمان را بیشتر و بیشتر به داخل کشاندند.

داخل کشور، و آنها را وادار می‌کند تا روی پیروزی در دستان خود حساب کنند. سرانجام ارتش پروکوپئو متوقف شد و با روی آوردن به دشمن به نبرد پیشروی کرد. صلیبیون که اشتباه خود را کشف کردند، در اردوگاه منتظر حمله ماندند. هنگامی که صدای نیروی نزدیک شنیده شد، حتی قبل از اینکه هوسی‌ها در معرض دید باشند، وحشت دوباره صلیبیون را فرا گرفت. شاهزادگان، ژنرال‌ها و سربازان معمولی، زره خود را به بیرون انداختند، به هر طرف فرار کردند.

بیهوده نماینده پاپ، که رهبر تهاجم بود، تلاش کرد تا نیروهای وحشت زده و آشفته خود را جمع کند. با وجود تلاش‌های فراوان، خود او توسط موج فراریان بلعیده شد. شکست کامل شد و دوباره غنایم هنگفت به دست پیروزمندان افتاد.

بدین ترتیب، برای دومین بار، ارتش عظیمی که توسط قدرتمندترین کشورهای اروپا فرستاده شده بود، انبوهی از جنگجویان شجاع، آموزش دیده و مجهز برای نبرد، از مقابل مدافعان یک ملت کوچک و ضعیف، بدون اینکه ضربه‌ای وارد شود، فرار کردند. این تجلی قدرت الهی بود. مهاجمان تحت تأثیر وحشت ماوراء طبیعی قرار گرفتند. او که لشکریان فرعون را در دریای سرخ شکست داد و لشکریان مدیان را در برابر جدعون و سیصد نفر او که در یک شب نیروهای آشور متکبر را سرنگون کردند، فراری داد، دوباره دست خود را برای تضعیف قدرت ستمگر دراز کرده بود. «اینک آنها در ترسی شدید بودند، جایی که هیچ ترسی وجود نداشت، زیرا خدا استخوان‌های اطرافیان شما را پراکنده کرد، شما آنها را گنج کردید، زیرا

رهبران پاپ با از دست دادن امید به فتح با زور، تصمیم گرفتند به دیپلماسی متوسل شوند. مصالحه ای منعقد شد که اگرچه اعطای آزادی وجدان به بوهمی ها را پیش بینی می کرد، اما در واقع به آنها خیانت کرد و آنها را به قدرت روم سپرد. بوهمیان چهار نکته را به عنوان شرایط صلح با روم مشخص کرده بودند: موعظه رایگان کتاب مقدس. حق کل کلیسا به نان و شراب در عشاق و استفاده از زبان مادری در عبادت الهی. محرومیت روحانیون از تمامی مناصب و مقامات سکولار؛ و در موارد ارتکاب جرم صلاحیت دادگاههای مدنی که هم به روحانیون و هم غیر روحانیون اعطا می شود. مقامات پاپ در نهایت با پذیرش این چهار ماده موافقت کردند، اما تصریح کردند که حق توضیح آنها و تصمیم گیری در مورد معنای دقیق آنها باید متعلق به کلیسا باشد. بر این اساس معاهده ای منعقد شد و روم با تقلب و تقلب چیزی را به دست آورد که با درگیری به دست نیاورده بود. زیرا با ارائه تفسیر خود به مقالات هوسی و همچنین کتاب مقدس، می توانست معنای آنها را مطابق با منافع خود منحرف کند.

یک طبقه بزرگ در بوهم، که دیدند این امر به آزادی های آنها خیانت می کند، به این معاهده رضایت ندادند. اختلافات و اختلافات به وجود آمد که منجر به نزاع و خونریزی در بین خود شد. پروکوپیوس نجیب در این نبرد کشته شد و آزادی بوهمیا نیز همینطور.

زیگیزمووند، خائن هوس و ژروم، اکنون پادشاه بوهم شد و با بی توجهی به سوگند خود مبنی بر حمایت از حقوق بوهمی ها، اقدام به تأسیس پاپ کرد. اما او از اطاعت خود از روم سود چندانی نداشت. بیست سال زندگی او پر از کار و خطر بود. ارتش او در اثر مبارزه ای طولانی و بی ثمر ضعیف شده بود و خزانه های امپراتوری خالی شده بود، و اکنون پس از یک سال سلطنت، درگذشت، پادشاهی خود را در آستانه جنگ داخلی رها کرد و نامی را که به بدنامی انگ بدنامی داشت، به آیندگان واگذار کرد.

شورش، جنگ و خونریزی روی داد. دوباره ارتش های خارجی به بوهم حمله کردند و اختلافات داخلی همچنان ملت را به دردسر انداخت. کسانی که به انجیل وفادار ماندند در معرض آزار و اذیت خونین قرار گرفتند.

با کنار آمدن برادران باستانی خود با روم و جذب اشتباهات آن، کسانی که به ایمان قدیمی چسبیده بودند، سرانجام کلیسایی مجزا تشکیل دادند و نام «برادران متحد» را برگزیدند. این عمل آنها را از همه طبقات نفرین کرد. با این حال، استحکام او تزلزل ناپذیر بود. آنها که مجبور به پناه بردن به جنگل ها و غارها بودند، همچنان جمع می شدند تا کلام خدا را بخوانند و در عبادت او عبادت کنند.

از طریق پیام رسانانی که مخفیانه به کشورهای مختلف فرستاده می شدند، دریافته اند که اینجا و آنجا افراد منزوی وجود دارند که به حقیقت اعتراف می کنند - کمی در این شهر و کمی در آن شهر، مواردی مانند خودشان و در میانه کوه های آلپ. یک کلیسای باستانی داشت که بر اساس کتاب مقدس بنا شده بود. این خبر با شادی فراوان دریافت شد و مکاتباتی با مسیحیان والدنزی آغاز شد.

در انجیل، بوهمیاییها در طول شب آزار و اذیت خود منتظر ماندند و در تاریکترین ساعت، مانند مردانی که منتظر صبح بودند، چشمان خود را به افق معطوف کردند. "قرعه آنها در روزهای بد ریخته شد، اما آنها سخنان هوس را که توسط جروم تکرار شده بود به یاد آوردند که یک قرن باید بگذرد تا روز طلوع شود. اینها برای هوسی ها همان سخنان یوسف به قبایل خاندان اسارت بود: «من میمیرم، اما خداوند قطعاً شما را ملاقات خواهد کرد و شما را از این سرزمین بیرون خواهد آورد.» در حدود سال 1470 آزار و شکنجه متوقف شد و دوره ای از رفاه نسبی دنبال شد. «در پایان قرن دویست کلیسای «برادران متحد» در بوهم و موراوایا وجود داشت. آنقدر سعادتمند بودند که باقی ماندن آنها را از آن می گریختند

خشم ویرانگر آتش و شمشیر، این امتیاز را داشت که طلوع آن روز را که هوس پیش‌بینی کرده بود، ببیند.»

فصل 7

لوتر از رم جدا شد

اول از همه، در میان کسانی که برای هدایت کلیسا از تاریکی پاپی به روشنایی پاک ترین ایمان فراخوانده شدند، مارتین لوتر است. لوتر گیور، پرشور و فداکار، که هیچ ترس دیگری جز ترس از خدا نمی دانست و هیچ پایه دیگری برای ایمان دینی به جز کتاب مقدس نمی شناخت، لوتر مرد زمان خود بود. خداوند به وسیله او کار بزرگی را برای اصلاح کلیسا و برای روشننگری جهان انجام داد.

لوتر مانند اولین منادیان انجیل از فقیرترین طبقات بود.

سالهای اولیه او در خانه محقر یک دهقان آلمانی سپری شد. پدرش در کار روزانه خود به عنوان یک معدن، وسایل تحصیل او را فراهم می کرد. او می خواست پسرش وکیل شود، اما نقشه خدا این بود که او را سازنده معبد بزرگی کند که در طول قرن ها آرام آرام ساخته می شد.

ضرورت ها، محرومیت ها و انضباط شدید به مدرسه ای رفت که در آن حکمت بی نهایت لوتر را برای مأموریت مهم زندگی اش آماده کرد.

پدر لوتر مردی با اراده قوی و فعال و شخصیتی قوی، صادق، مصمم و منصف بود. او به اعتقادات خود به وظیفه وفادار بود، هر عواقبی که داشت. عقل سلیم مشروع او باعث شد که به زندگی رهبانی با تنفر نگاه کند. وقتی لوتر بدون رضایت او وارد صومعه شد، بسیار ناراحت شد. دو سال بود که پدر با پسرش آشتی کرد و حتی در آن زمان هم عقاید ثابت ماند.

والدین لوتر در تعلیم و تربیت و آماده سازی فرزندان خود بسیار دقت کردند. آنها کوشیدند تا آنها را به شناخت خدا و عمل به فضایل مسیحی آموزش دهند. دعاها را پدر که پسر شاهد آن بود اغلب به بهشت می رسید تا پسر بتواند نام خداوند را به یاد آورد و روزی به پیشبرد حقیقت او کمک کند. تمام مزیت های اخلاقی و فرهنگی که زندگی سختشان به آنها اجازه می داد از آن برخوردار شوند، مشتاقانه توسط والدینشان فراهم می شد. تلاش او خالصانه و با پشتکار بود تا فرزندانش را برای زندگی پرهیزگارانه و مفید آماده کند. با استحکام و قدرت شخصیتی که داشتند، گاهی اوقات سختگیری فوق العاده ای از خود نشان می دادند. اما اصلاح طلبان، اگرچه آگاه بود که از برخی جهات اشتباه کرده اند، اما در نظم و انضباط خود بیشتر تأیید می کرد تا محکوم کردن.

در مدرسه، جایی که او در سن جوانی به آنجا فرستاده شد، با لوتر به شدت و حتی خشونت آمیز رفتار شد. فقر پدر و مادرش به حدی بود که وقتی از خانه به مدرسه در شهر دیگری می رفت، مدتی مجبور می شد غذای خود را با آواز خواندن از در به در تهیه کند و بارها گرسنه می ماند. افکار تاریک و خرافی در مورد دین در آن زمان غالب بود و او را مملو از ترس می کرد. او شبها با دلی سنگین دراز کشیده بود و با لرز به آینده تاریک می نگریست، و در وحشت دائمی به خدا به عنوان یک قاضی سختگیر، شکننده، و ظالم ظالم می نگریست تا به عنوان یک پدر مهربان آسمانی. حتی تحت این همه دلسردی، لوتر قاطعانه به سمت استانداردهای بالای اخلاقی و تعالی فکری که برای روح او جذاب بود ادامه داد.

تشنه دانش بود و شخصیت پرانرژی و عملی ذهنش او را به چیزهای استوار و مفید سوق می داد تا ظاهری و ظاهری. هنگامی که در سن هجده سالگی وارد دانشگاه ارفورت شد، وضعیتش مساعدتر و چشم اندازش روشن تر از سالهای اولیه اش بود. پدر و مادر او که از طریق صرفه جویی و فداکاری توانسته بودند درآمد کافی برای تأمین نیازهای خود به دست آورند

نیازها، توانستند تمام کمک های لازم را ارائه کنند. تأثیر دوستان باهوش تا حدودی تأثیرات تاریک تحصیلات قبلی او را کاهش داده بود. او خود را برای مطالعه بهترین نویسندگان به کار گرفت و با پشتکار مهم ترین افکار آنها را در نظر گرفت و خرد حکیمان را از آن خود ساخت. حتی تحت انضباط شدید اولین مربیان، او قبلاً نشانه هایی از تمایز نشان داده بود. و با تأثیرات مطلوب، ذهن او به سرعت رشد کرد. حافظه محفوظ، تخیل زنده، قدرت استدلال قوی و کاربرد خستگی ناپذیر به زودی او را از همکارانش برتری داد. انضباط فکری درک او را به بلوغ رساند و چنان فعالیت ذهنی و تیزبینی در او بیدار کرد که او را برای درگیری های زندگی آماده می کردند.

ترس از خداوند در قلب لوتر ساکن شد و او را قادر ساخت که هدف خود را ثابت نگه دارد و او را در فروتنی عمیق در برابر خدا هدایت کند. او وابستگی دائمی خود را به یاری الهی داشت و هر روز را با دعا آغاز نمی کرد، در حالی که قلبش پیوسته درخواست راهنمایی و حمایت می کرد. او اغلب می گفت: «نیمه بهتر مطالعه است.»

زمانی که لوتر یک روز مشغول بررسی کتابهای موجود در کتابخانه دانشگاه بود، یک کتاب مقدس لاتین را کشف کرد. او قبلاً چنین کتابی را ندیده بود. او حتی وجود آن را ندیده گرفت. او بخش هایی از اناجیل و رساله هایی را که در طول عبادت عمومی برای مردم خوانده می شد، شنیده بود، و گمان می کرد که آنها کل کتاب مقدس هستند. حالا برای اولین بار به کلام کامل خدا نگاه می کرد. او با آمیزه ای از ترس و کنجکاوی صفحات مقدس را بررسی کرد. با نبض تند و قلب تپنده، کلمات زندگی را برای خود خواند. ایستاد و فریاد زد: «ای اگر خدا چنین کتابی به من بدهد!» فرشتگان آسمانی در کنار او ایستادند و پرتوهای نور از عرش خدا، گنجینه های حقیقت را برای درک او آشکار ساخت. او همیشه از توهین به خدا می ترسید، اما اکنون اعتقاد عمیق به وضعیت گناه آلودش مانند قبل او را فرا گرفته بود.

میل خالصانه برای رهایی از گناه و صلح با خدا باعث شد که وارد صومعه شود و خود را وقف زندگی رهبانی کند. در آنجا مجبور شد سخت ترین کارها را انجام دهد و خانه به خانه گدایی کند. او در سنی بود که احترام و قدردانی مشتاقانه تر می خواست، و آن وظایف تحقیق آمیز احساسات طبیعی او را عمیقاً آزار می داد. اما او این حقارت را با صبر و حوصله تحمل کرد و معتقد بود که به خاطر گناهانش لازم است.

هر لحظه ای را که می شد در میانه کارهای روزانه اش استفاده کرد، صرف مطالعه، دوری از استراحت و حتی صرفه جویی در وقت صرف غذای ناچیزش می کرد. او بیش از همه از مطالعه کلام خدا لذت می برد. او کتاب مقدس را که به دیوار صومعه زنجیر شده بود، کشف کرده بود و مرتباً به آنجا می رفت. همانطور که اعتقادات او نسبت به گناه عمیق تر شد، او از طریق کارهای خود به دنبال آموزش و آرامش بود. او زندگی بسیار سخت گیرانه ای داشت و با روزه ها، شب زنده داری ها و تازک زدن ها تلاش می کرد تا بدی های ذات خود را که زندگی رهبانی هیچ تسکینی برای آن ها به ارمغان نیاورده بود، تسلیم کند. او خود را از هیچ فداکاری دریغ نکرد که به وسیله آن بتواند آن صفای قلبی را به دست آورد که او را قادر می ساخت در نزد خداوند مورد تایید قرار گیرد. او بعداً گفت: «من واقعاً یک راهب وارسته بودم، و قوانین دستورم را دقیقاً از آنچه بتوانم بیان کنم، رعایت کردم. اگر راهبی می توانست با کارهای رهبانی خود به بهشت دست یابد، من قطعاً مستحق آن بودم. اگر ادامه می دادم، رنج هایم را تا سرحد مرگ پیش می بردم.» در نتیجه این انضباط دردناک، او قدرت خود را از دست داد و شروع به طلسم غش کرد که هرگز به طور کامل بهبود نیافت. اما با همه تلاش هایش، روح سنگینش آسوده خاطری پیدا نکرد. بالاخره او تا مرز ناامیدی رانده شد.

وقتی برای لوتر به نظر می رسید که همه چیز از دست رفته است، خدا دوست و یابری برانگیخت. استاپیتز خدایسند کلام خدا را به ذهن لوتر گشود و باعث شد که او از خود چشم برگرداند، به مجازات ابدی به دلیل نقض قانون خدا فکر نکند و به عیسی، نجات دهنده گناه آمرزنده خود نگاه کند. «به جای شکنجه کردن خود به خاطر گناهان خود، خود را در آغوش نجات دهنده خود بیندازید. به او اعتماد کنید - به عدالت زندگی او - به کفاره ای که با مرگ او انجام شد. به پسر خدا گوش کن. او مرد شد تا به شما اطمینان از لطف الهی بدهد.» "او را دوست بدارید، زیرا او ابتدا شما را دوست داشت" این رسول رحمت چنین گفت. سخنان او تأثیر عمیقی در ذهن لوتر گذاشت. پس از مبارزه ای عظیم در برابر خطاهای طولانی مدت، او به حقیقت چسبید و آرامش بر روح پریشان او حاکم شد.

لوتر به عنوان کشیش منصوب شد و از صومعه برای تدریس در دانشگاه ویتنبرگ فراخوانده شد. در آنجا او خود را به مطالعه کتب مقدس به زبانهای اصلی اختصاص داد. او شروع به سخنرانی در مورد کتاب مقدس کرد. کتاب مزامیر، اناجیل و رسالات برای درک انبوه شنوندگان مسرور گشوده شد.

استاپیتز، دوست و مافوق او، از او خواست که بر منبر قدم بگذارد و کلام خدا را موعظه کند. لوتر تردید داشت و احساس می کرد که شایسته نیست که به جای مسیح با مردم صحبت کند. قبل از اینکه او به درخواست های دوستانش بپردازد، مبارزه طولانی بود. لوتر قبلاً در کتاب مقدس قدرتمند بود و فیض خدا بر او مستقر بود. فصاحت او شنوندگانش را مجذوب خود می کرد و وضوح و قدرتی که با آن حقایق را بیان می کرد در فهم آنها نفوذ کرد و آنها را متقاعد کرد؛ شور راهب قلب آنها را لمس کرد.

لوتر هنوز پسر واقعی کلیسای پاپ بود و فکر نمی کرد این چیز دیگری باشد. به مشیت الهی او به دیدار روم هدایت شد. او این سفر را با پای پیاده طی کرد و در صومعه های بین راه اقامت کرد. او در صومعه ایتالیایی از ثروت، شکوه و عظمتی که شاهد بود شگفت زده شد. راهبان که از درآمد عالی برخوردار بودند، در آپارتمان های باشکوه زندگی می کردند و خود را با گرانترین و گرانترین لباسها آراسته می کردند و در میزهای مجلل مهمانی می گرفتند. لوتر با نگرانی های دردناک این صحنه را با اینار و سختی زندگی خود مقایسه کرد. ذهنش گیج شده بود.

سرانجام شهر هفت تپه را از دور دید. با احساساتی عمیق بر زمین سجده کرد و فریاد زد: «روم مقدس، به تو سلام می کنم!» او وارد شهر شد، از کلیساها بازدید کرد، به داستان های شگفت انگیزی که توسط کشیشان و راهبان تکرار می شد گوش داد و تمام مراسم مورد نیاز را انجام داد. همه جا صحنه هایی را دید که او را پر از حیرت و وحشت کرد. او می دید که ظلم در همه طبقات روحانیت وجود دارد. او جوک های ناشایست پیشینیان را می شنید و از فحاشی وحشتناک آنها حتی در هنگام مراسم عشاء ربانی وحشت می کرد. لوتر هنگامی که با راهبان و شهروندان آمیخته می شد، شاهد پراکنندگی و حس نفسانی بود. به هر جا که روی می کرد، به جای تقدس، هتک حرمت پیدا می کرد. او نوشت: «این باورنکردنی است که چه گناهها و جناباتی در رم انجام می شود. آنها باید دیده شوند و شنیده شوند تا باور شوند. به همین دلیل است که اغلب گفته می شود: "اگر جهنمی وجود دارد، روم بر روی آن ساخته شده است." او پرنگاهی است که همه گناهان از آن سرچشمه می گیرند.»

طی فرمانی اخیر، پاپ به همه کسانی که بر روی زانوهای خود از «پلکان پیلاطس» بالا می روند وعده داده بود که پس از خروج از دربار روم توسط ناجی ما فرود آمد و به طور معجزه آسایی از اورشلیم به اورشلیم منتقل شد. رم لوتر روزی داشت از این پلهها بالا می رفت که ناگهان صدایی مانند رعد شنید که به او گفت: «عادل به ایمان زندگی خواهد کرد.»

او از جا پرید و با شرم و وحشت از محل خارج شد. این متن کتاب مقدس هرگز نیروی خود را بر روح راهب آلمانی از دست نداد. از آن زمان به بعد او به وضوح تر از قبل اشتباه اعتماد به کارهای انسانی برای نجات و لزوم ایمان مداوم به شایستگی های مسیح را دید. چشمانش به فریب های پاپ باز شده بود و دیگر هرگز بسته نمی شد. وقتی پشتش را برگرداند

به رم نیز در دل خود این کار را کرد و از آن زمان جدایی تا قطع ارتباط با کلیسای پاپ بسیار افزایش یافت.

لوتر پس از بازگشت از رم، دکترای خود را از دانشگاه ویتمبرگ دریافت کرد. اکنون او آزاد بود تا خود را وقف کتاب مقدسی کند که بسیار دوست داشت. او عهد بزرگی بسته بود که در تمام روزهای عمرش کلام خدا را به دقت مطالعه و موعظه کند و نه گفته‌ها و آموزه‌های پاپ‌ها. او دیگر یک راهب یا معلم ساده نبود، بلکه یک منادی مجاز کتاب مقدس بود. او به عنوان شبان خوانده شده بود تا گله خدا را که گرسنه و تشنه حقیقت بود، سیر کند. او با قاطعیت اعلام کرد که مسیحیان نباید آموزه‌های دیگری جز آنچه بر اساس کتاب مقدس است، دریافت کنند. این سخنان اساس برتری پاپ را ویران کرد. آنها حاوی اصل حیاتی اصلاحات بودند.

لوتر خطر تعالی نظریه‌های بشری را بالاتر از کلام خدا می‌دید. و او بی‌باکانه به خیانت فکری اسکولاستیک‌ها [اساتید دانشگاه‌های قرون وسطی] حمله کرد و با فلسفه و الهیات که مدت‌ها بر مردم نفوذ کنترلی داشت، مخالفت کرد. او چنین دانشی را نه تنها بی‌ارزش، بلکه زیانبار می‌شمرد و می‌کوشید ذهن شنوندگان خود را از سفسطه فیلسوفان و متکلمان به حقایق ابدی که پیامبران و رسولان ارائه می‌کردند، معطوف کند.

گرانها پیامی بود که او برای جمعیت گرسنه‌ای که از سخنانش به وجد آمده بودند، آورد. آنها هرگز چنین آموزه‌هایی را نشنیده بودند. مژده محبت منجی، یقین آمرزش و آرامش با خون کفاره او، دلپاشان را شاد کرد و امیدی جاودانه به آنها الهام کرد. نوری در ویتمبرگ شعله‌ور شد که پروتوهای آن تا دورافتاده‌ترین نقاط زمین گسترش می‌یافت و تا آخر زمان بر درخشندگی آن افزوده می‌شد.

اما نور و تاریکی با هم هماهنگ نیستند. بین حقیقت و خطا تضاد اجتناب‌ناپذیری وجود دارد. حمایت و دفاع از یکی حمله و براندازی دیگری است. نجات‌دهنده ما اعلام کرد: "من نیامدم تا صلح بفرستم، بلکه شمشیر را بفرستم." (متی 10:34) لوتر چند سال پس از آغاز اصلاحات اعلام کرد: «خدا مرا هدایت نمی‌کند، او مرا به جلو می‌راند. من بر اعمال خود مسلط نیستم. من با شادی در آرامش زندگی می‌کنم، اما در میان آشوب و انقلاب پرتاب شده‌ام.» او اکنون نزدیک بود به جنگ رانده شود.

کلیسای روم فیض خدا را تجاری کرده بود. میزهای صرافان (متی 12: 21) در کنار قربانگاه آنها قرار داشت و هوا با فریاد خریداران و فروشندگان طنین‌انداز بود. به بهانه جمع‌آوری کمک‌های مالی برای ساخت کلیسای سنت پیتر در رم، اغراق‌گناه به طور عمومی برای فروش عرضه شد. تحت اقتدار پاپ. به بهای جنایت. معبدی برای پرستش خدا ساخته می‌شد - سنگ بنای آن با مزد گناه گذاشته شد. اما همان ابزاری که برای تعظیم روم به کار گرفته شد، مهلک‌ترین ضربه را به قدرت و عظمت آن وارد کرد. این بود که مصمم‌ترین و موفق‌ترین دشمنان پاپ را به وجود آورد، جنگی را ترویج کرد که تخت پاپ را به لرزه درآورد و تاج سه‌گانه را بر سر پاپ به لرزه درآورد.

مقامی که برای اداره فروش اغذیه‌فروشی در انگلستان به نام تتزل منصوب شده بود، به شریک‌ترین جنایات علیه جامعه و علیه قانون خدا متهم شد. اما، پس از فرار از مجازات عادلانه برای تخلفات خود، برای ترویج نقشه‌های مزدورانه و ناجوانمردانه پاپ به کار گرفته شد. با گستاخی بسیار، بدنام‌ترین دروغ‌ها را تکرار می‌کرد و داستان‌های خیالی را برای فریب مردم ساده لوح، خرافه‌گرا و نادان بیان می‌کرد. اگر مردم کلام خدا را در دست داشتند، فریب نمی‌خوردند. برای اینکه آن را تحت کنترل حکومت پاپ نگه دارد و به منظور افزایش قدرت و ثروت رهبران جاه طلب آن، کتاب مقدس از آن گرفته شد.

هنگامی که تنزل وارد شهری شد، رسولی پیش از او اعلام کرد: فیض خدا و پدر مقدس بر درهای شماست. و مردم از کفرگوی متظاهر چنان استقبال کردند که گویی خدا خود از بهشت بر آنان نازل شده است. ترافیک بدنام به کلیسا نفوذ کرده بود و تنزل با بالا رفتن به منبر، عیش و نوش را به عنوان با ارزش ترین هدیه خداوند ترویج می کرد. اعلام کرد که به موجب این گواهی های بخشش، تمام گناهانی که خریدار بخواهد بعداً مرتکب شود بخشیده می شود و «توبه ناگزیر است». بیش از آن، او به شنوندگانش اطمینان داد که زیاده خواهی ها نه تنها زنده ها، بلکه مردگان را نیز نجات می دهند. که دقیقاً در همان لحظه ای که پول در ته سینه اش به صدا در آمد، روحی که به نفعش داده شده بود، برزخ را ترک کرد و راهی بهشت شد.

هنگامی که شمعون جادوگر می خواست از رسولان برای انجام معجزات قدرت بگیرد، پطرس به او پاسخ داد: "پول تو برای هلاکت با توست، زیرا فکر می کردی که عطای خدا با پول به دست می آید" (اعمال رسولان، 8:20) اما پیشنهاد تنزل توسط هزاران نفر مشتاقانه پذیرفته شد. طلا و نقره به خزانه سرازیر شد. رستگاری که با پول می توان خرید آسان تر از آن چیزی بود که نیاز به توبه، ایمان و تلاش مجدانه برای مقاومت و غلبه بر گناه داشت.

در کلیسای روم، آموزه های زیاده روی با تعلیم و تقوا مواجه شده بود، و بسیاری بودند که به ادعاهایی برخلاف عقل و وحی اعتقاد نداشتند. هیچ روحانی جرأت نمی کرد صدای خود را در برابر این ترافیک ناروا بلند کند، اما ذهن مردم آشفته و خجالت زده می شد و بسیاری با نگرانی می پرسیدند که آیا خدا از طریق ابزاری برای تطهیر کلیسای خود کار نخواهد کرد.

لوتر، اگرچه هنوز یک پاپیست با سخت ترین خطامشی ها بود، اما از ادعاهای کفرآمیز بازرگانان افراطی مملو از وحشت بود. بسیاری از جماعت خود او که گواهی عفو دریافت کرده بودند، به زودی به کنش خود متوسل شدند و به گناهان مختلف خود اعتراف کردند و امیدوار به تبرئه بودند، نه به این دلیل که توبه کردند و خواستار اصلاح بودند، بلکه بر اساس اغماض. لوتر از دادن تبرئه به آنها خودداری کرد و به آنها هشدار داد که اگر توبه نکنند و زندگی خود را اصلاح نکنند، در گناهان خود هلاک خواهند شد. آنها با حیرت فراوان به تنزل رفتند و شکایت کردند که اعتراف کننده گواهینامه آنها را رد کرده است. و برخی جسورانه خواستار بازگرداندن پولشان به آنها شدند. راهب به شدت عصبانی بود. او وحشتناک ترین نفرین ها را بر زبان آورد و دستور داد در میداین عمومی آتش برافراشتند و اعلام کرد که از پاپ دستور دارد «بدعت گذارانی را که جرات مخالفت با مقدس ترین اغماض او را داشتند، بسوزانند».

لوتر اکنون جسورانه به عنوان قهرمان حقیقت وارد کار خود می شود. صدای او در هشدار آتشین و جدی از منبر شنیده شد. او شخصیت توهین آمیز گناه را در برابر مردم آشکار کرد و به آنها آموخت که غیرممکن است که انسان با اعمال خود گناه گناه را کاهش دهد یا از مجازات آن بگریزد. هیچ چیز نمی تواند گناهکار را نجات دهد جز توبه در برابر خدا و ایمان به مسیح. فیض مسیح را نمی توان به دست آورد. این یک هدیه رایگان است. لوتر به مردم توصیه کرد که به اغماض نپردازند، بلکه با ایمان به نجات دهند و مصلوب شده بنگرند. او تجربه دردناک خود را در جستجوی تحقیر و تنبیه خود برای تضمین رستگاری بیان کرد و به شنوندگانش اطمینان داد که با نگاه کردن به بیرون از خود و ایمان به مسیح است که آرامش و شادی را یافت.

در حالی که تنزل به تجارت و تظاهرهای بی شرمانه خود ادامه می داد، لوتر تصمیم گرفت اعتراض مؤثرتری علیه این سوء استفاده های آشکار کند. فرصت مناسبی برای این امر به زودی پیش آمد. کلیسای قلعه ویتنبرگ آثار بسیاری داشت که در روزهای مقدس خاصی در معرض دید عموم قرار می گرفت. آموزش کامل گناهان به همه کسانی که کلیسا را می دیدند و اعتراف می کردند عطا شد. مطابق با

آن روزها رسم بر این بود که مردم به صورت گسترده شرکت می کردند. یکی از مهم ترین این مناسبت ها، عید «القدیسین» بود. روز قبل، لوتر با پیوستن به جمعیتی که به سمت کلیسا می رفتند، سندی را بر درهای آن نصب کرد که شامل نود و پنج گزاره علیه آموزه عافیت ها بود. او آمادگی خود را برای دفاع از آنها در دانشگاه، روز بعد، در برابر هر کسی که بخواهد به آنها حمله کند، اعلام کرد.

گزاره های او توجه گسترده ای را به خود جلب کرد. آنها خوانده و بازخوانی شدند و همه جا تکرار شدند. شور و هیجان زیادی در دانشگاه و سراسر شهر به وجود آمد. از طریق این ترزا نشان داد که قدرت بخشش گناه و بخشودگی مجازات آن هرگز به پاپ یا هیچ مرد دیگری اعطا نشده است. کل طرح زیاده خواهی یک حقه بود، ابزاری برای اخاذی با سوء استفاده از خرافات مردم، ترفند شیطان برای نابودی روح همه کسانی که به دروغگویی های او اعتماد داشتند. همچنین به وضوح نشان داده شد که انجیل مسیح با ارزش ترین گنج کلیسا است، و فیض خدا که در آن آشکار شده است، رایگان به همه کسانی که آن را در توبه و ایمان می جویند، داده می شود.

ترزای لوتر بحث را برانگیخت. اما هیچ کس جرات پذیرش این چالش را نداشت. سؤالاتی که او مطرح کرد در عرض چند روز در سراسر آلمان پخش شد و پس از چند هفته در سراسر جهان مسیحیت به گوش رسید. بسیاری از رومانئیستهای فداکار که شاهد و ناله بودند از بی‌عدالتی وحشتناکی که در کلیسا حاکم بود، اما نمی‌دانستند چگونه جلوی پیشروی آن را بگیرند، ترزا را با شادی فراوان خواندند و صدای خدا را در آنها تشخیص دادند. آنها احساس کردند که خداوند با مهربانی دست خود را برای جلوگیری از موج فزاینده فساد که از ناحیه روم می آمد، دراز کرده است. شاهزادگان و قضات مخفیانه خوشحال شدند که قدرت استکباری که حق تجدید نظر در تصمیمات خود را سلب می کرد در شرف سرکوب بود.

اما انبوه خرافات و گناه دوست با از بین رفتن سفسطه‌هایی که ترس آنها را آرام می کرد، به وحشت افتادند. کلیساهای حيله گر که در کار خود برای تأیید جنایت دستگیر شده بودند و درآمد خود را در خطر می دیدند، خشمگین شدند و برای دفاع از ادعاهای خود به یکدیگر پیوستند. اصلاح طلب اکنون با متهمان سرسختی روبرو بود. برخی او را به اقدام عجولانه و عجولانه متهم کردند. برخی دیگر او را به فرضیه متهم کردند و اعلام کردند که او توسط خدا هدایت نمی شود، بلکه با غرور و تکبر رفتار می کند. لوتر پاسخ داد: "چه کسی نداند که به ندرت کسی ایده جدیدی را بدون داشتن ظاهر غرور و بدون متهم شدن به برانگیختن نزاع ترویج می کند؟... چرا مسیح و همه شهدا کشته شدند؟ زیرا به نظر می رسد که آنها مانند افراد متظاهر حقیر هستند. حکمت روزگاری که در آن زندگی می کردند، و به این دلیل که آنها ایده های جدیدی را ارائه می کردند بدون اینکه ابتدا با فروتنی از اوادیان عقاید قدیمی مشورت کرده باشند."

مصلح مجدداً اعلام کرد: آنچه من انجام می دهم با فکر انسان انجام نمی شود، بلکه با نصیحت خدا انجام می شود. اراده من، نه از آن آنها و نه خواست ما، بلکه اراده تو، ای پدر مقدس که در بهشتی.»

اگرچه لوتر تحت تأثیر روح خدا قرار گرفت تا کار خود را آغاز کند، اما نباید آن را بدون درگیری شدید پیش برد. اتهامات دشمنان و تحریف مقاصد و اشاره های ناعادلانه و بدخواهانه به شخصیت و انگیزه هایش، همچون سیل ویرانگر بر سرش فرود آمد و بی اثر نماند. او فکر می کرد که رهبران مردم، چه در کلیسا و چه در مدارس، با کمال میل به او در تلاش های اصلاحی او خواهند پیوست. سخنان تشویق کننده از سوی کسانی که در مناصب عالی بودند، شادی و امید را در او برانگیخته بود. او قبلاً طلوع روز روشن تری را برای کلیسا پیش بینی کرده بود. اما این شور و شوق به سرزنش و محکومیت تبدیل شده بود. بسیاری از بزرگان، هر دو

کلیسا و دولت، به صحت تزه‌های خود متقاعد شدند. اما به زودی دریافتند که پذیرش این حقایق تغییرات بزرگی را در پی خواهد داشت. روشنگری و اصلاح مردم عملاً تضعیف اقتدار روم، سد کردن هزاران جویبار که اکنون به خزانه او سرازیر شده بود، و در نتیجه قطع اسراف و تجمل رهبران پاپ بود. علاوه بر این، آموزش مردم به فکر کردن و عمل کردن به عنوان موجوداتی مسئول، و تنها به مسیح برای به دست آوردن رستگاری نگاه می‌کنند، تاج و تخت پاپی را زیر و رو می‌کند و در نتیجه اقتدار خود را از بین می‌برد. به همین دلیل مقامات علم ارائه شده توسط خدا را رد کردند و با مخالفت خود با مردی که برای روشنگری آنها فرستاده شده بود، خود را در برابر مسیح و حقیقت قرار دادند.

لوتر در حالی که به خود نگاه می‌کرد، می‌لرزید، مردی که فقط با قدرتمندترین قدرت‌های روی زمین مخالفت می‌کرد. گاهی اوقات شک می‌کرد که آیا واقعاً توسط خدا هدایت شده است تا در برابر اقتدار کلیسا بایستد. او نوشت: "من کی بودم که با عظمت پاپ مخالفت کنم، که پادشاهان زمین و تمام جهان در برابر او می‌لرزیدند." با ناامیدی اغلب شیرجه می‌زد. اما او را به ناامیدی رها نکردند: هنگامی که حمایت انسانی ناکام ماند، او فقط به خدا نگاه کرد و آموخت که می‌تواند با امنیت کامل به آن بازوی قادر متعال تکیه کند.

لوتر به یکی از دوستان اصلاح طلب نوشت: "ما نمی‌توانیم از طریق مطالعه و یا به زور عقل به درک کتاب مقدس برسیم. بنابراین اولین وظیفه شما باید این باشد که با دعا شروع کنید. از خداوند بخواهید که به شما عطا کند. رحمت سرشار او درک کلام اوست. هیچ مفسر دیگری از کلام خدا جز خود نویسنده آن کلام وجود ندارد. همانطور که خود او می‌گوید: "و همه آنها توسط خدا تعلیم خواهند یافت." از مطالعه خود و قدرت عقل خود انتظاری نداشته باشید، فقط به خدا و هدایت روح او اعتماد کنید، به کسی که در این امر تجربه دارد ایمان داشته باشید. در اینجا یک درس بسیار مهم برای کسانی است که احساس می‌کنند خداوند آنها را برای ارائه حقایق جدی برای این زمان به دیگران فرا خوانده است. این حقایق دشمنی شیطان و مردان عاشق افسانه‌هایی که او ابداع کرده است را برانگیخته خواهد کرد. در تضاد با قوای شر، چیزی بیش از قوت عقل و خرد انسانی نیاز است.

هنگامی که دشمنان به آداب و رسوم و سنت‌ها یا اعلامیه‌ها و اقتدار پاپ متوسل شدند، لوتر آنها را تنها با کتاب مقدس و کتاب مقدس ملاقات کرد. در اینجا استدلال‌هایی وجود داشت که آنها نتوانستند پاسخ دهند. به همین دلیل، بردگان فرمالیسم و خرافات برای خون او فریاد زدند، همانطور که یهودیان برای خون مسیح فریاد زدند. متعصبان رومی فریاد زدند: "او یک بدعت‌گذار است." "گناه است که به او اجازه دهیم یک ساعت دیگر زنده بماند! یک دفعه او را به چوبه دار ببر!"

با این حال، لوتر طعمه خشم او نشد. خداوند برای او کاری داشت و فرشتگان از بهشت برای محافظت از او فرستاده شدند. اما بسیاری که نور گرانبهایی از لوتر دریافت کرده بودند، مورد خشم شیطان قرار گرفتند و به خاطر حقیقت شجاعانه شکنجه و مرگ را متحمل شدند.

آموزه‌های لوتر توجه ذهن‌های متفکر در سراسر آلمان را به خود جلب کرد. از خطبه‌ها و نوشته‌های او پرتوهای نور بیرون آمد که هزاران نفر را بیدار و روشن کرد. یک ایمان زنده جای فرمالیسم مرده را می‌گرفت که کلیسا مدت‌ها در آن حفظ شده بود. مردم هر روز اعتماد خود را نسبت به خرافات رومیسم از دست می‌دادند. موانع تعصب در حال فرو ریختن بود. کلام خدا که توسط آن لوتر هر آموزه و گفته‌ای را ثابت می‌کرد مانند شمشیر دو لبه بود که به قلب مردم راه می‌یافت. همه جا میل به پیشرفت معنوی بیدار شده بود. همه جا چنان گرسنگی و تشنگی برای عدالت وجود داشت که قرن‌ها تجربه نشده بود. پس چشم مردم

زمانی که به آداب انسانی و واسطه های زمینی معطوف شد، اکنون به توبه و ایمان به مسیح و او مصلوب شده روی آوردند.

این علاقه گسترده ترس مقامات پاپ را بیشتر برانگیخت. لوثر احضاری دریافت کرد تا در رم حاضر شود تا به اتهام بدعت پاسخ دهد. این دستور دوستانش را پر از وحشت کرد. آنها به خوبی می دانستند که خطری که او را در آن شهر فاسد که قبلاً از خون شهدای عیسی مست شده بود، تهدید می کرد. آنها به رفتن او به رم اعتراض کردند و درخواست کردند که در آلمان بازجویی شود.

این ترتیب در نهایت انجام شد و یک نماینده پاپ برای رسیدگی به پرونده تعیین شد. دستورالعمل‌هایی که پاپ به مقام خود ابلاغ کرد، بیان می‌کرد که لوثر قبلاً بدعت گذار اعلام شده بود. بنابراین، قاضی به «تحت تعقیب و اجبار او به تسلیم بدون تأخیر» متهم شد. و همه کسانی را که با او در ارتباط بودند تکفیر کرد. «پاپ همچنین به وکیل خود دستور داد که به منظور ریشه کن کردن کامل بدعت مهلک، همه را تکفیر کند، به جز امپراتور، با هر شأن و منزلتی که دارند، در کلیسا یا ایالت، و به همه کسانی که از این کار خودداری کردند. لوثر و پیروانش را دستگیر کردند و آنها را به انتقام روم سپردند.

در اینجا روح واقعی پاپ نشان داده می شود. هیچ اشاره ای به اصول مسیحی یا حتی عدالت مشترک در سراسر سند دیده نمی شود.

لوثر از روم فاصله زیادی داشت و فرصتی برای توضیح یا دفاع از موضع خود نداشت. با این حال، قبل از رسیدگی به پرونده وی، به طور خلاصه او را بدعت گذار اعلام کردند و در همان روز به او اخطار، متهم، محاکمه و محکوم شدند. و همه اینها توسط کسی که خود را پدر مقدس، تنها مرجع عالی و معصوم در کلیسا یا دولت نامیده است!

در آن زمان، زمانی که لوثر بسیار به همدردی و نصیحت یک دوست واقعی نیاز داشت، مشیت خدا فیلیپ ملانچتون را به ویتنبرگ فرستاد.

جوان، متواضع و خجالتی در رفتار، قضاوت درست، دانش گسترده و فصاحت متقاعد کننده ملانچتون، همراه با خلوص و درستی شخصیت، تحسین و احترام عمومی را برانگیخت. درخشش استعدادها و چشمگیرتر از لطافت طبیعت او نبود. او به سرعت به شاگرد سرسخت انجیل، وفادارترین دوست و ارزشمندترین پشتیبان لوثر تبدیل شد. مهربانی، احتیاط و دقت او مکمل شجاعت و انرژی اصلاح طلب آلمانی بود. پایبندی او به این اثر به اصلاحات قوت بخشید و منبع هیجان زیادی برای لوثر بود.

آگسبورگ به عنوان محل محاکمه تعیین شده بود و مصلح با پای پیاده حرکت کرد تا به آن شهر سفر کند. ترس های جدی در مورد او وجود داشت.

تهدیدهای آشکاری مبنی بر ربوده شدن و قتل او در راه بود و دوستانش از او التماس می کردند که هیچ شانس نکند. آنها حتی از او التماس کردند که ویتنبرگ را برای مدتی ترک کند و در جستجوی امنیت با کسانی باشد که با کمال میل از او محافظت می کنند. اما او نمی خواست جایگاهی را که خداوند در آن قرار داده بود ترک کند. او باید صادقانه به حفظ حقیقت ادامه دهد، علیرغم طوفانی که بر او وارد شد. زبان او این بود: «من مثل ارمیا هستم، مردی اهل دعا و نزاع؛ اما هر چه تهدیدهایشان بیشتر شود، شادی مرا چند برابر می‌کند... آبرو و نام نیکم را از بین برده‌اند. بدن بدبخت، بگذار آن را بگیرند و بدین ترتیب چند ساعت عمرم را کوتاه کنند، اما در مورد روح من، آن را نخواهند داشت. کسی که تصمیم دارد حقیقت مسیح را به جهان بیاورد، باید هر لحظه منتظر مرگ باشد.

خبر ورود لوثر به آگسبورگ رضایت فراوانی را برای نماینده پاپ به همراه داشت. بدعت گذار فتنه گر که توجه همه جهان را به خود جلب کرده بود

اکنون به نظر می‌رسد که در قدرت روم است، و نماینده تصمیم گرفت که لوتر نباید فرار کند. اصلاح طلب برای خود رفتار امنی فراهم نکرده بود. دوستانش از او اصرار کردند که بدون این ضمانت در برابر قاضی حاضر نشود و خود نیز تلاش کردند تا آن را از امپراتور دریافت کنند. نماینده کلیسایی رم قصد داشت در صورت امکان، لوتر را مجبور به انصراف کند یا در صورت عدم موفقیت، او را برای شریک شدن در سرنوشت هوس و ژروم به رم ببرد. از این رو، از طریق مأموران خود، هر کاری که ممکن بود انجام داد تا لوتر را وادار کند که بدون رفتار امن و مطمئن به تقوای خود ظاهر شود. اصلاح طلب با قاطعیت از انجام این کار خودداری کرد. لوتر تا زمانی که سند حمایت از امپراتور را دریافت نکرده بود، در حضور سفیر پاپ حاضر نشد.

به دلایل سیاسی، رومان‌بست‌ها تصمیم گرفته بودند با ظاهری مؤدبانه، لوتر را به دست آورند. قاضی در مصاحبه‌هایش با او، دوستی بزرگی را برای او اعلام کرد، اما از لوتر خواست که تلویحاً تسلیم اقتدار کلیسا شود و در همه موارد بدون بحث و سؤال تسلیم شود. راهبه پاپ به درستی شخصیت مردی را که باید با او سر و کار داشت ارزیابی نکرده بود. در پاسخ، لوتر توجه خود را به کلیسا، تمایل خود به حقیقت، آمادگی خود برای پاسخ به همه اعتراضات به آنچه که تدریس کرده بود، و تسلیم آموزه‌های خود به بررسی برخی از بدنام‌ترین دانشگاه‌ها نشان داد. اما در همان زمان او به رفتار کاردینال اعتراض کرد، که بدون اینکه حتی اشتباهی از جانب او ثابت شود، خواستار پس گرفتن او شد.

تنها پاسخ این بود: "پس گرفتن، پس گرفتن!" اصلاحگر نشان داد که نگرش او مورد حمایت کتاب مقدس است و قاطعانه اعلام کرد که نمی‌تواند حقیقت را انکار کند. میراث که قادر به پاسخگویی به استدلال لوتر نبود، طوفانی از اتهامات، تحقیر و چاپلوسی را متوجه او کرد که با نقل قول‌هایی از سنت و اظهارات پدران کلیسا در هم آمیخته بود، و به اصلاح‌گر فرصت صحبت نداد. لوتر که مشاهده کرد کنفرانس به این شکل کاملاً بی‌فایده خواهد بود، سرانجام با اکراه اجازه گرفت تا پاسخ خود را به صورت مکتوب ارائه کند.

او در نامه‌ای به یکی از دوستانش گفت: «در این کار، مظلوم از منفعت مضاعف برخوردار می‌شود: اول اینکه آنچه نوشته می‌شود در معرض قضاوت دیگران قرار می‌گیرد، دوم اینکه شانس بیشتری برای کار با ترس‌ها وجود دارد، اگر نه. وجدان یک مستبد مغرور و متکبر که در غیر این صورت زبان اجباری اش بر او غالب می‌شد.» در مصاحبه زیر، لوتر بیانی روشن، مختصر و مؤثر از دیدگاه‌های خود ارائه کرد که به طور کامل توسط بسیاری از نقل‌قول‌های کتاب مقدس پشتیبانی می‌شد. این سند پس از بلندخوانی توسط لوتر به کاردینال تحویل داده شد، اما با تحقیر آن را کنار گذاشت و آن را مجموعه‌ای از کلمات بیهوده و نقل قول‌های بی‌ربط اعلام کرد. لوتر که کاملاً به چالش کشیده می‌شود، با پیشوای متکبر در زمینه خود - سنت‌ها و آموزه‌های کلیسا - مقابله می‌کند و فرضیات او را کاملاً به چالش می‌کشد.

زمانی که پیشوا متوجه شد که استدلال لوتر بی‌پاسخ است، تمام خویشتنداری خود را از دست داد و با عصبانیت فریاد زد: "خودت را پس بگیر وگرنه تو را به روم می‌فرستم تا در برابر قضاتی که مأمور رسیدگی به پرونده تو هستند حاضر شوی. او و همه حامیانش را تکفیر کن. کسانی که در هر مناسبتی از او حمایت می‌کنند و آنها را از کلیسا بیرون می‌کنند." و در نهایت با لحن‌های مغرور و عصبانی اعلام کرد: پس بگیر یا برنگرد!

اصلاح طلب بلافاصله با دوستانش بازنشسته شد، بنابراین کاملاً اعلام کرد که نمی‌توان از او انتظار عقب نشینی داشت. این پایانی نبود که کاردینال برای رسیدن به آن در نظر گرفته بود. او فخر می‌کرد که لوتر را از طریق خشونت مجبور به تسلیم کرده است. اکنون که با پیروانش تنها مانده بود، از یکی به دیگری نگاه می‌کرد و از شکست غیرمنتظره روش‌هایش کاملاً ناامید شده بود.

تلاش های لوتر در این مناسبت بی نتیجه نبود. مجمع بزرگ حاضر این فرصت را داشت که این دو مرد را با هم مقایسه کنند و خودشان درباره روحیه ابراز شده و همچنین قدرت و صحت مواضع آنها قضاوت کنند. کنتراست چقدر چشمگیر بود! مصلح، ساده، متواضع، استوار، در قوت خدا ماند و حق در کنار او بود. نماینده پاپ، متکبر، مستبد، مغرور و غیرمنطقی، حتی یک استدلال برگرفته از کتاب مقدس نداشت و با این حال با شدت فریاد زد: "پس بگیرید، وگرنه به رم فرستاده خواهید شد تا مجازات شوید!"

علیرغم اینکه لوتر برای خود رفتار ایمن فراهم کرده بود، رومیان برای دستگیری و زندانی کردن او توطئه کردند. دوستانش اصرار داشتند که طولانی کردن اقامت او در آنجا بی فایده است و باید بدون معطلی به ویتنبرگ بازگردند و برای پنهان کردن مقاصدش باید احتیاط شدیدی انجام شود.

او که با ملاحظات دوستانش موافق بود، قبل از سپیده دم، آگسبورگ را سوار بر اسب و تنها با یک راهنمای منصوب از سوی قاضی همراهی کرد. با پیش‌بینی‌های فراوان راه خود را در خیابان‌های تاریک و ساکت شهر طی کرد. دشمنان هوشیار و ظالم نقشه نابودی او را می کشیدند. آیا او از تله هایی که برایش گذاشته شده فرار می کند؟ این ایام مضطرب و دعای پرشور بود. لوتر به در کوچکی در دیوار شهر رسید.

آن را باز کرد و به همراه راهنما بدون مشکل از آن عبور کردند. هنگامی که به سلامت از خانه خارج شدند، فراریان سریعاً فرار کردند و قبل از اینکه قاضی از رفتن لوتر مطلع شود، از دسترس تعقیب کنندگانش خارج بود. شیطان و فرستادگانش شکست خورده اند. مردی که فکر می کردند در اختیارشان است مانند پرنده ای از تله شکارچی فرار کرده بود.

با شنیدن خبر فرار لوتر، قاضی پر از تعجب و خشم شد. او امیدوار بود که به دلیل خرد و استواری خود در برخورد با مشکل ساز کلیسا افتخار بزرگی دریافت کند، اما امید او ناامید شد. او از طریق نامه ای خطاب به فردریک، انتخاب کننده ساکسونی، خشم خود را تخلیه کرد و لوتر را به شدت محکوم کرد و از فردریک خواست که اصلاحگر را به روم بفرستد یا او را از ساکسونی تبعید کند.

لوتر در دفاع از خود اصرار داشت که قاضی پاپ اشتباهات خود را در کتاب مقدس به او نشان دهد، و قاطعانه متعهد شد که اگر آموزه های خود را در تضاد با کلام خدا نشان دهند، چشم پوشی خواهد کرد. و از خداوند سپاسگزاری کرد که برای چنین امر مقدسی شایسته رنج دانسته شده است.

رأی‌دهنده هنوز اطلاعات کمی از دکتربین‌های اصلاح‌شده داشت، اما عمیقاً تحت تأثیر صداقت، قدرت و وضوح سخنان لوتر قرار گرفت. و تا زمانی که ثابت شد که اصلاح طلب اشتباه کرده است، فردریک تصمیم گرفت محافظ او بماند. وی در پاسخ به درخواست قاضی نوشت: "از آنجایی که دکتر مارتینیو در حضور شما در آگسبورگ حاضر شد، شما باید راضی باشید. ما انتظار نداشتیم که بدون اینکه او را نسبت به اشتباهات خود متقاعد کنید، تلاشی برای انصراف او انجام دهید. علمای حاکمیت ما به ما گفته اند که آموزه مارتین ستمکارانه، ضد مسیحی یا بدعت آمیز است. بنابراین ما باید از فرستادن لوتر به روم یا اخراج او از ایالات خود خودداری کنیم.

رای دهنده متوجه فروپاشی کلی موانع اخلاقی در جامعه شده بود. یک پروژه بازسازی اساسی مورد نیاز بود. اقدامات پیچیده و پرهزینه برای محدود کردن و مجازات جرم در صورتی غیرضروری خواهد بود که مردان فقط احکام خدا و دستورات یک وجدان روشن را به رسمیت بشناسند و از آنها اطاعت کنند.

او متوجه شد که لوتر برای رسیدن به این هدف تلاش می کند، و در خفا خوشحال شد که تأثیر بهتری در کلیسا احساس می شود.

او همچنین دید که لوتر به عنوان استاد دانشگاه به موفقیت چشمگیری دست یافته است. تنها یک سال از انتشار پایان نامه های اصلاح طلب می گذشت

در کلیسای قلعه، و از قبل کاهش زیادی در تعداد زائرانی که از کلیسا در جشنواره "همه مقدسین" بازدید می کردند، وجود داشت. رم از عبادت‌کنندگان و هدایا خالی شده بود، اما جای آن‌ها را کلاس دیگری پر کرده بود که اکنون به ویتنبرگ آمده بود، نه زائران برای عبادت آثارشان، بلکه از دانش‌آموزانی که کلاس‌هایشان را پر کنند. نوشته‌های لوتر در همه جا علاقه جدیدی به کتاب مقدس برانگیخته بود و نه تنها از تمام نقاط آلمان، بلکه از سرزمین‌های دیگر، دانشجویان به دانشگاه هجوم آوردند. مردان جوانی که برای اولین بار به ویتنبرگ می‌رسند، «دست‌های خود را به سوی بهشت بلند کردند و خدا را ستایش کردند که باعث شد نور حقیقت از ویتنبرگ بدرخشد، همانطور که از کوه صهیون در قدیم می‌درخشید، تا از آنجا بیشترین نفوذ را داشته باشد. سرزمین‌های دور».

لوتر هنوز تا حدی از اشتباهات رومیسم گرویده بود. اما هنگامی که کتاب مقدس را با احکام و قوانین اساسی پاپ مقایسه می کرد، شگفت زده شد. اصلاح طلب نوشت: "من در حال خواندن فرامین پاپی هستم و ... نمی دانم با توجه به شیوه‌ای که مسیح در آنها به طور دروغین نشان داده شده و حتی به صلیب کشیده شده است، خود پاپ دجال است یا رسول او." با این حال، لوتر در آن زمان هنوز از طرفداران کلیسای رم بود و فکر نمی کرد که هرگز از اجتماع خود جدا شود.

نوشته‌ها و آموزه‌های اصلاح‌گر در سراسر ملل جهان مسیحیت پخش می‌شد. کار به سوییس و هلند گسترش یافت. نسخه‌هایی از نوشته‌های او به فرانسه و اسپانیا رسید. در انگلستان، آموزه‌های او به عنوان کلمه زندگی پذیرفته شد. حقیقت به بلژیک و ایتالیا نیز رسید. هزاران نفر از لجن فانی خود به شادی و امید به زندگی با ایمان بیدار می شدند.

رم بیشتر و بیشتر از حملات لوتر خشمگین شد و برخی از متعصب‌ترین مخالفان او، حتی پزشکان دانشگاه‌های کاتولیک، اعلام کردند که هر که راهب سرکش را بکشد، گناهی نخواهد داشت. روزی مرد غریبه‌ای که اسلحه‌ای در زیر عبایش پنهان کرده بود به مصلح نزدیک شد و پرسید که چرا تنها راه می رود؟ لوتر پاسخ داد: من در دستان خدا هستم.

او کمک و سپر من است، انسان با من چه کند؟ غریبه با شنیدن این سخنان رنگ پریده شد و گویی از حضور فرشتگان آسمانی فرار کرد.

روم تصمیم گرفته بود لوتر را نابود کند، اما خدا مدافع او بود. آموزه‌های او در همه جا شنیده می شد - در صومعه‌ها، در خانه‌های کشاورزان، در قلعه‌های اشراف، در دانشگاه‌ها، و در کاخ‌های سلطنتی. و اشراف از هر طرف برای تداوم تلاش‌های خود به وجود آمده بودند.

در این مناسبت بود که لوتر، با خواندن آثار هوس، متوجه شد که حقیقت بزرگ عادل شمرده شدن از طریق ایمان، که خود او در صدد حمایت و تعلیم آن بود، توسط مصلح بوهمی موعظه شده است. لوتر اعلام کرد: «ما همه، پولس، آگوستین و من، بدون آنکه بدانیم، هوسی بوده‌ایم!» و ادامه داد: «خدا قطعاً جهان را در این مورد بازخواست خواهد کرد، زیرا حقیقت یک قرن پیش به او موعظه شد و سوزانده شد!»

لوتر در توسل به امپراتور و اشراف آلمان به نفع اصلاحات مسیحیت، در مورد پاپ نوشت: «هیولایی است که می بینیم او که جانشین مسیح نامیده می شود، چنان شکوه و عظمتی دارد که هیچ امپراتوری نمی تواند رقیبش باشد. این نشان دهنده عیسی فقیر و فروتن یا پطرس متواضع است؟ آنها می گویند پاپ پروردگار جهان است! اما مسیح که نایب او از بودنش می بالد گفت: "پادشاهی من از این جهان نیست". جانشینی فراتر از مقام‌های مافوق شماست؟"

او درباره دانشگاه‌ها نوشت: «بسیار می‌ترسم که دانشگاه‌ها دروازه‌های بزرگی هستند که به جهنم منتهی می‌شوند، مگر اینکه اهتمام جدی به تبیین کتاب مقدس و حک کردن آن بر قلب جوانان ما داشته باشند. پسری که در آن کتاب مقدس به عنوان یک قانون زندگی رعایت نمی شود. هر مؤسسه‌ای که در آن کلام خدا به دقت مطالعه نمی شود، تمایل به فساد دارد».

این درخواست به سرعت در سراسر آلمان پخش شد و تأثیر قدرتمندی بر مردم گذاشت. تمام ملت به هم ریخته بودند و انبوهی از مردم به دور پرچم اصلاحات جمع شده بودند. مخالفان لوتر که مشتاقانه خواهان انتقام بودند، از پاپ خواستند تا اقدام قاطعانه ای علیه او انجام دهد. مقرر شد که عقاید آنها فوراً محکوم شود.

شصت روز به مصلح و پیروانش اعطا شد و پس از آن، اگر انصراف نمی‌دادند، همگی تکفیر می‌شدند.

این یک بحران وحشتناک برای اصلاحات بود. حکم تکفیر روم برای قرن‌ها پادشاهان قدرتمند را به وحشت انداخته بود و امپراتوری‌های قدرتمند را پر از ناراحتی و ویرانی کرده بود. کسانی که عذاب او بر آنها نازل شد، عموماً با ترس و وحشت تلقی می‌شدند. روابط با همراهان آنها قطع شد و با آنها به عنوان قانون شکارهایی رفتار می‌شد که باید تا حد مرگ شکار شوند. لوتر در برابر طوفانی که قرار بود بر او سرازیر شود کور نبود، اما محکم ایستاد و اطمینان داشت که مسیح پشتیبان و سپر او خواهد بود. با ایمان و شهامت یک شهید نوشت: «آنچه در شرف وقوع است، نمی‌دانم و برایم مهم نیست... هر جا که طوفان به من برسد نمی‌ترسم، حتی یک برگه هم بدون اراده نمی‌افتد. پدر ما.

او چقدر بیشتر از ما مراقبت خواهد کرد! مردن برای کلمه آسان است، زیرا آن کلمه که برای ما جسم شد، مرد. اگر با او بمیریم، با او زندگی خواهیم کرد. و با گذشتن از آنچه که او پیش از ما رفته است، در جایی که او است خواهیم بود و تا ابد با او ساکن خواهیم بود.»

هنگامی که گاو پاپ به دست لوتر رسید، او گفت: "من آن را تحقیر می‌کنم و به عنوان بی‌شرمانه و دروغین در برابر آن مقاومت می‌کنم... این خود مسیح است که در آن محکوم می‌شود... من به امید رنج به بهترین دلایل افتخار می‌کنم. من از قبل احساس آزادی بیشتری می‌کنم، زیرا می‌دانم که پاپ دجال است و تاج و تخت او متعلق به خود شیطان است." با این حال، تصمیم روم بی‌تأثیر نبود. زندان، شکنجه و شمشیر سلاح‌های قدرتمندی برای اجرای اطاعت بودند. افراد ضعیف و خرافاتی قبل از فرمان پاپ می‌لرزیدند. و در حالی که همدردی عمومی برای لوتر وجود داشت، بسیاری احساس می‌کردند که زندگی آنقدر گران است که نمی‌توان به خاطر اصلاحات به خطر انداخت. به نظر می‌رسید همه چیز حکایت از پایان کار اصلاح طلب داشت.

اما لوتر همچنان شجاعت خود را حفظ کرد. روم به او ناسزا گفت و جهان به وضعیت او نگاه کرد و شک نداشت که او خواهد مرد یا مجبور به تسلیم شدن خواهد شد. اما با قدرتی وحشتناک حکم محکومیت را لغو کرد و تصمیم خود را برای ترک کلیسای روم برای همیشه اعلام کرد. در حضور جمعی از دانشجویان، پزشکان و شهروندان از همه طبقات، لوتر گاو پاپ را با قوانین متعارف، احکام و برخی نوشته‌ها که از قدرت پاپ دفاع می‌کرد، سوزاند.

«دشمنان من با سوزاندن کتابهایم توانستند به حقیقت در ذهن برخی آسیب برسانند و روح آنها را از بین ببرند؛ به همین دلیل من به قصاص کتابهای آنها را خاتمه دادم، مبارزه جدی تازه شروع شده است. تا اینجا فقط با پاپ بازی می‌کردم، این کار را به نام خدا شروع کردم، بدون من و به قدرت او تمام می‌شود.»

لوتر در پاسخ به اتهامات دشمنانش که او را به خاطر ضعف مفروض آرمانش مسخره می‌کردند، گفت: «چه کسی می‌داند که اگر خدا مرا برای انجام این کار ضروری برگزیده و نخوانده باشد، و اگر این سخنوران نباید از آن بترسند، تحقیر کنند. من خود خدا را تحقیر می‌کنم؟ آنها می‌گویند که من تنها هستم. این درست نیست، زیرا خداوند با من است. به نظر آنها موسی در خروج از مصر تنها بود، الیاس در پادشاهی احاب پادشاه تنها بود، اشعیا تنها بود. در اورشلیم؛ حزقیال فقط در بابل... گوش کن، ای روم: خدا هرگز کاهن اعظم و هیچ شخصیت بزرگ دیگری را به عنوان نبی برگزید، بلکه به مردان فروتن و حقیر و حتی یک بار کشیش عاموس را ترجیح داد. قدیسان مجبور شدند پادشاهان، شاهزادگان، کاهنان خیانتکار و خردمندان را با خطر سرزنش کنند.

از زندگی آنها... من نمی گویم من پیامبر هستم. اما اینکه آنها باید دقیقاً به این دلیل بترسند که من تنها هستم، در حالی که در طرف دستمگ بسیاری از موقعیت های اجتماعی بالا، نامه های غنی و حتی تمسخر آمیز وجود دارد. بله، من تنها هستم، اما آرام، زیرا کلام خدا در کنار من است. و با همه حامیان بی شمارشان، بزرگترین قدرت با آنها نیست.»

با این حال، لوتر بدون کشمکش وحشتناک با خود تصمیم به جدایی قطعی از کلیسا گرفت. تقریباً در همین زمان او نوشت:
"هر روز بیشتر و بیشتر احساس می کنم که چقدر سخت است کنار گذاشتن ظلم هایی که از کودکی جذب کرده ایم. اوه!

چقدر این موضوع باعث درد من شد، اگرچه من کتاب مقدس را در کنار خود داشتم تا برای خودم توجیه کنم که باید جرأت کنم در مقابل پاپ به تنهایی بایستم و او را دجال بدانم! چه مصیبت های دلم بود! چند بار با تلخی این سوال را که بر لبان پاپیست ها رایج بود از خود پرسیده ام: "آیا تو تنها دانایی؟ آیا دیگران ممکن است اشتباه کنند؟ اگر در نهایت این شما هستید که اشتباه می کنید و بسیاری از ارواح را در خطای خود درگیر کرده اید، که برای همیشه محکوم خواهید شد، چگونه خواهد بود؟ پس با خود و با شیطان جنگیدم تا اینکه

مسیح با کلام خطاناپذیر خود قلب مرا در برابر این تردیدها تقویت کرد.»
پاپ تهدید کرده بود که اگر لوتر انصراف ندهد، او را تکفیر خواهد کرد و این تهدید اکنون برآورده شد. گاو نر جدیدی صادر شد که جدایی نهایی اصلاحگر را از کلیسای رم اعلام کرد و او را به عنوان نفرین شده از بهشت محکوم کرد و در همان محکومیت همه کسانی را که آموزه های او را دریافت کردند، شامل شد. جنگ بزرگ شروع شده بود.

مخالفت همه کسانی است که خداوند آنها را برای ارائه حقایق به ویژه در زمان خود به کار می گیرد. حقیقتی در زمان لوتر وجود داشت - حقیقتی که برای آن زمان اهمیت ویژه ای داشت. امروز برای کلیسا حقیقتی وجود دارد. کسی که همه کارها را طبق نظر اراده خود انجام می دهد، شایسته دیده است که انسانها را در شرایط گوناگون قرار دهد و وظایفی را که مربوط به زمانی است که در آن زندگی می کنند و شرایطی که در آن قرار گرفته اند، به آنان دستور دهد. اگر آنها برای نوری که به آنها داده شده ارزش قائل بودند، گسترده ترین چشم اندازهای حقیقت در برابر آنها گشوده می شد. با این حال، اکثریت امروز، بیشتر از رومانیستهایی که با لوتر مخالفت می کردند، نمی خواهند. همان تمایلی که در اعصار قدیم وجود داشت برای پذیرش نظریه ها و سنت های مردم به جای کلام خدا وجود دارد. کسانی که حقیقت را برای این زمان عرضه می کنند، نباید انتظار داشته باشند که بیشتر از اصلاح طلبان اولیه مورد استقبال قرار گیرند. تضاد بزرگ بین حقیقت و خطا، بین مسیح و شیطان، تا پایان تاریخ این جهان بر شدت خواهد یافت.

عیسی به شاگردانش گفت: "اگر شما از دنیا بودید، دنیا هم خود را دوست می داشت، اما چون شما از دنیا نیستید، بلکه من شما را از دنیا برگزیدم، به همین دلیل است که جهان از شما متنفر است. این کلمه را به خاطر بسپارید. که به تو گفتم: «بنده از اربابش بزرگتر نیست، اگر به من جفا کردند، تو را هم آزار خواهند داد، اگر به قول من نگاه داشته باشند، حرف تو را نیز حفظ خواهند کرد.» (یوحنا 15:19 و 20) و از سوی دیگر، پروردگار ما به صراحت فرمود: «وای بر شما وقتی که همه مردان شما خوب بگویند، زیرا پدرانشان با پیامبران دروغین چنین کردند.» (لوقا 6:26) روح جهان امروز با روح مسیح بیشتر از زمانهای قبلی هماهنگ نیست. و کسانی که کلام خدا را در خلوص آن موعظه می کنند، اکنون با لطفی بزرگتر از آن زمان مورد استقبال قرار نخواهند گرفت. اشکال مخالفت با حقیقت ممکن است تغییر کند، دشمنی ممکن است کمتر آشکار باشد زیرا ظریف تر است. اما همان تضاد هنوز وجود دارد و تا آخر زمان خود را نشان خواهد داد.

فصل 8

مواجهه لوتر با رژیم غذایی کرم ها

امپراتور چارلز پنجم بر تاج و تخت آلمان نشست و فرستادگان روم به سرعت به او تبریک گفتند و پادشاه را متقاعد کردند که از قدرت خود در برابر اصلاحات استفاده کند. از سوی دیگر، فردریک، منتخب ساکسونی، که چارلز عمدتاً تاج و تخت خود را مدیون او بود، از او التماس کرد که قبل از اینکه لوتر را به مخاطب برساند، هیچ اقدامی علیه لوتر انجام ندهد. بدین ترتیب امپراتور در موقعیتی بسیار سرگردان و خجالتی قرار گرفت. پایبست ها به چیزی کمتر از حکم امپراتوری که لوتر را به اعدام محکوم می کند، راضی نمی شوند. منتخب قاطعانه اعلام کرده بود که "نه اعلیحضرت امپراتوری او و نه هیچ کس دیگری هنوز نشان نداده اند که نوشته های لوتر رد شده است." از این رو درخواست کرد که «دکتر.

رفتاری امن برای لوتر فراهم شد تا بتواند در برابر دادگاهی متشکل از قضات عاقل، پارسا و بی طرف پاسخگو باشد.»

توجه همه احزاب اکنون معطوف به جلسه مجمع کشورهای ژرمنی در ورمز بود که مدت کوتاهی پس از رسیدن چارلز به تاج و تخت امپراتوری برگزار شد. در این شورای ملی مسائل و منافع سیاسی مهمی وجود داشت. برای اولین بار، شاهزادگان آلمانی قرار بود پادشاه جوان خود را در یک مجلس مشورتی ملاقات کنند. از تمام نقاط سرزمین مادری، بزرگان کلیسا و دولت آمدند. اربابان اصیل، قدرتمند و حسادت به حقوق موروثی خود. شاهزاده های کلیسایی، که از برتری و قدرت سلسله مراتبی آگاهانه خود متفکر شده اند. شوالیه های نجیب و خدمتکاران مسلح آنها و سفیران خارج از کشور و کشورهای دور، همه در ورمز جمع شده بودند. با این حال، در آن مجمع وسیع، موضوعی که عمیق ترین علاقه را برانگیخته بود، علت اصلاح طلب ساکسون بود.

چارلز قبلاً به انتخاب کننده دستور داده بود که لوتر را با خود به دیت بیاورد و به او اطمینان داده بود که از او محافظت کند و در مورد مسائل مورد اختلاف با افراد ذیصلاح صحبت کند. لوتر مشتاق حضور در برابر امپراتور بود. سلامتی او در آن زمان بسیار ضعیف بود. با وجود این، او خطاب به انتخاب کننده نوشت: "اگر نتوانم با سلامتی به ورمز سفر کنم، همان طور که هستم مریض خواهم شد. زیرا اگر امپراتور مرا احضار کرده باشد، نمی توانم شک کنم که این دعوت خداست. اگر آنها بخواهند علیه من خشونت استفاده کنند، همانطور که احتمالاً انجام خواهند داد، زیرا مطمئناً برای به دست آوردن اطلاعات از من نیست که از من بخواهند در حضور آنها حاضر شوم، من موضوع را به دست خداوند می سپارم. سه اسرائیلی در کوره هنوز زندگی می کنند و در حال سوختن سلطنت می کنند.

اگر اراده او برای نجات من نباشد، زندگی من اهمیت چندانی ندارد. فقط مراقب باشیم که انجیل در معرض تحقیر شریک قرار نگیرد. و باشد که خون خود را در دفاع از آنها بریزیم نه اینکه اجازه دهیم آنها پیروز شوند. چه کسی می تواند بگوید که آیا زندگی یا مرگ من کمک بیشتری به نجات برادرانم می کند؟ از من انتظار همه چیز را داشته باشید، جز فرار یا عقب نشینی. من نمی توانم فرار کنم و حتی نمی توانم انصراف دهم."

وقتی خبری در ورمز منتشر شد مبنی بر اینکه لوتر قرار است در مقابل رژیم غذایی حاضر شود، یک هیجان عمومی ایجاد شد. آلاندرو، نماینده پاپ که پرونده به طور ویژه به او سپرده شده بود، نگران و خشمگین شد. او دید که نتیجه برای آرمان پاپ فاجعه بار خواهد بود. باز کردن یک تحقیق در مورد پرونده ای که در آن پاپ قبلاً حکم اعدام را صادر کرده بود به منزله تحقیر اقتدار پاپ است. علاوه بر این، آلاندرو نگران بود که

استدلال های شیوا و قدرتمند آن مرد می تواند بسیاری از شاهدان را از آرمان پاپ منحرف کند. او به شدیدترین حالت، امپراتور را از آمدن لوتر به ورمز برحذر داشت. در این بین گاو نر منتشر شد که تکفیر لوتر را اعلام می کرد. این واقعیت که به نمایندگی های قاضی اضافه شد، امپراتور را وادار به عقب نشینی کرد. چارلز پنجم به انتخاب کننده نوشت که اگر لوتر انصراف ندهد، باید در ویتنبرگ بماند.

آلاندرو که به این پیروزی راضی نبود، با تمام قدرت و بصیرتی که در اختیار داشت برای به دست آوردن محکومیت لوتر تلاش کرد. او با اصرار در خور بهترین امر، تمام تلاش خود را به کار گرفت تا موضوع را به اطلاع شاهدان، علما و دیگر اعضای مجلس برساند و مصلح را متهم به فتنه و طغیان و کفر گفت. اما شور و اشتیاق نشان داده شده توسط میراث به وضوح روحی که آن را به حرکت درآورده بود، آشکار کرد. یکی از نویسندگان پاپ می گوید: «تنفر و تشنگی برای انتقام، انگیزه او بیشتر از غیرت واقعی برای دین است.» اکثر اعضای رژیم بیش از حد تمایل داشتند که به آرمان لوتر نظر مثبت داشته باشند.

آلاندرو با اشتیاق مضاعف به امپراتور اصرار کرد که دستورات پاپ را اجرا کند. اما، طبق قوانین آلمان، این کار بدون همکاری شاهدان امکان پذیر نبود، و در نهایت، چارلز با غلبه بر اهمیت قاضی، به او دستور داد تا پرونده خود را به دیت ارائه دهد. این یک روز فوق العاده برای راهبه بود. مجلس تأثیرگذار بود؛ دلیلی حتی بزرگتر، الئاندر باید از روم، مادر و معشوقه همه کلیساها دفاع کند. او باید برتری پطرس را در برابر حکومت های جمعی جهان مسیحیت اثبات کند. او دارای موهبت فصاحت بود و به اوج شکوه این مناسبت رسید. مشیت الهی مقرر کرده بود که روم قبل از محکومیت، باید توسط ماهرترین سخنران در حضور اوت ترین دادگاه ها ظاهر شود و از او دفاع کند. با ترس هایی، کسانی که از اصلاح طلب حمایت کردند، تأثیر سخنرانی آلاندرو را پیش بینی کردند. منتخب ساکسونی حضور نداشت، اما تحت هدایت او، برخی از مشاوران او در آنجا بودند تا از سخنرانی راهبه یادداشت برداری کنند.

آلاندرو با تمام قدرت دانش و فصاحت به نابودی حقیقت پرداخت. او علیه لوتر به عنوان دشمن کلیسا و دولت، زنده ها و مردگان، روحانیون و غیر روحانیان، شوراها و به ویژه مسیحیان، تهمت به اتهام وارد کرد. او اعلام کرد: «در اشتباهات لوتر مواد کافی وجود دارد که سوزاندن صد هزار بدعت گذار را تضمین کند».

در خاتمه، او کوشید تا حزب های مذهبی اصلاح طلب را تحقیر کند: «این لوتریان چیست؟ گروهی متشکل از گرامرهای گستاخ، کشیش های فاسد، راهبان منحل، وکلای نادان و اشراف خوار، همراه با مردم عادی که آنها را فریب دادند. و منحرف

حزب کاتولیک چقدر از نظر تعداد، هوش و قدرت برتر است! فرمان وحدت رویه این مجلس پرافتخار، چشم ساده گان را می گشاید، بی احتیاطان را در معرض خطر قرار می دهد، تزلزلها را برپا می کند و به ضعیفان نیرو می بخشد».

با چنین سلاح هایی مدافعان حقیقت در هر عصری مورد حمله قرار گرفته اند. همان استدلالها هنوز علیه همه کسانی که جرأت می کنند، برخلاف اشتباهات ثابت شده، آموزه های ساده و مستقیم کلام خدا را ارائه کنند، مطرح می شود. آنهایی که خواهان دین عمومی هستند، فریاد می زنند: «این مبلغان آموزه های جدید چه کسانی هستند؟ آنها جاهل، اندک و از طبقات فقیر هستند.

با این حال، آنها ادعا می کنند که حقیقت را دارند و قوم برگزیده خداوند هستند. آنها ناتوان و اشتباه هستند. چقدر کلیسای ما از نظر تعداد و نفوذ برتر است! چه بسیار مردان بزرگ و برجسته در میان ما! چقدر قدرت در کنار ما وجود دارد! اینها استدلال هایی است که تأثیر قابل توجهی بر جهان داشته است؛ اما امروز قطعی تر از دوران اصلاح طلب نیست.

همان طور که بسیاری گمان می کنند، اصلاحات با لوتر به پایان نرسید. تا پایان تاریخ این جهان ادامه خواهد داشت. لوتر در بازتاب نوری که خدا اجازه داد تا بر او بتابد، کار بزرگی انجام می داد. با این حال، او تمام نوری را که باید به جهان داده شود، دریافت نکرد. از آن زمان تا به امروز، نور جدیدی پیوسته بر کتاب مقدس می تابد و حقایق جدید پیوسته آشکار شده است.

سخنرانی نماینده تأثیر عمیقی بر رژیم غذایی گذاشت. هیچ لوتر با حقایق روشن و قانع کننده کلام خدا حضور نداشت تا بر قهرمان پاپ غلبه کند. هیچ تلاشی برای دفاع از اصلاح طلب انجام نشد. گرایش کلی نه تنها برای محکوم کردن لوتر و آموزه هایی که او تعلیم می داد، بلکه در صورت امکان برای ریشه کن کردن بدعت آشکار شد. رم مساعدترین فرصت را برای دفاع از آرمان خود داشت. هر چه او می توانست در دفاع از خودش بگوید بیان شده بود. اما پیروزی ظاهری نشانه شکست بود. از آن لحظه به بعد تضاد بین حقیقت و خطا آشکارتر دیده می شد، زیرا رقبا وارد یک مبارزه آشکار شدند. دیگر هرگز، از آن روز به بعد، رم به اندازه قبل احساس امنیت نمی کرد.

اگرچه اکثر اعضای دیت در تسلیم لوتر به انتقام رم تردید نداشتند، بسیاری از آنها فساد را که در کلیسا وجود داشت دیدند و ابراز تأسف کردند و مشتاق حذف آزارهایی بودند که مردم آلمان در نتیجه آن متحمل شدند. فساد و جاه طلبی سلسله مراتب قاضی هنجار پاپی را در مطلوب ترین حالت ارائه کرده بود. سپس خداوند یکی از اعضای رژیم غذایی را تحت تأثیر قرار داد تا ترسیم واقعی تأثیرات استبداد پاپی را انجام دهد. دوک جورج ساکسونی با استحکامی نجیبانه در آن مجلس نجیب برخاست و با دقت وحشتناکی فریبکاری ها و زشتکاری های پاپ و نتایج هولناک آنها را بیان کرد.

او در پایان سخنرانی خود گفت: "اینها فقط چند مورد از سوء استفاده هایی است که علیه رم برای جبران فریاد می زند. همه شرم ها کنار گذاشته شده اند و تنها هدف و هدف آنها پول است، همیشه پول! بنابراین، مردان وظیفه آنها تعلیم حق است، جز باطل چیزی نمی گویند و نه تنها تحمل می شوند، بلکه پاداش هم می گیرند، زیرا هر چه دروغشان بیشتر باشد سودشان بیشتر است، این سرچشمه آلوده ای است که آبهای بسیار و فاسد از آن سرازیر می شود، فسق و بخل. آنها دست به دست هم می دهند... افسوس!

خود لوتر نمی توانست نکوهش مؤثرتر و قانع کننده تر از سوء استفاده های پاپ ارائه دهد. و این واقعیت که دوک خورخه دشمن اعلام شده اصلاح طلب بود، تأثیر بیشتری بر سخنان او گذاشت.

اگر چشم همه اعضای مجلس در آن لحظه باز می شد، فرشتگان خدا را در میان خود می دیدند که پرتوهای نور را در تاریکی های ضلالت می تابیدند و ذهن ها و دل ها را به استقبال حق می گشایند. این قدرت خدای حقیقت و حکمت بود که دشمنان اصلاحات را هدایت کرد و بدین ترتیب راه را برای کار بزرگی که در شرف وقوع بود آماده کرد. مارتین لوتر حضور نداشت. اما صدای کسی به مراتب بزرگتر از لوتر در آن مجلس شنیده شد.

به زودی کمیسیون از سوی دیت تعیین شد تا فهرستی از ستم های پاپی که بر مردم آلمان سنگینی می کرد ارائه کند. این فهرست شامل صد و یک مشخصات به امپراتور ارائه شد و از وی درخواست شد که اقدامات فوری برای اصلاح این سوء استفاده ها انجام دهد. درخواست کنندگان گفتند: «چه باعدالتی، چه اخاذی، ثمره هر روزه آن اعمال رسواکننده ای است که رئیس روحانی جهان مسیحیت تأیید می کند! از تباهی و بی حرمتی ملت ما باید پرهیز کرد. بنابراین، ما با کمال تواضع، اما با اضطراب، از شما خواهش می کنیم که دستور اصلاح عمومی بدهید و کار را در دست بگیرید و به پیش بپردازید.»

سپس شورا از اصلاح طلب خواست تا در برابر خود حاضر شود. علی‌رغم درخواست‌ها، اعتراض‌ها و تهدیدهای آلاندر، امپراتور سرانجام موافقت کرد و لوتر برای شرکت در دیت احضار شد. با این استناد، رفتار ایمن صادر شد و بازگشت وی به محل امن را تضمین کرد. لوتر توسط منادی که مخصوصاً مأمور شده بود او را به رمز برساند به ویتنبرگ برده شد.

دوستان لوتر وحشت زده و مضطرب بودند. آنان با آگاهی از تعصب و دشمنی با او، حتی می‌ترسیدند که رفتار ایمن او رعایت نشود و از او التماس می‌کردند که خود را در معرض خطر قرار ندهد. او پاسخ داد: «پاپیست‌ها تمایل چندانی به دیدن من در رمز ندارند، اما آنها مشتاق محکومیت و مرگ من هستند. این مهم نیست.

برای من دعا نکنید، بلکه برای کلام خدا دعا کنید... مسیح روح خود را به من خواهد داد تا بر این خادمان شیطان غلبه کنم. تا زمانی که زنده هستم آنها را تحقیر خواهم کرد. من با مرگم بر آنها غلبه خواهم کرد. آنها در Worms مشغول فکر کردن هستند که چگونه مرا مجبور به انصراف کنند. و مخالفت من این خواهد بود: قبلاً گفتم که پاپ جانشین مسیح است. امروز می‌گویم که او دشمن پروردگار ما و رسول شیطان است.»

لوتر سفر پرخطر خود را به تنهایی انجام نداد. علاوه بر قاصد شاهنشاهی، سه تن از نزدیکترین دوستانش نیز تصمیم گرفتند او را همراهی کنند. ملانچتون مشتاقانه می‌خواست به آنها بپیوندد. قلب او با لوتر پیوند خورده بود و آرزو داشت در صورت لزوم از او پیروی کند تا به زندان و مرگ برود. با این حال، درخواست تجدیدنظر آنها رد شد. اگر قرار بود لوتر از بین برود، امیدهای اصلاحات باید بر این همکار جوان متمرکز شود. لوتر هنگام خداحافظی با ملانچتون گفت: "اگر برنگشتم و دشمنانم مرا کشتند، به تعلیم خود ادامه دهید و در حقیقت استوار باشید. به جای من کار کنید... اگر جان شما در امان باشد، مرگ من اهمیت چندانی نخواهد داشت. " دانشجویان و شهروندانی که برای مشاهده خروج لوتر جمع شده بودند، بسیار متاثر شدند. جمعیتی که قلبشان تحت تأثیر انجیل قرار گرفته بود، با اشک خداحافظی کردند. پس مصلح و همراهانش از ویتنبرگ به راه افتادند.

در طول سفر متوجه شدند که ذهن مردم تحت فشار پیش‌بینی‌های تاریک است. در برخی از شهرهایی که از آنها عبور کردند، هیچ افتخاری به آنها داده نشد. شب هنگام که برای استراحت ایستادند، یکی از دوستان کشیش ترس خود را با در دست گرفتن تصویر یک اصلاح طلب ایتالیایی که به شهادت رسیده بود در مقابل لوتر ابراز کرد. روز بعد اطلاعاتی دریافت کردند که نوشته های لوتر در رمز محکوم شده است. پیام آوران امپراتوری فرمان امپراطور را اعلام می‌کردند و از مردم می‌خواستند کارهای ممنوعه را نزد قاضیان بیاورند. منادی که از امنیت لوتر در شورا می‌ترسید و قضاوت می‌کرد که تصمیم اصلاح‌کننده ممکن است متزلزل باشد، از او پرسید که آیا او همچنان می‌خواهد ادامه دهد. پاسخ داد: جلو می‌روم هرچند در همه شهرستان‌ها ممنوع الخروج می‌شوم.

در ارفورت از لوتر با افتخار پذیرایی شد. او در محاصره جمعیت تحسین برانگیز، در خیابان‌هایی که اغلب با کیف‌گذاری اش سرگردان بود قدم زد.

او از سلول خود در صومعه بازدید کرد و به مبارزاتی فکر کرد که با آن نوری که اکنون آلمان را فراگرفته بود در روح او ریخته بود. لوتر با اصرار به موعظه دعوت شد. او از ایراد سخنرانی منع شده بود، اما منادی امپراتوری به او اجازه داد و روحانی که زمانی در صومعه خدمت می‌کرد، اکنون بر منبر رفت.

لوتر خطاب به جمعیت از سخنان مسیح گفت: "سلام بر شما باد." وی گفت: فیلسوفان، پزشکان و نویسندگان سعی کرده اند راه دستیابی به زندگی جاودانی را به انسان بیاموزند و موفق نبوده اند، اکنون به شما می‌گویم: خداوند مردی را از مردگان زنده کرد، خداوند عیسی مسیح را تا او را قادر سازد. مرگ را نابود کن، کفاره گناهان را ببند و دروازه های جهنم را ببند. این کار نجات است. مسیح پیروز شد! این بشارت است! گفت: درود بر شما!

به دستان من نگاه کن یعنی: ببین ای مرد! تنها من هستم که گناهان تو را برداشتم و تو را نجات دادم. خداوند می‌گوید که اکنون آرامش دارید.»

لوتر در ادامه نشان داد که ایمان واقعی در زندگی مقدس آشکار خواهد شد. «از آنجایی که خداوند ما را نجات داده است، به اعمال خود دستور دهیم تا او را خشنود کنیم. شما ثروتمند هستید؟ باشد که ثروت شما پاسخگوی نیاز فقرا باشد. تو فقیری؟ باشد که خدمات شما به ثروتمندان کمک کند. اگر کاری که انجام می‌دهید فقط برای خودتان باشد، پس خدمتی که به خدا می‌کنید، فرض محض است.»

مردم مسحور گوش می‌دادند. نان زندگی بین آن ارواح گرسنه تقسیم شده بود. مسیح به عنوان بالاتر از پاپ‌ها، نمایندگان، امپراتورها و پادشاهان در برابر آنها بلند شد. لوتر هیچ اشاره‌ای به موقعیت پرخطر خود نکرد. او به دنبال این نبود که خود را هدف افکار و همدردی قرار دهد. در تفکر مسیح، او خود را از دست داده بود. او پشت مرد کالواری پنهان شد و فقط به دنبال این بود که عیسی را به عنوان نجات‌دهنده گناهکار معرفی کند.

همچنان که مصلح به سفر خود ادامه می‌داد، همه جا با علاقه فراوان او را تماشا می‌کردند. جمعیت مشتاقی دور او جمع شدند و صداهای دوستانه او را از نیات رومانیست‌ها برحذر داشتند. برخی گفتند: "او را زنده زنده خواهند سوزاند و جسدش را به خاکستر تبدیل خواهند کرد، همانطور که با جان هوس کردند." لوتر پاسخ داد: "اگرچه آنها از رمز تا ویتنبرگ آتش روشن می‌کردند، شعله‌های آن تا آسمان بلند می‌شد، من به نام خداوند از آنها عبور می‌کردم و در برابر آنها می‌ایستم. از آوارهای آن اسب آبی وارد می‌شدم و می‌اشکنم. دندان‌هایش را اعتراف می‌کند و به خداوند عیسی مسیح اعتراف می‌کند.»

خبر ورود او به ورمز سروصدای زیادی به پا کرد. دوستان از امنیت او می‌ترسیدند. دشمنان از موفقیت هدف خود می‌ترسیدند. تلاش‌های سرسختی انجام شد تا او را از ورود به شهر منصرف کنند. به تحریک پاپیست‌ها، او را اصرار کردند که به قلعه یک جنتمن دوستانه برود، جایی که گفته شد، همه مشکلات را می‌توان با دوستانه حل کرد. دوستانش سعی کردند با توصیف خطراتی که او را تهدید می‌کرد، ترس او را بیدار کنند.

تمام تلاش‌های او شکست خورد. لوتر که هنوز تزلزل ناپذیر بود، اعلام کرد: «حتی اگر در ورمز به اندازه کاشی‌های سقف آن شیاطین وجود داشته باشد، من وارد آنجا می‌شوم.»

به محض ورود او به ورمز، جمعیت زیادی در دروازه‌های شهر برای استقبال از او جمع شدند. تا به حال چنین اجتماع بزرگی حتی برای احوالپرسی خود امپراتور برگزار نشده بود. هیجان شدید بود و از وسط جمعیت، صدایی هولناک و رقت‌انگیز آوازی را به عنوان هشدار برای لوتر در مورد سرنوشتی که در انتظار او بود، خواند. وقتی از کالسکه پیاده شد گفت: «خداوند مدافع من خواهد بود.»

پاپیست‌ها باور نداشتند که لوتر واقعاً جرأت کرده است در ورمز ظاهر شود و ورود او آنها را پر از حیرت کرد. امپراتور فوراً به دنبال مشاوران خود فرستاد تا بررسی کنند که چه راهی را باید دنبال کرد. یکی از اسقف‌ها، که یک رومانیست سرسخت بود، اعلام کرد: "ما مدت‌ها در این مورد بحث کرده‌ایم. باشد که اعلیحضرت یک بار برای همیشه از شر این مرد خلاص شوند. آیا زیگیسموند باعث نشد که جان هوس در آتش سوزانده شود؟ ما موظف به رعایت رفتار سالم یک بدعت هم نیستند." امپراتور گفت: نه. ما باید به قول خود وفا کنیم. بنابراین تصمیم گرفته شد که صدای اصلاح طلب شنیده شود.

تمام شهر مشتاق دیدن این مرد برجسته بودند و جمعیتی از بازدیدکنندگان به زودی مسافرخانه‌های او را پر کردند. لوتر به سختی از یک بیماری اخیر بهبود یافته بود و از سفری که دو هفته کامل به طول انجامیده بود خسته شده بود. او باید برای رویارویی با حوادث مهم روز بعد آماده شود و به سکون و استراحت نیاز داشت. اما اشتیاق او برای دیدن او به قدری زیاد بود که تنها از چند ساعت استراحت لذت برده بود که اشراف، شوالیه‌ها، کشیشان و شهروندان برای ملاقات با او جمع شدند. در این میان بسیاری از اشراف بودند که شجاعانه از امپراتور درخواست اصلاح در برابر سوء استفاده‌ها کرده بودند.

خود لوثر می‌گوید کلیسای‌ها و این که خود لوثر می‌گوید: «همه آنها توسط انجیل من آزاد شده بودند». دشمنان و دوستان به دیدن راهب بی باک آمدند. او آنها را با آرامشی غیر قابل تغییر پذیرفت و به همه با عزت و خرد پاسخ داد. رفتار او محکم و شجاعانه بود. چهره رنگ پریده و نحیف او که آثاری از کار سخت و بیماری مشخص شده بود، حالتی مهربان و حتی شاد داشت. جدیت و جدیت عمیق سخنانش به او قدرتی می بخشید که حتی دشمنانش نمی توانستند کاملاً با آن مخالفت کنند. دوستان و دشمنان به طور یکسان شگفت زده شدند. برخی متقاعد شده بودند که نفوذ الهی به او کمک می کند. دیگران، مانند فریسیان در مورد مسیح اعلام کردند: "او شیطان دارد."

روز بعد، لوثر را احضار کردند تا در مقابل دیت حاضر شود. یک افسر شاهنشاهی مأمور شد تا او را به سالن تماشاگران برساند. با این حال به سختی به محل رسید. همه خیابان ها مملو از تماشاگرانی بود که مشتاق دیدن راهبی بودند که جرات کرده بود در برابر قدرت پاپ مقاومت کند.

در حالی که می خواست وارد محضر قضات شود، یک ژنرال پیر، قهرمان جنگ های متعدد، با مهربانی به او گفت: "بیچاره راهب! بیچاره راهب! تو باید با چنین راهپیمایی و جنگی روبه رو شوی که نه من و نه بسیاری از ناخداهای دیگر. ما در خونین‌ترین جنگ‌های خود می‌دانیم! اما اگر هدف شما عادلانه است و به آن متقاعد شده‌اید، به نام خدا پیش بروید و از هیچ چیز نترسید. خدا شما را رها نخواهد کرد."

بالاخره لوثر در شورا حاضر می شود. امپراتور تاج و تخت را اشغال کرد و توسط برجسته ترین شخصیت های امپراتوری احاطه شد. هرگز هیچ مردی در حضور مجلسی باشکوهتر از آن مجلس ظاهر نشده بود که مارتین لوثر باید در برابر ایمانش پاسخگو باشد. «این حضور به خودی خود یک پیروزی قابل توجه بر پاپ بود. پاپ این مرد را محکوم کرده بود و او اکنون در برابر دادگاهی ایستاده بود که با همان اقدام خود را بالاتر از پاپ قرار داد.

او را در معرض ممنوعیت قرار داده بود و او را از تمام معاشرت های انسانی جدا می کرد، اما با زبانی محترمانه احضار شده بود و در اوت ترین مجلس جهان پذیرفته شده بود. پاپ او را به سکوت همیشگی محکوم کرده بود، و او اکنون در آستانه سخنرانی در برابر هزاران شنونده دقیق از دورترین نقاط جهان مسیحیت بود. به این ترتیب یک انقلاب عظیم توسط ابزار لوثر انجام شد. روم قبلاً از تاج و تخت پایین می آمد و این صدای راهبی بود که باعث این تحقیر شد.

در حضور آن مجلس مقتدر و فاحش، مصلح ولادت حقیر مرعوب و شرمسار به نظر می رسید. بسیاری از شاهزادگان با مشاهده احساسات او به او نزدیک شدند و یکی با او زمزمه کرد: از کسانی که بدن را می کشند اما نمی توانند روح را بکشند نترس. دیگری گفت: «هنگامی که به خاطر من در برابر والیان و پادشاهان حاضر شوید، روح پدرتان به شما خدمت خواهد کرد که چه بگویید.» بنابراین سخنان مسیح توسط مردان بزرگ جهان برای تقویت بنده او در ساعت آزمایش استفاده شد.

لوثر را به موقعیتی درست در کنار تخت امپراتور بردند.

سکوت عمیقی بر مجلس مونتاز شده حاکم شد. سپس یکی از مقامات امپراتوری برخاست و با اشاره به مجموعه‌ای از نوشته‌های لوثر، از مصلح خواست تا به دو سؤال پاسخ دهد: آیا آنها را متعلق به خود می‌داند و آیا حاضر است نظرات بیان شده در آنها را پس بگیرد. لوثر پس از خواندن عناوین کتاب‌ها، پاسخ داد که در مورد سؤال اول، کتاب‌ها را متعلق به او می‌داند.

او گفت: «در مورد دوم، چون این سؤالی است که مربوط به ایمان، نجات ارواح و کلام خداست که بزرگترین و گرانبهارترین گنج است، چه در آسمان و چه در زمین، بی‌احتیاطی است. برای من خطرناک است که بدون تأمل پاسخ بدهم. کمتر از آنچه شرایط اقتضا می کند یا بیشتر از آنچه حقیقت اقتضا می کند می توانم ادعا کنم؛ و در هر صورت

از مواردی که باید در محکومیت مسیح گنجانده شود: "هر که من را در حضور مردم انکار کند، من نیز او را در حضور پدرم که در آسمان است انکار خواهم کرد." (متی 10:33) به همین دلیل از اعلیحضرت شاهنشاهی متواضعانه خواهش می‌کنم که به من مهلت دهد

تا بتوانم بدون توهین به کلام خدا پاسخ دهم."

لوتر در ارائه این درخواست عاقلانه عمل کرد. رویه او مجمع را متقاعد کرد که از روی اشتیاق یا انگیزه عمل نکرده است. چنین آرامش و خویشتن داری که در کسی که خود را بی‌باک و انعطاف‌ناپذیر نشان داده بود غیرمنتظره بود. به او نیرو می‌داد و او را قادر می‌ساخت که بعدها با تدبیر، تصمیم، درایت و وقار پاسخ دهد که دشمنانش را شگفت زده و ناامید کرد و گستاخی و غرور او را مورد نکوهش قرار داد.

روز بعد ظاهر شد تا جواب نهایی خود را بدهد. برای چند لحظه قلبش غش کرد و به نیروهایی که در مقابل حقیقت جمع شده بودند فکر می‌کرد. ایمانش متزلزل شد. ترس و لرز بر او وارد شد و طعمه وحشت شد. خطرات در برابر او چند برابر شد. به نظر می‌رسید که دشمنان آنها در شرف پیروزی بودند و قدرت‌های تاریکی غالب می‌شدند. ابرها بر سر لوتر جمع شدند و به نظر می‌رسید که او را از خدا جدا می‌کنند. او مشتاق این بود که خداوند صباپوت با او باشد. او در اندوه روحی به زمین افتاد و بیرون ریخت و با دلی شکسته و دریده فریاد زد که هیچ‌کس جز خدا قادر به درک کامل آن نیست: "ای خدای قادر و ابدی، چقدر ترسناک است این دنیا! دهانش را باز می‌کند تا مرا ببلعد. و چقدر ایمانم به تو کم است... اگر به قوت این دنیا وابسته باشم، همه چیز تمام شده است... ناقوس مرگ از قبل به گوش می‌رسد... جمله دیگر بیرون آمده است... خدایا. در برابر تمام خرده‌های دنیا کم‌کم کن این را بکن، از تو می‌خواهم، به قدرت خودت... کار از آن من نیست، مال توست، من چیزی برای جنگیدن با بزرگان دنیا ندارم... اما علت از آن توست... و علتی عادلانه و ابدی است، ای خدای امین و تغییرناپذیر، من به هیچ مردی تکیه نمی‌کنم... هر چه از انسان می‌آید متزلزل است، هر چه از او می‌آید به سمت شکست می‌رود... تو مرا برای این کار برگزیدی... پس خدایا، اراده تو برآورده می‌شود؛ به خاطر پسر عزیزت، عیسی مسیح، مدافع من، سپر و قلعه من، مرا فراموش مکن».

مشیت عاقلانه به لوتر این امکان را داده بود که خطر را درک کند و به نیروی خود اعتماد نکند و خود را با گستاخی در معرض خطر قرار دهد.

با این حال، ترس از شکنجه یا مرگ قریب الوقوع به نظر نمی‌رسید که او را با وحشت خود در هم کوبید. او با بحران مواجه شده بود و ناتوانی خود را برای رویارویی با آن احساس می‌کرد. به دلیل ضعف او، علت حقیقت ممکن است آسیب ببیند. نه برای امنیت خود، بلکه برای پیروزی انجیلی که لوتر با خدا کشتی گرفت.

مانند یعقوب، در جدال آن شب در کنار نهر تنها، اندوه و درگیری روح او بود. لوتر نیز مانند یعقوب بر خدا پیروز شد. در درماندگی مطلق، ایمانش به مسیح، نجات‌دهنده توانا، چسبید. او با این اطمینان تقویت شد که در مقابل شورا تنها نخواهد بود. آرامش به روح او بازگشت و خوشحال شد که به او اجازه داده شد که کلام خدا را در برابر قدرتمندان ملت تمجید کند.

لوتر در حالی که ذهن خود را معطوف خدا کرده بود، برای مبارزه در برابر او آماده شد.

او به برنامه‌ریزی پاسخ‌هایش فکر کرد، بخش‌هایی از نوشته‌های خود را بررسی کرد و شواهد رضایت‌بخشی از کتاب مقدس برای حمایت از مواضع خود گرفت.

سپس، دست‌چپ خود را روی جلد مقدسی که در برابر او قرار داشت، گذاشت، دست راست خود را به سوی آسمان بلند کرد و عهد کرد که «پیوسته به انجیل بچسبید و آزادانه به ایمان خود اعتراف کنید، هر چند ممکن است برابش هزینه‌ای داشته باشد که شهادتش را با شهادت خود مهر کند. خون».

هنگامی که لوتر دوباره به حضور دیت معرفی شد، در چهره او اثری از ترس یا خجالت دیده نشد. آرام و آرام و در عین حال دلیر و نجیب، در میان بزرگان زمین شاهی برای خدا ماند. رسمی

سپس امپریال تصمیم خود را در مورد اینکه آیا می‌خواهد دکترین‌های خود را پس بگیرد درخواست کرد. لوثر با لحنی مطیع و فروتنانه، بدون خشونت و شور و شوق پاسخ داد. رفتار او خجالتی و محترمانه بود. با این حال، او ابراز اطمینان و خوشحالی کرد که مجمع را شگفت زده کرد.

لوثر گفت: "آرام‌ترین امپراتور، شاهزادگان برجسته، مهربان‌ترین اشراف، من امروز طبق دستور شما در برابر شما ظاهر می‌شوم و از اعلیحضرت و اعلیحضرت خواهش می‌کنم که به لطف خداوند، با عنایت خود گوش فرا دهید. دفاع از علتی که کاملاً مطمئنم درست و درست است اگر در جواب من در مراسم دادگاه شرکت نکردم مرا ببخشید زیرا به آداب آن‌آشنایی ندارم من فقط یک راهب فقیر و ساکن صومعه، و فقط برای جلال خدا کار کرده‌اند."

وی سپس در پاسخ به این سوال اعلام کرد که آثار منتشر شده او همگی یک شخصیت نیستند. در برخی از آنها با ایمان و اعمال نیک سر و کار داشت و حتی دشمنانش آنها را نه تنها بی‌ضرر، بلکه سودمند اعلام کردند. انکار علنی آنها به معنای محکوم کردن حقایقی است که همه طرف‌ها اعتراف کردند. طبقه دوم شامل نوشته‌هایی بود که فسادها و سوء استفاده‌های حکومت پاپ را افشا می‌کرد. لغو آنها استبداد روم را تقویت می‌کند و دریچه وسیع‌تری را به روی بسیاری از بی‌تقوای بزرگ باز می‌کند. دسته سوم کتاب‌های او به افرادی حمله می‌کرد که از شرارت‌های موجود دفاع کرده بودند. در رابطه با این موارد، لوثر صراحتاً اعتراف کرد که او بیش از آنچه لازم بود خشن بوده است. او مدعی نبود عیب و نقص نیست. اما حتی این کتاب‌ها را نمی‌توان لغو کرد، زیرا چنین نگرشی باعث تشویق دشمنان حقیقت می‌شود، که از این فرصت برای سرکوب قوم خدا با ظلم بیشتری استفاده می‌کنند.

او ادامه داد: "اما من چیزی جز یک انسان صرف نیستم و نه خدا." "من مانند مسیح از خودم دفاع خواهم کرد که گفت: "اگر بد گفته‌ام، به بدی شهادت دهید." به رحمت خدا از اعلیحضرت شاهنشاهی یا هر کس که هست خواهش می‌کنم که از نوشته‌های انبیا و رسولان به من ثابت کند که من در اشتباه هستم. به محض اینکه متقاعد شدم، فوراً تمام اشتباهاتم را پس می‌گیرم و اولین کسی خواهم بود که کتاب‌هایم را در آتش می‌اندازم."

«آنچه که گفتم نشان می‌دهد که خطراتی را که در معرض آن قرار گرفته‌ام در نظر گرفته‌ام و سنجیده‌ام؛ اما به دور از دلسردی از این موضوع، بسیار خوشحالم که می‌بینم انجیل، در این روزگار مانند گذشته، علت آشفتگی و اختلاف است. این شخصیت، سرنوشت کلام خداست. مسیح گفت: "من نیامدم تا صلح را بر زمین بفرستم، بلکه شمشیر را بفرستم." خداوند در نصایح خود شگفت‌انگیز و وحشتناک است؛ مراقب باشیم که مبادا در تلاش‌هایمان برای جلوگیری از اختلاف، در حال مبارزه با کلام مقدس خدا باشیم و سیل وحشتناکی از خطرات غیر قابل تجزیه بلایای کنونی و ویرانی ابدی را بر سر خود بکشیم... می‌توانم مثال‌های زیادی را که از اوادی‌های خدا برگرفته شده است نقل کنم، می‌توانم از فرعون‌ها، پادشاهان بابل و اسرائیل صحبت کنم، که هرگز به اندازه زمانی که با اقدامات ظاهراً محتاطانه‌تر، فکر می‌کردند اقتدار خود را تثبیت کنند، در ویرانی خود سهمی نداشتند. خداوند کوه‌ها را بر می‌دارد و آنها نمی‌دانند.»

لوثر به آلمانی صحبت کرد. از او خواسته شد که همان کلمات را به زبان لاتین تکرار کند. با اینکه از تلاش قبلی خسته شده بود، باز هم با همان صراحت و انرژی قبلی سخنانش را تکرار کرد. مشیت الهی کار مجلس را هدایت کرد. ذهن بسیاری از شاهزادگان به قدری از خطا و خرافات کور شده بود که در پایان نامه اول، قدرت استدلال لوثر را ندیدند. اما تکرار آنها را قادر می‌سازد تا نکات گفته شده را به وضوح درک کنند.

کسانی که سرسختانه چشمان خود را به روی نور بسته بودند و مصمم بودند به حقیقت متقاعد نشوند، از زور سخنان لوثر خشمگین شدند.

وقتی صحبتش را متوقف کرد، سخنگوی رژیم با عصبانیت آشکار گفت: «نمی‌آزنی

به این سوال پاسخ داد... پاسخ روشن و دقیق لازم است... آیا می خواهید انصراف دهید یا نه؟"

مصلح پاسخ داد: «از آنجا که اعلیحضرت و شاهزادگان پاسخی ساده، صریح و مستقیم می خواهند، آن را خواهم داد و آن این است: من نمی توانم ایمانم را نه به پاپ و نه به شوراها تسلیم کنم، زیرا روشن است که ظهر که غالباً دچار اشتباه و حتی در تضاد با خود شده اند. اگر فکر من به این ترتیب مطیع کلام خدا نشده باشد، نمی توانم و نخواهم انکار کنم، زیرا این عادلانه نیست که یک مسیحی بر خلاف وجدان خود صحبت کند. کمک کن آمین.»

بنابراین مرد عادل بر پایه مطمئن کلام خدا محکم ایستاد. نور بهشت چهره او را روشن کرد. عظمت و صفای منش، آرامش و شادی دل او بر همگان آشکار بود، چنان که در برابر قدرت ضلالت شهادت می داد و بر برتری ایمان جهان گیر شهادت می داد.

کل مجلس مدتی در حیرت سکوت کردند. لوتر در اولین پاسخ خود با لحن آرام، محترمانه و تقریباً مطیع صحبت کرد. رومانیت ها این را به عنوان مدرکی برای شکست شجاعت آنها تفسیر کرده بودند. آنها درک کردند که درخواست زمان بیشتر صرفاً مقدمه ای برای پس گرفتن آنها بود. خود کارلوس که با تحقیر متوجه حالت خسته راهب شد. لباس متواضع و سادگی گفتارش اعلام کرد: این مرد هرگز مرا بدعت گذار نخواهد کرد. شجاعت و صلابتی که لوتر اکنون از خود نشان می داد، و همچنین قدرت و وضوح ملاحظات او، همه را پر از تعجب کرد. امپراطور که با تحسین به حرکت درآمده بود، فریاد زد: "این راهب با دلی بی باک و شجاعت تزلزل ناپذیر صحبت می کند." بسیاری از شاهزادگان آلمانی با غرور و شادی به نماینده ملت خود نگاه کردند.

هم مذهبیان روم شکست خوردند. علت آنها اکنون در نور نامطلوب تری ظاهر شد. آنها به دنبال حفظ سلطه خود بودند، نه با توسل به کتاب مقدس، بلکه با استفاده از تهدید - استدلال خطاناپذیر رم. سخنگوی رژیم گفت: "اگر انصراف ندهید، امپراتور و ایالات امپراتوری نحوه برخورد با بدعت گذار لجوج را در نظر خواهند گرفت."

دوستان لوتر که با خوشحالی به دفاع نجیب او گوش می دادند، از این سخنان به خود لرزیدند، اما خود دکتر با آرامش گفت: خدا یاور من باشد، زیرا نمی توانم چیزی را پس بگیرم.

او از رژیم غذایی حذف شد در حالی که شاهزاده ها در حال صحبت کردن بودند. احساس می شد که یک بحران بزرگ فرا رسیده است. امتناع مداوم لوتر از تسلیم شدن می تواند قرن ها بر تاریخ کلیسا تأثیر بگذارد. تصمیم گرفته شد که او یک فرصت دیگر برای انصراف داشته باشد. برای آخرین بار او را به مجلس بردند. بار دیگر این سؤال مطرح شد که آیا او از آموزه های خود چشم پوشی می کند؟ لوتر گفت: «به جز آنچه قبلاً داده ام، هیچ پاسخ دیگری برای دادن ندارم.» واضح بود که نمی توان او را، چه با وعده و چه با تهدید، به تسلیم شدن در برابر فرمان روم واداشت.

رؤسای پایبست از این که حکومت آنها که شاهان و اشراف را به لرزه درآورده بود، به این ترتیب توسط یک راهب متواضع تحقیر شد، منجر شدند. آنها آرزو داشتند که او را از طریق شکنجه جسمی، خشم خود را احساس کنند. اما لوتر با درک خطری که در آن قرار داشت، همه را با آرامش و وقار مسیحی خطاب کرد. سخنان او عاری از غرور، شور و فریب بود. او خود و مردان بزرگی را که اطرافش را احاطه کرده بودند از دست داده بود و تنها احساس می کرد که در حضور فردی بی نهایت برتر از پاپ ها، پیشوایان، پادشاهان و امپراتوران قرار دارد. مسیح از طریق شهادت لوتر با قدرت و عظمتی صحبت کرد که در آن لحظه باعث شگفتی و ترس دوستان و دشمنان شد. روح خدا بوده است

حاضر در آن شورا بود و قلب سران امپراتوری را تحت تأثیر قرار داد. بسیاری از شاهزادگان با شجاعت به عدالت آرمان لوتر پی بردند. آنها به حقیقت متقاعد شدند. اما در برخی دیگر، برداشت های دریافتی از بین رفت.

طبقه دیگری نیز وجود داشت که در آن زمان اعتقادات خود را ابراز نمی کردند، اما پس از مطالعه کتاب مقدس برای خود، بعداً از طرفداران سرسخت اصلاحات شدند.

الکتور فردریک مشتاقانه منتظر حضور لوتر قبل از رژیم بود و با احساسات عمیق به سخنرانی او گوش داد. با شادی و غرور شاهد شجاعت، صلابت و خویشتن‌داری دکتر بود و تصمیم گرفت محکم‌تر در دفاع از او بماند. او بین طرفین دعوا مقایسه کرد و دید که خرد پاپ ها، پادشاهان و پیشوایان به قدرت حقیقت به هیچ وجه کاهش یافته است. پاپ شکستی را متحمل شده بود که در همه ملت ها و در همه اعصار احساس می شد.

هنگامی که قاضی متوجه تأثیر سخنرانی لوتر شد، مانند هرگز از امنیت حاکمیت روم هراس داشت و تصمیم گرفت از همه ابزارهایی که در اختیار داشت برای شکست اصلاح طلب استفاده کند. او با استفاده از تمام فصاحت و مهارت دیپلماتیکی که او را به شهرت رساند، حماقت و خطر قربانی کردن دوستی و حمایت رئیس مقتدر رومی را به خاطر راهبی ناچیز به امپراتور جوان عرضه کرد.

سخنان او بی تأثیر نبود. یک روز پس از پاسخ لوتر، چارلز دستور داد تا پیامی به دیت ارائه شود و عزم خود را برای ادامه سیاست پیشینیان خود، حفظ و حمایت از دین کاتولیک اعلام کند. از آنجایی که لوتر از انکار اشتباهات خود امتناع کرده بود، باید شدیدترین اقدامات را علیه او و بدعت هایی که آموزش می داد اتخاذ کرد. «یک راهب ساده که توسط جنون خود به بیراهه کشیده شده بود، خود را در برابر ایمان جهان مسیحیت قرار داد.

من پادشاهی، قدرتم، دوستانم، گنج، بدن و خونم، افکار و جانم را فدا خواهم کرد تا جلوی پیشرفت این شرارت را بگیرم. من می خواهم لوتر آگوستینی را برکنار کنم و او را از ایجاد کوچکترین بی نظمی در بین مردم منع کنم.

سپس علیه او و فرقه گرایانش، به عنوان بدعت گذاران شرور، از طریق تکفیر، توقیف و به هر وسیله لازم برای نابودی آنها اقداماتی انجام خواهد داد. من از اعضای ایالات می‌خواهم که مانند مسیحیان وفادار رفتار کنند.» با وجود این، امپراتور اعلام کرد که باید به رفتار ایمن لوتر احترام گذاشته شود، و قبل از اینکه بتوان علیه او اقدام کرد، باید به او اجازه داد که سالم به خانه برسد. .

اکنون دو نظر متضاد توسط اعضای رژیم ارائه شد.

فرستادگان و نمایندگان پاپ مجدداً خواستار نادیده گرفتن رفتار امن اصلاح طلب شدند. آنها استدلال کردند: "راین باید خاکستر خود را دریافت کند، همانطور که یک قرن پیش خاکستر جان هوس را دریافت کرد." شاهزادگان آلمانی، اگرچه پاپیست بودند و دشمن لوتر اعلام شده بودند، اما در برابر چنین تجاوزی به عقاید عمومی اعتراض کردند و این لکه ننگی بر ناموس ملت بود. آنها به مصیبت هایی که پس از مرگ هوس رخ داد اشاره کردند و اعلام کردند که جرات ندارند تکرار آن شرارت های وحشتناک را بر سر آلمان و بر سر امپراتور جوان آن بیاورند.

خود چارلز در پاسخ به این پیشنهاد ناچیز گفت که حتی اگر این ایمان از دلها بیرون شود، باید به شاهزادگان پناه برد. سرسخت ترین دشمنان پاپیست لوتر بعداً اصرار کردند که با اصلاح طلب همان گونه برخورد شود که زیگیسموند با هوس کرد و او را به سرپرستی کلیسا سپرد. اما به یاد صحنه ای که هوس در یک مجلس عمومی به زنجیر خود اشاره کرده بود و به پادشاه قول تعهد خود را یادآوری می کرد. چارلز پنجم اعلام کرد: من دوست ندارم مانند سیگیسموند از شرم سرخ شوم.

با این حال، چارلز عمداً حقایق را که لوثر ارائه کرده بود رد کرده بود. پادشاه نوشت: من کاملاً مصمم هستم که راه پیشینیان خود را دنبال کنم. او تصمیم گرفته بود که راه معمول را ترک نکند، حتی در راه های حق و عدالت قدم بردارد. چون پدر و مادرش این کار را کردند، او از پاپ با تمام ظلم و فسادش حمایت کرد. بنابراین او موضع خود را گرفت و از پذیرش نوری فراتر از آنچه والدینش دریافت کرده بودند، یا انجام هر وظیفه ای که آنها به آن توجه نداشتند خودداری کرد.

امروزه بسیاری هستند که تصمیم می گیرند به آداب و سنن والدین خود پایبند باشند. وقتی خداوند نور اضافی را برای آنها می فرستد، آنها از پذیرش آن امتناع می ورزند، زیرا چون به والدینشان داده نشده است، آنها نباید آن را دریافت کنند. ما در جایی قرار نگرفتیم که پدر و مادرمان بودند، در نتیجه وظایف و مسئولیت های ما با آنها یکی نیست. ما با نگاه کردن به الگوی والدین برای تعیین تکلیف خود، به جای جستجوی کلام حقیقت برای خود، مورد تأیید خداوند قرار نخواهیم گرفت. مسئولیت ما از اجدادمان بیشتر است. ما مسئول نوری هستیم که آنها دریافت کردند و به عنوان ارث به ما داده شد. ما همچنین مسئول نور اضافی هستیم که اکنون از کلام خدا بر ما می تابد.

عیسی به یهودیان کافر گفت: "اگر نمی آمدم و با آنها صحبت نمی کردم، گناه نمی کردند، اما اکنون هیچ عذری برای گناه خود ندارند." (یوحنا 15:22). همان قدرت الهی از طریق لوثر با امپراتور و شاهزادگان آلمان صحبت کرده بود. و همانطور که نور از کلام خدا می درخشید، روح او برای آخرین بار از بسیاری در آن مجمع التماس کرد. همانطور که پیلطس، قرن ها قبل، به غرور و محبوبیت اجازه داد تا قلب او را در برابر نجات دهنده جهان ببندد. چگونه فلیکس تهوع به پیام آور حقیقت دستور داد: "اکنون راه خودت را برو و وقتی فرصتی داشته باشم تو را خواهم خواند". همانطور که آگریپا مغرور اعتراف کرد: "شما تقریباً مرا متقاعد می کنید که مرا مسیحی کنید!" (اعمال رسولان، 24: 25؛ 26؛ 28). او از پیام فرستاده شده توسط بهشت منحرف شد، بنابراین چارلز پنجم، با تسلیم شدن به پیشنهادات غرور و سیاست دنیوی، تصمیم گرفت نور حقیقت را رد کند.

شایعات به طور گسترده ای در مورد نقشه ها علیه لوثر پخش شد و هیجان زیادی در سراسر شهر ایجاد کرد. اصلاح طلب دوستان زیادی پیدا کرده بود که با دانستن ظلم وحشیانه روم علیه همه کسانی که جرات افشای فسادهای او را داشتند، تصمیم گرفتند که او قربانی نشود. صدها اشراف متعهد شدند که از او محافظت کنند. عده کمی علناً پیام سلطنتی را به عنوان نشان دهنده تسلیم ضعیف در برابر قدرت روم محکوم کردند. پوسترهایی بر درهای خانه ها و مکان های عمومی نصب شد که برخی در محکومیت و برخی دیگر از لوثر حمایت می کردند.

روی یکی از آن ها به سادگی این جمله ی پرمعنا ی مرد خردمند نوشته شده بود: «وای بر تو ای سرزمینی که پادشاهش کودکی! (جامعه 10:16). شور و شوق عمومی به نفع لوثر در سراسر آلمان، هم امپراتور و هم دیت را متقاعد کرد که هرگونه بی عدالتی در حق لوثر، صلح امپراتوری و حتی ثبات امپراتوری را به خطر می اندازد.

تخت پادشاهی.

فردریک ساکسونی یک ذخیره مطالعه شده داشت و احساسات واقعی خود را نسبت به اصلاح طلب به دقت پنهان می کرد، در حالی که با هوشیاری خستگی ناپذیر، هر حرکت او و همه دشمنانش را زیر نظر داشت. اما بسیاری بودند که هیچ تلاشی برای پنهان کردن همدردی خود با لوثر نکردند. شاهزادگان، کنتها، بارونها و دیگر افراد برجسته، اعم از روحانی و کلیسایی، از او دیدن کردند. اسپلاتین نوشت: «اتاق کوچک دکتر نمی توانست تمام بازدیدکنندگانی را که خود را معرفی می کردند، در خود جای دهد.» مردم طوری به او نگاه می کردند که گویی او بیش از یک انسان است. او را به رویارویی با مرگ سوق داد تا اینکه وجدان خود را تجاوز کند.

تلاش های مجدانه ای برای جلب رضایت لوتر برای سازش با روم انجام شد. اشراف و شاهزادگان به او گفتند که اگر در طرح عقاید خود علیه عقاید کلیسا و شوراها پافشاری کند، به زودی از امپراتوری تبعید خواهد شد و دیگر دفاعی نخواهد داشت. به این درخواست، لوتر پاسخ داد: "مشمول انجیل مسیح بدون توهین غیرممکن است... پس چرا ترس از خطر باید مرا از خداوند و از کلام الهی که تنها حقیقت است جدا کند؟ نه!

ترجیح می دهم بدن، خون و جانم را رها کنم." مجدداً از او خواسته شد که تسلیم قضاوت امپراتور شود و دیگر لازم نیست بترسد. لوتر در پاسخ گفت: "با تمام وجودم موافقم که امپراتور، شاهزادگان و حتی فروتن ترین مسیحی، نوشته های من را بررسی و قضاوت کنند؛ اما تنها تحت یک شرط: کلام خدا را راهنمای خود قرار دهند. کاری ندارند جز اینکه او را اطاعت کنند.

وجدان من وابسته به این کلمه است و من به اقتدار آن ملزم هستم.» او به درخواست دیگری پاسخ داد: "من موافقت می کنم که از رفتار امن خود دست بکشم و وجود و زندگی خود را در اختیار امپراتور قرار می دهم. اما کلام خدا هرگز!" او تمایل خود را برای تسلیم شدن به تصمیم یک شورای عمومی اعلام کرد، اما تنها به شرطی که شورا مطابق با کتاب مقدس تصمیم بگیرد. وقتی صحبت از کلام خدا و ایمان می شود، هر مسیحی به اندازه پاپ قاضی خوبی است، حتی اگر توسط یک میلیون شورا حمایت شود.» دوستان و دشمنان به طور یکسان در نهایت متقاعد شدند که هرگونه تلاش برای آشتی بیهوده خواهد بود.

اگر مصلح در یک امتیاز تسلیم می شد، شیطان و میزبانانش پیروز می شدند. اما استواری تزلزل ناپذیر او وسیله ای برای رهایی کلیسا و آغاز عصر جدید و بهتر بود. تأثیر این مرد که جرأت داشت در مسائل دینی برای خود فکر و عمل کند، نه تنها در زمان خودش، بلکه در تمام نسل های آینده بر کلیسا و جهان تأثیر گذاشت. استحکام و وفاداری او تا آخرالزمان همه کسانی را که تجربه مشابهی را پشت سر گذاشتند تقویت می کرد. قدرت و عظمت خدا بالاتر از نصیحت انسانها، بالاتر از نیروی عظیم شیطان ایستاده بود.

به دستور امپراتور به لوتر دستور داده شد که به خانه خود بازگردد. او می دانست که این دستور دیگری برای محکومیت او دنبال خواهد شد. ابرهای تهدیدآمیز بر سر راه آنها غلتیدند. اما با ترک ورمز، قلبش پر از شادی و ستایش شد. او گفت: "شیطان خود از قلعه پاپ محافظت می کرد، اما مسیح در آن شکاف گسترده ای ایجاد کرد و شیطان مجبور شد اعتراف کند که عیسی از او قدرتمندتر است."

پس از رفتن او، در حالی که همچنان مایل بود که استواری او با شورش تسخیر نشود، به امپراتور نوشت: «خداوند شاهد من است که افکار من را می داند، که با تمام وجود آماده هستم تا از اعلیحضرت اطاعت کنم در امور خیر یا در امور. خبر بد، چه در زندگی و چه در مرگ، بدون استثناء به جز کلام خدا، که انسان با آن زندگی می کند. در تمام امور این زندگی، وفاداری من تزلزل ناپذیر خواهد بود. زیرا در آنها، باخت یا برد هیچ ربطی به رستگاری ندارد. اما این که انسان در اموری که به حیات جاودانی تعلق دارد تابع انسان باشد، مغایر با اراده خداوند است.

در سفر بازگشت از ورمز، استقبال لوتر حتی از راه او به آنجا خوشایندتر بود. کلیساهای نجیب به راهب تکفیر شده سلام کردند و حاکمان مدنی مردی را که امپراتور محکوم کرده بود مورد احترام قرار دادند. او به موعظه اصرار داشت و با وجود ممنوعیت امپراتوری، لوتر بار دیگر بر منبر رفت.

وی تصریح کرد: من هرگز متعهد به دستبند زدن به کلام الله نبوده ام و نخواهم کرد. مدت زیادی از خروج او از ورمز نگذشته بود که پاپیست ها امپراتور را متقاعد کردند که حکم منع او را صادر کند. در این فرمان لوتر محکوم شد

مانند «شیطان خود در ظاهر مرد و لباس راهب». دستور داده شد به محض انقضای مهلت ایمن، اقداماتی برای وقفه در کار وی انجام شود. همه مردم از پذیرایی از او، دادن غذا یا نوشیدنی، یا کمک یا حمایت از او، با حرف یا عمل، در ملاء عام یا خصوصی منع شدند. هر جا پیدا شد باید بازداشت و تحویل مقامات شود. پیروان او نیز باید دستگیر و مصادره اجناس و اموال خود را تحمل کنند. قرار بود نوشته‌های او از بین برود و در نهایت همه کسانی که جرأت می‌کردند خلاف این فرمان عمل کنند، مشمول محکومیت او می‌شدند. منتخب ساکسونی و دوستانه ترین شاهزادگان لوتر بلافاصله پس از خروج وی از ورمرز خارج شده بودند و فرمان امپراتور مجوز رژیم را دریافت کرد. رومانیست ها خوشحال بودند. آنها سرنوشت اصلاحات را مهر و موم شده می دانستند.

خداوند در این ساعت خطر برای بنده اش راه فراری قرار داده بود. چشمی هوشیار حرکات لوتر را دنبال کرد و قلبی واقعی و شریف تصمیم به نجات او گرفت. معلوم بود که روم به چیزی کمتر از مرگ او راضی نمی شود. فقط پنهان کاری می توانست لوتر را از آواراه های شیر حفظ کند. خداوند به فردریک ساکسونی حکمتی داد تا طرحی را با هدف حفظ اصلاح‌گر تدوین کند. با همکاری دوستان واقعی، هدف انتخاب کننده محقق شد و لوتر به طور مؤثری از دوستان و دشمنان خود پنهان شد. در سفر به خانه، او دستگیر شد، از خادمانش جدا شد و به سرعت از طریق جنگل به Wartburg یک قلعه کوهستانی منزوی برده شد. دستگیری و ناپدید شدن او چنان در هاله ای از رمز و راز بود که حتی خود فردریک نیز برای مدت طولانی نمی دانست که لوتر کجا برده شده است. این کمیود اطلاعات بی دلیل نبود. تا زمانی که رای دهنده از مکان لوتر بی خبر بود، چیزی نمی توان گفت. فردریکو راضی بود که بداند اصلاح طلب در امان است.

بهار و تابستان و پاییز گذشت و زمستان از راه رسید. لوتر همچنان زندانی بود. وقتی به نظر می رسید که نور انجیل در شرف خاموش شدن است، آلاندرو و حامیانش خوشحال شدند. اما مصلح به جای این، چراغ خود را از مخزن حقیقت پر می کرد و نورش بیشتر می درخشید.

در امنیت مساعد وارتنبورگ، لوتر برای مدتی از رهایی خود از گرما و هیاهوی نبرد خوشحال شد. اما او نمی توانست در سکون و آرامش برای مدت طولانی رضایت پیدا کند. او که به زندگی پر تحرک و درگیری شدید عادت کرده بود، به سختی می توانست بی تحرک بماند. در آن روزهای تنهایی، وضعیت کلیسا در برابر او بالا رفت و او با ناامیدی فریاد زد: "افسوس! بار دیگر افکارش به سمت خود برگشت و ترسید که به خاطر عقب نشینی از جنگ متهم به بزدلی شود. او خود را به خاطر بی حوصلگی و خود خواری سرزنش می کرد. با این حال، در همان زمان، روزانه بیش از آنچه برای یک مرد ممکن به نظر می رسید، تولید می کرد. قلم او هرگز بیکار نبود. هنگامی که دشمنان او به خود می بالیدند که لوتر را به سکوت تقلیل می دهند، از اثبات ملموسی که او هنوز فعال است شگفت زده و گیج شدند. تعداد زیادی اعلامیه از قلم او در سراسر آلمان پخش شد. او همچنین با ترجمه عهد جدید به زبان آلمانی خدمات فوق العاده ای به هموطنان خود کرد. از پاتموس صخره‌ای خود، تقریباً یک سال تمام به اعلام انجیل و سرزنش گناهان و خطاهای آن زمان ادامه داد.

فقط برای حفظ لوتر از خشم دشمنانش، و نه حتی اجازه دادن به او فصلی آرام برای این کارهای مهم، بود که خدا بنده خود را از صحنه زندگی عمومی کنار کشید. نتایج ارزشمندتر از اینها باید به دست می آمد. در خلوت و تاریکی خلوتگاه کوهستانی اش،

لوتر از قلمرو تمام حمایت های زمینی حذف شد و از ستایش های انسانی حذف شد. بنابراین او از غرور و اعتماد به نفسی که در هنگام دستیابی به موفقیت بسیار رایج است، در امان ماند. با رنج و تحقیر او دوباره آماده شد تا با خیال راحت بر روی ارتفاعات سرگیجه آور که ناگهان به آن عروج یافته بود راه برود.

وقتی انسانها از آزادی که حقیقت برایشان به ارمغان می آورد خوشحال می شوند، تمایل دارند کسانی را که خداوند برای گسستن زنجیرهای ضلالت و خرافات به کار گرفته است، ستایش کنند. شیطان در پی آن است که افکار و عواطف انسانها را از خدا دور کند و آنها را بر عاملان انسان تثبیت کند. او آنها را هدایت می کند تا به ابزار صرف احترام بگذارند و دستی را که همه رویدادهای مشیت را هدایت می کند نادیده بگیرند. چقدر پیشوایان مذهبی که این گونه مورد تمجید قرار می گیرند، وابستگی خود به خدا را از دست می دهند و به خود اعتماد می کنند. در نتیجه، آنها به دنبال کنترل ذهن و ضمیر افرادی هستند که تمایل دارند به جای کلام خدا، برای راهنمایی به آنها نگاه کنند. کار اصلاحات اغلب به دلیل روحیه ای که توسط کسانی که از آن دفاع می کنند، به تعویق می افتد. خدا می خواست مانع از این شود که علت اصلاحات به این خطر برسد. او مایل بود که چنین اثری نه تأثیرات انسانی، بلکه تأثیرات الهی را دریافت کند. چشمان مردم به لوتر به عنوان بیانگر حقیقت معطوف شده بود، اما او را کنار گذاشتند تا همه نگاه ها به نویسنده ابدی حقیقت معطوف شود.

فصل 9

اصلاح طلب سوییس

در انتخاب ابزار اصلاح کلیسا، همان تدبیر الهی دیده می شود که در شکل گیری کلیسا بود. مولای آسمانی از کنار بزرگان زمین، صاحبان القاب و ثروتمند از اموال مادی گذشت که به عنوان رهبران مردم به ستایش و افتخار عادت داشتند. آنها آنقدر به برتری شان افتخار می کردند و اعتماد به نفس داشتند که نمی توانستند با هموعان خود همدردی کنند و با مرد فروتن ناصری همکار شوند. از ماهیگیران بی سواد و سخت کوش جلیل دعوت شد: "به دنبال من بیایید تا شما را صیاد انسان کنم" (متی 4:19). شاگردان متواضع و پذیرا بودند. هرچه کمتر تحت تأثیر تعالیم نادرست زمان خود قرار گرفته بودند، مسیح با موفقیت بیشتری می توانست آنها را برای خدمت خود راهنمایی و تربیت کند.

در دوران اصلاحات کبیر نیز چنین بود. مصلحان بزرگ مردانی متواضعانه بودند - مردانی بیش از دیگران در زمان خود، فارغ از غرور مقامی، و از نفوذ نابردباری و فساد روحانیت. این برنامه خداوند است که از ابزارهای فروتنانه برای به دست آوردن نتایج عالی استفاده کند. آنگاه جلال به مردم تعلق نخواهد گرفت، بلکه به کسی تعلق خواهد گرفت که به وسیله آنها هم برای اراده و هم برای انجام رضایت او عمل می کند.

چند هفته پس از تولد لوتر در کلبه ای معدنچی در زاکسن، اولریش زوینگلی در کلبه ای چوپان در میان کوه های آلپ به دنیا آمد. فضایی که دوران کودکی زوینگلی را احاطه کرده بود و درس های اولیه او برای آماده سازی او برای ماموریت آینده اش مناسب بود. ذهن او که صحنه هایی از شکوه، زیبایی و شکوه و عظمت طبیعی را به نمایش گذاشته بود، خیلی زود تحت تأثیر احساس عظمت، قدرت و عظمت خداوند قرار گرفت. داستان دلاوری هایی که در کوه های زادگاهش به دست آمد، آرزوهای جوانی او را بیدار کرد. و در کنار مادر بزرگ و ارسته اش به داستان های اندک اما گرانبهای کتاب مقدس که او از میان افسانه ها و سنت های کلیسا جمع آوری کرده بود گوش داد. او با علاقه شدیدی از کارهای بزرگ پدرسالاران و انبیا، از شبانانی که از گله های خود در کوهستان های فلسطین محافظت می کردند، جایی که فرشتگان نوزاد بیت لحم را به آنها خبر دادند، و از مرد کالواری شنید.

مانند جان لوتر، پدر زوینگلی خواستار تحصیل برای پسرش بود و پسر در سنین پایین از دره زادگاهش به مدرسه فرستاده شد. ذهن او به سرعت رشد کرد و به زودی یافتن معلمان شایسته برای آموزش او به موضوع مهمی تبدیل شد. در سیزده سالگی به برن رفت که در آن زمان دارای برجسته ترین مدرسه در سوئیس بود. اما در آنجا خطری پدید آمد و آینده امیدوارکننده زندگی او را تهدید کرد. رهبران برای جذب او به صومعه تلاش قاطعانه ای انجام دادند. راهبان دومینیکن و فرانسیسکن برای جلب رضایت مردم با هم رقابت می کردند. آنها برای اطمینان از برتری نسبت به رقبای خود، از تزئینات کلیساها، شکوه عبادت های خود و جاذبه های آثار و تصاویر معروف «معجزه گر» خود کوتاهی نکردند. دومینیکن های برن دیدند که اگر بتوانند این دانش آموز جوان با استعداد را ببرند، سود و افتخار را تضمین خواهند کرد. سن کم و توانایی طبیعی او در خطیب و نویسندگی و نبوغ او در موسیقی و شعر بیش از همه شکوه و جلال او در جذب مردم به خدمات او و در نتیجه افزایش درآمدهای مذهبی او مؤثر است. آنها با فریب و چاپلوسی بیش از حد تلاش کردند تا زوینگلی را وادار به ورود به صومعه خود کنند. لوتر، زمانی که دانشجو بود، خود را در سلولی در یک حبس کرده بود

صومعه، و اگر خدا او را آزاد نمی کرد، در دنیا گم می شد. زوینگی اجازه نخواهد داشت با این خطر مواجه شود.

به طور مشروط به پدرش در مورد نقشه های رهیبان هشدار داده شد. او قصد نداشت به پسرش اجازه دهد تا زندگی بیهوده و بیهوده راهبان را دنبال کند. او دید که سودمندی آینده اش در خطر است و به او دستور داد که بدون معطلی به خانه بازگردد.

دستور عمل شد؛ اما مرد جوان در دره زادگاهش چندان راضی نبود و به سرعت تحصیلات خود را از سر گرفت و پس از مدتی در بازل ساکن شد. در آنجا بود که زوینگی برای اولین بار انجیل فیض رایگان خدا را شنید. ویتماخ، معلم زبانهای باستانی، در حین تحصیل یونانی و عبری، به کتاب مقدس هدایت شده بود و از این طریق پرتوهای نور الهی در ذهن دانش آموزان تحت تعلیم او می تابید. او اعلام کرد که حقیقتی قدیمی‌تر و بی‌نهایت ارزشی بیشتر از نظریه‌هایی که توسط دانشمندان و فیلسوفان تدریس می‌شود وجود دارد. این حقیقت باستانی این بود که مرگ مسیح تنها بهای فدیة گناهکار است. از نظر زوینگی، این کلمات مانند اولین پرتوهای نور بودند که قبل از طلوع آفتاب هستند.

زوینگی به زودی از بازل برای ورود به وزارت خود فراخوانده شد.

اولین کار میدانی او در یک جامعه آلف، نه چندان دور از دره خانه اش بود. او که به عنوان کشیش منصوب شد، «با تمام جان خود را وقف جستجوی حقیقت الهی کرد. یک مصلح معاصر گفت، زیرا او به خوبی می دانست که گله مسیح به چه کسی سپرده شده است.

هر چه بیشتر در کتاب مقدس جستجو می کرد، تضاد بین حقایق آنها و بدعت های روم آشکارتر می شد. او به عنوان کلام خدا، تنها معیار کافی و خطاناپذیر، به کتاب مقدس تسلیم شد. او دید که او باید مترجم خودش باشد. او برای حمایت از یک نظریه یا آموزه از پیش تعیین شده سعی نکرد کتاب مقدس را توضیح دهد، بلکه بر این باور بود که این وظیفه اوست که یاد بگیرد آموزه مستقیم و آشکار آنها چیست. او از هر کمکی برای به دست آوردن درک کامل و درست از معنای آن استفاده کرد، و از روح القدس کمک گرفت، که او اعلام کرد، خود را برای همه کسانی که او را در اخلاص و دعا می خواستند آشکار می کرد.

زوینگی گفت: «کتاب مقدس از جانب خدا آمده است، نه از انسان. و همان خدایی که نور می دهد به شما می فهماند که این کلمه از جانب خدا آمده است. کلام خدا... نمی تواند شکست بخورد. او سبک است، خود را تبیین می کند، خود را آشکار می کند، روح را با تمام رستگاری و فیض نورانی می کند، او را در خدا تسلی می دهد، او را فروتن می کند، پس خود را گم می کند و خود را انکار می کند و خدا را در آغوش می گیرد. صحت این سخنان زوینگی ثابت شده بود. او بعداً درباره تجربه خود در این زمان صحبت کرد: «وقتی شروع به تسلیم کامل به کتاب مقدس کردم، فلسفه و الهیات (مکتب شناسی) همیشه برای من ناراضی‌تری ایجاد می کرد. در نهایت، این همان چیزی است که من می گویم، "شما باید هر چیزی را که فریب می دهد، پشت سر بگذارید و معنای خدا را که صرفاً در کلام ساده او توضیح داده شده است بیاموزید." سپس شروع به درخواست نور از خدا کردم و کتاب مقدس برایم بسیار آسان شد.»

دکترین موعظه شده توسط زوینگی از لوتر دریافت نشد. این آموزه مسیح بود. مصلح سوئیسی گفت: «اگر لوتر مسیح را موعظه کند، او همان کاری را می‌کند که من انجام می‌دهم. او خیلی بیشتر از من روح ها را به مسیح هدایت کرده است. همینطور باشد. با این حال، نام دیگری جز نام مسیح که من سرباز او هستم و تنها سر من است، ندارم. هرگز حتی یک خط توسط من برای لوتر یا توسط لوتر برای من نوشته نشده است. و چرا؟... تا برای همه آشکار شود که شهادت روح خدا چقدر یکنواخت است، زیرا ما که هیچ ارتباطی با یکدیگر نداشته ایم، آموزه عیسی مسیح را با چنین یکنواختی تعلیم می دهیم.»

در سال 1516، زوینگی به عنوان واعظ در صومعه آینزیدلن دعوت شد. او در آنجا دیدی نزدیک به فسادهای روم پیدا کرد و به عنوان یک اصلاح‌کننده شروع به اعمال نفوذ کرد که بسیار فراتر از خانه‌اش احساس می‌شد.

آلپ بومی یکی از جاذبه های بزرگ اینزیدلن تصویری از باکره بود که گفته می شد قدرت معجزه را دارد. بالای دروازه صومعه این کتیبه بود: "در اینجا آموزش کامل گناهان حاصل می شود." زائران در تمام فصول به کلیسای باکره متوسل می شدند. اما در جشن بزرگ سالانه تقدیس آن، جمعیت زیادی از تمام نقاط سوئیس و حتی از فرانسه و آلمان آمده بودند. زوینگی که به شدت از این سناریو ناراحت شده بود، از این فرصت استفاده کرد و آزادی را از طریق انجیل به این بردگان خرافات اعلام کرد.

او گفت: «تصور نکن که خدا در این معبد بیش از هر بخش دیگری از خلقت است. هر جا که خانه شما را درست کرده است، او در اطراف شماست و صدای شما را می شنود... چه قدرتی در زحمات بیهوده، زیارت های طاقت فرسا، نذورات، دعاها باکره و اولیای الهی وجود دارد که آیا شما را مورد لطف خدا قرار دهد؟ کلمات ضرب در نماز به چه معناست؟ مقنعه صیقلی، سر تراشیده شده، روپوش های بلند و یا دمپایی های تزئین شده با طلا چه کارایی دارد؟ خداوند به قلب می نگرند - و قلب ما از خدا دور است. او گفت: «مسیح که خود را یک بار برای همیشه بر روی صلیب تقدیم کرد، قربانی رضایت بخش و قربانی تا ابد برای گناهان همه ایمانداران است.»

برای بسیاری از شنوندگان این آموزه ها مورد استقبال قرار نگرفت. برای آنها ناامیدی تلخ بود که نشان داده شود سفر طاقت فرسا آنها بیهوده بوده است. آنها نمی توانستند بخشش را که به طور رایگان از طریق مسیح ارائه شده بود درک کنند. آنها از مسیر قدیمی بهشت که روم برای آنها ترسیم کرده بود، راضی بودند. آنها از سرگشتگی جستجوی چیز بهتر عقب نشینی کردند. سپردن نجات خود به کشیش ها و پاپ آسان تر از این بود که به دنبال پاکی قلب باشید.

اما طبقه ای دیگر با شادی خبر رستگاری را از طریق مسیح دریافت کردند. آداب و رسوم که روم فرمان می داد نتوانست روح را آرام کند و از طریق ایمان خون ناجی را به عنوان کفاره پذیرفتند. اینها به خانه های خود بازگشتند تا نور گرانبهایی را که دریافت کرده بودند به دیگران نشان دهند. حقیقت به این ترتیب از جامعه ای به جامعه دیگر، از شهری به شهر دیگر منتقل شد و تعداد زائران صومعه باکره بسیار کاهش یافت. کاهش پیشنهادات و به تبع آن دستمزد زوینگی وجود داشت که توسط آنها اخراج شد. اما این فقط باعث خوشحالی او شد، زیرا دید که قدرت تعصب و خرافات شکسته شده است.

مقامات کلیسا نسبت به کاری که زوینگی انجام می داد کور نبودند. اما تا آن زمان از دخالت اجتناب می کردند. به امید اینکه همچنان او را در راه خود حفظ کنند، تلاش کردند تا او را با چاپلوسی به دست آورند، و در همین حال حقیقت در قلب مردم جای می گرفت. تلاش های زوینگی در اینزیدلن او را برای میدان بزرگتری آماده کرده بود و به زودی وارد این میدان شد. پس از سه سال اقامت، او را به دفتر واعظ در کلیسای جامع زوریخ فراخواندند. در آن زمان این مهم ترین شهر در کنفدراسیون سوئیس بود و نفوذ اعمال شده در آنجا به طور گسترده احساس می شد. با این حال، کلیسایانی که او به دعوت آنها به زوریخ آمد، مایل بودند از هر گونه بدعتی اجتناب کنند و مصمم بودند که او را در مورد وظایفش راهنمایی کنند.

آنها گفتند: «تمام انرژی خود را صرف جمع آوری هدایا از مجلس خواهی کرد - بدون نادیده گرفتن کوچکترین. شما آنها را تشویق خواهید کرد وفادار باشند، هم از منبر و هم در اعتراف، تا تمام عسرها و هدایا را بپردازند، و با پیشکش هایشان شهادت دهند که مراقب کلیسا هستند. شما کوشا خواهید بود که کمک های بیماران، توده ها و به طور کلی همه احکام کلیسایی را افزایش دهید.» مریبان او افزودند: «اینها علاوه بر ادای عبادات، موعظه، و مراقبت شخصی از گله، از وظایف کشیش است.»

اما برای اجرای اینها می توانید از یک جایگزین استفاده کنید تا به جای شما عمل کند

-مخصوصاً در موعظه. شما باید عبادات مقدس را فقط برای افراد ممتاز، در صورت درخواست خاص، اجرا کنید. شما مجاز نیستید که آنها را بدون تبعیض برای افراد از همه طبقات اجرا کنید.»

زوینگلی در سکوت به این اتهامات گوش داد و در پاسخ، پس از ابراز قدردانی از افتخار فراخوانده شدن به این دفتر مهم، شروع به توضیح مسیری کرد که پیشنهاد اتخاذ کرد. او گفت: «داستان عیسی برای مدت طولانی از دید عموم دور نگه داشته شده است. هدف من این است که در مورد کل انجیل مطابق متی مقدس آموزش دهم، فقط از منابع کتاب مقدس صحبت کنم، از تمام اعماق آن صحبت کنم، متن را با متن مقایسه کنم، و از دعاهای پرشور و بی وقفه استفاده کنم، تا به من اجازه داده شود آنچه را کشف کنم. ذهن روح القدس برای جلال خدا، برای ستایش پسر یگانه او، برای نجات ارواح، و برای آموزش آنها در ایمان واقعی است که می خواهم خدمت خود را تقدیس کنم.» اگرچه برخی از کلیساها طرح او را تأیید نکردند و سعی کردند او را منصرف کنند، زوینگلی بی تفاوت ماند. او اعلام کرد که قصد معرفی هیچ روش جدیدی را ندارد، بلکه روش قدیمی ای است که کلیسا در آغاز خود، در روزگار پاکی آن به کار گرفته بود.

قبلاً با حقایقی که او تدریس می کرد، علاقه ای برانگیخته شده بود. و مردم بسیار جمع شدند تا موعظه او را بشنوند. بسیاری از کسانی که مدتها بود در جلسات شرکت نکرده بودند در میان شنوندگان او بودند. او خدمت خود را با بازکردن اناجیل، و خواندن و توضیح دادن روایت الهام گرفته از زندگی، تعالیم و مرگ مسیح برای شنوندگانش آغاز کرد. در اینجا، مانند آیزیدلن، او کلام خدا را به عنوان تنها مرجع خطاناپذیر، و مرگ مسیح را به عنوان تنها قربانی کامل ارائه کرد. او گفت: "من می خواهم شما را به مسیح هدایت کنم، به مسیح، منبع واقعی نجات." مردم از همه طبقات دور واعظ جمع شدند، از رهبران دولتی و معلمان گرفته تا صنعتگران و دهقانان. آنها با علاقه عمیق به سخنان او گوش دادند. او نه تنها پیشنهاد رستگاری رایگان را اعلام کرد، بلکه بی باکانه فریبکاری ها و فسادهای آن دوران را محکوم کرد. بسیاری از کلیسای جامع با ستایش خدا بازگشتند. گفتند: این مرد منادی حق است. او موسی ما خواهد بود تا ما را از تاریکی این مصر بیرون بیاورد.»

اما اگرچه در ابتدا آثار او با اشتیاق فراوان مورد استقبال قرار گرفت، پس از مدتی مخالفت ها بالا گرفت. راهبان تلاش کردند تا مانع کار او شوند و تعالیم او را محکوم کنند. بسیاری او را مورد تمسخر و تمسخر قرار دادند. دیگران به وقاحت و تهدید متوسل شدند. اما زوینگلی همه را با صبر و حوصله نشان داد و گفت: «اگر می خواهیم روح‌هایی را برای عیسی بدست آوریم، باید بیاموزیم که چشمان خود را بر روی بسیاری از چیزهایی که سد راه ما هستند ببندیم.»

در این زمان عامل جدیدی برای پیشبرد کار اصلاحات به وجود آمد. یکی از لوسیایان با برخی از نوشته‌های لوتر توسط یکی از دوستان اصلاح طلب در بازل به زوریخ فرستاده شد و او پیشنهاد کرد که فروش این کتاب‌ها ممکن است وسیله‌ای قدرتمند برای انتشار نور باشد. او به زوینگلی نوشت: «بررسی کنید که آیا این لوسیایان از احتیاط و مهارت کافی برخوردار است یا خیر. اگر چنین است، اجازه دهید او را از شهری به شهر دیگر، از روستا به روستا، از روستا به روستا، و حتی از خانه به خانه، در سراسر سوئیس ببرد و نوشته های لوتر و به ویژه شرح دعای خداوند را با خود حمل کند. برای افراد غیر روحانی نوشته شده است هرچه بیشتر شناخته شوند، خریداران بیشتری پیدا خواهند کرد.» به این ترتیب نور ورود پیدا کرد.

در زمانی که خداوند برای شکستن قیدهای جهل و خرافات آماده می‌شود، شیطان با قدرت بیشتری کار می‌کند تا انسان‌ها را در تاریکی بپوشاند و بند آنها را محکم‌تر نگه دارد. چگونه مردان در جاهای مختلف قیام می کردند تا مردم را با بخشش و بخشش عرضه کنند

رم با عادل شمرده شدن از طریق خون مسیح، با انرژی تازه شروع به باز کردن بازار خود در سراسر جهان مسیحیت کرد و برای پول بخشش کرد.

هر گناهی بهای خود را داشت، و اگر خزانه‌های کلیسا پر نگه داشته می‌شد، به افراد اجازه جرم رایگان داده می‌شد. به این ترتیب، هر دو حرکت پیش رفت: یکی تقدیم آموزش گناهان در مقابل پول. و دیگری بخشش به وسیله مسیح. روم گناه را مجاز دانست و آن را منبع درآمد خود قرار داد. اصلاح طلبان گناه را محکوم کردند و به مسیح به عنوان کفار و رهایی بخش اشاره کردند.

در آلمان، فروش اغذیه فروشی به رهیبان دومینیکن سفارش داده شده بود و توسط تنزل بدنام انجام می‌شد. در سوئیس، قاچاق در دستان فرانسیسکن، تحت کنترل سانسو، یک راهب ایتالیایی قرار گرفت. تحریم قبلاً خدمات خوبی برای کلیسا انجام داده بود و مبالغ هنگفتی را از آلمان و سوئیس برای پر کردن خزانه پاپ به دست آورده بود. اکنون او از سوئیس عبور کرد، جمعیت زیادی را به خود جلب کرد، دهقانان فقیر را از درآمد ناچیزشان فراری داد، و از طبقات ثروتمند کمک های مالی فراوان خواست. اما نفوذ اصلاحات قبلاً برای محدود کردن قاچاق احساس شده بود، اگرچه نتوانست از آن جلوگیری کند. زوینگی هنوز در آینزیدن بود که Sanction اندکی پس از ورود به سوئیس، با تجارت غیرقانونی خود در مجاورت شهر آمد. مصلح با اطلاع از رسالت خود، بلافاصله خود را در مقابل او قرار داد. این دو با هم ملاقات نکردند، اما موفقیت زوینگی در افشای نیت راهب چنان بود که مجبور شد به مناطق دیگر برود.

در زوریخ زوینگی با غیرت علیه فروشندگان عفو موعظه کرد. و هنگامی که Sanction به محل نزدیک شد، با یک پیام آور شورا با احضاریه ای روبرو شد که انتظار می‌رفت به آنجا برود. او سرانجام با تدبیری وارد شد، اما بدون فروش حتی یک بخشش رد شد و بلافاصله پس از آن سوئیس را ترک کرد.

با ظهور طاعون یا "مرگ بزرگ" که در سال 1519 سوئیس را درنوردید، انگیزه ای قوی برای اصلاحات ایجاد شد. از آنجایی که مردم به این ترتیب با ویرانگر روبرو شدند، بسیاری احساس کردند که چقدر بیهوده و بیهوده هستند. ارزش بخشش بود که اخیراً به دست آورده بودند. و آنها در آرزوی پایه ای مطمئن تر برای ایمان خود بودند. زوینگی در زوریخ بیمار شد. او به حدی بیمار شد که تمام امید به بهبودی او از بین رفت و خبر مرگ او به طور گسترده منتشر شد. در آن ساعت آزمایش، امید و شجاعت او تزلزل ناپذیر بود. او با ایمان به صلیب کالواری نگاه کرد و به کفار ی کافی برای گناه اعتماد کرد. هنگامی که او از دروازه های مرگ بازگشت، موعظه انجیل با شوری بیشتر از همیشه بود. و سخنان او قدرت فوق العاده ای داشت. مردم با شادی از چوپان محبوب خود که از لب قبر به سوی آنها بازگشته استقبال کردند. آنها خودشان از مراقبت از بیماران آمده بودند و

در حال مرگ، و آنها مانند گذشته ارزش انجیل را احساس کردند. زوینگی به درک روشنی از حقایق آن رسیده بود و قدرت تجدید آن را به طور کامل در خود تجربه کرده بود. سقوط انسان و طرح رستگاری موضوعاتی بود که او در مورد آنها تأمل کرد. او گفت: «در آدم، همه ما مرده‌ایم، در فساد و محکومیت به کلی نابود شده‌ایم». «اما مسیح برای ما رستگاری ابدی خرید.» «اشتیاق او یک قربانی ابدی است و اثری همیشگی دارد. او عدل الهی را برای همیشه به نفع همه کسانی که با ایمانی استوار و تزلزل ناپذیر بر او توکل می‌کنند، برآورده می‌کند.» با این حال، او به صراحت گفت که مردم به دلیل فیض مسیح آزاد نیستند که در گناه ادامه دهند. «هر جا ایمان به خدا باشد، خدا در آنجا ساکن است. و آنجا که خداست، غیرتی بیدار است که انسانها را محدود می‌کند و به کارهای نیک می‌کشاند.»

علاقه به موعظه زوینگی چنان بود که کلیسای جامع به حدی پر شد که نمی‌توانست جمعیتی را که برای شنیدن او آمده بودند در خود جای دهد. کم‌کم که آنها تحمل می‌کردند، حقیقت را برای شنوندگان خود باز کرد. او مواظب بود که در ابتدا نکاتی را معرفی نکند که آنها را نگران کند و موجب تعصب شود. اولین کار او این بود که قلب آنها را به تعالیم مسیح جلب کند، آنها را با محبت خود نرم کند، و الگوی او را در پیشگاه آنها نگه دارد. و همانطور که آنها اصول انجیل را دریافت کردند، باورها و اعمال خرافی آنها ناگزیر کنار گذاشته می‌شد.

گام به گام اصلاحات در زوریخ پیش رفت. در حالت هشدار، دشمنان او به مخالفت فعال برخاستند. یک سال پیش از آن، راهب ویتنبرگ «نه» خود را به پاپ و امپراتور در ورمر اعلام کرده بود، و اکنون به نظر می‌رسید همه چیز نشان دهنده مقاومت مشابهی در برابر ادعاهای پاپ در زوریخ است. حملات مکرر به زوینگی انجام شد. در پادگان پاپ، گاه به گاه، شاگردان انجیل را در آتش می‌سوزاندند، اما این کافی نبود. معلم بدعت‌ها را باید ساکت کرد. بر این اساس، اسقف کنستانسیا سه نماینده را به شورای زوریخ اعزام کرد و زوینگی را متهم کرد که به مردم آموزش می‌دهد تا قوانین کلیسا را زیر پا بگذارند و در نتیجه صلح و نظم جامعه را تهدید می‌کند. او استدلال کرد که اگر اقتدار کلیسا کنار گذاشته شود، هرج و مرج جهانی به وجود می‌آید. زوینگی پاسخ داد که او به مدت چهار سال در زوریخ به تدریس انجیل پرداخته است، «زوریخ ساکت‌تر و آرام‌تر از هر شهر دیگری در کنفدراسیون بود». او گفت: «پس آیا مسیحیت بهترین محافظ امنیت عمومی نیست؟»

نمایندگان از مشاوران خواسته بودند که در کلیسا بمانند، زیرا آنها اعلام کردند که خارج از آن هیچ نجاتی وجود ندارد. زوینگی پاسخ داد: «اجازه ندهید این اتهام شما را تحریک کند. شالوده کلیسا همان صخره است، همان مسیح، که نام خود را به پیترو داد زیرا صادقانه به او اعتراف کرد. در هر قومی، هر که با تمام قلب خود به خداوند عیسی ایمان داشته باشد، مورد قبول خداست. اینجا واقعاً کلیسا است که خارج از آن هیچ کس نمی‌تواند نجات یابد.» در نتیجه کنفرانس، یکی از نمایندگان اسقف، مذهب اصلاح طلب را پذیرفت.

شورا از اقدام علیه زوینگی خودداری کرد و روم برای حمله جدیدی آماده شد. مصلح، هنگامی که از نقشه‌های دشمنانش آگاه شد، فریاد زد: «بگذارید ببینند. من از آنها می‌ترسم همانطور که صخره بیرون زده از امواجی که در پایش رعد و برق می‌کنند می‌ترسد. تلاش‌های روحانیون فقط به هدفی که به دنبال براندازی بودند، کمک کرد. حقیقت همچنان در حال گسترش بود. در آلمان، طرفداران او که از ناپدید شدن لوثر افسرده شده بودند، وقتی پیشرفت انجیل را در سوئیس دیدند، دلگرم شدند.

به محض استقرار اصلاحات در زوریخ، ثمرات آن بیشتر در سرکوب رذیلت و ترویج نظم و هماهنگی دیده شد. زوینگی نوشت: «صلح در شهر ما سکونت دارد. بدون اختلاف، بدون ریا، بدون طمع، بدون اختلاف. چنین اتحادی از کجا می‌تواند حاصل شود، اگر نه از جانب خداوند، و از آموزه ما، که ما را از ثمرات صلح و تقوا پر می‌کند؟»

پیروزی‌هایی که اصلاح طلب به دست آورد، به روم‌گرایان انگیزه داد تا تلاش‌های مصمم‌تری را برای براندازی خود به کار گیرند. آنها که دیدند آزار و شکنجه در سرکوب کار لوثر در آلمان چقدر به دست نیامده بود، تصمیم گرفتند با سلاح‌های خود با اصلاحات مقابله کنند. آنها با زوینگی اختلاف نظر داشتند و پس از حل و فصل موضوع، پیروزی خود را قطعی می‌کردند و خودشان نه تنها محل درگیری، بلکه داورانی را که باید بین مدعیان تصمیم‌گیری کنند، انتخاب می‌کردند. و اگر یک بار می‌توانستند زوینگی را در اختیار داشته باشند، مراقب بودند که او از دست آنها فرار نکند. با سکوت رهبر،

حرکت را می توان به سرعت مهار کرد. اما این هدف به دقت پنهان شد.

این گفتگو قرار بود در بدن انجام شود. اما زوینگی حضور نداشت. شورای زوریخ که به طرح‌های پایبست‌ها مشکوک بود و نسبت به آتش‌هایی که در پادگان پاپ برای کسانی که به انجیل اعتراف می‌کردند، هشدار داد، کشیش خود را از قرار گرفتن در معرض این خطر باز داشت. در زوریخ او آماده بود تا با تمام مبارزانی که روم می توانست بفرستد ملاقات کند. اما رفتن به بدن، جایی که اخیراً خون شهدای راه حق ریخته شده بود، مرگ حتمی بود.

اوکولامپادیوس و هالر به نمایندگی از اصلاح طلبان انتخاب شدند، در حالی که دکتر اک معروف، با حمایت انبوهی از پزشکان فرهیخته و پیشوایان، قهرمان رم بود.

اگرچه زوینگی در کنفرانس حضور نداشت، اما تأثیر او محسوس بود. منشی‌ها همگی توسط پایبست‌ها انتخاب می شدند و دیگران از یادداشت برداری با مجازات اعدام منع می شدند. با این حال، زوینگی روزانه گزارشی وفادارانه از آنچه در بدن گفته می شد دریافت می کرد. یکی از دانش‌آموزان حاضر در دعوا، هر شب از استدلال‌هایی که در آن روز ارائه می‌شد، ضبط می‌کرد. دو دانشجوی دیگر این سوابق را همراه با نامه های روزانه اوکولامپادیوس به زوینگی در زوریخ تحویل دادند. اصلاح طلب پاسخ داد و نصیحت و پیشنهاد کرد. نامه های او شبانه نوشته می شد و دانش آموزان صبح با آنها به بدن بازگشتند.

این پیام آوران برای فرار از نظارت نگهبان مستقر در دروازه های شهر، سبدهای مرغ را روی سر خود حمل می کردند و اجازه عبور بدون مانع داشتند.

به این ترتیب زوینگی نبرد را با آنتاگونیست های حيله گر خود ادامه داد. میکونیوس گفت: «او با مدیتیشن و کمک به مناظره و رساندن توصیه‌های خود به بدن، بیشتر از آنچه می‌توانست با اختلاف در میان دشمنانش انجام دهد، کار کرد.»

رومانیست‌ها، پر از پیروزی های مورد انتظار، با لباس های غنی خود و آراسته به جواهرات به بدن آمده بودند. آنها مجلل زندگی می کردند، میزهایشان با گران ترین خوراکی ها و شراب های انتخابی سرو می شد. با شادی و جشن از سنگینی وظایف کلیسایی آنان کاسته شد. در تضاد بارز اصلاح طلبان ظاهر شدند که از نظر مردم کمی بهتر از گروهی از گدایان بودند و رژیم غذایی معتدلشان آنها را برای مدت کمی پشت میز مذاکره نگه داشت. میزبان اوکولامپادیوس، از فرصت استفاده کرد و او را در اتاقش مشاهده کرد، او را همیشه درگیر مطالعه یا نماز یافت، و بسیار تحسین شده، گزارش داد که "بدعت گذار حداقل بسیار مذهبی بود".

در کنفرانس، «اک متکبرانه بر منبری با تزئینات باشکوه سوار شد، در حالی که اوکولامپادیوس متواضع و متواضع در مقابل حریف خود بر روی یک سکوی تقریباً ساخته شده نشسته بود». صدای قدرتمند اک و اعتماد به نفس نامحدود او هرگز او را ناکام نمی گذاشت. غیرت او با امید به طلا و همچنین شهرت برانگیخته شد. زیرا نزدیک بود که مدافع دین پاداش سخاوتمندانه ای دریافت کند. هنگامی که بهترین استدلال ها شکست می خورد، به توهین و حتی نفرین متوسل می شد.

اوکولامپادیوس، متواضع و به خود اطمینان نداشت، از جنگ اجتناب کرده بود و با این اعلامیه جدی وارد آن شد: "من هیچ حکم عدالت دیگری جز کلام خدا را نمی شناسم." اگرچه در روش خود ملایم و مودب بود، اما ثابت کرد که توانا و مصمم است. در حالی که نمایندگان روم، طبق عادت خود، به اقتدار آداب و رسوم کلیسا متوسل شدند، مصلح به کتاب مقدس پایبند بود. او گفت: «در سوئیس ما، آداب و رسوم هیچ قدرتی ندارد مگر اینکه مطابق با قانون اساسی باشد. اکنون، در مسائل اعتقادی، کتاب مقدس قانون اساسی ما است.»

تضاد بین دو مناقشه بی تاثیر نبود. استدلال آرام و صریح اصلاح‌گر، با ملایمت و متواضعانه ارائه شده، ذهن‌هایی را جذب می‌کرد که از اظهارات خشونت‌آمیز و متکبرانه اک منزجر شده بودند.

بحث هجده روز ادامه داشت. در پایان، پاپیست‌ها با اعتماد به نفس فراوان اعلام پیروزی کردند. اکثریت نمایندگان از روم حمایت کردند و دیت اعلام کرد که اصلاح طلبان شکست خورده اند و اعلام کردند که آنها به همراه زوینگی، رهبرشان، از کلیسا جدا شده اند. اما نتایج کنفرانس نشان داد که این مزیت در کدام طرف است. این بحث انگیزه زیادی برای آرمان پروتستان ایجاد کرد و مدتی نگذشت که شهرهای مهم برن و بازل خود را برای اصلاحات اعلام کردند.

فصل 10

پیشرفت اصلاحات در آلمان

ناپدید شدن مرموز لوتر باعث ایجاد حیرت در سراسر آلمان شد. سؤالاتی درباره لوتر در همه جا شنیده می شد. متناقض ترین شایعات در مورد اصلاح طلب منتشر شد و بسیاری معتقد بودند که او به قتل رسیده است. نه تنها برای دوستان مدعی او، بلکه برای هزاران نفری که آشکارا در جبهه اصلاحات موضع نگرفته بودند، سوگواری بسیار زیاد بود.

بسیاری برای انتقام مرگ او سوگند جدی گرفتند.

رهبران رومیس با وحشت می دیدند که تا چه حد احساسات علیه آنها برانگیخته شده است. اگرچه در ابتدا از مرگ احتمالی لوتر خوشحال بودند، اما به زودی خواستند از خشم مردم پنهان شوند. دشمنان او از اقدامات جسورانه لوتر در زمانی که او در میان آنها بود، به اندازه ناپدید شدن او ناراحت نشده بودند. کسانی که در خشم خود به دنبال نابودی مصلح جسور بودند، اکنون که او اسیر درمانده شده بود، پر از ترس بودند. یکی از آنها گفت: "تنها راه فرار ما این است که مشعل های خود را روشن کنیم و در سرتاسر سرزمین به جستجوی لوتر برویم، تا زمانی که بتوانیم او را به ملتی که چنین می خواهد بفرستیم." فرمان امپراتور ناتوان به نظر می رسید. نمایندگان پاپ با دیدن این که این فرمان کمتر از سرنوشت لوتر توجه را به خود جلب کرد، پر از خشم شدند.

خبر سالم بودن او هر چند زندانی، ترس مردم را آرام کرد و در عین حال، همچنان شور و شوق را به نفع او برانگیخت. نوشته های او با اشتیاق بیشتر از همیشه خوانده می شد. تعداد فزاینده ای از مردم به آرمان مرد شجاعی پیوستند که در چنین نبرد وحشتناکی از کلام خدا دفاع کرده بود. اصلاحات مدام در حال قدرت گرفتن بود. بذری که لوتر کاشته بود در همه جا جوانه زده بود. غیبت او وظیفه ای را انجام می داد که حضورش نمی توانست به انجام برساند. دیگر کارگران اکنون که رهبر بزرگشان غایب بود، احساس مسئولیت جدیدی کردند. با ایمان و اشتیاق دوباره به پیش رفتند تا هر چه در توان داشتند انجام دهند تا کاری که به این بزرگی آغاز شده بود، مانع نشود.

اما شیطان بیکار نبود. او اکنون همان کاری را انجام داد که با تمام جنبش های اصلاحی دیگر تلاش کرده بود - برای فریب دادن و نابودی مردم با نشان دادن یک کار تقلبی به جای کار واقعی. همانطور که مسیحیان دروغین در قرن اول کلیسای مسیحی وجود داشتند، پیامبران دروغین نیز در قرن شانزدهم ظهور کردند.

برخی از مردان که عمیقاً تحت تأثیر هیجانی که در دنیای دینی اتفاق می افتد، تصور می کردند که آیات خاصی از بهشت دریافت می کردند و ادعا می کردند که از نظر الهی مأمور شده اند تا اصلاحات را که به گفته ی آنها، فقط توسط لوتر شروع شده بود، تا پایان انجام دهند. در واقع، آنها همان کاری را که او انجام داده بود، خنثی کردند. آنها این اصل بزرگ را که اساس اصلاحات بود رد کردند. و آن راهنمای معصوم را جایگزین هنجار متغیر و نامطمئن احساسات و تأثیرات خود کردند. با این عمل کنار گذاشتن آشکار ساز بزرگ خطا و باطل، راهی برای شیطان گشوده شد تا آن طور که می خواهد، ذهن ها را کنترل کند.

یکی از این پیامبران ادعا کرد که فرشته جبرئیل به او دستور داده است. دانش آموزی که به او ملحق شده بود، تحصیلات خود را ترک کرد و اعلام کرد که او از طرف خداوند موهبت است

با حکمت برای بیان کلام خود. دیگرانی که طبیعتاً متمایل به تعصب بودند به آنها پیوستند. اقدام این علاقه مندان همچنان کمی ایجاد نکرد. موعظه لوتر احساس نیاز به اصلاح را در بین مردم در همه جا بیدار کرده بود، و اکنون برخی از افراد واقعاً مخلص فریب ادعاهای این پیامبران جدید را خورده بودند.

رهبران جنبش به ویتنبرگ رفتند و سعی کردند ملانشتون و متحدانش را متقاعد کنند که خواسته های آنها را بپذیرند. گفتند: ما از طرف خدا فرستاده شده ایم تا به مردم بیاموزیم؛ ما آیات خاصی از خود خداوند دریافت کرده ایم و از این رو می دانیم که چه خواهد شد. ما رسولان و پیامبران هستیم و به دکتر دکنتر متوسل می شویم.

لوتر، و همچنین حقیقت آنچه او موعظه می کند. «اصلاح طلبان متحیر و متحیر بودند. این عنصری بود که آنها هنوز با آن مواجه نشده بودند و نمی دانستند چه مسیری را باید طی کنند. ملانچتون گفت: «در این مردان واقعاً ارواح غیرعادی وجود دارد؛ اما چه ارواح؟... از یک سو مراقب باشیم روح خدا را غمگین نکنیم و از سوی دیگر فریفته روح خدا نشویم. شیطان.»

ثمره آموزش جدید خیلی زود آشکار شد. مردم سوق داده شدند که کتاب مقدس را نادیده بگیرند یا آن را به کلی کنار بگذارند. مدارس دچار سردرگمی شدند. دانشجویان با رد تمام محدودیت ها، تحصیل خود را ترک کردند و دانشگاه را ترک کردند. مردانی که خود را قادر به احیاء و اداره کار اصلاحات می دانستند، فقط آن را تا مرز ویرانی رساندند. رومانایست ها اعتماد به نفس خود را به دست آوردند و با خوشحالی فریاد زدند: "یک تلاش دیگر و همه چیز از آن ما خواهد بود."

لوتر، در وارتبورگ، آنچه را که اتفاق افتاده است شنید و با تأسف عمیق گفت: "همیشه امیدوار بودم که شیطان این طاعون را برای ما بفرستد." او شخصیت واقعی این پیامبران دروغین را درک کرد و خطری را دید که علت حقیقت را تهدید می کرد. مخالفت پاپ و امپراتور به اندازه ای که اکنون تجربه می کرد، باعث ناراحتی و گیجی او نشده بود. از دوستان ادعای اصلاحات بدترین دشمنان آن برخاسته بودند. همان حقایقی که برای او شادی و آسایش زیادی به ارمغان آورده بود برای برانگیختن نزاع و ایجاد سردرگمی در کلیسا استفاده می شد.

در کار اصلاحات، لوتر توسط روح خدا به جلو رانده شد، و بسیار فراتر از خود او رانده شد. او پیشنهادی برای تصدی چنین سمت هایی مانند او نکرده بود. چیزی جز ابزاری در دستان قدرت بی نهایت نبود.

با این حال، او اغلب از نتایج کار خود احساس لرزش می کرد. مصلح روزی گفت: "اگر می دانستم که آموزه من به یک انسان، یک مرد مجرد، خواه متواضع و مبهم آسیب می رساند - که نمی تواند باشد، زیرا این خود انجیل است - ترجیح می دادم ده برابر با مرگ روبرو شوم. انصراف دادن."

و بنابراین خود ویتنبرگ، مرکز واقعی اصلاحات، به سرعت تحت قدرت تعصب و بی قانونی قرار گرفت. این وضعیت وحشتناک نتیجه تعالیم لوتر نبود. اما در سرتاسر آلمان دشمنانش او را متهم می کردند که مسبب همه چیز است. گاهی با تلخی روح می پرسید: «آیا این می تواند پایان این کار بزرگ اصلاحات باشد؟» بار دیگر در نماز با خدا کشتی، آرامش در دلش جاری شد. او گفت: «کار مال من نیست، بلکه مال توست. شما متحمل خرافات یا تعصب نخواهید شد.» اما فکر دور ماندن از درگیری در چنین بحرانی برای لوتر غیرقابل تحمل شد. او تصمیم گرفت به ویتنبرگ بازگردد.

او بدون معطلی سفر پرمخاطره را آغاز کرد. او خود را تحت تحریم امپراتوری یافت. دشمنان آزاد بودند که جان او را بگیرند. دوستانش از کمک یا پناه دادن به او منع شدند. دولت شاهنشاهی شدیدترین تدابیر را علیه هواداران خود اتخاذ می کرد. اما اصلاح طلب دید که کار از

انجیل در خطر بود و به نام خداوند، شجاعانه به نبرد برای حقیقت رفت.

لوتر در نامه ای به انتخاب کننده ساکسونی، پس از اعلام هدف خود از ترک وارتنبرگ، گفت: "علاحضرت بدانید که من تحت حفاظتی بسیار قدرتمندتر از انتخاب کننده به ویتنبرگ تعمیر می کنم. من به این فکر نمی کنم. از شما کمک می خواهم اعلیحضرت، و من آنقدر از حمایت شما دور هستم که بیشتر هدفم محافظت از شماست. اگر می دانستم که اعلیحضرت می تواند یا می خواهد از من دفاع کند، به ویتنبرگ نمی روم. هیچ شمشیر سکولار نمی تواند پیشروی کند. خدا باید همه کارها را بدون کمک یا همکاری انسان انجام دهد، کسی که ایمان بیشتری داشته باشد بهترین دفاع را دارد».

در نامه دومی که در راه ویتنبرگ نوشته شد، لوتر می افزاید: "من آماده ام تا مخالفت اعلیحضرت و خشم تمام جهان را تحمل کنم. آیا ساکنان ویتنبرگ گوسفندان من نیستند؟ آیا خداوند آنها را به من سپرد. آیا در صورت لزوم جان خود را به خاطر شما فدا نکنم؟ علاوه بر این، می ترسم که در سراسر آلمان شاهد انقلابی باشیم که خداوند ملت ما را به خاطر آن مجازات خواهد کرد."

با دقت و تواضع فراوان و در عین حال با تصمیم و قاطعیت به انجام وظیفه پرداخت. وی گفت: "قسم به کلمه، ما باید آنچه را که از طریق خشونت کنترل و کنترل شده است رد کنیم و لغو کنیم. من علیه خرافات و کافران زور نخواهم کرد... هیچ کس مجبور نشود. من برای آزادی وجدان کار کرده ام. آزادی. جوهر واقعی ایمان است."

به زودی شایعاتی در سرتاسر ویتنبرگ پخش شد مبنی بر اینکه لوتر بازگشته و قرار است موعظه کند. مردم از هر طرف جمع شدند و کلیسا مملو از جمعیت بود. با درایت و مهربانی فراوان بر منبر بالا رفت و به امر و نصیحت و سرزنش پرداخت. وی در مورد رفتار برخی از افراد که از اقدامات خشونت آمیز برای لغو توده استفاده کردند، گفت:

"عشای جماعت چیز شیطانی است، خدا با آن مخالف است. باید لغو شود، و ای کاش در سرتاسر جهان شام انجیل به جای آن برقرار می شد. اما اجازه ندهید کسی به زور از آن گرفته شود. ما باید ترک کنیم. نتایج با خدا .

این ما نیستیم که باید عمل کنیم، بلکه کلام او هستیم. شما خواهید پرسید: "و چرا باید اینگونه باشد؟" چون دل آدمها مثل خشت در دست کوزه گر در دست من نیست. ما حق داریم حرف بزنیم، اما نه اجبار. بیایید موعظه کنیم؛ بقیه مال خداست اگر به زور متوسل می شدم چه چیزی به دست می آوردم؟ رفتارهای صورت، ظاهر منصفانه، یکنواختی اسپاسم و ریاکاری. اما نه صداقت قلب وجود خواهد داشت، نه ایمان، نه عشق. جایی که آنها کم دارند، همه چیز کم است و من برای چنین بردی نی نمی دهم. خدا با قدرت ساده کلامش بسیار بیشتر از آن چیزی است که شما، من و کل جهان می توانیم با مجموع تلاش هایمان انجام دهیم. خداوند مراقب قلب است و با این کار همه چیز به دست می آید».

"من حاضر موعظه کنم، بحث کنم و بنویسم، اما هیچ کس را شرمند نخواهم کرد، زیرا ایمان یک اقدام داوطلبانه است. آنچه را قبلاً انجام داده ام به خاطر بسپار. من در برابر پاپ، اغماض و پاپیست ها ایستادم، اما بدون خشونت و شورش.

من کلام خدا را ارائه کردم. موعظه کردم، نوشتم و بعد متوقف شدم. و در حالی که دراز کشیده بودم و می خوابیدم ... کلامی که من موعظه کردم بر پاپ ضربه زد، به گونه ای که هیچ شاهزاده یا امپراتوری هرگز چنین ضربه ای به آن وارد نکرده بود. به سهم خودم تقریباً هیچ کاری نکردم. قدرت کلمه همه چیز را به انجام رساند. اگر به زور متوسل می شدم، شاید کل آلمان غرق در خون می شد. اما پیامد آن چه می شد؟ تباهی و نابودی روح و جسم. در نتیجه، من ثابت ماندم و اجازه دادم کلمه در طول و عرض زمین اجرا شود."

روز به روز، برای یک هفته تمام، لوتر به موعظه برای جمعیت منتظر ادامه داد. کلام خدا طلسم هیجان متعصبانه را شکست. قدرت انجیل، مردم عقب مانده را به راه حقیقت بازگرداند.

لوتر هیچ تمایلی برای ملاقات با متعصبانی که مسیرشان آسیب زیادی به بار آورده بود نداشت. او می‌دانست که آن‌ها افرادی دیوانه‌کننده و دارای احساسات بی‌نظم هستند، که با وجود اینکه ادعا می‌کنند به‌ویژه توسط بهشت روشن شده‌اند، کوچک‌ترین تناقضی، یا حتی مهربان‌ترین توبیخ یا نصیحت را تحمل نمی‌کنند. آنها که خود را مستحق اعمال اقتدار عالی می‌دانستند، هر فرد را بدون هیچ‌گونه پرسشی ملزم می‌کردند که ادعاهای خود را بشناسد.

اما هنگامی که آنها درخواست مصاحبه با لوتر را کردند، او موافقت کرد که با آنها ملاقات کند، و در افشای حقوق فرضی آنها چنان موفق بود که کلاهبرداران به زودی ویتنبرگ را ترک کردند.

تعصب برای مدتی بررسی شد. با این حال، چند سال بعد، با خشونت بیشتر و نتایج وحشتناک تر شروع شد. لوتر در مورد رهبران این جنبش گفت: "کتاب مقدس برای آنها فقط یک نامه مرده بود و همه شروع به فریاد زدن کردند: "روح! اما مطمئناً من آنها را به جایی که روحشان هدایت می‌کند دنبال نخواهم کرد. خداوند به رحمت خود مرا از کلیسایی که در آن قدیسان جز این‌گونه هستند حفظ کند. بیمارانی که گناهان خود را می‌دانند و احساس می‌کنند و پیوسته آه می‌کشند و از صمیم قلب به درگاه خداوند فریاد می‌زنند تا از او تسلی و حمایت بگیرند."

توماز مونزر، فعال ترین متعصبان، مردی با توانایی قابل توجهی بود که اگر به درستی کارگردانی می‌شد، او را قادر به انجام کارهای خوب می‌کرد. اما اصول اولیه دین واقعی را نیاموخته بود. او خود را به عنوان مقدر از جانب خداوند تصور کرد که جهان را اصلاح کند، و فراموش کرد، همانطور که در مورد بسیاری از علاقه مندان دیگر اتفاق می‌افتد، که اصلاح باید از خودش شروع شود. او در آرزوی کسب موقعیت و نفوذ بود و حاضر نبود حتی پس از لوتر دوم شود. مونزر اعلام کرد که اصلاح‌طلبان، با جایگزینی قدرت پاپ به جای اقتدار کتاب مقدس، صرفاً شکل متفاوتی از پاپی را ایجاد می‌کنند. او مدعی شد که از نظر الهی مأمور اصلاح واقعی شده است. او یک بار گفت: "کسی که این روحیه را دارد، ایمان واقعی دارد، اگرچه در تمام زندگی خود هرگز کتاب مقدس را ندیده است."

اربابان متعصب خود را تسلیم حکومت تأثیرات کردند و هر فکر و انگیزه ای را صدای خدا می‌دانستند. در نتیجه آنها به افراط و تفریط رفتند. برخی حتی کتاب مقدس خود را سوزاندند و فریاد زدند: "حرف می‌کشد، اما روح زندگی می‌بخشد." آموزه های مونزر تمایل انسان به چیزهای شگفت انگیز را جلب کرد، در حالی که غرور او را با قرار دادن عملاً ایده ها و نظرات انسان بالاتر از کلام خدا راضی کرد. آموزه های او توسط هزاران نفر پذیرفته شد. به زودی او از تمام نظم در عبادت عمومی انتقاد کرد و اعلام کرد که اطاعت از شاهزادگان تلاش برای خدمت به خدا و بلیال است.

اذهان مردم که از قبل شروع به انکار یوغ پاپی کرده بودند، تحت محدودیت های قدرت مدنی بی تاب می شدند. آموزه های انقلابی مونزر با ادعای مجوز الهی، آنها را وادار کرد تا از هر گونه کنترلی جدا شوند و به تعصبات و احساسات خود رها شوند. وحشتناک ترین صحنه های فتنه و درگیری در پی داشت و مزارع آلمان غرق در خون شد.

عذاب روحی که لوتر مدتی قبل در ارفورت تجربه کرده بود، اکنون او را با قدرتی مضاعف تحت فشار قرار داده است، زیرا او تأثیرات تعصب نسبت داده شده به اصلاحات را مشاهده می‌کند. شاهزادگان پاپ اعلام کردند - و بسیاری آماده بودند که این اعلامیه را باور کنند - که شورش ثمره مشروع آموزه های لوتر است. این اتهام اگرچه کوچکترین پایه ای نداشت، اما نمی توانست

باعث ناراحتی شدید مصلح شود. به نظر می‌رسید که این امر بیش از آنچه که او می‌توانست تحمل کند، این که علت حقیقت باید مورد بی‌احترامی قرار گیرد، زیرا با کمترین تعصب طبقه‌بندی می‌شد. از سوی دیگر، رهبران شورش از لوتر متنفر بودند، زیرا او نه تنها با آموزه‌های آنها مخالفت کرده بود و ادعاهای آنها را مبنی بر الهام الهی انکار می‌کرد، بلکه به این دلیل که آنها را شورشی علیه اقتدار مدنی می‌دانست. آنها در تلافی او را به عنوان یک فخر فروش حقیر محکوم کردند. به نظر می‌رسید که او دشمنی شاهزادگان و مردم را به خود جلب کرده است.

رومانیست‌ها به امید اینکه شاهد افول سریع اصلاحات باشند خوشحال شدند. و لوتر را حتی به خاطر اشتباهاتی که بسیار تلاش کرده بود، سرزنش کنند. حزب متعصب که به دروغ اعتراض می‌کرد که با آن بی‌عدالتی بزرگی شده است، موفق شد همدردی بخش بزرگی از مردم را جلب کند و مانند همیشه با کسانی که طرف باطل هستند، به عنوان شهید شناخته شدند. بنابراین، کسانی که تمام انرژی خود را در مخالفت با اصلاحات به کار می‌بردند، به عنوان قربانیان ظلم و ستم مورد ستایش قرار گرفتند. این کار شیطان بود که با همان روح شورش که در ابتدا در بهشت ظاهر شده بود تحریک شد.

شیطان پیوسته در صدد فریب دادن مردم است تا گناه را عدالت و عدالت را گناه بنامند. چقدر کارش موفق بوده است!

چقدر بر بندگان مؤمن خدا سرزنش و سرزنش می‌شود، زیرا آنها در دفاع از حقیقت استوار ایستاده اند! مردانی که جز کارگزاران شیطان نیستند مورد ستایش و تملق قرار می‌گیرند و حتی به عنوان شهید دیده می‌شوند، در حالی که کسانی که باید به خاطر وفاداری به خدا مورد احترام و حمایت قرار گیرند، در بدگمانی و بی‌اعتمادی تنها می‌مانند.

تقدس کاذب همچنان کار فریبکاری خود را انجام می‌دهد. در بسیاری از اشکال، همان روح لوتر را نشان می‌دهد، ذهن را از کتاب مقدس دور می‌کند و انسان را به دنبال پیروی از احساسات و برداشتهای خود به جای اطاعت از قانون خدا هدایت می‌کند. این یکی از موفق‌ترین اختراعات شیطان برای تحقیر پاکی و حقیقت است.

لوتر از نزدیک از انجیل در برابر حملاتی که از هر طرف وارد می‌شد دفاع کرد. کلام خدا در هر درگیری یک سلاح قدرتمند است.

او با این کلام با اقتدار غصب شده پاپ و فلسفه عقل‌گرایانه اسکولاستیک‌ها مبارزه کرد، در حالی که به عنوان سنگی در برابر تعصبی که می‌خواست با اصلاحات متحد شود، محکم ایستاد.

هر یک از این عناصر متضاد در نوع خود کتاب مقدس را کنار گذاشته و حکمت انسانی را به عنوان منبع حقیقت و معرفت دینی بالا می‌برد. عقل‌گرایی عقل را بت می‌کند و آن را ملاک دین قرار می‌دهد. رومیسم که برای پاپ مقتدر خود ادعای الهامی دارد که در خطی ناگسستگی از رسولان فرود می‌آید و در همه زمان‌ها تغییر ناپذیر است، فرصت زیادی را برای هر گونه اسراف و فساد فراهم می‌کند تا زیر قداست هیئت رسولی پنهان شود. الهام مورد نظر مونزر و همکارانش از هیچ منبعی بالاتر از عجیب و غریب‌های تخیل نبود و تأثیر آن همه اقتدار انسانی یا الهی را زیر و رو می‌کرد.

مسیحیت واقعی کلام خدا را به عنوان گنجینه بزرگ حقیقت الهام شده و اثبات تمام الهامات دریافت می‌کند.

لوتر پس از بازگشت به وارتبورگ، ترجمه عهد جدید را تکمیل کرد و بدین ترتیب انجیل به زبان مادری در دست مردم آلمان قرار گرفت. این ترجمه توسط همه کسانی که حقیقت را دوست داشتند با شادی فراوان پذیرفتند، اما کسانی که سنت‌ها و احکام مردانه را ترجیح می‌دادند با تمسخر انکار شد.

کاهنان از این تصور که مردم عادی اکنون می توانند با آنها در مورد احکام کلام خدا گفتگو کنند و اینکه جهل خود را به این ترتیب آشکار می کند، نگران شدند. سلاح های استدلال جسمانی آنها در برابر شمشیر روح ناتوان بود. روم تمام اختیارات خود را برای جلوگیری از انتشار کتاب مقدس احضار کرد. اما احکام، تحقیرها و شکنجه ها به همان اندازه بهبود یافته بود. هر چه او بیشتر کتاب مقدس را محکوم و ممنوع می کرد، نگرانی مردم از دانستن آنچه کتاب مقدس واقعاً تعلیم می دهد بیشتر می شد. هرکسی که می توانست بخواند، مشتاق بود که کلام خدا را برای خود مطالعه کند. آنها آن را با خود بردند، خواندند و دوباره خواندند، و راضی نشدند تا اینکه بخش های زیادی از کتاب مقدس را به خاطر بسپارند.

لوتر با دیدن لطفی که عهد جدید دریافت کرد، فوراً شروع به ترجمه عهد قدیم کرد و به محض تکمیل آنها، آن را به صورت قسمتی منتشر کرد.

نوشته های لوتر هم در شهر و هم در شهرهای کوچک با استقبال خوبی مواجه شد. "هر آنچه که لوتر و دوستانش نوشتند، دیگران در همه جا دست به دست می شدند. راهبانی که برای دیدن غیرقانونی بودن تعهدات رهبانی هدایت شده بودند، مشتاق معاوضه یک زندگی سستی با فعالیت، از استان ها عبور کردند و نوشته های اصلاح طلب و دوستانش را می فروختند. آلمان. در مدت کوتاهی مورد تهاجم این کتاب نویسندگان شجاع قرار گرفت."»

این نوشته ها توسط ثروتمندان و فقرا، دانشمندان و نادانان با علاقه عمیق مورد مطالعه قرار گرفت. شب ها معلمان مدارس روستا آنها را با صدای بلند برای گروه های کوچکی که کنار شومینه جمع شده بودند می خواندند. با هر تلاشی، برخی از روح ها به حقیقت متقاعد می شدند و با شادی این کلمه را دریافت می کردند، به نوبه خود به دیگران مژده می دادند.

سخنان الهام ثابت شده است: «تشریح کلام تو نور می دهد، به ساده دل می دهد». (مصور، 119:130) مطالعه کتاب مقدس تغییری قدرتمند در ذهن و قلب مردم ایجاد کرد. حکومت پاپ یوغ آهینی را بر رعایایش گذاشته بود که آنها را در جهل و خواری نگه می داشت. رعایت خرافاتی از اشکال با دقت حفظ شد.

اما در تمام خدمت او دل و عقل سهم چندانی نداشت. موعظه لوتر، تبیین حقایق روشن کلام خدا، و سپس خود کلام که در دست مردم عادی قرار گرفت، قوای خفته آنها را بیدار کرد و نه تنها ماهیت روحانی را پاک و شرافت بخشید، بلکه نیرو و نیروی تازه ای به مردم بخشید. عقل

مردم از همه طبقات با کتاب مقدس در دستان خود دیده می شدند که از آموزه های اصلاحات دفاع می کردند. پاپیست ها که مطالعه کتاب مقدس را به کشیشان و راهبان واگذار کرده بودند، اکنون از آنها خواستند که به جلو آمده و آموزه های جدید را به چالش بکشند. اما کاهنان و رهبانان، که هم از کتاب مقدس و هم از قدرت خدا بی خبر بودند، از کسانی که قبلاً آنها را بی سواد و بدعت گذار خوانده بودند، کاملاً شکست خوردند. یک نویسنده کاتولیک زمانی گفت: "متأسفانه لوتر پیروان خود را متقاعد کرد که ایمان خود را صرفاً بر اساس اوادیوم نوشته های مقدس استوار کنند." انبوهی از مردم برای شنیدن حقیقتی که مردانی از سطح تحصیلات پایین مطرح می کردند و حتی با متکلمان فاضل و فصیح صحبت می کردند، گرد آمدند، جهل شرم آور این بزرگان زمانی آشکار شد که استدلال های آنان با تعالیم ساده کلام خدا ابطال شد.

کارگران، سربازان، زنان و حتی کودکان بیشتر از کشیشان و پزشکان با آموزه های کتاب مقدس آشنا بودند.

تضاد بین شاگردان انجیل و مدافعان خرافات رومی در میان طبقات باسواد کمتر از مردم عادی مشهود نبود. «مخالف مدافعان قدیمی سلسله مراتب که از مطالعه زبانها و پرورش ادبیات غافل شده بودند، جوانانی بودند گشاده رویی که بیشتر آنها وقف مطالعه و تحقیق کتب مقدس بودند و آشنا بودند.

با گنجینه های کهن ادبیات این مردان جوان که دارای توانایی های یادگیری سریع، روح بلند و شهوت قلب بودند، به زودی چنان مهارتی به دست آوردند که هیچ کس نمی توانست با آنها رقابت کند. بنابراین، در جلسات عمومی، این مدافعان جوان اصلاحات با پزشکان رومانیست روبه رو شدند و با چنان آسودگی و اطمینانی به آنها حمله کردند که لجبازی دشمنان خود را شرمند کرده و آنها را در برابر همگان در معرض تحقیر شایسته قرار دادند.»

هنگامی که روحانیون رومی مشاهده کردند که اجتماعات خود در حال کاهش است، از قضاوت درخواست کمک کردند و با هر وسیله ای که در اختیار داشتند سعی کردند مخاطبان سابق خود را دوباره به دست آورند. اما مردم در آموزه های جدید آنچه را که نیازهای روح را برآورده می کند، کشف کرده بودند و از کسانی که برای مدت طولانی آنها را با نی های بیهوده آیین های خرافی و سنت های انسانی تغذیه می کردند، روی گردانده بودند.

هنگامی که آزار و اذیت دوباره علیه معلمان حقیقت شعله ور شد، آنها به سخنان مسیح گوش دادند: "وقتی در این شهر شما را آزار می دهند، به شهر دیگری فرار کنید." (متی، 10:23) بنابراین نور به همه جا نفوذ کرد. فراریان در بعضی جاها دری مهمان نواز به روی خود باز می یافتند و در آنجا زندگی می کردند، گاهی در کلیسا یا در صورت محرومیت از این امتیاز، در خانه های شخصی یا در هوای آزاد مسیح را موعظه می کردند. هر جایی که آنها می توانستند مخاطب جذب کنند برای آنها معبدی مقدس بود. حقیقتی که با چنین انرژی و امنیت اعلام شد، با قدرتی غیرقابل مقاومت گسترش یافت.

بیهوده از مقامات کلیسایی و مدنی خواسته شد تا بدعت را درهم بشکنند. بیهوده به زندان و شکنجه و آتش و شمشیر متوسل شدند. هزاران مؤمن با خون خود بر ایمان خود مهر زدند و با این وجود، کار پیش رفت. آزار و شکنجه فقط در خدمت انتشار حقیقت بود. و تعصبی که شیطان می کوشید تا با آن متحد شود، نتیجه اش این بود که تضاد بین کار شیطان و کار خدا را آشکارتر می کرد.

فصل 11

اعتراض شاهزادگان

یکی از شرافتمندانه‌ترین شهادت‌های اصلاح‌طلب، اعتراض شاهزادگان مسیحی آلمان در دبیت اسپیرا در سال 1529 بود. شجاعت، ایمان و استواری این مردان خدا آزادی اندیشه و وجدان را برای زمان‌های آینده به دست آورد. . اعتراض او به کلیسای اصلاح‌شده نام پروتستان داد. اصول آن "جوهر واقعی پروتستانیم است."

دوران تاریک و تهدیدآمیز برای اصلاحات فرا رسیده بود. علیرغم فرمان ورمز که لوثر را یاغی اعلام می‌کرد و تعلیم یا اعتقاد به آموزه‌های او را ممنوع می‌کرد، تسامح مذهبی در امپراتوری پابرجا بود. مشیت الهی نیروهای مخالف حقیقت را تحت کنترل نگه داشته بود. چارلز پنجم مصمم بود که اصلاحات را درهم بشکند، اما اغلب، زمانی که دستش را برای زدن ضربه مرگبار بالا می‌برد، مجبور می‌شد آن را کنار بزند. اغلب، نابودی فوری هر چیزی که جرات مخالفت با روم را داشت اجتناب ناپذیر به نظر می‌رسید. اما در لحظه حساس، ارتش ترکیه در مرزهای شرقی ظاهر شد، یا پادشاه فرانسه، یا حتی خود پاپ، که به عظمت روزافزون امپراتور حسادت می‌کرد، با او جنگیدند. بنابراین، در میان نزاع و هیاهوی ملت‌ها، نهضت اصلاح طلبی به تقویت و گسترش رها شد.

به هر حال، حاکمان رومانیست، اقوام خود را مجبور کردند تا برای مبارزه با اصلاح طلبان گرد هم آیند. رژیم اسپیرا، در سال 1526 به هر ایالت آزادی گسترده‌ای در مسائل مذهبی، تا جلسه شورای عمومی داده بود. با این حال، به محض اینکه خطراتی که منجر به این امتیاز شده بود از بین رفت، امپراتور خواستار دیدار دوم در اسپیرا در سال 1529 با هدف از بین بردن بدعت شد. شاهزادگان باید در صورت امکان از طریق مسالمت آمیز تحت فشار قرار گیرند تا با اصلاحات مخالفت کنند. اما اگر اینها شکست بخورند، چارلز آماده بود تا شمشیر را به دست بگیرد.

پاپیست‌ها خوشحال بودند. آنها به تعداد زیادی در اسپیرا ظاهر شدند و آشکارا دشمنی خود را با اصلاح طلبان و همه کسانی که از آنها حمایت می‌کردند ابراز داشتند. ملانچتون گفت: "ما مایه نفرت و کینه و کلش جهان هستیم، اما مسیح به مردم فقیر خود نگاه خواهد کرد و آنها را حفظ خواهد کرد." شاهزادگان انجیلی که در رژیم غذایی شرکت می‌کردند از موعظه انجیل حتی در محل سکونت خود منع شدند. اما مردم اسپیرا تشنه کلام خدا بودند و علیرغم ممنوعیت، هزاران نفر برای خدماتی که در نمازخانه انتخاب کننده ساکسونی برگزار می‌شد جمع شدند.

این بحران را تسریع کرد. یک پیام امپراتوری به دبیت اعلام کرد که از آنجایی که قطعنامه اعطای آزادی وجدان نابسامانی‌های بزرگی را برانگیخته است، امپراتور خواستار لغو آن شد. این اقدام خودسرانه خشم را برانگیخت و مسیحیان انجیلی را نگران کرد. یکی از آنها گفت: مسیح دوباره به دست قیافا و پلاطس افتاد. رومانیست‌ها خشن تر شدند. یک پاپیست متعصب اعلام کرد: "ترک‌ها بهتر از لوثری‌ها هستند، زیرا آنها روزه می‌گیرند و لوثری‌ها آنها را نقض می‌کنند. اگر مجبور بودیم بین کتاب مقدس خدا و اشتباهات قدیمی کلیسا یکی را انتخاب کنیم، باید اولی را رد کنیم." ملانچتون گفت: "فابری هر روز، در جمع کامل، سنگ جدیدی را علیه انجیلی‌ها پرتاب می‌کند."

تساهل مذهبی به طور قانونی برقرار شده بود و دولت‌های انجیلی تصمیم گرفتند با نقض حقوق خود مخالفت کنند. لوثر که هنوز در حکم ورمز توقیف شده بود، اجازه حضور در اسپیرا را نداشت. اما جای او توسط همکارانش و شاهزادگانی که خدا برای دفاع از آرمان خود در آن شرایط اضطراری برانگیخته بود، تامین شد. فردریک نجیب ساکسونی، محافظ سابق

لوتر از دنیا رفته بود، اما دوک جان، برادر و جانشین او، اصلاحات را با شادی پذیرفته بود و با وجود اینکه دوست صلح بود، در تمام مسائل مربوط به منافع دین انرژی و شجاعت زیادی از خود نشان داد.

کشیش‌ها از دولت‌هایی که اصلاحات را پذیرفته‌اند خواستار تسلیم تلویحاً به صلاحیت رومانستی شدند. از سوی دیگر اصلاح طلبان خواستار آزادی‌هایی بودند که قبلاً به آنها داده شده بود. آنها نمی‌توانستند اجازه دهند روم یک بار دیگر آن کشورهایی را که با چنین شادی کلام خدا را دریافت کرده بودند، تحت کنترل خود درآورد.

از طریق توافق، در نهایت پیشنهاد شد که در جایی که اصلاحات شکل نگرفته بود، فرمان ورمز باید به شدت اجرا شود. و اینکه در کشورهای انجیلی «جایی که خطر شورش وجود داشت، هیچ اصلاحات جدیدی نباید انجام شود، هیچ موعظه‌ای در مورد نکات بحث برانگیز نباید انجام شود. برگزاری مراسم عشای ربانی نباید مانع شود و هیچ کاتولیک رومی اجازه پذیرفتن آیین لوتری را نخواهد داشت.» این اقدام در رژیم غذایی مورد تأیید قرار گرفت تا رضایت زیادی از کشیشان و رهبران پاپ فراهم شود.

اگر این فرمان اجرا می‌شد، نهضت اصلاحات نمی‌توانست در جایی که هنوز ناشناخته بود گسترش یابد، و نه می‌توانست بر پایه‌های محکمی که قبلاً وجود داشت استقرار یابد. آزادی بیان ممنوع خواهد بود. تبدیل مجاز نخواهد بود. و دوستان اصلاح طلب ملزم به تسلیم فوری به این محدودیت‌ها و ممنوعیت‌ها شدند. به نظر می‌رسید که امیدهای جهان در حال خاموش شدن بود. استقرار مجدد فرقه پاپی ناگزیر باعث احیای سوء استفاده‌های باستانی می‌شود. و فوراً فرصتی برای تکمیل تخریب اثری که قبلاً به شدت تحت تأثیر تعصب و اختلاف قرار گرفته بود، وجود خواهد داشت.

وقتی حزب انجیلی برای مشورت ملاقات کرد، به نظر می‌رسید که همه دلسرد شده بودند. از یکی به دیگری این سؤال مطرح شد: "چه می‌توان کرد؟" منافع بزرگ برای جهان در خطر بود. "آیا رهبران اصلاحات باید تسلیم شوند و فرمان را بپذیرند؟ اصلاح طلبان در این بحران عظیم چقدر راحت توانسته‌اند به روشی اشتباه با خود مناظره کنند! چقدر بهانه‌ها و دلایل قابل قبول برای توجیه تسلیم ارائه می‌کنند! شاهزادگان لوتری، آزادی مذهبشان تضمین شده بود. همین مزیت به همه رعایای آنها تعمیم داده شد که قبل از تصویب این قانون، مفاهیم اصلاحات را پذیرفته بودند. آیا این نباید آنها را خوشحال کند؟ خطرات و درگیری‌های ناشناخته آیا مخالفان آنها را راه اندازی می‌کنند؟

چه کسی فرصت‌هایی را که آینده در اختیار خواهد داشت می‌داند؟ بیایید صلح را در آغوش بگیریم. بیایید به شاخه زیتونی که روم دراز می‌کند بجسیم و زخم‌های آلمان را التیام بخشیم. با استدلال‌هایی از این دست، اصلاح طلبان می‌توانستند اتخاذ روشی را توجیه کنند که یقیناً به نابودی کامل آرمان آنها ختم می‌شد.

"خوشبختانه آنها اصلی را که این توافقنامه بر آن استوار بود و با ایمان عمل کردند. اصل چیست؟ حق رم بود که وجدان را اجبار کند و تحقیق آزاد را ممنوع کند. اما نباید خود و رعایای پروتستانشان از آزادی مذهبی برخوردار باشند. بله، به عنوان لطفی که در آن قرارداد تصریح شده است، اما نه به عنوان یک حق، از هر چیزی که در آن توافق بیان شده است، باید اصل بزرگ اقتدار حاکم باشد؛ وجدان خارج از صلاحیت بود. روم قاضی معصوم بود و باید از آن اطاعت کرد. این پیمان پیشنهادی یک اعتراف مجازی به این بود که آزادی مذهبی باید به ساکسونی اصلاح شده محدود شود.

برای بقیه جهان مسیحیت، تحقیق رایگان و اظهار عقیده اصلاح‌شده جنایت است و باید توسط سپاه چال و چوب مجازات شود. آیا شاهزادگان می‌توانند با محدود کردن آزادی مذهبی موافقت کنند؟ آیا آنها این اعلامیه را می‌پذیرند که رفرماسیون آخرین تغییر خود را انجام داده و آخرین قطعه زمین خود را فتح کرده است؟ و اینکه روم در آن زمان هرچا نفوذ خود را اعمال کرد، باید خود را مداوم بخشد

دامنه شما؟ آیا اصلاح‌طلبان می‌توانستند اعلام کنند که از خون آن صدها و هزاران نفری که قرار بود در اجرای این قرارداد جان خود را در سرزمین‌های پایی فدا کنند، بی‌گناه هستند؟ انجام این کار به معنای خیانت به آرمان انجیل و آزادی‌های جهان مسیحیت در آن ساعت حساس است.» در غیر این صورت، قلمرو، عنوان شریف و حتی جان خود را فدا می‌کردند.

شاهزادگان تصمیم گرفتند: "بیباید این فرمان را رد کنیم. در مسائل وجدان، اکثریت قدرت ندارد." نمایندگان اعلام کردند که آلمان به خاطر صلحی که از آن برخوردار بود مدیون فرمان‌مدار است و الغای آن کل امپراتوری را پر از ناآرامی و تفرقه خواهد کرد. آنها اظهار داشتند: "رژیم غذایی قدرتی بیش از حفظ آزادی مذهبی تا زمان تشکیل شورا ندارد." حفظ آزادی وجدان وظیفه دولت است و این حد اختیارات آن در مسائل دینی است. هر حکومت سکولاری که تلاش می‌کند تا مراسم مذهبی را توسط مقامات مدنی تنظیم یا اجرا کند، همان اصلی را قربانی می‌کند که مسیحیان انجیلی برای آن نجیبانه مبارزه می‌کردند.

پایست‌ها تصمیم گرفتند به آنچه که آنها به عنوان "لجاجت لجام گسیخته" طبقه بندی می‌کردند پایان دهند. آنها شروع کردند به ایجاد تفرقه بین حامیان اصلاحات و ارباب همه کسانی که آشکارا خود را به نفع اصلاحات اعلام نکرده بودند. در نهایت نمایندگان شهرهای آزاد به جلسه احضار شدند و از آنها خواسته شد تا اعلام کنند که آیا با شرایط پیشنهاد موافقت می‌کنند یا خیر.

آنها درخواست تعویق کردند، اما بیهوده. وقتی مورد آزمایش قرار گرفت، تقریباً نیمی از اصلاحات حمایت کردند. کسانی که به این ترتیب از قربانی کردن آزادی وجدان و حق قضاوت فردی خودداری کردند، به خوبی می‌دانستند که موقعیتشان آنها را برای انتقاد، آزار و اذیت و محکومیت قرار داده است. یکی از نمایندگان گفت: یا باید کلام خدا را انکار کنیم یا بسوزانیم.

پادشاه فردیناند، نماینده امپراتور در دیت، دید که این فرمان باعث ایجاد اختلافات جدی می‌شود مگر اینکه شاهزادگان را وادار به پذیرش و حمایت از آن کنند. برای این منظور او هنر متقاعدسازی را امتحان کرد و به خوبی می‌دانست که استفاده از زور با این افراد فقط آنها را مصمم تر می‌کند. او از شاهزادگان خواست که این فرمان را بپذیرند و به آنها اطمینان داد که چنین عملی باعث خوشحالی امپراتور خواهد شد.

اما این مردان وفادار قدرتی بالاتر از حاکمان زمینی تشخیص دادند و با آرامش پاسخ دادند: "ما در هر چیزی که ممکن است به حفظ صلح و افتخار خدا کمک کند از امپراتور اطاعت خواهیم کرد."

در حضور دیت، پادشاه سرانجام اعلام کرد که این فرمان به عنوان یک فرمان امپراتوری در شرف انتشار است و تنها برای انتخاب‌کننده و دوستانش باقی مانده است که به اکثریت تسلیم شوند. پس از این سخن، از مجلس کناره‌گیری کرد و به اصلاح‌طلبان فرصتی برای مشورت و پاسخ نداد. "بیهوده آنها فرستادگانی فرستادند که از فردیناند التماس کنند که برگردد." او به این عریضه به سادگی پاسخ داد: "این یک موضوع حل شده است، تسلیم تنها چیزی است که باقی می‌ماند."

حزب امپراتوری متقاعد شده بود که شاهزادگان مسیحی به کتاب مقدس به عنوان برتر از آموزه‌ها و احکام انسانی پایبند خواهند بود و همچنین می‌دانستند که هر جا این اصل پذیرفته شود، در نهایت پاپ شکست خواهد خورد. اما، همان‌طور که هزاران نفر از آن زمان تاکنون انجام داده‌اند، آنها فقط به «چیزهایی که دیده می‌شود» نگاه می‌کنند و خود را تملق می‌گویند که آرمان امپراتور و پاپ قوی است و آرمان اصلاح‌طلبان ضعیف است. اگر اصلاح‌طلبان صرفاً به کمک‌های انسانی وابسته بودند، به همان اندازه که پایبست‌ها تصور می‌کردند ناتوان بودند. علیرغم اینکه تعدادشان کم بود و با روم مخالف بودند، قدرت خود را داشتند. آنها «از تصمیم رژیم غذایی به کتاب مقدس حقیقت، و از امپراتور آلمان به پادشاه آسمان و زمین» استناد کردند.

از آنجایی که فردیناندو از در نظر گرفتن عقاید وجدان خود امتناع کرد، شاهزاده‌ها تصمیم گرفتند به غیبت او توجهی نکنند، بلکه فوراً او را بگیرند.

اعتراض به شورای ملی یک اعلامیه رسمی تنظیم و به رژیم ارائه شد:

«ما بدینوسیله به خداوند، یگانه خالق، نگهدار، نجات دهنده و نجات دهنده خود، و که روزی قاضی ما خواهد بود، و نیز در برابر همه مردم و همه مخلوقات اعتراض می کنیم که ما برای خود و قوم خود رضایت نداریم و نه آیا در هر کاری که بر خلاف خدا، کلام او، حق وجدان ما، برای نجات روحمان باشد، به حکم پیشنهادی پایبند هستیم... نمی توانیم تصدیق کنیم که وقتی خدای متعال مردی را به علم خود فرا می خواند، او جرأت پذیرش این علم الهی را ندارد... هیچ آموزه واقعی دیگری جز آنچه با کلام الهی منطبق باشد وجود ندارد. خداوند تعلیم هر ایمان دیگری را ممنوع کرده است. در کل برای مسیحی ضروری، ساده برای درک و مناسب برای روشنگری هستند. بنابراین، ما به فیض الهی مصمم هستیم که موعظه خالص کلام مقدس او را همانطور که در متون مقدس عهد عتیق و جدید آمده است، بدون افزودن آن حفظ کنیم. هر چیزی به آنها این کلمه تنها حقیقت است. این قاعده مطمئن برای همه آموزه ها و زندگی است و هرگز نمی تواند ما را شکست دهد یا فریب دهد. کسی که بر این پایه بنا می کند، با همه ی بیهودگی های بشری که در برابر او چیده شده است، با تمام قوای جهنم مخالفت می کند، که در برابر وجه خدا سقوط می کند. به همین دلیل ما یوغ تحمیل شده بر ما را رد می کنیم. در عین حال، ما انتظار داریم که اعلیحضرت امپراتوری با ما به عنوان یک شاهزاده مسیحی برخورد کند که خدا را بیش از هر چیز دوست دارد. ما خود را اعلام می داریم که حاضریم به شما و همچنین شما بزرگواران کریم، تمام محبت و اطاعت را که وظیفه عادلانه و مشروع ماست، عطا کنیم.»

تأثیر عمیقی بر رژیم غذایی ایجاد شد. اکثر اعضای رژیم از شجاعت پروتستان ها شگفت زده و نگران بودند. آینده برای آنها طوفانی و نامطمئن به نظر می رسید. اختلاف، درگیری و خونریزی اجتناب ناپذیر به نظر می رسید. اما مصلحان به عدالت آرمان خود اطمینان داشتند و با اعتماد به بازوی قدرت مطلق، سرشار از شجاعت و استواری بودند.

اعتراض با حق حاکمان مدنی در تشریح امور مربوط به روح و خدا مخالفت کرد و همراه با پیامبران و رسولان اعلام کرد: ما باید از خدا اطاعت کنیم تا از مردم. این سند همچنین قدرت خودسرانه کلیسا را رد کرد و این اصل خطاناپذیر را ایجاد کرد که همه آموزه های بشری باید تابع اواعم الهی باشد. پروتستان ها یوغ برتری انسان را کنار گذاشتند و مسیح را به عنوان عالی ترین مقام در کلیسا و کلام او را به عنوان بالاترین مقام در منبر تجلیل کردند. قدرت وجدان بالاتر از قدرت دولت قرار گرفت و اقتدار کتاب مقدس بالاتر از کلیسای مرئی. تاج مسیح بر فراز تاج پاپ و دیادم امپراتور برافراشته شد. علاوه بر این، پروتستان ها بر حق خود برای بیان آزادانه اعتقادات خود در مورد حقیقت تأکید کرده بودند.

آنها نه تنها ایمان آوردند و اطاعت کردند، بلکه آنچه را که کلام خدا ارائه کرد تعلیم دادند و حق مداخله قاضی یا کشیش را انکار کردند. اعتراض اسپیرا شهادتی جدی علیه عدم تحمل مذهبی و تأییدی بر حق همه مردم برای پرستش خدا بر اساس دستورات وجدان خود بود.

اعلامیه داده شده بود. به یاد هزاران نفر نوشته شد و در کتابهای بهشت ثبت شد، جایی که هیچ تلاش انسانی نتوانست آن را پاک کند. تمام آلمان انجیلی این اعتراض را به عنوان بیان ایمان خود پذیرفتند. در این اعلامیه در همه جا مردم به نوید یک عصر جدید و بهتر فکر کردند. یکی از شاهزادگان به پروتستان های اسپیرا گفت: خداوند متعال که به شما فیض داد تا با انرژی، آزادانه و بدون ترس به او اعتراف کنید، شما را تا روز ابد در این استواری مسیحی حفظ کند.

اگر اصلاحات پس از کسب موفقیت، به سازش رضایت می‌داد تا از جهان برخوردار شود، به خدا و به خود بی‌وفا می‌کرد و بدین ترتیب نابودی خود را تضمین می‌کرد. تجربه این مصلحان بزرگوار برای همه اعصار بعدی درس است. روش شیطان در عمل علیه خدا و کلام او تغییر نکرده است. او همچنان مخالف پذیرش کتاب مقدس به عنوان راهنمای زندگی است، درست مانند قرن شانزدهم. در زمان ما، آموزه‌ها و احکام کتاب مقدس به طور آشکار کنار گذاشته شده است، و نیاز به بازگشت به اصل بزرگ پروتستان - کتاب مقدس، و تنها کتاب مقدس، به عنوان یک قانون ایمان و عمل وجود دارد. شیطان هنوز با هر وسیله‌ای که در دست دارد کار می‌کند تا آزادی مذهبی را از بین ببرد. قدرت ضد مسیحی که پروتستان‌ها را رد کردند، اکنون با قدرتی تازه در پی برقراری مجدد برتری از دست رفته خود است. همان دلبستگی تزلزل‌ناپذیر به کلام خدا که در بحران اصلاحات متجلی شد، امروز تنها امید اصلاح است.

سپس نشانه‌های خطر برای پروتستان‌ها ظاهر شد. همچنین نشانه‌هایی از دراز شدن دست الهی برای محافظت از مومنان وجود داشت. در این زمان بود که ملانچتون با عجله دوست خود گرینائوس را از طریق خیابان‌های اسپیرا به رودخانه راین برد و از او خواست بدون معطلی از رودخانه عبور کند. گرینائوس متعجب می‌خواست دلیل چنین فرار ناگهانی را بداند. ملانچتون گفت: «مردی سالخورده با قیافه قبر، اما برای من ناشناخته، در برابر من ظاهر شد و گفت: «یک دقیقه دیگر مأموران اجرائی توسط فردیناندو برای دستگیری گرینائوس فرستاده خواهند شد.» در ساحل راین، ملانچتون صبر کرد تا آب رودخانه بین دوست عزیزش و کسانی که به دنبال جاننش بودند قرار گرفت و سرانجام وقتی او را در آن طرف دید گفت: از آرواره‌های بی‌رحم کسانی که تشنه خون بی‌گناه بودند رهایی یافته است. »

گرینیوس با یک پزشک برجسته پاپ در ارتباط بود، اما که از یکی از موعظه‌های او شوکه شده بود، نزد او رفت و از او التماس کرد که دیگر با حقیقت جنگی نکنند. پایبست خشم خود را پنهان کرد، اما بلافاصله نزد شاه رفت و حکم دستگیری پروتستان را از او گرفت. هنگامی که ملانچتون به خانه خود بازگشت، به او اطلاع دادند که پس از رفتن او، افسران به دنبال گرینائوس آمدند و خانه را از بالا به پایین غارت کردند. ملانچتون سپس دید که خداوند دوستش را نجات داده است و فرشته‌ای مقدس را فرستاد تا به او هشدار دهد.

قرار بود اصلاحات در برابر قدرتمندان زمین به برتری بیشتری برسد. شاه فردیناند صدای شاهزادگان انجیلی را نشنید، اما باید به آنها فرصت داد تا در حضور امپراتور و مقامات کلیسا و ایالتی که در مجلس گرد آمده بودند، آرمان خود را مطرح کنند. برای آرام کردن اختلافاتی که امپراتوری را آشفته کرده بود، چارلز پنجم در سال پس از اعتراض اسپیرا، دیت را در آگسبورگ تشکیل داد و قصد خود را برای ریاست شخصاً بر آن اعلام کرد. شاهزادگان پروتستان برای حضور احضار شدند.

خطرات بزرگ اصلاحات را تهدید می‌کرد. اما وکلای آنها همچنان آرمان خود را به خدا سپردند و متعهد شدند که در کنار انجیل محکم بایستند. مشاورانش به انتخاب کننده ساکسونی توصیه کرده بودند که در این رژیم شرکت نکنند. آنها گفتند که امپراتور حضور شاهزادگان را خواست تا آنها را به دام بیندازد. آیا این به معنای به خطر انداختن همه چیز و محبوس کردن خود در داخل دیوارهای شهری با دشمنی قدرتمند نیست؟ با این حال، برخی دیگر شرافتمندانه اعلام کردند: "اجازه دهید شاهزادگان فقط با شجاعت رفتار کنند و آرمان خدا نجات می‌یابد." لوتر گفت: «خدای ما امین است و ما را رها نخواهد کرد. انتخاب کننده و همراهانش عازم آگسبورگ شدند. همه از خطراتی که تهدید می‌کرد آگاه بودند و بسیاری با چهره‌های غمگین و دل‌های پریشان سفر کردند. اما لوتر، که آنها را به کوبورگ همراهی کرد، با خواندن سرودی که در آن زمان سروده شده بود، ایمان سوسوزن آنها را تشویق کرد.

سفر: "قلعه قوی خدای ماست." بسیاری از شگون‌های غم‌انگیز رانده شدند، و بسیاری از دل‌های پر بار با صدای فشارهای الهام‌بخش آرام شدند.

شاهزادگان اصلاح‌شده تصمیم گرفتند به‌طور سیستماتیک دیدگاه‌های خود را با شواهد برگرفته از کتاب مقدس برای ارائه به رژیم غذایی بیان کنند. و تفصیل آن به لوتر، ملانشتون و یاران‌شان سپرده شد.

این اعتراف توسط پروتستان‌ها به عنوان نمایی از ایمان آنها پذیرفته شد و آنها گرد هم آمدند تا نام خود را بر سند مهم الصاق کنند. این یک زمان رسمی و آزمایشی بود. اصلاح طلبان نگران بودند که آرمان آنها با مسائل سیاسی اشتباه گرفته نشود. آنها احساس می‌کردند که اصلاحات نباید هیچ تأثیری جز آنچه از کلام خدا برمی‌آید داشته باشد.

هنگامی که شاهزادگان مسیحی برای امضای اعتراف گرد هم آمدند، ملانشتون مداخله کرد و گفت: "این ولایات متکلمان و وزیران است که این چیزها را پیشنهاد کنند، در حالی که اختیار قدرتمندان زمین باید برای امور دیگر محفوظ باشد." جان ساکسونی پاسخ داد: «خدا نکند که من را کنار بگذاری.

من مصمم به انجام وظیفه هستم، بدون اینکه نگران تاج خود باشم. من می‌خواهم به خداوند اعتراف کنم. کلاه و لباس انتخاباتی من به اندازه صلیب عیسی مسیح برای من گران‌تر نیست.» پس از این سخن، نام خود را امضا کرد. یکی دیگر از شاهزادگان در حالی که قلم را به دست می‌گرفت گفت: «اگر عزت خداوند من عیسی مسیح ایجاب می‌کند، من آماده‌ام که دارایی و زندگی خود را پشت سر بگذارم." او ادامه داد: «ترجیح می‌دهم کشور پدرانم را با عصایی در دست ترک کنم تا هر آموزه دیگری غیر از آنچه در این اعتراف است دریافت کنم.» ایمان و شجاعت آن مردان خدا چنین بود.

زمان ثابت برای حضور در برابر امپراتور فرا رسید. چارلز پنجم که بر تخت سلطنت نشسته بود، در محاصره رای دهندگان و شاهزادگان، حق را به اصلاح طلبان پروتستان داد. اعتراف به ایمان او خوانده شد. در آن مجمع اوت، حقایق انجیل به وضوح ارائه شد، و همچنین اشتباهات کلیسای پاپ. آن روز به درستی «بزرگترین روز اصلاحات، و یکی از باشکوه‌ترین روزها در تاریخ مسیحیت و جهان» اعلام شد.

با این حال، چند سال از زمانی که راهب ویتنبرگ به تنهایی در ورمز، در برابر شورای ملی ایستاده بود، می‌گذشت. اکنون به جای آنها نجیب‌ترین و قدرتمندترین شاهزادگان امپراتوری قرار داشتند. لوتر از حضور در آگسبورگ منع شد، اما برای سخنان و دعاهاش حاضر شد. او نوشت: "من از شادی می‌لرزم که تا این ساعتی زندگی کنم که در آن مسیح توسط چنین اعتراف کنندگان برجسته در چنین مجلس باشکوهی علناً تجلیل شود." آنچه کتاب مقدس می‌گوید تحقق یافته است: "از شهادت‌های تو در حضور پادشاهان سخن خواهیم گفت." (مصور. ۱۱۹:۴۶)

در روزگار پولس، انجیلی که او به خاطر آن زندانی شده بود، نزد شاهزادگان و اشراف شهر امپراتوری آورده می‌شد. همچنین در آن مناسبت، آنچه را که امپراتور از منبر منع کرده بود، در کاخ اعلام کردند. آنچه که بسیاری شنیدن آن را برای خدمتگزاران نامناسب می‌دانستند، با حیرت توسط حاکمان و اربابان امپراتوری شنیده شد. پادشاهان و مردان بزرگ در سالن حضور داشتند. شاهزادگان و لیعهد واعظ بودند و خطبه حقیقت الهی ملکوتی بود.

یکی از نویسندگان می‌گوید: «از عصر رسولان، هرگز اثری بزرگ‌تر یا اعتراف باشکوه‌تر از عیسی مسیح وجود نداشته است.»

یک اسقف پاپ گفت: "هر آنچه که لوتریان گفته‌اند درست است. ما نمی‌توانیم آن را انکار کنیم." یکی دیگر از روحانیون از دکتر اک پرسید: «آیا می‌توانید اعتراف انتخاب‌کننده و یارانش را با دلایل محکم رد کنید؟» «نه با نوشته‌های رسولان و انبیا» پاسخ این بود؛ «اما با پدران کلیسا و شوراها، بله!» سؤال‌کننده پاسخ داد: من می‌فهمم که لوتریان، همانطور که شما می‌گویید، با کتاب مقدس هستند و ما خارج از آنها هستیم. برخی از شاهزادگان آلمانی به مذهب اصلاح‌طلب دست یافتند. خود امپراتور اعلام کرد که قدیم

پروتستان ها چیزی جز حقیقت نبودند. اعتراف به بسیاری از زبان ها ترجمه شد، در سراسر اروپا پخش شد و میلیون ها نفر در نسل های متوالی آن را به عنوان بیان ایمانشان پذیرفته اند.

بندگان مؤمن خدا به تنهایی کار نمی کردند. اگر چه "اولیت ها و قدرت ها و شرارت روحانی در مکان های بلند" علیه آنها جمع شده بودند، خداوند قوم خود را فراموش نکرد. اگر مال شما باز شد

چشمانشان را می دیدند و همان شواهد محکمی از حضور و یاری الهی به پیامبران قدیم می دیدند. هنگامی که خدمتکار ایلیش لشکر متخاصمی را که آنها را محاصره کرده بود نشان داد، پیامبر چنین دعا کرد: "پروردگارا، چشمان او را باز کن تا ببیند." (دوم پادشاهان 17:6) و اینک کوه پر از ارابه ها و اسب های آتشین بود، لشکر بهشت برای محافظت از مرد خدا در آنجا مستقر بودند. بنابراین فرشتگان از کارگران در راه اصلاحات محافظت می کردند.

یکی از محکم ترین اصول لوتر این بود که هیچ قدرت سکولاری نباید در حمایت از اصلاحات فراخوانده شود و برای دفاع از اصلاحات نباید به سلاح دعوت شود. لوتر از این که انجیل توسط شاهزادگان امپراتوری اقرار شده بود، خوشحال بود. اما هنگامی که آنها پیشنهاد کردند در یک لیگ دفاعی با هم متحد شوند، او اعلام کرد که "آموزه انجیل تنها توسط خدا دفاع خواهد شد... هر چه تعداد مردان کمتری در کار دخالت کنند، مداخله خدا از طرف آن تعجب آورتر خواهد بود." به نظر او اقدامات احتیاطی سیاسی ناشی از ترس ناشایست و بی اعتمادی گناه آلود بود.

هنگامی که دشمنان قدرتمند برای سقوط ایمان اصلاح شده متحد می شدند، و به نظر می رسید هزاران شمشیر آماده بودند تا علیه آن کشیده شوند، لوتر نوشت: «شیطان خشمگین شده است؛ کشیشان شریر با یکدیگر مشورت می کنند و ما به جنگ تهدید می شویم. مردم را ترغیب کنید که با ایمان و دعا در برابر تخت خداوند شجاعانه مبارزه کنند تا بر دشمنان ما که توسط روح خدا غلبه شده است، مجبور به صلح شوند. فوری ترین نیاز ما، اولین کاری است که باید انجام دهیم. دعا کردن است مردم بدانند که در این ساعت در معرض دم شمشیر و غضب شیطان هستند، دعا کنند.

او مجدداً بعداً با اشاره به اتحاد پیشنهادی شاهزادگان اصلاح شده، اعلام کرد که تنها سلاحی که در این جنگ به کار می رود باید «شمشیر روح» باشد. او به انتخاب کننده ساکسونی نوشت: "ما نمی توانیم قبل از وجدان خود اتحاد پیشنهادی را تایید کند. خداوند ما عیسی مسیح به اندازه کافی قدرتمند است و به خوبی می تواند راه ها و ابزارهایی را برای نجات ما از خطر و دفع افکار شاهزادگان شریر بیابد... مسیح ما، او در حال آزمایش است تا ببیند آیا ما حاضریم از کلام او اطاعت کنیم یا نه و آیا آن را حقیقتی خطاناپذیر می دانیم یا نه. ما ترجیح می دهیم ده بار بمیریم تا اینکه انجیل را عامل خونریزی یا زخمی شدن در اثر هر عملی بدانیم. در عوض بیایید با صبر و حوصله رنج بکشیم و به قول مزمور سرا گوسفندی برای ذبح بشماریم و به جای انتقام گرفتن یا دفاع از خود، جا را برای عملیات خشم الهی بگذاریم. صلیب مسیح باید باشد. اعلیحضرت نترسید ما با دعای خود بیشتر از دشمنانمان با فخرهایشان انجام خواهیم داد فقط دستانتان شما به خون برادرانتان آلوده نشود اگر شاهنشاه خواست ما را به دربارش بسپارند. ما آماده ایم ظاهر شویم شما نمی توانید از ایمان دفاع کنید. هرکسی باید به ریسک خودش باور کند."

از مکان مخفی نماز قدرتی بیرون آمد که جهان را در جریان اصلاحات بزرگ تکان داد. در آنجا، با آرامش مقدس، بندگان خداوند پاهای خود را بر صخره وعده های او استوار کردند. در طول نبرد در آگسبورگ، لوتر یک روز را بدون وقف حداقل سه ساعت به دعا ترک نکرد. این زمان از مطلوب ترین ساعات مطالعه جدا بود. در خلوت اتاقش شنیده می شد که روحش را بیرون می ریخت

در برابر خدا با کلماتی سرشار از ستایش، ترس و امید، گویی با یک دوست صحبت می‌کنید. او گفت: «می‌دانم که تو پدر و خدای ما هستی، و آزار دهندگان فرزندان را پراکنده خواهی کرد، زیرا تو نیز با ما در خطر هستی. همه این کارها از آن توست و فقط از سوی تو انجام می‌شود. که دست بر او بگذاریم، پس از ما دفاع کن، ای پدر!» او خطاب به ملانشتون که سنگینی اضطراب و ترس او را سنگین کرده بود، نوشت: "فیض و صلح در مسیح! در مسیح می‌گویم و نه در جهان. آمین! من با تمام قدرتم از این مراقبت‌های شدید که مصرف می‌کنند متنفرم. اگر علت ناعادلانه است، آن را رها کنید؛ اگر علت عادلانه است، چرا باید با وعده‌های او که ما را بدون ترس به خواب فرستاده مخالفت کنیم؟ مسیح در کار عدالت و حقیقت شکست نخواهد خورد. او زندگی می‌کند، او سلطنت می‌کند. پس چه ترسی می‌توانیم داشته باشیم؟»

خداوند فریاد بندگانش را شنید. او به شاهزادگان و وزیران فیض و شجاعت داد تا حق را در برابر حاکمان تاریکی این جهان حفظ کنند.
خداوند گفت: «اینک من در صهیون سنگ بنای برگزیده و گرانبها می‌گذارم و هر که به آن ایمان بیاورد شرمند نخواهد شد.»
(اول پطرس 2:6) اصلاح طلبان پروتستان بر روی مسیح بنا کرده بودند و دروازه‌های جهنم بر آنها چیره نمی‌شد.

فصل 12

اصلاحات فرانسه

اعتراض اسپیرا و اعتراف آگسبورگ، که نشان دهنده پیروزی اصلاحات در آلمان بود، سال ها درگیری و تاریکی را به دنبال داشت. به نظر می رسید که پروتستانسیسم که به دلیل اختلافات بین طرفدارانش ضعیف شده بود، مورد حمله دشمنان قدرتمند قرار گرفته بود و به طور کامل نابود می شد. هزاران نفر شهادت خود را با خون خود مهر و موم کردند. جنگ داخلی آغاز شد و یکی از حامیان اصلی آن به آلمان پروتستان خیانت کرد. نجیب ترین شاهزادگان اصلاح شده به دست امپراتور افتادند و به عنوان زندانی از شهری به شهر دیگر کشیده شدند. اما در لحظه پیروزی ظاهری خود، امپراتور با شکست مواجه شد. او طعمه را دید که از دستانش ربوده شد و سرانجام مجبور شد به آموزه هایی که حذف آنها آرزوی دستیابی به آن ها بود، تحمل کند. او پادشاهی، گنجینه ها و جان خود را به خطر انداخته بود تا بدعت را درهم بشکند. اکنون او میدید که ارتشهایش در اثر جنگ فرسوده شده اند، گنجینه های تمام شده اند، پادشاهی های متعددی در معرض خطر شورش قرار گرفته اند، در حالی که در همه جا ایمانی که او بهبودی برای سرکوبی آن تلاش می کرد در حال گسترش بود. چارلز پنجم در حال جنگ با قدرت متعال بود. خدا گفته بود: "روشن شود" اما امپراتور سعی کرده بود تاریکی را دست نخورده نگه دارد. مقاصد او شکست خورده بود و به دلیل مبارزه طولانی که پیش از موعد پیر و فرسوده شده بود، از تاج و تخت کناره گیری کرد و خود را در صومعه ای دفن کرد.

در سوئیس، مانند آلمان، روزهای تاریکی برای اصلاحات به وجود آمد. در حالی که بسیاری از کانتون ها ایمان اصلاح طلبی را پذیرفتند، برخی دیگر با سرسختی کورکورانه به مرام روم چسبیده بودند. آزار و شکنجه او از کسانی که می خواستند حقیقت را دریافت کنند، در نهایت به جنگ داخلی منجر شد. اولریش زوینگلی و بسیاری از کسانی که در جریان اصلاحات به او پیوسته بودند در میدان خونین کیپل افتادند. اوکولامپادیوس که توسط این معکوس های وحشتناک غلبه کرده بود، بلافاصله پس از آن درگذشت. رم پیروز بود و در بسیاری از جاها به نظر می رسید که آماده به دست آوردن همه چیزهایی است که از دست داده بود. اما کسی که نصیحتش از ازل است، راه خود و قومش را رها نکرده است. دست او آنها را نجات می داد. در کشورهای دیگر، او کارگران را برای اجرای اصلاحات بیدار کرد.

در فرانسه، قبل از اینکه نام لوتر به عنوان یک اصلاح طلب شنیده شود، روز به صبح رسیده بود. یکی از اولین کسانی که به نور چنگ زد، لفور پیر، مردی با دانش گسترده، استاد دانشگاه پاریس و پایبستی صادق و غیور بود. در تحقیقات خود در زمینه ادبیات کهن، توجه او به کتاب مقدس معطوف شد و مطالعه آن را در میان شاگردانش معرفی کرد. Lefèvre یک پرستش پرشور قدیسان بود، و آماده سازی تاریخ مقدسین و شهدا، همانطور که در افسانه های کلیسا ارائه شده است. این کار مستلزم کار بسیار بود، اما او قبلاً در آن پیشرفت قابل توجهی کرده بود، وقتی که فکر می کرد می تواند کمک بسیار مفیدی در کتاب مقدس به دست آورد. مطالعه خود را برای این منظور آغاز کرد. در آنجا او به راستی اشاراتی به مقدسین یافت، اما نه آنگونه که در تقویم رومی نشان داده شده است. سیل نور الهی در ذهنش فرو ریخت.

او با شگفتی و انزجار، کار پیشنهادی را رها کرد و خود را وقف کلام خدا کرد. به زودی او شروع به آموزش حقایق ارزشمندی کرد که کشف کرده بود. در سال 1512 قبل از اینکه لوتر یا زوینگلی کار اصلاحات را آغاز کنند، لفور نوشت: «این خداست که با ایمان، عدالتی را به ما می دهد که با فیض، زندگی جاودانی را توجیه می کند». او در پرداختن به اسرار رستگاری، فریاد زد: "اوه! این جانشینی چه عظمت و صف ناپذیری است - بی گناه محکوم می شود و گناهکار آزاد می شود؛ سعادت دچار نفرین می شود و نفرین شده برکت می یابد؛ زندگی می میرد و مردگان زنده می شوند.؛ جلال در تاریکی غوطه ور است و آن که

او جز آشفته‌گی صورت نمی دانست و جلال باطن پوشیده بود، جلالی که چشم جسمانی آن را نمی بیند.»

و ضمن تعلیم اینکه جلال نجات منحصرأ از آن خداست، همچنین اعلام کرد که وظیفه اطاعت از آن انسان است. او گفت: "اگر شما عضو کلیسای مسیح هستید، عضوی از بدن او هستید، اگر عضوی از بدن او هستید، پس از طبیعت الهی پر شده اید... آه! این امتیاز را بفهمند که چقدر پاک، پاک و مقدس زندگی خواهند کرد، و در مقایسه با جلال درون، جلالی که چشم جسمانی آن را نمی بیند، چقدر افتضاح می دانند.

در میان شاگردان لفور عده‌ای بودند که مشتاقانه به سخنان او گوش می‌دادند و مدت‌ها بعد از اینکه صدای معلم ساکت شد، به اعلام حقیقت ادامه می‌دادند. یکی از اینها Guilherme Farel بود. او که از پدر و مادری پرهیزکار بود و آموخته بود که تعالیم کلیسا را با ایمانی ضمنی بپذیرد، می‌توانست مانند پولس رسول در مورد خود اعلام کند: "طبق شدیدترین فرقه دین ما، من فریسی زندگی می‌کردم." (اعمال رسولان، 26:5) او به عنوان یک رومانیست وفادار، مشتاق غیرت بود تا همه کسانی را که جرأت مخالفت با کلیسا را داشتند، نابود کند. او بعداً با اشاره به آن زمان در زندگی خود گفت: "من مانند یک گرگ خشمگین دندان فروچه کردم، زمانی که شنیدم شخصی علیه پاپ صحبت می‌کند." او در همراهی با لوفر، عبادت‌کننده خستگی‌ناپذیر قدیسان بود، چون کلیساهای پاریس را می‌چرخید، در محراب‌ها عبادت می‌کرد و تکیه‌گاه‌های مقدس را با نذورات تزئین می‌کرد. اما این مراعات باعث آرامش روح نشد. تمام اعمال توبه ای که او انجام داد نتوانست گناهی را که بر روح او سنگینی می‌کرد، از بین ببرد. گویی صدایی بود که از بهشت می‌آمد، لوفر سخنان اصلاحگر را شنید: "رستگاری رایگان است. بی گناه محکوم می‌شود و جنایتکار تبرئه می‌شود. فقط صلیب مسیح است که درهای بهشت را می‌گشاید و درهای جهنم را می‌بندد."

فارل حقیقت را با شادی فراوان پذیرفت. با پیروی از الگوی تبدیل پولس، او از اسارت سنت به آزادی فرزندان خدا روی آورد. او گفت: "به جای داشتن قلب قاتل گرگ درنده، با آرامش، مانند بره ای لطیف و بی‌آزار، در حالی که قلبم را کاملاً از پاپ دور کرده و به عیسی مسیح داده بودم، بازگشتم."

در حالی که لفور همچنان به گسترش نور در میان شاگردانش ادامه می‌داد، فارل، به همان اندازه که در راه پاپ در راه مسیح غیور بود، برای اعلام حقیقت در ملاء عام بیرون رفت. یکی از مقامات کلیسا، اسقف میو، بلافاصله پس از آن به او پیوست. معلمانی دیگری که به دلیل مهارت‌ها و دانش‌مندی‌هایشان برجسته بودند، به اعلام انجیل پیوستند و پیروانی را در بین همه طبقات، از خانه‌های صنعتگران و دهقانان گرفته تا کاخ سلطنتی به دست آوردند. خواهر فرانسیس اول، پادشاه حاکم وقت، مذهب اصلاح طلب را پذیرفت. به نظر می‌رسید که خود پادشاه و ملکه مادر برای مدتی به او نگاه می‌کردند، و اصلاح‌طلبان با امید فراوان منتظر زمانی بودند که فرانسه به انجیل برسد.

اما، امیدهای آنها محقق نشد. مصیبت‌ها و آزار و اذیت‌ها در انتظار شاگردان مسیح بود. با این حال، این امر با رحمت از چشمان آنها پنهان بود. زمان صلح فرا رسید تا آنها بتوانند برای رویارویی با طوفان قدرت پیدا کنند. و اصلاحات به سرعت پیشرفت کرد. اسقف میو در اسقف نشین خود با غیرت کار می‌کرد تا هم روحانیون و هم مردم را آموزش دهد.

کاهنان نادان و بداخلاق برکنار شدند و تا آنجا که ممکن بود، مردانی با علم و تقوا جایگزین شدند. اسقف بسیار آرزو داشت که قومش بتواند برای خود به کلام خدا دسترسی داشته باشند و این به زودی محقق شد. Lefèvre ترجمه عهد جدید را بر عهده گرفت و همزمان با چاپ کتاب مقدس آلمانی لوتر در ویتمبرگ، عهد جدید به زبان فرانسوی در Meaux منتشر شد. اسقف از هیچ تلاش و هزینه ای برای انتشار آن دریغ نکرد

در محله های خود، و به زودی دهقانان میو صاحب کتاب مقدس شدند.

همانطور که مسافرانی که از تشنگی جان خود را از دست می دهند، با خوشحالی چشمه آب زنده را تگرگ می دهند، این روح ها نیز پیام را از بهشت دریافت کردند. کارگران مزرعه و صنعتگران در کارگاه ها با صحبت در مورد حقایق گرانبهای کتاب مقدس، خود را در کار روزانه خود تشویق می کردند. شبها به جای رفتن به میخانهها، در خانههای یکدیگر جمع می شدند تا کلام خدا را بخوانند و در دعا و ستایش متحد شوند. به زودی تغییر بزرگی در این جوامع ظاهر شد. گرچه از حقیرترین طبقه و دهقانانی زحمتکش و بی سواد بودند، اما قدرت دگرگون کننده و اعتلای فیض الهی در زندگی آنان دیده می شد. متواضع، محبت آمیز و مقدس، آنها شاهدان آنچه انجیل برای کسانی که آن را صادقانه دریافت می کنند، انجام خواهد داد.

نور روشن در میو پرتوهای خود را به دوردست ها پخش می کند. هر روز بر تعداد تبدیل شدگان افزوده می شد. خشم سلسله مراتب مدتی توسط پادشاه کنترل می شد که تعصب محدود راهبان را تحقیر می کرد. اما سران پاپ سرانجام پیروز شدند. خطر آتش بالا رفت. اسقف میو، که مجبور به انتخاب بین خطر و انصراف شد، راه آسان تر را پذیرفت. اما با وجود سقوط رهبر، گله ثابت ماند. بسیاری در میان شعله های آتش به حقیقت شهادت دادند. این مسیحیان فروتن با شجاعت و وفاداری خود در شهادت با هزاران نفر که در روزهای صلح هرگز شهادت آنها را نشنیده بودند صحبت کردند.

این فقط فروتنان و فقرا نبودند که در میان رنج و تمسخر، جرأت کردند به مسیح شهادت دهند. در تالارهای نجیب قلعه و کاخ، ارواح سلطنتی وجود داشتند که برای آنها حقیقت بیش از ثروت، موقعیت اجتماعی یا حتی زندگی ارزش داشت. زره اشراف، روحی والاتر و مصمم تر از لباس اسقف و میتر را پنهان می کرد. لوئیس دو برکوین اصالتاً نجیب بود، شوالیه ای شجاع و مودب، وقف مطالعه، با آداب و رسوم و با اخلاقی غیرقابل انکار. یکی از نویسندگان میگوید: "او پیرو وفادار احکام پاپ و خدمتگزار بزرگ تودهها و موعظهها بود. و تمام این فضایل دیگر را با بیزاری خاص از لوتریسم به پایان رساند." اما، مانند بسیاری دیگر، که مشیت آمیز به کتاب مقدس هدایت می شد، از اینکه در آنجا نه آموزه های پاپ، بلکه آموزه های لوتر را یافت، شگفت زده شد. از آن زمان به بعد او خود را با تمام فداکاری در راه انجیل سپرد.

"فرهنگ ترین اشراف فرانسوی"، نبوغ و سخنوری، شجاعت تسلیم ناپذیر، غیرت قهرمانانه و نفوذ او در دربار، به دلیل اینکه مورد علاقه شاه بود، باعث شد که بسیاری او را مصلح کشورش بدانند. سعید بزا: «برکین یک لوتر دوم می شد، اگر در فرانسیس اول انتخاب کننده دومی پیدا می کرد.» پایبست ها فریاد زدند: «او بدتر از لوتر است. او در واقع بیش از همه مورد ترس رومانسیست ها در فرانسه بود. او را به عنوان بدعت گذار به زندان انداختند، اما شاه او را آزاد کرد. او سالها مبارزه مستمری را ادامه داد.

فرانسیس که بین روم و اصلاحات متزلزل بود، به تناوب غیرت شدید راهبان را تحمل کرد و مهار کرد. برکوین سه بار توسط مقامات پاپ زندانی شد، اما پادشاه که به دلیل تحسین نبوغ و اشراف شخصیتش، حاضر نشد او را قربانی شرارت سلسله مراتب کند، آزاد شد.

به برکوین بارها در مورد خطری که او را در فرانسه تهدید می کرد هشدار داده شد و از او خواسته شد که راه کسانی را که در این مورد تهدید کرده بودند دنبال کند. در تبعید داوطلبانه امنیت پیدا کرد. اراسموس خجالتی و موقتی که با تمام شکوه و عظمت علم و دانش خود فاقد آن عظمت اخلاقی بود که زندگی و شرافت را در خدمت حقیقت نگه می دارد، به برکوین نوشت: «بخواه که به عنوان سفیر به کشوری خارجی اعزام شوی، سفر کن. آلمان بده و امثال او را می شناسید؛ او هیولای هزار سر است که به سمتش سم می ریزد

هر کجا. دشمنان شما لژیون هستند. اگر آرمان تو بهتر از عیسی مسیح بود، تو را رها نمی‌کردند تا اینکه تو را به طرز بدی نابود کنند. بیش از حد به محافظت از پادشاه تکیه نکنید. در هر صورت، مرا به دانشکده الهیات ملزم نکنید.»

اما با افزایش خطرات، غیرت Berquin تنها قوی تر شد. بنابراین، به دور از اتخاذ سیاست اراسموس و توصیه های مطیع، تصمیم گرفت اقدامات شجاعانه تری انجام دهد. او نه تنها در دفاع از حقیقت باقی می ماند، بلکه به خطا حمله می کرد. اتهام بدعت گذاری که روم گرایان به دنبال آن بودند علیه او بیاورند، علیه خودشان مقابله خواهد شد. فعال ترین و سرسخت ترین مخالفان او، پزشکان و راهبان دانش آموز بخش الهیات دانشگاه بزرگ پاریس، یکی از عالی ترین مقامات کلیسای شهر و کشور بودند. از نوشته های این پزشکان، برکوین دوازده گزاره را برداشت که علناً آن‌ها را «مخالف با کتاب مقدس و در نتیجه بدعت پذیر» اعلام کرد و از پادشاه درخواست کرد که حاکم به عنوان قاضی در این مناقشه عمل کند.

پادشاه، که نمی‌خواست فرصت مقابله با قدرت و تیزی قهرمانان مخالف را از خود سلب کند، و از فرصتی که برای فروتنی غرور این راهبان مغرور خرسند بود، رومی‌گرایان را دعوت کرد تا از طریق کتاب مقدس از آرمان خود دفاع کنند. آنها به خوبی می دانستند که این سلاح برای آنها سود کمی ندارد. زندان، شکنجه و سوزاندن سلاح‌هایی بود که آنها بهتر می‌شناختند. حالا بازی تغییر کرده بود و آنها متوجه شدند که در حال سقوط به گودالی بودند که انتظار داشتند برکوین را در آن پرتاب کنند. با تعجب به اطراف نگاه می کردند و به دنبال وسیله ای برای فرار می گشتند.

دقیقاً به همین مناسبت در گوشه ای از خیابان ها تصویری مثله شده از مریم مقدس ظاهر شد. خشم بزرگی در شهر حاکم بود. انبوهی از مردم با ابراز ناله و خشم در محل تجمع کردند. شاه نیز به شدت آشفته بود. در اینجا شرایطی وجود داشت که راهبان می توانستند از آن سوء استفاده کنند و آنها به سرعت این کار را انجام دادند. آنها فریاد می زدند: "اینها ثمره های دکتترین برکوین است." "همه چیز در شرف نابودی است - دین، قوانین، خود تاج و تخت - توسط این توطئه لوتری."

برکوین دوباره زندانی شد. پادشاه پاریس را ترک کرد و به این ترتیب راهبان آزاد شدند تا هر کاری که می خواهند انجام دهند. اصلاح طلب محاکمه و به اعدام محکوم شد. و از ترس اینکه فرانسیسکو همچنان برای نجات او مداخله کند، این حکم در همان روز اعلام اجرا شد. ظهر برکوین را به محل اعدام بردند. جمعیت عظیمی برای تماشای این رویداد جمع شدند و بسیاری بودند که با حیرت و نگرانی دیدند که قربانی از میان بهترین، ارزشمندترین و اصیل ترین خانواده های فرانسه انتخاب شده است. حیرت، خشم، تمسخر و نفرت تلخ بر چهره آن جمعیت ناآرام نقش بسته بود. اما بر روی یک چهره هیچ سایه ای معلق نبود. افکار شهید از آن صحنه غوغا دور بود. او فقط از حضور پروردگارش آگاه بود.

گاری بدبختی که با آن سفر می کرد، نگاه عبوس تعقیب کنندگانش، مرگ وحشتناکی که به سمتش می رفت، برکوین به اینها گوش نمی داد. آن که زنده است و کشته شد و تا ابد زنده است، که کلید مرگ و جهنم را در دست دارد، در کنارش بود. قیافه برکوین از نور و آرامش بهشت می درخشید، او لباس دلپذیری به تن کرده بود و «جلای مخملی، دوتایی از ساتن و دمشق و جوراب های طلایی» به تن داشت. او در شرف شهادت بود که ایمانش را در حضور پادشاه شاهان و کیهان انتظار می‌آورد؛ و هیچ نشانه‌ای از زاری نمی‌توانست شادی او را کم کند.

در حالی که راهپیمایی به آرامی در خیابان های شلوغ حرکت می کرد، مردم با تحسین آرامش آرام و پیروزی شادی را که در نگاه و ظاهر خود به ارمغان آورد، مشاهده کردند. آنها گفتند: «او مانند کسی است که در معبدی می نشیند و در امور مقدس تفکر می کند.»

در میان شعله های آتش، برکوپین تلاش کرد تا چند کلمه با مردم صحبت کند. اما راهبان از ترس نتیجه شروع به داد و فریاد کردند و سربازان اسلحه خود را زدند و سروصدا صدای شهید را خفه کرد. بنابراین، در سال 1529، بالاترین مقام ادبی و کلیسایی پاریس فرهیخته، «به جمعیت سال 1793 مثالی ناخوشایند داد که چگونه انسان ها کلمات مقدس یک مرد در حال مرگ را در کنار چوبه دار خفه می کنند».

برکوپین خفه شد و بدنش در شعله های آتش سوخت. خبر مرگ او باعث ناراحتی دوستان اصلاح طلب در سراسر فرانسه شد. اما مثال او بیهوده نبود. شاهدان حقیقت می گویند: «ما نیز آماده ایم تا با شادی با مرگ روبرو شویم و چشم خود را به زندگی آینده دوخته ایم».

در جریان آزار و شکنجه در میو، آموزگاران مذهب اصلاح طلب مجوز تبلیغشان را لغو کردند و آنها عازم حوزه های دیگر شدند. لفور پس از مدتی به آلمان سفر کرد. فارل به زادگاهش در شرق فرانسه بازگشت تا در محیط دوران کودکی اش نور افشانی کند. اخبار آنچه در میو اتفاق می افتاد قبلاً دریافت شده بود و حقیقتی که او با غیرت بی باک تدریس می کرد شنوندگان را پیدا کرد. به زودی مقامات برای ساکت کردن او اقدام کردند و او از شهر تبعید شد. اگرچه او دیگر نمی توانست به طور عمومی کار کند، از دشت ها و روستاها عبور کرد، در خانه های شخصی، در چمنزارهای منزوی تدریس کرد، در جنگل ها و در میان غارهای سنگی که مخفیگاه دوران جوانی او بود، پناه گرفت. خدا او را برای آزمایش های بزرگتر آماده می کرد. فارل گفت: «صلیبها، آزار و شکنجهها و کمینهای شیطان، که من با آنها آشنا هستم، و آنها در واقع بسیار بیشتر از آن هستند که با قدرت خودم تحمل کنم، اما خدا پدر من است؛ او به من کمک کرده و خواهد کرد. با توان لازم».

مانند دوران رسولان، آزار و اذیت "به سود بیشتر انجیل" کمک کرده بود (فیلیسیان 1:12) آنها که از پاریس و میو ممنوع شده بودند، «آنهايي که در خارج از کشور پراکنده بودند، به همه جا رفتند و کلام را اعلام کردند» (اعمال رسولان 8:4) و بنابراین نور به بسیاری از دورافتاده ترین استان های فرانسه فرستاده شد.

خدا هنوز داشت کارگران را برای پیشبرد آرمان خود آماده می کرد. در یکی از مدارس پاریس، مرد جوانی مراقبه و آرام بود که نشانههایی از ذهنی قدرتمند و تیزبین داشت که از صحت چشمگیر زندگی، شور و شوق فکری و فداکاری مذهبی کمتر مشخص بود. نبوغ و کاربرد او به زودی او را به افتخار کالج تبدیل کرد و از قبل پیش بینی می شد که جان کالوین یکی از تواناترین و با افتخارترین مدافعان کلیسا باشد. اما پرتوی از نور الهی به دیوارهای مکتب و خرافات نفوذ کرد که کالوین خود را در آن گرفتار یافت. او با لرز در مورد عقاید جدید شنید و شک نداشت که بدعت گذاران مستحق آتشی هستند که به آن محکوم شده بودند. با این حال، ناخودآگاه، او را با بدعت روبرو کردند و مجبور کردند قدرت الهیات رومی را در مبارزه با آموزش پروتستان آزمایش کند.

پسر عمومی کالوین که به اصلاح طلبان پیوسته بود در پاریس بود. این دو اقوام اغلب با همدیگر درباره مسائلی که جهان مسیحیت را آزاردهنده می کرد، صحبت می کردند. زیتون پروتستان گفت: "در جهان فقط دو دین وجود دارد." «نخستین نوع دین، دینی است که انسانها آفریده اند و در همه آنها انسان با مراسم و اعمال نیک نجات می یابد، و دیگری دینی است که در کتاب مقدس نازل شده است و به انسان می آموزد که نجات را صرفاً از فیض مجانی طلب کند. خداوند." کالوین فریاد زد: "من هیچ یک از آموزه های جدید شما را نمی خواهم." "فکر می کنی من تمام روزهایم را در اشتباه زندگی کرده ام؟"

اما در ذهن او افکاری بیدار شد که با اراده نمی شد آنها را بیرون کرد. تنها در اتاقش، به سخنان پسر عمویش فکر کرد.

اعتقاد به گناه به او چسبیده بود. کالوین خود را بدون شفیعی در حضور قاضی عادل و مقدس یافت. وساطت مقدسین، کارهای نیک، مراسم کلیسا، همگی در کفاره گناه ناتوان بودند. او چیزی جز سیاهی ناامیدی ابدی نمی دید. پزشکان کلیسا بیهوده تلاش کردند تا او را تسکین دهند.

ناراحتی او اعتراف و توبه بیهوده بود زیرا نمی توانستند روح را با خدا آشتی دهند.

در حالی که درگیر این مبارزات عقیم بود، کالوین به طور تصادفی از یک میدان عمومی بازدید کرد، شاهد آتش زدن یک بدعت گذار در آنجا بود. از بیان آرامشی که بر چهره شهید نشسته بود شگفت زده شد. در میان شکنجه های آن مرگ هولناک و تحت وحشتناک ترین محکومیت کلیسا، او چنان ایمان و شهامتی از خود نشان داد که دانشجوی جوان به طرز دردناکی با ناامیدی و تاریکی خود تضاد کرد، اگرچه در سخت ترین اطاعت از کلیسا زندگی می کرد. او می دانست که بدعت گذاران از ایمان آنها به کتاب مقدس حمایت می کنند. او تصمیم گرفت که او را مطالعه کند و اگر می توانست، راز شادی او را کشف کند.

در کتاب مقدس، او مسیح را کشف کرد. و فریاد زد: "ای پدر، قربانی تو خشم تو را فروکش کرد، خون تو آلودگی های مرا شسته، صلیب تو نفرین من را بر دوش کشید، مرگ تو کفاره مرا کرد. ما برای خود بیهوده های بسیاری آفریدیم، اما تو داری کلام خود را به عنوان مشعل در برابر من قرار دادی، و تو قلب من را لمس کردی، تا بتوانم از همه شایستگی های دیگر، به جز امتیازات عیسی، بیزارم."

کالوین برای کشیشی تحصیل کرده بود. هنگامی که او فقط دوازده سال داشت، به سمت کشیش یک کلیسای کوچک منصوب شد و طبق قانون کلیسا توسط اسقف محلی، سرش را تحت فشار قرار داد. او نه تقدیس دریافت کرد و نه وظایف کشیش را انجام داد، اما با حفظ عنوان منصب خود و دریافت کمک هزینه به عضویت روحانیت درآمد.

اکنون که احساس می کرد هرگز نمی تواند کشیش شود، مدتی به مطالعه قوانین روی آورد، اما سرانجام این هدف را رها کرد و تصمیم گرفت زندگی خود را وقف انجیل کند. با این حال، او در مورد تبدیل شدن به یک واعظ عمومی مردد بود. او ذاتاً خجالتی بود و از شهود مسئولیت های خطیر این مقام احساس ظلم می کرد و می خواست خود را وقف تحصیل کند. اما درخواست های پرشور دوستانش سرانجام موفق به جلب رضایت او شد. وی گفت: چه شگفت است که فردی با این اصالت متواضع را به چنین کرامتی برسانند.

کالوین با آرامش کار خود را آغاز کرد و سخنانش مانند شبنم تازه ای بود که بر زمین می بارید. او پاریس را ترک کرده بود و اکنون در یک شهر استانی، تحت حمایت شاهزاده خانم مارگارت، که عاشق انجیل بود، به سر می برد.

حفاظت او از شاگردانش کالوینو هنوز جوان بود، با رفتاری ملایم و بی تکلف. کار او از خانه های مردم شروع شد. او در محاصره اعضای خانواده، کتاب مقدس را خواند و حقایق نجات را برای درک شنوندگانش گشود. کسانی که این پیام را شنیدند، مژده را به دیگران رساندند و به زودی معلم از شهر به دورافتاده ترین شهرها و روستاها رفت. او هم به قلعه و هم به کلبه دسترسی داشت و پایه های کلیساهایی را که باید شهادت جسورانه به حقیقت داشته باشند، پیش برد.

بعد از چند ماه دوباره به پاریس رفت. هیچانی غیرعادی در محافل مردان باسواد و دانش آموخته بود. مطالعه زبانهای باستانی انسانها را به کتاب مقدس سوق داده بود، و بسیاری از کسانی که قلبشان تحت تأثیر حقایق آن قرار نگرفته بود، اکنون مشتاقانه در مورد آنها بحث می کنند و حتی با قهرمانان رومیسم می جنگند.

کالوین، علیرغم اینکه مبارزی ماهر در زمینه مجادلات مذهبی بود، مأموریتی بسیار بالاتر از آن متکلمان پر سر و صدا داشت.

ذهن مردان آشفته بود و زمان آشکار شدن حقیقت برای آنها فرا رسیده بود. در حالی که سالن های دانشگاه مملو از هیاهوی بحث های الهیاتی بود، کالوین خانه به خانه رفت و کتاب مقدس را به روی مردم باز کرد و درباره مسیح به آنها گفت و او مصلوب شد.

به مشیت خدا، پاریس باید دعوت دیگری برای پذیرش انجیل دریافت کند. درخواستهای لفور و فارل رد شد، اما دوباره این پیام به گوش همه طبقات در این پایتخت بزرگ رسید. پادشاه، تحت تأثیر

منافع سیاسی، هنوز از روم در برابر اصلاحات حمایت نکرده بود. اما مارگارت به این امید چسبید که پروتستانیسم در فرانسه پیروز شود. او تصمیم گرفت که دین اصلاح طلب در پاریس موعظه شود. در زمان غیبت پادشاه، به یک وزیر پروتستان دستور داد تا در کلیسای شهر موعظه کند. شاهزاده خانم که توسط مقامات پاپ ممنوع شد، درهای کاخ را باز کرد. یکی از تالارها به صورت نمازخانه تدارک دیده شد و اعلام شد که هر روز در ساعت معینی خطبه ایراد می شود و از شهروندان با هر طبقه و شرایطی دعوت می شود. جمعیت برای شرکت در مراسم مذهبی جمع شدند. نه تنها نمازخانه، بلکه تالارها و تالارها مملو از جمعیت بود. هزاران نفر هر روز جمع می شوند -

اشراف، دولتمردان، وکلا، بازرگانان و صنعتگران. شاه به جای ممنوعیت این مجالس، دستور داد دو کلیسا در پاریس را باز کنند. پیش از این هرگز شهر تا این حد تحت تأثیر کلام خدا قرار نگرفته بود. به نظر می رسید که روح زندگی از بهشت برکت خود را بر مردم جاری می کند. اعتدال و پاکی و نظم و کار جای مستی و فسق و نزاع و بی حوصلگی را گرفت.

اما سلسله مراتب غیر فعال نبود. پادشاه همچنان از مداخله برای جلوگیری از موعظه خودداری کرد و پایبست ها به جمعیت روی آوردند. از هیچ وسیله ای برای بیداری ترس و تعصب و تعصب جماعت جاهل و خرافه فروگذار نکردند. پاریس که کورکورانه تسلیم معلمان دروغین خود شد، مانند اورشلیم باستان، نه زمان دیدار او را می دانست و نه چیزهایی را که به صلح او تعلق داشت. به مدت دو سال کلام خدا در پایتخت موعظه شد. اما با وجود اینکه بسیاری از افراد انجیل را پذیرفتند، اکثر مردم آن را رد کردند.

فرانسیس تحمل خود را صرفاً برای خدمت به اهداف خود نشان داده بود و پایبست ها توانستند برتری خود را بر پادشاه بازیابند. کلیساها دوباره بسته شد و آتش برپا شد.

کالوین هنوز در پاریس بود و خود را از طریق مطالعه، مراقبه و دعا برای کارهای آینده خود و ادامه انتشار نور آماده می کرد. در نهایت اما شبهه هایی علیه او ایجاد شد. مقامات تصمیم گرفتند او را به شعله های آتش محکوم کنند.

او که خود را در عقب نشینی ایمن می دانست، هیچ تصویری از خطر نداشت، وقتی دوستانش با عجله به اتاق او آمدند و خبر داشتند که مأموران برای دستگیری او در راه هستند. در همین لحظه صدای تق تق در بیرونی شنیده شد.

لحظه ای برای تلف کردن وجود نداشت. برخی از دوستان افسران را جلوی در متوقف کردند، در حالی که برخی دیگر به اصلاح طلب کمک کردند تا از یکی از پنجره ها پایین بیاید و او به سرعت به حومه شهر گریخت. کالوین با یافتن سرپناهی در کلیه یکی از دوستان کارگر اصلاح طلب، خود را در ردای میزبانیش مبدل کرد و در حالی که یک بیل بر دوش داشت، راهی سفر شد. در سفر به جنوب، او دوباره در قلمرو مارگارت پناه گرفت.

مصلح برای چند ماه در امن و امان ماند و تحت حمایت دوستان قدرتمند و وقف مطالعه خود، مانند قبل. اما قلب او مصمم بود که فرانسه را بشارت دهد و نتوانست برای مدت طولانی بیکار بماند. به محض اینکه طوفان فروکش کرد، کالوین به دنبال زمینه جدیدی برای کار در پواتیه، جایی که دانشگاه وجود داشت، و نظرات جدید قبلاً به خوبی مورد استقبال قرار گرفته بود، گشت. مردم از همه طبقات با خوشحالی انجیل را شنیدند. موعظه عمومی وجود نداشت، اما کالوین در خانه قاضی ارشد، در اتاق های خود و گاهی در یک باغ عمومی، کلمات زندگی ابدی را برای کسانی که مایل به شنیدن بودند شرح می داد. پس از مدتی، با افزایش تعداد شنوندگان، تصور می شد که جمع آوری خارج از شهر امن تر باشد. غاری در کنار تنگه ای عمیق و باریک به عنوان محل ملاقات انتخاب شد که درختان و صخره های برجسته این انزوا را کاملتر می کرد. گروه های کوچکی که شهر را در مسیرهای مختلف ترک کردند به سمت آن مکان حرکت کردند. در این مکان منزوی، کتاب مقدس خوانده شد و توضیح داده شد. شام برای اولین بار در آنجا برگزار شد.

خداوند توسط پروتستان های فرانسه. از این کلیسای کوچک بسیاری از انجیلان وفادار برای کار فرستاده شدند.

بار دیگر کالوین به پاریس بازگشت. حتی در آن زمان نیز نتوانست این امید را که فرانسه به عنوان یک ملت، اصلاحات را می پذیرد، از دست بدهد. با این حال، تقریباً همه درهای کار بسته بودند. تعلیم انجیل مسیر مستقیم به سوی آتش بود. سرانجام تصمیم گرفت به آلمان برود. او به سختی فرانسه را ترک کرده بود که طوفان بر سر پروتستان ها راه افتاد، که اگر او در این کشور می ماند، قطعاً آن را به ویرانی کلی تبدیل می کرد.

اصلاح طلبان فرانسوی که مشتاق بودند کشورشان به آلمان و سوئیس برسد، تصمیم گرفتند ضربه سنگینی بر خرافات روم وارد کنند که باید تمام ملت را بیدار کند. بنابراین، پوستره های مبارزه با توده ها در سراسر فرانسه توزیع شد. این جنبش غیرتمندانه اما بد موقع، به جای ترویج پیشرفت اصلاحات، نه تنها برای مروجین خود، بلکه برای دوستان مذهب اصلاح طلب در سراسر فرانسه نیز تباهی به بار آورد. او آنچه را که مدت ها است میخواستند به رومانیست ها داد - بهانه ای برای نابودی کامل بدعت گذاران به عنوان برانگیختگان خطرناک برای ثبات تاج و تخت و صلح ملت.

با دست پنهانی - چه دوست غافل و چه دشمن حيله گر، هرگز معلوم نشد - یکی از پوسترها بر درب اتاق خصوصی شاه نصب شده بود. پادشاه پر از وحشت بود. در آن نقش، خرافاتی که قرن ها مورد احترام قرار گرفته بودند، به شدت مورد حمله قرار گرفتند. و جسارت بی سابقه معرفی این اظهارات مستقیم و ترسناک به حضور شاهانه، خشم شاه را برانگیخت. پادشاه در حیرت مدتی لرزان و بی زبان ماند.

سپس خشم او در این کلمات هولناک بیان شد: "اجازه دهید همه آنها دستگیر شوند و اجازه دهید لوتریسم کاملاً نابود شود." قالب ریخته شد. پادشاه به طور کامل در سمت روم تصمیم گرفته بود.

بلافاصله اقداماتی برای دستگیری هر لوتری در پاریس انجام شد. یک صنعتگر فقیر، پیرو مذهب اصلاحی، که به دعوت مؤمنان به جلسات مخفی عادت کرده بود، دستگیر شد و تحت تهدید مرگ فوری در تیراندازی، مجبور شد فرستاده پاپ را به خانه هر پروتستانی در سال 2018 هدایت کند. شهر. او از این پیشنهاد ناپسند وحشت کرد، اما ترس از شعله های آتش غالب شد و او حاضر شد به برادرانش خیانت کند. مورین، کارآگاه سلطنتی، پیش از میزبان و در محاصره صفوفی از کشیشان، قمع زن ها، راهبان و سربازان، به همراه خائن، آرام و بی صدا در خیابان های شهر قدم می زدند. آن تظاهرات ظاهراً به احترام «عزیز مقدس» بود، عملی برای کفاره توهینی که پروتستان ها به توده ها کردند. اما در زیر آن رژه هدفی مرگبار نهفته بود. وقتی به جلوی خانه یک لوتری رسیدند، خائن علامتی زد، اما حرفی زده نشد. راهپیمایی متوقف شد، خانه مورد تهاجم قرار گرفت، خانواده را دستگیر کردند و دستبند زدند، و راهپیمایی وحشتناک به دنبال قربانیان جدید ادامه یافت. "به هیچ خانه ای، چه بزرگ و چه کوچک، و حتی کالج های دانشگاه پاریس رحم نکردند... مورین تمام شهر را تکان داد... حکومت وحشت آغاز شده بود."

قربانیان با شکنجه های بی رحمانه کشته شدند و دستورات ویژه ای مبنی بر کاهش آتش برای طولانی تر شدن عذاب آنها صادر شد. اما این مؤمنان به عنوان برنده مردند. وفاداری او تزلزل ناپذیر بود و آرامشش خلل ناپذیر. تعقیب کنندگان آنها که نمی توانستند آنها را از استواری تسلیم ناپذیرشان بردارند، احساس شکست کردند. چوبه دار در تمام محله های پاریس توزیع شد و آتشها برای روزهای متوالی شعله ور شد و هدف آن گسترش اعدامها برای ترویج وحشت بدعت بود. اما مزیت آن با انجیل باقی ماند. مردانی که عقاید جدید پدید آورد هیچ منبری مثل چوب شهید نبود شادی آرامی که چهره آن مردان را در حالی که به سوی محل اعدام می رفتند روشن می کرد قهرمانی شان در میان شعله های فجیع، فروتنی شان.

با بخشش صدمات، خشم را در بسیاری به ترحم و نفرت را به عشق تبدیل کردند و با فصاحتی مقاومت ناپذیر به نفع انجیل التماس کردند.»

کشیش ها که می خواستند خشم مردم را شعله ور نگه دارند، وحشتناک ترین اتهامات را علیه پروتستان ها منتشر کردند. آنها متهم به توطئه برای قتل عام کاتولیک ها، سقوط دولت و ترور پادشاه بودند. برای اثبات این ادعاها حتی ذره ای مدرک اضافه نشد. با این حال، این پیشگویی‌های شیطان، در شرایط بسیار متفاوت و به دلایلی که شخصیتی مخالف داشتند، محقق می‌شدند. ظلم‌هایی که کاتولیک‌ها بر پروتستان‌های بی‌گناه تحمیل می‌کردند، سنگینی انتقام را به همراه داشت، و قرن‌ها بعد، همان نابودی را ایجاد کرد که پیش‌بینی می‌کردند بر شاه، دولت و رعایایش قریب‌الوقوع بود.

اما این را خود کفار و پاپیست ها تولید کردند. این استقرار پروتستان‌تیسیم نبود، بلکه حذف آن بود که سه قرن بعد این مصیبت های وحشتناک را بر سر فرانسه آورد.

بدگمانی، بی اعتمادی و وحشت اکنون در تمام طبقات جامعه رخنه کرده بود. در میان هشدار عمومی، مشاهده شد که تعالیم لوتری تا چه حد بر ذهن مردانی که از نظر تحصیلات، تأثیرگذاری و برتری شخصیت برجسته بودند، تسخیر کرده است. مناصب اعتماد و افتخار ناگهان خالی شد. صنعتگران، چاپخانه ها، دانشجویان، اساتید دانشگاه، نویسندگان و حتی درباریان ناپدید شدند. صدها نفر از پاریس گریختند و داوطلبانه خود را از وطن خود تبعید کردند، بنابراین، در بسیاری موارد، اولین اطلاعیه را مبنی بر پذیرش مذهب اصلاح طلب دادند. پاپیست ها با تعجب به اطراف نگاه کردند، زیرا تصور می کردند که بدعت گزاران بی گمان در میان آنها تحمل شده است. خشم او به سوی انبوه قربانیان فروتن که در دسترس او بودند منحرف شد. زندان‌ها بیش از حد شلوغ شد و هوا با دود آتش‌های فروزان که برای کسانی که به انجیل اعتراف می‌کردند، ابری به نظر می‌رسید.

فرانسیس اول به رهبری جنبش بزرگ برای رنسانس دانش که آغاز قرن شانزدهم بود، افتخار کرده بود. او از گرد هم آوردن نویسندگان از همه کشورها در دربار خود لذت می برد. عشق او به دانش و تحقیر او نسبت به جهل و خرافات راهبان، دست کم تا حدی به دلیل سطح تسامح بود که به اصلاحات اعطا شده بود. اما این حامی دانش ، با الهام از شوق سرکوب بدعت، فرمانی صادر کرد که مطبوعات را در سراسر فرانسه لغو کرد! فرانسیس اول یکی از نمونه‌های ثبت شده متعددی را ارائه می‌کند که نشان می‌دهد فرهنگ روشنفکری هیچ محافظی در برابر نابردباری مذهبی و آزار و اذیت نیست.

از طریق یک مراسم عمومی رسمی، فرانسه باید خود را کاملاً متعهد به نابودی پروتستان‌تیسیم می کرد. کاهنان خواستار آن شدند که توهینی که با محکومیت توده‌ها به آسمان‌های بلند انجام می‌شود، کفاره خون داده شود، و پادشاه، به نفع مردمش، علناً این کار وحشتناک را تأیید کند.

21 ژانویه 1535 برای مراسم وحشتناک تعیین شد. ترس های خرافی و نفرت متعصبانه تمام ملت برانگیخته شد. پاریس مملو از جمعیتی بود که از تمام مناطق اطراف آمده بودند و در خیابان ها ازدحام کردند. قرار بود روز با یک راهپیمایی وسیع و با ابهت آغاز شود. «در طول مسیر، خانه‌ها پرده‌های غم‌انگیزی را نشان می‌دادند. در فواصل معینی محراب هایی برپا می شد و قبل از هر در مشعلی به احترام «حرم مقدس» روشن می شد.

پس از صلیب ها و پرچم های محله ها، شهروندان دو به دو راه می رفتند و مشعل ها را حمل می کردند. چهار دستور از رهبران با لباس های عجیب و غریب خود دنبال شدند. پس از آن مجموعه گسترده ای از آثار معروف را دنبال کرد. سپس روحانیون بزرگوار در لباسهای ارغوانی و قرمز خود و مزین به جواهرات و نمایشی خیره کننده و خیره کننده سوار شدند.

اسقف پاریس که توسط چهار شاهزاده بلند مرتبه حمل می شد میزبان را زیر یک آسمان پر زرق و برق حمل کرد. پس از آنها پادشاه آمد، بدون تاج و ردای سلطنتی، سرش را خم کرده و سرش را بی پوشش، و شمعی نازک در دست داشت. بنابراین پادشاه فرانسه در ملاء عام با تحقیر ظاهر شد، نه به خاطر ردیلت هایی که روحش را آلوده کرده بود یا به دلیل خون بیگانه‌ای که دستانش را آغشته کرده بود، بلکه به دلیل گناه کبیره رعایای خود که جرات کرده بودند توده‌ها را محکوم کنند. بلافاصله پس از او ملکه و مقامات دولتی نیز دو به دو راه می‌رفتند و هر کدام مشعل روشنی داشتند.

به عنوان بخشی از دستور کار روز، خود پادشاه در سالن اصلی کاخ اسقف برای مقامات ارشد پادشاهی سخنرانی کرد. با حالتی غمگین در برابر آنان ظاهر شد و با سخنانی پر از فصاحت «جنایت و کفر و روز غم و ننگ» را که بر ملت وارد شده بود ابراز تأسف کرد. و از هر تابع وفادار خواست تا در از بین بردن بدعت آفتی که فرانسه را به نابودی تهدید می کرد کمک کند. گفت: «آقایان، همان‌طور که من پادشاه شما هستم، اگر می‌دانستم که یکی از اعضای بدن من آلوده یا آلوده به این فساد منفور است، آن را به شما می‌دادم تا قطع کنید... به علاوه، اگر می‌دیدم، یکی از فرزندانم که به آن مبتلا شده بود، به او رحم نمی‌کردم... خودم او را تحویل می‌دادم و قربانیش می‌کردم.» اشک صدای او را خفه کرد و تمام مجلس گریستند و با یک صدا فریاد زدند: "ما برای دین کاتولیک زندگی خواهیم کرد و خواهیم مرد!"

تاریکی ملتی که نور حقیقت را رد کرده بود وحشتناک شد. «فیضی که رستگاری را به ارمغان آورد» آشکار شده بود، اما فرانسه، پس از مشاهده قدرت و قداست خود، پس از آنکه هزاران نفر مجذوب زیبایی الهی آن شدند، پس از اینکه شهرها و روستاهای کوچک با درخشش آن روشن شدند، آن را رد کرد. سبک. وقتی هدیه آسمانی به آنها تقدیم شد، آن را رد کرده بودند. آنها خیر را بد و بدی را نیک نامیده بودند تا اینکه قربانی فریب خود شدند. اکنون، اگرچه آنها واقعاً معتقد بودند که با آزار و اذیت قوم او خدمتی به خدا انجام می دهند، اما صداقت آنها آنها را بی گناه نمی کرد. نوری که آنها را از فریب آلوده شدن روحشان به جنایات خونی نجات می داد، به میل خود رد کرده بودند.

سوگند جدی برای خاموش کردن بدعت در کلیسای جامع بزرگ گرفته شد، جایی که حدود سه قرن بعد، "الله عقل" توسط ملتی که خدای زنده را فراموش کرده بود، بر تخت نشست. یک بار دیگر راهپیمایی تشکیل شد و نمایندگان فرانسه برای شروع کاری که سوگند یاد کرده بودند، رفتند. در فواصل معینی در طول مسیر برگشت صفوف، برای اعدام بدعت گذاران برپا می کردند، و قرار بر این بود که با نزدیک شدن شاه، آتش روشن شود تا او بتواند به تماشای این منظره وحشتناک فکر کند.

جزئیات شکنجه‌ای که آن شاهدان مسیح متحمل شدند بیش از حد تکان دهنده است که نمی‌توان آن را بازگو کرد. هیچ تردیدی از جانب قربانیان وجود نداشت. هنگامی که از محکومان خواسته شد که انصراف دهد، یکی از محکومان پاسخ داد: "من فقط به آنچه انبیا و رسولان قبلاً موعظه می کردند، و به آنچه که همه اولیای الهی معتقد بودند ایمان دارم. ایمان من به خدا اعتماد دارد که در برابر تمام قدرت های جهنم مقاومت می کند."

چندین بار راهپیمایی در محل های شکنجه متوقف شد. پس از بازگشت به نقطه شروع خود، کاخ سلطنتی، جمعیت پراکنده شدند و شاه و پیشوایان به خانه های خود بازگشتند و از وقایع آن روز راضی بودند و به خود تبریک گفتند که کار تازه آغاز شده تا نابودی کامل بدعت ادامه خواهد یافت.

انجیل صلحی که فرانسه آن را رد کرده بود قرار بود به طور مؤثر ریشه کن شود و نتایج وحشتناکی خواهد بود. در 21 ژانویه 1793، دویست و پنجاه و هشت سال از همان روزی که فرانسه تعهد کرد

با پایان کامل آزار و شکنجه اصلاح طلبان، راهپیمایی دیگری با هدفی بسیار متفاوت از خیابان های پاریس عبور کرد. «باز هم شاه قهرمان بود؛ باز هم شورش و هیاهو برپا شد. باز هم فریاد قربانیان بیشتر بلند شد.

بار دیگر چوبه های سیاه برافراشتند و بار دیگر صحنه های روزانه با اعدام های وحشتناک به پایان رسید. لویی شانزدهم در حالی که با زندانبانان و جلادان خود می جنگید، به داربست کشیده شد و به زور آنجا را تا ضربه تیر و افتادن سر بریده اش بر روی گلدان نگه داشتند.» پادشاه تنها قربانی نبود. در نزدیکی محل پس از اعدام او، دو هزار و هشتصد انسان در روزهای خونین حکومت وحشت در گیوتین جان باختند.

اصلاحات کتاب مقدس باز را به جهانیان ارائه کرد و احکام شریعت خدا را آشکار کرد و بر ادعاهای آن در رابطه با وجدان مردم پافشاری کرد. احکام و اصول بهشتی محبت بی پایان پیش روی مردم آشکار شده بود. خداوند فرموده بود: "پس آنها را نگه دارید و آنها را انجام دهید، زیرا این حکمت و شعور شما در برابر چشمان مردم خواهد بود که همه این فریاض را خواهند شنید و خواهند کرد. بگو: این قوم بزرگ فقط مردمی عاقل و فهیم هستند. (تثنیه 4:6) هنگامی که فرانسه هدیه بهشت را رد کرد، بدر هرج و مرج و تباهی را کاشت، و عمل خطاناپذیر قانون علت و معلول به انقلاب و حکومت وحشت منجر شد.

مدتها قبل از آزار و اذیت ناشی از تبلیغات، فارل نترس و پرشور مجبور به فرار از وطن شده بود. او به سوئیس رفت و با زحمات خود، با حمایت از کار زوینگی، کمک کرد تا تعادل به نفع اصلاح طلبی تغییر کند. سالهای آخر او قرار بود در آن کشور سپری شود. با این حال او همچنان به اعمال نفوذ قطعی بر اصلاحات در فرانسه ادامه داد. در سالهای اول تبعید، تلاشهای او به ویژه بر گسترش انجیل در کشور مبدأش متمرکز بود. او زمان قابل توجهی را به موعظه در میان هموطنان خود که در منطقه نزدیک مرز زندگی می کردند، گذراند و در آنجا با هوشیاری خستگی ناپذیر درگیری را تماشا کرد و با کلمات تشویقی و نصیحتی کمک کرد. با کمک سایر تبعیدیان، نوشته های اصلاح طلبان آلمانی به فرانسوی ترجمه شد و همراه با انجیل گالی در تعداد زیادی چاپ شد.

این آثار در فرانسه به وسیله ای اقدام کتابداران به فروش گسترده ای رسید. آنها با قیمت پایین در اختیار کتابداران قرار می گرفتند و بنابراین سود حاصل از فروش آنها را قادر می ساخت که به کار خود ادامه دهند.

فارل در پوشش متواضع معلم دبستان وارد کار خود در سوئیس شد. او با رفتن به محله ای منزوی، خود را وقف آموزش کودکان کرد.

علاوه بر موضوعات آموزشی رایج، او با احتیاط حقایق کتاب مقدس را معرفی می کرد، به این امید که از طریق فرزندان به والدین برسد. عده ای هم بودند که ایمان آوردند، اما کشیش ها وارد عمل شدند تا کار را متوقف کنند و مردم خرافاتی به مخالفت با آنها برخاستند. کاهنان اصرار داشتند: «این نمی تواند انجیل مسیح باشد، زیرا موعظه آن صلح نمی آورد، بلکه جنگ می آورد.» مانند شاگردان اول، هنگامی که در شهری مورد آزار و اذیت قرار گرفت، به شهر دیگر گریخت. فارل از روستا به روستا، از شهری به شهر دیگر، با تحمل گرسنگی، سرما و خستگی و همه جا در خطر جاننش، پیاده رفت. او در بازارها، کلیساها و گاهی از منبر کلیساها موعظه می کرد. در برخی موارد، کلیسا را خالی از شنوندگان یافتیم. گاهی اوقات موعظه او با فریاد و استهزاء قطع می شد. و باز هم او را با خشونت از منبر ربودند. بیش از یک بار او توسط جمعیت گرفته شد و تقریباً تا حد مرگ کتک خورد. اگرچه بارها دفع می شد، اما با اصرار خستگی ناپذیر به حمله بازگشت. و یکی پس از دیگری مشاهده کرد که شهرها و شهرهایی که دژهای پاپ بودند درهای خود را به روی انجیل باز کردند. بخش کوچکی که او قبلاً در آن کار کرده بود، به زودی مذهب اصلاح طلب را پذیرفت. شهرهای مورات و نوشاتل نیز آیین های رومی را کنار گذاشتند و تصاویر بت پرستی را از کلیساهای خود حذف کردند.

فارل مدتها بود که می خواست استانداردهای زندگی پروتستانی را در ژنو پیاده کند. اگر می شد این شهر را فتح کرد، مرکز اصلاحات در فرانسه، سوئیس و ایتالیا می شد. با این هدف به کار خود ادامه داد تا اینکه بسیاری از شهرها و روستاهای اطراف فتح شدند. سپس تنها با همراهی یکی از دوستانش وارد ژنو شد. او فقط اجازه داشت دو خطبه بخواند. کاهنان که تلاش بیهوده ای برای دریافت محکومیت او توسط مقامات مدنی داشتند، او را برای حضور در یک شورای کلیسا احضار کردند. آنها با اسلحه هایی که در زیر لباس های خود پنهان کرده بودند به آنجا رفتند و مصمم بودند او را بکشند. بیرون سالن، جمعیتی خشمگین با چماق و شمشیر جمع شده بودند تا اطمینان حاصل کنند که اگر فارل موفق به فرار از شورا شود، کشته خواهد شد. اما حضور قضات و نیروی مسلح او را نجات داد. اوایل صبح روز بعد او و همراهش را به آنطرف دریاچه رساندند تا امن باشند. بدین ترتیب اولین تلاش او برای بشارت دادن به ژنو پایان یافت.

برای آزمایش بعدی، ساز متواضع تری انتخاب شد، مرد جوانی از نظر ظاهری چنان معتدل، که حتی دوستان مدعی اصلاحات با او رفتار سردی داشتند. اما در جایی که فارل رد شده بود، چه می توانست بکند؟ چگونه کسی با جسارت و تجربه اندک توانست طوفانی را که در برابر آن قوی ترین و شجاع ترین افراد مجبور به فرار شده بودند تحمل کند؟ خداوند می گوید: «نه به قدرت و نه به قدرت، بلکه به روح من.» (زک. 4:6) «خداوند چیزهای ضعیف این دنیا را برگزید تا قوی را گنج کند.» "زیرا حماقت خدا از انسانها داناتر است و ضعف خدا از انسانها قوی تر است." (اول قرنتیان 1:27 و 25)

فرومن کار خود را به عنوان معلم دبستان آغاز کرد. حقایقی که او در مدرسه به بچه ها یاد می داد در خانه هم توسط آنها تکرار می شد. به زودی والدین برای شنیدن توضیح کتاب مقدس رفتند، تا اینکه کلاس پر شد از شنوندگان دقیق.

نسخه هایی از عهد جدید و رساله ها به طور گسترده توزیع شد و به دست بسیاری از کسانی که جرأت گوش دادن آشکار به آموزه های جدید را نداشتند، رسید. پس از مدتی، این مبلغ نیز مجبور به فرار شد، اما حقایقی که او آموخته بود، ذهن مردم را تسخیر کرده بود. اصلاحات اجرا شده بود و به تقویت و گسترش ادامه داد. واعظان بازگشتند و با تلاش آنها عبادت پروتستان سرانجام در ژنو برقرار شد.

این شهر قبلاً خود را برای اصلاحات اعلام کرده بود که کالوین پس از سرگردانی ها و مصیبت های مختلف از درگاه های آن عبور کرد. در بازگشت از آخرین بازدید خود از شهر زادگاهش، او در راه بازل بود، زمانی که با یافتن یک جاده مستقیم که توسط ارتش چارلز پنجم اشغال شده بود، مجبور شد مسیری را از طریق ژنو طی کند.

فارل در این دیدار دست خدا را شناخت. اگرچه ژنو ایمان اصلاح طلبان را پذیرفته بود، اما هنوز کار بزرگی در آنجا انجام می شد. این افراد نه به عنوان جوامع، بلکه به عنوان افراد به خدا تبدیل می شوند. کار بازسازی باید با قدرت روح القدس در قلب و وجدان انجام شود و نه با احکام شوراها. اگرچه مردم ژنو اقتدار روم را انکار کرده بودند، اما آنقدر آماده نبودند که از رذیلت هایی که تحت حکومت آن شکوفا شده بود چشم پوشی کنند. تثبیت اصول ناب انجیل در آنجا، و آماده ساختن این افراد برای پرکردن شایستگی موقعیتی که به نظر می رسید مشیت آنها را به آن فرا خوانده است، کار سبکی نبود.

فارل مطمئن بود که کسی را در کالوینو پیدا کرده است که بتواند در این کار با او متحد شود. بسم الله به طور جدی و بی درنگ از بشارتگر جوان التماس کرد که در آنجا بماند و کار کند. کالوینو ترسیده عقب رفت. خجالتی و صلح طلب، از تماس با روحیه جسور، مستقل و حتی خشن آن ژنو می ترسید. ظرافت سلامتی شما همراه با عادات مطالعه،

او را به دنبال عقب نشینی سوق داد. او با این باور که می‌تواند با قلم خود، بهتر در خدمت اصلاحات باشد، می‌خواست خلوتی بی‌صدا پیدا کند و در آنجا، از طریق مطبوعات، کلیساها را آموزش و پرورش دهد. اما توصیه جدی فارل به عنوان یک تماس مستقیم از بهشت به او رسید و او جرات رد آن را نداشت. گفت: به نظرم آمد که دست خدا از بهشت دراز شده و او را گرفته و او را به شکلی غیرقابل برگشت در جایی که برای رفتنش بی‌تابی کرده بود ثابت کرده است.

در آن زمان، خطرات بزرگی پیرامون آرمان پروتستان ها بود. تنفرهای پاپ علیه ژنو غوغا کرد و کشورهای قدرتمند آن را به نابودی تهدید کردند. چگونه این شهر کوچک می‌توانست در برابر سلسله مراتب قدرتمندی که غالباً پادشاهان و امپراتوران را مجبور به تسلیم کرده بود، مقاومت کند؟ چگونه می‌توانست با ارتش فاتحان بزرگ جهان روبرو شود؟

در سراسر جهان مسیحیت، پروتستان‌تیسیم توسط مخالفان سرسخت تهدید می‌شد. پس از اولین پیروزی‌های اصلاحات، رم نیروهای جدیدی را به امید نابودی آن فراخواند. در این زمان، نظم یسوعیان ایجاد شد، بی‌رحمانه‌ترین، بی‌وجدان‌ترین و قدرتمندترین قهرمانان پاپ. آنها جدا از همه پیوندهای زمینی و علایق انسانی، در برابر فریاد عواطف طبیعی بی‌تفاوت، در حالی که عقل و وجدانشان داغ شده بود، هیچ قاعده و پیوندی جز قوانین خود نظم نمی‌دادند. و هیچ وظیفه‌ای جز افزایش قدرت آن نیست. انجیل مسیح پیروان او را قادر ساخته بود تا با خطر روبرو شوند و رنج را از طریق سرما، گرسنگی، سخت کوشی و فقر تحمل کنند تا پرچم حقیقت را در برابر شکنجه، سیاه چال و چوب برافراشته باشند. یسویتیسیم برای مبارزه با این نیروها، تعصبی را به پیروان خود برانگیخت که آنها را قادر می‌ساخت تا خطرات مشابهی را تحمل کنند و با قدرت حقیقت و همه سلاح‌های فریب‌مقابله کنند. برای آنها هیچ جنایتی به این بزرگی که بتوانند مرتکب شوند، هیچ فریبکاری به این بدجنسی وجود نداشت، هیچ لباس مدلی به این سختی تصور نمی‌شد. با عهد همیشگی فقر و فروتنی، هدف مورد مطالعه آنها کسب ثروت و قدرت بود تا خود را وقف نابودی پروتستان‌تیسیم و برقراری مجدد برتری پاپ کنند.

هنگامی که آنها به عنوان اعضای نظم خود ظاهر شدند، لباس‌های مقدس به تن می‌کردند، از زندان‌ها و بیمارستان‌ها بازدید می‌کردند، از بیماران و فقرا مراقبت می‌کردند، ادعا می‌کردند که از دنیا چشم‌پوشی کرده‌اند و نام مقدس عیسی را بر خود داشتند که با انجام کارهای نیک می‌رفت. اما در زیر این نمای بی‌گناه، جنایتکارانه‌ترین و مرگبارترین اهداف پنهان بود. این یک اصل اساسی نظم بود که هدف وسیله را توجیه می‌کند. بر اساس این قانون، دروغ، دزدی، شهادت دروغ، قتل نه تنها قابل بخشش، بلکه قابل ستایش بود، زمانی که در خدمت منافع کلیسا بود. آنها که در زیر پوشش‌های مختلف پنهان شده بودند، راه خود را برای عملکردهای دولتی آماده کردند و به مشاوران پادشاهان تبدیل شدند و سیاست‌ها را شکل دادند. آنها خدمتکار شدند تا به عنوان جاسوس برای اربابان خود عمل کنند. مدارس برای فرزندان شاهزادگان و اعیان و مدارس برای مردم عادی تأسیس کردند. و فرزندان والدین پروتستان مجبور به رعایت آداب پاپی شدند. تمام شکوه ظاهری و تظاهر پرستش رومی به منظور آشفتگی ذهن و کور و تسخیر تخیل ارائه شد.

بنابراین، آزادی که والدین برای آن جنگیده بودند و خون خود را ریخته بودند، توسط فرزندانشان خیانت شد. یسوعی‌ها به سرعت در سراسر اروپا گسترش یافتند و هر جا که می‌رفتند، حکومت پاپ احیا می‌شد.

برای اینکه به آنها قدرت بیشتری بدهد، یک گاو پاپ صادر شد که تفتیش عقاید را مجدداً تأسیس کرد. علیرغم انزجار عمومی که به آن تلقی می‌شد، حتی در کشورهای کاتولیک، این دادگاه ناپسند بار دیگر توسط رهبران پاپ تأسیس شد و وحشیگری‌هایی که برای تحمل نور روز بسیار وحشتناک‌تر از آن بود، در سیاه چال‌های مخفی آن تکرار شد. در بسیاری از کشورها، هزاران و هزاران گل‌ملت، از پاک‌ترین و نجیب‌ترین، از روشنفکرترین و با تحصیلات عالی، پارسا و

کشیشان فداکار، شهروندان سخت کوش و میهن پرست، دانشمندان برجسته، هنرمندان با استعداد و صنعتگران ماهر کشته یا مجبور به فرار به سرزمین های دیگر شدند.

اینها ابزارهایی بود که روم برای خاموش کردن نور اصلاحات، گرفتن کتاب مقدس از مردم، و بازگرداندن جهل و خرافات قرون تاریکی به کار گرفته بود. اما تحت برکت خداوند و زحمات آن مردان بزرگواری که او برای جانشینی لوثر برانگیخته بود، پروتستانتیسم زیر و رو نشد. این به لطف یا بازوهای شاهزادگان نبود که او نیرو گرفت. کوچک ترین کشورها، فروتن ترین و کم قدرت ترین ملت ها، سنگر او شدند. ژنو کوچک بود، در میان قدرتمندترین دشمنانی که نقشه نابودی آن را می کشیدند. این هلند بود با سواحل شنی خود در امتداد دریای شمال، که علیه ظلم اسپانیا، که در آن زمان بزرگترین و مجلل ترین کشورها بود، می جنگید. این سوئد سرد و عقیم بود که برای اصلاحات به پیروزی هایی دست یافت.

حدود سی سال، کالوین در ژنو کار کرد، ابتدا کلیسایی را در آنجا تأسیس کرد که اخلاق کتاب مقدس را پذیرفت، و سپس اصلاحات را در سراسر اروپا پیش برد. رفتار او به عنوان یک رهبر عمومی بی سرزنش نبود، و آموزه های او نیز خالی از خطا نبود.

اما او در تبلیغ حقایقی که در زمان او از اهمیت ویژه ای برخوردار بود، در حفظ اصول پروتستانتیسم در برابر جریان سریع پاپی، و در ترویج سادگی و پاکی زندگی در کلیساهای اصلاح شده، به جای غرور و فساد، نقش اساسی داشت. توسط آموزش رومانیستی

از ژنو، نشریات و معلمان برای انتشار دگرترین های اصلاح شده بیرون آمدند. تا این مرحله، آزار و اذیت از همه کشورها به دنبال آموزش، نصیحت و تشویق روی آوردند. شهر کالوین به پناهگاهی برای اصلاح طلبان تحت تعقیب از سراسر اروپای غربی تبدیل شد. فراریان از طوفان های وحشتناکی که قرن ها ادامه داشت، به دروازه های ژنو رسیدند.

گرسنه، مجروح، محروم از خانه و خویشاوندان، صمیمانه و خوشایند پذیرفته شدند و با مهربانی با آنها رفتار کردند. و در آنجا خانه ای یافتند، شهر فرزندخواندگی خود را با مهارت و درایت و تقوای خود برکت دادند. بسیاری از کسانی که به آنجا پناه بردند به کشور خود بازگشتند تا در برابر ظلم رم مقاومت کنند. جان ناکس، اصلاح طلب شجاع اسکاتلندی، نه تعداد کمی از پیوریتان های انگلیسی، پروتستان های هلند و اسپانیا و هوگنوت های فرانسه، مشعل حقیقت را از ژنو حمل کردند تا تاریکی سرزمین مادری خود را روشن کنند.

فصل 13

اصلاحات در هلند و اسکاندیناوی

در هلند، استبداد پاپ خیلی زود اعتراض قطعی را برانگیخت. هفتصد سال قبل از زمان لوتر، پاپ روم بدون ترس توسط دو اسقف مورد انتقاد قرار گرفت که پس از اعزام به سفارتی به رم، شخصیت واقعی "سریر مقدس" را می دانستند. «خدا کلیسا را ملکه و همسر خود قرار داد، مایه ای اصیل و ابدی برای خانواده خود، و مهریه ای به او داد که فاسد و فاسد نشود، و تاج و عصای جاودانی به او عطا کرد. هر چیزی که سود دارد، تو مانند دزد، رهگیری می کنی. شما مثل خدا در معبد می نشینید. به جای چوپان، برای گوسفندان گرگ شده ای. می خواهی باور کنیم که تو اسقف اعظم هستی، در حالی که ظالمی بیش نیستی... گرچه باید نوکر بندگان باشی، به قول خودت، دسیسه می کنی تا ارباب ارباب شوی... تحقیر می کنی. بر اساس احکام خدا... روح القدس سازنده همه کلیساها تا جایی است که زمین امتداد دارد... شهر خدای ما که شهروند آن هستیم به تمام مناطق بهشتی می رسد و بزرگتر از شهری است که به آن می گویند. بابل توسط پیامبران مقدس که ادعای الهی بودن و برابری با بهشت را دارد و می بالد که حکمتش جاودانه است. و در نهایت، اگرچه بدون دلیل، می گوید که هرگز اشتباه نکرده و حتی نمی تواند اشتباه کند.»

دیگران قرن به قرن دیگر برخاستند تا این اعتراض را تکرار کنند. و آن معلمان اولیه که به نامهای گوناگون شناخته می شدند و از کشورهای مختلف عبور می کردند، ویژگیهای مبلغان والدنسی را داشتند و دانش انجیل را در همه جا پخش می کردند و به هلند نفوذ می کردند. آموزه های او به سرعت گسترش یافت. آنها کتاب مقدس والدنسی را به هلندی ترجمه کردند. گفتند: «فضیلت بزرگی در آن نهفته است. عاری از شوخی، افسانه، ریزه کاری، اشتباه است، اما حاوی کلمات حقیقت است. در واقع، اینجا و آنجا پوسته سختی وجود دارد، اما حتی در آنجا نیز می توان به راحتی جوهر و شیرینی چیزهای خوب و مقدس را کشف کرد.» دوستان ایمان باستانی در قرن دوازدهم چنین نوشتند.

در این میان آزار و شکنجه روم آغاز شد. اما در میان شعله های آتش و شکنجه ها، مؤمنان به افزایش خود ادامه دادند و قاطعانه اعلام کردند که کتاب مقدس تنها مرجع معصوم در مسائل دینی است و "هیچ انسانی را نباید مجبور به ایمان کرد، بلکه باید با موعظه پیروز شود."

تعالیم لوتر زمینه مناسبی در کشورهای پایین پیدا کرد و مردان غیور و وفادار برای موعظه انجیل برخاستند. از یکی از استان های هلند مننو سیمونز آمد. او که به عنوان یک کاتولیک رومی بزرگ شد و به کشیشی منصوب شد، کاملاً از کتاب مقدس بی خبر بود و از ترس اینکه فریفته بدعت شود، نمی خواست آن را بخواند. هنگامی که شک در آموزه استعمار بر ذهنش سنگینی کرد، آن را وسوسه شیطان دانست و با دعا و اعتراف سعی کرد از شر آن خلاص شود، اما بیهوده. او با درگیر شدن در صحنه های پراکنده، تلاش کرد تا صدای متهم کننده وجدان را خاموش کند. با این حال، بدون دستیابی به موفقیت.

پس از مدتی، او را به مطالعه عهد جدید هدایت کردند. این بررسی، همراه با نوشته های لوتر، او را وادار به پذیرش ایمان اصلاحی کرد. بلافاصله پس از آن، او شاهد بریدن سر مردی بود که به دلیل تعمید مجدد محکوم شده بود. این امر او را به مطالعه کتاب مقدس در مورد موضوع تعمید نوزاد سوق داد. او هیچ مدرکی در کتاب مقدس برای توجیه آن نیافت، اما دید که توبه و ایمان تمام آن چیزی است که برای دریافت تعمید لازم است.

منو کلیسای روم را ترک کرد و زندگی خود را وقف آموزش حقایقی کرد که دریافت کرده بود. در آلمان و همچنین در هلند طبقه‌ای از متعصبان به وجود آمده بودند که از آموزه‌های پوچ و فتنه‌انگیز دفاع می‌کردند، نظم و نجابت را خشمگین می‌کردند و خشونت و شورش می‌کردند. منو شاهد نتایج فاجعه‌باری بود که این جنبش ناگزیر به آن منجر می‌شد و با تمام توان خود با آموزه‌های نادرست و نقشه‌های وحشیانه متعصبان مخالفت کرد. با این حال، بسیاری بودند که توسط این متعصبان به بیراهه کشیده شدند، اما از آموزه‌های مخرب خود چشم پوشی کردند.

هنوز هم نوادگان بسیاری از مسیحیان باستان، ثمرات آموزه‌های والدنسی، باقی مانده‌اند. منو در میان این طبقات با غیرت و موفقیت فراوان کار می‌کرد.

او به مدت بیست و پنج سال با همسر و فرزندانش به مسافرت رفت و سختی‌ها و محرومیت‌های زیادی را متحمل شد و اغلب در خطر جاننش بود. او از هلند و شمال آلمان گذشت و عمدتاً در میان طبقات فروتن کار می‌کرد، اما نفوذ گسترده‌ای داشت. طبیعتاً سخنور، اگرچه تحصیلات محدودی داشت، اما مردی با صداقت تغییرناپذیر، روحیه متواضع و آداب ملایم و دارای تقوای خالصانه و پرشور بود و در زندگی خود نمونه احکامی بود که آموزش می‌داد و بدین ترتیب اعتماد مردم را جلب می‌کرد. پیروانش پراکنده و مظلوم بودند. آنها از اشتباه گرفتن با پیروان متعصب مونس‌تر بسیار رنج می‌بردند. با وجود همه چیز، تعداد زیادی توسط آثار او تبدیل شدند.

دکترین‌های اصلاحی در هیچ‌کجا به اندازه کشورهای پایین رد نشدند. در چند کشور حامیان او چنین آزار و اذیت وحشتناکی را تحمل کرده‌اند. در آلمان، چارلز پنجم اصلاحات را غیرقانونی اعلام کرده بود و با کمال میل تمام حامیان آن را می‌سوزاند. اما شاهزادگان به عنوان سدی در برابر ظلم او ایستادند. در کشورهای پایین قدرت او بیشتر بود و احکام آزاردهنده پی در پی یکدیگر را دنبال کردند. خواندن کتاب مقدس، شنیدن آن یا موعظه آن، یا حتی صحبت کردن در مورد آن، به معنای ارتکاب جنایتی بود که در شعله‌های آتش ارزش مرگ را داشت. دعای پنهانی با خدا، سجده نکردن در برابر تصاویر یا سرود خواندن مزمور نیز مجازات اعدام را داشت. حتی کسانی که از اشتباهات فرضی خود چشم پوشی کردند، محکوم شدند. اگر مرد بودند با شمشیر می‌مردند. اگر زنان، آنها را زنده به گور می‌کردند. آنهایی که وفادار ماندند به همان مجازات دچار شدند. هزاران نفر در دوران سلطنت چارلز و فیلیپ دوم کشته شدند.

یک بار، کل خانواده را به اتهام غیبت دسته جمعی و عبادت در خانه به دادگاه تفتیش عقاید بردند. در حین بررسی اعمال مخفیانه او، پسر کوچکتر پاسخ داد: "ما به زانو در می‌آییم و دعا می‌کنیم که خداوند ذهن ما را روشن کند و گناهان ما را ببخشد. ما برای حاکم خود دعا می‌کنیم که پادشاهی او سعادت‌مند و زندگی او شاد باشد. از قضات ما دعا کن تا خداوند آنها را حفظ کند." برخی از داوران به شدت متاثر شدند. با این حال، پدر و یکی از پسران به سوزاندن در آتش محکوم شدند.

خشم جفاگران با ایمان شهدا همتا شد. نه تنها مردان، بلکه زنان ظریف و زنان جوان شجاعت قاطعانه‌ای از خود نشان دادند. "زنان در کنار شوهران خود در کنار آتش ایستاده بودند و در حالی که در شعله‌های آتش می‌سوختند، کلمات تسلیم‌آمیز را زمزمه می‌کردند یا برای تشویق آنها مزمور می‌خواندند. دختران جوان در قبر زنده خود دراز می‌کشیدند، گویی برای خواب شب وارد اتاق خود می‌شوند. یا با بهترین لباس‌هایشان به سمت چوبه‌دار و آتش می‌روند، انگار که به عروسی خودشان می‌روند».

همانطور که در روزهایی که بت پرستی به دنبال نابودی انجیل بود، "خون مسیحیان دانه شد." این آزار و شکنجه باعث افزایش تعداد شاهدان حقیقت شد. سال به سال، پادشاه، که از تصمیم غیرقابل تسخیر مردم تا حد جنون عذاب می‌کشید، بر کار بی‌رحمانه‌اش پافشاری می‌کرد، اما بیهوده. زیر نجیب

ویلیام اورنج، انقلاب سرانجام هلند را برای پرستش خدا به ارمغان آورد.

در کوه های پیمونت، در دشت های فرانسه، و در سواحل هلند، پیشرفت انجیل با خون شاگردانش مشخص شد. اما در کشورهای شمالی ورود صلح آمیز پیدا کرد. دانش آموزان در ویتنبرگ با بازگشت به خانه های خود، مذهب اصلاح طلب را به اسکاندیناوی بردند. انتشار نوشته های لوثر نیز نور را گسترش داد. مردم ساده و نیرومند شمال از فساد، شکوه و خرافات روم روی آوردند تا از پاکی، سادگی و حقایق حیات بخش کتاب مقدس استقبال کنند.

تاوون، "اصلاح طلب دانمارک" پسر یک دهقان بود. از سنین پایین، پسر نشانه هایی از هوش قوی نشان داد. تشنه دانش بودم. اما شرايطی که پدر و مادرش در آن قرار گرفتند از او رد شد و او وارد صومعه شد. در آنجا صفای زندگی او همراه با همت و امانتداری او مورد لطف مافوقش قرار گرفت. تجزیه و تحلیل نشان داد که او استعدادی دارد که نوید خدمات خوب به کلیسا در آینده را می دهد. قرار شد در یکی از دانشگاه های آلمان یا هلند به او تحصیل کنند. به دانش آموز جوان اجازه داده شد تا مدرسه ای برای خود انتخاب کند، به شرطی که ویتنبرگ نباشد. صلاح نبود که دانشگاهیان را در معرض زهر بدعت قرار دهیم. این چیزی است که راهب ها گفتند.

تاوون به شهر کلن رفت که در آن زمان مانند امروز یکی از سنگرهای رومیسم بود. در آنجا خیلی زود از عرفان معلمان بیزار شد.

در این زمان او نسخه هایی از نوشته های لوثر به دست آورد. او آنها را با شگفتی و لذت خواند و بسیار آرزو کرد که از دریافت آموزش شخصی از مصلح لذت ببرد. اما برای رسیدن به این هدف، او باید خطر آزار و اذیت مافوق صومعه خود و از دست دادن حمایت خود را داشته باشد. او به زودی تصمیم خود را گرفت و اندکی پس از آن به عنوان دانشجو در ویتنبرگ ثبت نام کرد.

پس از بازگشت به دانمارک به صومعه خود بازگشت. فعلاً هیچ کس مشکوک نبود که او طرفدار لوثری باشد. تاوون راز خود را فاش نکرد، اما بدون برانگیختن تعصبات یارانیش، کوشید تا آنها را به ایمانی پاکتر و زندگی مقدس تر سوق دهد. او کتاب مقدس را به روی آنها باز کرد و معنای واقعی آن را توضیح داد و سرانجام مسیح را به عنوان عدالت گناهکار و تنها امید آنها برای نجات موعظه کرد. خشم پیشینی که امیدهای خارق العاده ای به تاوون به عنوان وکیل بی باک روم بسته بود، بزرگ بود. بلافاصله او را از صومعه خود به صومعه دیگری منتقل کردند و تحت نظارت شدید در سلول خود محبوس کردند.

در وحشت نگهبانان جدید خود، بسیاری از راهبان به زودی اعلام کردند که به پروتستان گرویده اند. تاوون از طریق میله های سلول خود، آگاهی از حقیقت را به همراهان خود ابلاغ کرده بود. اگر آن کنشیش های دانمارکی در طرح کلیسا برای مقابله با بدعت ها مهارت داشتند، صدای تاوون دیگر هرگز شنیده نمی شد. اما به جای دفن او در یک سیاه چال زیرزمینی، او را از صومعه بیرون کردند. حالا آنها ناتوان بودند.

فرمان سلطنتی اخیراً از **معلمان دکتترین** جدید محافظت می کند.

تاوون شروع به موعظه کرد. کلیساها به روی او باز شد و مردم برای شنیدن او جمع شدند. دیگران نیز کلام خدا را موعظه می کردند. عهد جدید، ترجمه شده به دانمارکی، تیراژ وسیعی داشت. تلاش های پایبست ها برای از بین بردن این اثر منجر به بزرگترین گسترش آن شد و مدتی بعد، دانمارک به پذیرش اصلاح طلبان اعتراف کرد.

در سوئد نیز مردان جوانی که از فواره ویتنبرگ مشروب خورده بودند، آب زندگی را برای هموطنان خود آوردند. دو تن از رهبران اصلاحات سوئدی، اولاف و لورنتیوس پتری، پسران آهنگری از اوربرو، با لوثر و ملانشتون تحصیل کردند.

و حقایق را که آموختند در آموزش کوشا بودند. اولاف به عنوان مصلح بزرگ، مردم را با غیرت و سخنوری خود بیدار کرد، در حالی که لورنتیوس، مانند ملانکتون، روشنفکری بود با خلقی آرام و منعکس. هر دو مردی با تقوای پرشور، استعدادهای عمیق الهیاتی و شجاعت تزلزل ناپذیر در نشر حقیقت بودند. اپوزیسیون پاپیستی نمی توانست غایب باشد. کنشیشان کاتولیک مردم نادان و خرافات را تحریک می کردند. اولاف پتری اغلب توسط اوباش مورد سرقت قرار می گرفت و در چندین نوبت به سختی زنده می ماند. با این حال، این اصلاح طلبان مورد حمایت و حمایت شاه قرار گرفتند. در حکومت کلیسای رم، مردم در فقر فرو رفتند و تحت ظلم و ستم له شدند. آنها که از کتاب مقدس محروم بودند، با داشتن دینی از اشکال و تشریفات صرف که هیچ نوری در ذهن نداشتند، به عقاید و اعمال خرافی بت پرستی اجداد بت پرست خود باز می گشتند. ملت به دسته های متخاصم تقسیم شد که مبارزه مستمر آنها بدبختی همه را افزایش داد. پادشاه مصمم به اصلاح دولت و کلیسا شد و با خوشحالی از آن دستیاران توانا در نبرد علیه روم پذیرایی کرد.

اولاف پتری در حضور پادشاه و مردان برجسته سوئد با توانایی بسیار از دکتربین ایمان اصلاح طلب در برابر قهرمانان رومی دفاع کرد.

او اعلام کرد که تعالیم پدران کلیسا تنها زمانی دریافت می شود که مطابق با کتاب مقدس باشد. که آموزه های اساسی ایمان به وضوح و به سادگی در کتاب مقدس ارائه شده است، به طوری که همه مردم می توانند آنها را درک کنند. مسیح گفت: "آموزش من از آن من نیست، بلکه از اوست که مرا فرستاد" (یوحنا 7:16) و پولس اعلام کرد که اگر انجیل دیگری غیر از انجیلی که دریافت کرده بود موعظه کند، مضحک خواهد بود (غلاطیان 1:8). مصلح گفت: «پس چگونه دیگران طبق میل خود جرأت خواهند کرد که عقاید جزمی را به دلخواه خود منتشر کنند و آنها را به عنوان چیزهایی که برای رستگاری ضروری هستند تحمیل کنند؟» او نشان داد که احکام کلیسا در مخالفت با احکام خدا هیچ اعتباری ندارد و از اصل بزرگ پروتستانی حمایت کرد که «انجیل و کتاب مقدس به تنهایی» قاعده ایمان و عمل است.

این بحث، اگرچه در صحنه ای نسبتاً مبهم انجام شد، اما در خدمت این است که «کیفیت مردانی را که طبقه و صفوف ارتش اصلاح طلبان را تشکیل می دادند، به ما نشان دهد. وقتی به مراکز درخشان ویتنبرگ و زوریخ و نامهای برجسته ای مانند لوتر و ملانکتون، زوینگی و اوکولامپادیوس توجه می کنیم، می توانیم بشنویم که اینها رهبران جنبش بودند، اما زبردستان شبیه آنها نبودند. خوب، اجازه دهید به تئاتر مبهم سوئد و نام های فروتن اولاف و لورنتیوس پتری - از استادان تا شاگردان - بپردازیم، چه می یابیم؟ نه جدل گرایان نادان، فرقه گرا و پر سر و صدا. دور از آن! ما مردانی را می بینیم که کلام خدا را مطالعه کرده بودند و به خوبی می دانستند که چگونه با سلاحهایی که زرادخانه کتاب مقدس برایشان فراهم کرده بود، کار کنند. علما و متکلمینی که بر سوفسطائیان مکاتب و بزرگان روم به پیروزی آسانی دست یافتند».

در نتیجه این اختلاف، پادشاه سوئد مذهب پروتستان را پذیرفت و اندکی بعد مجلس ملی خود را به نفع او اعلام کرد. عهد جدید توسط اولاف پتری به سوئدی ترجمه شده بود و در پاسخ به خواست پادشاه، دو برادر ترجمه کل کتاب مقدس را بر عهده گرفتند. بدین ترتیب، مردم سوئد برای اولین بار کلام خدا را به زبان مادری خود دریافت کردند. دستور رژیم غذایی صادر شد که در سرتاسر کشور وزرای پادشاهی باید کتاب مقدس را توضیح دهند و به کودکان در مدارس خواندن کتاب مقدس آموزش داده شود.

بی وقفه و یقیناً تاریکی جهل و خرافات با نور مبارک انجیل رانده شد. ملت فارغ از ظلم و ستم رومیان، به قدرت و عظمتی دست یافت که پیش از این هرگز به آن دست نیافته بود. سوئد به یکی از سنگرهای پروتستانتیسیم تبدیل شد. یک قرن بعد، در زمان خطر شدید، این ملت کوچک و تا آن زمان ضعیف تنها کشوری در اروپا بود که جرأت کرد دست یاری دراز کند تا مردم را آزاد کند.

آلمان در مبارزات وحشتناک جنگ سی ساله. به نظر می رسد که تمام شمال اروپا دوباره زیر سلطه ظلم و ستم روم سقوط کند. این ارتش های سوئد بودند که آلمان را قادر ساختند تا با موج موفقیت پایستی مقابله کند، برای پروتستان ها - کالوینیست ها و همچنین لوترها - مدارا کند و آزادی وجدان را در کشورهایی که اصلاحات را پذیرفته بودند، برقرار کند.

فصل 14

سایر اصلاح طلبان انگلیسی (تیندیل، لاتیمر، ویشارت، ناکس، کرانمر و ریدلی)

در حالی که لوثر کتاب مقدس را به روی مردم آلمان باز می کرد، که تا آن زمان بسته شده بود، تندیل توسط روح خدا وادار شد تا همین کار را برای انگلستان انجام دهد. کتاب مقدس ویکلیف از متن لاتین ترجمه شده بود که حاوی اشتباهات زیادی بود.

این نسخه هرگز چاپ نشده بود و هزینه نسخه های خطی آنقدر بالا بود که تنها چند مرد ثروتمند یا اشراف می توانستند آنها را تهیه کنند. علاوه بر این، جلد مقدس که به شدت توسط کلیسا ممنوع شده بود، انتشار نسبتاً کمی داشت. در سال 1516، یک سال قبل از ظهور تزه های لوثر، اراسموس نسخه یونانی -لاتین خود از عهد جدید را منتشر کرد. اکنون برای اولین بار کلام خدا به زبان اصلی چاپ شد. در این کار بسیاری از اشتباهات نسخه های قبلی تصحیح شد و مفهوم آن روشن تر شد. این امر بسیاری از طبقات تحصیل کرده را به شناخت بهتر حقیقت سوق داد و انگیزه جدیدی به کار اصلاحات بخشید. اما مردم عادی هنوز در اکثر موارد از داشتن کلام خدا منع می شدند. تیندیل قرار بود کار ویکلیف در دادن کتاب مقدس به هموطنانش را تکمیل کند.

او به عنوان یک دانش آموز کوشا و جویای پرشور حقیقت، انجیل عهد یونانی اراسموس را دریافت کرد. او بدون ترس اعتقادات خود را موعظه کرد و تکرار کرد که تمام آموزه ها توسط کتاب مقدس ثابت شده است. تیندیل به ادعای پاپش مبنی بر اینکه کلیسا کتاب مقدس را داده است و فقط او می تواند آن را توضیح دهد، پاسخ داد: "آیا می دانی چه کسی به عقابها یاد داد طعمه های خود را پیدا کنند؟ همان خدا به فرزندان گرسنه خود می آموزد که پدر را در کلامش بیابند. از آنجایی که کتاب مقدس را به ما داده ای، این تو هستی که آنها را از ما پنهان کرده ای، این تو هستی که کسانی را که به آنها تعلیم می دهند، می سوزانی، و اگر می توانستی، خود کتب مقدس را می سوزانی."

موعظه تیندیل علاقه زیادی را برانگیخت. بسیاری حقیقت را پذیرفتند.

اما کاهنان هوشیار بودند و به محض اینکه او میدان را ترک کرد، سعی کردند با تهدید و تهمت کار او را از بین ببرند. آنها بارها و بارها در کار خود موفق بودند. تندیل فریاد زد: "آه!"، "چه می توان کرد؟ در حالی که من در یک مکان کاشت می کنم، دشمن مزرعه ای را که به تازگی ترک کرده ام ویران می کند. من نمی توانم همه جا باشم. او! اگر مسیحیان کتاب مقدس را به زبان خودشان داشتند، می توانستند خودشان با این سوفسطائیان مخالفند.

سپس یک هدف جدید ذهن شما را تسخیر می کند. او گفت: «به زبان اسرائیل بود که مزامیر در معبد یهوه سرود. و آیا زبان انگلستان در میان ما به انجیل صحبت نخواهد کرد؟... آیا نور کلیسا در ظهر کمتر از سپیده دم است؟... مسیحیان باید عهد جدید را به زبان مادری خود بخوانند." پزشکان و معلمان کلیسا. تنها از طریق انجیل می توانستند به حقیقت برسند. پس چگونه می توانیم بفهمیم که این یا آن درست یا غلط می گوید؟... چگونه؟... قطعاً از کلام خدا».

اندکی بعد، یک دکتر کاتولیک باهوش که با او بحث و جدل کرده بود، فریاد زد: «برای ما بهتر است که بدون قوانین خدا باشیم تا قوانین پاپ». تیندیل پاسخ داد: "من از پاپ و همه قوانین او سرپیچی می کنم؛ و اگر خدا جان من را ببخشد، به زودی پسری را که با گاواهن کار می کند بیشتر از شما نسبت به کتاب مقدس آگاه خواهم کرد."

هدفی که تیندیل شروع به پرورش آن کرده بود، یعنی دادن کتب عهد جدید به مردم به زبان خودشان، اکنون تأیید شد و او بلافاصله خود را وقف آن کار کرد. او که به دلیل آزار و اذیت از خانه خود اخراج شد، به لندن رفت و مدتی بدون مزاحمت به کار خود در آنجا ادامه داد. اما باز خشونت پاپیست ها او را مجبور به فرار کرد. به نظر می رسد که تمام انگلستان به او نزدیک شده است. بنابراین تصمیم گرفت در آلمان پناه بگیرد. در آنجا شروع به چاپ عهد جدید به زبان انگلیسی کرد. دو بار کار قطع شد. اما وقتی از چاپ در یک شهر منع شد، به شهر دیگری نقل مکان کرد. سرانجام، او به سمت ورمز رفت، جایی که چند سال قبل، لوتر قبل از رژیم غذایی از انجیل دفاع کرده بود. در آن شهر قدیمی بسیاری از دوستان اصلاح طلب بودند و تیندیل بدون هیچ مانعی به کار خود ادامه داد. سه هزار نسخه از عهد جدید به زودی به پایان رسید و نسخه دیگری در همان سال تهیه شد.

با اراده و پشتکار فراوان به کار خود ادامه داد. اگرچه مقامات انگلیسی بنادر خود را تحت شدیدترین نظارت قرار می دادند، اما کلام خدا به طرق مختلف مخفیانه به لندن منتقل شد و از آنجا در سراسر کشور پخش شد. پاپیست ها سعی کردند حقیقت را سرکوب کنند، اما بیهوده. اسقف دورهام یک بار از کتابفروشی که دوست تیندیل بود، کل موجودی انجیل خود را خریداری کرد تا آنها را از بین ببرد و به این ترتیب تصور می کرد که کار را به شدت مختل کند. اما، برعکس، با پولی که بدین ترتیب فراهم شد، مطالبی برای نسخه جدید و بهتری به دست آمد که در غیر این صورت نمی توانست منتشر شود. وقتی تیندیل متعاقباً دستگیر شد، به او پیشنهاد آزادی داده شد، مشروط بر اینکه نام کسانی را که به او کمک کرده اند تا هزینه های چاپ کتاب مقدسش را پوشش دهد، فاش کند. او پاسخ داد که اسقف دورهام بیش از هر کس دیگری انجام داده است، زیرا با پرداخت بهای گزاف برای کتابهایی که در اختیارش مانده بود، آنها را قادر ساخته بود که با روحیه خوب پیش بروند.

تیندیل مورد خیانت قرار گرفت و به دست دشمنانش سپرده شد و ماه ها در زندان ماند. سرانجام با شهادت شهادت به ایمان خود شهادت داد. اما سلاح هایی که او آماده کرد به سایر سربازان این امکان را داد که در طول قرن ها حتی در زمان ما به جنگ ادامه دهند.

لاتیمر از بالای منبر استدلال کرد که کتاب مقدس باید به زبان مردم خوانده شود. می گوید: مؤلف کتاب مقدس خود خداست و این کتاب در قدرت و ابدیت مؤلف آن مشارکت دارد. هیچ پادشاه، امپراتور، قاضی یا فرمانداری نیست که از اطاعت از آن معاف باشد. بیایید مراقب آن میانبرهای سنت بشری باشیم که پر از سنگ و درخت و درختان ریشه کن شده است. بیایید راه مستقیم کلام را دنبال کنیم. ما نباید نگران کارهای والدین باشیم، بلکه باید نگران کارهایی باشیم که باید انجام می دادند.»

بارنز و فریت، دوستان وفادار تیندیل، برای دفاع از حقیقت برخاستند. پشت سر آنها ریدلی ها و کرانمر آمدند. این رهبران اصلاحات انگلیسی مردانی دانشمند بودند و بیشتر آنها به دلیل غیرت و تقوای خود در معاشرت رومی بسیار مورد قدرانی قرار گرفته بودند. مخالفت او با پاپ ناشی از آگاهی او از اشتباهات "سریر مقدس" بود. آشنایی او با اسرار بابل به شهادت هایش علیه بابل قدرت بیشتری بخشید.

لاتیمر گفت: "آیا می دانید سخت کوش ترین اسقف در کل انگلستان کیست؟ من می بینم که می شنوید و می شنوید که باید نام او را بدهم. به شما خواهم گفت: این شیطان است. او هرگز اسقف خود را ترک نمی کند. هرگز او را ترک نکن." بیکار خواهد یافت.

هر وقت خواستی به دنبالش بگرد و همیشه در خانه خواهد بود، همیشه با شخم خود. به شما اطمینان می دهم هرگز او را غافل نخواهید یافت. محل اقامت شیطان به این صورت است: بیرون با کتاب و داخل با شمع. بیرون با انجیل و داخل با تسبیح. با نور انجیل بیرون بیایید و در نور شمع بیایید، بله، ظهرا! زیر صلیب مسیح زنده باد برزخ برزخ. دور با لباس برهنه ها، فقرا و افراد

بی اعتبار؛ و با آراستن تصاویر و تزئین شادی آور سنگ و چوب زندگی کنید. مرگ بر خدا و مقدس ترین کلام او، سنت ها، شوراها، انسانی و یک پاپ بی احساس. او! باشد که پیشوایان ما در کاشت ذرت آموزه نیکو کوشا باشند، همانطور که شیطان در کاشت علف های هرز!»

اصل بزرگی که توسط آن اصلاح طلبان حفظ شد، همان چیزی که والدینها، ویکلیف، جان هوس، لوتر، زوینگی و پیروان آنها از آن دفاع کردند، مرجعیت خطاناپذیر کتاب مقدس به عنوان یک قاعده ایمان و عمل بود.

آنها حق پاپ ها، شوراها، پدران کلیسا و پادشاهان را برای کنترل وجدان در مسائل مذهبی به چالش کشیدند. کتاب مقدس مرجع آنها بود و با آموزه های آن همه آموزه ها و ادعاها را آزمایش کردند.

ایمان به خدا و کلام او، آن مردان مقدس را در حالی که جان خود را در آتش فدا کردند، حمایت کرد. لایتمر هنگام شهادت وقتی شعله های آتش می خواست صدایشان را خاموش کند به همزمانش گفت: آسوده باش، ما امروز در انگلیس چراغی روشن می کنیم که به فضل خدا، امیدوارم هرگز خاموش نشود.

در اسکاتلند، بذر حقیقت کاشته شده توسط کلمبا و همکارانش هرگز به طور کامل از بین نرفت. برای صدها سال، پس از تسلیم کلیساهای انگلستان به رم، کلیساهای اسکاتلند آزادی خود را حفظ کردند.

با این حال، در قرن دوازدهم، پاپ خود را در آنجا تثبیت کرد و در هیچ کشور دیگری به این اندازه سلطه مطلق نداشت. هیچ کجا تاریکی عمیق تر نبود. با این حال، پرتوهای نور در آنجا ظاهر شدند تا تاریکی را درنوردند و نوید روز آینده را بیاورند. لولاردها که با کتاب مقدس و آموزه های ویکلیف از انگلستان آمده بودند، برای حفظ دانش انجیل بسیار تلاش کردند و هر قرن شاهدان و شهدای خود را داشت.

با گشایش اصلاحات بزرگ، نوشته های لوتر و سپس عهد جدید انگلیسی تیندیل منتشر شد. این پیام آوران که برای سلسله مراتب نامحسوس بودند، بی سر و صدا از کوه ها و دره ها گذشتند و مشعل تقریباً خاموش شده حقیقت در اسکاتلند را روشن کردند و کاری را که روم در چهار قرن ظلم انجام داده بود، خاموش کردند.

سپس خون شهدا نیروی تازه ای به نهضت داد. رهبران پاپ که ناگهان متوجه خطری شدند که هدف آنها را تهدید می کرد، برخی از نجیب ترین و شریف ترین فرزندان اسکاتلند را سوزاندند. آنها جز برپایی منبری که سخنان آن شاهدان در حال مرگ در سراسر کشور از آنجا شنیده می شد، کاری انجام نمی دادند و روح مردم را با هدفی استوار از بین بردن قید و بند روم به هیجان می آوردند.

همیلتون و ویشارت، از نظر شخصیت و همچنین از نظر اصالت، با تعداد زیادی از شاگردان فروتن، جان خود را در آتش فدا کردند. اما از آتش سوزان ویشارت کسی آمد که شعله ها نباید او را خاموش کنند، کسی که در زیر خدا ضربه مرگبار به حکومت پاپ در اسکاتلند وارد می کرد.

جان ناکس از سنت ها و عرفان های کلیسا روی آورده بود تا از حقایق کلام خدا تغذیه کند. و آموزه های ویشارت عزم او را برای کنار گذاشتن ارتباط روم و پیوستن به اصلاح طلبان تحت تعقیب تأیید کرده بود.

او که از سوی پاراننش متقاعد شد تا منصب واعظی را به عهده بگیرد، از مسئولیت خود اعراض کرد و تنها پس از روزها گوشه گیری و درگیری دردناک با خود، موافقت کرد، اما با پذیرفتن این سمت با عزمی تسلیم ناپذیر و شجاعت تزلزل ناپذیر تا زمانی که عمرش ادامه داشت پیش رفت.

این مصلح مؤمن و راستین از چهره انسان هراسی نداشت. آتش شهادت که در اطرافش شعله ور بود، فقط باعث برانگیختن غیرت او با شدت بیشتر شد. در حالی که تبر جلاذ به طرز تهدیدآمیزی بالای سرش آویزان شده است،

او موقعیت خود را حفظ کرد و ضربات قدرتمندی به راست و چپ وارد کرد تا بت پرستی را از بین ببرد.

هنگامی که جان ناکس با ملکه اسکاتلند، که در حضورش غیرت بسیاری از رهبران پروتستان ضعیف شده بود، روبرو شد، شهادت تزلزل ناپذیری بر حقیقت داد. از طریق نوازش به دست نمی آید. تسلیم تهدید نمی شود

ملکه او را به بدعت متهم کرد. او اعلام کرد که او به مردم آموخته بود که دینی را دریافت کنند که توسط دولت ممنوع شده بود، و بنابراین از فرمان خدا که به رعایا دستور می دهد از شاهزادگان خود اطاعت کنند، تخطی کرده بود. ناکس با قاطعیت پاسخ داد: "از آنجایی که دین واقعی نه از شاهزادگان سرچشمه می گیرد و نه اقتدار خود را از آنها دریافت می کند، بلکه تنها از خدای ابدی است، رعایا موظف نیستند دین خود را با سلیقه شاهزادگان مطابقت دهند. زیرا اغلب اتفاق می افتد که شاهزادگان، همه جاهل ترین افراد از دین خدا هستند... اگر همه نسل ابراهیم از دین فرعون بودند که مدت ها تابع او بودند، خانم از شما می پرسم: چه دینی دارید؟ آیا در روی زمین چه دینی وجود داشت؟... و بنابراین می بینید که رعایا موظف به پذیرش دین شاهزادگان خود نیستند، هر چند مستحب است که به آنها احترام بگذارند."

ملکه مریم گفت: «شما کتاب مقدس را یکطرفه تفسیر می کنید و آنها

استادان رومی] از سوی دیگر. چه کسی را باور کنم و چه کسی قاضی خواهد بود؟»

مصلح پاسخ داد: «باید به خدایی که در کلامش آشکارا سخن می گوید ایمان بیاورید». و فراتر از آنچه که کلام تعلیم می دهد، نباید به یکی یا دیگری ایمان داشته باشید. کلام خدا به خودی خود روشن است و اگر در جایی تاریکی باشد، روح القدس که هرگز با خود مخالفت نمی کند، حتی موضوع را بیشتر توضیح می دهد. به وضوح در جاهای دیگر. پس هیچ شکی باقی نمی ماند، مگر کسانی که سرسختانه جاهل هستند». اینها حقایقی بود که مصلح بی باک با به خطر انداختن جاننش به گوش سلطنت گفت. او با همان شجاعت تسلیم ناپذیر هدف خود را حفظ کرد، دعا کرد و در نبردهای خداوند جنگید تا اینکه اسکاتلند توانست خود را از دست حکومت پاپ رهایی بخشد.

در انگلستان، استقرار پروتستانتیسیم به عنوان دین ملی کند شد اما آزار و شکنجه را به طور کامل متوقف نکرد. اگرچه بسیاری از آموزه‌های روم کنار گذاشته شده بودند، اما تعداد کمی از آنها همچنان حفظ شده بود. برتری پاپ رد شد، اما به جای آن پادشاه به عنوان رئیس کلیسا بر تخت نشست. در مراسم عبادت کلیسا هنوز فاصله زیادی از خلوص و سادگی انجیل وجود داشت. اصل بزرگ تساهل مذهبی هنوز درک نشده بود. اگرچه ظلم های وحشتناکی که روم علیه بدعت انجام می داد به ندرت توسط حاکمان پروتستان مورد استفاده قرار می گرفت، اما حق هر انسانی برای پرستش خدا بر اساس دستورات وجدان خود هنوز به رسمیت شناخته نشده بود. همه موظف بودند آموزه ها را بپذیرند و عبادت هایی را که توسط کلیسای تأسیس شده تجویز شده بود، رعایت کنند. مخالفان صدها سال کم و بیش تحت آزار و اذیت قرار گرفتند.

در قرن هفدهم، هزاران کشیش از وظایف خود برکنار شدند. مردم به دلیل جریمه های سنگین، حبس و تبعید از شرکت در هر اجتماع مذهبی به جز مواردی که کلیسا اجازه می داد، منع شدند. ارواح مؤمنی که نمی توانستند از اجتماع برای پرستش خدا اجتناب کنند، مجبور می شدند در کوه‌های تاریک، در اتاق‌های زیرشیروانی تاریک، و در فصول معین، نیمه‌شب در جنگل جمع شوند. در اعماق خوشبختانه جنگل، معبدی که خود خدا برپا کرده بود، آن فرزندان پراکنده و آزار دیده خداوند جمع شدند تا روح خود را در دعا و ستایش بریزند.

اما علیرغم همه احتیاط ها، بسیاری به خاطر ایمان خود رنج کشیدند. زندان ها بیش از حد شلوغ بود. خانواده ها از هم جدا شدند. بسیاری به سرزمین های خارجی تبعید شدند.

با این حال، خدا با قوم خود بود و آزار و اذیت نتوانست شهادت آنها را خاموش کند. بسیاری مجبور به مهاجرت به آمریکا در آن سوی اقیانوس شدند و در آنجا پایه های آزادی مدنی و مذهبی را که سنگر و شکوه آن کشور بوده است، بنا نهادند.

بار دیگر، مانند آنچه در دوران رسولان اتفاق افتاد، آزار و اذیت به نفع انجیل بود. جان بونیان در سیاهچال تهوع آور، مملو از آزادی خواهان و جنایتکاران، فضای واقعی بهشت را تنفس کرد. و در آنجا تمثیل شگفت انگیز خود را از سفر زائر از سرزمین تباهی به شهر بهشتی نوشت. نزدیک به دویست سال است که آن صدای زندان بدفورد با قدرتی پر جنب و جوش در قلب انسان ها صحبت می کند. پیشرفت زائر و فیض فراوان به رئیس گناهکاران، تألیف Bunyan، پاهای بسیاری را به مسیر زندگی هدایت کرده است.

باکستر، فلاول، آلین و سایر مردان با استعداد، تحصیلات و تجربه عمیق مسیحی، در دفاع شجاعانه از ایمانی که زمانی به مقدسین متعهد بود، برخاستند. کاری که توسط این مردان انجام می شود، محکوم و طرد شده توسط حاکمان این جهان، هرگز نمی تواند از بین برود. فواره زندگی و روش فیض، نوشته فلاول، به هزاران نفر آموخته است که به مراقبت از روح خود به مسیح اعتماد کنند. کشیش اصلاح شده باکستر برای بسیاری از کسانی که خواهان احیای کار خدا بودند، یک برکت بود، و Rest of the Saints The Eternal کار خود را در هدایت روحها به سمت «استراحتی که هنوز برای قوم خدا باقی مانده است» انجام داد.

صد سال بعد، در زمان تاریکی عظیم روحانی، وایتفیلد و برادران وسلی به عنوان حاملان نور برای خدا ظاهر شدند. تحت حاکمیت کلیسای مستقر، مردم انگلستان در انحطاط مذهبی فرو رفتند که به سختی می توان آن را از بت پرستی تشخیص داد. دین طبیعی مطالعه مورد علاقه روحانیون بود و بسیاری از الهیات آنها را شامل می شد. طبقات بالاتر تقوا را تحقیر می کردند و به خود می بالیدند که بالاتر از آن چیزی که تعصب می نامیدند. طبقات پایین تا حد زیادی نادان و رها شده بودند، در حالی که کلیسا دیگر شهامت یا ایمان حمایت از آرمان شکسته حقیقت را نداشت.

آموزه بزرگ عادل شمرده شدن از طریق ایمان، که به وضوح توسط لوثر تعلیم داده شده بود، تقریباً به طور کامل از نظر دور مانده بود. و اصل رومیستی اعتماد به کارهای نیک برای نجات جای آن را گرفته بود. وایتفیلد و برادران وسلی، اعضای کلیسای مستقر، درخواست کنندگان صادقانه لطف الهی بودند، و این امر را که آنها آموزش می دادند باید با یک زندگی با فضیلت و رعایت احکام دینی به دست آورد.

زمانی که چارلز وسلی یک بار بیمار شد و احساس کرد که مرگ نزدیک است نزدیک شد، از او پرسیدند چه چیزی امید او به زندگی ابدی را پشتیبانی می کرد. پاسخ او این بود: "من تمام تلاش خود را برای بندگی خدا انجام داده ام." از آنجایی که به نظر می رسید دوستی که این سؤال را پرسیده بود از پاسخ او کاملاً راضی نبود، وسلی فکر کرد: "چی! آیا تلاشهای من مبنای کافی برای امید نیست؟"

آیا او مرا از تلاش من محروم می کند؟ دیگر چیزی ندارم که به آن اعتماد کنم.» این تاریکی غلیظی بود که بر کلیسا نازل شده بود، کفاره را پنهان می کرد، جلال مسیح را روده بود، و ذهن انسان ها را از تنها امیدشان برای نجات - خون نجات دهنده مصلوب شده - دور می کرد.

وسلی و یارانش به این نتیجه رسیدند که دین واقعی در قلب مستقر است و قانون خدا به افکار و گفتار و اعمال نیز تسری دارد. آنها با متقاعد شدن به نیاز به پاکی قلب و همچنین صحت رفتار بیرونی، با غیرت خود را متعهد به انجام یک زندگی جدید کردند.

آنها با مجدانه ترین و با تقواترین تلاش ها، خود را وقف کنترل شرور قلب طبیعی کردند. آنها زندگی خود را انکار، نیکوکاری و تحقیر داشتند، با دقت و دقت فراوان هر اقدامی را که معتقد بودند می توانستند به آنچه بیش از همه می خواستند دست یابند - قدوسی که لطف خدا را تضمین می کرد، مشاهده می کردند. اما به آن نرسیدند

هدفی که برای رسیدن به آن در نظر گرفته اند. تلاش آنها برای رهایی از محکومیت گناه یا شکستن قدرت آن بیهوده بود. این همان مبارزه ای بود که لوتر در سلول خود در ارفورت تجربه کرده بود. همان سؤالی که روحش را به ستوه آورده بود - «انسان چگونه می توانست خود را در پیشگاه خدا توجیه کند؟ (ایوب، 2:9)

شعله های حقیقت الهی که تقریباً در محراب پروتستانتیسم خاموش شده بود، قرار بود در مشعل باستانی که در طول اعصار توسط مسیحیان بوهمی منتقل شده بود، دوباره شعله ور شود. پس از اصلاحات، پروتستانتیسم در بوهم توسط انبوهی از روم زیر پا گذاشته شد. همه کسانی که حاضر به انکار حقیقت نبودند مجبور به فرار شدند. برخی از این افراد، با پناه بردن به ساکسونی، ایمان باستانی را در آنجا حفظ کردند. از نوادگان این مسیحیان بود که نور برای وسلی و همراهانش درخشید.

جان و چارلز وسلی پس از انتصاب به وزارت، به مأموریتی به آمریکا اعزام شدند. در کشتی گروهی از موراوایان حضور داشتند. طوفان های سهمگینی در حین عبور بر سر آنها آمد و جان وسلی وقتی با مرگ روبرو شد احساس کرد که هیچ اطمینانی از صلح با خدا ندارد. از طرف دیگر آلمانی ها آرامش و اعتماد به نفسی را از خود نشان دادند که برای آنها ناشناخته بود.

او گفت: "خیلی وقت پیش، جدیت رفتار آنها را مشاهده کرده بودم. آنها مرتباً تواضع خود را اثبات می کردند، کارهای پستی را برای سایر مسافران انجام می دادند که هیچ یک از انگلیسی ها انجام نمی دادند؛ و این بدون اینکه بخواهند یا دریافت کنند. پرداخت و گفت که این برای دلهای مغرورشان خوب است و معشوقشان منجی کارهای بیشتری برای آنها انجام داده است و هر روز به آنها فرصتی می دهد تا نرمی نشان دهند که هیچ توهینی نمی تواند تأثیر بگذارد.

اگر آنها را هل می دادند، می زدند یا زمین می خوردند، دوباره بلند می شدند و می رفتند. هیچ شکایتی از دهانش خارج نشد. سپس فرصتی برای اثبات اینکه آیا آنها از روح و همچنین از ترس، غرور، خشم و انتقام آزاد هستند وجود داشت. در وسط مزموری که عبادت خود را با آن شروع کردند، دریا خروشان کرد، بادبان اصلی را به هم ریخت، کشتی را پوشاند و در سراسر عرشه پخش شد، گویی پرتگاه بزرگ قبلاً ما را بلعیده است. نارضایتی وحشتناکی در میان انگلیسی ها به راه افتاد. آلمانی ها با آرامش به آواز خواندن ادامه دادند. بعد از آن از یکی از آنها پرسیدم: نمی ترسیدی؟ او پاسخ داد: خدا را شکر، نه! پرسیدم: اما آیا زنان و فرزندان شما نمی ترسیدند؟ او به آرامی پاسخ داد: نه، زنان و کودکان ما از مردن نمی ترسند.

وسلی با ورود به ساوانا، مدتی در کنار موراوایان ماند و به شدت تحت تأثیر رفتار مسیحی آنها قرار گرفت. او درباره یکی از مراسم مذهبی خود، که تضاد قابل توجهی با مراسم عبادت رسمی کلیسای انگلستان داشت، نوشت: «سادگی زیاد، و همچنین رسمی بودن همه آن، تقریباً باعث شد هفده قرن گذشته را فراموش کنم. و خود را در یکی از آن مجالس تصور کنید که در آن هیچ شکل یا دستگاهی وجود نداشت، اما با نمایش روح و قدرت.»

پس از بازگشت به انگلستان، وسلی، تحت آموزش یک واعظ موراوایی، به درک روشن تری از ایمان کتاب مقدس رسید. او متقاعد شد که برای رستگاری باید از تمام اعتماد به کارهای خود چشم پوشی کند و به "بره خدا که گناه جهان را می برد" کاملاً ایمان داشته باشد. در جلسه انجمن موراوایان لندن، بیانیه ای از لوتر خوانده شد که تغییرات روح خدا را در قلب مؤمن توصیف می کند. وقتی وسلی او را شنید، ایمان در روحش شعله ور شد.

او گفت: احساس کردم قلبم به طرز عجیبی گرم شده است. "احساس کردم که برای نجات به مسیح و تنها به او اعتماد دارم؛ و مطمئن بودم که او گناهان من، حتی گناهان من را محو کرده است و مرا از شریعت گناه و مرگ نجات داده است."

وسلی در طی یک دوره طولانی تلاش خسته کننده و متروک، سالها انکار شدید، سرزنش ها و تحقیرها، بر تنها هدف خود که خداجویی بود متمرکز بود. حالا او را پیدا کرده بود و

او دریافته بود که فیضی که از طریق نماز و روزه، صدقه و انکار برای رسیدن به آن تلاش کرده بود، هدیه ای «بی پول و بی بها» بود.

هنگامی که در ایمان به مسیح تثبیت شد، تمام روح او در اشتیاق به گسترش دانش انجیل با شکوه فیض رایگان خدا در همه جا سوخت. وی گفت: من همه دنیا را در هر نقطه ای از آن که باشم به عنوان محله خود می بینم و این را عادلانه و وظیفه مقدس خود می دانم که به همه کسانی که مایل به شنیدن بشارت رستگاری را اعلام کنم.

او به زندگی سخت و فداکارانه خود ادامه داد، اکنون نه به عنوان پایه، بلکه به عنوان محصول ایمان. نه به عنوان یک ریشه، بلکه به عنوان میوه ای از تقدس. فیض خدا در مسیح پایه و اساس امید مسیحی است و این فیض خود را در اطاعت نشان خواهد داد. زندگی وسلی وقف موعظه حقایق بزرگی بود که دریافت کرده بود: عادل شمرده شدن از طریق ایمان به خون کفاره مسیح و نیروی تجدید کننده روح القدس در قلب، تولید میوه در زندگی مطابق با نمونه مسیح.

وایتفیلد و برادران وسلی از طریق اعتقادات شخصی طولانی و عمیق در مورد شرایط از دست رفته خود برای کار خود آماده بودند. و برای اینکه بتوانند مشکلات را تحمل کنند، به عنوان سربازان خوب مسیح، چه در دانشگاه و چه زمانی که خدمت خود را آغاز کردند، در معرض آزمایشات آتشین تمسخر، تمسخر و آزار قرار گرفتند. آنها و برخی دیگر که با آنها همدردی می کردند توسط همکاران بی ایمان خود به تمسخر متدیست خوانده می شدند، نامی که امروزه توسط یکی از بزرگترین فرقه های انگلستان و آمریکا محترم شمرده می شود.

به عنوان اعضای کلیسای انگلستان، آنها به گونه های عبادت خود کاملاً مقید بودند، اما خداوند معیارهای بالاتری را در کلام خود برای آنها تعیین کرده بود. روح القدس آنها را ترغیب کرد که مسیح و مصلوب او را موعظه کنند. قدرت حق تعالی همراه کارشان بود. هزاران نفر متقاعد شدند و واقعاً متقاعد شدند. لازم بود که این گوسفندان از گرگ های بلعنده محافظت شوند.

وسلی به تأسیس یک فرقه مذهبی جدید فکر نکرد، بلکه آنها را در نهادی سازمان داد که او آن را اتحادیه متدیست ها نامید.

مخالفت این واعظان از سوی کلیسای مستقر مرموز و دردناک بود. با این حال، خدا، در حکمت خود، وقایع را به گونه ای هدایت کرد که اصلاحات بتواند در خود کلیسا آغاز شود. اگر کاملاً از بیرون پیش می رفت، در جایی که بیشتر مورد نیاز بود نفوذ نمی کرد. اما از آنجایی که واعظان احیاء اعضای کلیسا بودند، و در چارچوب آن هر جا که فرصتی پیدا می کردند، کار می کردند، حقیقت در جایی نفوذ کرد که در غیر این صورت درها بسته می شدند.

برخی از روحانیون از کسالت اخلاقی خود بیدار شدند و در محله های خود به مبلغان غیور تبدیل شدند. کلیساهایی که توسط فرمالیسم متحجر شده بودند دوباره احیا شدند.

در زمان وسلی، مانند هر دوره ای از تاریخ کلیسا، مردانی با استعدادهای متفاوت کارهایی را که برای انجام آنها منصوب شده بودند انجام می دادند. آنها در تمام نکات آموزه موافق نبودند، اما همه آنها توسط روح خدا حرکت کردند و در هدف همه جانبه جلب روح به مسیح متحد شدند. اختلافات بین وایتفیلد و برادران وسلی زمانی تهدید به ایجاد جدایی شد. اما چون شاگردان مدرسه مسیح بودند، با صبر و عشق آشتی کردند. آنها فرصتی برای بحث نداشتند، در حالی که خطا و گناه در همه جا زیاد شده بود و گناهکاران به سوی تباهی می شتابند.

بندگان خدا راه سختی را پیمودند. مردان صاحب نفوذ و دانش قدرت خود را علیه آنها به کار گرفتند. پس از مدتی، بسیاری از روحانیون شروع به دشمنی عمدی با آنها کردند و درهای کلیساها بسته شد.

برای ایمان خالص و برای کسانی که آن را اعلام کردند. رفتار روحانیت در تقبیح آنها از منبر، عناصر ظلمت و جهل و ظلم را برانگیخت. بارها و بارها جان و سلی با معجزه ای از رحمت خدا از مرگ نجات یافت. هنگامی که خشم او باش بر او برانگیخته شد و به نظر می رسید هیچ راه فراری وجود ندارد، فرشته ای به شکل انسان به کنار او آمد و او باش عقب نشینی کردند. بدین ترتیب بنده مسیح محل خطر را سالم ترک کرد.

وسلی در مورد رهایی خود از دست مردم خشمگین در یکی از این مناسبت ها چنین نقل می کند: "بسیاری تلاش کردند تا مرا هل دهند که از تپه در مسیری لغزنده به سمت شهر پایین می آمدیم. من معتقدم که اگر زمین بخورم، به سختی دوباره بلند می شوم. به هر حال، حتی کوچکترین لغزی هم نداشتم تا اینکه کاملاً از دسترس آنها خارج شدم... اگرچه خیلی ها سعی کردند از یقه و لباسم بگیرند و مرا به زمین بیندازند، اما نتوانستند. من را به هر طریقی نگه دار یکی از مهاجمان مرا محکم روی لبه جلیقه ام که خیلی زود در دستش بود نگه داشت و لنگه دیگر که در جیبش اسکناس بود فقط از وسط پاره شد... مردی نیرومند که درست پشت سرم بود، چندین بار با یک چماق بزرگ ساخته شده از بلوط به من ضربه زد، اگر فقط یک بار به پشت سرم می زد، خودش را از ناراحتی بیشتر نجات می داد. ضربات منحرف شد، نمی دانم چگونه! نمی توانستم به سمت راست یا چپ حرکت کنم... دیگری دوان دوان از میان جمعیت آمد و در حالی که بازویش را بالا برد تا به من حمله کند، ناگهان آن را پایین آورد و فقط به آرامی مرا لمس کرد. سر، گفت: "چی؟ او موهای نرمی دارد!"... اولین مردانی که قلبشان دگرگون شد، قهرمانان شهر بودند، رهبران مردم در همه زمان ها، که یکی از آنها یک جنگنده جایزه بود.

"خداوند با چه قدمهای آرامی ما را برای اراده اش آماده می کند! دو سال پیش، یک تکه آجر از روی شانهم گذشت. یک سال است که سنگی بین چشمانم اصابت کرده است. ماه گذشته ضربه ای خوردم و امشب دو، یک قبل از اینکه به شهر برسیم و دیگری بعد از رفتن، اما هر دو بی نتیجه ماندند، چون یکی با تمام قدرت به سینه ام زد و دیگری با چنان قدرتی به دهانم که خون فوراً بیرون زد. هیچ دردی از آن ضربات بیشتر از این نبود که با نی اصابت کرده باشم."

متدیستهای آن روزهای اولیه، هم مردم و هم واعظان، مورد تمسخر و آزار و شکنجه قرار گرفتند، چه از جانب کسانی که در کلیسا بودند و چه از جانب افراد آشکارا بی دین، که از اطلاعاتی که ارائه می دادند خشمگین بودند. آنها در محاکم دادگستری محاکمه شدند، دادگاه های قضایی فقط به نام، زیرا عدالت در دادگاه های قانونی آن زمان نادر بود. آنها اغلب از آزار و اذیت خود رنج می بردند. او باش خانه به خانه می رفتند و اثاثیه و اموال را خراب می کردند، هر چه را که می خواستند غارت می کردند و به مردان، زنان و کودکان بدرفتاری می کردند. در برخی موارد، اطلاعاتی عمومی ارسال می شد که از کسانی که میخواستند به شکستن پنجرهها و غارت خانههای متدیستها کمک کنند، دعوت می کردند که به جلو بیایند.

در یک روز، زمان و مکان معین ملاقات کنید. این نقض آشکار قوانین انسانی و الهی بدون مجازات باقی ماند. آزار و شکنجه ای سیستماتیک علیه مردمی صورت گرفت که تنها جرمشان انحراف پاهای گناهکاران از مسیرهای نابودی به راه قدس بود.

جان وسلی با اشاره به اتهامات وارده به او و یارانش گفت: «بعضی ادعا می کنند که آموزه های این افراد نادرست، اشتباه و مشتاقانه است؛ اینها جدید و تا این اواخر نامشخص هستند. .

تمام این فانتزی اکنون ریشه های خود را بریده است، هر شاخه از این آموزه به طور گسترده نشان داده شده است که آموزه روشن کتاب مقدس است که توسط کلیسای خودمان تفسیر شده است. بنابراین، نه می تواند دروغ باشد و نه اشتباه، زیرا کتاب مقدس صادق است. برخی دیگر ادعا می کنند: آموزه های شما بسیار سفت و سخت است. آنها

آنها راه بهشت را بسیار باریک می کنند. و این در حقیقت ایراد اصلی است، زیرا مدتی تقریباً تنها بود و مخفیانه در انتهای هزاران مورد دیگر است که به اشکال مختلف ظاهر می شود. اما آیا آنها راه بهشت را به گونه ای تنگ تر از آنچه پروردگار ما و رسولانش ساخته اند می سازند؟ آیا دکتترین شما سختگیرتر از آموزه کتاب مقدس است؟ فقط چند متن روشن را در نظر بگیرید: 'یهوه خدای خود را با تمام دل و با تمام جان و با تمام قوت و با تمام ذهن خود دوست بداری!' "برای هر سخن بیهوده ای که مردم می گویند، در روز قیامت حساب خواهند داد." چه بخورید و چه بیاشامید یا هر کاری که انجام می دهید، هر کاری را برای جلال خدا انجام دهید.

"اگر آموزه آنها سخت‌تر از این باشد، آنها مجرم هستند، اما شما به وجدان خود می‌دانید که اینطور نیست. و چه کسی می‌تواند یک ذره سخت‌گیرتر باشد بدون اینکه کلام خدا را مخدوش کند؟ آیا می‌توان هیچ مباحثی از اسرار خدا پیدا کرد. مؤمن هیچ بخشی از امانت مقدس را تغییر می دهد؟ فریاد رایج این است: صدقه نبودن این مردان، بدون صدقه، آنها؟! به چه معنا، آیا به گرسنگان غذا نمی دهند، نه لباس برهنه می دهند؟ اما آنها در قضاوت بی رحم هستند! آنها فکر می کنند که هیچ کس نمی تواند خود را نجات دهد، مگر کسانی که راه خود را می روند.

انحطاط معنوی که درست قبل از آن زمان در انگلستان رخ داد
وسلی، تا حد زیادی نتیجه آموزه های ضدهنجاری بود. بسیاری ادعا کردند که مسیح قانون اخلاقی را لغو کرد و بنابراین، مسیحیان موظف به رعایت آن نیستند. که مؤمن از «بنده اعمال نیک» آزاد است. برخی دیگر، اگرچه به جاودانگی شریعت اعتراف کردند، اما اعلام کردند که لازم نیست وزیران مردم را به اطاعت از دستورات آن تشویق کنند، زیرا کسانی که خدا برای رستگاری برگزیده بود، «با انگیزه مقاومت ناپذیر فیض الهی، به عمل منتهی می‌شوند. از تقوا و فضیلت»، در حالی که مقدر به لعنت ابدی «در خود هیچ نیرویی برای اطاعت از شریعت الهی نداشتند».

عده ای دیگر با دفاع از این تز که «برگزیدگان نه می توانند از فیض بیفتند و نه لطف الهی را از دست می دهند»، به این نتیجه نفرت انگیزتر رسیدند که «اعمال ناشایستی که انجام می دهند واقعاً گناه نیست و نباید آنها را تخطی از شریعت الهی دانست و اینکه در نتیجه نیازی ندارند که به گناهان خود اعتراف کنند یا با توبه از آنها روی گردانند». از این رو اعلام کردند که حتی یکی از زشت ترین گناهان که «عموماً تخطی عظیم از شریعت الهی تلقی می شود، در نزد خداوند گناه نیست»، اگر توسط یکی از برگزیدگان انجام شود، «زیرا از ضروریات است. و خصوصیات متمایز برگزیدگان این است که نمی توانند کاری را انجام دهند که موجب نارضایتی خدا و منع شریعت او باشد.

یا

این آموزه هولناک اساساً همان چیزی است که رومانیزم ها تعلیم می دهند و ادعا می کنند که «پاپ می تواند با اصلاح و تغییر قوانین، از رعایت قانون رهایی یابد و آنچه نادرست است را اصلاح کند». که "او می تواند احکام و احکامی را در تضاد با قانون خدا و انسان ها صادر کند." همه اینها الهام همان روح استاد را نشان می دهد، بله، همان کسی که در میان ساکنان بی گناه بهشت، کار خود را برای از بین بردن محدودیت های عادلانه قانون خدا آغاز کرد.

آموزه احکام الهی که به طور غیر قابل تغییر شخصیت انسان ها را تصحیح می کند، بسیاری را به رد مجازی قانون خدا سوق داده بود. وسلی با پشتکار با اشتباهات متکلمان ضد نامی مخالفت کرد و نشان داد که آموزه ای که منجر به موضع ضد اسمیتی شد برخلاف کتاب مقدس است. "لطف خدا

ظاهر شده است و نجات همه انسانها را به ارمغان می آورد.» «این در نظر خدا، نجات دهنده ما، خوب و پسندیده است، که می خواهد همه انسانها نجات یابند و به شناخت حقیقت برسند. زیرا یک خدا است و یک واسطه بین خدا و انسانها، مرد عیسی مسیح، که خود را فدیه همه داد.» (تیطوس 2:11؛ اول تیم. 2:3-6) روح خدا آزادانه است. بدین ترتیب مسیح، "نور حقیقی"، "هر انسانی را که به جهان می آید روشن می کند" (یوحنا 9: 1) امتناع سرسختانه از هدیه زندگی

وسلی در پاسخ به این ادعا که با مرگ مسیح، احکام دکالوگ همراه با شریعت تشریفاتی لغو شد، گفت: «قانون اخلاقی مندرج در ده فرمان و اجرای آن توسط پیامبران، توسط مسیح لغو نشد.

هدف از آمدن او لغو بخشی از آن نبود. این قانونی است که هرگز نمی توان باطل کرد، که «به عنوان شاهد وفادار در بهشت بدون تغییر می ماند»... این قانونی از آغاز جهان وجود داشته است و «نه بر لوح های سنگی، بلکه در قلب همه مردم نوشته شده است». فرزندان انسان، هنگامی که دست خالق را رها کردند. و اگرچه حروفی که زمانی با انگشت خدا نوشته می شد، اکنون در بخش بزرگی از گناه تغییر شکل داده اند، اما نمی توان آنها را به طور کامل پاک کرد، در حالی که ما مقداری آگاهی از خیر و شر داریم. هر بخش از این قانون باید برای تمام بشریت و در همه زمان ها به قوت خود باقی بماند. این به زمان یا مکان یا هر شرایط دیگری که در معرض تغییر است بستگی ندارد، بلکه به ماهیت خدا و طبیعت انسان و رابطه تغییر ناپذیر بین یکی و دیگری بستگی دارد.

«من نیامدم تا ویران کنم، بلکه برای تحقق بخشیدن»... بدون هیچ تردیدی، منظور عیسی از این مطلب این است (همراست با هر آنچه پیش و پس از آن آمده است): «من آمدم تا آن را در کمال تو تثبیت کنم. علیرغم تمام تفاسیر نادرست انسانها، من آمدم تا هر آنچه را که در آن مبهم یا مبهم بود در یک چشم انداز کامل و شفاف قرار دهم، آمدم تا هدف کامل و واقعی هر قسمت از آن را اعلام کنم، طول، وسعت کامل و کامل را نشان دهم. طول هر فرمانی که در آن است، و بلندی و عمق، پاک و معنویت غیر قابل تصور آن در تمام اجزای آن».

وسلی هماهنگی کامل بین شریعت و انجیل را تأیید کرد. "بنابراین، نزدیک ترین ارتباطی که می توان بین شریعت و انجیل تصور کرد وجود دارد. از یک سو، شریعت پیوسته راه انجیل را به روی ما می گشاید و ما را به سوی آن راهنمایی می کند؛ از سوی دیگر، انجیل پیوسته است. ما را به انجام دقیق ترین قانون هدایت می کند، برای مثال، قانون از ما می خواهد که خدا و همسایگان خود را دوست داشته باشیم، فروتن، فروتن و مقدس باشیم.

بله، "این برای انسان غیرممکن است". اما ما این وعده را می بینیم که خداوند این عشق را به ما عطا می کند و ما را فروتن، حلیم و مقدس می کند. ما از این انجیل، این اخبار مبارک استفاده می کنیم. و این بر اساس ایمان ما با ما انجام می شود. و «عدالت شریعت به واسطه ایمان به مسیح عیسی در ما تحقق می یابد.»

وسلی گفت: «در بالاترین صفوف دشمنان انجیل مسیح، کسانی هستند که آشکارا و صریحاً «شریعت را قضاوت می کنند»، «شریعت را بد می گویند»، و به انسانها یاد می دهند که بشکنند (باز کردن، شل کردن، رها کردن). از الزام () نه تنها کوچکترین، بلکه بزرگترین احکام، بلکه همه آنها به یکباره... شگفت انگیزترین شرایطی که با این فریب بزرگ همراه است این است که کسانی که آن را می پذیرند واقعاً معتقدند که با براندازی به مسیح احترام می گذارند. شریعت او، و کسانی که خدمت او را بزرگ می کنند، در حالی که در حقیقت، آموزه های او را از بین می برند! و او می تواند به همان اندازه به هر یک از آنها بگوید: "آیا با یک بوسه به پسر انسان خیانت می کنی؟" این چیزی جز خیانت به او نیست

ببوسید، از خون او صحبت کنید و تاج او را بردارید. با نادیده گرفتن هر بخشی از شریعت او به بهانه ترویج پیشرفت انجیل. هیچ کس در حقیقت، ایمانی از این نوع را که به طور مستقیم یا غیرمستقیم تمایل به به حاشیه راندن هر موردی از اطاعت را دارد، موعظه می کند، یا مسیح را با هدف، به نحوی، لغو یا تضعیف حداقل احکام خدا موعظه می کند. او نمی تواند از این اتهام فرار کند.»

وسلی به کسانی که استدلال می کردند که «موعظه انجیل به تمام اهداف شریعت می رسد» پاسخ داد: «این را ما کاملاً انکار می کنیم. برای بیدار کردن کسانی که هنوز در لبه جهنم می خوابند. "پولس رسول اعلام می کند که "از طریق شریعت، معرفت گناه حاصل می شود." "و قبل از اینکه انسان به گناه محکوم شود، او واقعاً نیازی به خون کفاره مسیح احساس نخواهد کرد... "آنان که خوب هستند نیازی به پزشک ندارند" همانطور که خود خداوند ما مشاهده می کند، "بلکه آنها که بیمار هستند" بنابراین، پیشنهاد یک پزشک به کسانی که سالم هستند، یا حداقل فکر می کنند که هستند، پوچ است. ابتدا باید آنها را متقاعد کنید که بیمار هستند، در غیر این صورت آنها از شما برای این کار سپاسگزار نخواهند بود. تقدیم مسیح به کسانی که قلبشان سالم است و هنوز فروتن نشده اند، به همان اندازه پوچ است.»

بنابراین، وسلی، در حین موعظه انجیل فیض خدا، مانند استاد خود، در صدد بزرگ ساختن شریعت و شکوهمند ساختن آن برآمد. او کاری را که خدا به او محول کرده بود صادقانه انجام داد و نتایجی که به او اجازه داده شد در آن فکر کند، باشکوه بود. در پایان عمر طولانی بیش از هشتاد سال او که بیش از نیم قرن را در خدمت دوره گرد گذرانده بود، پیروان اعلام شده او به بیش از نیم میلیون روح می رسید. اما انبوهی که با زحمات او از تباهی و انحطاط گناه به زندگی پاکتر و بالاتر برخاسته اند و تعداد کسانی که با تعلیم او تجارب عمیق تر و غنی تری به دست آورده اند هرگز شناخته نخواهند شد تا اینکه تمام خانواده نجات یافتگان در ملکوت خدا متحد شدند. زندگی او به هر مسیحی درس ارزشمندی می آموزد. باشد که ایمان و فروتنی، غیرت خستگی ناپذیر، ایثار و فداکاری این بنده مسیح در کلیساهای امروزی منعکس شود!

فصل 15

کتاب مقدس و انقلاب فرانسه

در قرن شانزدهم، اصلاحات، که به مردم کتاب مقدس باز نشان می داد، تلاش کرد در تمام کشورهای اروپایی معرفی شود. برخی از ملل او را به عنوان فرستاده ای از بهشت با خوشحالی استقبال کردند. و نور دانش کتاب مقدس، با تأثیرات نجیب‌بخش آن، تقریباً به طور کامل حذف شد. در یک کشور خاص، اگرچه نور وارد شد، اما به دلیل تاریکی متراکم قابل درک نبود. برای قرن ها، حقیقت و خطا برای تسلط جنگیدند. بالاخره شر پیروز شد و حقیقت آسمانی رد شد.

"این محکومیت است که نور به جهان آمده است و مردم تاریکی را بیشتر از نور دوست داشتند." (یوحنا 1:9). مملت مانده بود تا نتایج انتخابی را که انجام داده بود درو کند. مهار روح خدا از مردمی که موهبت فیض او را تحقیر کرده بودند برداشته شد. اجازه داده شد شر به نقطه بلوغ خود برسد. و تمام جهان ثمرات رد داوطلبانه نور را دیدند.

مبارزه با کتاب مقدس که قرن ها در فرانسه ادامه داشت، در صحنه های انقلاب به اوج خود رسید. این آتش سوزی هولناک فقط نتیجه اجتناب ناپذیر حذف کتاب مقدس بود. این کتاب چشمگیرترین تصویر از عملکرد سیاست پاپ را به جهانیان نشان داد - نمایشی از نتایجی که برای بیش از هزار سال، آموزه های روم تمایل به ایجاد آن داشتند.

ممنوعیت کتاب مقدس در دوران برتری پاپ توسط پیامبران پیش بینی شده بود. و مکاشفه همچنین به نتایج وحشتناکی اشاره می کند که به ویژه در فرانسه به دلیل تسلط «مرد گناه» رخ می دهد.

فرشته خداوند گفت: شهر مقدس را برای چهل و دو ماه زیر پا خواهند گذاشت و من به دو شاهد خود قدرت خواهم داد و آنها هزار و دویست و شصت روز در گونی پوشیده نبوت خواهند کرد. و هنگامی که شهادت خود را به پایان برسانند، وحشی که از ورطه برمی خیزد با آنها جنگ می کند و بر آنها غلبه می کند و آنها را می کشد و اجساد آنها در کوچه شهر بزرگ که از نظر روحانی به آن سدوم و سدوم می گویند قرار خواهد گرفت. مصری که پروردگارش نیز در آنجا مصلوب شد... و ساکنان زمین بر آنها شادی می کنند و خوشحال می شوند و برای یکدیگر هدایایی می فرستند، زیرا این دو پیامبر ساکنان روی زمین را عذاب داده بودند. در آن سه روز و نیم، روح حیات از جانب خدا در آنها وارد شد، و آنها روی پاهای خود ایستادند، و ترس شدیدی بر کسانی که آنها را می دیدند، فرا گرفت.» (مکاشفه 11:2-11)

دوره های ذکر شده در اینجا - "چهل و دو ماه" و "هزار و دویست و شصت روز" - به همان گذر زمان اشاره دارد و به همان اندازه نشان دهنده دورانی است که در آن کلیسای مسیح باید از ظلم روم متحمل می شد. 1260 سال برتری پاپ با تأسیس پاپ در سال 538 بعد از میلاد آغاز شد و بنابراین در سال 1798 پایان یافت. در این مدت ارتش فرانسه به رم حمله کرد و پاپ را به اسارت گرفت که در تبعید مرد. اگرچه اندکی پس از آن پاپ جدید انتخاب شد، سلسله مراتب پاپ از آن زمان هرگز قادر به اعمال قدرتی که زمانی در اختیار داشت، نبوده است.

آزار و شکنجه کلیسا در کل دوره 1260 ساله ادامه پیدا نکرد. خداوند از روی رحمت به قوم خود، زمان آزمایش آتشین آنها را کوتاه کرد. ناجی با پیشگویی درباره «مصیبت بزرگ» که باید بر کلیسا بیفتد، گفت: «اگر آن روزها کوتاه نمی شد، هیچ جسمی نجات نمی یافت، اما به خاطر برگزیدگان، آن روزها کوتاه خواهند شد.» (متی 24:22) از طریق نفوذ اصلاحات، آزار و اذیت قبل از سال 1798 پایان یافت.

پیامبر با اشاره به دو شاهد می افزاید: این دو درخت زیتون و دو چراغدان هستند که در حضور خدای همه زمین هستند. مزمور سرای می گوید: "کلام تو چراغی است برای پای من و چراغی برای راه من." (مکاشفه 11:4 صم).

(119:105) این دو شاهد بیانگر متون مقدس عهد عتیق و جدید هستند. هر دو شاهدان مهمی برای پیدایش و جاودانگی قانون خدا هستند. هر دو نیز شاهد طرح نجات هستند. انواع، قربانی ها و پیشگویی های عهد عتیق به منجی آینده اشاره می کنند. اناجیل و رساله های عهد جدید در مورد نجات دهنده ای صحبت می کنند که دقیقاً به روشی که توسط نوع و نبوت پیش بینی شده بود آمد.

هزار و دویست و شصت روز در حالی که گونی پوشیده اند نبوت خواهند کرد. در بیشتر این مدت شاهدان خدا در ابهام ماندند. قدرت پاپ در پی آن بود که کلام حقیقت را از مردم پنهان کند، و شاهدان دروغین را در مقابل آنها قرار دهد تا با شهادت آنها مخالفت کنند. هنگامی که کتاب مقدس توسط مقامات مذهبی و سکولار ممنوع شد؛ هنگامی که شهادت آنها منحرف شد و مردم و شیاطین همه تلاش خود را برای ابداع وسایلی برای انحراف افکار مردم از کتاب انجام دادند. هنگامی که کسانی که جرأت اعلام حقایق مقدس خود را داشتند شکار شدند، خیانت کردند، شکنجه شدند، در سلول های سیاه چال دفن شدند، به خاطر ایمانشان به شهادت رسیدند، یا مجبور به فرار به کوهستان ها و به گودال ها و غارهای زمین شدند - آنگاه مؤمنان شاهد آنها هستند. با گونی پیشگویی کرد.

با این حال، آنها در طول دوره 1260 ساله به شهادت خود ادامه دادند. در تاریک ترین زمان ها، مردان مؤمنی بودند که کلام خدا را دوست داشتند و به عزت الهی حسادت می کردند. به این بندگان وفادار حکمت، قدرت و اختیار داده شده است تا حقیقت او را همیشه اعلام کنند.

«اگر کسی بخواهد به آنها آسیب برساند، آتش از دهانشان بیرون می آید و دشمنانشان را می بلعد و اگر کسی می خواهد به آنها آسیب برساند، باید کشته شوند.» (Apoc.

11:5) انسانها نمی توانند کلام خدا را بدون مجازات زیر پا بگذارند. معنای این نکوهش هولناک در فصل پایانی مکاشفه ارائه شده است: «به هر که سخنان نبوت این کتاب را می شنود شهادت می دهم که اگر کسی چیزی بر آنها بیفزاید، خداوند بلاهایی را که در آن نوشته شده است بر او خواهد آورد. این کتاب؛ و اگر کسی سخنی را از کتاب این نبوت بردارد، خداوند قسمت او را از درخت حیات و شهر مقدس که در این کتاب نوشته شده است، خواهد برد.» (Apoc. 22:18) و (19)

این هشدارهایی است که خداوند داده است تا مردم را از تغییر آنچه که نازل کرده یا دستور داده است باز دارد. این نکوهش های جدی برای همه کسانی که با نفوذ خود باعث می شوند که قانون خدا را ساده ببینند، صدق می کند. آنها باید در کسانی که بی تفاوت ادعا می کنند که اطاعت یا عدم اطاعت از قانون خدا اهمیت چندانی ندارد، لرز ایجاد کنند. همه کسانی که عقاید خود را بالاتر از وحی الهی قرار می دهند، همه کسانی که معنای واضح کتاب مقدس را برای راحتی خود یا مطابقت با جهان تغییر می دهند، مسئولیت بزرگی را بر عهده می گیرند. کلام مکتوب، قانون خدا، شخصیت هر انسان را می سنجد و کسانی را که ادعا می کنند در این آزمون خطاناپذیر ناقص هستند، محکوم خواهد کرد.

«هنگامی که شهادتشان تمام شد». دوره ای که در آن دو شاهد قرار بود با لباس گونی پیشگویی کنند در سال 1798 به پایان رسید. با نزدیک شدن به اتمام کار آنها در گمنامی، باید جنگی علیه آنها برای قدرتی که به عنوان "جانوری که از ورطه برمی خیزد" به راه انداخت. در بسیاری از کشورهای اروپایی، قدرت هایی که بر کلیسا و دولت تسلط داشتند، برای قرن ها توسط شیطان از طریق حکومت پاپ کنترل می شدند. اما در اینجا جلوه جدیدی از قدرت شیطانی آشکار می شود.

این سیاست رم بود که با احترام به کتاب مقدس، آن را به زبانی ناشناخته و از دید مردم پنهان نگه داشت. تحت حکومت او شاهدان "در گونی" پیشگویی می کردند. اما قدرت دیگری، وحشی از پرتگاه، باید به پا خاست تا علیه کلام خدا جنگی آشکار و اعلان کند.

«شهر بزرگ» که شاهدان در خیابان‌های آن کشته شدند، و اجساد آنها در آنجا قرار داشت، «از نظر معنوی سدوم و مصر نامیده می‌شود». از میان تمام مللی که در تاریخ کتاب مقدس ارائه شده است، مصر وجود خدای زنده را انکار کرد و در برابر دستورات او مقاومت کرد. هیچ پادشاهی به اندازه پادشاه مصر به شورش متکبرانه علیه قدرت آسمانی دست نزد. هنگامی که موسی به نام خداوند این پیام را آورد، فرعون با افتخار پاسخ داد: «خداوند کیست. من صدای چه کسی را خواهم شنید تا اسرائیل را رها کنم؟ من خداوند را نمی‌شناسم و اسرائیل را رها نمی‌کنم». (Ex. 5:2) کفر و سرپیچی. «شهر بزرگ» نیز از نظر «روحانی» با سدوم مقایسه می‌شود. فساد سدوم در تخطی از شریعت خدا به ویژه در بی بندوباری خود را نشان می‌دهد و این گناه نیز باید از ویژگی‌های بارز ملتی باشد که قرار بود مشخصات متن مقدس را برآورده کند.

بر اساس سخنان پیامبر، اندکی قبل از سال 1798 قدرتی با منشأ و شخصیت شیطانی به جنگ با کتاب مقدس برمی‌خیزد. و در سرزمینی که شهادت دو شاهد خدا باید به این ترتیب خاموش شود، الحاد فرعون و شرارت سدوم آشکار می‌شود.

این پیشگویی دقیق ترین و چشمگیرترین تحقق را در تاریخ فرانسه داشت. در جریان انقلاب، 1793 «جهان برای اولین بار مجلسی از مردانی را شنید که در تمدن متولد شده و تحصیل کرده بودند و حق اداره یکی از بزرگترین ملت‌های اروپایی را به عهده گرفتند. صدای خود را یکپارچه برای انکار جدی ترین حقیقت بلند کردند. روح انسان را می‌پذیرد و به اتفاق آرا از عقیده و پرستش خدا دست می‌کشد.» «فرانسه تنها ملتی در جهان است که اسناد معتبری در مورد آن حفظ شده است که او به عنوان یک ملت دست باز خود را علیه نویسنده جهان بلند کرده است. انبوه کفر گویان، تعداد بی‌شماری از کافر وجود داشته و همچنان ادامه دارد. در انگلستان، آلمان، اسپانیا و سایر سرزمین‌ها باشد؛ اما فرانسه در تاریخ جهانی به عنوان تنها دولتی که با حکم مجلس قانونگذاری اعلام کرد خدایی وجود ندارد و کل جمعیت پایتخت و یک در بیشتر جاهای دیگر، هم زنان و هم مردان با شنیدن این بیانیه بدنام با شادی رقصیدند و آواز خواندند.»

فرانسه همچنین ویژگی‌هایی را نشان داد که به ویژه سدوم را متمایز می‌کرد. در دوران انقلاب، وضعیت آشکاری از انحطاط اخلاقی و فساد وجود داشت، مشابه آنچه که باعث ویرانی شهرهای دشت شد. و مورخ با توجه به مکاشفه پیشگویی، بیخدایی و بی ادبی فرانسه را با هم ارائه می‌دهد: «در ارتباط نزدیک با این قوانین مربوط به دین، چیزی بود که پیوند ازدواج را کاهش داد - مقدس ترین مشارکتی که انسان‌ها می‌توانند ایجاد کنند، و که ماندگاری آن به شدت منجر به تحکیم جامعه می‌شود - به وضعیت یک قرارداد مدنی صرف با ماهیت گذرا، که در آن هر یک از دو نفر می‌توانستند با رضایت خود درگیر شوند و خنثی کنند... اگر شیاطین خود را متعهد به کشف کردن می‌کردند. راه کارآمدتر برای از بین بردن هر چیزی که ارجمند، براننده یا دائمی در زندگی خانگی است، و در عین حال به دست آوردن این اطمینان که شرارتی که هدف آنها ایجاد شده بود از نسلی به نسل دیگر تداوم خواهد یافت. طرحی کارآمدتر طراحی کرد. کارآمدتر از تنزل دادن ازدواج... سوفی آرنولت، بازیگری که به خاطر سخنان شوخ‌آمیزش مشهور است، ازدواج جمهوریخواهانه را "راز زنا" توصیف کرد.

«جایی که پروردگارت نیز مصلوب شد». این مشخصات نبوی توسط فرانسه نیز محقق شد. در هیچ کشور دیگری روح دشمنی با مسیح به این شکل آشکار ظاهر نشده است. در هیچ کشوری حقیقت با مخالفت های تلخ و شدیدتر مواجه نشده است. در آزار و شکنجه فرانسه از کسانی که به انجیل اعتراف می کردند، او مسیح را در شخصیت شاگردانش مصلوب کرد.

قرن به قرن، خون مقدسین ریخته شده بود. در حالی که والدنسی‌ها جان خود را در کوه‌های پیمونت فدا کردند، «برای کلام خدا و شهادت عیسی مسیح»، شهادت مشابهی بر حقیقت توسط برادرانشان، آلبیژنی‌های فرانسه، داده شد. در روزهای اصلاحات، شاگردانش با شکنجه های وحشتناک کشته شدند. شاه و بزرگان، بانوان بلندپایه و دوشیزگان ظریف، سربلندی و اشراف ملت، به مصائب شهدای حضرت عیسی (ع) چشم دوخته بودند. هوگنوت‌های شجاع، که برای حقوقی که قلب انسان مقدس‌ترین آنها را می‌جنگند، خون خود را در بسیاری از میدان‌های سخت جنگ ریخته بودند. پروتستان‌ها قانون شکن محسوب می شدند و بهایی بر سر آنها بود. آنها مانند حیوانات وحشی شکار شدند.

«کلیسا در صحرا»، معدود نوادگان مسیحیان باستان که در قرن هجدهم در فرانسه جان سالم به در بردند و در کوه‌های جنوبی پنهان شدند، هنوز ایمان پدران خود را گرامی داشتند. با خطر تجمع شبانه در دامنه کوه ها یا باتلاق های خلوت، توسط سربازان سواره نظام شکار شده و به بردگی همیشگی در گالی ها کشیده شدند. پاک ترین، بافرهنگ ترین و باهوش ترین فرانسوی ها با شکنجه های وحشتناک در میان دزدان و قاتلان به زنجیر کشیده شده بودند. برخی دیگر که با رحمت بیشتری رفتار شده بودند، با خونسردی تیرباران شدند، به زانو افتادند و دعا کردند، بی دفاع و رها شدند. صدها مرد سالخورده، زنان بی دفاع و کودکان بی گناه کشته شدند و بدون دفن روی زمین، دقیقاً همان جایی که جمع شده بودند، رها شدند. با عبور از کنارهای کوه‌ها یا جنگل‌ها، جایی که قبلاً در آنجا جمع می‌شدند، «در هر قدم اجساد پراکنده در علف‌ها یا آویزان از درختان» غیرمعمول نبود. مزارع آن، "ویران شده توسط شمشیر، تبر و آتش، گسترده و تاریک شد".

این ظلم‌ها نه در دوران تاریکی، بلکه در دوران کامل و درخشان، «زمانی که علم پرورش می‌یابد و نامه‌ها شکوفا می‌شود؛ زمانی که روحانیون دربار و پایتخت مردانی باسواد و سخنور بودند که لطف فروتنی را بسیار به نمایش می‌گذاشتند. و خیریه.»

اما شنیع‌ترین فهرست سیاه جنایات، وحشتناک‌ترین اعمال شیطانی در تمام قرون وحشتناک، قتل عام سنت بارتولومئو بود.

جهان هنوز صحنه های آن حمله به شدت بزدلانه و بی رحمانه را به یاد می آورد که از وحشت می لرزد. پادشاه فرانسه که توسط کشیشان و پیشوایان رومی متقاعد شد، این کار وحشتناک را تایید کرد. زنگ بزرگ کاخ که در ساعات مرده شب به صدا درآمد، علامت قتل عام بود. هزاران پروتستانی که با اعتماد به شرافت مخدوش شده پادشاه خود با آرامش در خانه های خود می خوابیدند، بدون هشدار به بیرون کشیده شدند و با خونسردی به قتل رسیدند.

شیطان، در شخص متعصبان رومی، مسئول بود. همانطور که مسیح رهبر نامرئی قوم خود در رهایی آنها از اسارت مصر بود، شیطان نیز رئیس نامرئی رعایای خود در این کار شوم فزاینده شهدا بود.

به مدت هفت روز کشتار در پاریس ادامه یافت. سه مورد اول از وحشیگری غیرقابل تصور. و قتل عام فقط به شهر محدود نشد، بلکه به دستور خاص شاه به تمام استان ها و شهرهایی که پروتستان ها بودند، کشیده شد. نه سن و نه جنسیت رعایت نشد. نه کودک کوچولوی معصوم و نه مرد مو خاکستری. اشراف و دهقانان، پیر و جوان، مادر و فرزند با هم نابود شدند. این کشتار دو ماه در سراسر فرانسه ادامه داشت. هفتاد هزار گل مرغوب ملت از بین رفت.

«پاپ گریگوری سیزدهم خبر سرنوشت هوگنوت ها را با شادی بی حد و حصر دریافت کرد. آرزوی قلبی او برآورده شد و چارلز نهم اکنون پسر مورد علاقه او بود.

رم از شادی به وجد آمد. توپ های قلعه سانتو آنجلو در یک سلام جشن رعد و برق می زدند. زنگ ها در هر برج به صدا درآمدند. آتش سوزی تمام شب شعله ور شد. و گرگوری با کمک کاردینال ها و کشیش های پاپ، در صفوف باشکوهی به سمت کلیسای سائو لوئیس رفت، جایی که کاردینال لورن آهنگ Te را خواند.

دئوم... فریاد انبوه جمعیت دردناک، هارمونی ملایمی برای دربار روم بود. مدالی برای بزرگداشت قتل عام شکوهمند زده شد. نقاشی کشیده شد که هنوز هم در واتیکان وجود دارد و وقایع اصلی سنت بارتولومئو را نشان می دهد. پاپ که مشتاق بود قدردانی خود را از چارلز به خاطر رفتار مطیعانه اش نشان دهد، گل رز طلایی را برای او فرستاد. و از منبرهای روم، واعظان فصیح چارلز، کاترین و رهبران نظامی را به عنوان بنیانگذاران جدید کلیسای پاپ تمجید کردند.

همان روحیه شیطانی که قتل عام قدیس بارتولومیوس را تحریک کرد، صحنه های انقلاب را نیز کارگردانی کرد. عیسی مسیح را یک فریبکار اعلام کردند و فریاد تمسخرآمیز کافران فرانسوی این بود: «بیچاره را له کن!» به معنای مسیح. کفر بهشتی و بی تقوای نفرت انگیز دست به دست هم دادند و پست ترین انسان ها، منفورترین هیولاهای ظلم و رذیلت، عالی ترین افراد بودند. در تمام این ادای عالی به شیطان ادای احترام شد، در حالی که مسیح با ویژگی های حقیقت، پاکی و عشق فداکارانه اش به صلیب کشیده شد.

«وحشی که از پرتگاه بیرون می آید، با آنها جنگ خواهد کرد و بر آنها غلبه خواهد کرد و آنها را خواهد کشت.» قدرت الحادی که در طول انقلاب و حکومت ترور در فرانسه حکومت می کرد، چنان جنگی را علیه خدا و کلام مقدس او به راه انداخت که هرگز در سراسر جهان مشاهده نشده بود. کلام خدا توسط مجلس ملی ممنوع شد. انجیل ها جمع آوری و در ملاء عام سوزانده شدند، در میان همه مظاهر تمسخر ممکن و قابل تصور. قانون خدا زیر پا گذاشته شد. مؤسسات کتاب مقدس لغو شدند. روز استراحت هفتگی کنار گذاشته شد و در جای خود هر دهم روز به عیاشی و کفر اختصاص داشت. غسل تعمید و عشای ربانی ممنوع بود. اعلامیه هایی به طور برجسته در گورستان ها نصب شده بود که اعلام می کرد مرگ یک رویا است.

ابدی.

می گفتند ترس از خدا خیلی دور از سرآغاز حکمت است، اما آغاز حماقت بود. همه فرقه های مذهبی به جز آزادی و کشور ممنوع بود. «اسقف مشروطه پاریس مجبور شد نقش اصلی را در گستاخانه ترین و رسواکننده ترین مسخره ای که تا به حال در برابر یک نمایندگی ملی به نمایش گذاشته شده بود، ایفا کند... او در صف کامل حاضر شد و مجبور شد به کنوانسیون اعلام کند که سالها تدریس کرده است. ، از همه جهات، یک ترفند کشیشی بود که نه در تاریخ و نه در حقیقت مقدس بی پایه و اساس بود. او وجود الوهیتی را که به عبادت آن اختصاص داده بود به طور جدی و صریح انکار کرد و سپس خود را وقف ادای احترام به آزادی، برابری، فضیلت و اخلاق کرد. او سپس زیورهای اسقفی خود را روی میز گذاشت و از سوی رئیس کنوانسیون در آغوش برادرانه قرار گرفت. چندین کشیش مرتد از این روحانی پیروی کردند.»

«و ساکنان زمین بر آنها شادی کرده و شادمان خواهند شد و هدایایی برای یکدیگر خواهند فرستاد، زیرا این دو پیامبر ساکنان زمین را عذاب داده بودند.» فرانسه بت پرست صدای سرزنش کننده دو شاهد خدا را خاموش کرده بود. کلام حقیقت در کوچه های مردم بود و کسانی که از محدودیت ها و ادعاهای قانون خدا متنفر بودند، شادمان بودند. مردان

علناً با پادشاه بهشت مخالفت کرد. مانند گنهکاران قدیم فریاد می زدند: «خدا از کجا می داند؟ یا آیا در حق تعالی علم هست؟» (مصور، ۷۳:۱۱)

با جسارتی کفرآمیز، تقریباً فراتر از باور، یکی از کشیشان نظم جدید گفت: «خدایا، اگر خداوند وجود دارد، انتقام نام آورده او را بگیر. من او را به چالش می کشم! خداوند ساکت می ماند. جرات رعد و برق او را نداشته باشید. که پس از آن به وجود او ایمان می آورد». «این پرسش فرعون چه پژواک دقیقی دارد: "خداوند کیست که صدای او را اطاعت کنیم؟" "من خداوند را نمی شناسم!"

احمق در دل خود گفت: خدایی نیست. (مزمور، 14:1 و خداوند در مورد کسانی که حقیقت را منحرف می کنند اعلام می کند: "حمایت آنها برای همه آشکار خواهد شد." (دوم تیم، 3:9) پس از اینکه فرانسه از پرستش خدای زنده، «عالی و والا که در ابدیت ساکن است» دست کشید، دیری نپایید که از طریق پرستش الهه عقل، در شخص زنی آزاده، در بت پرستی تحقیرآمیز غوطه ور شد. و این در مجلس نمایندگان ملت و در حضور عالی ترین مراجع مدنی و قانونگذاری آن! این مورخ می گوید: «یکی از مراسم های آن دوران وحشی به دلیل پوچ بودن توام با بی تقوای بی رقیب باقی مانده است. درهای همایش به روی یک گروه برنجی باز شد و پس از آن اعضای بدنه شهرداری که در یک راهپیمایی باشکوه با آواز خواندن وارد شدند. سرود در ستایش آزادی و همراهی، به عنوان هدف عبادت آینده خود، زنی که محجبه پوشیده بود و او را الهه عقل می نامیدند، در حضور مقامات، با مراسمی عالی، نقاب از او برداشته شد و در سمت راست قرار گرفت. رئیس جمهور، به همین مناسبت او را به عنوان یک رقصنده اپرا به رسمیت شناختند... به این شخص، به عنوان قانونی ترین نماینده دلیلی که آنها را می پرستیدند، کنوانسیون ملی فرانسه ادای احترام عمومی کرد. و سرمایه گذاری الهه عقل در سراسر کشور تکرار و تقلید شد، در جاهایی که اهالی می خواستند در حد انقلاب زندگی کنند.»

سخنران معرف فرقه عقل گفت: تعصب تشریحی نفوذ خود را از دست داده و عقل جایگزین آن شده است و ما معابد آن را رها کرده ایم.

اینها بازسازی شده اند. امروز، جمعیت عظیمی زیر سقف گوتیک آن جمع شده اند، که برای اولین بار صدای حقیقت را بازتاب خواهد داد. در آنجا فرانسوی ها آیین واقعی آزادی و عقل را جشن خواهند گرفت. در آنجا ما آرزوهای خود را برای سعادت به ارتش جمهوری ارائه خواهیم کرد. در آنجا پرستش بت‌های بی‌جان را رها خواهیم کرد تا از عقل پیروی کنیم - این تصویر متحرک، شاهکار آفرینش، «وقتی الهه به مجمع معرفی شد، سخنران دست او را گرفت و رو به مجلس گفت: «فانی‌ها از رعد و برق بی‌ضرر خدایی که ترس‌های خود را ایجاد کرده‌اید، دیگر نمی‌لرزید. از این به بعد الوهیتی غیر از عقل را به رسمیت نشناسید. نجیب ترین و ناب ترین تصویرت را به تو تقدیم می کنم. اگر به بت نیاز دارید، فقط آنهایی را قربانی کنید... پیش از مجلس سنای آزادی، حجاب عقل، سقوط کنید.»

"الهه پس از در آغوش گرفتن توسط رئیس جمهور، در ماشینی باشکوه قرار داده شد و در میان جمعیت بسیار زیاد به کلیسای نوتردام برده شد تا جای خدا را بگیرد. در آنجا او را به محراب اصلی رساندند و مورد تحسین همه قرار گرفت. حاضر."

پس از آن، مدتی بعد، انجیل را به آتش کشیدند. و «انجمن مردمی موزه با فریاد زدن وارد سالن شهرداری شد: «ویو لا

دلیل!» و حمل بقایای نیمه سوخته چندین کتاب، از جمله نسخه های فشرده عهد عتیق و جدید، که به گفته رئیس جمهور، "در آتشی بزرگ، تمام حمایت هایی را که بر نسل بشر انجام داده بود، از بین بردند" بالای چوب. مرتکب شدن."

این حکومت پاپ بود که کاری را آغاز کرده بود که الحاد اکنون در حال تکمیل آن بود. سیاست رم آن شرایط اجتماعی، سیاسی و مذهبی را ایجاد کرده بود که

آنها به سرعت فرانسه را به سمت ویرانی سوق دادند. یکی از نویسندگان با بیان وحشت‌های انقلاب می‌گوید: «این زیاده‌روی‌ها را به راستی باید به تاج و تخت و کلیسا نسبت داد.» آنها باید با عدالت شدید به کلیسا نسبت داده شوند. پاپ ذهن پادشاهان را در برابر اصلاحات، به عنوان دشمن تاج و تخت، و عنصر اختلافی که برای صلح و هماهنگی ملت کشنده بود، مسموم کرده بود. این نایفه روم بود که از این طریق وحشتناک ترین ظلم و عذاب آورترین ظلم را الهام بخشید.

تخت پادشاهی.

روح آزادی با کتاب مقدس همراه بود. هر جا که انجیل دریافت می شد، ذهن مردم بیدار می شد. آنها شروع به شکستن غل و زنجیری کردند که آنها را برده جهل و رذیلت و خرافات کرده بود.

آنها شروع به فکر کردن و رفتار کردن مانند مردان کردند. پادشاهان که این را دیدند، به دلیل استبداد خودشان ترسیدند.

رم در شعله‌ور ساختن ترس‌های غیورانه حاکمان کند نبود. پاپ در سال 1525 به نایب السلطنه فرانسه گفت: "این شیدایی [پروتستانتیسم] نه تنها دین را نابود می کند، بلکه همه اصالت ها، اشراف، قوانین، دستورات و طبقات را نیز نابود می کند." چند سال بعد، یکی از مقامات پاپ به پادشاه هشدار داد: "اگر می خواهی حقوق حاکمیت خود را دست نخورده حفظ کنی، اگر می خواهی ملت ها را در برابر عظمت خود، در آرامش نگه داری، شجاعانه از دین کاتولیک دفاع کن و همه دشمنان خود را تحت سلطه خود درآور. زور." و متکلمان به تعصبات مردم متوسل شدند و اعلام کردند که آموزه پروتستان «مردم را به نوآوری و حماقت تحریک می کند. از پادشاه اخاذی می کند که عاطفه رعایایش را از بین می برد و کلیسا و دولت را ویران می کند." به این ترتیب رم توانست فرانسه را با اصلاحات دشمنی کند. "این برای حفظ تاج و تخت، حفظ اشراف و حفظ قوانین بود. شمشیر آزار و اذیت اولین بار در فرانسه کشیده شد.

حاکمان کشور به سختی نتایج این سیاست فاجعه بار را پیش بینی می کردند. تعلیم کتاب مقدس اصول عدالت، اعتدال، راستی، انصاف و خیرخواهی را در ذهن و قلب مردم نهادینه می کرد که سنگ بنای سعادت ملت است. «عدالت امته را سربلند می‌سازد». به این ترتیب، «تخت با عدالت استوار می شود» (مثل. (16:12؛ 14:34) «اثر عدالت، آرامش است و عمل صالح، آرامش و امنیت برای همیشه خواهد بود». (اشعیا. (32:17) هر کس از قوانین الهی پیروی کند واقعاً به قوانین کشور خود احترام می گذارد. هر کس از خدا می ترسد، پادشاه را در اعمال تمام اقتدار عادلانه و مشروع احترام می کند. اما فرانسه بدبخت کتاب مقدس را ممنوع کرد و شاگردان آن را تبعید کرد. قرن‌ها پس از قرن، مردانی با اصول و درستکاری، مردانی با هوش فکری و قوای اخلاقی، که شهادت ابراز اعتقادات و ایمان خود را داشتند تا برای حقیقت رنج ببرند، برای قرن ها، این مردان به عنوان برده در گالی ها کار کردند، در معرض خطر نابود شدند. ، یا در سلول های سیاه چال پوسیده شده است. هزاران هزار نفر در پرواز امنیت پیدا کردند. و این امر تا دویست و پنجاه سال پس از آغاز اصلاحات ادامه یافت.

«در طول این دوره طولانی، تقریباً نسلی از فرانسویان وجود نداشت که شاهد فرار شاگردان انجیل برای فرار از خشم جنون آمیز آزاردهنده نباشند و هوش، هنر، صنعت، نظم و ترتیبی را که در آن با خود به همراه داشته باشند. به طور معمول، آنها برای غنی سازی سرزمینی که در آن پناه گرفتند، بسیار رشد کردند. اگر در این سیصد سال، ظرفیت صنعتی تبعیدیان خاکشان را آباد کرده بود، اگر در این سیصد سال، استعدادهای هنری آنها در تکمیل تولیدشان به کار گرفته می شد، اگر در این سه قرن، نبوغ خلاق و قدرت تحلیلی آنها باعث غنای ادبیات آنها و پرورش علم او می شد؛ اگر خرد او مجالس او را هدایت می کرد، شجاعتش در جنگ هایش می جنگید و عدالتش وضع قوانینش بود و اگر دین کتاب مقدس بود.

برای تقویت عقل و حکومت بر وجدان مردمش، چه شکوهی امروز فرانسه را فرا خواهد گرفت! چه ملت بزرگ، سعادت‌مند و خوشبختی، الگوی کشورهای دیگر بود!

اما تعصب کور و خدشه ناپذیر، هر معلم فضیلت، هر قهرمان نظم، هر مدافع صادق تاج و تخت را از قلمرو خود بیرون راند، و به مردانی که می‌توانستند به کشور «شهرت و شکوه» روی زمین می‌بخشیدند، گفت: «آنچه را که می‌خواهید انتخاب کنید. : آتش سوزی یا تبعید. سرانجام، ویرانی دولت کامل شد؛ دیگر وجدان‌هایی برای ممنوعیت باقی نمانده بود، دیگر دینی برای به خطر انداختن، و وطن‌پرستی دیگر برای تبعید نبود.» و انقلاب با تمام وحشت‌هایش نتیجه‌ای فاجعه‌باری بود.

«با فرار هوگنوت‌ها، یک افول عمومی در فرانسه آغاز شد.

شهرهای تولیدی پررونق در حال انحطاط فرو رفتند. نواحی حاصلخیز به حالت غیر کشت طبیعی خود بازگشتند. کسالت فکری و انحطاط اخلاقی به دنبال دوره‌ای از پیشرفت غیرعادی بود. پاریس به فقیرخانه وسیعی تبدیل شد و تخمین زده می‌شود که در آغاز انقلاب، دویست هزار فقیر به دست شاه برای صدقه‌گدایی کردند.

فقط یسوعی‌ها در میان ملت منحل رونق یافتند و با ظلم وحشتناکی بر کلیساها و مدارس، زندان‌ها و گالی‌ها حکومت کردند.»

انجیل به فرانسه این امکان را می‌داد تا راه حلی برای مشکلات سیاسی و اجتماعی بیابد که صلاحیت روحانیون، پادشاه و قانونگذارانش را گپیچ کرده بود و سرانجام ملت را به هرج و مرج و تباهی کشاند. با این حال، تحت حکومت روم، مردم درس‌های پربرکت ناجی را در مورد انکار خود و عشق بی خود از دست داده بودند. آنها از عمل انکار خود برای خیر دیگران منحرف شده بودند.

ثروتمندان به خاطر ظلمشان به فقرا مورد سرزنش قرار نگرفته بودند. فقرا برای بندگی و پستی خود هیچ کمکی دریافت نکردند. خودخواهی افراد ثروتمند و قدرتمند به طور فزاینده‌ای آشکار و ظالمانه شده است. طمع و هرزگی اشراف برای قرن‌ها منجر به اخاذی ظالمانه از دهقانان شد. ثروتمندان از فقرا استثمار می‌کردند و فقرا از ثروتمندان متنفر بودند.

در بسیاری از ولایات املاک در دست اشراف بود و طبقات کارگر فقط مستاجر بودند. آنها خود را در اختیار مالکان قرار دادند و مجبور به تسلیم در برابر خواسته‌های گزاف آنها شدند. بار حمایت از کلیسا و دولت بر دوش طبقات متوسط و پایین بود که توسط مقامات مدنی و روحانیون مالیات سنگینی دریافت می‌کردند. "لذت نجیب زاده‌ها قانون عالی شمرده می‌شد؛ کشاورزان و دهقانان می‌توانستند گرسنگی بکشند بدون اینکه ستمگران از این بابت نگران باشند... مردم مجبور بودند همیشه با منافع انحصاری مالک مشورت کنند. زندگی کارگران کشاورزی زندگی بی‌وقفه‌ای بود. بدبختی تسکین ناپذیر؛ اگر جرأت می‌کردند شکایت کنند، به شکایاتشان با بی‌اعتنایی و قبحانه رسیدگی می‌شد. دادگاه‌های دادگستری همیشه پرونده را به ارجحیت به دهقان می‌دادند. رشوه‌ها آشکارا توسط قضات پذیرفته می‌شد و کوچکترین هوس اشراف، به موجب این سیستم جهانی فساد، از نیروی قانون برخوردار بود. از مالیات‌هایی که از یک سو بزرگان سکولار و روحانیون از سوی دیگر از شهروندان عادی غارت می‌کردند، حتی نیمی از آن به خزانه سلطنتی یا اسقفی تعلق نمی‌گرفت. و مابقی در اخلاق فاسق آمیز به هدر رفت و مردانی که به این ترتیب هموطنان خود را فقیر کردند از مالیات معاف شدند و طبق قانون یا عرف به تمام مقامات دولتی منصوب شدند. طبقات ممتاز حدود یکصد و پنجاه هزار نفر بودند و برای آنها رضایت میلیون‌ها نفر محکوم به گرفتن یک زندگی خوار و ناامید شدند."

دربار به هوس و فسق سپرده شد. اعتماد کمی بین مردم و حاکمان وجود داشت. سوء ظن نسبت به تمام اقدامات دولت، به عنوان یک مورد غیرعادی و خودخواهانه مطرح شد. بیش از نیم قرن قبل از انقلاب، تاج و تخت در اختیار لویی پانزدهم بود که حتی در آن دوران بد،

او به عنوان یک پادشاه بی‌ادب، بی‌اهمیت و شهوانی قابل توجه بود. با اشرافی فاسد و ظالم، طبقه فرودست فقیر و جاهل، کشوری که از نظر مالی متزلزل شده و مردمی خشمگین، برای پیش بینی یک قیام مهیب و قریب الوقوع، چشم پیامبری لازم نبود. پادشاه به هشداریهای مشاورانش پاسخ می‌داد: «سعی کن تا زمانی که من زنده‌ام ادامه داشته باشد، بعد از مرگم هر اتفاقی بیفتد». بیهوده بود که شاه بر لزوم اصلاح اصرار داشت. او بدی‌ها را می‌دید، اما نه شهامت داشت و نه انرژی برای رویارویی با آنها. با این حال، ویرانی که در فرانسه قریب‌الوقوع بود، در پاسخ بی‌رحمانه و خودخواهانه او شکل گرفت: «پس از من، سیل!»

روم با سوء استفاده از حسادت پادشاهان و طبقات حاکم، آنها را تحت تأثیر قرار داده بود تا مردم را در بردگی نگه دارند، زیرا به خوبی می‌دانستند که دولت تضعیف خواهد شد و از این طریق قصد داشت شاهزادگان و مردم را در اسارت به دام بیندازد. او با سیاست بسیار زیرکانه دریافت که برای بردگی مؤثر انسانها، غل و زنجیر باید بر روح آنها اعمال شود و مطمئن ترین راه برای جلوگیری از فرار آنها از بردگی این است که آنها را از رهایی خود ناتوان کند. هزار بار وحشتناک تر از رنج جسمانی ناشی از سیاست او، انحطاط اخلاقی بود. مردم با تهی شدن از کتب مقدس و رها شدن از تعالیم تعصب و خودخواهی، در جهل و خرافات غوطه ور شدند و در رذیله غوطه ور شدند، به گونه ای که به کلی از اداره خود ناتوان بودند.

اما نتیجه همه اینها با آنچه رم برنامه ریزی کرده بود کاملاً متفاوت بود. کار او به جای اینکه توده ها را در تسلیم کورکورانه در برابر عقاید خود نگه دارد، باعث شد آنها را بی ایمان و انقلابی کند. آنها رومیسم را به عنوان سیاست ورزی روحانی تحقیر می کردند. آنها به روحانیت به عنوان یک حزب ظالم نگاه می کردند. تنها خدایی که می شناختند خدای روم بود. تدریس او تنها دین بود. آنها جاه طلبی و ظلم خود را ثمره مشروع کتاب مقدس می دانستند و نمی خواستند کاری با آن داشته باشند.

روم شخصیت خدا را نادرست معرفی کرده بود و ادعاهای او را منحرف کرده بود، و اکنون مردم هم کتاب مقدس و هم نویسندگان آن را رد کردند. تحت تأیید مفروض کتاب مقدس، ایمان کورکورانه به عقاید خود را طلب کرده بود. در واکنش، ولتر و هم کیشانش کلام خدا را به کلی کنار گذاشتند و زهر بی ایمانی را در همه جا پخش کردند. روم با استبداد آهنین خود مردم را زیر پا گذاشته بود. اکنون توده‌ها، تحقیر شده و وحشی‌شده، با جدایی از استبداد، همه محدودیت‌ها را کنار گذاشته‌اند. آنها خشمگین از تقلب آشکاری که برای مدت طولانی به آن افتخار می کردند، حقیقت و باطل را با هم رد کردند. و بردگان رذیله با خلط فسق و آزادی، از آزادی خیالی خود شادمان شدند.

در اوایل انقلاب، با امتیازی از شاه، مردم اجازه یافتند که نمایندگی بیشتری نسبت به اشراف و روحانیون داشته باشند. بنابراین موازنه قوا در دست او بود. اما آنها آمادگی استفاده عاقلانه و کم مصرف را نداشتند. آنها مشتاق ترمیم بدی‌هایی که متحمل شده بودند، مصمم به بازسازی جامعه شدند. جماعت بدرفتاری که ذهنشان مملو از خاطرات تلخی بود که برای مدت طولانی پرورش داده شده بود، تصمیم گرفتند آن وضعیت غیرقابل تحمل فلاکت را به طور اساسی تغییر دهند و از کسانی انتقام بگیرند که آنها را عامل رنج خود می دانستند. مستضعفان درسی را که از ظلم آموخته بودند به عمل آوردند و ستمگر کسانی شدند که آنها را زیر پا گذاشته بودند.

فرانسه بدبخت محصولی را که کاشته بود در خون درو کرد. نتایج هولناک تسلیم آنها در برابر قدرت تحت سلطه رم بود. جایی که فرانسه، زیر

با نفوذ رومیسم، اولین آتش را در آغاز اصلاحات برافراشت، انقلاب اولین گیوتین خود را نصب کرد. دقیقاً در همان نقطه ای که اولین شهدای مذهب پروتستان در قرن شانزدهم سوزانده شدند، اولین قربانیان در قرن هجدهم گیوتین شدند. فرانسه با رد انجیلی که می‌توانست او را شفا دهد، در راه روی بی‌ایمانی و تباهی باز کرده بود. هنگامی که محدودیت‌های قانون خدا کنار گذاشته شد، مشخص شد که قوانین انسان برای مهار موج عظیم شور و شوق انسانی ناکافی است، و بنابراین ملت در شورش و هرج و مرج فرو رفت. جنگ بر سر کتاب مقدس دورانی را آغاز کرد که در تاریخ جهان به عنوان «حکومت وحشت» باقی مانده است. آرامش و شادی از خانه‌ها و قلب‌های انسان‌ها رانده شد. هیچ کس احساس امنیت نمی‌کرد. آنچه امروز موفق بود، فردا آماج سوء ظن و نگاهش بود. خشونت و طمع کنترل غیرقابل انکاری را اعمال می‌کرد.

شاه، روحانیون و اشراف مجبور به تسلیم در برابر جنایات مردمی هیجان زده و دیوانه شدند. عطش او برای انتقام فقط با اعدام شاه برطرف شد. و کسانی که حکم مرگ او را صادر کرده بودند به زودی بر روی داربست او را دنبال کردند. دستور اعدام کلی همه مظنونان به دشمنی با انقلاب صادر شد.

زندان‌ها مملو از جمعیت بود و جمعیت زندانی آن بیش از دویست هزار زندانی بود. شهرهای پادشاهی مملو از صحنه‌های وحشت بود. یک حزب از انقلابیون علیه حزب دیگر بود و فرانسه به میدان وسیعی از مناقشه برای توده‌های مخالف تحت کنترل خشم احساساتشان تبدیل شد. در پاریس، شورش‌ها یکی پس از دیگری بود و شهروندان به دسته‌هایی تقسیم شدند که به نظر می‌رسید چیزی جز حذف متقابل در سر نداشتند. و برای بدتر شدن بدبختی عمومی، ملت درگیر جنگی طولانی و ویرانگر با قدرت‌های بزرگ اروپا شد. «کشور تقریباً ورشکست شده بود، ارتش به تأخیر در پرداخت دستمزدها اعتراض می‌کرد، پاریسی‌ها از گرسنگی می‌کشیدند، استان‌ها تحت تأثیر دزدان قرار گرفتند، و تمدن تقریباً با هرج و مرج و خاموشی شده بود».

مردم درس‌های ظلم و شکنجه را که روم با پشتکار آموخته بود به خوبی آموخته بودند. بالاخره روز قصاص فرا رسید. حالا دیگر شاگردان عیسی نبودند که سپاه چال‌ها را اشغال می‌کردند و از شکنجه رنج می‌بردند.

مؤمنان مدتها پیش هلاک شده بودند یا به تبعید فرستاده شده بودند. رم اکنون قدرت بی‌رحمانه کسانی را که برای لذت بردن از اعمال تشنه‌ی خون تربیت کرده بود، احساس می‌کرد. "نمونه آزار و اذیتی که روحانیون فرانسه برای قرن‌ها نشان داده بودند، اکنون با قدرتی فوق‌العاده بر علیه خود تبدیل شده است. داربست‌ها از خون کشیش‌ها قرمز شده‌اند. گالی‌ها و زندان‌ها که زمانی پر از هوگنوت‌ها بودند، اکنون شلوغ شده‌اند. روحانیون کاتولیک رومی با زنجیر به نیمکت یا پارو کار کردن، تمام بدبختی‌هایی را که کلیسای آنها آزادانه بر بدعت‌گذاران صلح‌جو تحمیل کرده بود، تجربه کردند».

"سپس روزهایی فرا رسید که وحشیانه‌ترین قوانین توسط وحشیانه‌ترین دادگاه‌ها اجرا شد، که در آن هیچ کس نمی‌توانست به همسایگان خود سلام کند یا نماز بخواند... بدون خطر ارتکاب جنایت بزرگ، که در آن جاسوسان در هر گوشه‌ای در کمین بودند. جایی که هر روز صبح گیوتین به سرعت و بدون وقفه کار می‌کرد؛ جایی که زندان‌ها به اندازه انبار یک کشتی برده پر بود؛ جایی که خون کف آلود از ناودان‌ها به رودخانه سن می‌ریخت..."

در حالی که گاری‌های قربانیان از طریق خیابان‌های پاریس به مقصد مرگبار خود رانده می‌شدند، سرکنسول‌هایی که کمیسیون مستقل به استان‌ها فرستاده بود، از بی‌رحمی بی‌رحمانه‌ای که حتی در پایتخت ناشناخته بود، شادی کردند. تیغه ماشین مرگبار به دلیل کار مرگبارش خیلی آهسته بالا رفت و پایین آمد. صف‌های طولانی زندانیان با شلیک مسلسل قطع شد. سوراخ‌هایی در کف قایق‌های مملو از مردم وجود داشت. لیون به بیابان تبدیل شده است. در ارس، حتی رحمت بی‌رحمانه یک مرگ سریع از زندانیان دریغ شد. به

در امتداد Loire، از Saumur تا دریا، دسته‌های بزرگ کلاغ‌ها و بادبادک‌ها با اجساد برهنه، در آغوش‌های شنیع در هم تنیده شده‌اند. هیچ رحمی به جنسیت و سن نشان داده نشد. تعداد پسران و دختران هفده ساله ای که توسط آن حکومت ناپسند به قتل رسیده‌اند را باید صدها نفر محاسبه کرد. کودکان کوچکی که به خشونت از مادرانشان جدا شده بودند از نیزیه ای به نیزیه دیگر در صفوف زاگوبین پرتاب شدند.» در فاصله کوتاه ده سال، میلیون‌ها انسان کشته شدند.

همه اینها همانطور که شیطان می‌خواست اتفاق افتاد. به همین دلیل بود که قرن‌ها کار کرده بود. خط مشی آن از ابتدا تا انتها فریب است و هدف استوار آن ایجاد مصیبت و بدبختی بر مردم، زشت و آلوده ساختن کار خدا، انحراف اهداف الهی از احسان و محبت و در نتیجه ایجاد غم و اندوه در جهان است. دنیا، بهشت، سپس با هنرهای فریبنده خود ذهن انسانها را کور می‌کند و آنها را به متهم کردن خدا به بدی‌های کار خود می‌کشاند که گویی این همه بدبختی نتیجه نقشه خالق بوده است. به همین ترتیب، هنگامی که کسانی که توسط قدرت ظالمانه او تحقیر و وحشی شده‌اند، آزادی خود را به دست آورند، او آنها را به افراط و تفریط و قساوت تحریک می‌کند. بنابراین، این تصویر از بی بند و باری لجام‌گسیخته توسط ظالمان و ستمگران به عنوان نمونه ای از نتایج آزادی مورد اشاره قرار می‌گیرد.

هنگامی که خطا در مبدل کشف می‌شود، شیطان فقط آن را با ظاهری متفاوت می‌پوشاند، و انبوه جمعیت مانند ابتدا آن را مشتاقانه دریافت می‌کنند. هنگامی که مردم دریافته‌اند که رومیسم یک فریب است و شیطان دیگر نمی‌تواند از طریق این عامل آنها را به تخطی از قانون خدا سوق دهد، آنها را تحریک کرد که همه ادیان را یک حيله و کتاب مقدس را یک افسانه بدانند. و با به حاشیه راندن احکام الهی، خود را تسلیم گناهی فراگیر کردند.

خطای مهلکی که چنین بدبختی را برای ساکنان فرانسه به ارمغان آورد، ناآگاهی از این حقیقت واحد و بزرگ بود: آزادی مشروع در دستورات قانون خداست. «آه! اگر به اوامر من گوش داده بودی!

آنگاه سلامتی شما مانند رودخانه و عدالت شما مانند امواج دریا خواهد بود.» خداوند گفت: «شریر آرامش ندارند.» «اما هر که به من گوش دهد به سلامت ساکن خواهد شد و از ترس آسوده خواهد شد. شرارت.» (اشعیا 48:18 و 22: امثال، 1:33)

ملحدان، کافران و مرتدان با شریعت خدا مخالفت می‌کنند و آن را متهم می‌کنند. اما نتایج تأثیر آنها ثابت می‌کند که سعادت انسان با اطاعت از احکام الهی مرتبط است. از کسانی که این درس از کتاب خدا را نخوانده‌اند دعوت می‌شود که آن را در تاریخ ملل بخوانند.

هنگامی که شیطان از طریق کلیسای روم کار کرد تا مردم را از اطاعت منحرف کند، باعث شد که فعالیت او پنهان بماند و کار او چنان پنهان شد که انحطاط و بدبختی ناشی از آن به عنوان ثمره تخلف تلقی نمی‌شد. و قدرت او به قدری با عملکرد روح خدا خنثی شد که اهداف او از تحقق کامل جلوگیری شد. مردم نه در رابطه با علت فکر می‌کردند و نه منشأ بدبختی خود را کشف می‌کردند. اما در انقلاب، قانون خدا آشکارا مورد بی توجهی شورای ملی قرار گرفت. و در حکومت وحشتی که به دنبال داشت، همه می‌توانستند عملیات علت و معلول را ببینند.

هنگامی که فرانسه به طور علنی کتاب مقدس را ممنوع کرد، مردان شریر و ارواح تاریک از تحقق هدف دیرینه خود شادمان شدند: پادشاهی‌ها را محدودیت‌های قانون خدا. از آنجایی که حکم علیه کار شیطانی بلافاصله اعمال نشد، دل‌های فرزندان انسان «کاملاً تمایل به انجام بدی داشتند» (جامعه 8:11) اما تخطی از یک قانون عادلانه و درست ناگزیر باید منجر به بدبختی و تباهی شود. اگرچه بی تقوای مردم بلافاصله مورد قضاوت قرار نگرفت، با این وجود، قطعاً محکومیت آن را در پی داشت. قرن‌ها ارتداد و جنایت خشم را برای روز قصاص برانگیخته بود. و چون پیاله گناهشان پر شد، خواران

خدا خیلی دیر فهمید که چه چیز وحشتناکی است که صبر الهی تمام شده است. روح تعدیل کننده خدا که برای قدرت بی رحمانه شیطان محدودیت هایی تعیین می کند، تا حد زیادی حذف شد و کسی که تنها لذتش بدبختی انسان بود، در اجرای اراده خود آزاد گذاشته شد. کسانی که خدمت شورش را برگزیده بودند، به حال خود رها شدند تا میوه های آن را درو کنند، تا زمانی که زمین پر از جنایاتی شد که پیش از آن وحشتناک بود که قلم قابل توصیف نبود. از ولایات ویران و شهرهای ویران فریادی هولناک شنیده شد، فریادی از اندوه تلخ، فرانسه مثل زلزله تکان خورد. دین، قوانین، نظم اجتماعی، خانواده، دولت و کلیسا، همه چیز توسط دست شیطانی که بر ضد قانون خدا قیام کرده بود نابود شد. به راستی که حکیم گفت: شریر به شرارت خود سقوط خواهد کرد. «حتی اگر گناهکار صد بار بدی کند و روزهایش طولانی شود، به یقین می‌دانم که برای کسانی که از خدا می‌ترسند، و کسانی که از او می‌ترسند خوب خواهد بود، اما برای ستمکاران خوب نیست.» (جامعه 8:12 و 13)

«آنان از علم بیزار بودند و ترس از خداوند را ترجیح ندادند.» «پس از ثمره راه خود خواهند خورد و از نصایح خود راضی خواهند شد.» (امثال 1:29 و 31)

شاهان وفادار خدا، کشته شده توسط قدرت کفرآمیز که "از ورطه" برخاسته است، نباید بیش از این ساکت بمانند. «بعد از آن سه روز و نیم، روح حیات از جانب خدا در آنها وارد شد و بر پاهای خود ایستادند و ترس شدیدی بر آنانی که آنها را دیدند، فرا گرفت.» (مکاشفه 11:11 در سال 1793 بود که فرمان لغو کتاب مقدس در مجلس فرانسه به تصویب رسید. سه سال و نیم بعد، قطعنامه ای مبنی بر لغو این فرمان و اعطای مدارا به کتاب مقدس توسط همان مجلس مقننه به تصویب رسید. جهان از عظمت گناه ناشی از رد اوراکل های مقدس شگفت زده شد و مردم نیاز به ایمان به خدا و کلام او را به عنوان زیربنای فضیلت و اخلاق تشخیص دادند. خداوند می‌گوید: "به چه کسی ناسزا گفته‌اید و به چه کسی ناسزا گفته‌اید؟ و صدای خود را بر علیه چه کسی بلند کرده‌اید و چشمان خود را بر او بلند کرده‌اید؟ بر قدوس اسرائیل." (اشعیا 37:23)

"بنابراین، اینک، من به آنها می‌شناسم، این بار دست و قدرت خود را به آنها می‌شناسم و خواهند دانست که نام من خداوند است." (ارم. 16:21)

در مورد آن دو شاهد نیز پیامبر فرمود: "و صدای بلندی از آسمان شنیدند که به آنها می‌گفت: "اینجا بالا بیاید" و آنها در ابری به آسمان بالا رفتند و دشمنان آنها را دیدند." (مکاشفه 11:12) از زمانی که فرانسه با دو شاهد خدا جنگ کرده است، آنها به اندازه هرگز مورد احترام قرار گرفته اند. در سال 1804 انجمن انگلیسی و خارجی کتاب مقدس سازماندهی شد. سپس سازمان های مشابه با شعبه های متعدد در قاره اروپا به وجود آمدند. در سال 1816 انجمن کتاب مقدس آمریکا تأسیس شد. هنگامی که انجمن بریتانیا تشکیل شد، کتاب مقدس به پنجاه زبان چاپ و توزیع شده بود. از آن زمان به بیش از دویست زبان و گویش ترجمه شده است. با تلاش انجمن های کتاب مقدس، از سال 1804 بیش از 187,000,000 نسخه از کتاب مقدس توزیع شده است.

در طول پنجاه سال قبل از 1792 توجه کمی به کار مأموریت های خارجی شده بود. هیچ جامعه جدیدی تأسیس نشد و تنها چند کلیسا بودند که برای تبلیغ مسیحیت در سرزمین های بت پرست تلاش کردند. اما، در اواخر قرن 18، یک تغییر بزرگ رخ داد. مردان از نتایج عقل گرایی ناراضی بودند و نیاز به وحی الهی و دین تجربی را درک می کردند. کری فداکار، که در سال 1793 اولین مبلغ انگلیسی در هند شد، شعله تلاش مبلغان در انگلستان را دوباره برافروخت. در آمریکا، بیست سال بعد، غیرت جامعه ای متشکل از دانشجویان، که در میان آنها آدونیرام جادسون بود، منجر به تشکیل هیئت مأموریت های خارجی آمریکا شد که تحت نظارت آن جادسون به عنوان مبلغ از ایالات متحده به برمه سفر کرد. از آن زمان، کار مأموریت های خارجی رشد بی سابقه ای را تجربه کرده است.

پیشرفت‌هایی که در چاپ صورت گرفته است، انگیزه‌ای به کارگردش کتاب مقدس داده است. سهولت روزافزون ارتباط بین کشورهای مختلف، شکستن موانع قدیمی تعصب و انحصارگرایی ملی و از دست دادن قدرت سکولار توسط پاپ رم، راه را برای ورود کلام خدا باز کرده است. برای چند سال کتاب مقدس بدون هیچ مانعی در خیابان‌های رم فروخته می‌شد و اکنون به هر نقطه از جهان قابل سکونت حمل می‌شود.

ولتر کافر یکبار متکبرانه گفت: "از شنیدن اینکه مردم می‌گویند دوازده مرد دین مسیحیت را تأسیس کردند خسته شده‌ام. من ثابت خواهم کرد که یک مرد به تنهایی برای پایان دادن به آن کافی است." بیش از دویست سال از مرگ او می‌گذرد. میلیون‌ها نفر در جنگ علیه کتاب مقدس نام نویسی کرده‌اند.

اما آنقدر تا نابودی فاصله دارد که در زمان ولتر صدها نسخه از کتاب خدا وجود دارد، امروز ده هزار یا بهتر است بگوییم صد هزار نسخه از کتاب خدا وجود دارد. به قول یک مصلح باستانی در مورد کلیسای مسیحی: «انجیل‌سندانی است که چکش‌های زیادی را فرسوده کرده است». خداوند گفت: "هر ابزاری که بر ضد تو آماده شده باشد موفق نخواهد شد و هر زبانی را که به داوری بر تو قیام کند، محکوم خواهی کرد." (اشعیا، 54:17)

"کلام خدای ما تا ابد باقی است." "همه احکام او وفادار است. آنها برای همیشه و همیشه پابرجا هستند، آنها به راستی و عدالت انجام می‌شوند." (مصور ۷:۱۱۱ و ۸). هر چه بر اساس اختیارات انسان ساخته شود، ویران خواهد شد. اما آنچه بر صخره کلام لایتنیغیر خدا بنا شده است تا ابد باقی خواهد ماند.

فصل 16

پدران زائر

اصلاح طلبان انگلیسی، علی‌رغم انصراف از آموزه‌های رومیسم، بسیاری از اشکال آن را حفظ کرده بودند. بنابراین، در حالی که اقتدار و عقیده رم را رد می‌کرد، تعداد کمی از آداب و رسوم و مراسم آن در عبادت کلیسای انگلیکن گنجانده شد. استدلال می‌شد که این چیزها شامل سؤالات وجدان نیست. اگرچه در کتاب مقدس دستور داده نشده اند و بنابراین ضروری نیستند، اما نباید آنها را ممنوع کرد، زیرا آنها حاوی هیچ چیز شری ذاتی نیستند. مراعات آنها باعث تنگ شدن شکافی شد که کلیساهای اصلاح‌شده رم را از هم جدا می‌کرد. به این نتیجه رسیدند که آنها پذیرش مذهب پروتستان را توسط رومان‌نست ها ترویج خواهند کرد.

این استدلال ها برای محافظه کاران و سازشکاران قاطع به نظر می‌رسید. با این حال، طبقه دیگری وجود داشت که اینگونه فکر نمی‌کرد. این واقعیت که این آداب و رسوم تمایل به پل زدن بر ورطه بین روم و اصلاحات را داشتند، به نظر او، استدلالی انکارناپذیر علیه حفظ آنها بود. آنها این اشکال را متمایز از بردگی می‌دانستند که از آن آزاد شده بودند و تمایلی به بازگشت به آن نداشتند. آنها استدلال کردند که خدا در کلام خود، دستورالعمل هایی را برای جهت پرستش خود تعیین کرده است، و اینکه انسان ها آزادی ندارند که به آنها اضافه یا حذف کنند. آغاز ارتداد بزرگ عبارت بود از تبدیل اقتدار کلیسا به عنوان مکمل قدرت خدا. روم شروع به تحمیل چیزی کرد که خدا ممنوع نکرده بود، و سرانجام آنچه را که صریحاً دستور داده بود، ممنوع کرد.

بسیاری مشتاقانه تمایل داشتند که به خلوص و سادگی که مشخصه کلیسای اولیه بود بازگردند. آنها بسیاری از آداب و رسوم ایجاد شده توسط کلیسای انگلیکن را یادگاری برای بت پرستی می‌دانستند و با وجدان نمی‌توانستند به فرقه آن بپیوندند. اما کلیسا، با حمایت مقامات مدنی، هیچ مخالفتی را در مورد اشکال آن اجازه نداد. حضور در مراسمات طبق قانون الزامی بود و اجتماعات غیرمجاز با مجازات حبس، تبعید و اعدام ممنوع بود.

در اوایل قرن هفدهم، پادشاه تازه به عروج انگلیس تصمیم خود را برای واداشتن پیوریتن ها به "همنوايي يا آسيب دیدن -خارج از کشور یا بدتر از آن" اعلام کرد. آنها که تحت آزار و اذیت و زندان بودند، هیچ نشانه ای از روزهای بهتر در آینده را نمی‌دیدند، و تسلیم این عقیده شدند که برای کسانی که می‌خواستند طبق دستور وجدان خود به خدا خدمت کنند، "انگلیس برای همیشه مکان قابل سکونت نبوده است." بالاخره برخی تصمیم گرفتند به هلند پناه ببرند. در آنجا سرانجام با مشکلات، ضرر و زیان و زندان مواجه شدند. اهداف آنها خنثی شد و به آنها خیانت شد و به دست دشمنانشان تسلیم شدند. اما استقامت انعطاف ناپذیر سرانجام پیروز شد و آنها در سواحل دوستانه جمهوری هلند پناه گرفتند.

آنها در فرار، خانه، اموال و معیشت خود را ترک کردند. آنها در سرزمینی غریب، در میان مردمی با زبان ها و آداب و رسوم گوناگون غریب بودند. آنها مجبور شدند برای به دست آوردن نان خود به مشاغل جدید و متفاوتی که به آن عادت نداشتند متوسل شوند. مردان میانسالی که عمر خود را صرف کاشت خاک کرده بودند، اکنون باید حرفه های مکانیکی را یاد می‌گرفتند. اما آنها با کمال میل شرایط را پذیرفتند و هیچ وقت را در بیکاری و ناله تلف نکردند. با وجود اینکه غالباً تحت ستم فقر قرار می‌گرفتند، خداوند را به خاطر نعمتهایی که هنوز به آنها عطا می‌کرد شکر می‌کردند و در ارتباط معنوی بی‌خطر شادی می‌ساختند. "آنها می‌دانستند

که زائر بودند و زیاد به این چیزها نمی نگریستند، اما چشمانشان را به بهشت، عزیزترین کشورشان دوختند و روحشان را آرام کردند.»

در میان غربت و سختی، عشق و ایمانش قوی شد. آنها به وعده های خداوند اعتماد کردند و او هرگز در مواقع ضروری از آنها کوتاهی نکرد. فرشتگانشان در کنارشان بودند تا آنها را تشویق و حمایت کنند. و هنگامی که به نظر می رسید که دست خدا آنها را در آن سوی دریا به سرزمینی نشان می دهد که می توانستند در آن کشوری برای خود بیابند و میراث گرانبهایی از آزادی مذهبی برای فرزندان خود به جای بگذارند، آنها بدون تردید در مسیری که مشیت به آنها نشان داد به جلو رفتند. .

خدا اجازه داده بود که آزمایشاتی بر قومش بیاید تا آنها را برای تحقق هدف مهربانش آماده کند. کلیسا را تحقیر کردند تا بتوان آن را تعالی بخشید. خداوند میخواست قدرت خود را از جانب او آشکار کند تا به جهان نشان دهد که کسانی را که به او اعتماد می کنند رها نخواهد کرد. او بر وقایع تسلط داشت تا خشم شیطان و توطئه های انسان های شیطانی را به جلال او تبدیل کند و به

افراد خود را به یک مکان امن بیاورید. آزار و شکنجه و تبعید راه آزادی را هموار می کرد.

هنگامی که در ابتدا مجبور به جدایی از کلیسای انگلیکن شدند، پیوریتن ها در عهد رسمی به عنوان مردم آزاد خداوند متحد شدند، "تا در تمام راه های او که شناخته شده یا شناخته شده است، قدم بردارند." اینجا روح واقعی اصلاحات، اصل حیاتی پروتستانیسم بود. به همین منظور بود که زائران هلند را در جستجوی خانه ای در دنیای جدید ترک کردند. جان رابینسون، کشیش آنها، که به طور مشروط از همراهی آنها منع شده بود، در سخنرانی خداحافظی خود با تبعیدیان گفت:

«برادران، ما در شرف جدایی هستیم و خداوند می داند که آیا من زنده خواهم ماند تا دوباره چهره شما را ببینم. اما چه خداوند اجازه دهد و چه ندهد، من شما را در حضور خدا و فرشتگان مقدسش توصیه می کنم که بیشتر از من از مسیح پیروی نکنید. اگر خداوند چیزی را از طریق ابزار دیگری برای شما آشکار می کند، به همان اندازه آماده دریافت آن باشید که همیشه از طریق خدمت من هر حقیقتی را دریافت کرده اید. زیرا من مطمئن هستم که خداوند حقیقت و نور بیشتری دارد که از کلامش نشات بگیرد.»

من به نوبه خود نمی توانم به اندازه کافی از وضعیت کلیساهای اصلاح شده که در دین خود به نقطه ای رسیده اند و از ابزار اصلاح خود فراتر نرفته اند ابراز تأسف کنم. لوترها را نمی توان فریفت تا فراتر از آنچه لوتر دید فراتر بروند، و کالوینیست ها، شما می دانید، در جایی توقف کردند که توسط آن مرد بزرگ خدا، که همه چیز را ندیده بود، رها کردند. این یک بدبختی است که ما باید بسیار متأسف باشیم، زیرا اگرچه آنها در زمان خود نورهایی می تابانند، اما در کل نصیحت خدا نفوذ نکردند. اما اگر امروز زنده بودند، به همان اندازه مایل بودند که نور اضافی را در آغوش بگیرند که اولین بار دریافت کردند.»

"پیمان کلیسای خود را به خاطر بسپارید که در آن پذیرفتید که در همه راههای خداوند گام بردارید، خواه شناخته شده یا شناخته نشده باشید. وعده و عهدی که با خدا و با یکدیگر بسته اید را به خاطر بسپارید تا از هر نور و نور استقبال کنید. حقیقت از کلام مکتوب او به شما نشان داده شده است، اما از شما می خواهم از آنچه به عنوان حقیقت دریافت می کنید برحذر باشید، آن را بررسی کنید، در نظر بگیرید، آن را با آیات دیگر حقیقت قبل از دریافت آن مقایسه کنید، زیرا ممکن نیست که دنیای مسیحیت باید به تازگی از تاریکی سنگین روحی بیرون بیاید و کمال معرفت را یکباره به دست آورد.»

این میل به آزادی وجدان بود که زائران را برانگیخت تا با خطرات سفر طولانی آن سوی دریا روبرو شوند، سختی ها را تحمل کنند و

خطرات جنگل‌ها و به برکت خداوند در سواحل آمریکا، بنیان یک ملت قدرتمند است. زائران هر چند مخلص و خداترس بودند، هنوز اصل بزرگ تساهل دینی را درک نکرده بودند. آزادی‌ای که برای آن فداکاری کردند و به همان اندازه حاضر نبودند به دیگران اعطا کنند. تعداد بسیار کمی، حتی در میان برجسته‌ترین متفکران و اخلاق‌شناسان قرن هفدهم، تصور درستی از اصل بزرگ ناشی از آموزه‌های عهد جدید داشتند که خدا را تنها قاضی ایمان بشری می‌شناسد. این آموزه که خداوند حق حکومت بر وجدان و تعریف و مجازات بدعت را به کلیسا واگذار کرده است، یکی از عمیق‌ترین اشتباهات پاپ است.

اگرچه اصلاح‌طلبان عقیده‌رم را رد کردند، اما کاملاً از روحیه ناپردبار آن‌ها نبودند. تاریکی غلیظی که در طی قرن‌های طولانی تسلط پاپ سراسر جهان مسیحیت را در برگرفته بود، هنوز کاملاً از بین نرفت. یکی از وزرای برجسته مستعمره خلیج ماساچوست گفت: "این تسامح بود که جهان را ضد مسیحی کرد و کلیسا هرگز از مجازات بدعت‌گذاران آسیب‌نبیند." مستعمره‌نشینان مقرراتی را تصویب کردند که بر اساس آن فقط اعضای کلیسا می‌توانند در حکومت مدنی شرکت کنند.

نوعی کلیسای دولتی تشکیل شد و همه مردم موظف بودند در حفظ روحانیت مشارکت کنند. به قضات این اختیار داده شد تا بدعت را ریشه کن کنند. بنابراین، قدرت سکولار در دست کلیسا باقی ماند. طولی نکشید که این اقدامات به یک نتیجه اجتناب‌ناپذیر منجر شد: آزار و شکنجه.

یازده سال پس از تأسیس اولین مستعمره، راجر ویلیامز به دنیای جدید سفر کرد. او مانند اولین زائران برای برخورداری از آزادی مذهبی آمد. اما، برخلاف آنها، او چیزی را دید که تعداد کمی از آنها در زمان خود دیده بودند، که این آزادی حق مسلم همه بود، صرف نظر از عقیده آنها. او یک جوینده پرشور حقیقت بود و با رابینسون معتقد بود که محال است که تمام نور کلام خدا هرگز دریافت شده باشد.

ویلیامز "نخستین شخصی در جهان مسیحیت مدرن بود که دکترین آزادی وجدان و تساوی عقاید در برابر قانون را به طور کامل تأیید کرد." او اعلام کرد که این وظیفه قاضی است که جرم را محدود کند، اما هرگز کنترل وجدان را ندارد. او گفت: «مردم یا قضات ممکن است تصمیم بگیرند که چه چیزی از انسان به انسان تعلق می‌گیرد، اما وقتی می‌خواهند وظایف انسان را برای خدا تجویز کنند، از جای خود خارج می‌شوند، و هیچ ایمنی وجود ندارد، زیرا چنین است. واضح است که اگر قاضی این قدرت را داشته باشد، می‌تواند امروز و فردا مجموعه‌ای از عقاید یا عقاید را صادر کند، همانطور که در انگلستان توسط پادشاهان و ملکه‌های مختلف و توسط پاپ‌ها و شوراهای مختلف در کلیسای روم انجام شد، تا این عقیده تبدیل شود. این یک توده گیج‌کننده خواهد بود.»

حضور در مراسم رسمی کلیسا با مجازات جریمه یا زندان الزامی بود. ویلیامز قانون را محکوم کرد؛ بدترین قانون در قوانین انگلیسی آن چیزی بود که حضور اجباری در کلیسای کلیسایی را اجباری می‌کرد. او معتقد بود که مجبور کردن مردان به پیوستن به عقیده‌های متفاوت نقض آشکار حقوق طبیعی آنهاست؛ کشاندن مردان به عبادت، به نظر می‌رسید که بی‌دینان و کسانی که حاضر به این کار نبودند، خواستار نفاق بودند، او همچنین گفت: «هیچ کس را نباید بر خلاف میل خود مجبور به تأمین یا پرداخت آن کرد. آموزه‌ها، "آیا کارگر شایسته دستمزد خود نیست؟" او پاسخ داد: بله، از کسانی که او را استخدام می‌کنند.

راجر ویلیامز به عنوان وزیری وفادار و مردی با هدایای کمیاب، دارای صداقت تسلیم‌ناپذیر و خیرخواهی واقعی مورد احترام و محبوبیت بود. با این حال، انکار غیرقابل تغییر او از حق قضات مدنی برای اقتدار بر کلیسا، و درخواست او برای آزادی مذهبی، قابل تحمل نبود. اصرار داشت که اعمال این دکترین جدید «دولت و حکومت اساسی کشور را زیر و رو خواهد کرد.» ویلیامز به تبعید از مستعمرات محکوم شد و در نهایت برای اجتناب از زندان، او را محکوم کرد.

مجبور به فرار به جنگلی ناشناخته، در میان طوفان های سرما و زمستان.

گفت: چهارده هفته از هوای نامساعد ضرب و شتم دردناکی می خوردم، نمی دانستم نان یا بستر چیست، اما زاغ ها در بیابان مرا سیر کردند. و یک درخت توخالی اغلب به عنوان پناهگاه او بود. بنابراین راجر ویلیامز به پرواز دردناک خود در میان برف و جنگل های ناشناخته ادامه داد تا اینکه به یک قبیله سرخپوست پناه برد، که اعتماد و محبت آنها را در تلاش برای آموزش حقایق انجیل به آنها جلب کرده بود.

ویلیامز سرانجام پس از ماه ها تغییر و سرگردانی، به سوی سواحل خلیج ناراگانست راه یافت، ویلیامز در آنجا پایه های اولین ایالت دوران مدرن را بنا نهاد که به معنای وسیع، حق آزادی مذهبی را به رسمیت می شناخت. اصل اساسی مستعمره راجر ویلیامز این بود که "هر انسانی باید در پرستش خدا طبق توصیه های وجدان خود آزاد باشد." ایالت کوچک او، رود آپلند، پناهگاه ستمدیدگان شد و رشد کرد و تا اصول اساسی آن - آزادی مدنی و مذهبی - رشد کرد.

آنها سنگ بنای جمهوری آمریکا شدند.

در سند اصیل و باستانی که اجداد ما به عنوان منشور حقوق خود - اعلامیه استقلال - تعیین کردند، آنها اعلام کردند: "ما این حقایق را بدیهی می دانیم که همه انسان ها برابر آفریده شده اند و خالق آنها دارای ویژگی های خاصی هستند. حقوق غیرقابل انکار، که از جمله آنها حق زندگی، آزادی و جستجوی خوشبختی است." و قانون اساسی به صریح ترین عبارات، مصونیت وجدان را تضمین می کند: "هیچ پیش نیاز مذهبی به عنوان صلاحیت برای هیچ دفتر اعتماد عمومی در ایالات متحده لازم نیست." "کنگره هیچ قانونی در مورد احترام به یک مذهب یا ممنوعیت اعمال آزادانه آن وضع نخواهد کرد."

"نویسندگان قانون اساسی این اصل ابدی را به رسمیت شناختند که رابطه انسان با خدای خود فراتر از قوانین بشری است، و اینکه حق وجدان او غیرقابل انکار است. برای اثبات این حقیقت نیازی به استدلال مفصلی نیست. ما در اعماق خود از آن آگاه هستیم. این وجدان است که بر خلاف قوانین بشری، این همه شهید را در شکنجه و شعله های آتش به پا کرده است.

آنها احساس می کردند که وظیفه آنها در برابر خدا برتر از احکام انسانی است و هیچ انسانی نمی تواند بر وجدان آنها اعمال قدرت کند. این یک اصل فطری است که هیچ چیز نمی تواند آن را ریشه کن کند.»

هنگامی که این خبر در سراسر کشورهای اروپایی پخش شد و از سرزمینی خبر می داد که هر انسانی می توانست از ثمره کار خود لذت ببرد، با توجه به اعتقادات وجدان خود، هزاران نفر به سواحل دنیای جدید هجوم آوردند.

مستعمرات به سرعت تکثیر شدند. «ماساچوست، طبق قانون خاص، از مسیحیان از هر ملیتی که «برای فرار از جنگ یا قحطی، یا از ظلم و ستم شکنجه گران خود» از اقیانوس اطلس فرار می کردند، به هزینه دولت، استقبال و به آنها کمک کرد. قانون، مهمانان جامعه». بیست سال پس از اولین فرود در پلیموث، هزاران زائر دیگر در نیوانگلند مستقر شده بودند.

به منظور تأمین هدفی که به دنبال آن بودند، "آنها به کسب درآمد محدود در ازای یک زندگی سخت و سخت راضی بودند. آنها از خاک چیزی جز بازگشت معقول کار خود نمی خواستند. هیچ دیدگاه طلایی باعث گمراه کننده نمی شد. نور در مسیرشان... به پیشرفت کند اما مطمئن سیاست اجتماعی خود راضی بودند، محرومیت های مناطق بی کشت را صبورانه تحمل کردند و با اشک و عرق پیشانی درخت آزادی را آبیاری کردند تا اینکه عمیق شد. ریشه در زمین." .

کتاب مقدس اساس ایمان، منبع حکمت و منشور آزادی در نظر گرفته می‌شد. اصول آن با پشتکار در خانه، مدرسه و کلیسا تدریس می‌شد و ثمرات آن در صوفیه جویی، هوش، پاکی و اعتدال آشکار بود.

می‌توان سال‌ها در سکونتگاه‌های پیوریتن اقامت کرد، «و نه مستی را دید، نه نفرینی شنید و نه با گدا ملاقات کرد». ثابت شده است که اصول کتاب مقدس مطمئن‌ترین ضامن عظمت ملی است. مستعمرات ضعیف و منزوی به کنفدراسیونی از دولت‌های قدرتمند تبدیل شدند و جهان با تحسین به صلح و رفاه «یک کلیسا بدون پاپ و یک دولت بدون پادشاه» اشاره کرد.

اما انبوه جمعیت پیوسته به سواحل آمریکا کشیده می‌شدند که انگیزه‌هایی کاملاً متضاد با انگیزه‌هایی بود که اولین زائران را به حرکت درآوردند. در حالی که ایمان و خلوص اولیه قدرتی گسترده و شکل دهنده داشتند، اما با افزایش تعداد کسانی که فقط به دنبال امتیازات دنیوی بودند، تأثیر آنها کمتر و کمتر شد.

قانون تصویب شده توسط اولین مستعمره نشینان، که به اعضای کلیسا اجازه می‌داد حق رای داشته باشند و مناصب دولتی داشته باشند، فاجعه‌بارترین نتایج را به همراه داشت. این اقدام به عنوان وسیله‌ای برای حفظ پاکی دولت پذیرفته شده بود، اما منجر به فساد کلیسا شد. از آنجایی که حرفه دینی شرط حق رای و تصدی مناصب دولتی است، بسیاری از آنها صرفاً به دلایل علاقه مندی دنیوی به کلیسا پیوستند، با این حال، تغییری را تجربه نکردند. بنابراین کلیساها تا حد قابل توجهی از افراد مسلمان نشده تشکیل شدند. حتی در خدمت کسانی بودند که نه تنها دارای اشتباهات اعتقادی بودند، بلکه از قدرت تجدید کننده روح القدس بی اطلاع بودند. بدین ترتیب، بار دیگر نتایج شوم تلاش برای ساختن کلیسا با کمک دولت و توسل به قدرت سکولار در حمایت از دولت، که اغلب در تاریخ کلیسا، از زمان کنستانتین تا امروز شاهد بودیم، نشان داده شد. انجیل کسی که اعلام کرد: "پادشاهی من از این جهان نیست." (یوحنا 18:36) اتحاد کلیسا و دولت، هر چند ناچیز باشد، و اگرچه ممکن است به نظر برسد که جهان را به کلیسا نزدیکتر می‌کند، اما در واقعیت فقط آن را به جهان نزدیک می‌کند.

اصل بزرگی که رایبسون و راجر ویلیامز آنچنان نجیبانه از آن حمایت کردند - اینکه حقیقت مترقی است، که مسیحیان باید آماده پذیرش تمام نوری باشند که ممکن است از کلام مقدس خدا بدرخشد - توسط فرزندان آنها نادیده گرفته شده است. کلیساهای پروتستان آمریکا و نیز کلیساهای اروپا که با دریافت برکات اصلاح طلبی بسیار مورد لطف واقع شدند، نتوانستند در مسیری که ترسیم شده بود به پیش بروند. اگرچه هر از چندگاهی برای اعلان حقیقت جدید و افشای اشتباهی که از دیرباز گرامی داشته می‌شد، جنگی میان مردان وفادار به وجود می‌آمد، اما اکثریت، مانند یهودیان زمان مسیح یا پایبست‌های زمان لوتر، راضی بودند که آن‌طور که معتقد بودند، ایمان بیاورند. و همانطور که آنها زندگی می‌کردند زندگی کنند.

در نتیجه، دین دوباره به فرمالیسم تنزل یافت و خطاها و خرافاتی که اگر کلیسا در پرتو کلام خدا به حرکت خود ادامه می‌داد کنار گذاشته می‌شد، در دل باقی ماند. بنابراین روحیه الهام گرفته از اصلاحات به تدریج ناپدید شد، تا اینکه در کلیساهای پروتستان به اندازه کلیسای رومی زمان لوتر نیاز به اصلاح وجود داشت. همین دنیاپرستی و بی‌احوصلگی معنوی، همان احترام به عقاید انسان‌ها، و جایگزینی نظریه‌های انسانی به جای تعالیم کلام خدا وجود داشت.

انتشار گسترده کتاب مقدس در اوایل قرن نوزدهم، و نور عظیمی که به این ترتیب بر جهان تابیده شد، با پیشرفت‌های مشابه در دانش حقیقت مکشوف و در دین تجربی همراه نشد. شیطان نتوانست مانند قرون گذشته مردم را از کلام خدا محروم کند. این قرار داده شد

در دسترس همه با این حال، با این هدف که همچنان به هدف خود دست یابد، بسیاری را وادار کرد که آن را کم اهمیت بدانند. مردان از تحقیق در مورد کتاب مقدس غفلت کردند و بنابراین به پذیرش تفاسیر نادرست و آموزه هایی که هیچ مبنایی در کتاب مقدس نداشتند، ادامه دادند.

شیطان با مشاهده شکست تلاش های خود برای درهم شکستن حقیقت از طریق آزار و اذیت، دوباره از نقشه سازش استفاده کرد که منجر به ارتداد بزرگ و تشکیل کلیسای رم شد. او مسیحیان را برانگیخت که نه با بتها، بلکه با کسانی که با ارادت خود به چیزهای این جهان، خود را به عنوان بت پرستان واقعی مانند پرستندگان بتها نشان داده بودند، متحد شوند. و نتایج این اتحاد در آن زمان کمتر از نتایج قرون پیشین زیانبار نبود: غرور و اسراف در پوشش دین تشویق شد و کلیسای فاسد شدند. شیطان به انحراف آموزه های کتاب مقدس ادامه داد و سنت هایی که میلیون ها نفر را ویران کرده بودند، ریشه عمیقی پیدا کردند. کلیسا به جای اینکه برای "ایمانی که زمانی به مقدسین داده شده بود" مبارزه کند، از این سنت ها حمایت کرد و از آنها دفاع کرد. اصولی که اصلاح طلبان برای آن بسیار انجام داده بودند و متحمل رنج های زیادی شده بودند، به این ترتیب تنزل یافت.

فصل 17

منادیان صبح

یکی از مهم‌ترین و باشکوه‌ترین حقایق مکشوف در کتاب مقدس این است که در مورد آمدن دوم مسیح برای تکمیل کار بزرگ رستگاری است. به خلق خدا که مدت‌ها در «منطقه و سایه مرگ» سرگردانند، به وعده ظهور او که «قیامت و حیات» است، امیدی ارزشمند و شادی بخش داده می‌شود تا «آنها را بگیرند». بچه‌های تبعیدی دوباره به خانه آموزه ظهور دوم به راستی نکته اصلی کتاب مقدس است.

از روزی که جفت اول به عدن پشت کردند، فرزندان با ایمان منتظر آمدن موعود بودند تا قدرت ویرانگر را بشکنند و آنها را دوباره به بهشت گمشده بازگردانند. مردان مقدس قدیم منتظر ظهور مسیح در جلال بودند، به عنوان تکمیل امید خود. خنوخ، تنها هفتمین نسل از کسانی که در عدن زندگی می‌کردند، و سه قرن با خدا بر روی زمین راه می‌رفت، اجازه داشت تا آمدن آزادی‌بخش را از راه دور ببیند. او اعلام کرد: «اینگ، خداوند با هزاران تن از مقدسین خود می‌آید تا همه را داوری کند.» (یهودا 14 و 15) ایوب پدرسالار، در شب مصیبت خود، با اطمینانی تزلزل‌ناپذیر فریاد زد: "من می‌دانم که نجات دهنده من زنده است، و سرانجام او بر زمین خواهد آمد... اما در جسم خود خدا را خواهم دید. او را خواهم دید. از طریق خودم و چشمان من و هیچ کس دیگری او را نخواهند دید." (ایوب. 19:25-27)

آمدن مسیح برای آغاز پادشاهی عدالت الهام بخش عالی‌ترین و تکان دهنده‌ترین اظهارات از نویسندگان مقدس است. شاعران و پیامبران کتاب مقدس با کلماتی که از آتش آسمانی شعله ور شده بود بر آن اصرار می‌ورزیدند. مزمورنویس از قدرت و عظمت پادشاه اسرائیل سرود: «از صهیون، کمال زیبایی، خدا درخشید.

خدای ما خواهد آمد و ساکت نخواهد شد... او آسمانها و زمین را از بالا خواهد خواند تا قوم خود را داوری کنند.» (مزمور 4:2-50 خوشحالم اگر زمین... در حضور خداوند، زیرا او می‌آید، زیرا می‌آید تا زمین را داوری کند. (13)

اشعیا نبی می‌فرماید: «ای ساکنان خاک، بیدار شوید و شاد باشید، زیرا شب‌نم شما مانند شب‌نم گیاهان خواهد بود و زمین مردگان را بیرون می‌کند». مردگان شما زنده خواهند شد، مردگان شما زنده خواهند شد. "او مرگ را برای همیشه از بین خواهد برد و خداوند یهوه اشک را از همه چهره‌ها پاک خواهد کرد و عار قوم خود را از تمام زمین خواهد زد زیرا خداوند آن را گفته است. و در آن روز گفته خواهد شد. بنگر، این خدای ماست که برای او منتظر ماندیم و او ما را نجات خواهد داد، این خداوندی است که منتظر او بوده ایم، در نجات او لذت خواهیم برد و شادمان خواهیم شد.» (اشعیا 26:19 و 25:8 و 9)

و حقوق که در رؤیایی مقدس گرفتار شده بود، ظهور او را دید. "خدا از تمان آمد و قدوس از کوه فاران، جلال او آسمان‌ها را فرا گرفت و زمین از ستایش او پر شد و روشنایی او مانند نور بود." "او ایستاد و زمین را اندازه گرفت و نگریست و امتها را از هم جدا کرد و کوه‌های ابدی تکه تکه شدند و تپه‌های جاودان خم شدند و راه ابدی از آن اوست." «تو بر اسب‌هایت و ارباب‌های نجاتت راه رفتی.» "کوه‌ها تو را دیدند و لرزیدند... اعماق صدای خود را داد و دستان خود را بلند کرد. خورشید و ماه در خانه‌های خود ایستادند و در نور تیره‌های تو در روشنایی رعد و برق قدم زدند. نیزه تو." "تو بیرون آمدی تا قوم خود را نجات دهی، تا مسح خود را نجات دهی." (حب. 3:13)

هنگامی که ناجی می‌خواست شاگردانش را ترک کند، آنها را در غم و اندوهشان با این اطمینان خاطر که دوباره خواهد آمد دلداری داد: "دل‌های شما مضطرب نشود... در خانه پدر من عمارت‌های زیادی است... من برای شما مکانی آماده خواهم کرد. و اگر من بروم و تو

مکانی را آماده کنید، من دوباره خواهم آمد و شما را نزد خود خواهم برد.» (یوحنا 14:1-3) «و چون پسر انسان در جلال خود و همه فرشتگان مقدس با او بیایند، آنگاه خواهد نشست. بر تخت جلال او و همه امتها در حضور او جمع خواهند شد.» (متی 25:31 و 32)

فرشتگانی که پس از عروج مسیح بر روی کوه زیتون ایستاده بودند، وعده بازگشت او را به شاگردان تکرار کردند: «این عیسی که از میان شما به آسمان برده شده است، همانگونه که شما او را دیدید که به آسمان رفت، خواهد آمد.» (اعمال رسولان 1:11) و پولس رسول که به روح الهام صحبت می کرد شهادت داد: «خداوند خود با فریاد، با صدای فرشته بزرگ و با شیپور خدا از آسمان فرود خواهد آمد.» (I Thess. 4:16) پیامبر پاتموس می گوید: اینک او با ابرها می آید و هر چشمی او را خواهد دید. (Apoc. 1:7)

در اطراف آمدن او، جلال آن «بازیابی همه چیز، که خدا از ابتدا به زبان همه پیامبران مقدسش گفته است» جمع می شود.

(اعمال رسولان 3:2) سبب تسلط طولانی شر، "پادشاهی جهان به پادشاهی خداوند ما و مسیح او تبدیل خواهد شد و او تا ابدالاباد سلطنت خواهد کرد" (مکاشفه 11:15) جلال خداوند آشکار خواهد شد، و همه انسانها آن را با هم خواهند دید (...). خداوند یهوه عدالت و ستایش را در بین تمامی امتها پدید خواهد آورد (...). (او تاجی با شکوه و گلدسته ای زیبا خواهد بود. بقیه قوم او) (اشعیا 5:28؛ 61:11؛ 40:5)

پس از آن است که پادشاهی مسالمت آمیز و مورد انتظار مسیحا در زیر تمام آسمان ها برقرار خواهد شد. «خداوند صهیون را تسلی خواهد داد و تمامی مکانهای بایر او را تسلی خواهد داد و بیابانهایش را مانند عدن و بیابانهایش را مانند باغ خداوند خواهد ساخت.» «جلال لبنان به او عطا شد، جناب کارمل و شارون». آنها هرگز تو را ترک نخواهند خواند، و سرزمین تو را ویران نخواهند خواند، بلکه تو را شادی من و سرزمین تو را بیوله خواهند خواند. همانطور که داماد بر عروس شادی می کند، خدای تو نیز بر تو شادی می کند. (اشعیا 62:4؛ 35:2؛ 51:3 و 5)

آمدن خداوند در تمام اعصار امید پیروان واقعی او بوده است. وعده فراق نجات دهنده در کوه زیتون، که او دوباره خواهد آمد، آینده را برای شاگردانش روشن کرد، قلب آنها را پر از شادی و امید کرد، که غم و اندوه نتوانست آن را خاموش کند و آزمایش ها را مبهم کرد. در میان رنج و آزار، «ظهور خدای بزرگ و نجات دهنده ما عیسی مسیح» «امید مبارک» بود. هنگامی که مسیحیان تسالونیکی در هنگام دفن مردگان محبوب خود که امیدوار بودند زنده بمانند تا شاهد آمدن خداوند باشند، غمگین شدند، پولس، معلم آنها، به آنها اشاره کرد که رستاخیز در زمان ظهور منجی رخ خواهد داد. سپس مردگان در مسیح دوباره برمی خیزند و همراه با زندگان برای ملاقات خداوند در هوا گرفته می شوند. او گفت: "و بنابراین، ما همیشه با خداوند خواهیم بود. پس با این سخنان یکدیگر را تسلیت دهید." (اول تسالونیکی 4:16-18)

در جزیره صخره‌ای پاتموس، شاگرد محبوب این وعده را می‌شنود: «مسلماً به زودی می‌آیم» و پاسخ اشتیاق او، دعای کلیسا را در سراسر زیارتش خلاصه می‌کند: «آمین. اکنون بیا، خداوند عیسی.» (مکاشفه 22:20)

از سیاه چال، چوب، چوبه دار، جایی که اولیاء و شهدا به حقیقت شهادت می دهند، در طول قرن ها تجلی ایمان و امید آنها می آید. یکی از این مسیحیان می‌گوید: «از آنجایی که از رستاخیز شخصی مسیح و در نتیجه از رستاخیز خود در زمان آمدن عیسی مطمئن بودند، مرگ را تحقیر می‌کردند و فکر می‌کردند که بالاتر از آن هستند.» آنها حاضر بودند به قبر بروند. آنها در انتظار بودند که «خداوند از آسمان، در ابرها، با جلال پدرش بیاید»، «دوباره پادشاهی را برای صالحان بیاورد.» والدنزی ها نیز همین ایمان را گرمی داشتند. ویکلیف منتظر بود. ظهور نجات دهنده به عنوان امید کلیسا.

لوثر اعلام کرد: "من واقعاً متقاعد شده ام که روز قیامت سیصد سال بیشتر نخواهد بود. خدا نمی خواهد و نمی تواند این جهان را تحمل کند.

شیر برای مدت طولانی تر.» «روز بزرگ نزدیک است که پادشاهی مکروهات واژگون خواهد شد.»

ملانچتون گفت: «این دنیای قدیمی تا پایان خود فاصله چندانی ندارد. کالوین از مسیحیان دعوت می‌کند که «دریغ نکنند، و مشتاقانه آرزوی آمدن مسیح را به عنوان مبارک‌ترین رویدادها دارند» و اعلام می‌کند که «تمام خانواده مؤمنان آن روز را در نظر خواهند داشت». او می‌گوید: «ما باید تشنه مسیح باشیم، باید او را بجوییم، او را ببین، تا سپیده‌دم آن روز بزرگ، زمانی که خداوند ما جلال ملکوتش را به وفور آشکار خواهد کرد.»

ناکس، اصلاح طلب اسکاتلندی، گفت: «آیا خداوند ما عیسی، بدن ما را به بهشت نبرد؟» و آیا او باز نخواهد گشت؟

ریدلی و لاتیمر که جان خود را برای حقیقت گذاشتند، با ایمان منتظر آمدن خداوند بودند. ریدلی نوشت: «بدون شک من معتقدم دنیا به پایان خواهد رسید.

بیایید همراه با یوحنا، بنده خدا، در قلب خود به نجات دهنده خود مسیح فریاد بزنیم: بیا، خداوند عیسی، بیا.»

باکستر گفت: «افکار آمدن خداوند برای من بسیار شیرین و شادی بخش است.» "این کار ایمان و شخصیت اولیای اوست که ظهور او را دوست داشته باشند و به دنبال امید مبارک باشند. اگر مرگ آخرین دشمنی است که در رستاخیز نابود می‌شود، ممکن است بدانیم که مؤمنان باید چقدر مشتاقانه در آرزوی ظهور دوم باشند. مسیح و برای تحقق آن دعا کنید، زمانی که فتح کامل و نهایی انجام شود، آن روزی است که همه مؤمنان باید در آرزوی آن باشند و منتظر باشند، به عنوان تحقق کل کار رستگاری آنها، و تمام خواسته‌ها و تلاش‌های آنها. ارواح." «عجله کن، پروردگارا، در این روز مبارک!» امید کلیسای حواری، «کلیسا در بیابان» و اصلاح طلبان چنین بود.

نبوت نه تنها نحوه و هدف آمدن مسیح را پیشگویی می‌کند، بلکه نشانه‌هایی را ارائه می‌دهد که به وسیله آن انسان‌ها می‌توانند نزدیکی او را بدانند. عیسی گفت: در خورشید، ماه و ستارگان نشانه‌هایی خواهد بود. (لوقا. 21:25) "خورشید تاریک خواهد شد و ماه نور خود را نخواهد داد و ستارگان از آسمان فرو می‌ریزند و قدرت‌هایی که در آسمان هستند متزلزل خواهند شد. و آنگاه پسر انسان را خواهند دید که در ابرها می‌آید. با قدرت و شکوه بسیار."

(مرقس. 13:24-26) یوحنا، مکاشفه، نخستین نشانه را که مقدم بر ظهور دوم است، چنین بیان می‌کند: «زلزله بزرگی رخ داد و خورشید مانند گونی سیاه شد و ماه مانند خون شد.» (مکاشفه. 6:12)

این نشانه‌ها قبل از آغاز قرن 19 مشاهده شد. در تحقق این پیشگویی، در سال 1755 وحشتناک‌ترین زلزله‌ای که هرگز در تاریخ ثبت نشده است، رخ داد. اگرچه عموماً به عنوان زلزله لیسبون شناخته می‌شود، اما در بیشتر اروپا، آفریقا و آمریکای شمالی گسترش یافت. در گرینلند، هند غربی، جزیره مادیرا، نروژ و سوئد، بریتانیای کبیر و ایرلند احساس شد. وسعت آن به بیش از ده میلیون کیلومتر مربع رسید. در آفریقا، شوک تقریباً به اندازه اروپا شدید بود. بخش اعظم الجزایر ویران شد. و در فاصله کمی از مراکش، دهکده‌ای بین هشت تا ده هزار نفر را بلعید. موجی وسیع سواحل اسپانیا و آفریقا را درنوردید و شهرها را زیر آب برد و ویرانی عظیمی را به بار آورد.

در اسپانیا و پرتغال بود که این شوک به بزرگترین تند خود رسید. گفته می‌شود که در کادیز جریان برگشتی دریا به ارتفاع 20 متر می‌رسید. کوه‌ها، «بعضی از بزرگ‌ترین کوه‌های پرتغال، به شدت تکان خوردند، گویی از پایه‌هایشان؛ و قلعه‌های برخی از آنها به طرز شگفت‌آوری شکافته و شکافته شد و توده‌های عظیمی از آنها به دره‌های زیرین پرتاب شدند.

حتی شاهد بودیم که این کوه‌ها شعله‌های آتش ساطع می‌کنند.» در لیسبون، "صدایی مانند رعد و برق از زیر زمین شنیده شد و بلافاصله پس از آن شوک شدیدی رخ داد که بیشتر شهر را ویران کرد. در مدت حدود شش دقیقه، شصت هزار نفر کشته شدند. دریا ابتدا عقب نشینی کرد.

خشک کردن نوار؛ سپس برگشت و حدود پانزده متر بالاتر از سطح معمولی خود بلند شد. «غیرعادی‌ترین شرایطی که در لیبسون در طول این فاجعه رخ داد، غرق شدن اسکله جدید بود که تماماً از مرمر ساخته شده بود، با هزینه‌ای هنگفت. تعداد زیادی از مردم برای ایمنی در آنجا جمع شده بودند، زیرا جایی بود که می‌توانستند از سقوط آوار محافظت شوند. اما ناگهان اسکله با همه افراد روی آن غرق شد و هیچ یک از اجساد هرگز به سطح زمین نیامد.

شوک زمین لرزه بلافاصله با فروریختن تمام کلیساها و صومعه‌ها، تقریباً تمام ساختمان‌های عمومی بزرگ و یک چهارم خانه‌ها همراه شد. خشم در طول تقریباً سه روز، که شهر کاملاً متروک بود. زلزله در روز مقدسی رخ داد که کلیساها و صومعه‌ها مملو از جمعیت بود و تعداد کمی از مردم فرار کردند. «وحشت مردم فراتر از آن بود که بتوان توصیف کرد. پایان دنیا! مادران فرزندان خود را فراموش کردند و وحشت زده با حمل صلیب دویدند. متأسفانه، بسیاری به دنبال حفاظت به کلیساها دویدند؛ اما بیهوده این آیین آشکار شد؛ بیهوده موجودات فقیر محراب‌ها را در آغوش گرفتند؛ تصاویر، کشیشان و مردم در خرابه‌ای مشترک دفن شدند.

تخمین زده می‌شود که نود هزار نفر در آن روز سرنوشت ساز کشته شدند. بیست و پنج سال بعد، علامت بعدی که در پیشگویی ذکر شد ظاهر شد -تاریک شدن خورشید و ماه. چیزی که این واقعه را چشمگیرتر کرد این بود که زمان تحقق آن دقیقاً تعیین شده بود. در گفتگوی ناجی با شاگردانش در کوه زیتون، پس از توصیف دوره طولانی آزمایش کلیسا 1260 -سال آزار و شکنجه پاپ، که او وعده داد آن را کوتاه کند -به برخی از وقایع قبل از آمدن او اشاره کرد و مشکلات را اصلاح کرد. زمانی که قرار بود اولی از آن‌ها دیده شود: «در آن روزها پس از آن مصیبت، خورشید تاریک می‌شود و ماه نور خود را نمی‌دهد». (مرقس 1260، 13:24) روز یا سال در سال 1798 به پایان رسید. ربع قرن قبل، آزار و شکنجه تقریباً به طور کامل متوقف شده بود. بین این دو تاریخ، طبق گفته مسیح، خورشید باید تاریک شود. در 19 می 1780 این پیشگویی محقق شد.

"تقریباً تنها مورد از نوع خود به عنوان اسرارآمیزترین و هنوز غیرقابل توضیح‌ترین پدیده... در روز تاریک 19 مه 1780 رخ داد -غیرقابل توضیح‌ترین تاریکی که کل آسمان و جو را در نیوانگلند مشاهده کرد." این که تاریکی به دلیل کسوف نبوده است، از کامل بودن ماه آشکار است. این توسط ابرها یا تراکم اتمسفر تولید نمی‌شد، زیرا در برخی از مکان‌های تحت تأثیر تاریکی، آسمان آنقدر شفاف بود که ستارگان را می‌توان دید. هرشل، اخترشناس، با توجه به ناتوانی علم در نشان دادن علت رضایت‌بخش این تجلی اظهار داشت: «روز تاریک آمریکای شمالی یکی از آن پدیده‌های شگفت‌انگیز طبیعت بود که فلسفه در تلاش برای توضیح آن سردرگم است».

وسعت تاریکی نیز قابل توجه بود. در بیشتر موارد مشاهده شد مناطق شرقی نیوانگلند؛ به سمت غرب به دورترین نقاط کانکتیکات و آلبانی، نیویورک. در جنوب، این پدیده در طول کل ساحل مشاهده شد. به سمت شمال، تا آنجا که شهرک‌های آمریکایی گسترش یافته است. Negror احتمالاً از این محدودیت‌ها فراتر رفته است، اما شرایط دقیق هرگز به طور مثبت شناخته نشد. با توجه به مدت آن، حداقل چهارده یا پانزده ساعت در همسایگی بوستون به طول انجامید.

صبح صاف و دلپذیر بود، اما حدود ساعت هشت چیزی غیرعادی در خورشید مشاهده شد. هیچ ابری وجود نداشت، اما هوا سنگین بود و ظاهری غیرعادی داشت.

دودی بود و خورشید رنگ زرد کم‌رنگی داشت و به زودی تیره‌تر و تیره‌تر شد تا اینکه کاملاً از دید پنهان شد. «تاریکی نیمه شب در نیمه روز» وجود داشت.

«آنچه اتفاق افتاد باعث نگرانی و ناراحتی شدید جمعیت و همچنین وحشت برای همه خلقت شد. پرندگان اهلی گیج و گیج نشسته بودند و پرندگان به لانه خود می‌رفتند. گاوها به اصطبل خود بازگشتند.» قورباغه‌ها شروع به قار کردن کردند و شاهین‌ها شب به قور زدن. خروس‌ها مثل سحر بانگ می‌زدند. کشاورزان مجبور شدند کار خود را در مزارع ترک کنند. همه مشاغل به حالت تعلیق درآمد و شمع در خانه‌ها روشن شد. مجلس قانونگذاری کنتیکت در شهر هارتفورد در حال برگزاری بود، اما نتوانست به کار خود ادامه دهد. همه چیز ظاهر و تاریکی شب داشت.»

پس از تاریکی شدید روز، یک یا دو ساعت قبل از شب، آسمان نیمه صاف و خورشید ظاهر شد، هرچند که هنوز توسط مه غلیظ سیاه پوشیده شده بود. اما این فاصله با بازگشت تاریکی بسیار نزدیک دنبال شد، که نیمه اول شب را به شدت تاریک کرد، فراتر از تجربه قبلی که احتمالاً میلیون‌ها نفر داشتند. از غروب آفتاب تا نیمه‌شب، هیچ پرتوی نوری از ماه یا ستارگان به جو نفوذ نکرد. به این «تاریکی همه تاریکی‌ها» می‌گفتند. یکی از شاهدان عینی صحنه گفت: «در آن زمان فقط می‌توانستم تصور کنم که اگر تمام اجسام نورانی کیهان توسط سیاهی غیرقابل نفوذ پوشانده شده بودند یا از وجود حذف می‌شدند، تاریکی کامل‌تر نمی‌شد.» شب، پر ظاهر شد، «کوچکترین تأثیری برای پراکنده کردن سایه‌های مقبره ایجاد نکرد.» پس از نیمه‌شب، تاریکی ناپدید شد و ماه، هنگامی که قابل مشاهده شد، ظاهر خونی پیدا کرد.

ویتیر شاعر این روز خاطره انگیز را اینگونه توصیف کرد:

«در یک روز از ماه می سال دور بود
از هزار و هفتصد و هشتاد که سقوط کرد
درباره زندگی شیرین شکوفه بهار،
بر فراز زمین خنک و آسمان شب،
وحشت از تاریکی بزرگ
مردان نماز می‌خواندند و زنان گریه می‌کردند
همه گوش‌ها مراقب بودند
برای شنیدن صدای انفجار شیپور ویرانی
آسمان تاریک را تکان بده.»

19 می 1780 در تاریخ به عنوان "روز تاریک" ثبت شده است. از زمان موسی، هیچ دوره‌ای از تاریکی با تراکم، وسعت و مدت یکسان ثبت نشده است. شرح این واقعه، آن گونه که شاعر و مورخ بیان کرده است، تنها پژواکی از سخنان خداوند است که یوئیل نبی آن را دو هزار و پانصد سال پیش از تحقق آن ثبت کرده است: «خورشید به تاریکی تبدیل خواهد شد. و ماه به

خون قبل از آمدن روز بزرگ و وحشتناک خداوند.» (یوئیل، 2:31)

مسیح به قوم خود دستور داده بود که نشانه‌های ظهور او را مشاهده کنند و از دیدن نشانه‌های پادشاه آینده خود شادی کنند. او گفت: «وقتی این چیزها شروع شد، برای رستگاری خود به بالا نگاه کنید و سرهای خود را بلند کنید. نزدیک است.» او به پیروان خود به شکوفه دادن درختان در بهار اشاره کرد و گفت: «هنگامی که آنها شکوفا شدند، خودتان با دیدن آنها می‌دانید که تابستان نزدیک است، پس شما نیز وقتی این اتفاقات را می‌بینید، بدانید که ملکوت خداست. نزدیک است.» (لوقا 21:28، 30)

31).

اما وقتی روح فروتنی و فداکاری در کلیسا جای خود را به غرور و رسمی‌گرایی داد، عشق به مسیح و ایمان به آمدن او سرد شد. غرق در مادی‌گرایی و جستجوی لذت، قوم ادعای خدا نسبت به دستورات منجی در مورد نشانه‌های ظهور او کور شدند. دکترین از

ظهور دوم نادیده گرفته شده بود. متونی که به آن اشاره می‌کردند با برداشته‌های نادرست پوشیده شدند و تا حد زیادی نادیده گرفته شدند و فراموش شدند. این امر به ویژه در کلیساهای آمریکا صادق بود. آزادی و آسایشی که همه طبقات جامعه از آن برخوردارند. میل بلندپروازانه برای ثروت و تجمل، ایجاد فداکاری جذب کننده برای کسب درآمد؛ تلاش مشتاقانه برای محبوبیت و قدرت، که به نظر می‌رسید در دسترس همگان باشد، باعث شد که مردان علایق و امیدهای خود را معطوف چیزهای این زندگی کنند و در آینده ای بسیار دور آن روز بزرگ را قرار دهند که نظم کنونی چیزها از بین خواهد رفت.

هنگامی که منجی توجه پیروان خود را به نشانه‌های بازگشت خود جلب کرد، او وضعیت زوال معنوی را که درست قبل از ظهور دوم او وجود خواهد داشت، پیشگویی کرد. مانند روزگار نوح، فعالیت و شلوغی تجارت دنیوی و دستیابی به خوشی‌ها - خرید، فروش، کاشت، ساختن، ازدواج، ازدواج - با فراموشی خدا و زندگی آینده وجود خواهد داشت. نصیحت مسیح برای کسانی که در آن زمان زندگی می‌کنند این است: "مواظب خود باشید، میادا دل‌های شما از پرخوری و مستی و نگرانی‌های زندگی پر شود و آن روز به طور غیرمنتظره ای بر شما وارد شود." «پس همیشه بیدار باشید و دعا کنید تا شایسته شمرده شوید که از همه این چیزهایی که واقع خواهد شد اجتناب کنید و در حضور پسر انسان بایستید.» (لوقا 21:34 و 36).

وضعیت کلیسا در این زمان با سخنان ناچی که در مکاشفه ثبت شده است نشان می‌دهد: "شما نامی دارید که زنده اید و مرده اید." و به کسانی که از بیدار شدن از بیخوابی احساس امنیت خودداری می‌کنند، این هشدار جدی خطاب می‌شود: "تا مراقب نباشید، مانند دزد بر شما خواهد آمد و نمی‌دانید در چه ساعتی بر شما خواهد آمد." (Apo. 3: 1 و 3).

لازم بود که مردان نسبت به خطری که در انتظارشان است بیدار شوند. قیام به قصد آماده شدن برای رویدادهای مهم مرتبط با پایان زمان محاکمه. پیامبر خدا می‌فرماید: «یوم الله بزرگ و بسیار وحشتناک است و چه کسی ممکن است به آن مبتلا شود؟» چه کسی می‌ایستد وقتی "کسی که چشمانش آنقدر پاک است که بدی را نمی‌بیند و رنج را نمی‌بیند؟" (یوئیل 2:11؛ حب. 1:13) برای کسانی که فریاد می‌زنند: "خدای من! ما...

ما تو را می‌شناسیم، و با این حال، عهد او را شکستند، و به دنبال خدای دیگری شتاب کردند (هوس 2: 8 و 1: مزبور، 4: 16 و گناه را در دل خود پنهان کردند و راه‌های ناراستی را دوست داشتند، زیرا اینان روز خداوند تاریکی است نه روشنایی، «تاریکی کامل بدون هیچ روشنایی.» (عاموس 5:20) خداوند می‌گوید: «و در آن زمان واقع خواهد شد، من اورشلیم را با فانوس‌ها جستجو خواهم کرد و مجازات خواهم کرد. مردانی که بر سرگین خود می‌نشینند و در دل خود می‌گویند: خداوند نه نیکی می‌کند و نه بد.» (زف. 1:12) و به غرور جسوران پایان خواهم داد و غرور ظالمان را پایین خواهم آورد.»

(اشعیا 13:11) «نه نقره و نه طلایشان نمی‌تواند آنها را نجات دهد.» مزارعشان غارت خواهد شد و خانه‌هایشان ویران خواهد شد.» (سوف. 1:18 و 13).

ارمیا نبی با پیش بینی این زمان وحشتناک، فریاد زد: "در قلبم زخمی شده‌ام!" "من نمی‌توانم ساکت بمانم، زیرا تو، ای جان من، صدای شیپور و غوغای جنگ را شنیدی. شکستگی بر شکستگی اعلام می‌شود." (ارم. 4:19 و 20).

«آن روز، روز غضب، روز اندوه و اشتیاق، روز هیاهو و تباهی، روز تیرگی و تاریکی، روز ابر و تاریکی غلیظ، روز شیپور و فریاد است.» (Soph. 1:15) و (16) «اینک روز خداوند می‌آید... تا زمین را ویران کند و گناهکاران آن را هلاک کند.» (اشعیا 13:9)

با توجه به این روز بزرگ، کلام خدا با جدی‌ترین و تأثیرگذارترین زبان، قوم خود را به بیدار شدن از رخوت معنوی و طلب چهره او با توبه و ذلت دعوت می‌کند: «در صهیون در شیپور بفرساید و با صدای بلند گریه کنید. بر کوه قدوس من صدا کن، همه ساکنان زمین برای روز خداوند مضطرب شوند.

بیا او نزدیک است.» «روزه را حرمت بده، روزی را حرام اعلام کن. مردم را جمع کن، جماعت را تقدیس کن، بزرگان را جمع کن، بچه های کوچک را جمع کن... بگذار داماد از حجره اش بیرون بیاید و عروس از حجره اش. کاهنان، خادمان خداوند، بین ایوان و مذبح گریه کنند.»

«با تمام دل به سوی من بازگرد و آن هم با روزه و گریه و ماتم و دلت را پاره کن نه جامه هایت را و به سوی یهوه خدای خود بازگرد زیرا او رحیم و رحیم و دیر خشم است. و در احسان فراوان». (یوئیل 12، 15-17، 1:2 و 13)

برای اینکه مردمی را برای ایستادن در روز خدا آماده کنند، باید یک کار بزرگ اصلاحی صورت گیرد. خدا دید که بسیاری از افراد ادعا شده او برای ابدیت نمی ساختند، و در رحمت خود می خواست پیام هشداردهنده ای بفرستد که آنها را از گنجی بیدار کند و آنها را هدایت کند.

به آمادگی برای ظهور پروردگارشان.

این هشدار در مکاشفه 14 ثبت شده است. در آنجا پیام سه گانه به عنوان اعلام شده توسط موجودات آسمانی، و بلافاصله پس از آن با آمدن پسر انسان "برای آوردن محصول زمین" نشان داده می شود. اولین مورد از این هشدارها، داوری آینده را اعلام می کند. پیامبر به فرشته ای می اندیشد که «در میان آسمان پرواز می کند و انجیل جاودانی دارد تا آن را به ساکنان روی زمین و به هر قوم و قوم و زبان و قوم اعلام کند و به آواز بلند بگوید: بترسید. خدایا، و او را جلال بده. زیرا ساعت داوری او فرا رسیده است. و او را بپرستید که آسمان و زمین و دریا و چشمه های آب را آفرید.» (مکاشفه 6: 14 و 7).

این پیام به عنوان بخشی از "انجیل ابدی" اعلام شده است. کار موعظه انجیل به فرشتگان سپرده نشد، بلکه به مردان سپرده شد. فرشتگان مقدس در راستای این کار به کار گرفته شده اند. آنها مسئولیت جنبش های بزرگ برای نجات انسان ها را بر عهده گرفته اند. اما اعلام واقعی انجیل توسط بندگان مسیح بر روی زمین انجام می شود.

مردان وفادار، که مطیع انگیزه های روح خدا و آموزه های کلام او بودند، باید این هشدار را به جهان اعلام می کردند. آنها کسانی بودند که به «کلام انبیا» مطمئن، به «نوری که در تاریکی می درخشد، تا طلوع روز و ظهور ستاره صبح» گوش داده بودند (دوم پطرس 1:19). آنها بیشتر از همه گنجینه های پنهان به دنبال معرفت خدا بودند و او را «بهتر از تجارت نقره و درآمد او را از طلای خوب» می دانستند (مثل 3:14) و خداوند چیزهای بزرگ ملکوت را به آنها آشکار کرد. «راز خداوند برای آنانی است که از او می ترسند و او عهد خود را به آنها اعلام خواهد کرد.» (مصور 25:14)

این رهبران کلیسا نبودند که این حقیقت را درک کردند و خود را متعهد به اعلام آن کردند. اگر آنها نگهبانان وفادار بودند و با پشتکار و دعا در کتاب مقدس جستجو می کردند، زمان شب را می دانستند. پیشگویی ها وقایعی را که در شرف وقوع است بر آنها آشکار می کرد. آنها اما جایگاه خود را اشغال نکردند و این پیام توسط طبقه دیگری داده شد. عیسی گفت: «تا نور دارید راه بروید، مبادا تاریکی شما را فرا گیرد.» (یوحنا 12:35) کسانی که از نوری که خداوند به آنها عطا کرده است روی گردانند و یا از جستجوی آن در زمانی که در دسترسشان است کوتاهی کنند، در تاریکی رها می شوند. اما منجی اعلام می کند: "کسی که از من پیروی کند در تاریکی راه نخواهد رفت، بلکه نور زندگی خواهد داشت." (یوحنا 8:12) هر کس به سادگی به نوری که قبلاً دریافت شده است توجه کند، نور بیشتری دریافت خواهد کرد. ستاره ای از درخشش آسمانی برای آن روح فرستاده خواهد شد تا او را به تمام حقیقت هدایت کند.

در زمان ظهور اول مسیح، کاهنان و کاتبان شهر مقدس، که اوادی های خدا به آنها سپرده شده بود، می توانستند نشانه های زمانه را تشخیص دهند و آمدن موعود را بشارت دهند. نبوت میکاه دقیقاً محل تولد او را نشان می دهد (میکا 5:2). (دانیال 9:25) دانیال را مشخص کرد (دانیال 9:25). خداوند این پیشگویی ها را به سرپرستان عبری سپرده بود. آنها خواهند بود

اگر نمی دانستند یا به مردم اعلام می کردند که آمدن مسیح نزدیک است، هیچ بهانه ای نداشتند. چهل آنها نتیجه غفلت گناه بود. یهودیان در حال ساختن یادبودهایی برای پیامبران مرده بودند، در حالی که به دلیل احترامی که به بزرگان زمین داشتند، به بندگان شیطان ادای احترام می کردند. آنها که در مبارزات بلندپروازانه خود برای کسب موقعیت و تسلط در میان مردان انتزاع شده بودند، افتخارات الهی را که توسط پادشاه آسمان به آنها ارائه شده بود از دست دادند.

بزرگان اسرائیل با علاقه عمیق و محترمانه باید مکان، زمان و شرایط بزرگترین رویداد در تاریخ جهان - آمدن پسر خدا برای انجام رستگاری انسان - را مطالعه می کردند. همه مردم باید تماشا می کردند و منتظر می ماندند تا شاید خود را در زمره اولین کسانی بیابند که از رستگاری جهان استقبال می کنند.

اما بعد! در بیت لحم، دو مسافر خسته از تپه‌های ناصره، تمام طول خیابان باریک تا انتهای شرقی شهر را طی کردند و بیهوده به دنبال مکانی برای استراحت و سرپناهی برای شب بودند. هیچ دری برای استقبال از آنها باز نشد. در زیر کلبه ای نکبت بار که برای احشام آماده شده است، سرانجام پناه می برند و در آنجا منجی جهان متولد می شود.

فرشتگان آسمانی جلالی را که پسر خدا با پدر شریک بود قبل از وجود جهان مشاهده کرده بودند و با علاقه شدید ظاهر او را بر روی زمین می خواستند، به عنوان رویدادی پر از شادی بی حد برای همه مردم.

فرشتگانی گماشته شدند تا این مژده را به کسانی که آماده دریافت آن بودند برسانند و با خوشحالی آن را به ساکنان زمین بشناسانند.

مسیح با پذیرفتن ماهیت انسان، خود را فروتن کرده بود. او باید وزن نامحدودی از بدبختی را تحمل کند تا روحش را قربانی گناه کند.

با این حال، فرشتگان مایل بودند که حتی در ذلت او، پسر حق تعالی بتواند با کرامت و جلال درخور شخصیت او در برابر مردم ظاهر شود.

آیا مردان بزرگ زمین برای استقبال از آمدن او در پایتخت اسرائیل جمع می شوند؟ آیا لشکر فرشتگان او را به جمعیت منتظر تقدیم می کنند؟

فرشته ای از زمین بازدید می کند تا ببیند چه کسی آماده است تا به عیسی سلام کند. با این حال، او نمی تواند هیچ نشانه ای از انتظار را تشخیص دهد. او صدای ستایش و پیروزی نمی شنود که می گوید زمان ظهور مسیح نزدیک است. فرشته مدتی بر شهر منتخب و معبدی که حضور الهی قرن‌ها در آن ظاهر شده بود شناور است. اما در آنجا هم متوجه همین بی تفاوتی می شود. کاهنان با شکوه و غرور خود قربانی های آلوده ای را در معبد تقدیم می کنند.

فریسیان با صدای بلند با مردم صحبت می کنند، یا در گوشه خیابان‌ها نمازهای متکبرانه می کنند. در کاخ های سلطنتی، در مجامع فلاسفه، در مدارس خاخم، همه به یک اندازه از این واقعیت شگفت انگیز غافل هستند که تمام بهشت را پر از شادی و ستایش کرده است، که نجات دهنده انسان‌ها در آستانه ظهور است.

هیچ مدرکی مبنی بر اینکه مسیح انتظار می رود وجود ندارد و هیچ مقدماتی برای شاهزاده زندگی انجام نشده است. رسول آسمانی با حیرت با این خبر شرم آور در آستانه بازگشت به بهشت است که متوجه می شود چند شبان شبانگاه گله های خود را تماشا می کنند و با تفکر در آسمان پرستاره، در آرزوی ظهور مسیح در آرزوی ظهور مسیح به زمین می اندیشند. نجات دهنده جهان

گروهی آماده دریافت پیام آسمانی هستند. و ناگهان فرشته خداوند ظاهر می شود و مژده شادی بزرگ را بشارت می دهد. شکوه بهشتی سراسر دشت را جاری می کند. انبوهی از فرشتگان ظاهر می‌شوند و گویی شادی آنقدر زیاد است که یک رسول نمی‌تواند آن را از بهشت بیاورد. انبوهی از صداها به سرود می‌آیند که همه امت‌های نجات‌یافته روزی آن را خواهند خواند: «سبحان الله در بلندی‌ها، صلح روی زمین، حسن نیت نسبت به انسان‌ها.» (لوقا، 2:14)

اوه! این داستان شگفت انگیز بلم چه درسی می آورد! چقدر بی ایمانی، غرور و خودکفایی ما را سرزنش می کند! چقدر به ما توصیه می کند که مراقب باشیم تا با سهل انگاری جنایتکارانه ما چنین نشود

اجازه دهید ما نیز از تشخیص نشانه های زمان کوتاهی کنیم، و بنابراین روز دیدار خود را ندانیم!

نه تنها در تپه های یهودیه یا در میان شبانان فروتن بود که فرشتگان مردمی را در انتظار آمدن مسیح یافتند. در سرزمین غیریهودیان نیز کسانی بودند که منتظر او بودند. اینها فیلسوفان خردمند، ثروتمند و نجیب شرف بودند. شاگردان طبیعت، جادوگران خدا را در کار او دیده بودند. آنها از کتب مقدس عبری از ستاره ای که باید از یعقوب برخاست آموخته بودند، و با اشتیاق مشتاقانه منتظر آمدن او بودند، کسی که نه تنها «تسلی اسرائیل»، بلکه «نوری برای روشنگری غیریهودیان» خواهد بود، و «نجات تا انتهای زمین» (لوقا 2:25 و 32:اعمال رسولان). (13:47 آنها جویندگان نور بودند و نور از عرش خدا راه را برای پاهایشان روشن می کرد. در حالی که کاهنان و خاخام های اورشلیم، نگهبانان منصوب و بیان کنندگان حقیقت، در تاریکی پوشیده شده بودند، ستاره ای که از بهشت فرستاده شد، غریبه های غیریهودی را به زادگاه پادشاه تازه متولد شده راهنمایی کرد.

برای "کسانی که برای نجات او منتظرند" (عبرانیان 9:28) است که مسیح برای بار دوم بدون گناه ظاهر می شود. مشابه خبر تولد منجی، پیام ظهور دوم به او سپرده نشد. رهبران دینی مردم .

آنها نتوانستند ارتباط خود را با خدا حفظ کنند و نور بهشت را رد کردند. بنابراین، آنها را با کسانی که پولس رسول توصیف می کند، به حساب نمی آورند: «اما شما ای برادران، دیگر در تاریکی نیستید تا آن روز مانند دزد شما را فرا گیرد. زیرا همه شما فرزندان نور و فرزندان روز هستید. ما نه اهل شب هستیم و نه از تاریکی.» (اول تسالونیک 4:5 و 5).

دیده بانان روی دیوارهای صهیون باید اولین کسانی بودند که خبر ظهور منجی را درک می کردند، اولین کسانی بودند که صدای خود را برای نزدیکی او بلند می کردند، اولین کسانی بودند که به مردم هشدار می دادند تا برای آمدن او آماده شوند. اما اینها بیکار بودند و در آرزوی صلح و امنیت بودند، در حالی که مردم در گناهان خود به خواب رفته بودند. عیسی کلیسای خود را مانند درخت انجیر بی ثمر، پوشیده از برگهای متظاهر و در عین حال فاقد میوه های گرانبها دید. رعایت مفاخرانه از اشکال دینی وجود داشت، در حالی که روح فروتنی، توبه و ایمان واقعی - که به تنهایی می توانست خدمت را برای خدا مقبول کند - فقدان بود. به جای فیض روح، غرور، فرمالیسم، خودپسندی، خودخواهی و ظلم آشکار شد. یک کلیسای مرتد چشمان خود را به نشانه های زمان بسته است. با این حال، خداوند آنها را رها نکرد و اجازه نداد وفاداری او از بین برود. اما آنها از خداوند رویگردان شدند و خود را از محبت او جدا کردند. گویی از تحقق شرایط خودداری کردند، وعده های الهی برایشان محقق نشد.

این نتیجه مسلم غفلت و عدم برخورداری از نور و امتیازاتی است که خداوند می دهد. تا زمانی که کلیسا راهی را که مشیت به رویش می گشاید نپیوندد و هر پرتو نوری را بپذیرد و هر وظیفه ای را که بر او آشکار می شود انجام دهد، ناگزیر دین به رعایت اشکال منحط می شود و روح تقوای حیاتی از بین می رود. این حقیقت بارها در تاریخ کلیسا نشان داده شده است.

خداوند از قوم خود اعمال ایمان و اطاعت مطابق با برکات و امتیازات اعطا شده را می خواهد. اطاعت مستلزم فداکاری و متضمن صلیب است، به همین دلیل است که بسیاری از پیروان ادعایی مسیح از دریافت نور بهشت امتناع می ورزند و مانند یهودیان قدیم، زمان ملاقات او را نمی دانند (لوقا).

(19:44) خداوند به دلیل غرور و بی ایمانی آنها را کنار می گذارد و حقیقت خود را برای کسانی آشکار می کند که مانند شبانان بیست لحم و حکیمان شرق به تمام نوری که دریافت کرده اند توجه کرده اند.

فصل 18

یک اصلاح طلب آمریکایی

یک کشاورز شریف و درستکار که به اقتدار الهی کتاب مقدس شک کرده بود، اما صادقانه می خواست حقیقت را بدانند، مردی بود که خداوند مخصوصاً برای شروع اعلام آمدن دوم مسیح انتخاب کرد. ویلیام میلر مانند بسیاری از اصلاح طلبان در اوایل زندگی خود با فقر مبارزه کرد و بدین ترتیب درس های بزرگ فعالیت و انکار خود را آموخت. ویژگی اعضای خانواده ای که او به آن تعلق داشت، دارای روحیه مستقل و آزادی خواه، ظرفیت مقاومت و میهن پرستی پرشور بود، خصلت هایی که در شخصیت آنها نیز برجسته بود. پدرش در دوران انقلاب سروان ارتش بود و از فداکاری هایی که در مبارزات و مصائب آن دوران پر رنج کرد، می توان شرایط سخت سال های اولیه زندگی میلر را نسبت داد.

میلر دارای ساختار جسمانی سالمی بود و در دوران کودکی قدرت فکری برتری از خود نشان داده بود. با رشد و توسعه، این موقوفه چشمگیرتر شد. ذهن او فعال و توسعه یافته بود و میلر عطش شدیدی برای دانش داشت. گرچه از مزایای تحصیلات آکادمیک بهره مند نبود، اما عشق به مطالعه و عادت به تفکر دقیق و حس شدید انتقاد از او مردی خوش قضاوت و وسعت دید ساخته بود. او دارای خصوصیات اخلاقی غیر قابل ملامت و شهرت رشک برانگیزی بود که عموماً به خاطر صداقت، صرفه جویی و خیرخواهی اش مورد احترام بود. با صرف انرژی و کاربرد زیاد، او در ابتدا توانست شایستگی کسب کند و در عین حال عادت های مطالعه خود را حفظ کند. میلر چندین مقام نظامی و نظامی را با افتخار به عهده گرفت و راه ثروت و افتخار برای او باز به نظر می رسید.

مادرش زنی با تقوای بدنام بود و در طفولیت تحت تأثیر عقاید مذهبی بود. با این حال، پس از رسیدن به اوایل بزرگسالی، او در نهایت با دنیست ها معاشرت کرد، که تأثیر قوی آن ها از این واقعیت ناشی می شد که آنها عموماً شهروندان خوبی بودند و مردانی سخاوتمند و خیرخواه بودند. که در میان نهادهای مسیحی زندگی می کرد، شخصیت او تا حدی توسط محیطش شکل گرفته بود. هدایای خوبی که باعث احترام و اعتماد آنها شد به دلیل تأثیر کتاب مقدس بود، اما این هدایای خوب برای مخالفت با کلام خدا منحرف شدند. با معاشرت با این مردان، میلر به سمت پذیرش احساسات آنها سوق داده شد. تفاسیر کتاب مقدس آن زمان مشکلاتی را به همراه داشت که برای او غیرقابل حل به نظر می رسید. با این حال، عقیده جدید او، اگرچه کتاب مقدس را کنار گذاشت، هیچ چیز بهتری برای جایگزینی آن ارائه نکرد و به دور از رضایت او بود. با وجود همه چیز، او حدود دوازده سال به این عقاید ادامه داد.

اما در سی و چهار سالگی روح القدس احساسی از وضعیت او به عنوان یک گناهکار در قلب او تأثیر گذاشت. او در باور قبلی خود هیچ تضمینی برای خوشبختی فراتر از قبر نمی یافت. آینده تاریک و غم انگیز بود.

وی بعداً به احساسات خود در آن زمان اشاره کرد و گفت:

"نابودی یک فکر سرد و افسرده بود و پاسخگویی به معنای نابودی حتمی برای همه بود. آسمان بالای سرم مانند برنز بود و زمین مانند آهن زیر پایم. ابدیت، آن چیست؟ و چرا مرگ وجود داشت؟ هر چه بیشتر من بودم فکر کردم، هر چه از راه حل دورتر می شدم. هر چه بیشتر فکر می کردم، نتیجه گیری هایم پراکنده تر می شد. سعی کردم فکر نکنم، اما افکارم قابل کنترل نبود. واقعاً احساس می کردم

بدبختم ولی دلیلش رو نفهمیدم زمزمه کردم و شکایت کردم، بی آنکه بدانم کیست. می‌دانستم چیزی اشتباه است، اما نمی‌دانستم کجا یا چگونه می‌توانم درست را پیدا کنم. متأسفم، اما بدون امید.»

میلر چند ماه به همین حالت ادامه داد. او می‌گوید: «ناگهان شخصیت یک نجات‌دهنده به وضوح در ذهن من تأثیر گذاشته بود. به نظر می‌رسید که موجودی می‌تواند آنقدر خوب و دلسوز باشد که برای گناهان ما کفاره بدهد و بدین ترتیب ما را از رنج مجازات گناه نجات دهد. بلافاصله احساس کردم که این نجات دهنده چقدر باید مهربان باشد و تصور کردم که می‌توانم خود را در آغوش او بیندازم و به رحمت او اعتماد کنم. اما این سؤال پیش آمد: چگونه می‌توان وجود این موجود را اثبات کرد؟ جدا از کتاب مقدس، متوجه شدم که من نتوانستم مدرکی دال بر چنین چیزی به دست بیاورم، سالوادور، یا حتی ایالت آینده.

"من دیدم که کتاب مقدس دقیقاً نجات دهنده ای را که من به آن نیاز داشتم آشکار می‌کند؛ و از کشف این که چگونه یک کتاب بدون الهام اصولی را که کاملاً با نیازهای یک دنیای سقوط کرده تطبیق داده شده است، حیرت زده شدم. مجبور شدم اعتراف کنم که کتاب مقدس قرار بود یک مکاشفه باشد. از جانب خدا. آنها مایه خشنودی من شدند و من در عیسی دوستی یافتیم. نجات دهنده برای من اولین نفر از ده هزار نفر شد؛ و کتاب مقدس که زمانی تاریک و متناقض بود، اکنون چراغی برای پای من و نوری برای من شد. روح‌راه. ذهنم آرام گرفت و راضی شدم. کشف کردم که خداوند خدا صخره ای است در میان اقیانوس زندگی.

کتاب مقدس مطالعه اصلی من شد، و واقعاً می‌توانم بگویم که با لذت فراوان آن را بررسی کردم. دیدم نصفش را هم به من نگفته اند. از اینکه زیبایی و شکوه آن را قبلاً ندیده بودم در شگفت بودم. و از اینکه آن را رد کردم شگفت زده شدم. دریافتم که تمام آنچه در آن نازل شده همان چیزی است که دلم می‌خواهد و درمانی برای هر ناتوانی روحی. من تمام ذائقه خواندن دیگر را از دست دادم و از قلمم برای به دست آوردن حکمت خدا استفاده کردم.»

او اکنون علناً اعتقاد خود را به دینی که از آن تحقیر کرده بود، اقرار کرد. اما یاران بی ایمان او طولی نکشید که همه استدلال‌ها را به یاد آوردند و طولی نکشید که تمام آن تصوراتی را که خود میلر علیه قدرت الهی کتاب مقدس ایجاد کرده بود، ارائه کردند. سپس او آماده پاسخگویی به آنها نبود، اما استدلال کرد که اگر کتاب مقدس مکاشفه ای از جانب خدا باشد، باید با خودش سازگار باشد، برای آموزش انسان داده شده باشد و بنابراین با درک او تطبیق داده شده باشد. او تصمیم گرفت کتاب مقدس را برای خود مطالعه کند و دریابد که آیا تناقضات ظاهری نمی‌توانند هماهنگ شوند یا خیر.

او با تلاش برای کنار گذاشتن همه نظرات از پیش تعیین شده و کنار گذاشتن نظرات مشورتی، آیه را با آیه مقایسه کرد و از ارجاعات حاشیه ای و مطابقت کتاب مقدس کمک گرفت. تحصیلات خود را به صورت منظم و روشمند ادامه داد. میلر با شروع کتاب پیدایش و خواندن آیه به آیه، سریعتر از آن چیزی که به او اجازه می‌داد معنای بسیاری از قسمت‌ها را روشن کند و او را از همه مشکلات رها کند، پیش رفت. وقتی چیزی مبهم پیدا می‌کرد، رسمش این بود که آن را با تمام متون دیگری که به نظر می‌رسید تا حدی با موضوع مورد مطالعه ارتباط دارند مقایسه کند. او به هر کلمه اجازه داد تا رابطه خاص خود را با موضوع متن ایجاد کند و اگر دیدگاه او در مورد متن با هر متن موازی هماهنگ شود، مشکل حل می‌شد. بنابراین، هر زمان که او به قسمتی برخورد می‌کرد که درک آن دشوار بود، توضیح را در جای دیگری از کتاب مقدس کشف می‌کرد. هنگامی که او با دعای پرشور مطالعه می‌کرد تا به روشنگری الهی دست یابد، آنچه قبلاً برای درک او گیج‌کننده به نظر می‌رسید اکنون آشکار شد. او حقیقت سخنان مزمن‌نویس را تجربه کرد: "تشریح کلام تو روشنایی می‌بخشد، به افراد ساده فهم می‌بخشد." (مصور، 119:130)

او با علاقه شدید به مطالعه کتاب‌های دنیال و مکاشفه پرداخت و از همان اصول تفسیری استفاده کرد که در بررسی سایر بخش‌های کتاب به کار می‌رود.

کتاب مقدس، و با شادی بزرگ او کشف کرد که نمادهای نبوی را می توان درک کرد. او دید که پیشگویی ها، تا آنجا که محقق شدند، به معنای واقعی کلمه بودند. تمام اشکال مختلف، استعاره ها، تمثیل ها، تشبیهات، و غیره بر اساس بافت بی واسطه آنها توضیح داده شده است یا اصطلاحاتی که در آنها بیان شده اند در سایر متون کتاب مقدس تعریف شده اند. و وقتی توضیح داده شد، باید به معنای واقعی کلمه درک شوند. او گفت: «بنابراین متقاعد شدم که کتاب مقدس نظامی از حقیقت آشکار شده است، چنان واضح و ساده ارائه شده است که مسافر، اگرچه ممکن است احمق باشد، نیازی به خطا ندارد.» پیوند به حلقه در زنجیره حقیقت پاداش تلاش های او بود. که در آن گام به گام خطوط بزرگ نبوی را بررسی می کرد، فرشتگان آسمانی ذهن او را راهنمایی می کردند و کتاب مقدس را به روی درک او باز می کردند.

او با اتخاذ روشی که در آن پیشگویی ها در گذشته محقق شده بود به عنوان معیاری برای تجزیه و تحلیل پیشگویی هایی که هنوز در آینده بودند، متقاعد شد که دیدگاه رایج در مورد ملکوت روحانی مسیح - هزاره زمانی قبل از پایان جهان - چنین بود. توسط کلام خدا پشتیبانی نمی شد. این آموزه که به هزار سال عدالت و صلح قبل از ظهور شخصی خداوند اشاره می کند، وحشت های روز خدا را دور می کند. اما، هر چند خوشایند باشد، برخلاف تعالیم مسیح و حواریونش است که می گفتند گندم و گز باید با هم رشد کنند تا درو، یعنی پایان جهان (متی ؛ (13:30، 38-41) که «مردان شرور و فریبکار از بد به بدتر خواهند رفت.» که "در روزهای آخر زمانهای دردسر فرا خواهد رسید" (دوم تیم. 3:13 و 1) و این که پادشاهی تاریکی تا ظهور خداوند ادامه خواهد داشت و توسط روح دهان او سوخته و با روشنایی آمدن او نابود خواهد شد (دوم تسالونیکیان 2: 8).

آموزه تبدیل جهان و پادشاهی روحانی مسیح توسط کلیسای رسولی دفاع نشد. تا اوایل قرن هجدهم به طور کلی توسط مسیحیان پذیرفته نشد. مانند تمام خطاهای دیگر، نتایج آن منفی بود.

به مردم آموخت که انتظار آمدن خداوند را در آینده ای بسیار دور داشته باشند و آنها را از گوش دادن به نشانه هایی که از نزدیکی او خبر می داد، باز داشت. این احساس اعتماد و امنیت را در آنها ایجاد کرد که به خوبی پایه گذاری نشده بود و باعث شد بسیاری از آمادگی لازم برای ملاقات با پروردگار خود غفلت کنند.

میلر دریافت که آمدن واقعی و شخصی مسیح به طور کامل در کتاب مقدس آموزش داده شده است. پولس می گوید: «خداوند خود با فریاد، با صدای فرشته بزرگ و با شیپور خدا از آسمان فرود خواهد آمد.» (اول تسالونیکی (4:16) و ناجی اعلام می کند: "آنها پسر انسان را خواهند دید که بر ابرهای آسمان با قدرت و جلال عظیم می آید." همانطور که صاعقه از شرق می آید و به غرب می رسد، آمدن پسر انسان نیز چنین خواهد بود. (متی 24:30 و 27) باید همه لشکریان آسمانی او را همراهی کنند. "پسر انسان در جلال خود خواهد آمد و همه فرشتگان مقدس با او خواهند آمد." (متی (25:31) او فرشتگان خود را با صدای بلند شیپور خواهد فرستاد و آنها برگزیدگان او را گرد خواهند آورد." (متی (24:31).

در ظهور او، مردگان عادل زنده خواهند شد و زنده های صالح دگرگون خواهند شد. پولس می گوید: «همه خواهیم خوابید، بلکه همه ما در یک لحظه در یک چشم به هم زدن در آخرین شیپور تغییر خواهیم کرد؛ زیرا شیپور به صدا در خواهد آمد و مردگان فاسد ناپذیر زنده خواهند شد، و ما دگرگون خواهیم شد، زیرا این باید آن چیزی باشد که فساد ناپذیری بیوشد، و این که فانی است جاودانگی بیوشد.» (اول قرنتیان (15:51-53).

و رسول در رساله خود به تسالونیکیان، پس از توصیف آمدن خداوند، می گوید: «مردمهای مسیح ابتدا برمی خیزند. سپس ما که زنده ایم و باقی میمانیم، با آنها در ابرها گرفته می شویم تا با مردم ملاقات کنیم. خداوند در هوا، و بنابراین ما همیشه با خداوند خواهیم بود.» (اول تسالونیکی (4:16 و 17).

قوم خدا نمی تواند قبل از ظهور شخصی مسیح پادشاهی را دریافت کنند. نجات دهنده گفت: "و هنگامی که پسر انسان در جلال خود بیاید و همه فرشتگان مقدس با او بیایند، آنگاه بر تخت جلال خود خواهد نشست و همه امت ها در حضور او جمع خواهند شد و او یکی را از او جدا خواهد کرد. دیگری مانند چوپانی که گوسفندان را از بزها جدا می کند و گوسفندها را در دست راست خود قرار می دهد، اما بزها را در سمت چپ خود. آنگاه پادشاه به کسانی که در سمت راست هستند می گوید: بیایید ای کسانی که پدر من برکت می دهد. پادشاهی را که از زمان پیدایش جهان برای شما آماده شده است به ارث ببرید." (متی 25:31-34) ما از متون قبلاً ذکر شده دیدیم که وقتی پسر انسان بیاید، مردگان فاسد ناپذیر زنده می شوند و زندگان دگرگون می شوند. با این دگرگونی بزرگ، آنها برای دریافت پادشاهی آماده می شوند، زیرا پولس می گوید: «جسم و خون نمی تواند ملکوت خدا را به ارث ببرند، و فساد نمی تواند وارث بی فاسدی باشد.» (اول قرنتیان 15:50) انسان در حال حاضر فانی و فاسد است، اما ملکوت خدا فساد ناپذیر خواهد بود و تا ابد باقی خواهد ماند. بنابراین انسان در حال حاضر نمی تواند وارد ملکوت خدا شود. اما وقتی عیسی بیاید، جاودانگی را به قوم خود اعطا خواهد کرد. و سپس آنها را به تصرف پادشاهی که تا آن زمان فقط وارث آن بودند فرا خواهد خواند.

این متون و متون دیگر به وضوح به ذهن میسر نشان دادند که رویدادهایی که عموماً انتظار می رفت قبل از آمدن مسیح رخ دهد، مانند سلطنت جهانی صلح و استقرار سلطنت خدا بر روی زمین،

باید پس از ظهور دوم رخ دهد. علاوه بر این، تمام نشانه های روزگار و شرایط جهان با توصیف نبوی روزهای آخرت مطابقت داشت. تنها از مطالعه کتاب مقدس به این نتیجه رسیدیم که دوره تعیین شده برای ادامه حیات زمین در وضعیت کنونی آن در شرف پایان است.

میلر می گوید: «یکی دیگر از شواهدی که ذهن من را به شدت تحت تأثیر قرار داد، گاهشماری کتاب مقدس بود. من کشف کردم که وقایع پیش بینی شده رخ داده است انجام شده در گذشته، اغلب در یک زمان خاص رخ داده است. صد و بیست سال طوفان (پیدایش 3: 6 هفت روز قبل از آن، با چهل روز باران پیش بینی شده بود (پیدایش 7:4) چهارصد سال اقامت موقت نسل ابراهیم (پیدایش 15:13) سه روز رؤیای رئیس جامپر و رئیس نانوا (پیدایش 40:12-20) هفت سال فرعون (پیدایش 41:28-54) چهل سال در بیابان (اعداد 14:34) سه سال و نیم قحطی (اول پادشاهان 17:1) به لوقا 4:25 مراجعه کنید). ; اسارت هفتاد سال (ار. 11) 25 هفت زمان نبوکدنصر (دان. 13-16) 4 و هفت هفته، شصت و دو هفته، و هفته هفتاد هفته برای یهودیان تعیین شده است. (دان. 27-24) 9 وقایع محدود به آن زمانها که امور نبوی بود، بعداً مطابق پیشگویی آنها تحقق یافت.»

بنابراین، هنگامی که او در مطالعه کتاب مقدس چندین دوره زمانی یافت که بر اساس درک او تا آمدن دوم مسیح ادامه داشت، نمی توانست آنها را «زمانهایی که قبلاً مقدر شده اند» که خدا به شما نازل کرده است در نظر نگیرد. خدمتکاران. موسی گفت: "چیزهای پنهان برای یهوه خدای ما است، اما چیزهای آشکار برای ما و فرزندان ما تا ابد" (تثنیه 29:29) و خداوند از طریق نبی عاموس اعلام می کند که "او هیچ کاری انجام نمی دهد مگر اینکه راز خود را برای بندگان خود، پیامبران آشکار کند" (عاموس 7: 3) بنابراین، دانشجویان کلام خدا می توانند با اطمینان انتظار داشته باشند که شگفت انگیزترین رویدادها در تاریخ بشر اتفاق بیفتد، همانطور که در کتاب مقدس نشان داده شده است.

میلر می گوید: «از آنجایی که او کاملاً متقاعد شده بود، «تمام کتاب مقدس از الهام الهی است» سودآور است؛ این که هرگز از اراده انسان سرچشمه نگرفت، بلکه زمانی ساخته شد که انسان های مقدس توسط روح القدس به حرکت درآمدند (دوم پطرس 1: 21) و نوشته شده است «برای تعلیم ما»، «تا از طریق صبر و تسلی کتاب مقدس امید داشته باشیم»، نمی توانیم بخش های زمانی کتاب مقدس را غیر از توجه جدی ما بدانیم. بخش دیگر

او از این رو احساس کردم که در تلاش برای درک آنچه خداوند به رحمت خود بر ما آشکار می کند، حق نداشتم که دوره های نبوی را نادیده بگیرم.

پیشگویی که به وضوح زمان ظهور دوم را آشکار می کرد، نبوت دانیال 8:14 بود: "تا دو هزار و سیصد شب و صبح، و قدس پاک خواهد شد." میلر با پیروی از قانون خود مبنی بر ساختن کتاب مقدس مفسر خود، دریافت که یک روز در نبوت نمادین نشان دهنده یک سال است (اعداد 14:34 حزقی. 4:6) دیدیم که دوره 2300 روز نبوی، یا سالهای تحت اللفظی، بسیار فراتر از پایان دوره دوره یهودیت خواهد بود، بنابراین آن زمان نمی تواند به مکان مقدس آن دوره بازرگانی اشاره کند. میلر با این دیدگاه عموماً پذیرفته شده موافق بود که در دوران مسیحیت، زمین مکان مقدس است، و بنابراین فهمید که پاکسازی مکان مقدس که در دانیال 8:14 پیش بینی شده بود، پاکسازی زمین با آتش در آمدن دوم مسیح را نشان می دهد. میلر به این نتیجه رسید که اگر امکان داشته باشد، پس برای یافتن نقطه شروع صحیح برای 2300 روز، می توان به راحتی زمان ظهور دوم را تعیین کرد. به این ترتیب زمان آن کمال بزرگ آشکار خواهد شد، «زمانی که دولت کنونی، با همه غرور و قدرت، شکوه و غرور، شرارت و ظلم، به پایان می رسد... زمانی که نفرین از جهان پاک می شود. زمین، مرگ نابود می شود، زمانی که بندگان خدا، انبیا، اولیا و همه کسانی که از نام او می ترسند پاداش می گیرند، و کسانی که زمین را ویران می کنند، نابود می شوند».

میلر با شور و اشتیاق جدیدتر و عمیق تر به بررسی پیشگوییها ادامه داد و روزها و شبهای کامل را به مطالعه آنچه که اکنون به نظر او اهمیت فوق العاده و علاقه مندی داشت اختصاص داد. در فصل 8 دانیال او این کار را نمی کند

هیچ سرنخی از نقطه شروع 2300 روز پیدا نکرد. فرشته جبرئیل، اگرچه به او دستور داده شده بود که رؤیا را به دانیال بفهماند، اما تنها توضیحی جزئی به او داد. هنگامی که آزار و شکنجه وحشتناکی که بر کلیسا وارد می شد در برابر رؤیت پیامبر قرار گرفت، قدرت بدنی او را ترک کرد. دیگر طاقت نیاورد و فرشته برای مدتی او را ترک کرد. دانیال بیهوش شد و چند روز مریض بود. او گفت: «از این رؤیا شگفت زده شدم و کسی نبود که آن را بفهمد».

اما خداوند به رسولش دستور داد: به این مرد بینایی بده تا بفهمد. این کمیسیون باید برآورده شود. فرشته به اطاعت از او مدتی بعد نزد دانیال بازگشت و گفت: «اکنون بیرون آمده ام تا تو را بفهمم». "معنای کامل کلمه را بگیرد و بینش را درک کنید." (دان. 9:22 و 23) تنها یک نکته در چشم انداز فصل 8 وجود داشت که توضیح داده نشده بود، یعنی موضوع مربوط به زمان - دوره 2300 روزه. سپس فرشته با ادامه توضیح، عمدتاً بر موضوع زمان تأکید کرد:

«هفتاد هفته بر قوم تو و بر شهر مقدس تو معین شده است... بدان و بفهم: از زمان صدور دستور بازسازی و ساختن اورشلیم، تا مسیح، شاهزاده، هفت هفته و شصت و دو هفته، کوچها و کوچها بازسازی خواهند شد، اما در مواقع سختی، و پس از شصت و دو هفته، مسیح را می برند و دیگر نخواهد بود... و با بسیاری به مدت یک هفته عهد خواهد بست. در وسط هفته قربانی و هدایای غذا را خواهد کرد.»

(دان. 9:24-27)

فرشته نزد دانیال فرستاده شده بود تا نکته ای را که در رؤیای فصل 8 متوجه نشده بود برای او توضیح دهد: بیانی در مورد زمان: «تا دو هزار و سیصد شب و صبح، و قدس پاک خواهد شد. پس از دعوت از دانیال نبی برای بررسی «آن چیز و درک رؤیا»، اولین سخنان فرشته این بود: «هفتاد هفته بر قوم تو و بر شهر مقدس تو تعیین شده است.» کلمه ای که در اینجا به عنوان "تعیین شده" ترجمه شده است، به معنای واقعی کلمه "بریده شده" یا "جدا شده" است. هفتاد هفته، که نشان دهنده 490 سال است، فرشته ادعا می کند که به ویژه متعلق به یهودیان است. اما جدا از چه؟

از آنجایی که 2300 روز تنها زمانی است که در فصل 8 ذکر شده است، باید دوره ای باشد که هفتاد هفته از آن جدا شده است. بنابراین هفتاد هفته باید بخشی از 2300 روز باشد و این دو دوره باید همزمان شروع شوند. فرشته اعلام کرد که باید هفتاد هفته از زمان صدور فرمان بازسازی و ساخت اورشلیم تاریخ گذاری شود. اگر بتوان تاریخ این سفارش را پیدا کرد، آنگاه نقطه شروع دوره 2300 روزه کشف خواهد شد.

در فصل 7 عزرا این حکم ثبت شده است (عزرا 7: 12-26). در کامل‌ترین شکل آن توسط اردشیر، پادشاه ایران، در سال 457 قبل از میلاد صادر شد. اما در عزرا 14: 6 آمده است که خانه خداوند در اورشلیم «بر اساس فرمان [یا فرمان] کوروش ساخته شد. ، داریوش و اردشیر پادشاه ایران.» این سه پادشاه، با ابداع، تأیید و تکمیل فرمان، آن را همانطور که در نبوت برای نشان دادن آغاز 2300 سال لازم بود، کامل کردند. با در نظر گرفتن سال 457 قبل از میلاد، زمانی که حکم در آن تکمیل شد، به عنوان تاریخ دستور، به نظر می رسد که تمام مشخصات نبوی به طور کامل برآورده شده است.

«از صدور فرمان بازسازی و ساختن اورشلیم تا مسیح شاهزاده، هفت هفته و شصت و دو هفته» - یعنی شصت و نه هفته یا 483 سال. فرمان اردشیر در پاییز 457 قبل از میلاد نافذ شد و از آن تاریخ 483 سال تا پاییز سال 27 بعد از میلاد امتداد دارد و در آن زمان این پیشگویی محقق شد. کلمه «مسیح» به معنای «مسح شده» است. در پاییز 27 بعد از میلاد مسیح توسط یحیی تعمید دهنده تعمید یافت و مسح روح دریافت کرد. پطرس رسول شهادت می دهد که «خدا عیسی ناصری را به روح القدس و با قدرت مسح کرد».

(اعمال رسولان 10:38 و خود ناجی اعلام کرد: "روح خداوند بر من است، زیرا او مرا مسح کرده است تا به فقرا بشارت دهم." (لوقا 1:18). 4:18 پس از غسل تعمید، عیسی به جلیل رفت و «انجیل ملکوت خدا را موعظه کرد و گفت: زمان تمام شده است». (مرقس 1:14 و 15).

«و با بسیاری یک هفته عهد می بندد». «هفته» که در اینجا ذکر شد، آخرین هفته از هفتاد است؛ این هفت سال آخر دوره ای است که مخصوصاً برای یهودیان تعیین شده است. در این مدت که از سال 27 تا سال 34 بعد از میلاد امتداد یافت، مسیح ابتدا شخصاً و سپس از طریق شاگردانش دعوت انجیل را به ویژه به یهودیان رساند. همانطور که رسولان با مژده پادشاهی رفتند، دستور نجات دهنده این بود: "به راه های قوم نروید، و به شهرهای سامریان وارد نشوید، بلکه به سوی گوسفندان گمشده خاندان اسرائیل بروید." (متی 10:5 و 6).

در وسط هفته، قربانی و قربانی گوشت را متوقف می کند. در سال 31 پس از میلاد، سه سال و نیم پس از غسل تعمید، خداوند ما مصلوب شد. با قربانی بزرگی که در کالواری تقدیم شد، او به سیستم قربانی هایی که برای 4000 سال به بره خدا اشاره می کرد، پایان داد. تایپ با آنتی تیپ روبرو شد و همه قربانی ها و تقدیم های نظام تشریفات متوقف شد.

هفتاد هفته یا 490 سال که مخصوص یهودیان اعطا شده بود، همانطور که دیدیم در سال 34 بعد از میلاد به پایان رسید. در آن زمان، با اقدام شورای یهودیان، ملت در نتیجه شهادت استیفان، انجیل را رد کرد. و آزار و اذیت پیروان مسیح. بنابراین، پیام نجات، که دیگر محدود به مردم برگزیده نمی شد، به جهان داده شد. شاگردان که به دلیل آزار و شکنجه مجبور به فرار از اورشلیم شدند، «به همه جا رفتند و کلام را اعلام کردند».

«فیلیپس که به شهر سامره رفت و مسیح را به آنها موعظه کرد.» (اعمال رسولان 8:5) پطرس، با هدایت الهی، انجیل را به روی کورنلیوس، فرمانده قیصریه، که مردی خداترس بود، گشود. و پولس غیور که به ایمان مسیحی تسخیر شده بود، مأمور شد که خبرهای شادی بخش را از دور به غیریهودیان برساند (اعمال رسولان 4: 8 و 21: 22؛ 5:

تاکنون تمام مشخصات این پیشگویی کاملاً برآورده شده است، و آغاز هفتاد هفته بدون هیچ اختلافی در سال 457 قبل از میلاد برقرار شد.

پایان یافتن به سال 34 پس از میلاد بر اساس این داده ها، هیچ مشکلی برای یافتن پایان 2300 روز وجود ندارد. با جدا کردن هفتاد هفته یا 490 روز از 2300 روز، هنوز 1810 روز باقی مانده بود. پس از پایان 490 روز، 1810 روز هنوز باید تکمیل می شد. از سال 34 عصر ما، 1810 سال تا سال 1844 ادامه خواهد داشت.

در نتیجه، 2300 روز دانیال 8:14 در سال 1844 به پایان رسید. در پایان این دوره بزرگ نبوی، طبق شهادت فرشته خدا، "مقدس پاک خواهد شد." به این ترتیب زمان تطهیر محراب - که تقریباً عموماً معتقد بودند در زمان ظهور دوم مسیح رخ می دهد - به طور قطعی تعیین شد.

میلر و همراهانش ابتدا بر این باور بودند که 2300 روز در بهار 1844 به پایان می رسد، در حالی که پیشگویی به پاییز آن سال اشاره می کرد. تعبیر نادرست از این نکته باعث ناامیدی و سرگشتگی کسانی شد که اولین تاریخ را به عنوان زمان ظهور خداوند تعیین کرده بودند. اما این کمترین تأثیری بر قوت این استدلال نداشت که 2300 روز در سال 1844 به پایان رسید، و این که واقعه بزرگی که با تطهیر حرم نشان داده می شود، باید رخ دهد.

میلر که خود را وقف مطالعه کتب مقدس به قصد اثبات اینکه آنها یک مکاشفه الهی است، در ابتدا کوچکترین انتظاری برای رسیدن به نتیجه ای که به آن رسیده بود نداشت. او خود به سختی می توانست به نتایج تحقیقاتش اعتبار بدهد. اما شواهد کتاب مقدس برای کنار گذاشتن آنقدر واضح و قدرتمند بود.

او قبلاً دو سال را به مطالعه کتاب مقدس اختصاص داده بود، زمانی که در سال 1818 به این نتیجه رسید که در حدود بیست و پنج سال، مسیح برای رستگاری قوم خود ظاهر خواهد شد. میلر آن را اینگونه بیان کرد: "لازم نیست در مورد شادی که قلبم را پر کرده است، از چشم انداز خوشایند، و نه از میل شدید روحم برای شرکت در شادی های رستگاران، بگویم. پس کتاب مقدس برای من بود. کتابی جدید، در واقع، جشنی برای عقل است. همه چیزهایی که در آموزه هایش برای من مبهم، عرفانی یا مبهم بود، قبل از نور روشنی که اکنون از صفحات مقدسش می درخشد، از ذهنم پاک شد. آه!، حقیقت چقدر درخشان و باشکوه به نظر می رسید، تمام تناقضات و ناسازگاری هایی که قبلاً در کلام پیدا کرده بودم ناپدید شدند، و اگرچه بخش های زیادی وجود داشت که هنوز درک رضایت بخشی از آنها نداشتیم، اما نور بسیار زیادی وجود داشت. برای روشن شدن ذهن تاریک قبلی من از آن نشأت گرفته بود، که از مطالعه کتاب مقدس لذت می بردم، رضایتی که قبلاً هرگز تصور نمی کردم بتوانم از آموزه های آنها به دست بیاورم.

"با این اعتقاد جدی که این وقایع مهم پیش بینی شده در کتاب مقدس به زودی محقق می شود، با توجه به شواهدی که بر ذهن من تأثیر گذاشته بود، یک سوال با قدرت زیادی در برابر من مطرح شد، در مورد وظیفه من در قبال دنیا." او نمی توانست احساس کند که وظیفه اش این است که نوری را که دریافت کرده بود با دیگران در میان بگذارد. او انتظار داشت که با مخالفت شریبران روبرو شود، اما اعتماد داشت که همه مسیحیان به امید دیدن نجات دهنده ای که ادعا می کردند، خوشحال خواهند شد. تنها ترس او از این بود که بسیاری از آنها در شادی فراوان از چشم انداز رهایی با شکوه که به زودی اتفاق می افتد، این آموزه را بدون بررسی کافی کتاب مقدس به عنوان اثبات حقیقت آن دریافت کنند.

از این رو، از ترس این که در اشتباه باشد و وسیله ای برای گمراهی دیگران شود، در ارائه آن تردید داشت. بنابراین، او به بررسی شواهدی که از نتایجی که به آن رسیده بود، بازبینی کرد و هر مشکلی را که به ذهنش می آمد به دقت بررسی کرد. او متوجه شد که مخالفت ها در برابر نور کلام خدا ناپدید می شوند، مانند مه در برابر پرتوهای خورشید.

و اکنون وظیفه ی آگاه ساختن به دیگران آنچه را که معتقد بود به وضوح در کتاب مقدس آموزش داده می شود، با نیروی تازه ای بر او تحمیل کرد. میلر اعتراف کرد: "زمانی که من در مورد کسب و کارم بودم، مدام در گوشم زنگ می زد: "برو و به دنیا در مورد خطری که در آن است بگو". متنی که مدام به ذهنم خطور می کرد این بود: «اگر به شریر بگویم ای مرد شریر، حتماً خواهی مرد، و تو سخنی نگویی که شریر را از راه او برگردانی، آن مرد شریر در گناه خود خواهد مرد. من خون او را به دست تو خواهم خواست، اما هنگامی که تو گفתי که شریر را از راه او برگردانی تا از راه خود برگردد و او از راه خود برنگردد، در گناه خود خواهد مرد، اما تو نجات دادی. روح. (حزقیال 9، 33:8) من احساس کردم که اگر بتوان به شریران به طور مؤثر هشدار داد، بسیاری از آنها توبه خواهند کرد، و اگر به آنها هشدار داده نشود، ممکن است خون آنها در دست من باشد.»

وقتی فرصتی پیش آمد، او شروع به ارائه نظرات خود به طور خصوصی کرد و دعا کرد که کشیش قدرت آنها را احساس کند و خود را وقف تبلیغ آنها کند. اما میلر نمی‌توانست این اعتقاد را که در دادن اخطار باید انجام دهد، از بین ببرد. این کلمات همیشه در ذهنش زنگ می زد: «برو این را به دنیا بگو، من خون آنها را از دست تو می خواهم.»

او نه سال منتظر ماند، با باری که بر روحش فشار می آورد، تا اینکه در سال 1831 برای اولین بار، علناً دلایل ایمان خود را بیان کرد.

همانطور که الیشع را هنگام شخم زدن با گاوهای خود در مزرعه فراخواندند، برای دریافت ردای تقدیس به مقام نبوی، ویلیام میلر نیز دعوت شد تا گاوآهن را ترک کند و اسرار ملکوت خدا را به روی درک بگشاید. از مردم او با ترس کار خود را آغاز کرد و شنوندگان خود را گام به گام در دوره های نبوی تا ظهور دوم مسیح هدایت کرد. با دیدن علاقه شدیدی که در سخنانش برانگیخته شده بود، با هر تلاشی قدرت و جسارت پیدا کرد.

تنها به درخواست برادرانش که ندای خدا را از زبان آنها شنیده بود، میلر پذیرفت که نظرات خود را در انظار عمومی ارائه دهد.

او در آن زمان پنجاه سال داشت و به سخنرانی در جمع عادت نداشت. او از احساس ناتوانی خود در کار قبل از خود غرق شد. اما از همان ابتدا زحمات او برای نجات ارواح به طرز چشمگیری برکت داشت. اولین کنفرانس او با یک بیداری مذهبی همراه شد که در آن سی خانواده به استثنای دو نفر مسلمان شدند. او بلافاصله متقاعد شد که در جاهای دیگر صحبت کند و تقریباً در همه جا کار او به احیای کار خدا منجر شد. گناهکاران مسلمان شدند، مسیحیان برای تقدیس بیشتر بیدار شدند و خدایان و کافران حقیقت کتاب مقدس و دین مسیحیت را تشخیص دادند. شهادت کسانی که او در میان آنها کار می کرد این بود: "او به طبقه ای از مردم رسید که تحت تأثیر سایر مردان نبودند." موعظه او برای بیدار کردن افکار عمومی نسبت به مضامین بزرگ دین و بررسی روزافزون دنیاپرستی و شهوانی بودن زمان محاسبه شده بود.

تقریباً در هر شهری در نتیجه موعظه وی، تعداد زیادی، حتی صدها نفر به تغییر مذهب روی آوردند. در بسیاری از جاها، کلیساهای پروتستان تقریباً از همه فرقه ها درهای خود را به روی او باز کردند و دعوت به کار عموماً از جانب کشیش های جماعت های مختلف می آمد. میلر این را یک قانون ثابت کرد که در جایی که او دعوت نشده است کار نکند. با این حال، او به زودی دریافت نمی از درخواست هایی که از او شده بود غیرممکن شد.

بسیاری از کسانی که نظرات او را در مورد زمان دقیق ظهور دوم نپذیرفتند، به قطعیت و نزدیک بودن آمدن مسیح و نیاز به آمادگی متقاعد شدند. در برخی از شهرهای بزرگ، آثار او تأثیر قابل توجهی بر جای گذاشت. فروشندگان نوشیدنی تجارت خود را رها کردند و فروشگاه های خود را به اتاق جلسات تبدیل کردند. لانه های قمار بسته شد

کافران، دئیست‌ها، جهان‌شمول‌ها و آزاده‌ترین‌ها، برخی از آنها، دگرگون شدند

که سالهاست وارد عبادتگاه نشده بود. تقریباً در هر ساعت از روز، مجالس دعا توسط فرقه های مختلف در محله های مختلف برگزار می شد. تاجران در ظهر برای دعا و ستایش گرد هم آمدند. هیچ هیجان عجیبی وجود نداشت، اما یک جشن تقریباً جهانی در ذهن مردم وجود داشت. کار او، مانند کار اصلاح طلبان اولیه، بیشتر به متقاعد کردن درک و بیدار کردن وجدان تمایل داشت تا صرفاً برانگیختن احساسات.

در سال 1833 میلر مجوز موعظه را از کلیسای باپتیست، که به آن تعلق داشت، دریافت کرد. تعداد زیادی از کیشیشان فرقه او نیز کار او را تایید کردند. و با همین تایید رسمی بود که به کار خود ادامه داد.

او بی وقفه سفر می کرد و موعظه می کرد، اگرچه کارهای شخصی او عمدتاً به نیوانگلند و ایالات میانه محدود می شد. برای سالهای متمادی هزینه های او کاملاً از منابع شخصی او تأمین می شد. او متعاقباً هرگز به اندازه کافی برای تأمین هزینه های سفر به مکان هایی که دعوت شده بود، دریافت نکرد. بنابراین کارهای عمومی او به دور از اینکه منفعت مالی باشد، بار سنگینی بر دارایی او بود که در این دوره از زندگی او به تدریج کاهش یافت. میلر خانواده بزرگی داشت. اما از آنجایی که همه در آنجا اقتصادی و پرکار بودند، مزرعه او برای حمایت از همه کافی بود.

در سال 1833 دو سال پس از اینکه میلر شروع به ارائه علنی شواهد مربوط به آمدن زود هنگام مسیح کرد، آخرین نشانه هایی که ناجی وعده داده بود به عنوان نشانه ظهور دوم او ظاهر شد. عیسی گفت: ستارگان از آسمان خواهند افتاد. (متی. 24:29) یوحنا در آخرالزمان هنگام تأمل در صحنه هایی که روز خدا را اعلام می کرد، اظهار داشت: «و ستارگان آسمان بر زمین افتادند، چنانکه درخت انجیر انجیرهای نارس خود را بیرون می ریزد، در حالی که باد شدیدی تکان می خورد».

(مکاشفه. 6:13) این پیشگویی در بارش شهاب سنگی بزرگ در 13 نوامبر 1833 تحقق خیره کننده ای داشت. این گسترده ترین و شگفت انگیزترین نمایش ستاره های در حال تیراندازی بود که تاکنون در تاریخ ثبت شده است. کل فلک بر فراز ایالات متحده برای ساعت ها در آشوب آتشین بود. از همان مراحل اولیه استعمار تاکنون هیچ پدیده آسمانی در این کشور اتفاق نیفتاده است که یک طبقه با چنین تحسینی و یا از طرف طبقه دیگر چنین ترس و نگرانی داشته باشد. «عالی و زیبایی وحشتناک آن هنوز در ذهن بسیاری باقی مانده است... هرگز باران شدیدتر از سقوط شهاب ها به سمت زمین نبارید. شرق، غرب، شمال و جنوب، همه چیز یکسان بود.

در یک کلام، به نظر می رسد که تمام آسمان در حرکت است ... نمایش، همانطور که در Prof. سیلیمان، در سرتاسر آمریکای شمالی دیده شد... از ساعت دو تا روز روشن، آسمان کاملاً آرام و بدون ابر بود، بازی بی وقفه نورهای خیره کننده در سراسر فلک برقرار بود.

"هیچ زبانی نمی تواند واقعاً شکوه و عظمت آن نمایش باشکوه را توصیف کند... هیچ کس که شاهد آن نبوده است نمی تواند تصور مناسبی از شکوه آن داشته باشد. به نظر می رسد که کل آسمان پرستاره در نقطه ای نزدیک به اوج جمع شده است. ستارگان به طور همزمان با سرعت رعد و برق به هر نقطه از افق رها شدند و با این حال تمام نشدند.

هزاران نفر به سرعت در پی هزاران نفر دنبال شدند، گویی برای این مناسبت ایجاد شده بودند. نمی توان تصویر درست تری از درخت انجیر در نظر گرفت که انجیرهایش را هنگام وزش باد شدید رها می کند.»

روز بعد از نمایش، هنری دانا وارد این پدیده شگفت انگیز را چنین توصیف کرد: «فکر می کنم هیچ فیلسوف یا محقق دربارۀ رویدادی مشابه با صبح دیروز صحبت یا ثبت نکرده است. یک پیامبر، 1800 سال قبل، دقیقاً آن را پیشگویی کرده است - اگر ما در درک ستاره های تیرانداز به معنای ستارگان در حال سقوط مشکلی نداشته باشیم، به تنها معنایی که ممکن است به معنای واقعی کلمه درست باشد.

بدین ترتیب آخرین نشانه های آمدن او که عیسی درباره آن به شاگردانش اعلام کرد، شناخته شد: "وقتی همه این چیزها را دیدید، بدانید که او نزدیک درها است." (متی 24:33) پس از این نشانه ها، یحیی رویداد بزرگ قریب الوقوع بعدی را مشاهده کرد: آسمان ها مانند پوست در هم پیچیده شدند، زمین تکان خوردند، کوه ها و جزایر از جای خود برداشته شدند، و شریبان، که وحشت را در برگرفته بودند، به دنبال فرار از حضور مردم بودند. پسر مرد.

بسیاری از کسانی که شاهد سقوط ستارگان بودند، آن را به عنوان یک منادی قضاوت آینده می دیدند - "یک نوع وحشتناک، یک منادی مطمئن، یک نشانه رحمانی از روز بزرگ و وحشتناک." بدین ترتیب توجه مردم به تحقق نبوت معطوف شد و بسیاری به هشداری ظهور دوم توجه کردند.

در سال 1840 یکی دیگر از تحقق های نبوی قابل توجه توجه عمومی را برانگیخت. دو سال پیش از آن، جوزیا لیچ، یکی از وزرای برجسته که ظهور دوم را موعظه می کرد، شرحی از مکاشفه 9 را منتشر کرد که سقوط امپراتوری عثمانی را پیش بینی کرد و نه تنها سال، بلکه روز دقیق وقوع آن را نیز مشخص کرد. طبق توضیحات او که صرفاً برای محاسبه دوره های نبوی کتاب مقدس بود، دولت ترکیه در روز یازدهم اوت 1840 از استقلال خود دست کشید.

در آن زمان که خود مشخص شد، ترکیه از طریق سفیران خود حمایت قدرت های متحد اروپا را پذیرفت و بدین ترتیب خود را تحت کنترل کشورهای مسیحی قرار داد. این رویداد دقیقاً پیشگویی را برآورده کرد. هنگامی که این امر مشخص شد، بسیاری از مردم به درستی اصول تفسیر نبوی که توسط میلر و پارانش اتخاذ شده بود، متقاعد شدند و حرکت شگفت انگیزی به جنبش ظهور داده شد. افراد اهل علم و علم با میلر هم در موعظه و هم در انتشار نظرات او متحد شدند و از سال 1840 تا 1844 این کار به سرعت گسترش یافت.

گیلرمه میلر دارای قوای فکری عالی بود که با تأمل و مطالعه منظم می شد. او به این قابلیت ها حکمت بهشت را اضافه کرد و خود را با منبع خرد متحد کرد. میلر مردی با ارزش بود و هر جا که صفت شخصیت و برتری اخلاقی در نظر گرفته می شد، احترام و ارج نهادن داشت.

او با تلفیق مهربانی واقعی قلب با فروتنی مسیحی به علاوه قدرت خویشتن داری، توجه و مهربانی با همه داشت و آماده گوش دادن به نظرات دیگران و سنجش استدلال آنها بود. او بدون شور و شوق و هیجان، تمام نظریه ها و آموزه ها را با کلام خدا اثبات کرد. استدلال محکم و دانش عمیق او از کتاب مقدس او را قادر ساخت تا خطا را رد کند و دروغ را آشکار کند.

او اما کار خود را بدون مخالفت های تلخ انجام نداد. مانند اصلاح طلبان اولیه، حقایقی که او ارائه کرد مورد پسند معلمان دینی محبوب قرار نگرفت. از آنجایی که نمی توانستند از طریق کتاب مقدس از موضع خود حمایت کنند، مجبور شدند از نقل قول ها و آموزه های مردان، از سنت های پدران کلیسا استفاده کنند. با این حال، کلام خدا تنها گواهی پذیرفته شده توسط واعظان حقیقت ظهور بود. رمز عبور او «کتاب مقدس و تنها کتاب مقدس» بود. فقدان استدلال های کتاب مقدسی از سوی مخالفان با تمسخر و تمسخر جبران می شد. زمان و امکانات و استعدادها صرف تهمت زدن به کسانی شد که تنها گناهشان این بود که شادمانه منتظر بازگشت پروردگارشان بودند و تلاش برای زندگی مقدس و تشویق دیگران برای آماده شدن برای ظهور او.

کوشش شد تا اذهان مردم را از مسئله ظهور ثانوی دور کند. مطالعه پیشگویی های مربوط به آمدن مسیح و پایان جهان مانند گناه به نظر می رسد، چیزی که انسان باید از آن شرمند باشد. بنابراین، وزارت مردمی در پی تضعیف ایمان به کلام خدا بود. تدریس شما

این امر باعث شد که انسانها کافر شوند و بسیاری احساس کنند که این حق را دارند که مطابق خواسته های غیر خدایی خود عمل کنند. بنابراین نویسندگان این همه شرارت را به ادونتیسست ها نسبت دادند. اگرچه نام میلر خانه های شنوندگان دقیق و باهوش را پر می کرد، اما به ندرت در مطبوعات مذهبی نام میلر به جز برای هدف اتهام و تمسخر ذکر شد. افراد غافل و بی تقوایی که از جایگاه معلمان دین تشویق می شدند، برای توهین به او و کارش به عبارات موهن و شوخی های کفرآمیز و رکیک متوسل می شدند. مرد سپیدی که خانه ای راحت را ترک کرده بود تا با هزینه های خود از شهری به شهر، از روستا به روستای دیگر سفر کند و بی وقفه برای رساندن هشدار جدی قضاوت آینده به جهان کار می کرد، به طرز فجیعی به عنوان یک متعصب، دروغگو محکوم شد. و یک رذل. .

تمسخر، دروغ و توهین انبوه به او اعتراضات خشمگینی را حتی از سوی مطبوعات سکولار برانگیخت. برخورد با موضوعی با چنین عظمت عظیم و عواقب وحشتناکی با توهین و بدبینی از سوی دنیویان این بود که نه صرفاً سرگرم کردن خود با احساسات مدافعان آن، بلکه «مسخره کردن روز قیامت، تمسخر خود خدا، و وحشت دربار او را به سخره بگیرند.»

محرک همه بدی ها نه تنها به دنبال خنثی کردن تأثیر پیام ظهور، بلکه برای نابودی خود پیام آور بود. میلر حقیقت کتاب مقدس را در قلب شنوندگان به کار برد و گناهان آنها را سرزنش کرد و رضایت از خود را برهم زد. سخنان صریح و برنده او دشمنی را برانگیخت. مخالفت هایی که اعضای کلیسا با پیام او ابراز کردند، طبقات پایین را تشویق کرد که فراتر بروند. هنگامی که وی محل ملاقات را ترک کرد، دشمنان توطئه کردند تا جان او را بگیرند. اما فرشتگان خدا در میان جمعیت بودند و یکی از آنها به شکل انسانی بازوی این بنده خداوند را گرفت و او را به سلامت از جمعیت خشمگین دور کرد. کار او هنوز تمام نشده بود و شیطان و فرستادگانش از شکست نقشه هایشان ناامید شدند.

با وجود تمام مخالفت ها، علاقه به جنبش ادونتیسست همچنان رو به افزایش بود. از دهها و صدها جماعت، به هزاران جماعت افزایش یافت. دسترسی زیادی به کلیساهای مختلف وجود داشت، اما پس از مدتی روحیه مخالفت با این نوکیشان آشکار شد و کلیساهای شروع به اقدامات انضباطی علیه کسانی کردند که نظرات میلر را پذیرفته بودند. این عمل باعث پاسخی از قلم او خطاب به مسیحیان از همه فرقه ها شد و خواستار آن شد که اگر آموزه های آنها نادرست است، خطای آنها توسط کتاب مقدس به آنها نشان داده شود.

او گفت: «ما چه چیزی را باور کرده ایم که کلام خدا به ما دستور نداده است، که خود شما می پذیرید که تنها حکم ایمان و عمل شماست؟ چه کرده ایم که چنین نکوهش های خشونت باری را برانگیخته ایم. از منبر و مطبوعات، و دلیل درستی به شما داد که ما [ادونتیسست ها] را از کلیساهای و معاشرت خود حذف کنید؟» اگر ما در اشتباه هستیم، از شما می خواهیم که به ما نشان دهید خطای ما در چیست. از کلام خدا به ما نشان دهید که ما در اشتباه هستیم. ما به اندازه کافی مورد تمسخر قرار گرفته ایم. این هرگز نمی تواند ما را متقاعد کند که در اشتباه هستیم. فقط کلام خدا می تواند دیدگاه ما را تغییر دهد.

نتیجه گیری های ما با تامل و دعا انجام شد، همانطور که شواهد آنها را در کتاب مقدس دیدیم.»

در هر عصری، هشدارهایی که خداوند از طریق بندگانش به جهان فرستاده است، با ناباوری و بی ایمانی مشابهی مواجه شده است. هنگامی که گناه پیش از غبار، خداوند را وادار کرد تا سیل را بر زمین بیاورد، او ابتدا هدف خود را به آنها اعلام کرد تا فرصتی برای بازگشت از راه شیطانی خود داشته باشند. برای صد و بیست سال این هشدار در گوش آن نسل شنیده می شد که توبه کنند، به مجازات خشم خدا که باید خود را آشکار کند.

به منظور نابودی آنها اما این پیام به نظر آنها یک داستان بیهوده بود و آنها آن را باور نکردند. آنها که از بی تقوای خود دلگرم شده بودند، رسول خدا را مسخره کردند و خواهش های او را کمزنگ ساختند و حتی او را متهم به فرض و گمان کردند. چگونه یک انسان جرأت می کند علیه همه بزرگان روی زمین قیام کند؟ اگر پیام نوح درست بود چرا همه دنیا آن را ندیدند و باور نکردند؟ کلام یک انسان در برابر خرد هزاران نفر! آنها نه می خواستند به اخطار اعتبار بدهند و نه پناه بردن

در کشتی

استهزا به چیزهای طبیعت اشاره کرد - توالی ثابت فصول، آسمان آبی که هرگز باران نباریده بود، مزارع سرسبز که با شبیتم ملایم شب تازه شده بودند - و فریاد زد: "آیا او مثل ها صحبت نمی کند؟"

آنها با تمسخر اعلام کردند که منادی عدالت یک مشتاق دیوانه است. و آنها مشتاقانه تر به جستجوی لذت ادامه دادند و در راه های شیطانی خود مصمم تر از همیشه بودند. اما بی ایمانی آنها مانع از این واقعه نبوی نشد. خدا مدتهاست که بی تقوای آنها را تحمل کرده و به آنها فرصت کافی برای توبه داده است. اما در زمان مقرر، داوری خداوند بر کسانی که رحمت او را رد کرده بودند، نازل شد.

مسیح اعلام می کند که در مورد آمدن دوم او بی ایمانی مشابهی وجود خواهد داشت. از آنجا که مردم زمان نوح او را نمی شناختند، به قول نجات دهنده ما، «تا زمانی که طوفان آمد و همه آنها را برد، چنین خواهد بود» (متی . . 24:39). هنگامی که مردم ادعای خدا با دنیا متحد می شوند، مانند اهل دنیا زندگی می کنند و در لذت های حرام با آنها متحد می شوند. وقتی تجملات دنیا تبدیل به تجملات کلیسا شود. هنگامی که ناقوس ازدواج به صدا در می آید و همه به امید سالیان متمادی سعادت دنیوی به آینده می نگرند، ناگهان مانند رعد و برق از آسمان، پایان رؤیاهای درخشان و امیدهای فریبنده آنها خواهد بود.

همانطور که خداوند بنده خود را مأمور کرد تا جهان را از طوفان آینده هشدار دهد، او نیز رسولان برگزیده ای را فرستاد تا نزدیک بودن داوری نهایی را اعلام کنند. و همانطور که معاصران نوح می خندیدند تا پیشگویی های واعظ عدالت را مسخره کنند، در روزگار میلر نیز بسیاری حتی در میان مردم ادعای خدا سخنان هشدار دهنده را مسخره می کردند.

و چرا کلیساها آموزه و موعظه آمدن دوم مسیح را بسیار ضعیف دریافت کردند؟ در حالی که برای شریر ظهور خداوند بدبختی و ویرانی به همراه دارد، برای صالحان سرشار از شادی و امید است. این حقیقت بزرگ تسلی مومنان خدا در تمام اعصار بوده است. چرا او، مانند نویسنده اش، برای قوم خود به «سنگ لغزش و سنگ لغزش» تبدیل شده است؟

این خود پروردگار ما بود که به شاگردانش وعده داد: «اگر بروم و مکانی برای شما آماده کنم، دوباره می آیم و شما را نزد خود می برم». (یوحنا 14:3) این منجی مهربان بود که با پیش بینی تنهایی و اندوه پیروانش، فرشتگان را مأمور کرد تا آنها را دلداری دهند و اطمینان حاصل کنند که او دوباره شخصاً خواهد آمد، درست همانطور که به آسمان عروج کرده بود. در حالی که شاگردان خیره شده بودند، برای دیدن آخرین صحنه از کسی که دوستش داشتند، توجه آنها به این جمله جلب شد: "ای مردان گالیله، چرا به آسمان نگاه می کنید؟ این عیسی که از میان شما به آسمان برده شده است، مانند شما خواهد آمد. او را دیدم که به بهشت رفت." (اعمال رسولان 11:11) امید دوباره با پیام فرشته روشن شد. شاگردان "با شادی فراوان به اورشلیم بازگشتند. و همیشه در معبد بودند و خدا را حمد و برکت می کردند" (لوقا 24:52 و 53) آنها خوشحال نشدند زیرا عیسی از آنها جدا شده بود، و آنها مجبور شدند با آزمایشات و وسوسه های جهان دست و پنجه نرم کنند، بلکه به دلیل اطمینانی که فرشته داده بود که دوباره خواهد آمد.

اعلان آمدن مسیح اکنون باید مانند زمانی که توسط فرشتگان برای شبانان بیت لحم اعلام شد، مژده شادی بزرگ باشد. آنهایی که

واقعاً منجی را دوست دارند، آنها نمی توانند با شادی از اعلامیه ای که در کلام خدا آمده است استقبال کنند، اینکه او که امیدهایشان به زندگی ابدی بر او متمرکز است، دوباره می آید تا مورد توهین، تحقیر و طرد شدن قرار نگیرد، همانطور که در اولین ظهور او اتفاق افتاد. ، اما با قدرت و جلال برای نجات قوم خود. این کسانی هستند که منجی را دوست ندارند که آرزو می کنند او نیامد. و هیچ مدرک قطعی‌تری وجود ندارد که کلیساها از خدا دور شده‌اند، جز عصبانیت و خصومت ناشی از این پیام آسمانی.

کسانی که دکترین ظهور را پذیرفتند با نیاز به توبه و ذلت در برابر خداوند بیدار شدند. بسیاری از مدتها بین مسیح و جهان مردد بودند. حالا فهمیدند وقت موضع گیری است. چیزهای ابدیت برای آنها واقعیتی غیرعادی به خود گرفت. بهشت نزدیک بود و در پیشگاه خدا احساس گناه می کردند. مسیحیان به زندگی روحانی جدیدی بیدار شدند. آنها احساس کردند که زمان کوتاه است و آنچه باید برای هموعان خود انجام دهند باید به سرعت انجام شود. زمین عقب نشینی کرد و به نظر می رسید ابدیت در برابر آنها گشوده شد. و روح با هر آنچه که با سعادت یا بدبختی ابدی اش مرتبط است، احساس می کرد که هر هدف دنیوی در حال کسوف شدن است. روح خدا بر آنها قرار گرفت و به درخواست های پرشور برادران و گناهکاران خود قدرت بخشید تا برای روز خدا آماده شوند. شهادت بی سر و صدا از زندگی روزمره او سرزنش دائمی برای اعضای رسمی و غیر مقدس کلیسا بود. اینها نمی خواستند در جستجوی لذت، تعهدشان به سود و جاه طلبی برای افتخارات دنیوی مزاحم شوند. به همین دلیل، دشمنی و مخالفت با ایمان ادونتیست و کسانی که آن را اعلام می کردند، به وجود آمد.

از آنجایی که استدلال‌های مربوط به دوره‌های نبوی غیرقابل انکار بود، مخالفان تلاش کردند تا با آموزش مهر و موم بودن پیشگویی‌ها، از بررسی این موضوع جلوگیری کنند. به این ترتیب پروتستان‌ها پا جای پای رومن‌یست‌ها گذاشتند. در حالی که کلیسای پاپ مردم را از داشتن کتاب مقدس باز می داشت، کلیساهای پروتستان از این ایده دفاع می کردند که بخش مهمی از کلام مقدس - بخشی که حقایقی را که مخصوصاً در زمان ما قابل استفاده است ارائه می دهد - قابل درک نیست.

وزیران و مردم اعلام کردند که پیشگویی های دانیال و مکاشفه اسرار غیر قابل درک است. اما مسیح توجه شاگردان خود را به سخنان دانیال نبی در مورد وقایعی که در زمان آنها رخ می دهد جلب کرد و گفت: "هر که می خواند، بفهمد." (متی 24:15) و ادعا که آخرالزمان رازی است که قابل درک نیست، با عنوان خود کتاب در تناقض است: "مکاشفه عیسی مسیح، که خدا به او داد تا چیزهایی را که باید به زودی اتفاق بیفتد به بندگانش نشان دهد ... خوب - خوشا به حال کسی که می خواند و کسانی که سخنان این نبوت را می شنوند و آنچه در آن نوشته شده نگاه می دارند، زیرا زمان نزدیک است." (مکاشفه 1: 3-1)

پیغمبر می فرماید: خوشا به حال کسی که بخواند. کسانی هستند که نمی خوانند. نعمت برای اینها نیست. «و آنان که می شنوند». برخی نیز هستند که از شنیدن چیزی در مورد پیشگویی‌ها خودداری می کنند. برکت برای آن طبقه نیست. «و آنچه را در آن نوشته است نگاه می دارند». بسیاری از توجه به هشدارها و دستورات عمل‌های موجود در مکاشفه امتناع می ورزند. هیچ یک از اینها نمی توانند ادعای نعمت موعود داشته باشند.

همه کسانی که موضوعات نبوت را به سخره می گیرند و نمادهایی را که به طور رسمی در آنجا به نمایش گذاشته شده است را مسخره می کنند. همه کسانی که از اصلاح زندگی خود سرباز می زنند و برای آمدن پسر انسان آماده می شوند، برکت نخواهند گرفت.

در مواجهه با شهادت الهام، مردم چگونه جرأت می‌کنند تعلیم دهند که آخرالزمان رازی است فراتر از درک بشر؟ او یک راز آشکار شده، یک کتاب باز است. مطالعه وحی ذهن را به سمت سوق می دهد

پیشگویی های دانیال، و هر دو مهم ترین دستورات عملی را که خدا به انسان داده است، و در مورد حوادثی که در پایان تاریخ این جهان رخ خواهد داد، ارائه می دهند.

به جان صحنه هایی از علاقه عمیق و هیجان انگیز در تجربه کلیسا نشان داده شد. او موقعیت، خطرات، درگیری ها و رهایی نهایی خلق خدا را دید. او پیام های نهایی را که قرار است محصول زمین را بسازد، ثبت می کند، چه به عنوان طویل‌ای برای انبار بهشتی و چه به عنوان طویل‌ای برای آتشی نابودی. مسائل بسیار مهمی برای او آشکار شد، به ویژه برای کلیسای دوم، تا کسانی که از خطا به حقیقت روی آورده‌اند، در مورد خطرات و درگیری‌هایی که با آن روبرو خواهند شد، آموزش ببینند. هیچ کس نیازی به در تاریکی در مورد آنچه بر روی زمین خواهد آمد.

پس چرا این جهل گسترده نسبت به بخش مهمی از کتب مقدسه؟ چرا این اکراه عمومی برای بررسی آموزه های او؟ این نتیجه یک تلاش مطالعه شده توسط شاهزاده تاریکی است، برای پنهان کردن آنچه که اشتباهات آنها را به وضوح نشان می دهد. به همین دلیل، مسیح، مکاشفه، با پیش بینی مبارزه ای که علیه مطالعه آخرالزمان انجام می شود، بر همه کسانی که کلمات نبوت را می خوانند، می شنیدند و مشاهده می کردند، برکت می داد.

فصل 19

نور از طریق تاریکی

کار خدا بر روی زمین، قرن به قرن، شباهت قابل توجهی را در هر اصلاح بزرگ یا جنبش مذهبی ارائه می دهد. اصول رفتار خداوند با مردان همیشه یکسان است. جنبش‌های مهم کنونی با جنبش‌های گذشته مشابه است، و تجربه کلیسا در دوران اولیه درس‌های ارزشمندی برای زمان ما دارد.

هیچ حقیقتی در کتاب مقدس واضح تر از آن چیزی که خدا به وسیله روح القدس خود به ویژه به بندگان خود روی زمین هدایت می کند، در جنبش‌های بزرگی که کار نجات را به پیش می برند، آموزش داده نشده است. انسانها ابزاری هستند در دستان خدا که توسط او برای تحقق اهداف فیض و رحمت او به کار گرفته می شود. هر کس نقش خود را دارد. به هر کس مقداری نور داده می شود که با نیازهای زمان خود سازگار باشد و به اندازه ای باشد که بتواند کاری را که خدا به او داده است انجام دهد. اما هیچ کس، اگرچه از سوی بهشت مفتخر است، هرگز به درک کاملی از طرح بزرگ رستگاری، یا حتی به درک کامل از هدف الهی در کاری که برای زمان خود تعیین شده است، نرسیده است. شما

انسانها به طور کامل درک نمی کنند که خدا می خواهد از طریق کاری که به آنها می دهد انجام دهد. آنها نمی توانند پیامی را که به نام او اعلام می کنند، از همه زوایای آن درک کنند.

آیا راه‌های خدا را به دست می آورید یا به کمال حق تعالی می رسید؟ خداوند می‌گوید: «افکار من افکار شما نیست، و نه راه‌های شما راه‌های من است، زیرا همانطور که آسمان‌ها از زمین بالاتر است، راه‌های من نیز بالاتر از راه‌های شما و افکار من بلندتر از افکار شما هستند.» «من خدا هستم و خدای دیگری وجود ندارد، هیچ کس مانند من نیست که پایان را از ابتدا اعلام می کند و از قدیم چیزهایی را که هنوز تحقق نیافته است.» (ایوب: 11:7؛ اشعیا 46:9 و 49:9).

حتی پیامبرانی که از نور ویژه روح برخوردار بودند، معنای وحی‌هایی را که به آنها سپرده شده بود، کاملاً درک نکردند. با گذشت زمان باید معنا را روشن کرد و قوم خدا به دستورات موجود در آن نیاز دارند.

پطرس، در مورد نجاتی که انجیل آشکار می کند، می نویسد: «پیامبرانی که در مورد فیضی که به شما عطا شده بود نبوت کرده بودند، در مورد نجاتی که به شما داده شده بود، با جدیت در مورد آن تحقیق و بررسی شدند، و پرسیدند که چه زمانی یا چه مناسبتی روح مسیح که در آنها بود، قبل از شهادت به مصائبی که قرار بود به مسیح بیاید، و جلالی را که قرار بود به دنبال آنها بیاورد، اشاره کرد. به آنها وحی شد که نه به خودشان، بلکه به ما خدمت کردند.» (اول پطرس، 1:10-12)

اگرچه به پیامبران درک کاملی از چیزهایی که بر آنها نازل شده بود داده نشد، اما آنها مشتاقانه در پی به دست آوردن تمام نوری بودند که خدا راضی به تجلی آن بود. "آنها پرس و جو کردند و با جدیت برخورد کردند"، "پرسش کردند که روح مسیح که در آنها بود چه زمان یا مناسبتی را نشان می داد." چه درسی برای قوم خدا در عصر مسیحیت که این پیشگویی‌ها به نفع آنها به بندگان داده شد! «به آنها وحی شد که نه به خودشان، بلکه به ما خدمت کردند». مشاهده کنید که چگونه مردان مقدس خدا آیاتی را که برای نسل‌های آینده به آنها داده شده بود «پرسش کردند و با کوشش انجام دادند». غیرت مقدس خود را با بی‌حوصلگی بی‌تفاوتی که با آن همراه است مقایسه کنید

افراد مورد علاقه اخیر با این موهبت بهشتی رفتار می کنند. چه نكوهشی برای بی تفاوتی خودسر و جهان دوستی که راضی است اعلام کند که پیشگویی ها قابل درک نیستند!

اگر چه ذهن محدود انسان قادر به نفوذ در نصایح نامتناهی یا درک کامل عملیات مقاصد او نیست، اما اغلب اتفاق می افتد که در اثر اشتباه یا سهل انگاری از سوی خود، پیام های بهشت را چنان مبهم درک می کنند. به ندرت اذهان مردم و حتی بندگان خدا از عقاید، سنت ها و آموزه های نادرست انسان ها چنان کور می شود که فقط تا حدودی می توانند چیزهای بزرگی را که او در کلام خود نازل کرده است درک کنند. همینطور در مورد شاگردان مسیح اتفاق افتاد، حتی زمانی که ناجی شخصاً با آنها بود. ذهن آنها چنان آغشته به ایده رایج مسیحا به عنوان یک شاهزاده موقتی شده بود که اسرائیل را تا تخت یک امپراتوری جهانی بالا می برد، به طوری که معنای سخنان او را که مصائب و مرگ او را پیش بینی می کرد، درک نکردند.

خود مسیح آنها را با این پیام فرستاده بود: "زمان به پایان رسیده است و ملکوت خدا نزدیک است. توبه کنید و به انجیل ایمان بیاورید." (مرقس، 1:15)
آن پیام بر اساس پیشگویی دانیال 9 بود. فرشته اعلام کرده بود که شصت و نه هفته تا «مسیح شاهزاده» ادامه خواهد داشت و با امیدهای فراوان و انتظارات شادی آور، شاگردان مشتاقانه منتظر استقرار پادشاهی مسیح بودند. در اورشلیم، تا بر تمام زمین حکومت کند.

آنها پیامی را که مسیح به آنها سپرده بود، موعظه کردند، اگرچه معنای آن را درک نکردند. اگرچه اعلامیه آنها بر اساس دانیال 9:25 بود، اما در آیه بعدی همان فصل ندیدند که مسیحا باید برداشته شود. از بدو تولد، قلب شاگردان به سوی شکوه مورد انتظار یک امپراتوری زمینی معطوف شده بود، و این امر آنها را از درک ویژگی های نبوت و سخنان مسیح کور کرد.

آنها وظیفه خود را با ارائه دعوت رحمت به ملت یهود انجام دادند و سپس در همان زمانی که انتظار داشتند خداوند بر تخت داوود برود، او را به عنوان یک بدکار گرفتار شده، تازیانه دیدند، مسخره کردند، محکوم کردند، و او را محکوم کردند. بر صلیب خدا بلند شد. در روزهایی که پروردگارشان در قبر می خوابید، چه یأس و اندوهی بر دل های حواریون ستم می کرد!

مسیح دقیقاً در زمان و به روشی که در نبوت پیش بینی شده بود آمده بود. شهادت کتاب مقدس در تمام جزئیات خدمت او برآورده شده بود. او پیام نجات را موعظه کرده بود و «کلام او با اقتدار بود». قلب شنوندگان او شهادت داده بود که او اهل بهشت است. کلام و روح خدا بر مأموریت الهی پسرش گواهی می دهد.

شاگردان همچنان با محبتی بی پایان به استاد محبوب خود چسبیده بودند. و با وجود این، ذهن آنها در بلاتکلیفی و شک فرو رفته بود. پس در اندوه خود سخنان مسیح را که از قبل به رنج و مرگ او اشاره می کرد به خاطر نمی آوردند. اگر عیسی ناصری مسیح واقعی بود، آیا آنها در تلخی و ناامیدی غوطه ور می شدند؟ این تردیدی بود که روح آنها را در حالی که منجی در آرامگاه دراز کشیده بود، در ساعات ناامیدکننده آن سبب که بین مرگ او و رستاخیز او می گذشت، شکنجه می داد.

اگرچه شب مصیبت بر این پیروان عیسی تاریکی وارد کرد، اما آنها رها نشدند. پیغمبر می فرماید: «اگر در تاریکی ساکن شوم، خداوند نور من خواهد بود... مرا به نور خواهد آورد و عدالت او را خواهم دید». «هنوز تاریکی مرا از تو پنهان نکرده است، اما شب مانند روز می درخشد و تاریکی و روشنایی برای تو یکی است». خداوند فرمود: «نور در ظلمت برای پرهیزگاران متولد می شود». «و نابینایان را به راهی هدایت خواهم کرد که هرگز نشناخته اند، آنها را در راههایی که نمی شناختند سیر خواهم کرد و تاریکی ها را در برابرشان به نور تبدیل خواهم کرد و چیزهای کج را راست می سازم.

من کارهایی را برای آنها انجام خواهم داد و هرگز آنها را ترک نخواهم کرد.» (میک. 8: 7 و 9: مزمور 112: 4؛ 139: 12 اشعایی 42: 16).

اعلامیه ای که توسط شاگردان به نام خداوند داده شده بود، از هر نظر درست بود و وقایعی که به آن اشاره می کرد اکنون در حال وقوع بود. پیام او این بود: «زمان به پایان رسیده است، پادشاهی خدا نزدیک است.» در پایان «زمان»، شصت و نه هفته دانیال 9 که

آنها باید به مسیح، «مسح شده» بسط پیدا کنند، مسیح پس از تعمید او در رود اردن توسط یحیی تعمید دهنده، مسح روح را دریافت کرده بود. و "پادشاهی خدا" که آنها اعلام کردند نزدیک است، با مرگ مسیح برقرار شد. این پادشاهی، آنطور که به آنها آموزش داده شده بود، یک امپراتوری زمینی نبود. این پادشاهی جاودانه و آینده نیز نبود که زمانی که «ملکوت، فرمانروایی و عظمت پادشاهی های زیر تمام آسمان به قوم مقدسین حق تعالی داده شود» - پادشاهی جاودانی، در که «همه حکومتها را خدمت خواهند کرد و از او اطاعت خواهند کرد» (دان. 7: 27). همانطور که در کتاب مقدس استفاده می شود، عبارت "پادشاهی خدا" هم برای ملکوت فیض و هم برای ملکوت جلال به کار می رود. ملکوت فیض توسط پولس در رساله به عبرانیان نشان داده شده است. رسول پس از اشاره به مسیح، شفیع مهربانی که می تواند «با ضعفهای ما همدردی کند»، می گوید: «پس با اطمینان به تخت فیض بیاییم تا رحمت و فیض پیدا کنیم.» (عبرانیان. 4: 16).

تخت فیض نشان دهنده ملکوت فیض است. زیرا وجود تاج و تخت به معنای پادشاهی است. مسیح در بسیاری از مَثَل‌های خود از تعبیر «ملکوت بهشت» استفاده می کند تا کار فیض الهی را در دل انسانها مشخص کند.

بنابراین تخت جلال نمایانگر پادشاهی جلال است. و به این پادشاهی در کلام منجی اشاره شده است: "هنگامی که پسر انسان در جلال خود و تمامی فرشتگان مقدس با او بیایند، آنگاه بر تخت جلال خود خواهد نشست و همه امتها جمع خواهند شد. در برابر او." (متی 25: 31 و 32) این پادشاهی هنوز در آینده است.

تا ظهور دوم مسیح برقرار نخواهد شد. پادشاهی فیض اندکی پس از سقوط انسان، زمانی که طرحی برای رستگاری نژاد گناهکار طراحی شد، تأسیس شد. او در آن زمان در هدف خدا و به وعده او وجود داشت و از طریق ایمان، مردم می توانستند تابع او شوند.

اما در واقع تا زمان مرگ مسیح ثابت نشد. حتی پس از آغاز خدمت زمینی خود، ناجی، که از لجابت و ناسپاسی مردان خسته شده بود، می توانست از فداکاری کالواری دست بکشد. در جتسیمانی جام مصیبت در دست او می لرزید. سپس او می توانست عرق خونین را از پیشانی خود پاک کند و نژاد گناهکار را ترک کند تا در گناهانشان هلاک شود. اگر او این کار را می کرد، هیچ رستگاری برای انسان سقوط کرده وجود نداشت. اما هنگامی که ناجی جان خود را تسلیم کرد و با آخرین نفس خود فریاد زد: "تمام شد"، تحقق برنامه رستگاری تضمین شد. وعده نجات داده شده به جفت گناهکار در عدن تأیید شد. ملکوت فیض، که قبلاً به وعده خدا وجود داشت، اکنون برقرار شده است.

بنابراین، مرگ مسیح - همان رویدادی که شاگردان آن را نابودی نهایی امیدهای خود می دانستند - چیزی بود که آنها را برای همیشه تأیید کرد. اگرچه این امر باعث ناامیدی فجیعی آنها شد، اما این تاج اثبات درستی اعتقاد آنها بود. واقعه ای که گریه و یأس آنان را درآورد، همان اتفاقی بود که دریچه امید را به روی تک تک فرزندان آدم گشود و زندگی آینده و سعادت ابدی همه مؤمنان خدا در همه زمانها در آن متمرکز شد.

اهداف رحمت بیکران در حال تحقق بود، هر چند باعث ناامیدی شاگردان شد. گرچه قلب های آنها به لطف الهی و قدرت تعالیم آن کسی که سخن گفته بود به دست آورده بود، اما آمیخته با طلای ناب عشق آنها به عیسی، آمیخته ای از غرور و جاه طلبی انسانی بود.

خود خواه. حتی در اتاق بالا، در ساعت رسمی که استاد آنها می خواست زیر سایه جتسیمانی وارد شود، "در میان آنها نزاع در گرفت که کدام یک از آنها بزرگتر به نظر می رسد" (لوقا 22:24) دید آنها توسط تاج و تخت، تاج و جلال اشغال شده بود، در حالی که درست در مقابل آنها شرم و عذاب باغ، بارگاه، صلیب کالواری بود. این غرور قلبی و عطش آنها برای جلال دنیوی بود که آنها را وادار کرد تا به شدت به آموزه های نادرست زمان خود بچسبند و سخنان ناجی را که ماهیت واقعی پادشاهی او را نشان می داد و به عذاب و مرگ او اشاره می کرد نادیده بگیرند. و این خطاها منجر به آزمایش شد - شدید اما ضروری

مجاز به اصلاح اگرچه شاگردان معنای پیام او را اشتباه فهمیده بودند و انتظارشان را ناامید می دیدند، اما هشدار را که خدا به آنها داده بود موعظه کرده بودند و خداوند به ایمان آنها پاداش می دهد و اطاعت آنها را ارج می نهد. کار اعلام انجیل با شکوه خداوند برخاسته به همه ملت ها به آنها سپرده شد. با این هدف بود که آنها را برای این کار آماده کنند که تجربه ای که برایشان تلخ به نظر می رسید اجازه داده شد.

پس از رستاخیز، عیسی در راه عماوس بر شاگردانش ظاهر شد و «از موسی و همه انبیا شروع کرد و آنچه را که در جمیع کتب مقدس مربوط به خود بود برای آنها توضیح داد» (لوقا 24:27) دل شاگردان متأثر شد. ایمانش بیدار شد. آنها حتی قبل از اینکه عیسی خود را به آنها نشان دهد، دوباره "به امید زنده" متولد شدند (اول پطرس 1:3) هدف او روشن ساختن درک آنها، تثبیت ایمان آنها به "کلام مطمئن نبوت" بود. او می خواست حقیقت در ذهن آنها ریشه عمیقی داشته باشد، نه فقط به این دلیل که توسط شهادت شخصی او پشتیبانی می شد، بلکه به دلیل شواهد غیرقابل انکاری ارائه شده توسط نمادها و سایه های قانون تشریفات و پیشگویی های عهد عتیق. برای پیروان مسیح لازم بود که ایمانی هوشمندانه داشته باشند، نه تنها به نفع خود، بلکه تا بتوانند معرفت مسیح را به جهان بیاورند. و به عنوان اولین قدم در انتقال این دانش، عیسی شاگردان خود را به «موسی و پیامبران» هدایت کرد. این شهادتی بود که نجات دهنده رستاخیز در مورد ارزش و اهمیت کتب عهد عتیق ارائه کرد.

چه تغییری در قلب شاگردان ایجاد شد که آنها یک بار دیگر چهره محبوب استاد را مشاهده کردند! (لوقا 24:32). به معنای کاملتر و کاملتر از قبل، آنها «کسی را که موسی در شریعت نوشته است و انبیا را یافته بودند». بلا تکلیفی، اضطراب و ناامیدی جای خود را به امنیت کامل و ایمانی روشنگرانه داد. جای تعجب نیست که پس از عروج خداوند، شاگردان "همیشه در معبد بودند و خدا را ستایش و برکت می کردند." مردم که فقط از مرگ مفتضح منجی اطلاع داشتند، سعی کردند در چهره او حالت غم، سردرگمی و شکست را ببینند، اما شادی و پیروزی را در آنجا دیدند. این شاگردان چه آمادگی برای کاری که در پیش رویشان بود دریافت کردند! آنها وحشتناک ترین آزمایشی را که ممکن بود برایشان تجربه کنند گذرانده بودند و دیدند که چگونه کلام خدا پیروزمندانه در چه زمانی برای درک بشر همه چیز از دست رفت. از آن به بعد، چه چیزی می تواند ایمان آنها را متزلزل کند یا شور عشقشان را خنک کند؟ در شدیدترین اندوه، آنها «تسلی استوار» و امیدی داشتند که «مثل لنگر روح مطمئن و استوار بود» (عبرانیان 6:18 و 19) آنها شاهد حکمت و قدرت خدا بودند و متقاعد شده بودند که "نه مرگ، نه زندگی، نه فرشتگان، نه حکومت ها، نه قدرت ها، نه چیزهای حاضر، نه چیزهای آینده، نه ارتفاع، نه عمق، و نه هیچ موجود دیگری." "می تواند آنها را "از محبت خدا که در خداوند ما مسیح عیسی است" جدا کند. آنها گفتند: "در همه این چیزها، ما به واسطه کسی که ما را دوست داشت، بیشتر از پیروز هستیم." (روم 39، 38:8 و 37). "کلام خداوند تا ابد باقی است." (اول پطرس 1:25) و "چه کسی آنها را محکوم خواهد کرد؟ زیرا این مسیح است که مرد، یا بهتر است بگوییم که از مردگان برخاسته است، که در دست راست خداست و همچنین برای ما شفاعت می کند" (رومیان 8:34).

خداوند می گوید: "قوم من برای همیشه شرمند نخواهند شد." (یوئیل 2:26) "گریه ممکن است یک شب طول بکشد، اما شادی در صبح می آید." (مزمور 30:5)

هنگامی که در روز رستاخیز، این شاگردان با منجی ملاقات کردند و با شنیدن سخنان او دل‌هایشان سوخت. وقتی به سر، دست و پاهای زخمی عشقشان نگاه می کردند. هنگامی که عیسی قبل از عروج، آنها را به بیت عنیا برد و دستان خود را برای برکت دادن آنها بلند کرد و به آنها دستور داد: "به تمام دنیا بروید و انجیل را موعظه کنید" و افزود: "اینک من همیشه با شما هستم." مرقس 16:15-20:28 هنگامی که در روز پنطیکاست تسلی دهنده موعود نازل شد و قدرتی از بالا به آنها داده شد و جانهای مؤمنان از حضور آگاهانه پروردگاری که به آسمان عروج کرده بود به لرزه افتاد - پس حتی اگر راهشان باشد. مانند عیسی که از طریق فداکاری و شهادت، خدمت انجیل فیض خود را با «تاج عدالت» که در آمدن مسیح دریافت می‌شود، برای جلال تاج و تخت زمینی که قبلاً دریافت شده بود، عوض کند. به امید اولین شاگردی آنها؟ کسی که "می تواند بسیار بیشتر از آنچه ما می خواهیم یا فکر می کنیم انجام دهد"، همراه با شریک شدن در رنج های خود، مشارکت در شادی خود را به آنها داده است -

شادی "به جلال آوردن پسران بسیار"، شادی غیرقابل بیان - "وزن ابدی جلال"، که به گفته پولس، "مصیبت سبک ما برای لحظه ای" قابل مقایسه با آن نیست.

تجربه شاگردانی که "انجیل ملکوت" را در اولین ظهور مسیح موعظه کردند، مشابه تجربه کسانی است که پیام ظهور دوم او را اعلام کردند. میلر و همراهانش اعلام کردند که طولانی‌ترین و آخرین دوره نبوی ارائه شده در کتاب مقدس به پایان می‌رسد، و داوری نزدیک است. که پادشاهی ابدی باید برقرار شود. موعظه شاگردان در مورد زمان بر اساس هفتاد هفته دانیال 9 بود. پیامی که میلر و همراهانش ارائه کردند، بسته شدن 2300 روز دانیال 8:14 را اعلام کرد که هفتاد هفته بخشی از آن است. موعظه هر یک بر اساس تحقق بخشی متفاوت از همان دوره بزرگ نبوی بود.

همانند شاگردان اول، ویلیام میلر و همراهانش معنای پیامی را که منتشر می‌کردند کاملاً درک نکردند. اشتباهاتی که مدت‌هاست در کلیسا تثبیت و گرامی داشته شده است، ما را از دستیابی به تفسیر صحیح از یک نکته بسیار مهم از نبوت باز داشته است.

از این رو، علیرغم اعلام پیامی که خداوند آنها را مأمور کرده بود به دنیا بدهند، اما به دلیل درک اشتباه از معنای آن، دچار ناامیدی شدند.

همانطور که قبلاً گفته شد، میلر در توضیح دانیال 8:14 تا دو هزار و سیصد شب و صبح، و قدس پاک خواهد شد، دیدگاه عموماً پذیرفته شده را اتخاذ کرد که زمین مقدس است، و به این باور رسید که زمین مقدس است. تطهیر نشان دهنده پاکسازی زمین با آتش در ظهور خداوند بود. بنابراین، وقتی متوجه شد که مدت 2300 روز قطعاً پیش بینی شده است، نتیجه گرفت که این زمان ظهور دوم را آشکار می کند. خطای او ناشی از پذیرش تصور رایج در مورد آنچه حرم است.

در سیستم معمولی - که سایه ای از قربانی و کشیشی مسیح بود - پاکسازی مکان مقدس آخرین خدمتی بود که توسط کاهن اعظم در چرخه سالانه مراسم انجام می شد. این آخرین کار کفار بود - حذف یا محو کردن گناه اسرائیل. این نشان دهنده آخرین کار در خدمت کاهن اعظم ما در بهشت، در زدودن یا محو کردن گناهان قوم او بود، که صادقانه در سوابق آسمانی ثبت شده بود. این خدمات شامل کار تحقیقاتی و آزمایشی است. و این بلافاصله قبل از آمدن است

مسیح در ابرهای آسمان با قدرت و جلال عظیم، زیرا وقتی او بیاید همه موارد قبلاً قطعی شده است. عیسی می‌گوید: «پاداش من با من است تا به هر کس برحسب کارش بدهم.» (مکاشفه 22:12) این کار داوری بلافاصله قبل از ظهور دوم است که در پیام فرشته اول مکاشفه 14:7 اعلام شده است: «از خدا بترسید و او را جلال دهید. زیرا ساعت داوری او فرا رسیده است.»

کسانی که این هشدار را اعلام کردند در زمان مناسب پیام درست را دادند. اما درست همانطور که شاگردان اول بر اساس پیشگویی دانیال 9 اعلام کردند: "زمان تمام شد و پادشاهی خدا نزدیک است"، میلر در حالی که متوجه نبود که مرگ مسیح در همان متن پیشگویی شده بود. و همراهانش آنها همچنین پیام را بر اساس دانیال 8:14 و مکاشفه 14:7 موعظه کردند و متوجه نشدند که پیامهای دیگری در مکاشفه 14 نازل شده است که باید قبل از ظهور خداوند نیز ارائه شود. همانطور که شاگردان در مورد پادشاهی که در پایان هفتاد هفته ایجاد می‌شود اشتباه کردند، ادونتیست‌ها نیز در مورد رویدادی که قرار بود در پایان 2300 روز رخ دهد اشتباه کردند. در هر دو مورد پذیرش یا دلبستگی به اشتباهات رایج وجود داشت که ذهن آنها را نسبت به حقیقت پنهان می‌کرد. هر دو طبقه با ارائه پیامی که او می‌خواست، خواست خدا را برآورده کردند و هر دو به دلیل درک نادرست خود از پیام‌های مربوطه خود، دچار ناامیدی شدند.

با وجود این، خدا هدف رحمانی خود را برآورده کرد و اجازه داد که اخطار داوری دقیقاً همانطور که بود داده شود. روز بزرگ نزدیک بود و به عنایت الهی مردم نسبت به زمان تعیین شده مورد آزمایش قرار گرفتند تا آنچه در دل داشتند برایشان آشکار شود. این پیام برای آزمایش و تطهیر کلیسا در نظر گرفته شده بود. مردم باید هدایت شوند تا ببینند که آیا محبت آنها به این جهان است یا به مسیح و بهشت. حالا آنها باید عشق خود را ثابت کنند. آیا آنها آماده بودند که از امیدها و جاه طلبی‌های دنیوی چشم‌پوشی کنند و ظهور خداوند را با خوشحالی ستایش کنند؟ هدف این پیام این بود که آنها را قادر سازد تا وضعیت معنوی واقعی خود را تشخیص دهند.

او به رحمت فرستاده شد تا آنها را بیدار کند تا خداوند را با توبه و خواری طلب کنند.

علاوه بر این، ناامیدی آنها، اگرچه ناشی از درک نادرست آنها از پیامی بود که منتقل کردند، اما باید برای آنها خوب بود. او قلب کسانی را که ادعا می‌کردند اخطار را دریافت کرده‌اند امتحان می‌کرد. در مواجهه با ناامیدی آنها، آیا آنها با عجله تجربه خود را رد می‌کنند و اعتماد خود را به کلام خدا کنار می‌گذارند؟ یا با دعا و فروتنی به دنبال تشخیص اینکه کجا معنی نبوت را درک نکرده‌اند، خواهند بود؟ چند نفر تحت تأثیر ترس، انگیزه یا هیجان قرار گرفته بودند؟ چند نفر بی اراده و بی ایمان بودند؟

عده زیادی اظهار داشتند که ظهور خداوند را دوست دارند. آیا هنگامی که به تحمل تحقیر و نکوهش جهان و آزمون تأخیر و ناامیدی فراخوانده می‌شوند، ایمان خود را ترک خواهند کرد؟ از آنجایی که آنها در ابتدا اعمال خدا در قبال خود را درک نمی‌کردند، آیا حقایقی را که با واضح‌ترین شهادت کلام الهی پشتیبانی می‌شود رد می‌کردند؟

این آزمایش قدرت کسانی را که با ایمان واقعی از آنچه که معتقد بودند تعالیم کلام و روح خدا بود اطاعت کرده بودند، آشکار می‌کرد. این به آنها می‌آموزد - چیزی که فقط این تجربه می‌تواند انجام دهد - خطر پذیرش نظریه‌ها و تفاسیر انسان‌ها، به جای اینکه کتاب مقدس را مفسر خود قرار دهند.

برای فرزندان با ایمان، حیرت و اندوه ناشی از خطای آنها، اصلاح لازم را فراهم می‌کند. آنها به مطالعه عمیق‌تر کلام نبوی هدایت می‌شوند.

آنها یاد می‌گرفتند که اساس ایمان خود را با دقت بیشتری بررسی کنند و همه چیز را رد کنند

که اگرچه به طور گسترده توسط جهان مسیحی پذیرفته شده است، اما بر اساس کتاب مقدس نیست.

برای این مؤمنان، درست مانند شاگردان اول، آنچه در زمان محاکمه برای درک آنها مبهم به نظر می رسید، بعداً آشکارتر می شد. هنگامی که آنها "پایان خداوند" را دیدند (یعقوس 5:11 آنها می دانستند که، علی‌رغم آزمایش ناشی از خطاهای آنها، اهداف الهی عشق نسبت به آنها کاملاً برآورده شده است. آنها از طریق تجربه مبارک یاد خواهند گرفت که او "بسیار مهربان و بخشنده" است. که تمام راههای او "برای آنانی که عهد و شهادتهای او را نگاه می دارند رحمت و راستی است."

فصل 20

یک بیداری بزرگ مذهبی

بیداری بزرگ مذهبی تحت اعلان بازگشت قریب الوقوع مسیح در نبوت پیام اولین فرشته در مکاشفه 14 پیشگویی شده است. فرشته ای دیده می شود که «در میان آسمان پرواز می کند و انجیل جاودانی را داشت تا آن را به ساکنان روی زمین و به هر قوم اعلام کند، و اقوام و زبان و مردم.» «با صدای بلند» این پیام را اعلام می کند: «از خدا بترسید و او را تسبیح دهید. زیرا ساعت داوری او فرا رسیده است. و او را بپرستید که آسمان و زمین و دریا و چشمه های آب را آفرید.» (مکاشفه 6: 14 و 7)

قابل توجه است که گفته می شود فرشته منادی این هشدار است. با پاکی، جلال و قدرت رسول آسمانی، حکمت الهی شایسته دید که شخصیت متعالی کاری را که باید توسط پیام انجام شود، و قدرت و شکوهی را که باید به آن کمک کند، نشان دهد. و پرواز فرشته «از میان بهشت»، «صدای بزرگ» که با آن انداز گرفته می شود، و اعلام آن به همه «ساکنان روی زمین... برای هر قوم، قوم، و زبان، و مردم.»، «سرعت و گسترش جهانی حرکت را نشان می دهد.

خود پیام، زمانی را روشن می کند که این حرکت باید در آن صورت گیرد. اعلام می شود که بخشی از "انجیل ابدی" است و گشایش داوری را اعلام می کند. پیام نجات در تمام قرون موعظه شده است. اما این پیام بخشی از انجیل است که می توان آن را فقط در روزهای آخر اعلام کرد، زیرا تنها در این صورت است که ساعت داوری فرا رسیده است. پیشگویی ها متوالی از وقایع را ارائه می دهند که منجر به گشایش داوری می شود. این امر به ویژه در کتاب دانیال صادق است. با این حال، در این قسمت از پیشگویی خود در مورد روزهای آخر، به دانیال دستور داده شد که کتاب را تا «زمان آخر» ببندد و مهر و موم کند. بر اساس تحقق این پیشگویی ها، تا زمان داوری نمی توان پیام مربوط به داوری را اعلام کرد. با این حال، نبی می گوید که در زمان آخرالزمان، «بسیاری از مکانی به مکان دیگر خواهند دوید و دانش زیاد خواهد شد» (دان. 12:4)

پولس رسول به کلیسا هشدار داد که منتظر آمدن مسیح در زمان خود نباشند. او گفت: "زیرا چنین نخواهد شد، مگر اینکه ابتدا ارتداد بیاید و مرد گناه آشکار شود." (دوم تسالونیکی 2:3) اما تا پس از ارتداد بزرگ و دوره طولانی سلطنت «مرد گناه» نمی توانیم منتظر ظهور پروردگاران باشیم. «مرد گناهکار» که «راز شرارت»، «پسر هلاکت» و «بی قانون» نیز نامیده می شود، نماینده حکومت پاپی است که همانطور که توسط پیامبران پیش بینی شده بود، قرار بود برتری خود را تا 1260 سال حفظ کند. سال ها. این دوره در سال 1798 به پایان رسید. ظهور مسیح پیش از آن زمان ممکن نبود. پولس با اخطار خود، کل دوره مسیحیت را تا سال 1798 پوشش می دهد. در این زمان است که پیام آمدن دوم مسیح باید اعلام شود.

در قرون گذشته چنین پیامی اعلام نشده بود. همانطور که دیدیم پولس آن را موعظه نکرد. او به برادرانش اشاره کرد که آمدن خداوند در آینده ای بسیار دور اتفاق خواهد افتاد. اصلاح طلبان آن را تبلیغ نکردند. مارتین لوتر فکر می کرد که این داوری حدود 300 سال در آینده، یعنی از زمان او رخ خواهد داد. اما از سال 1798 کتاب دانیال باز شد و دانش پیشگویی ها افزایش یافت. بسیاری پیام جدی قضاوت قریب الوقوع را اعلام کرده اند.

مانند اصلاحات بزرگ قرن شانزدهم، جنبش ظهور به طور همزمان در کشورهای مختلف جهان مسیحیت به وجود آمد. هم در اروپا و هم در

آمریکا، مردان با ایمان و دعا به مطالعه پیشگویی‌ها هدایت شدند و با بررسی دقیق گزارش الهام شده، دریافتند که شواهد قانع‌کننده‌ای وجود دارد که پایان همه چیز نزدیک است. در کشورهای مختلف گروه‌های منزوی از مسیحیان وجود داشتند که صرفاً از طریق مطالعه کتاب مقدس دریافتند که ظهور منجی نزدیک است.

در سال 1821، سه سال پس از اینکه میلر به تفسیر خود از پیشگویی‌های اشاره به زمان داوری رسید، دکتر جوزف وولف، "مبلغ به جهان" شروع به اعلام آمدن به زودی خداوند کرد. وولف در آلمان متولد شد، تبار یهودی داشت و برای پدرش خاخام یهودی داشت. هنگامی که او هنوز خیلی جوان بود، به حقیقت دین مسیحیت متقاعد شد. او با داشتن ذهنی کنجکاو و فعال، شنونده‌ای سیری ناپذیر به گفتگوهای بود که در خانه پدرش انجام می‌شد، زیرا یهودیان وارسته هر روز گرد هم می‌آمدند تا امیدها و انتظارات مردم خود، جلال مسیح آینده و احیای اسرائیل را بازگو کنند. پسر با شنیدن صحبت درباره عیسی ناصری، پرسید که او کیست؟

پاسخ این بود: "یهودی با استعداد بی نظیر." "اما چون او ادعا کرد که مسیح است، دادگاه یهود او را به اعدام محکوم کرد." سؤال‌کننده پاسخ داد: پس چرا اورشلیم هنوز ویران است و ما در اسارت هستیم؟ پدرش گفت: وای بر ما، وای بر ما، زیرا یهودیان پیامبران را به قتل رساندند.

فوراً فکری به ذهن پسر خطور کرد: «شاید عیسی ناصری پیامبر بود و یهودیان او را کشتند با اینکه بی گناه بود». این احساس به قدری قوی بود که اگرچه او اجازه ورود به کلیسای مسیحی را نداشت، اما اغلب در بیرون از خانه می‌ماند تا به موعظه گوش دهد.

وولف در هفت سالگی به یکی از همسایگان مسن مسیحی درباره پیروزی اسرائیل در آینده در ظهور مسیح فخر می‌کرد که پیرمرد با مهربانی گفت: "پسر عزیزم، من به شما خواهم گفت که مسیح برحق کی بود. او عیسی بود. از ناصره، که اجداد شما او را به صلیب کشیدند، مانند پیامبران قدیم، به خانه بروید و فصل پنجاه و سوم اشعیا را بخوانید و متقاعد خواهید شد که عیسی پسر خداست." بلافاصله یک اعتقاد قوی وولف کوچک را فرا گرفت. او به خانه رفت، متن را خواند و از اینکه چگونه در عیسی ناصری به طور کامل تحقق یافته بود شگفت زده شد. آیا پیر مسیحی حقیقت را می‌گفت؟ پسر کوچک از پدرش توضیحی درباره اما با چنان سکوت سختی مواجه شد که هرگز جرأت بازگشت به موضوع را نداشت، اما این تنها تمایل او را به دانستن بیشتر درباره دین مسیحیت افزایش داد.

دانشی که او به دنبال آن بود، در خانه یهودی اش به دقت دور از دسترس نگه داشته شد. اما، زمانی که تنها یازده سال داشت، وولف خانه والدین خود را ترک کرد و به دنیا رفت تا خود را آموزش دهد و دین و حرفه خود را انتخاب کند. او در میان خویشاوندان خود خانه‌ای موقت یافت، اما دیری نگذشت که به عنوان مرتد از آنجا تبعید شد و تنها و بی پول مجبور شد مسیر خود را در میان غریبه‌ها ترسیم کند. او از جایی به جای دیگر می‌رفت و با پشتکار مطالعه می‌کرد و از طریق آموزش عبری حمایت خود را به دست می‌آورد. از طریق نفوذ یک استاد کاتولیک، او به پذیرش ایمان رومی سوق داده شد. سپس تصمیم گرفت که در میان مردم خود مبلغی شود. با این هدف، چند سال بعد، تحصیلات خود را در کالج پروپاگاندا در رم ادامه داد. در آنجا عادت او به تفکر مستقل و صراحت در گفتار به عنوان بدعت به او نسبت داده شد.

وولف آشکارا به سوء استفاده‌های کلیسا حمله کرد و بر نیاز به اصلاحات پافشاری کرد. گرچه در ابتدا مورد لطف ویژه بزرگان پاپ قرار گرفت، اما پس از مدتی او را از روم دور کردند. او زیر نظر کلیسا از جایی به جای دیگر می‌رفت تا اینکه معلوم شد هرگز نمی‌تواند به بردگی روم تسلیم شود. او را شورشی اعلام کردند و آزاد گذاشتند تا هر کجا که پیدا کرد برود.

بهتر. سپس به انگلستان رفت و با اعتراف به مذهب پروتستان، به کلیسای انگلیکن پیوست. پس از دو سال تحصیل، مأموریت خود را در سال 1821 آغاز کرد.

هنگامی که وولف حقیقت بزرگ ظهور اول مسیح را به عنوان "مردی غمگین و آشنا با کارها" پذیرفت، همچنین دید که پیشگویی ها با وضوح یکسانی ظهور دوم او را با قدرت و جلال نشان می دهند. و در حالی که او می‌کوشید قوم خود را به سوی عیسی ناصری به عنوان موعود هدایت کند و به اولین آمدن او با تحقیر به عنوان قربانی گناهان انسانها به آنها اشاره کند، او دومین آمدن خود را به عنوان پادشاه و نجات دهنده نیز به آنها آموزش داد.

او گفت: «عیسی ناصری، مسیح حقیقی، که دست و پایش سوراخ شده بود. که مانند بره به قتلگاه برده شد. که مردی غمگین و مجرب در کار بود. که پس از اینکه عصا از یهودا گرفته شد و قدرت قانونگذاری از میان پاهایش برای اولین بار آمد، بار دوم در ابرهای آسمان و با شیپور فرشته بزرگ خواهد آمد و بر کوه خواهد ایستاد. زیتون!؛ «و سلطه بر خلقت زمانی که به آدم داده شد و توسط او از دست رفت (پیدایش 1:26؛ 3:17) به عیسی داده خواهد شد. او بر تمام زمین پادشاه خواهد شد. ناله ها و زاری های آفرینش متوقف خواهد شد و سرودهای ستایش و شکرگزاری شنیده خواهد شد... هنگامی که عیسی در جلال پدرش با فرشتگان مقدس بیاید... ایمانداران مرده ابتدا برخیزند (اول تسالونیک 4:16؛ 4:15) این همان چیزی است که ما مسیحیان به آن رستاخیز اول می‌گوییم. سپس، پادشاهی حیوانات ماهیت خود را تغییر خواهد داد (اشعیا 11:6-9) و تسلیم عیسی خواهد شد (مزمو 8). صلح جهانی حاکم خواهد شد... خداوند بار دیگر به زمین نگاه می‌کند و می‌گوید: بین همه چیز خیلی خوب است.

ولف معتقد بود که ظهور خداوند نزدیک است و تفسیر او از دوره‌های نبوی، کمال عظیم را در چند سال از زمانی که میلر نشان می‌دهد، نشان می‌دهد. ولف خطاب به کسانی که بر آیه: «لَا يَغْلُمُ السَّاعَةَ»، با بیان اینکه انسانها نمی‌خواهند چیزی در مورد نزدیکی ظهور بدانند، اصرار می‌ورزیدند، پاسخ داد: «آیا پروردگار ما گفته است که روز و ساعت هرگز نباید باشد. نه، او نشانه‌های زمانه را به ما داده است، تا دست کم نزدیک شدن به آمدنش را بدانیم، همانطور که منادی تابستان را از برگ درخت انجیر می‌دانیم (متی 24:32)؟ حتی ما را تشویق کرد. نه تنها برای خواندن دانیال نبی، بلکه برای درک او و در خود کتاب دانیال که گفته شده است که کلام تا زمان آخر بسته می‌شود (همانطور که در زمان او بود) اعلام کرد که "بسیاری از مکانی به مکان دیگر خواهند دوید" (عبارت عبری به معنای مشاهده و تفکر در مورد زمان)، و "دانش" (در رابطه با زمان) "تکثیر خواهد شد" (دان. 12:4). قصد ندارد بگوید نزدیکی زمان معلوم نیست، بلکه روز و ساعت دقیق آن در دسترس مردم نخواهد بود. او گفت که به اندازه کافی با نشانه های زمان شناخته می‌شود تا ما را برای آمدن او ترغیب کند، همانطور که نوح کشتی را آماده کرد.»

ولف در مورد سیستم رایج تفسیر یا تفسیر نادرست کتاب مقدس نوشت: "بخش بزرگی از کلیسای مسیحی از معنای روشن کتاب مقدس رویگردان شده و به سیستم خیالی بوداییان روی آورده است. آنها معتقدند که آینده خوشبختی بشریت در پرواز است و فرض کنید وقتی یهودیان را می‌خوانند

باید غیریهودیان را درک کند. و وقتی اورشلیم را می‌خوانند باید کلیسا را درک کنند. وقتی گفته می‌شود زمین یعنی بهشت، و با آمدن خداوند، آنها باید پیشرفت جوامع تبلیغی را درک کنند. و بالا رفتن به کوه خانه خداوند به معنای تجمع عظیم متدیست ها است.

به مدت بیست و چهار سال، از 1821 تا 1845، ولف سفرهای زیادی به آفریقا کرد و از مصر و اتیوپی دیدن کرد. از طریق آسیا از فلسطین، سوریه، ایران، ازبکستان و هند عبور کرد. وی همچنین از آمریکا و در طول سفر خود بازدید کرد

در جزیره سنت هلنا موعظه کرد. او در اوت 1837 وارد نیویورک شد و پس از سخنرانی در آن شهر، در فیلادلفیا و بالتیمور موعظه کرد و سرانجام به واشنگتن رفت. در آنجا، او گفت: «از طریق پیشنهادی که جان کوئینسی آدامز، رئیس جمهور سابق آمریکا در یکی از مجلسین کنگره ارائه کرد، آن مجلس قانونگذاری به من اجازه داد تا از سالن کنگره برای سخنرانی استفاده کنم که در روز شنبه با حضور همه اعضای کنگره، اسقف ویرجینیا، روحانیون و شهروندان واشنگتن، همین افتخار را از سوی اعضای دولت نیوجرسی و پنسیلوانیا به من دادند که در حضور آنها از تحقیقاتم در آسیا و همچنین از تحقیقات خود در آسیا صحبت کردم. پادشاهی شخصی عیسی مسیح.»

دکتر ولف بدون حمایت هیچ مقام اروپایی در وحشیانه ترین کشورها سفر کرد و با مشکلات فراوانی روبرو شد و خطرات بی شماری آن را احاطه کرد.

او را تنگ زدند و گرسنگی دادند، به بردگی فروختند و سه بار به اعدام محکوم شدند. او قربانی دزدان شد و گاه از تشنگی نزدیک بود بمیرد. یک بار او را زدند و هر چه داشت از او گرفتند. او را رها کردند تا صدها کیلومتر را با پای پیاده از میان کوه ها طی کند، در حالی که برف روی صورتش می بارد و پاهایش برهنه و یخ زده از تماس با زمین یخی.

وقتی به او هشدار داده شد که بدون سلاح به میان قبایل وحشی و متخاصم نرود، اعلام کرد که مسلح به دعا، غیرت برای مسیح و اطمینان به کمک او است. وی تصریح کرد: همچنین در قلبم محبت خدا و همسایه و در دستانم کتاب مقدس فراهم شده است. او هر جا که می رفت، کتاب مقدس را به زبان عبری و انگلیسی با خود حمل می کرد. او درباره یکی از آخرین سفرهایش گفت: «من کتاب مقدس را در دستانم باز نگه داشتم. احساس کردم که قدرت من در کتاب است و قدرت آن مرا حفظ می کند.»

بنابراین او در کار خود استقامت کرد تا اینکه پیام قضاوت به بخش بزرگی از جهان قابل سکونت منتقل شد. او در میان یهودیان، ترکها، پارسها، هندوها و بسیاری از ملیتها و نژادهای دیگر، کلام خدا را به این زبانها توزیع کرد و در همه جا پادشاهی قریب الوقوع مسیح را اعلام کرد.

در سفرهای خود از طریق ازبکستان، او با دکترین بازگشت به زودی خداوند که توسط مردمی دورافتاده و منزوی اظهار می شد، مواجه شد. وی درباره اعراب یمن گفت: کتابی به نام «سیرا» در اختیار دارند که حاوی اطلاعاتی درباره ظهور دوم مسیح و پادشاهی او در شکوه است و انتظار دارند در سال 1840 حوادث بزرگی رخ دهد. «در یمن شش روز را با رهاییان گذراندم، شراب نمی نوشند، تاکستان نمی کارند، بذر نمی کارند و در خیمهها زندگی می کنند، سخنان جناب بن رخاب را به خاطر می آورند. در میان آنها کودکان بودند. اسرائیل از قبیله دان... که همراه با پسران ریخاب، در انتظار آمدن به زودی مسیح در ابرهای آسمان هستند.»

اعتقاد مشابهی توسط مبلغ دیگری در تارتاری پیدا شد. یک کشیش تارتار از میسیونر پرسید که مسیح بار دوم کی خواهد آمد؟

وقتی میسیونر پاسخ داد که چیزی در مورد آن نمی داند، به نظر می رسید که کشیش از چنین نادانی در کسی که ادعا می کرد معلم کتاب مقدس است، شگفت زده شد و اعتقاد خود را بر اساس پیشگویی اعلام کرد که مسیح در سال 1844 خواهد آمد.

در اوایل سال 1826 پیام ظهور در انگلستان شروع به موعظه کرد. جنبش در آنجا شکل مشخصی مانند آمریکا نداشت. زمان دقیق ظهور به طور کلی به اندازه زیادی آموزش داده نمی شد، اما حقیقت بزرگ آمدن قریب الوقوع مسیح به قدرت و جلال با صدای بلند اعلام شد. و این فقط در میان مخالفان و ناسازگاران نیست. مورانت براک، نویسنده انگلیسی، بیان می کند که حدود هفتصد کشیش کلیسای انگلیکن در موعظه این «انجیل پادشاهی» مشارکت داشتند. پیام اشاره به سال 1844 به عنوان زمان ظهور خداوند نیز در بریتانیای کبیر داده شد. نشریات Adventist از ایالات متحده به طور گسترده منتشر شد. کتاب ها و مجلات در انگلستان باز نشر شدند. و

در سال 1842 رابرت وینتر، انگلیسی متولد شده که ایمان ادونتیست را در آمریکا دریافت کرده بود، به کشور خود بازگشت تا آمدن خداوند را اعلام کند. بسیاری در این کار به او پیوستند و پیام قضاوت در نقاط مختلف انگلستان اعلام شد.

در آمریکای جنوبی، در میان بربریت و کینه توزی کاهنان، لاکونزا، یسوعی اسپانیایی، کتاب مقدس را شناخت و بدین ترتیب حقیقت نزدیکی بازگشت مسیح را دریافت کرد. با این حال، او که مجبور به دادن این هشدار بود و می‌خواست از سرزنش‌های روم بگریزد، نظرات خود را با نام مستعار «خاخام بن‌اسرائیل» منتشر کرد و خود را به‌عنوان یک یهودی گرویده معرفی کرد. لاکونزا در قرن هجدهم زندگی می‌کرد، اما در حدود سال 1825 بود که کتاب او پس از نفوذ به شهر لندن، به زبان انگلیسی ترجمه شد. انتشار آن در خدمت تعمیق علاقه ای بود که قبلاً در انگلستان به موضوع ظهور دوم بیدار شده بود.

در قرن هجدهم، بنگل، کشیش لوثری، محقق و منتقد مشهور کتاب مقدس، این دکترین را در آلمان آموزش داد. بنگل پس از اتمام تحصیلات خود را وقف تحصیل الهیات کرده بود، «روحیه جدی و مذهبی روح او که با تحصیلات و انضباطش عمیق و تقویت شده بود، طبیعتاً او را متمایل کرد.

مانند دیگر جوانان متفکری که قبل و بعد از او آمده بودند، باید با شبهات و مشکلات مذهبی مواجه می‌شد. و او با احساس بسیار به «تیرهای زیادی که قلب فقیر او را سوراخ کرد و دوران جوانی اش را بسیار سخت کرد» اشاره می‌کند. آزادی مذهبی، اصرار دارد «هر گونه آزادی معقول به کسانی اعطا شود که به زور وجدان خود را مجبور به عقب نشینی از کلیسای مستقر می‌کنند». آثار خوب این سیاست هنوز در استان زادگاهش محسوس است.

زمانی که او در حال آماده کردن موعظه ای در مکاشفه 21 برای «یکشنبه ظهور» بود که نور آمدن دوم مسیح در ذهن بنگل تایید. پیش‌گویی‌های آخرالزمان بیش از پیش برای درک او آشکار شد.

او تحت فشار احساس اهمیت فوق العاده و شکوه فوق العاده صحنه های ارائه شده توسط پیامبر، مجبور شد برای مدتی از تفکر در موضوع منحرف شود. در منبر این موضوع با تمام قدرت و نشاط خود را دوباره به او عرضه کرد. از آن زمان او خود را وقف مطالعه پیشگویی ها، به ویژه پیشگویی های آخرالزمان کرد، و به زودی نتیجه گرفت و باور کرد که آنها به نزدیکی آمدن مسیح اشاره می‌کنند. تاریخی که او به عنوان زمان ظهور دوم تعیین کرد تنها چند سال با تاریخی که بعداً توسط میلر حفظ شد تفاوت داشت.

نوشته های بنگل در سراسر جهان مسیحیت تبلیغ می‌شد. نظرات او در مورد نبوت عموماً در زادگاهش وورتمبرگ و تا حدودی در سایر نقاط آلمان مورد استقبال قرار گرفت. این جنبش پس از مرگ او ادامه یافت و پیام ظهور در آلمان شنیده شد و در عین حال توجه مردم سرزمین های دیگر را نیز به خود جلب کرد. در ابتدا عده ای از مومنان به روسیه رفتند و در آنجا مستعمرات تشکیل دادند. بنابراین، اعتقاد به آمدن نزدیک مسیح هنوز توسط کلیساهای آلمان در آن کشور حفظ شده است.

نور در فرانسه و سوئیس نیز درخشید. در ژنو، جایی که فارل و کالوین حقایق اصلاحات را منتشر کرده بودند، گاوسن پیام ظهور دوم را موعظه کرد. گاوسن در دوران دانشجویی با روحیه خردگرایی مواجه شد که در اواخر قرن 18 و اوایل قرن 19 به تمام اروپا حمله کرد. او با ورود به وزارت، نه تنها از ایمان واقعی بی‌خبر بود، بلکه به بدبینی نیز گرایش داشت. در جوانی به مطالعه پیشگویی ها علاقه داشت.

پس از خواندن تاریخ باستانی رولین، توجه او به فصل دوم دانیل جلب شد و گاوسن از دقت شگفت‌انگیزی که پیشگویی با آن محقق شده بود، شگفت زده شد، همانطور که خود در گزارش مورخ دیده بود. آنجا

شاهدی بر الهام کتاب مقدس بود که به عنوان لنگر در میان خطرات سال های اخیر به او خدمت کرد. او نمی توانست به آموزه های عقل گرایی قناعت کند و با مطالعه کتاب مقدس و جستجوی نور روشن تر، پس از مدتی معین به ایمانی مثبت سوق داده شد.

همانطور که او تحقیقات خود را در مورد پیشگویی ها ادامه داد، متوجه شد که آمدن خداوند نزدیک است. او که تحت تأثیر عظمت و اهمیت این حقیقت بزرگ قرار گرفته بود، آرزو کرد آن را به مردم برساند. اما این باور عمومی مبنی بر اینکه پیشگویی های دانیال اسرارآمیز بوده و قابل درک نیستند، مانعی جدی بر سر راه او بود. او سرانجام تصمیم خود را گرفت، همانطور که فارل در گذشته انجام داده بود.

بشارت ژنو، که از کودکان شروع شد، که از طریق آن او امیدوار بود والدین را مورد توجه قرار دهد.

او در مورد اهداف خود از این کار گفت: آرزو می کنم درک شود که نه به این دلیل که آن را کم اهمیت می دانم، بلکه برعکس، به دلیل ارزش بسیار زیاد آن، می خواستم آن را ارائه دهم. روشی آشنا و اینکه من بچه ها را خطاب قرار دادم.

می خواستم شنیده شوم، و می ترسیدم که اگر ابتدا بزرگسالان را خطاب کنم، صدایم شنیده نشود. بنابراین تصمیم گرفتم به سراغ جوان ترها بروم. من یک مخاطب بچه جمع می کنم. اگر گروه رشد کند؛ اگر دیدی که با علاقه گوش می دهند و خشنود می شوند؛ اگر آنها موضوع را بفهمند و توضیح دهند، مطمئن می شوم که به زودی می توانم جلسه دوم را انجام دهم و بزرگسالان نیز به نوبه خود می بینند که ارزش نشستن و مطالعه را دارد.

وقتی این کار انجام شود، هدف پیروز می شود.»

تلاش موفقیت آمیز بود. هنگام صحبت با کودکان، افراد مسن تر برای شنیدن می آیند. گالری های کلیسای او پر از شنوندگان توجه بود. در این میان مردانی بودند که از موقعیت اجتماعی و دانش بالایی برخوردار بودند، غریبه ها و خارجی هایی نیز بودند که از ژنو دیدن کردند. بنابراین پیام به قسمت های دیگر منتقل شد.

گائوسن که از موفقیت خود دلگرم شده بود، درس های خود را به امید ترویج مطالعه کتاب های نبوی در کلیساهای فرانسوی زبان منتشر کرد. گائوسن می گوید: «انتشار دستورات عملی هایی که به کودکان داده می شود، به این معناست که به بزرگسالانی که اغلب به بهانه های نادرست این کتابها را نادیده می گیرند، می گوئیم: «چگونه وقتی کودکان ما آنها را می فهمند، درک آنها دشوار است؟»: "من میل زیادی داشتم که در صورت امکان، دانش پیشگویی ها را در میان گله هایمان رایج کنم." "واقعاً هیچ مطالعه ای وجود ندارد که به نظر من بهتر پاسخگوی نیازهای زمان باشد." "از طریق او است که ما باید برای مصیبت قریب الوقوع آماده شویم و مراقب عیسی مسیح باشیم و منتظر باشیم."

گائوسن علیرغم اینکه یکی از برجسته ترین و محبوب ترین واعظان زبان فرانسوی بود، پس از مدتی، به دلیل جرم اصلی استفاده از کتاب مقدس در آموزش جوانان، به جای تعلیمات کلیسا - یک کتابچه راهنمای خسته کننده و منطقی، از خدمت تعلیق شد. تقریباً فاقد ایمان مثبت او بعداً در یک مدرسه الهیات معلم شد و یکشنبه ها به عنوان تعلیم آموز به کار خود ادامه داد و کودکان را خطاب قرار داد و به آنها کتاب مقدس را آموزش داد. آثار او در مورد نبوت نیز علاقه شدیدی را برانگیخت. گائوسن از دوران استادی خود، از طریق مطبوعات، و از طریق شغل مورد علاقه اش به عنوان معلم کودکان، سال ها به اعمال نفوذ گسترده ادامه داد و به عنوان ابزاری برای جلب توجه بسیاری به مطالعه پیشگویی هایی عمل کرد که در مورد آن صحبت می کردند. آمدن بعدی خداوند

در اسکاندیناوی، پیام ظهور نیز موعظه شد و علاقه زیادی را برانگیخت. بسیاری از امنیت بی دقت خود برای اعتراف و ترک گناهان خود بیدار شده اند و به نام مسیح طلب بخشش کرده اند. اما روحانیان کلیسای دولتی با این جنبش مخالفت کردند و از طریق نفوذ آنها، برخی از کسانی که این پیام را تبلیغ می کردند به زندان انداخته شدند. در بسیاری از جاهایی که واعظان ظهور قریب الوقوع خداوند به این ترتیب ساکت شده اند، خداوند صلاح دیده است که پیام را در یک پیام ارسال کند.

معجزه آسا، از طریق کودکان کوچک. از آنجایی که آنها خردسال بودند، قانون ایالتی نمی توانست هیچ ممنوعیتی را برای آنها اعمال کند، بنابراین آنها اجازه داشتند بدون آزار و اذیت صحبت کنند.

این جنبش عمدتاً در میان فروتن ترین طبقات صورت گرفت و مردم برای شنیدن این هشدار در ساده ترین خانه های کارگری جمع شدند.

خود واعظان کودک اکثراً کلبه نشینان فقیر بودند.

برخی از آنها شش یا هشت سال بیشتر نداشتند. و در حالی که زندگی آنها گواهی می داد که آنها منجی را دوست دارند و به دنبال این بودند که در اطاعت از احکام مقدس خدا زندگی کنند، آنها در مجموع فقط توانایی و هوشی را نشان دادند که معمولاً در کودکان آن سن دیده می شود. با این حال، زمانی که قبل از مردم، آشکار بود که آنها تحت تأثیر تأثیری قرار گرفتند که فراتر از مواهب طبیعی آنها بود. لحن و روش آنها دگرگون شد، و با قدرتی جدی هشدار داوری را دادند. و از همان کلمات کتاب مقدس استفاده کردند: "از خدا بترسید و او را جلال دهید، زیرا ساعت داوری او فرا رسیده است." آنها گناهان مردم را سرزنش می کردند و نه تنها فسق و زشتی را محکوم می کردند، بلکه دنیاپرستی و دین گریزی را نیز سرزنش می کردند و شنوندگان خود را به فرار شتابان از خشم آینده توصیه می کردند.

مردم با لرز گوش می دادند. روح قانع کننده خدا با قلب آنها صحبت کرد. بسیاری با علاقه جدید و عمیق تر به جستجوی کتاب مقدس هدایت شدند. افراد غیر معتدل و بد اخلاق زندگی خود را اصلاح کردند. دیگران اعمال غیر صادقانه خود را کنار گذاشتند. چنین کاری انجام شد که حتی کشیشان کلیسای دولتی مجبور شدند تشخیص دهند که دست خدا در جنبش است.

این اراده الهی بود که خبر آمدن منجی در کشورهای اسکاندیناوی داده شود. و هنگامی که صدای بندگان خاموش شد، روح خود را بر فرزندان نهاد تا کار انجام شود. هنگامی که عیسی با همراهی جمعیت سرخوش به اورشلیم نزدیک شد، فریسیان حسود از او خواستند تا آنها را ساکت کند. اما عیسی به آنها پاسخ داد که همه اینها تحقق نبوت است و اگر آن صداها خاموش باشد، خود سنگ ها فریاد خواهند زد. مردم که از تهدیدهای کاهنان و شاهزادگان مرعوب شده بودند، با ورود به دروازه های اورشلیم، اعلان شادی خود را متوقف کردند. اما پس از آن بچه ها در صحن معبد، شاخه های خرما را تکان می دادند، آواز خواندند و گریه کردند: "هوسنا به پسر داوود!" (متی. 21:8-16) هنگامی که فریسیان به شدت ناراضی بودند، به او گفتند: "آیا می شنوی این مردم چه می گویند؟" همانطور که خدا در زمان ظهور اول مسیح از طریق کودکان کار کرد، در رساندن پیام ظهور دوم خود نیز از طریق آنها کار کرد. کلام خدا باید محقق شود تا اعلامیه آمدن منجی به همه مردمان، زبان ها و ملت ها داده شود.

گیلر مه میلر و همکارانش مأموریت تبلیغ این هشدار را در آمریکا داشتند. این کشور به مرکز جنبش بزرگ ظهور تبدیل شد.

در آنجا بود که پیشگویی پیام اولین فرشته مستقیم ترین تحقق خود را داشت.

نوشته های میلر و همراهانش به سرزمین های دور برده شد. به تمام جهان، هر کجا که مبلغان رسوخ کردند، خبر خوشحال کننده بازگشت زودهنگام مسیح فرستاده شد. در همه جا پیام انجیل ابدی منتشر شد: "از خدا بترسید و او را جلال دهید زیرا ساعت داوری او فرا رسیده است."

شهادت پیشگویی هایی که به نظر می رسید به آمدن مسیح در بهار 1844 اشاره می کرد، ذهن مردم را عمیقاً تحت تأثیر قرار داد. همانطور که پیام از یک ایالت به ایالت دیگر می رفت، همه جا علاقه زیادی وجود داشت. بسیاری متقاعد شده بودند که استدلال های برگرفته از دوره های نبوی درست است و با فدای غرور نظرات خود، حقیقت را با خوشحالی دریافت کردند. مقداری

کشیش ها عقاید و احساسات فرقه ای خود را کنار گذاشتند و با صرف نظر از حقوق و کلیساها، در اعلام آمدن عیسی متحد شدند. با این حال، کشیانی نسبتاً کمی بودند که این پیام را پذیرفتند. از این رو، بخش عمده ای از آن به دست افراد متواضع فروتن منتقل شد. کشاورزان مزارع را ترک کردند، مکانیک ها ابزار خود را، تاجران کالاهای خود را، متخصصان مشاغل خود را ترک کردند. با همه اینها، تعداد کارگران در مقایسه با کارهایی که قرار بود انجام شود کم بود. وضعیت یک کلیسای بی خدا و دنیایی که در شرارت فرو رفته بود، بار سنگینی بر روح نگهبانان واقعی بود، و آنها با کمال میل زحمت، محرومیت و رنج را تحمل کردند، تا بتوانند مردم را به توبه برای نجات دعوت کنند. اگرچه با مخالفت شیطان، کار به طور پیوسته ادامه یافت و حقیقت ظهور توسط هزاران نفر پذیرفته شد.

در همه جا شهادت نافذ شنیده می شد که به گناهکاران اعم از دنیوی و کلیسا هشدار می داد که از خشم آینده فرار کنند. واعظان مانند یحیی تعمید دهنده، پیشرو مسیح، تبر را به ریشه درخت می زدند و همه را تشویق می کردند که میوه ای شایسته توبه به بار آورند. درخواست های تکان دهنده آنها در تضاد آشکار با تضمین های صلح و امنیت بود که از منبرهای مردمی شنیده بودند. و هر جا پیام مخابره می شد، مردم را به هیجان می آورد. شهادت ساده و مستقیم کتاب مقدس که با قدرت روح القدس به روح می رسید، وزنی از اعتقاد را به همراه داشت که کمتر کسی می توانست کاملاً در برابر آن مقاومت کند. دینداران از امنیت کاذب خود متزلزل شدند. ارتداد، دنیاپرستی و بی ایمانی، غرور و خودخواهی او را دیدند. بسیاری با توبه و خواری به دنبال خداوند بودند. محبت هایی که مدت ها به چیزهای زمینی چسبیده بود، اکنون در بهشت تثبیت شده بود. روح خدا بر آنها آرام گرفت، و با دل های نرم و رام شده، با هم متحد شدند و فریاد "از خدا بترسید و او را جلال دهید". ساعت داوری او فرا رسیده است.

گناهکاران در حال گریه پرسیدند: برای رستگاری چه کنم؟ کسانی که زندگی شان با بی صداقتی مشخص شده بود، مشتاق جبران بودند. همه کسانی که در مسیح آرامش یافتند می خواستند دیگران نیز در این برکت سهیم باشند. دل پدر و مادر به فرزندانشان تبدیل شد و دل فرزندان به پدر و مادر. حصار غرور و اندوخته فرو ریخت. اعترافات صمیمانه انجام شد و اعضای خانواده برای نجات نزدیکترین و عزیزترین آنها تلاش کردند. صدای شفاعت پرشور اغلب شنیده می شد. همه جا روح هایی در غم و اندوه عمیق وجود داشت که با خدا دعا می کردند. بسیاری برای یقین بخشیدن به آمرزش گناهان خود، یا برای تبدیل شدن به بستگان یا همسایگان خود، تمام شب را به نماز جنگیدند.

تمام کلاس ها بر جلسات Adventist متمرکز شدند. ثروتمند و فقیر، بزرگ و فروتن، آنها به دلایل مختلف مشتاق شنیدن دکتربین ظهور دوم بودند. خداوند روح مخالفت را تحت کنترل داشت در حالی که بندگانش دلایل ایمان خود را توضیح می دادند. گاهی اوقات ساز ضعیف بود. اما روح خدا به حقیقت او قدرت داد. حضور فرشتگان مقدس در این مجالس محسوس بود و روزانه بسیاری به جمع مؤمنان می پیوستند. در حالی که شواهد آمدن به زودی مسیح تکرار می شد، جمعیت گسترده در سکوت کامل به سخنان موقر گوش می دادند. به نظر می رسید که آسمان و زمین به یکدیگر نزدیک تر می شوند. قدرت خدا در پیر و جوان و میانسال احساس می شد. مردها با ستایش بر لبانشان به خانه هایشان رفتند و صدای شادی در هوای خاموش شب طنین انداز شد. هیچ کس که در آن جلسات شرکت می کرد، هرگز نمی توانست صحنه های بسیار جذاب را فراموش کند.

اعلام زمان معینی برای آمدن مسیح، مخالفت شدید بسیاری از مردم از همه طبقات، از کشیش، در منبر تا

جسورترین گناهکار کلام نبوت محقق شد: "در روزهای آخر مسخره کنندگان خواهند آمد که بر اساس شهودات خود راه خواهند رفت و خواهند گفت: "وعده آمدن او کجاست؟" زیرا از زمانی که پدران به خواب رفتند، همه چیز به همان شکلی که از آغاز زمان بود باقی می ماند. ایجاد." (دوم پطرس 3:3 و 4) بسیاری از کسانی که ادعا می کردند منجی را دوست دارند، اعلام کردند که مخالف آموزه ظهور دوم نیستند. آنها تنها بر خلاف تنظیم یک زمان تعریف شده بودند. اما چشمان جستجوگر خداوند قلب آنها را می خواند. آنها نمی خواستند در مورد آمدن مسیح بشنوند تا جهان را با عدالت قضاوت کند. آنها بندگان خیانتکار بودند. اعمالشان در برابر امتحان خدایی که دلها را جستجو می کند تاب نمی آورد و از ملاقات خداوند می ترسیدند. مانند یهودیان در روزهای ظهور اول مسیح، آنها آماده سلام کردن به او نبودند. آنها نه تنها از گوش دادن به استدلال های روشن کتاب مقدس خودداری کردند، بلکه کسانی را که منتظر خداوند بودند نیز به سخره گرفتند.

شیطان و فرشتگانش شادی می کردند و در چهره مسیح و فرشتگان مقدس توهین می کردند، زیرا قوم او به قدری محبت او را کم می کردند که تمایلی به ظهور او نداشتند.

«هیچ کس از آن روز و ساعت خبر ندارد»، استدلالی بود که اغلب توسط رد کنندگان ایمان ظهور مطرح می شد.

متن مقدس می گوید: "هیچ کس از آن روز و ساعت خبر ندارد، نه فرشتگان در بهشت و نه پسر، بلکه فقط پدر من." (متی 24:36) توضیح واضح و هماهنگ این قطعه توسط منتظران پروردگار ارائه شد و استفاده اشتباه از آن توسط مخالفان روشن شد. این سخنان توسط مسیح در گفتگوی به یاد ماندنی با شاگردان در کوه زیتون، پس از اینکه او برای آخرین بار معبد را ترک کرد، بیان کرد. شاگردان این سؤال را مطرح کرده بودند که: نشانه آمدن تو و پایان جهان چه خواهد بود؟ عیسی به آنها نشانه هایی داد و گفت: "وقتی همه این چیزها را دیدید، بدانید که او به درها نزدیک است." (متی 24:3 و 33) جمله از خداوند برای از بین بردن دیگری بیان نمی شود. اگرچه هیچ کس روز یا ساعت ظهور او را نمی داند، اما به ما در مورد آن دستور داده شده است و باید بدانیم چه زمانی نزدیک است. علاوه بر این، به ما آموخته اند که بی تفاوت بودن نسبت به اخطار، امتناع از دانستن آن، یا غفلت از دانستن زمان ظهور او، برای ما همانقدر کشنده خواهد بود که برای کسانی که در روزگار نوح زندگی می کردند. غافل از زمان آمدن سیل و مثلی که در همین سوره آمده است، بنده مؤمن را در مقابل کافر قرار می دهد و لعنت می کند بر کسی که در دل خود گفت: پروردگارم دیر می آید. این نشان می دهد که مسیح در چه نوری به کسانی که می بیند در حال تماشا و موعظه آمدن او هستند و همچنین به کسانی که آن را انکار می کنند، می بیند و پاداش می دهد. او می گوید: «پس مراقب باشید.» خوشا به حال آن بندهای که خداوند وقتی می آید، او را به این طریق خدمت می کند.» (متی 24:42)

51) «اگر مراقب نباشی، مثل دزد بر تو خواهد آمد و نمی دانی چه ساعتی بر تو خواهد آمد.» (مکاشفه 3:3).

پولس در مورد طبقه ای صحبت می کند که ظهور خداوند برای آنها غیرمنتظره خواهد بود: "روز خداوند مانند دزدی در شب خواهد آمد، زیرا هنگامی که بگویند صلح و امنیت است، آنگاه هلاکت ناگهانی بر آنها خواهد آمد. .. و به هیچ وجه فرار نخواهند کرد." و برای کسانی که به هشدار ناجی توجه می کنند می افزاید: "ای برادران، دیگر در تاریکی نیستید، که آن روز مانند دزد شما را فرا خواهد گرفت، زیرا همه شما فرزندان نور و فرزندان روز هستید. نه از شب و نه از تاریکی." (اول تسالونیک 5:2-5)

بنابراین نشان داده شد که کتاب مقدس هیچ تضمینی برای افرادی که در مورد نزدیک بودن آمدن مسیح در جهل باقی می ماند، ارائه نمی دهد. اما کسانی که تنها بهانه ای برای رد حقیقت می خواستند گوش خود را به این توضیح بستند؛ و کلمات "از آن روز و ساعت هیچ کس نمی داند" همچنان توسط استهزاگران جسور و حتی توسط خادمین مسیحی تکرار می شد.

هنگامی که مردم بیدار شدند و شروع به پرسش در مورد راه نجات کردند

معلمان دینی بین آنها و حقیقت قرار گرفتند و به دنبال این بودند که ترس آنها را از طریق تفسیرهای نادرست از کلام خدا آرام کنند. دیده بانان بی وفا به کار فریبکار بزرگ پیوستند و فریاد زدند: "سلام، سلام!"، در حالی که خدا از صلح سخنی نگفته بود. مانند فریسیان زمان مسیح، بسیاری از ورود به ملکوت بهشت امتناع کردند و مانع ورود کسانی شدند. خون این ارواح در دست شما لازم است.

متواضع ترین و مقدس ترین افراد در کلیساها معمولاً اولین کسانی بودند که پیام را دریافت می کردند. کسانی که کتاب مقدس را برای خود مطالعه می کردند، نمی توانستند خصوصیات غیرمقدسی نظرات رایج در مورد نبوت را ببینند، و هر جا که مردم تحت تأثیر روحانیت قرار نگرفتند، هر کجا که کلام خدا را برای خود جستجو کردند، دکتربین ظهور. برای تثبیت اقتدار الهی آن فقط باید با کتاب مقدس مقایسه شود.

بسیاری توسط برادران بی ایمان خود مورد آزار و اذیت قرار گرفتند. برخی برای حفظ موقعیت خود در کلیسا موافقت کردند که چیزی در مورد امید خود نگویند. با این حال، برخی دیگر احساس می کردند که وفاداری به خدا آنها را از پنهان کردن حقایق که به آنها سپرده بود منع می کند. تعداد کمی از انجمن کلیسا جدا شده اند، تنها به این دلیل که اعتقاد خود را به آمدن مسیح ابراز می کنند. برای کسانی که آزمایش ایمان خود را تحمل کردند، سخنان پیامبر بسیار باارزش بود: «برادران شما که به خاطر نام من از شما نفرت دارند و شما را از شما جدا می کنند، بگویید خداوند جلال یابد، اما برای شادی شما ظاهر خواهد شد. و آنها گیج خواهند شد." (اشعیا، 66:5)

فرشتگان خدا با عمیق ترین علاقه نتیجه هشدار را تماشا کردند. وقتی کلیساها پیام را رد کردند، فرشتگان با اندوه فراوان کنار رفتند. با این حال، بسیاری بودند که هنوز در مورد حقیقت ظهور آزمایش نشده بودند. بسیاری از مردم فریب شوهران، همسران، والدین یا فرزندان را خوردند و به این باور رسیدند که حتی گوش دادن به بدعت‌های تبلیغ شده توسط ادونتیست‌ها گناه است. به فرشتگان دستور داده شد که صادقانه مراقب آن ارواح باشند. زیرا نور دیگری از عرش خدا همچنان باید بر آنها بتابد.

با اشتیاق وصف ناپذیر، کسانی که پیام را دریافت کرده بودند، منتظر آمدن منجی خود بودند. زمانی که انتظار ملاقات با او را داشتند نزدیک بود. آنها در آرامشی آرام منتظر این ساعت بودند. آنها در ارتباط شیرین با خدا آرام گرفتند، تضمین آرامشی که در آینده روشن باید نصیب آنها شود. هیچ کس که این امید و اطمینان را تجربه کرده باشد، نمی تواند آن ساعات ارزشمند انتظار را فراموش کند. چند هفته قبل از موعد مقرر، مشاغل سکولار در بیشتر موارد کنار گذاشته شدند. مؤمنان مخلص هر فکر و احساسی را در دل خود به دقت بررسی می کردند، گویی در بستر مرگ هستند و تنها لحظاتی از چشم بستن بر صحنه های زمینی فاصله داشتند.

هیچ «لباسی برای معراج» ساخته نشد، اما همه احساس نیاز به شواهد درونی می کردند که نشان می داد برای ملاقات با ناجی آماده هستند. لباس‌های سفید آنها پاک روح بود - شخصیت‌هایی که با خون کفاره مسیح از گناه پاک شدند. ای کاش هنوز هم همان روحیه درون نگری، همان ایمان مصمم و پرشور در مردم مدعی خدا وجود داشت! اگر آنها همچنان در برابر خداوند فروتن می کردند و با اصرار عریضه‌های خود را به جایگاه رحمت می فرستادند، تجربه‌ای بسیار غنی‌تر از آنچه اکنون دارند، داشتند.

دعا بسیار کم است. اعتقاد واقعی به گناه بسیار کم است، و فقدان یک ایمان زنده، بسیاری را از فیض بسیار غنی که توسط نجات دهنده ما ارائه شده بی نصیب می گذارد.

خدا قصد داشت قوم خود را بیازماید. دست او اشتباهی را در حساب دوره های نبوی پنهان می کرد. ادونتیست ها این خطا را کشف نکردند، و همچنین توسط آگاه ترین مخالفانشان کشف نشد. اینها گفتند: «شمار شما از دوران نبوی صحیح است، اتفاق بزرگی در شرف وقوع است.

محل؛ اما این چیزی نیست که آقای میلر پیش بینی می کند. اما تبدیل جهان و نه ظهور دوم مسیح."

زمان انتظار گذشته است و مسیح برای نجات قوم خود ظاهر نشده است. کسانی که با ایمان و عشق خالصانه منتظر منجی بودند، ناامیدی تلخی را تجربه کردند. با این حال، اهداف خدا برآورده شد. او قلب کسانی را آزمایش می کرد که ادعا می کردند انتظار ظهور او را دارند. در میان آنها بسیاری بودند که هیچ انگیزه ای بالاتر از ترس نداشتند. اظهار اعتقاد آنها بر قلب و زندگی آنها تأثیری نداشته است. وقتی اتفاق مورد انتظار رخ نداد، اعلام کردند که ناامید نشده اند. آنها هرگز باور نکرده بودند که مسیح خواهد آمد. اینها جزو اولین کسانی بودند که غم و اندوه مؤمنان واقعی را به سخره گرفتند.

اما عیسی و کل لشکر آسمانی با وجود ناامیدی به آزموده شدگان و مؤمنان با محبت و همدردی نگاه کردند. اگر پرده‌ای که مرئی و نامرئی را جدا می‌کند کنار گذاشته شود، فرشتگانی دیده می‌شدند که به آن ارواح وفادار نزدیک می‌شوند و آنها را در برابر تیرهای شیطان محافظت می‌کنند.

فصل 21

یک هشدار رد شده

در موعظه آموزه ظهور دوم، ویلیام میلر و همکارانش تنها به این هدف کار کرده بودند که مردم را بیدار کنند تا خود را برای قضاوت آماده کنند. آنها به دنبال این بودند که چشمان افراد مذهبی را به امید واقعی کلیسا و نیاز به تجربه عمیق تر مسیحی باز کنند. آنها همچنین برای بیدار کردن افراد تغییر نیافته تلاش کردند تا توبه و تبدیل فوری به خدا را تحمیل کنند. آنها سعی نکردند مردان را به یک فرقه یا حزب مذهبی تبدیل کنند، از این رو در میان همه احزاب و فرقه ها زحمت می کشیدند، بدون اینکه در تشکیلات و نظم آنها دخالت کنند.

میلر گفت: "در تمام کارهایم هرگز تمایل یا فکر نکرده ام که منافعی جدا از فرقه های موجود ایجاد کنم، یا از یکی به ضرر دیگری سود ببرم. من به نفع همه آنها فکر کردم. با فرض اینکه همه مسیحیان این کار را انجام دهند. شاد باش- در چشم انداز آمدن مسیح بودند، و کسانی که چیزها را آنطور که من می دیدم نمی دیدند، کسانی را که این آموزه را می پذیرفتند کمتر دوست نداشتند، فکر نمی کردم نیازی به برگزاری جلسات جداگانه باشد. آرزوی این بود که روح ها را به خدا تبدیل کنم، جهان را از داوری آینده آگاه کنم و هموعانم را متقاعد کنم که قلب را آماده کنند، که آنها را قادر می سازد تا با خدای خود آرامش پیدا کنند. کلیساهای مختلف موجود."

از آنجایی که کار او به بازسازی کلیساها گرایش داشت، مدتی مورد توجه قرار گرفت. اما از آنجایی که وزرا و رهبران دینی تصمیم به مخالفت با دکنترین ظهور گرفتند و میخواستند همه جنجالها را در این زمینه خفه کنند، نه تنها از منبر با آن مخالفت کردند، بلکه از امتیاز حضور در موعظهها در ظهور دوم یا حتی از اعضای خود محروم شدند. صحبت از چنین امیدی در جلسات کلیسا، از این رو مؤمنان خود را در وضعیت سختی و سرگشتگی قرار دادند.

آنها کلیساهای خود را دوست داشتند و از جدا شدن از آنها خودداری کردند. اما چون شهادت کلام خدا را کنار گذاشته و حق خود را برای تحقیق در مورد پیشگویی ها انکار کردند، احساس کردند که وفاداری به خدا به آنها اجازه تسلیم نمی دهد. کسانی که به دنبال جلوگیری از شهادت کلام خدا بودند، نمی توانستند به عنوان بخشی از کلیسای مسیح، "ستون و اساس حقیقت" دیده شوند. در نتیجه، آنها احساس می کردند که از قطع رابطه خود با آنها حق دارند. در تابستان 1844 حدود پنجاه هزار عضو کلیساهای خود را ترک کردند.

در این زمان، تغییر قابل توجهی در اکثر کلیساهای ایالات متحده مشاهده شد. برای سالهای متمادی، انطباق تدریجی اما غیرقابل تغییر با اعمال و آداب و رسوم دنیوی و کاهش متناظر در زندگی معنوی اصیل مشاهده شده بود. اما در آن سال، شواهدی مبنی بر کاهش ناگهانی و مشخص تقریباً در تمام کلیساهای کشور ظاهر شد. اگرچه هیچ کس نتوانست علت را مشخص کند، اما خود این واقعیت هم در مطبوعات و هم در منبر به طور گسترده مورد توجه و اظهار نظر قرار گرفت.

آقای بارنز، نویسنده یک تفسیر بسیار پرکاربرد و کشیش یکی از کلیساهای برجسته آن شهر، در جلسه ای از هیئت رئیسه فیلادلفیا، اعلام کرد که «بسیست سال در خدمت بوده است و هرگز، تا آخرین عبادت، آیا او این حکم را بدون دریافت تعداد بیشتر یا کمتر از نوکیشان اجرا می کرد. اما اکنون هیچ بیداری، تغییر دین، رشد ظاهری فیض در مسیحیان مدعی وجود ندارد، و هیچ کس به دفتر او نمی آید.

کار کنید تا در مورد نجات روح آنها صحبت کنید. با افزایش تجارت و چشم‌انداز روشن تجارت و صنعت، گرایش به دنیاپرستی بیشتر می‌شود. این در همه فرقه‌ها اتفاق می‌افتد.»

در فوریه همان سال، پروفیسور. فینی از کالج اوبرلین گفت: "ما حقایق را پیش روی خود داشته ایم که به طور کلی، کلیساهای پروتستان کشور ما نسبت به تقریباً تمام اصلاحات اخلاقی عصر بی تفاوت و خصمانه هستند. استثنائات خاصی وجود دارد، اما کافی نیست. وضعیت از بین رفتن گسترده.

ما همچنین یک واقعیت تأییدکننده دیگر داریم - فقدان تقریباً جهانی تأثیر احیاگر در کلیساهای بی‌علاقگی معنوی تقریباً به همه چیز هجوم می‌آورد و به طرز وحشتناکی عمیق است. این چیزی است که مطبوعات مذهبی سراسر کشور گواهی می‌دهند. اعضای کلیسا تا حد زیادی عاشق مد می‌شوند و در جشن‌های شادی، رقص‌ها و جشن‌ها و غیره با شروران دست در دست هم می‌دهند. اما لازم نیست در این موضوع دردناک بمانیم. کافی است بدانیم که شواهد در حال انباشته شدن هستند و به شدت بر سر ما فرو می‌روند تا نشان دهیم که کلیساهای، به طور کلی، متأسفانه در حال انحطاط هستند. آنها از خداوند دور شده‌اند و او نیز از آنها دور شده است.»

و یکی از سردبیران تلسکوپ مذهبی شهادت می‌دهد: "ما هرگز به اندازه کنونی شاهد زوال مذهبی نبوده ایم. به راستی که کلیسا باید بیدار شود و علت بیماری را جستجو کند، زیرا هر کسی که صهیون را دوست دارد باید این کار را انجام دهد. وقتی به یاد می‌آوریم که چقدر موارد کمی و گاه به گاه تبدیل واقعی وجود دارد، و از عذاب و سختی تقریباً بی‌نظیر گناهکاران، تقریباً بی‌اختیار فریاد می‌زنیم: "آیا خداوند رحمت را فراموش کرده است؟ یا: آیا در رحمت بسته است؟"

چنین شرایطی هرگز بدون علت در کلیسا وجود ندارد. تاریکی معنوی که بر ملت‌ها، کلیساهای و افراد می‌آید ناشی از کناره‌گیری خودسرانه یاری فیض الهی از سوی خداوند نیست، بلکه به دلیل غفلت یا رد نور الهی از سوی انسان است. نمونه بارز این حقیقت در تاریخ قوم یهود در زمان عیسی مسیح ارائه شده است. با دلبستگی به دنیا و فراموشی خدا و کلام او، فهمشان تیره شد و دل‌هایشان دنیوی و نفسانی شد. بنابراین آنها از ظهور مسیح غافل بودند و در غرور و بی‌ایمانی خود نجات دهنده را رد کردند. حتی در آن زمان نیز خداوند آگاهی یا مشارکت در برکات نجات را از قوم یهود خارج نکرد. اما کسانی که حقیقت را رد کردند، تمام اشتیاق به هدیه آسمانی را از دست دادند. آنها «تاریکی را با نور و نور را با ظلمت عوض کردند» تا اینکه نوری که در آنها بود تاریکی شد. و چقدر این تاریکی بزرگ بود!

این بخشی از سیاست شیطان است که مردان را وادار به حفظ اشکال دین کند، اگرچه روح تقوای حیاتی ممکن است کاملاً وجود نداشته باشد. یهودیان پس از رد انجیل، مشتاقانه به حفظ مناسک باستانی خود ادامه دادند. آنها به شدت انحصارطلبی ملی را حفظ کردند، علیرغم اینکه اعتراف نکردند که حضور خدا دیگر در میان آنها نیست. پیشگویی دانیال به قدری صریح به زمان آمدن مسیح اشاره کرد و مرگ او را چنان مستقیم پیش بینی کرد که هر کاری انجام دادند تا از مطالعه آن جلوگیری کنند و سرانجام خاخام‌ها بر همه کسانی که سعی در محاسبه زمان داشتند نفرین کردند. قوم بنی اسرائیل هزار و نهصد سال در کوری و عذاب خود باقی ماندند، بی تفاوت نسبت به پیشنهاد رستگاران، فراموشی برکات انجیل، و به عنوان هشدار جدی و وحشتناک از خطر رد نور بهشت.

هر جا که چنین علتی وجود داشته باشد، همان آثار را به دنبال خواهد داشت. کسی که عمداً اعتقادات خود را در مورد وظیفه سرکوب می‌کند زیرا آنها در تمایلات او دخالت می‌کنند، در نهایت توانایی تشخیص حقیقت و خطا را از دست می‌دهند. فهم مبهم می‌شود، وجدان بی‌احساس می‌شود، دل سخت می‌شود و

روح از خدا جدا می شود در جایی که پیام حقیقت الهی تحقیر می شود و با آن رفتار سبک می شود، در آنجا کلیسا در تاریکی فرو می رود. ایمان و عشق سرد می شود و اختلاف و بیگانگی وارد می شود. اعضای کلیسا علایق و انرژی خود را بر تلاش های دنیوی متمرکز می کنند و گناهکاران در عذاب وجدان خود سخت می شوند.

پیام اولین فرشته مکاشفه 14 که ساعت قضاوت الهی را اعلام می کند و انسانها را به ترس و پرستش خدا می خواند، برای جدا کردن مردم ادعا شده خدا از تأثیرات مخرب جهان و بیدار کردن آنها برای آگاهی از آنها طراحی شده است. خود واقعی شرط دنیاپرستی و ارتداد. در این پیام، خداوند هشدار می دهد که کلیسا فرستاد که اگر آن را می پذیرفتند، بدی هایی را که آن را از او جدا می کرد، اصلاح می کرد. اگر آنها پیام را از آسمان دریافت می کردند، قلب های خود را در برابر خداوند خاضع می کردند و با جدیت می خواستند در حضور او بایستند، روح و قدرت خدا در میان آنها آشکار می شد. کلیسا دوباره به حالت مبارک وحدت، ایمان و عشق می رسید که در دوران رسولان وجود داشت، زمانی که ایمانداران «یک دل و جان بودند» و «با شجاعت کلام خدا را اعلام می کردند»، زمانی که «خداوند به کلیسا کسانی که نجات خواهند یافت» (اعمال رسولان 4:32 و 2:47)؛ 31

اگر مردم ادعای خدا نوری را که از کلام مقدس او بر آنها می تابد دریافت می کردند، به وحدتی می رسیدند که مسیح برای آن دعا کرد و رسول آن را به عنوان «وحدت روح در پیوند صلح» توصیف می کند. او می گوید: «یک بدن و یک روح وجود دارد، همانطور که در یک امید دعوت خود خوانده شده اید، یک خداوند، یک ایمان، یک تعמיד.» (افس. 5:3-4)

کسانی که پیام ظهور را پذیرفتند، چنین نتایج مبارکی را تجربه کردند. آنها «از فرقه های مختلف آمده اند و موانع فرقه ای آنها به زمین فرو ریخته شد. عقاید متضاد به اتم تقلیل یافتند. امید غیرکتابی هزاره زمینی کنار گذاشته شد و دیدگاه های نادرست درباره ظهور دوم تصحیح شد. غرور و انطباق با دنیا از بین رفت. اشکالات رفع شده است. دلها در رفاقتی شیرین به هم پیوستند و عشق و شادی حاکم شد. اگر این دکتترین این کار را برای عده معدودی از کسانی که آن را دریافت کردند انجام می داد، اگر آنها نیز آن را می پذیرفتند برای همه همین کار را می کرد.

اما کلیساها، به طور کلی، آن را رد کردند. خادمان او که به عنوان "نگهبانان خاندان اسرائیل" باید اولین کسانی باشند که نشانه های آمدن عیسی را تشخیص می دادند، چه از شهادت انبیا و چه از نشانه های زمانه نتوانستند حقیقت را بیاموزند. همانطور که امیدها و جاه طلبی های دنیوی قلب آنها را پر کرد، عشق آنها به خدا و ایمان به کلام او سرد شد. و هنگامی که آموزه ظهور ارائه شد، فقط تعصبات و بی ایمانی آنها را برانگیخت. این که این پیام تا حد زیادی توسط مردم عادی تبلیغ می شد، به عنوان دلیلی بر آن مطرح شد. مانند گذشته، شهادت صریح کلام خدا با این سؤال مخالفت کرد که "آیا هیچ یک از امیران یا فریسیان ایمان آورده اند؟" و با دشواری یافتن وظیفه ابطال براهین برگرفته از دوره های نبوی، بسیاری از مطالعه پیشگویی ها منحصر شدند و آموزش دادند که کتب نبوی مهر و موم شده اند و نباید درک شوند. عده زیادی که تلویحاً به کشیشان خود اعتماد داشتند، از گوش دادن به هشدار خودداری کردند. و دیگران، اگرچه به حقیقت متقاعد شده بودند، اما جرات اعتراف به آن را نداشتند که مبدا «از کنیسه اخراج شوند». پیامی که خدا برای آزمایش و تطهیر کلیسا فرستاده بود با اطمینان کامل نشان داد که تعداد کسانی که به جای مسیح به این دنیا محبت کرده بودند چقدر زیاد است. پیوندهایی که آنها را به زمین متصل می کرد از جاذبه های آسمانی قوی تر بود. آنها گوش دادن به ندای حکمت دنیوی را ترجیح دادند و از پیام جستجوگر حقیقت روی گردان شدند.

در رد هشدار فرشته اول، آنها از وسایلی که بهشت برای بازسازی آنها فراهم کرده بود بیزاری جستند. آنان از رسول مهربانی که می‌توانست بدی‌هایی را که آنها را از خدا جدا می‌کرد، اصلاح کند، سرپیچی کردند و با انگیزه‌ای بیشتر، بار دیگر به دنبال دوستی با دنیا شدند. علت وضعیت وحشتناک دنیاپرستی، ارتداد و مرگ روحانی که در کلیساها در سال 1844 وجود داشت، اینجا بود.

در مکاشفه 14، فرشته اول توسط فرشته دوم دنبال می‌شود، که اعلام می‌کند: "بابل سقوط کرد، آن شهر بزرگ سقوط کرد که همه امت‌ها را شراب خشم زناکاری خود را نوشیدند." (مکاشفه 14:8 و «بابل» گرفته شده و به معنای آشفتگی است. در کتاب مقدس برای تعیین اشکال مختلف دین نادرست یا مرتد استفاده می‌شود. در مکاشفه، فصل 17، بابل توسط یک زن نشان داده شده است، تصویری که در کتاب مقدس به عنوان نماد کلیسا استفاده شده است. زنی با فضیلت که نماینده کلیسای پاک است، زنی پست استعاره از کلیسای مرتد.

در کتاب مقدس، شخصیت مقدس و دائمی رابطه بین مسیح و کلیسای او با اتحاد زناشویی نشان داده شده است. خداوند قوم خود را از طریق یک عهد جدی با خود متحد کرد و قول داد که خدای آنها باشد و آنها خود را متعهد کردند که تنها او و او باشند. خداوند گفت: "و من تو را تا ابد با خود نامزد خواهم کرد و تو را در عدالت و داوری و مهربانی و رحمت با خود نامزد خواهم کرد." (2:19 و دوباره: "با تو ازدواج می‌کنم." (ارم. 3:14) و پولس نیز همین شکل را در عهد جدید به کار می‌برد، زیرا می‌گوید: "زیرا من تو را آماده کرده‌ام تا تو را به عنوان یک باکره خالص به یک شوهر، یعنی به مسیح معرفی کنم." (دوم قرنتیان 11:2)

بی‌وفایی کلیسا به مسیح برای دور شدن اعتماد و محبتش از او و اجازه دادن به عشق به چیزهای دنیوی برای اشغال روح با نقض عهد ازدواج مقایسه می‌شود. گناه اسرائیل در رویگردانی از خداوند در زیر این تصویر ارائه شده است. و عشق شگفت‌انگیز خدا که آنها را تحقیر می‌کردند، به طرز تکان‌دهنده‌ای به تصویر کشیده شده است: "خداوند یهوه می‌گوید، به تو قسم خوردم و با تو عهد بستم، و تو از آن من شدی." و تو بسیار زیبا و سعادت‌مند بودی تا اینکه ملکه شدی و آوازه تو به سبب زیبایی خود در میان امتهای گسترش یافت، زیرا به سبب جلال من که بر تو نهاده بودم کامل بودی...

اما تو به زیبایی خود اعتماد کردی و به خاطر شهرت خود را فاسد کردی. خداوند می‌گوید: «همانطور که زنی خیانتکارانه از همنشین خود می‌رود، ای خاندان اسرائیل نیز با خیانت به من تجاوز کردی.» «به عنوان یک زن زناکار، در جای شوهرش، غریبان را می‌پذیرد.» (حزقی 13-15، 16:8، و 32:3)

زبان بسیار مشابهی در عهد جدید علیه مسیحیان مدعی استفاده می‌شود که به دنبال دوستی با جهان هستند و آن را بالاتر از لطف خدا قرار می‌دهند. یعقوب رسول می‌فرماید: «ای زناکاران و زناکاران، آیا نمی‌دانید که دوستی با دنیا دشمنی با خداست، پس هر که بخواهد دوست جهان باشد، خود را دشمن خدا می‌کند.»

زن مکاشفه 17، بابل، توصیف شده است که "لباس ارغوانی و قرمز، و مژین به طلا و سنگهای قیمتی و مروارید، و در دستش جامی طلایی پر از زشتی‌ها و پلیدی‌ها بود... و بر روی او بر پیشانی این نام نوشته شده بود: راز، بابل بزرگ، مادر فحشا. پیغمبر می‌گوید: دیدم که آن زن از خون اولیاء و از خون شاهدان عیسی مست بود. همچنین اعلام می‌کند که بابل "شهر بزرگی است که بر پادشاهان زمین سلطنت می‌کند" (مکاشفه 17:4-6 و 18) قدرتی که برای قرن‌ها کنترل استبدادی بر پادشاهان جهان مسیحیت را حفظ کرده است، روم است. رنگ بنفش و مایل به قرمز، طلا، مروارید و سنگ‌های قیمتی به وضوح شکوه و شکوه سلطنتی را به نمایش می‌گذارد. و هیچ قدرت دیگری را نمی‌توان به اندازه کلیسایی که پیروان مسیح را چنین بی‌رحمانه مورد آزار و اذیت قرار داده است، «مست خون مقدسین» اعلام کرد. بابل همچنین متهم به گناه ارتباط غیرقانونی با "پادشاهان زمین" است. به خاطر حذف رب بود و

اتحاد با مشرکان که کلیسای یهودی یک فاحشه شد. و روم که به طور مشابه خود را با کمک گرفتن از قدرت های جهان فاسد می کند، محکومیت یکسانی دریافت می کند.

گفته می شود بابل "مادر فاحشه ها" است. دختران او باید نماد کلیساهایی باشند که به آموزه ها و سنت های خود می چسبند و از الگوی قربانی کردن حقیقت و تأیید خدا برای ایجاد اتحاد غیرقانونی با جهان پیروی می کنند. پیام مکاشفه 14 که سقوط بابل را اعلام می کند باید در مورد سازمان های مذهبی که زمانی پاک بودند و سپس منحرف شدند، اعمال شود. از آنجا که این پیام به دنبال هشدار درباره داوری است، باید در روزهای آخر اعلام شود. بنابراین، نمی توان تنها به کلیسای رم اشاره کرد، زیرا آن کلیسا برای قرن ها در وضعیت سقوط قرار داشته است.

علاوه بر این، در فصل 18 مکاشفه، در پیامی که هنوز در آینده است، از قوم خدا دعوت شده است که بابل را ترک کنند. طبق این متن کتاب مقدس، بسیاری از قوم خدا باید هنوز در بابل باشند. و اکثریت پیروان مسیح امروز در کدام شرکتهای مذهبی هستند؟ بدون شک، در کلیساهای مختلفی که اعتقاد به پروتستان دارند. این کلیساهای در زمان ظهور، در کنار خداوند و حق و برکت او قرار گرفتند. حتی جهان بی ایمان مجبور شده است که نتایج سودمندی را که به دنبال پذیرش اصول انجیل بوده است، تشخیص دهد. در کلام نبی به اسرائیل: «و خداوند یهوه می گوید: «و شهرت تو به خاطر زیباییات در میان امتها گسترش یافت، زیرا تو به سبب جلال من که بر تو نهاده بودم، کامل بودی.»

(حزقی. 14:16) اما آنها به همان آرزویی افتادند که نفرین و نابودی اسرائیل بود - میل به تقلید از اعمال و جستجوی دوستی با شیرینان. تو به زیبایی خود اعتماد کردی و به خاطر شهرت خود را فاسد کردی.

بسیاری از کلیساهای پروتستان در اتحاد شیطان با "پادشاهان زمین" از رم الگوبرداری می کنند. کلیساهای دولتی، از طریق روابط با دولت های سکولار و با دیگر فرقه ها، به دنبال جلب لطف جهان هستند. و اصطلاح "بابل" - سردرگمی - ممکن است به درستی در مورد این مؤسسات به کار رود. همه ادعا می کنند که آموزه های خود را از کتاب مقدس استخراج می کنند، با این حال، آنها به فرقه های بی شماری با عقاید و نظریه های کاملاً متضاد تقسیم می شوند.

علاوه بر اتحاد گناه آلود با جهان، کلیساهایی که از روم جدا شده اند ویژگی های دیگری نیز از آن دارند. یک اثر کاتولیک رومی - Catholic Christian Instructed - متهم می کند: «اگر کلیسای رم در رابطه با مقدسین مرتکب بت پرستی بود، دخترش، کلیسای انگلیکن، مرتکب همان جنایت می شود، زیرا او ده کلیسا به مریم تقدیم کرده است. به مسیح.» و آقای هایپکینز، در رساله ای درباره هزاره، اعلام می کند: «هیچ دلیلی وجود ندارد که روحیه و عمل ضد مسیحی را محدود به چیزی بدانیم که اکنون کلیسای رم نامیده می شود. کلیساهای پروتستان بسیاری از دجال را در خود دارند و تا اصلاح کامل از فساد و شرارت فاصله دارند.»

دکتر در مورد جدایی کلیسای پروتستان از کلیسای رم می نویسد. گاتری: "سیصد سال پیش کلیسای ما با یک کتاب مقدس باز بر روی پرچم خود و این شعار "جستجوی کتاب مقدس" در فهرست خود، از دروازه های روم بیرون رفت. سپس سؤال مهمی می پرسد: "آیا آنها پاک از بابل بیرون آمدند؟"

چارلز اسپورجن گفت: "به نظر می رسد کلیسای انگلیکن به طور کامل توسط آیین مقدس بلعیده شده است؛ اما به نظر می رسد که عدم انطباق با خیانت فلسفی تقریباً بدخیم از هم پاشیده شده است. کسانی که از آنها انتظار چیزهای بهتری داشتیم، یکی یکی از پایه های ایمان منحرف می شوند. فکر می کنم قلب خود انگلیس به دلیل بی وفایی اسفناکی که هنوز جرأت می کند از منبر بالا برود و خود را مسیحی بخواند، خورده است.»

منشأ این ارتداد بزرگ چیست؟ چگونه کلیسا ابتدا از سادگی انجیل دور شد؟ از طریق انطباق با اعمال بت پرستی، برای تسهیل پذیرش مسیحیت توسط مشرکان. پولس رسول اعلام کرد که حتی در زمان او «راز ناراستی در کار است.» (دوم تسالونیکیان 2:7) کلیسا در طول حیات رسولان نسبتاً خالص باقی ماند. قرن، اکثر کلیساها شکل جدیدی به خود گرفتند. سادگی اولیه ناپدید شد، و به طور نامحسوس، پس از اینکه شاگردان قدیمی به گور رفتند، فرزندان آنها همراه با نوکیشان... رهبری را به دست گرفتند و علت را بازسازی کردند. برای اطمینان از ورود نوکیشان جدید، معیار عالی ایمان مسیحی پایین آمد و در نتیجه، «سیل بت پرستی به کلیسا هجوم آورد و آداب و رسوم، اعمال و بت های آن را با خود آورد.» از آنجایی که دین مسیحی مورد لطف و حمایت حاکمان سکولار قرار گرفته بود، اسماً مورد قبول بسیاری از مردم قرار گرفت.

آیا تقریباً در همه کلیساهایی که خود را پروتستان می نامند، همین روند تکرار نشده است؟ وقتی بنیانگذاران آن از دنیا می روند، کسانی که دارای روحیه اصلاح طلبی واقعی بودند، فرزندان آنها زمام امور را در دست می گیرند و الگوی جدیدی به آرمان می دهند. فرزندان مصلحان در حالی که کورکورانه به مرام پدران خود پایبند هستند و از پذیرش هر حقیقتی پیشاپیش امتناع می ورزند، فرزندان مصلحان به شدت از سرمشق فروتنی، انکار خود و چشم پوشی از دنیا که توسط پدرانشان ساخته شده است دور می شوند. بنابراین سادگی اولیه ناپدید می شود. سیل دنیاپرستی به کلیسا سرازیر می شود و آداب و رسوم، اعمال و بت های آن را با خود می برد.

آنجا! دوستی جهان که «دشمنی با خدا» است، تا چه حد در میان پیروان ادعایی مسیح گرامی داشته می شود! چقدر کلیساهای محبوب در سراسر جهان مسیحیت از معیار کتاب مقدس برای فروتنی، انکار خود، سادگی و خداپرستی دور شده اند! جان وسلی وقتی در مورد استفاده صحیح از پول صحبت می کرد، این را اینگونه بیان کرد: "هیچ بخشی از یک استعداد گرانها را صرف ارضای میل چشمان، صرف لباس های زائد یا گران قیمت یا زیور آلات غیر ضروری هدر ندهید. هر قسمتی از آن در تزیینات خانه شما باشد، در اثاثیه غیر ضروری یا گران قیمت، در تابلوهای گرانقیمت، نقاشی و تذهیب." «هیچ چیزی برای ارضای شهوت زندگی، برای جلب تحسین یا ستایش مردان برنامه ریزی نکنید.» «تا زمانی که به خود نیکی کنید، مردم درباره شما خوب صحبت خواهند کرد.» "تا زمانی که لباس های بنفش و کتان خوب بپوشید و هر روز مجلل زندگی کنید، شکی نیست که بسیاری از سلیقه های زیبا، سخاوت و مهمان نوازی شما تحسین خواهند کرد. اما تشویق مردان را به این قیمت نخرید. به عزتی که از جانب خداست راضی باش." اما در بسیاری از کلیساهای زمان او، چنین آموزه هایی با بی تفاوتی برخورد می شد.

مسلك دين در دنيا رواج پيدا کرده است. حاکمان، سیاستمداران، وکلا، پزشکان، بازرگانان به کلیسا می پیوندند تا احترام و اعتماد جامعه را تضمین کنند و منافع دنیوی خود را ارتقا دهند.

بنابراین آنها به دنبال سرپوش گذاشتن بر معاملات ناعادلانه خود تحت مسلک مسیحیت هستند. فرقه های مذهبی متنوع، که با ثروت و نفوذ افراد دنیوی تعمیم یافته تقویت شده اند، حتی برای دستیابی به محبوبیت و حمایت بیشتر تلاش می کنند.

کلیساهای باشکوهی که به عجیب ترین شکل آراسته شده اند، در معروف ترین خیابان ها بنا شده اند. نمازگزاران لباس های شیک و گران قیمتی می پوشند. برای سرگرمی و جذب مردم، حقوق بالایی به کشیش با استعداد پرداخت می شود. خطبه های او نمی تواند از گناهان مشهور یاد کند، بلکه باید صاف و خوشایند برای گوش های پیچیده باشد. بدین ترتیب دوستداران فداکار مد در کتب کلیسا ثبت می شوند و گناهانشان در زیر مسلک تقوا پنهان می شود.

یکی از روزنامه‌های سکولار اصلی درباره نگرش کنونی مسیحیان به جهان می‌گوید: «کلیسا به‌طور نامحسوسی تسلیم روح عصر شده و اشکال عبادت خود را با نیازهای مدرن تطبیق داده است». کلیسا اکنون از همه چیزهایی که واقعاً به جذابیت دین کمک می‌کند به عنوان ابزار خود استفاده می‌کند.» و یکی از نویسندگان نیویورک ایندپندنت در رابطه با متدیسم امروز چنین می‌گوید: «خط جدایی بین متدین و بی‌دین به نوعی گرگ و میش ناپدید می‌شود و مردان غیور از هر دو طرف در صدد از بین بردن همه اختلافات بین روش شما هستند. بازیگری و سرگرمی.» "محبوبیت دین تا حد زیادی باعث افزایش تعداد کسانی می‌شود که می‌خواهند از مزایای آن برخوردار شوند، بدون اینکه صادقانه به وظایف خود توجه کنند."

هاوارد کراسبی می‌گوید: "کلیسای خدا امروز با جهان خواستگاری می‌کند. اعضای آن در تلاش هستند تا آن را به سطح بی‌خدا برسانند. توپ‌ها، تئاتر، هنرهای برهنگی و هوسبازانه، تجملات اجتماعی با تمام اخلاقیات آزادیخواهانه خود در حال تهاجم به حدود مقدس هستند. مسیحیان برای ارضای تمام دنیاپرستی خود معاملات زیادی در رابطه با روزه و عید پاک و تزئین کلیسا انجام می‌دهند. و پروتستان‌ها به سرعت به نقطه‌ای نزدیک می‌شوند که از همان ویرانی رنج می‌برند.»

در این جزو و مد دنیاپرستی و دنبال لذت، خودداری و فداکاری برای عشق مسیح تقریباً به طور کامل گم شده است. "برخی از مردان و زنانی که اکنون در کلیساهای ما فعال هستند، در کودکی آموزش دیده‌اند تا فداکاری کنند تا بتوانند کاری برای مسیح بدهند یا انجام دهند." اما، "اگر اکنون به بودجه نیاز است... نباید از کسی خواسته شود که بدهد. اوه نه!

یک نمایشگاه، نمایشنامه، کمدی، شام قدیمی، یا چیزی برای خوردن داشته باشید - چیزی که مردم را سرگرم کند.»

فرماندار Washburn ایالت ویسکانسین در پیام سالانه خود اظهار داشت: "نمایش‌های کلیسا، نقاشی‌های خیریه، فرعه‌کشی برای اهداف خیریه و غیره، بسته‌های جوایز و انواع دیگر توزیع جوایز، کانون واقعی جنایت هستند. آنها بازی‌های شانسی هستند که توسط آنها انجام می‌شود." او می‌گوید که روح مخرب قمار توسط این آژانس‌ها تا حدی که تقریباً برای شهروندان خوب ناشناخته است، تحریک، متحرک و زنده نگه داشته می‌شود.

روح انطباق با جهان در حال هجوم به کلیساهای سراسر جهان مسیحیت است. رابرت اتکینز، در موعظه‌ای که در لندن موعظه کرد، تصویری غم‌انگیز از انحطاط معنوی رایج در انگلستان را ترسیم می‌کند: "عادلان واقعی در حال ناپدید شدن از روی زمین هستند و هیچ‌کس آن را در قلب خود نمی‌گیرد. امروز، در هر کلیسا، افرادی که ادعا می‌کنند مذهبی هستند، عاشق دنیا هستند و با او مطابقت دارند، آنها همچنین دوستدار آسایش هستند و آرزوی احترام دارند. آنها فراخوانده شده‌اند که با مسیح رنج ببرند، اما از هر سرزنشی انصراف می‌دهند... ارتداد، ارتداد، این است. بر نمای هر کلیسا حک شده است. اگر آنها این را می‌فهمند، اگر این را احساس می‌کردند، می‌توانست امید داشت؛ اما بعد فریاد می‌زدند: "من ثروتمند هستم و ثروتمندم و چیزی کم ندارم."

گناه بزرگ اعلام شده بابل این است که او "به همه امت‌ها داد تا شراب خشم زنا‌ی خود را بنوشند." این فتنان مست کننده که او به جهان تقدیم می‌کند نشان دهنده آموزه‌های نادرستی است که او در نتیجه ارتباط غیرقانونی خود با بزرگان زمین اتخاذ کرده است. دوستی با جهان ایمان او را فاسد می‌کند و او نیز به نوبه خود تأثیر فاسد بر جهان می‌گذارد و آموزه‌هایی را به آن می‌آموزد که مخالف صریح‌ترین ادعاهای نوشته‌های مقدس است.

روم کتاب مقدس مردم را سرکوب کرد و از همه مردم خواست که تعالیم آنها را به جای خود کتاب مقدس بپذیرند. این کار اصلاحات بود که کلام خدا را به مردم بازگرداند. اما آیا این نیز درست نیست که در کلیساهای

آیا در زمان ما به مردان آموزش داده شده است که به عقاید و آموزه های فرقه خود به جای به کتاب مقدس ایمان داشته باشند؟ چارلز بیچر که در مورد کلیساهای پروتستان صحبت می کند، می گوید: «مردم از هر کلمه ریکی که بر خلاف عقیده آنها گفته می شود، با همان حساسیتی که پدران مقدس از سخنی تهاجمی که در مخالفت با تکریم مقدسین و شهدا گفته می شود، عقب نشینی می کنند. فرقه های انجیلی پروتستان دستهای یکدیگر و دستهای خود را به گونه ای بسته اند که در میان همه ی آنها، یک نفر نمی تواند مطلقاً در هیچ کجا واعظ شود بدون اینکه کتابهایی غیر از کتاب مقدس را بپذیرد. هیچ چیز خیالی در این اعلامیه وجود ندارد که قدرت عقیده اکنون شروع به ممنوع کردن کتاب مقدس کرده است، به همان شکلی واقعی که روم انجام داد، هرچند با ظرافت بسیار بیشتر.»

هنگامی که معلمان وفادار کلام خدا را بیان می کنند، مردانی برمی خیزند، کشیانی که ادعا می کنند کتاب مقدس را می فهمند، آموزه های صحیح را به عنوان بدعت محکوم می کنند و بدین ترتیب جویندگان حقیقت را می رانند. اگر جهان به شدت مست از شراب بابل نبود، خیل عظیمی از حقایق واضح و نافذ کلام خدا متقاعد می شدند و به ایمان می آمدند. اما ایمان دینی چنان آشفته و ناسازگار به نظر می رسد که مردم نمی دانند چه چیزی را به عنوان حقیقت باور کنند. گناه عفو جهانی در درب کلیسا نهفته است.

پیام فرشته دوم مکاشفه 14 برای اولین بار در تابستان 1844 موعظه شد، و سپس کاربرد مستقیم تری برای کلیساهای ایالات متحده داشت، جایی که هشدار داوری به طور گسترده اعلام شده بود و به طور کلی رد شده بود، و جایی که زوال کلیساها سریعتر بودند. با این حال، پیام فرشته دوم در سال 1844 به تحقق کامل خود نرسید. اما این پاییز کامل نبود. با ادامه رد حقایق خاص برای این زمان، آنها کمتر و پایین تر سقوط کرده اند. با این حال، هنوز نمی توان گفت که "بابل سقوط کرده است... که همه امت ها را شراب خشم زنا ی خود نوشیده است." او هنوز همه ملت ها را از این شراب ننوشیده است. روح انطباق با جهان و بی تفاوتی نسبت به حقایق آزمایشی برای زمان ما وجود دارد و در کلیساهای مذهبی پروتستان در همه کشورهای جهان مسیحیت در حال افزایش است. و این کلیساها در نکوهش جدی و وحشتناک فرشته دوم گنجانده شده اند. اما کار ارتداد هنوز به اوج خود نرسیده است.

کلام مقدس اعلام می دارد که قبل از آمدن خداوند، شیطان «با تمام قدرت و نشانه ها و شگفتی های دروغین و با تمام فریبکاری ناراستی» عمل خواهد کرد. و «کسانی که محبت حقیقت را نپذیرفتند تا نجات یابند» تحت رحمت «عملیات خطا قرار خواهند گرفت تا دروغ را باور کنند» (دوم تسالونیکیان، 2: 9-11 تا زمانی که این شرط حاصل نشود و اتحاد کلیسا با جهان به طور کامل در سراسر جهان مسیحیت کامل نشود، سقوط کامل بابل محقق نخواهد شد. تغییر تدریجی است و تحقق کامل مکاشفه 8: 14 هنوز در آینده است.

با وجود تاریکی معنوی و بیگانگی از خدا که در کلیساها وجود دارد که بابل را تشکیل می دهند، اکثریت قریب به اتفاق پیروان واقعی مسیح هنوز در ارتباط با او هستند. بسیاری از آنها هستند که هرگز از حقایق ویژه این زمان نشنیده اند. تعداد کمی از شرایط فعلی خود ناراضی هستند و آرزوی نور واضح تری دارند. آنها بیهوده به تصویر مسیح در کلیساهایی که به آنها مرتبط هستند نگاه می کنند. هرچه این فرقه ها از حقیقت دورتر می شوند و با جهان متحد می شوند، اختلاف بین این دو طبقه بیشتر می شود و این در نهایت منجر به جدایی می شود. زمانی فرا خواهد رسید که کسانی که به شدت خدا را دوست دارند، دیگر با کسانی که «به جای دوستدار خدا، دوستدار لذت هستند، که نوعی خداپرستی دارند، اما قدرت آن را انکار می کنند، پیوند نخواهند داشت.»

مکاشفه فصل 18 به زمانی اشاره می کند که در نتیجه رد اخطار سه گانه مکاشفه ، 12-6: 14 کلیسا به طور کامل به وضعیت پیشگویی شده توسط فرشته دوم دست خواهد یافت، و قوم خدا هنوز در بابل فراخوانده خواهند شد. جدا از اشتراک آنها. این پیام آخرین پیامی است که به دنیا داده می شود و کار خود را کامل می کند. هنگامی که کسانی که «حقیقت را باور نکردند، بلکه از گناه لذت بردند» (دوم تسالونیکیان (2:12) برای پذیرفتن فریب بزرگ و ایمان آوردن به دروغ، کنار کشیده شوند، نور حقیقت بر همه کسانی که قلبشان باز است خواهد درخشید. تا او را بپذیرند، و همه فرزندان خداوند که در بابل باقی می مانند به این ندای توجه خواهند کرد که "ای قوم من از او بیرون بیاید." (مکاشفه ، 4:18)

فصل 22

پیشگویی ها برآورده شد

در بهار 1844 زمانی که زمان ظهور خداوند برای اولین بار سپری شد، کسانی که با ایمان منتظر ظهور او بودند، مدتی طعمه شک و عدم اطمینان بودند. علیرغم این واقعیت که جهان آنها را کاملاً شکست خورده می دانست و احساس می کرد که آنها توهمی را گرامی می دارند، اما منبع تسلی آنها همچنان کلام خدا بود. بسیاری به تحقیق در مورد کتاب مقدس ادامه دادند و پیشگویی ها را به دقت مطالعه کردند تا نور بیشتری به دست آورند. شهادت کتاب مقدس در حمایت از موضع او روشن و قطعی به نظر می رسید. نشانه هایی که نمی توان آنها را اشتباه تفسیر کرد به نزدیکی بی چون و چرای آمدن مسیح اشاره داشت. برکت ویژه خداوند، هم در تبدیل گناهکاران و هم در احیای زندگی معنوی در میان مسیحیان، گواهی می دهد که پیام از آسمان آمده است و اگرچه مؤمنان نمی توانند ناامیدی خود را توضیح دهند، اما احساس اطمینان می کردند که خداوند آنها را هدایت کرده است. تجربه گذشته شما

آمیخته با پیشگویی هایی که آنها در مورد زمان ظهور دوم به کار می بردند، دستورالعملی بود که مخصوصاً با وضعیت عدم اطمینان و تعلیق آنها سازگار شده بود و آنها را تشویق می کرد که صبورانه منتظر بمانند و اطمینان حاصل کنند که آنچه اکنون برای درک آنها مبهم بود ساخته خواهد شد. روشن. در زمان مقرر

از جمله این پیشگویی ها، نبوت حبقوق، فصل 1-4: 2 بود: "من تحت مراقبت خود خواهم بود، و بر قلعه خواهم ایستاد و مراقب خواهم بود تا او را ببینم که با من صحبت می کند، و وقتی متهم شوم چه پاسخی خواهم داد. آنگاه خداوند به من پاسخ داد و گفت: «رؤیا را بنویس و آن را بر الواح روشن کن تا هر که میگذرد آن را بخواند، زیرا رؤیا برای وقت معین است و او تا آخر سخن خواهد گفت و نخواهد گفت. دروغ بگو، اگر تأخیر کند، منتظر او باش، زیرا او قطعاً خواهد آمد، تأخیر نخواهد کرد، و اینک روحش متورم می شود، در او درست نیست، اما عادل به ایمان او زندگی می کند.»

قبلاً در سال 1842 دستورالعملی که در پیشگویی داده شده بود برای نوشتن این رؤیا و خوانایی واضح آن بر روی الواح، به طوری که هر کسی که از آنجا عبور می کرد بتواند آن را بخواند، به چارلز فیچ پیشنهاد داده بود که نموداری نبوی با هدف نشان دادن رؤیاها تهیه کند. دانیال و مکاشفه انتشار این تصویر گویا تحقق دستور حبقوق تلقی شد. در آن زمان، هیچ کس متوجه نشد که تأخیر ظاهری در تحقق رؤیا، زمان تأخیر، در همان پیشگویی ارائه شده است. پس از ناامیدی، این متن بسیار قابل توجه به نظر می رسید: "رؤیت همچنان برای زمان مقرر است و تا آخر سخن می گوید و دروغ نمی گوید. درنگ کن... عادل به ایمانش زنده خواهد ماند».

بخشی از نبوت حزقیال نیز منبع قدرت و آرامش مؤمنان بود. «و کلام خداوند بر من نازل شد و گفت: «ای پسر انسان، این چه سخنی است که در زمین اسرائیل دارید، که می گوید: «ایام طولانی خواهد بود و همه رؤیا هلاک می شوند؟» پس به ایشان بگو: یَهُوه یهوه می گوید... روزها آمدند و کلام هر رؤیا... من سخن خواهم گفت و سخنی که می گویم محقق خواهد شد و به تعویق نخواهد افتاد.» «آنها از خاندان اسرائیل می گویند: «رؤیایی که این مرد می بیند برای روزهای بسیار است، و در مورد زمانهای دور نبوت می کند، پس به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می گوید: هیچ یک از سخنان من دیگر به تعویق نخواهد افتاد. و سخنی که گفتم محقق خواهد شد.» (حزقی 27، 25-21: 12 و 28)

مؤمنان منتظر خوشحال شدند، زیرا معتقد بودند که آن که از ابتدا به پایان می رسد، در طول اعصار به پایین نگاه کرده و ناامیدی آنها را پیش بینی کرده است.

او به آنها کلمات دلگرم کننده و امیدوار کننده داده بود. اگر چنین بخش‌هایی از کتاب مقدس که به آنها توصیه می‌کرد صبورانه منتظر بمانند و به کلام خدا اعتماد کنند، نبود، ایمانشان در آن ساعت آزمایش شکست می‌خورد.

مَثَل ده باکره در متی 25 نیز تجربه مردم ادونتیست را نشان می‌دهد. در متی 24، مسیح در پاسخ به سؤال شاگردان در مورد نشانه‌های آمدن و پایان جهان، به برخی از مهم‌ترین رویدادهای تاریخ جهان و کلیسا، از ظهور اول تا ظهور دوم اشاره کرد. مانند: ویرانی اورشلیم، مصیبت بزرگ کلیسا تحت آزار و اذیت بت پرستان و پاپ، تارک شدن خورشید و ماه و سقوط ستارگان.

پس از این، او از آمدن خود در ملکوتش صحبت کرد و مثلی را ارائه کرد که دو طبقه از بندگانی را که منتظر ظهور او هستند، توصیف می‌کند. فصل 25 با این کلمات آغاز می‌شود: "پس ملکوت آسمان مانند ده باکره خواهد بود." در اینجا به کلیسایی که در روزهای آخر زندگی می‌کند اشاره می‌شود، همان کلیسایی که در پایان فصل 24 به آن اشاره شده است. در این مثل، تجربه آن با حوادث یک عروسی شرقی نشان داده شده است.

«آنگاه ملکوت آسمان مانند ده باکره خواهد بود که چراغ‌های خود را برداشته و به استقبال داماد خود رفتند، و پنج تن از آنها دانا و پنج نفر نادان بودند.

زنان دیوانه که چراغ‌های خود را می‌بردند، هیچ روغنی با خود نمی‌بردند. اما خردمندان با چراغها در ظروف خود روغن گرفتند. و چون داماد دیر شد، همه خوابیدند و به خواب رفتند، اما در نیمه شب ندا شنید: اینا داماد آمد، به استقبال او برو.

آمدن مسیح، همانطور که توسط اولین پیام فرشته اعلام شد، به عنوان نمایانگر آمدن داماد شناخته شد. اصلاحات گسترده تحت اعلان آمدن قریب الوقوع او مشابه خود را در خروج باکره‌ها داشت. در این مثل، مانند متی 24، دو طبقه نشان داده شده است. همه چراغ‌های خود، کتاب مقدس را گرفته بودند، و زیر نور آن به استقبال داماد رفتند. اما در حالی که «احمقان چراغ‌های خود را گرفتند و روغنی با خود نبردند»، «عاقلان با چراغ‌های خود روغن در ظروف خود گرفتند». آخرین کلاس فیض خدا و قدرت بازآفرینی کننده و روشن کننده روح القدس را دریافت کرده بود که کلام او را چراغی برای پاها و نوری برای راه می‌کند. در ترس از خدا به مطالعه کتب مقدس پرداختند تا حقیقت را بیاموزند و با شور و اشتیاق فراوان به دنبال پاکی دل و جان بودند. آنها تجربه شخصی، ایمان به خدا و کلام او داشتند که با ناامیدی و تأخیر نمی‌توانستند آن را از بین ببرند. برخی دیگر، "چراغ‌های خود را برداشتند، هیچ روغنی با خود نبردند." اینها بر اساس انگیزه حرکت کرده بودند. ترس آنها از پیام بزرگ برانگیخته شده بود، اما آنها به ایمان برادران خود وابسته بودند، و به نور متزلزل احساسات خوب، عاری از درک کاملتر از حقیقت، و کار فیض واقعی در جهان، راضی بودند. قلب آنها برای ملاقات خداوند بیرون رفته بودند، با امید به پاداشی فوری. اما آنها برای تأخیر و ناامیدی آماده نبودند. وقتی امتحانات فرا رسید، ایمانشان شکست خورد و نورشان تاریک شد.

«و چون داماد دیر شد، همه خوابیدند و به خواب رفتند.» تأخیر داماد بیانگر گذشت زمانی است که در آن از خداوند انتظار می‌رفت، ناامیدی و تأخیر ظاهری. در این زمان عدم اطمینان، علاقه ظاهری و ظاهری بی‌تفاوت‌ها به زودی شروع به فرو ریختن کردند و تلاش‌هایشان ضعیف شد؛ اما کسانی که ایمانشان مبتنی بر دانش شخصی از کتاب مقدس بود، سنگی زیر پای خود داشتند که امواج ناامیدی نمی‌توانست آن را تکان دهد. گروهی در بی تفاوتی و ترک ایمان، دیگری صبورانه منتظر بودند تا نور روشن تری به آنها داده شود، اما در شب مصیبت، به نظر می‌رسید که آخرین‌ها تا حدی شکست خوردند.

نکته، غیرت و فداکاری اوست. بی‌اهمیت‌ها و بی‌تفاوت‌ها دیگر نمی‌توانستند در ایمان برادرانشان محکم بایستند. هر کسی نیاز داشت به تنهایی بایستد یا بیفتد.

در این مرحله، تعصب شروع به ظهور کرد. عده‌ای که ادعا می‌کردند مؤمنان غیرتمند پیام بودند، کلام خدا را به عنوان تنها راهنمای معصوم رد کردند و با ادعای رهبری روح، خود را به کنترل احساسات، برداشته‌ها و تخیلات خود سپردند. عده‌ای بودند که غیرت کور و متعصبانه‌ای نشان دادند و همه کسانی را که رویه آنها را تایید نکردند محکوم کردند. عقاید و اعمال متعصبانه آنها در میان همدلی بزرگ ادونت‌یست‌ها همدلی پیدا نکرد، اما آنها در خدمت حقارت برای حقیقت بودند.

شیطان در پی این بود که از این طریق با کار خدا مخالفت کند و آن را به هلاکت برساند. مردم به شدت توسط جنبش ادونت‌یست تحریک شده بودند و هزاران گناهکار مسلمان شده بودند. مردان مؤمن حتی در مواقع تأخیر خود را وقف کار اعلام حقیقت کردند. شاهزاده شیطان در حال از دست دادن رعایای خود بود و برای اینکه در راه خدا ظلم شود، درصدد فریفتن عده‌ای از کسانی بود که معتقد به ایمان بودند و آنها را به افراط و تفریط سوق داد. عوامل آن آماده بودند تا هر خطا، خطا و عمل ناخوشایندی را کشف کنند و آنها را با اغراق آمیزترین دیدگاه‌ها منتشر کنند تا ادونت‌یست‌ها و ایمان آنها را نفرت انگیز جلوه دهند.

بنابراین، هرچه تعداد او بیشتر شود تا در ظهور دوم، در حالی که قدرت او بر دل‌های آنها مسلط بود، به آنها توجه بیشتری می‌کرد تا به عنوان نمایندگان کل مؤمنان توجه خود را جلب کند.

شیطان «متهم برادران ما» است و این روح اوست که انسانها را برمی‌انگیزد تا خطاها و عیوب قوم خداوند را جاسوسی کنند و آنها را آشکار سازند، در حالی که اعمال نیکشان نادیده گرفته می‌شود. او همیشه زمانی فعال است که خدا برای نجات جانها کار می‌کند. هنگامی که فرزندان خدا در حضور خداوند ظاهر می‌شوند، شیطان نیز به میان آنها می‌رود. در هر احیاءگری، او آماده است تا افراد نامقدس را در قلب و در ذهن نامتعادل معرفی کند. وقتی اینها نکاتی از حقیقت را می‌پذیرند و در بین مؤمنان جایگاهی پیدا می‌کنند، از طریق آنها نظریاتی را ارائه می‌کند که غافلان را فریب دهد. هیچ کس با قرار گرفتن در جمع فرزندان خدا، حتی در خانه عبادت و دور سفره خداوند، خود را مسیحی واقعی ثابت نمی‌کند. شیطان اغلب در مهم‌ترین مناسبت‌ها در آنجا دیده می‌شود، به شکل کسانی که می‌تواند از آنها به عنوان کارگزاران خود استفاده کند.

شاهزاده شرارت با هر وجب زمینی که قوم خدا در سفر خود به سوی شهر بهشتی پیشروی می‌کنند، بحث می‌کند. در کل تاریخ کلیسا، هیچ اصلاحی بدون مواجهه با موانع جدی انجام نشده است. در زمان پولس هم همینطور بود.

هر جا که رسول کلیسا برپا کرد، عده‌ای بودند که ادعای دریافت ایمان داشتند، اما بدعت‌هایی نفوذ کردند که در صورت پذیرش، در نهایت عشق به حقیقت را خاموش می‌کردند. لوتر همچنین به دلیل رفتار افراد متعصبی که ادعا می‌کردند سخنگویان مستقیم خدا هستند و بنابراین عقاید و نظرات خود را بالاتر از شهادت کتاب مقدس قرار می‌دادند، دچار سردرگمی و ناراحتی زیادی شد. بسیاری از کسانی که ایمان و تجربه نداشتند، اما اتکای قابل توجهی به خود داشتند و دوست داشتند برخی اخبار را بشنوند یا بگویند، فریب تظاهرهای معلمان جدید را خوردند و به مأموران شیطان در کارشان برای از بین بردن آنچه که خدا به لوتر برانگیخته بود پیوستند. و وسلی‌ها و دیگرانی که با نفوذ و ایمان خود به دنیا برکت دادند، در هر مرحله با فریب‌های شیطان روبرو شدند که مردم نامتعادل، افراطی و نامقدس را به هر نوع تعصب کشاند.

گیلرملر میلر با تأثیراتی که به تعصب منجر می‌شد، همدردی نداشت. او مانند لوتر اعلام کرد که هر روحی باید توسط کلام خدا آزمایش شود. "شیطان در عصر ما قدرت زیادی بر ذهن برخی از آنها دارد. و ما چگونه بدانیم که آنها از چه روحی هستند؟ کتاب مقدس پاسخ می‌دهد، "از میوه‌های آنها آنها را خواهید شناخت." دنیا، و به ما دستور داده شده است

آنها را امتحان کنید روحی که ما را به زندگی هوشیارانه، عادلانه و خداپسندانه در دنیای امروز هدایت نمی کند، روح مسیح نیست. من بیشتر و بیشتر متقاعد می شوم که شیطان در این حرکات بی نظم نقش زیادی دارد.» «بسیاری از ما که ادعا می‌کنیم کاملاً تقدیس شده‌اند، از سنت‌های مردم پیروی می‌کنند و ظاهراً به اندازه دیگرانی که چنین ادعایی ندارند، از حقیقت بی‌خبرند.» "روح ضلالت ما را از حقیقت دور خواهد کرد، و روح خدا ما را به حقیقت هدایت خواهد کرد. اما، شما بگویید، ممکن است مردی در گمراهی باشد و فکر کند که حقیقت را دارد. پس چه؟

ما پاسخ می دهیم: روح و کلام موافق هستند. اگر شخصی خود را بر اساس کلام خدا قضاوت کند و هماهنگی کامل را در کلام بیابد، آنگاه می تواند باور کند که در حقیقت است. اما اگر متوجه شد که روحی که توسط او هدایت می شود با کل محتوای شریعت یا کتاب خدا هماهنگ نیست، با احتیاط راه برود تا اتفاقاً در دام شیطان گرفتار نشود.» "من اغلب شواهد بیشتری از تقوای درونی از نگاه روشنگرانه، چهره اشک آلود، سخنی شکسته به دست آورده ام تا از سر و صدای جهان مسیحیت."

در روزهای اصلاحات، دشمنان آن همه شرارت های تعصب را به کسانی نسبت دادند که با جدیت بیشتر برای مبارزه با آن تلاش می کردند. نگرش مشابهی توسط مخالفان جنبش ادونتیست اتخاذ شد. و به تحریف و تعمیم خطاهای تندروها و متعصبان بسنده نکردند، شایعات نامطلوبی را منتشر کردند که کمترین ظاهری از حقیقت نداشت. این افراد با تعصب و نفرت هدایت می شدند. با اعلام این که مسیح پشت در است، آرامش آنها بر هم خورد. آنها می ترسیدند که این درست باشد و امیدوار بودند که اینطور نباشد، و این دلیل جنگ آنها با ادونتیست ها و ایمان آنها بود.

با توجه به حضور متعصبان و فریبکاران در کلیسا در زمان پولس یا لوتر، این واقعیت که برخی از متعصبان در صفوف ادونتیست ها نفوذ کرده بودند، دلیل بیشتری برای تصمیم گیری در مورد اینکه این جنبش از جانب خدا نشأت نمی گیرد، نبود. برای محکوم کردن کار آنها کافی است. قوم خدا از خواب بیدار شوند و کار توبه و اصلاح را با حرارت آغاز کنند. اجازه دهید او کتاب مقدس را جستجو کند تا حقیقت را همانطور که در عیسی است بیاموزد. به خدا تقدیم کنید، و هیچ مدرکی وجود نخواهد داشت که شیطان هنوز فعال و هوشیار است. او با تمام فریب های ممکن قدرت خود را آشکار خواهد کرد و فرشتگان سقوط کرده پادشاهی خود را به کمک خود فرا خواهد خواند.

این اعلام ظهور دوم نبود که تعصب و تفرقه ایجاد کرد. اینها در تابستان 1844 ظاهر شدند، زمانی که ادونتیست ها در مورد موقعیت واقعی خود در تردید و حیرت بودند. موعظه پیام فرشته اول و "فریاد نیمه شب" مستقیماً به سرکوب تعصب و اختلاف منجر می شد.

قلب آنها پر از عشق به یکدیگر و عیسی بود که امیدوار بودند به زودی او را ببینند. یک ایمان، یک امید پر برکت، آنها را از کنترل هر گونه نفوذ انسانی بالاتر برد و ثابت کرد که سپر دفاعی در برابر تهاجمات شیطان است.

"و چون داماد درنگ کرد، همگی خوابیدند و به خواب رفتند. اما در نیمه شب ندا شنید: اینک داماد می آید، من به استقبال او رنتم. آنگاه همه آن دوشیزگان برخاستند و چراغهای خود را اصلاح کردند." (متی. (7:5-25) پیام بر اساس کلمات کتاب مقدس اعلام شد: "اینجا داماد می آید!"

آنچه باعث این جنبش شد کشف فرمان اردشیر برای احیای اورشلیم بود که نقطه شروع دوره

2300 روز، در پاییز سال 457 قبل از میلاد به اجرا درآمد، و نه در آغاز سال، همانطور که در ابتدا در نظر گرفته شده بود. با شروع شمارش از پاییز 2300، 457 سال در پاییز 1844 به پایان می‌رسد.

استدلال‌های مبتنی بر نمادهای عهد عتیق نیز پاییز را به عنوان زمانی نشان می‌دهند که رویدادی که «تطهیر حرم» را نشان می‌دهد باید رخ دهد. زمانی که توجه به نحوه تحقق نمادهای مربوط به اولین ظهور مسیح معطوف شد، این امر بسیار روشن شد.

قربانی بره پس‌سایه ای از مرگ مسیح بود. پولس می‌گوید: «مسیح، فصیح ما، برای ما قربانی شد.» (اول قرنتیان 5:7) دسته اولین میوه‌ها که در زمان عید پاک در حضور خداوند به اهتزاز در می‌آمد، نشان دهنده رستاخیز مسیح بود.

پولس در مورد رستاخیز خداوند و تمام قومش اظهار می‌دارد: "مسیح اولین ثمره است، سپس آنها که مسیح در آمدن او هستند." (اول قرنتیان 15:23) مشابه باقیه موج دار، که اولین برداشت غلات رسیده قبل از درو بود، مسیح اولین میوه برداشت جاودانه نجات یافتگان است که در رستاخیز آینده در انبار الهی جمع خواهند شد.

این گونه‌ها نه تنها در مورد واقعه، بلکه از نظر زمان نیز برآورده شدند. در روز چهاردهم از اولین ماه یهودی، همان روز و ماهی که در آن، برای پانزده قرن طولانی، بره فصیح ذبح شده بود، مسیح پس از خوردن عید فصیح با شاگردانش، جشنی را برپا کرد که به یادبود خود بود. مرگ به عنوان "بره خدا که گناه جهان را می‌برد." در همان شب، او توسط دستان شریر زندانی شد تا مصلوب شود و کشته شود. و خداوند ما به عنوان نمونه ای از نرده‌های موج دار، در روز سوم از مردگان برخاست، به عنوان «نخستین ثمره خوابندگان» (اول قرنتیان 15:20) نمونه ای از همه صالحان زنده شده که «جسم کشته شده» آنهاست. "تبدیل خواهد شد." تا با بدن باشکوه او مطابقت یابد"

(فیلیسین 3:21)

به همین ترتیب، انواعی که به ظهور دوم اشاره می‌کنند باید در زمانی که خدمت نمادین نشان می‌دهد تحقق یابد. در نظام موسی، پاکسازی قدس یا روز بزرگ کفاره، در دهمین روز از هفتمین ماه یهود (لاویان 16:29-34) رخ داد. زمانی که کاهن اعظم برای تمام اسرائیل کفاره داد. گناهان آنها را از حرم پاک کرد، بیرون رفت و مردم را برکت داد. بنابراین اعتقاد بر این بود که مسیح، کاهن اعظم ما، ظاهر خواهد شد تا با از بین بردن گناه و گناهکاران، زمین را پاک کند و به مردم منتظر خود با جاودانگی پاداش دهد. روز دهم ماه هفتم، روز بزرگ کفاره، زمان تطهیر حرم که در سال 1844 در بیست و دوم اکتبر رخ داد، زمان ظهور خداوند دانسته شد. این با شواهدی که قبلاً ارائه شده بود، مطابقت داشت که 2300 روز در پاییز به پایان می‌رسید و نتیجه‌گیری غیرقابل مقاومت به نظر می‌رسید.

در مَثَل متی 25، زمان انتظار و خواب آلودگی با آمدن داماد دنبال می‌شود. این مطابق با ادله ارائه شده، هم از نبوت و هم از اقسام بود. آنها اعتقاد محکمی به صحت خود داشتند. و "فریاد نیمه شب" توسط هزاران مؤمن اعلام شد.

جنبش مانند امواج دریا در سراسر کشور گسترش یافت. شهر به شهر و روستا به روستا و به دورافتاده ترین نقاط ملت رفت تا مردم منتظر خدا کاملاً بیدار شدند. تعصب قبل از این اعلامیه ناپدید شد، مانند یخبندان صبحگاهی قبل از طلوع خورشید. مؤمنان تردیدها و سردرگمی‌های خود را از بین بردند و امید و شجاعت دل‌هایشان را زنده کرد.

این اثر عاری از افراط و تفریط بود که همیشه در زمان وجود هیجان انسانی بدون تأثیر کنترل‌کننده کلام و روح خدا خود را نشان می‌دهد.

از نظر شخصیتی شبیه دوره‌های تحقیر و بازگشت به سوی خداوند بود که در اسرائیل باستان پیام‌های هشدار دهنده بندگان را دنبال می‌کرد. ویژگی‌هایی را به ارمغان آورد که همیشه کار خدا را در همه اعصار مشخص کرده است. وجود داشت

اندک شادی وجد، اما جست و جوی عمیق تر قلب، اعتراف به گناهان و ترک دنیا. آماده شدن برای ملاقات با خداوند بار ارواح در حال مرگ بود. دعای مداوم و تقدیم بی‌قید و شرط به خدا بود.

در توصیف آن اثر، میلر اعلام کرد: "هیچ ابراز شادی وجود ندارد، گویی به زمان آینده موکول می شود، زمانی که تمام آسمان ها و زمین با هم شاد خواهند شد، با لذتی غیرقابل بیان و پر از شکوه. هیچ تحسینی وجود ندارد: آنها نیز برای بهشت محفوظ هستند. خوانندگان ساکت هستند؛ آنها منتظرند تا به میزبانان فرشتگان، گروه کر آسمانی بپیوندند. هیچ برخوردی از احساسات وجود ندارد: همه از یک دل و ذهن هستند. یکی دیگر از شرکت کنندگان در این جنبش شهادت داد: «همه جا عمیق ترین جستجوی دل و خضوع روح را به وجود آورد... تحقیر چیزهای دنیا، انزوا از مجادلات و دشمنی ها، اعتراف به عیب، دلتنگی در پیشگاه خداوند و تضرع را در پی داشت. از دل‌های توبه کننده به سوی او برای آمرزش و قبولی، موعظه موجب خواری و سجده روح شد، چنان که تا به حال ندیده ایم، چنانکه خداوند به وسیله یوئیل نبی امر فرموده بود. هنگامی که روز بزرگ خدا فرا رسید، موجب ریزش شد. از دلها و نه لباس و بازگشت به سوی خداوند با روزه و اشک و زاری همانطور که خداوند از زبان زکریا نبی فرموده بود روح فیض و نیایش بر فرزندان جاری شد و به او نگاه کردند که او را سوراخ کرده بودند. مرثیه بزرگی بر روی زمین برپا شد... و کسانی که منتظر خداوند بودند، جان خود را در حضور او عذاب کردند.»

از میان تمام جنبش‌های بزرگ دینی از زمان رسولان تاکنون، هیچ‌یک به اندازه پاییز 1844 از نقص‌های انسانی و فریب‌های شیطان رها نشده‌اند. حتی امروز، پس از گذشت سال‌ها، همه کسانی که بخشی از آن جنبش بودند. و کسانی که بر سکوی حقیقت استوار می ایستند، هنوز تأثیر مقدس آن کار مبارک را احساس می کنند و شهادت می دهند که از جانب خداوند برآمده است.

با فریاد: «اینا داماد می‌آید، به استقبال او برو»، منتظر «برخاست و چراغ‌های خود را تعمیر کرد». آنها کلام خدا را با شدت علاقه ای که قبلاً دیده نشده بود مطالعه کردند. فرشتگان از بهشت فرستاده شدند تا کسانی را که ناامید شده بودند بیدار کنند و آنها را برای دریافت پیام آماده کنند. کار با خرد و دانش مردم انجام نشد، بلکه با قدرت خدا انجام شد. این نه با استعدادترین، بلکه متواضع‌ترین و متواضع‌ترین کسانی بودند که دعوت را شنیدند و اطاعت کردند. کشاورزان محصولات خود را در مزارع رها کردند، مکانیک ها ابزار خود را زمین گذاشتند و با اشک و خوشحالی بیرون آمدند تا هشدار دهند.

کسانی که در ابتدا این امر را مدیریت کرده بودند از آخرین کسانی بودند که به این جنبش پیوستند. کلیساها به طور کلی درهای خود را به روی این پیام بستند و تعداد زیادی از کسانی که آن را دریافت کردند از میان خود کنار کشیدند. به مشیت الهی این اعلامیه با پیام فرشته دوم همراه شد و به کار قدرت بخشید.

پیام "اینجا داماد می‌آید" چندان بحث برانگیز نبود، اگرچه اثبات کتاب مقدس روشن و قطعی بود. او با یک نیروی محرک همراه بود که روح را لمس می کرد. شک و تردیدی در کار نبود. به مناسبت ورود پیروزمندانه مسیح به اورشلیم، مردم از تمام نقاط زمین که برای شرکت در این جشن گرد آمده بودند، به کوه زیتون هجوم آوردند و با پیوستن به جمعیتی که عیسی را همراهی می کردند، هیجان آن واقعه را فرا گرفت. ساعت، و به افزایش فریاد کمک کرد: "خوشا به حال کسی که به نام خداوند می‌آید." (متی. 21:9) همین ترتیب، کافرانی که در جلسات ادوتیست ها جمع می شدند - برخی از روی کنجاوی، برخی دیگر صرفاً به قصد تمسخر - قدرت متقاعدکننده پیام را احساس کردند: "اینجا داماد می‌آید!"

در آن زمان ایمانی وجود داشت که به دعا پاسخ می داد - ایمانی که هدفش پاداش بود. روح فیض مانند باران سیل آسا بر زمین خشکیده نازل شد

بر کسانی که مشتاقانه در جستجوی او بودند. کسانی که امیدوار بودند به زودی با نجات دهنده خود روبرو شوند، شادی بزرگ و غیرقابل توصیفی را احساس کردند. نیروی متحرک روح القدس دلها را نرم کرد زیرا برکات او به میزان زیادی بر مؤمنان مؤمن عطا شد.

کسانی که پیام را دریافت کردند با دقت و جدیت به زمانی رسیدند که انتظار ملاقات پروردگارش را داشتند. هر روز صبح آنها احساس می کردند که این اولین وظیفه خود است که از پذیرش خود نزد خدا اطمینان حاصل کنند. دلایشان به هم نزدیک بود و برای همدیگر دعای زیادی کردند. آنها اغلب در مکان‌های دور افتاده جمع می‌شدند تا با خدا ارتباط برقرار کنند و صدای شفاعت از مزارع و جنگل‌ها به بهشت می‌رسید. یقین به تایید منجی برای آنها بیشتر از غذای روزانه ضروری بود و اگر چیزی روحشان را تیره می کرد، تا ناپدید شدن آن آرام نمی گرفتند. آنها با احساس شهادت فیض بخشنده، مشتاق دیدن او بودند که روحشان دوست داشت.

اما دوباره آنها برای ناامیدی مقدر بودند. زمان انتظار گذشت و منجی ظاهر نشد. آنها با اطمینانی تزلزل ناپذیر منتظر آمدن او بودند و اکنون احساس می کردند که مریم به قبر منجی رسیده و آن را خالی می بیند و با گریه می گوید: "پروردگارم را برده اند و نمی دانم او را کجا گذاشته اند." (یوحنا، 20:13)

احساس ترس، ترس از اینکه پیام ممکن است حقیقت داشته باشد، برای مدتی باعث مهار جهان بی ایمان شد. بعد از گذشت زمان، این احساس به یکباره از بین نرفت. در ابتدا جرات نداشتند بر کسانی که ناامید شده بودند پیروز شوند. اما چون نشانه ای از خشم خدا دیده نشد، از ترس خود رهایی یافتند و رفتارهای سرزنش و تمسخر خود را از سر گرفتند.

طبقه عظیمی که اعتراف کرده بودند به آمدن زود هنگام خداوند ایمان دارند، ایمان خود را ترک کردند. برخی که اعتماد به نفس داشتند چنان در غرور خود زخمی شده بودند که به نظر می رسید از دنیا بیگانه شده بودند. آنها نیز مانند یونس شکایت کردند خدا و مرگ را به زندگی ترجیح داد. کسانی که ایمان خود را بر اساس نظرات دیگران و نه بر اساس کلام خدا قرار داده بودند، اکنون دوباره آماده بودند تا نظر خود را تغییر دهند. مسخره کنندگان افراد ضعیف و ترسو را به صفوف خود بردند و همه اینها متحد شدند و اعلام کردند که اکنون دیگر هیچ ترس و انتظاری وجود نخواهد داشت. زمان گذشته بود، خداوند نیامده بود و جهان می توانست هزاران سال یکسان بماند.

مؤمنان پرشور و مخلص همه چیز را برای مسیح رها کرده بودند و حضور او را مانند قبل احساس می کردند. آنها همانطور که معتقد بودند آخرین هشدار را به جهانیان رسانده بودند و انتظار داشتند که به زودی در جمع استاد الهی و فرشتگان آسمانی پذیرفته شوند. آنها تا حد زیادی خود را از جمع کسانی که پیام را دریافت نکرده بودند جدا کرده بودند. آنها با اشتیاق شدید دعا کرده بودند: "بیا، خداوند عیسی، سریع بیا." اما او نیامده بود. و اکنون، بار دیگر تحمل بار سنگین دغدغه‌ها و سرگشتگی‌های زندگی، تحمل کنایه و تمسخر دنیایی تمسخرآمیز، آزمایشی وحشتناک ایمان و صبر بود.

با این حال، این ناامیدی به اندازه آنچه شاگردان در زمان ظهور اولین مسیح تجربه کردند، نبود. هنگامی که عیسی پیروزمندانه وارد اورشلیم شد، پیروان او معتقد بودند که او بر تخت داوود می‌نشیند و اسرائیل را از دست ستمگرانش آزاد می‌کند. پر از امید و انتظار شادی آور، آنها برای فرصتی برای احترام به پادشاه خود با یکدیگر رقابت کردند. بسیاری لباسهای بیرونی خود را مانند فرشی در امتداد مسیر مسیح پهن کردند یا شاخه های خرما را در برابر او گذاشتند. در شادی پرشور خود، آنها به تحسین شادی پیوستند: "هوسنا به پسر داوود!" وقتی فریسیان که از این طغیان شادی مضطرب و عصبانی شده بودند، از عیسی خواستند که شاگردان را سرزنش کند، او پاسخ داد: "اگر ساکت بمانند، خود سنگ ها فریاد خواهند زد." (لوقا، 19:40) نبوت باید باشد

برآورده شد. شاگردان در خدمت هدف الهی بودند. با این حال، آنها برای ناامیدی تلخ مقدر بودند. در عرض چند روز آنها شاهد مرگ جانکاه منجی بودند و او را در قبر می گذاشتند. انتظارات آنها در یک مورد خاص برآورده نشده بود و امیدهای آنها با عیسی از بین رفت.

تا زمانی که پروردگارش پیروزمندانه از قبر قیام کرد، آنها نمی توانستند بفهمند که همه چیز در نبوت پیشگویی شده است، و "که مسیح باید رنج بکشد و از مردگان برخیزد" (اعمال رسولان. 17:3)

پنج قرن پیش از آن، خداوند از طریق زکریا نبی اعلام کرده بود: «ای دختر صهیون، بسیار شاد باش، ای دختر اورشلیم، شاد باش، اینک پادشاه تو، عادل و نجات دهنده، فقیر و سوار بر الاغ، نزد تو خواهد آمد. الاغ، پسر الاغ». (زک. 9:9)

اگر شاگردان متوجه شده بودند که مسیح به سوی داوری و مرگ خود می رود، این پیشگویی را محقق نمی کردند.

به همین ترتیب، ویلیام میلر و همراهانش پیشگویی را برآورده کردند و پیامی را اعلام کردند که الهام پیش بینی کرده بود که به جهان خواهند داد، اما اگر آنها پیشگویی هایی را که ناامیدی آنها را آشکار می کرد کاملاً درک می کردند و پیام دیگری باید به همه ملت ها ابلاغ شود. قبل از آمدن خداوند، آنها کار را انجام نمی دادند. پیام های فرشتگان اول و دوم به موقع داده شد و کاری را که خداوند در نظر داشت انجام دادند.

جهان نظاره گر بود و امیدوار بود که اگر زمان بگذرد و مسیح نیامد، کل نظام ادونتیسیم رها شود. اما در حالی که بسیاری، تحت وسوسه های شدید، در ایمان خود تسلیم شدند، عده ای بودند که ثابت قدم ماندند. ثمرات نهضت ادونتیسیت: روح فروتنی و جانکاو، دست کشیدن از دنیا و اصلاح زندگی که با کار همراه شده بود، گواهی می داد که از آن خداست. آنها جرأت نداشتند انکار کنند که قدرت روح القدس بر موعظه ظهور دوم شهادت داده است، و هیچ اشتباهی در محاسبه دوره های نبوی پیدا نکردند. تواناترین مخالفان او نتوانستند نظام تفسیر نبوی او را از بین ببرند. آنها نمی توانستند، بدون شواهد کتاب مقدس، از موقعیت هایی دست بکشند که از طریق مطالعه پرشور و اختصاصی کتب مقدس، توسط ذهن هایی که توسط روح خدا روشن شده و قلبها با قدرت زنده او می درخشند، به دست آمده اند. مواضعی که در برابر شدیدترین انتقادات و سخت ترین مخالفت های اساتید دینی و حکیمان این جهان ایستاده بود و در برابر نیروهای ترکیبی علم و فصاحت و دشنامها و اهانت های بزرگان و صاحب نظران ایستاده بود. طبقه فروتن

واقعاً در مورد رویداد مورد انتظار اشتباهی رخ داد، اما حتی این نیز نتوانست ایمان او را به کلام خدا متزلزل کند. هنگامی که یونس در کوچه های نینوا اعلام کرد که در چهل روز شهر سرنگون خواهد شد، خداوند تحقیر نینوی ها را پذیرفت و زمان فیض آنها را طولانی کرد. با این حال، پیام یونس از جانب خدا رسید و نینوا مطابق میل او آزمایش شد. ادونتیسیت ها بر این باور بودند که به همین ترتیب خداوند آنها را برای اخطار قضاوت فرستاده است. آنها گفتند: "او قلب همه کسانی را که او را شنیدند آزمایش کرد و میل به ظهور پروردگار را بیدار کرد یا در هنگام ظهور او نفرت کم و بیش آشکاری را ایجاد کرد، اما خدا را شناخته بود. او خطی را مشخص کرد، به طوری که کسانی که معاینه کردند. اگر خداوند می آمد، دل هایشان می توانست بداند که از کدام طرف بودند. آنها می خواستند صخره ها و کوهها را فریاد بزنند تا بر آنها بیفتند و آنها را از چهره ی کسی که بر تخت می نشیند و از خشم بره پنهان کنند. و دیدند که آیا از آن عقب نشینی خواهند کرد یا خیر

موقعیتی که برای قرار دادن او در آن مناسب دیده بود. و این دنیا را رها می‌کنند و به کار خدا اعتماد می‌کنند.»

احساسات کسانی که هنوز بر این باور بودند که خدا آنها را در تجربه خود هدایت کرده است، در این سخنان ویلیام میلر بیان می‌شود: "اگر مجبور بودم دوباره زندگی کنم، با همان شواهدی که در آن زمان برای صادق بودن با خدا و انسان داشتم. من همه کارها را همانطور که انجام دادم انجام می‌دادم." "امیدوارم که جامه هایم را از خون جان شسته باشم. احساس می‌کنم تا آنجا که ممکن است از هر گونه گناهی در محکومیت آنها آزاد هستم." این مرد خدا نوشت: «اگرچه دو بار ناامید شده‌ام، من هنوز له نشده‌ام یا ناامید نشده‌ام.» "امید من به آمدن مسیح مانند همیشه استوار است. من فقط کاری را انجام داده‌ام که پس از سال‌ها تفکر هوشیارانه، انجام آن را وظیفه جدی خود احساس کرده‌ام. اگر اشتباه کرده‌ام، در جهت خیریه بوده است. از عشق به هم‌نوعانم و اعتقاد به وظیفه در قبال خدا." من یک چیز را می‌دانم: من چیزی جز آنچه ایمان آوردم موعظه نکردم و دست خدا مرا همراهی کرد و قدرت او در کار ظاهر شد و خیر بسیار حاصل شد. "به نظر می‌رسد که هزاران نفر به دلیل پیشگویی آن زمان به مطالعه کتاب مقدس هدایت شدند؛ و به این وسیله، از طریق ایمان و پاشیدن خون مسیح، با خدا آشتی کردند." "من هرگز لبخند تأیید آمیز مغروران را جلب نکرده‌ام، و نه وقتی که جهان با تحقیر به ما نگاه می‌کند، دلسرد نشده‌ام. من امروز لطف آنها را نمی‌خرم و از ندای وظیفه فراتر نخواهم رفت تا نفرت آنها را آرام کنم. هرگز از آنها نخواه که جانم را رها کنند و من عقب نشینی نخواهم کرد، اگر خداوند به مشیتش چنین بخواهد، حاضریم او را عزل کنیم.

خداوند قوم خود را رها نکرده است. روح او هنوز نزد کسانی بود که نوری را که دریافت کرده بودند بی پروا رد نکردند و جنبش ادونتیسیت را محکوم نکردند. در رساله به عبرانیان کلمات تشویق و هشدار برای کسانی که در این بحران آزمایش می‌شوند و منتظر هستند وجود دارد: "اعتماد به نفس خود را که پاداش بزرگ و بزرگی دارد، از خود دور نکنید. زیرا شما به صبر نیاز دارید تا پس از انجام کارها به خواست خدا، باشد که وعده را به دست آورید. زیرا زمان کمی باقی است و آنچه خواهد آمد خواهد آمد و به تأخیر نخواهد افتاد، اما عادل با ایمان زندگی خواهد کرد و اگر عقب نشینی کند، جان من از آن لذت نمی‌برد. اما ما از کسانی نیستیم که به هلاکت می‌رسند، بلکه از کسانی هستیم که برای حفظ روح ایمان آورده‌اند." (عبرانیان، 10:35-39)

این که این هشدار خطاب به کلیسای روزهای آخر است، از کلماتی که به نزدیک بودن آمدن خداوند اشاره می‌کند، آشکار است: "زیرا زمان کمی باقی مانده است و آن که خواهد آمد خواهد آمد و تأخیر نخواهد کرد." به وضوح نشان داده شده است که تأخیر ظاهری وجود خواهد داشت و به نظر می‌رسد که خداوند تأخیر دارد. دستورالعمل ارائه شده در اینجا کاملاً با تجربه Adventists در آن زمان مطابقت دارد. افرادی که در اینجا ذکر شد در خطر غرق شدن در ایمان بودند. آنها اراده خدا را با پیروی از رهبری روح و کلام او برآورده کرده بودند. با این حال، آنها نتوانستند هدف او را در تجربیات گذشته درک کنند و مسیر پیش روی خود را ببینند. سپس آنها وسوسه شدند که شک کنند که آیا خدا واقعاً آنها را هدایت کرده است. در آن زمان این کلمات به کار می‌رفت: "اما عادل با ایمان زندگی خواهد کرد." علیرغم اینکه نور درخشان «فریاد نیمه شب» در مسیرشان می‌درخشد، علیرغم مشاهده باز شدن مهرهای نبوت ها و تحقق سریع نشانه‌هایی که به زودی آمدن مسیح را اعلام می‌کرد، آنها به طور معمول از طریق دید راه می‌رفتند. اما اکنون، تحت ستم امیدهای ناامید خود، تنها با ایمان به خدا و کلام او می‌توانستند مقاومت کنند. عالم تمسخر می‌گفت: تو فریب خوردی، ایمانت را رها کن و بگو که جنبش ادونتیسیت از شیطان آمده است. اما کلام خدا اعلام کرد: "اگر عقب نشینی کند، روح من از او لذت نمی‌برد." اکنون دست کشیدن از ایمان و انکار قدرت روح القدس که از پیام حمایت کرده بود، عقب نشینی به سوی هلاکت است. آنها با سخنان پولس تشویق شدند که ثابت قدم بمانند. "شما به صبر نیاز دارید"، "زیرا هنوز کمی وجود دارد

زمان، و کسی که خواهد آمد، خواهد آمد و تأخیر نخواهد کرد.» تنها راه مطمئن آنها این بود که به نوری که قبلاً از خدا دریافت کرده بودند، چنگ بزنند، به وعده های او محکم بمانند، و به مطالعه کتاب مقدس ادامه دهند، تماشا کنند و صبورانه منتظر بمانید تا نور بیشتری دریافت کنید.

فصل 23

حرم چیست؟

متنی که بیش از هر چیز دیگری، هم پایه و هم ستون مرکزی ایمان ادونتیسست شد، این جمله بود: «تا دو هزار و سیصد شب و صبح؛ و حرم پاک خواهد شد». (دان. 8:14) این سخنان برای همه مؤمنان در ظهور زود هنگام خداوند آشنا بود. این پیشگویی از زبان هزاران نفر به عنوان رمز ایمان آنها تکرار شد. همه احساس می کردند که درخشان ترین انتظارات و امیدهایشان به رویدادهایی بستگی دارد که در آن پیش بینی شده است. نشان داده شد که این روزهای نبوی در پاییز 1844 به پایان می رسد. ادونتیسست‌ها مانند بقیه جهان مسیحیت در این زمان معتقد بودند که زمین یا بخشی از آن، پناهگاه است. آنها تطهیر حرم را تطهیر زمین در زیر آتش آخرین روز بزرگ می دانستند و این که در زمان ظهور دوم اتفاق می افتد. از این رو به این نتیجه رسیدیم که مسیح در سال 1844 به زمین باز خواهد گشت.

اما زمان مستحب گذشت و پروردگار نیامد. مؤمنان می دانستند که کلام خدا نمی تواند شکست بخورد. تفسیر شما از نبوت باید اشتباه باشد. با این حال، خطا کجا بود؟ بسیاری با انکار اینکه 2300 روز در سال 1844 به پایان رسیده است، نابخردانه گره دشواری را بریده اند. هیچ دلیلی برای این موضوع نمی توان ارائه کرد جز اینکه مسیح در زمان مورد انتظار نیامده بود. آنها استدلال می کردند که اگر ایام نبوی در سال 1844 به پایان می رسید، مسیح پس از آن باز می گشت تا با پاکسازی زمین با آتش، مکان مقدس را تطهیر کند. و چون او ظاهر نشد، روزها نمی توانستند تمام شوند.

پذیرفتن این نتیجه همان اعراض از شمارش قبلی دوره های نبوی بود. مشخص شد که 2300 روز زمانی آغاز شد که دستور اردشیر برای بازسازی و ساخت اورشلیم در پاییز 457 قبل از میلاد به اجرا درآمد. همه وقایع پیش بینی شده در توضیح دانیال 27-25: 9 شصت و نه هفته، 483 سال اول دوره بزرگ 23 قرن، باید به مسیح، مسح شده می رسید. غسل تعمید و مسح مسیح توسط روح القدس، در سال 27 از عصر ما، به شدت این مشخصات را برآورده کرد. در اواسط هفته هفتاد، مسیح قرار بود برده شود. سه سال و نیم پس از غسل تعمید او؛ در بهار سال 31 مسیح به صلیب کشیده شد. هفتاد هفته یا 490 سال باید به ویژه به یهودیان اشاره داشته باشد. هنگامی که این دوره به پایان رسید، ملت با آزار و شکنجه شاگردانش، رد مسیح را مهر و موم کرد و در سال 34 رسولان کار خود را به غیریهودیان هدایت کردند. با پایان 490 سال اول، جدا از دوره بزرگ، 2300 هنوز 1810 سال باقی مانده بود. بر اساس سال 34 عصر ما، 1810 سال به سال 1844 می رسد و فرشته گفت: «سپس حرم پاک می شود.» تمام مشخصات پیشین نبوت بدون تردید در وقت مقرر محقق شد، همه چیز روشن و هماهنگ شد. این محاسبه، با این تفاوت که، در آن زمان، هیچ رویدادی دیده نشد که تطهیر حرم را در سال 1844 انجام دهد. انکار این که روزهای پایان یافته در آن زمان به معنای درهم رفتن کل مسئله و انصراف از مواضع بود. که از طریق تحقق خطاناپذیر نبوت ایجاد شده بود.

اما خدا قوم خود را در جنبش بزرگ ادونتیسست رهبری می کرد. قدرت و شکوه او در کار حاضر شده بود و اجازه نمی داد به تاریکی و ناامیدی ختم شود و به عنوان هیجانی کاذب و متعصب بدنام شود. او کلام خود را در شک و تردید و تردید رها نمی کرد. با وجود این واقعیت که بسیاری از آنها دارند

با نادیده گرفتن محاسبه پیشین دوره های نبوی، انکار دقت حرکتی که بر آن بنا شده بود، دیگران تمایلی به چشم پوشی از نکات ایمان و تجربه که توسط کتاب مقدس و شهادت روح خدا پشتیبانی می شد، نداشتند. آنها معتقد بودند که اصول مشروع تفسیر را در مطالعه پیشگویی ها اتخاذ کرده اند و وظیفه آنها این است که به حقایقی که قبلاً کشف شده است پایبند باشند و همان معیارهای تحقیق کتاب مقدس را ادامه دهند. آنها با دعای پرشور موقعیت خود را بررسی کردند و کتاب مقدس را مطالعه کردند تا خطای خود را کشف کنند. از آنجایی که در محاسبه دوره های نبوی اشتباهی نمی دیدند، آنها را به بررسی بیشتر موضوع حرم سوق دادند.

آنها در تحقیقات خود دریافتند که هیچ مدرکی از کتاب مقدس برای تأیید این تفسیر رایج که زمین پناهگاه است وجود ندارد. با این حال، آنها در کتاب مقدس توضیح کاملی در مورد موضوع مقدس، ماهیت، مکان و خدمات آن کشف کردند. شهادت نویسندگان مقدس به قدری روشن و گسترده بود که موضوع را فراتر از هر سؤال قرار داد. پولس رسول در رساله به عبرانیان میگوید: «الان اولیها نیز احکام عبادت الهی و قدسی زمینی داشتند، زیرا خیمه‌های آماده شده بود که اولین آن چراغدان و میز و میز بود. نان عزا که حرم نامیده می‌شود، اما بعد از حجاب دوم، خیمه‌ای بود که به آن قدس الاقداس می‌گویند، که مشعل طلا داشت و دور تا دور تابوت عهد را با طلا پوشانده بود و ظرفی در آن بود. از طلا که حاوی مٔا بود و عصای هارون که جوانه زده بود و میزهای عهد و کروی‌بان جلال که بر کرسی رحمت سایه افکنده بود.»

(عبرانیان، 1-5: 9)

عبادتگاهی که پولس در اینجا به آن اشاره می‌کند، خیمه‌ای بود که موسی به فرمان خدا برپا کرد و به عنوان سکونتگاه زمینی حق تعالی برپا شد. «و من را پناهگاهی خواهند ساخت و در میان ایشان ساکن خواهم شد» (خروج، 25: 8) این دستوری بود که به موسی داده شد، در حالی که با خدا در کوه بود. بنی‌اسرائیل در بیابان سفر می‌کردند و خیمه به گونه‌ای ساخته شده بود که می‌توان آن را از مکانی به مکان دیگر منتقل کرد. با این حال، ساختار آن از شکوه و عظمت زیادی برخوردار بود. دیوارها از تخته های عمودی که با طلا پوشانده شده بود و اتصالات پایه آن از نقره ساخته شده بود. سقف آن را مجموعه ای از پرده ها یا پوشش ها تشکیل می دادند که قسمت بیرونی آن از پوست و قسمت داخلی آن از کتان نازک ساخته شده بود که به زیبایی با نقش های کروی کار شده بود. علاوه بر صحن بیرونی که محراب قربانی های سوختنی در آن قرار داشت، خود خیمه دارای دو محفظه به نام مکان مقدس و مقدس ترین مکان بود که با پرده یا پرده ای غنی و زیبا از هم جدا می شد. یک حجاب مشابه ورودی محفظه اول را بسته بود.

در مکان مقدس چراغدانی بود که در ضلع جنوبی خیمه قرار داشت و هفت چراغ آن برای روشنایی عبادتگاه در روز و شب قرار داشت. در ضلع شمالی سفره نان حضور بود. و قبل از پرده‌ای که مکان مقدس را از مقدس‌ترین مکان جدا می‌کرد، مذبح طلایی بخور بود و ابر معطر با دعای اسرائیل هر روز از آن به حضور خدا برمی‌خاست.

در مقدس ترین مکان، تابوت، صندوقی از چوب گرانها که با طلا پوشانده شده بود، و انبار دو لوح سنگی بود که خداوند قانون ده فرمان را بر آن نوشته بود. در بالای کشتی، پوشش مقدس را تشکیل می دهد

کانتینر، صندلی رحمت بود، یک اثر هنری باشکوه که توسط دو کروی، یکی در هر طرف، تماماً از طلای جامد ساخته شده بود. در این محفظه، حضور الهی در ابری از شکوه ظاهری بین کروی‌بان متجلی شد.

پس از استقرار عبرانیان در کنعان، خیمه با معبد سلیمان جایگزین شد که اگرچه بنای دائمی و در مقیاس بزرگتر بود، اما به همان نسبتها نگاه می‌کرد و به شیوه‌ای مشابه ساخته شده بود.

قبلی به این شکل، محراب وجود داشت - به جز زمانی که در زمان دانیال ویران شده بود - تا زمانی که رومیان آن را در سال 70 قبل از میلاد تخریب کردند.

این تنها پناهگاهی است که تا به حال بر روی زمین وجود داشته است و کتاب مقدس اطلاعاتی در مورد آن به ما می دهد. پولس اعلام کرد که این مکان مقدس اولین عهد است. اما آیا عهد جدید هیچ پناهگاهی ندارد؟

با عطف به کتاب عبرانیان، جویندگان حقیقت وجود قدس دوم - یا پناهگاه عهد جدید - را یافته‌اند که در کلمات فوق الذکر پولس ذکر شده است: "الان نیز اولین احکام پرستش الهی و یک مکان مقدس داشتند." و استفاده از کلمه «نیز» مشخص می کند که پولس قبلاً از این مکان مقدس یاد کرده است. در بازگشت به آغاز فصل قبل، می‌خوانند: «اکنون مجموع آنچه گفتیم این است که چنین کاهن اعظمی داریم که در بهشت در سمت راست تخت اعظم وزیر حرم می‌نشیند. و از خیمه حقیقی که خداوند آن را بنیان نهاد نه انسان.» (عبرانیان 1: 8 و 2).

در اینجا مکان مقدس عهد جدید آشکار می شود. محراب عهد اول توسط انسان ساخته شد که توسط موسی ساخته شد. دومی توسط خداوند ساخته شد نه توسط انسان. در آن عبادتگاه، کاهنان زمینی خدمات خود را انجام دادند. در این، مسیح، کاهن اعظم ما، در دست راست خدا خدمت می کند. یک پناهگاه در زمین بود و دیگری در بهشت.

علاوه بر این، خیمه را موسی طبق الگویی ساخته است. خداوند به او دستور داد: «برحسب تمام آنچه برای الگوی خیمه و الگوی تمام ظروف آن به تو نشان می‌دهم، چنین کن.» و دوباره دستور داده شد: «پس مواظب باش که این کار را بکن. بر اساس الگوی آن که بر روی کوه به شما نشان داده شد.» (خروج 25:9 و 40) و پولس می گوید که خیمه اول «تمثیلی برای زمان حال بود که در آن هدایا و قربانی ها تقدیم می شد». ؛ که مکان‌های مقدس آن «انواع چیزهای بهشتی» بود؛ کاهنانی که طبق شریعت هدایایی تقدیم می‌کردند، «نمونه و سایه‌ای از چیزهای بهشتی» بودند، و اینکه «مسیح به مقدسی که با دست ساخته شده بود وارد نشد، نوعی از آن واقعی، اما در همان بهشت، تا اکنون برای ما در حضور خدا ظاهر شود.» (عبرانیان 9:9 و 24: 8:5؛ 9:23)

عبادتگاه بهشتی که عیسی از جانب ما در آن خدمت می‌کند، اصل بزرگی است که عبادتگاه ساخته شده توسط موسی نسخه‌ای از آن بود. خدا روح خود را بر سازندگان معبد زمینی قرار داد. مهارت هنری به کار رفته در ساخت آن جلوه ای از حکمت الهی بود. دیوارها ظاهری طلایی جامد داشتند که نور هفت لامپ روی شمعدان طلایی را در همه جهات منعکس می کرد. سفره نان نمایش و محراب عود مانند طلای جلا می درخشید. پرده زیبایی که سقف را تشکیل می‌داد و با مجسمه‌های فرشتگان به رنگ‌های آبی، بنفش و قرمز تزئین شده بود، زیبایی صحنه را افزایش می‌داد. و فراتر از حجاب دوم، شکینا مقدس، مظهر جلال خدا بود، که هیچ کس جز کاهن اعظم نمی توانست در برابر آن وارد شود و زندگی کند. شکوه بی نظیر خیمه زمینی شکوه معبد آسمانی را که مسیح، پیشرو ما، در برابر تخت خدا برای ما خدمت می کند، به چشم انسان منعکس می کند. محل سکونت پادشاه پادشاهان، که در آن هزاران هزار نفر او را خدمت می کنند و میلیون ها میلیون نفر در برابر او ایستاده اند (دان. 7:10). این معبد، پر از شکوه تاج و تخت ابدی، جایی که سرافیم، نگهبانان درخشان آن، چهره‌های خود را به ستایش می‌پوشانند، می‌توانستند در هر بنای باشکوهی که تا به حال به دست بشر ساخته شده باشد، جز انعکاسی کم رنگ از وسعت و شکوه آن بیابند. با این حال، حقایق مهم در مورد قدس آسمانی و کار بزرگی که در آنجا برای رستگاری انسان انجام شد، توسط قدس زمینی و خدمات آن آموزش داده شد.

اماکن مقدس حرم آسمانی با دو محفظه حرم زمینی نشان داده شده است. به یوحنا رسول روپایی از معبد خدا در بهشت داده شد. در آنجا هفت چراغ آتش را دید که جلوی تخت می‌سوختند (مکاشفه 5: 4) و فرشته ای را دید که «دارای عطری طلائی بود و به او بخور بسیار داده شد تا با دعای همه مقدسین بر مذبح طلائی که در جلوی تخت است قرار دهد» (مکاشفه 3: 8) به پیامبر اجازه داده شد که در اولین محفظه حرم آسمانی بیندیشد. در آنجا «هفت چراغ آتش» و «مذبح طلائی» را دید که با شمعدان طلائی و محراب بخور معبد زمینی نشان داده شده بود.

دوباره «معبد خدا در آسمان گشوده شد» (مکاشفه 11: 19) و او به مقدس ترین مکان، در پرده درونی نگاه کرد. او در آنجا «تابوت عهد خود» را مشاهده کرد، که نمایانگر آن طرف مقدسی بود که موسی برای نگهداری از شریعت خدا ساخته بود.

بنابراین، کسانی که در حال مطالعه این موضوع بودند، دلیل غیرقابل انکاری بر وجود حرم در بهشت یافتند، موسی حرم زمینی را بر اساس مدلی که به او نشان داده شد، ساخت. پولس تعلیم می دهد که این الگو مقدس واقعی در بهشت بود و یوحنا شهادت می دهد که او نیز آن را در بهشت دید.

در معبد آسمانی، محل سکونت خدا، تخت او در عدالت و قضاوت استوار است. در مقدس ترین مکان شریعت اوست، قاعده بزرگ عدالت که همه بشریت توسط آن آزمایش می شود. صندوقی که جداول شریعت را در خود جای داده است توسط صندلی رحمت پوشانده شده است، که مسیح در برابر آن، از طریق خون خود، برای گناهکار دعا می کند. این گونه است که اتحاد عدالت و رحمت در طرح رستگاری انسان نمایان می شود. فقط خرد نامتناهی می تواند این اتحاد را ایجاد کند و فقط قدرت نامحدود می تواند آن را ایجاد کند. این ارتباطی است که تمام بهشت را پر از شگفتی و ستایش می کند. کروبیان معبد زمینی که با احترام به جایگاه رحمت می نگرند، نشان دهنده علاقه ای است که میزبان آسمانی با آن کار رستگاری را مشاهده می کند. این راز رحمت است که فرشتگان می خواهند به آن توجه کنند؛ اینکه خداوند می تواند در عین توجیه گناهکار توبه کننده و تجدید رابطه خود با نژاد سقوط کرده عادل باشد. تا مسیح بتواند خود را متواضع کند تا انبوه بی شماری را از ورطه ویرانی برانگیزد و جامه های پاکیزه عدالت خود را به آنها بپوشاند تا به فرشتگانی بپیوندند که هرگز سقوط نکردند و برای همیشه در حضور خدا ساکن شوند.

کار مسیح به عنوان شفیع انسان در نبوت زیبای زکریا درباره او که «نامش شاخه است» بیان شده است. پیغمبر می فرماید: «او خود معبد خداوند را خواهد ساخت و جلال خواهد یافت و بر تخت او خواهد نشست و حکومت خواهد کرد و بر تخت او کاهن خواهد بود و میان آن دو صلح خواهد بود».

زک. (6:13)

"او خود معبد خداوند را خواهد ساخت." با فداکاری و وساطت او، مسیح هم پایه و هم سازنده کلیسای خدا است. پولس رسول به او به عنوان «سنگ اصلی اشاره می‌کند، که تمام ساختمان در کنار هم قرار گرفته و به معبدی مقدس در خداوند تبدیل می‌شود. او می‌گوید: «شما نیز با هم برای مسکن خدا در آن ساخته شده‌اید. روح» (افس. 2:20-22).

او "جلال" را خواهد گرفت. جلال رستگاری نژاد سقوط کرده متعلق به مسیح است. در طول اعصار ابدی، آهنگ فدیة شدگان این خواهد بود: "به او که ما را دوست داشت و ما را از گناهان ما در خون خود شست... جلال و قدرت او تا ابد الابد." (آخر 5: 1 و 6).

«و او بر تخت خود خواهد نشست و بر تخت خود حکومت خواهد کرد و بر تخت او کاهن خواهد بود». او هنوز «بر تخت جلال خود» نیست. پادشاهی جلال هنوز برقرار نشده است. تنها پس از پایان کار خود به عنوان میانجی، خداوند «تخت پدرش داوود» را به او خواهد داد، پادشاهی که «پایانی نخواهد داشت» (لوقا 1: 32 و 33) مسیح به عنوان یک کشیش، اکنون با پدر بر تخت او نشسته است (مکاشفه 3: 21) بر تخت پادشاهی، با وجود ابدی و خود موجود، او بود که «ناتوانی های ما را بر خود گرفت و

غم و اندوه ما را متحمل شد؛ که «از هر جهت وسوسه شد، اما بدون گناه»؛ تا بتواند «آزموده‌شدگان را یاری کند.» اگر کسی گناه کند، نزد پدر وکیل داریم.» (اشعیا ؛ 53:4 عبرانیان ؛ 18: 2؛ 15: 4؛ 1: 2 شفاعت او یک بدن زخمی و خیس شده، یک زندگی بی آرایش است. ، که بازخیرد آن با هزینه بی نهایت خریداری شد.

"و نصیحت صلح میان هر دو خواهد بود." محبت پدر، نه کمتر از عشق پسر، منبع نجات نسل گمشده است. عیسی قبل از ترک این دنیا به شاگردان گفت: "من به شما نگو که من برای شما به پدر دعا خواهم کرد. زیرا خود پدر شما را دوست دارد." (یوحنا 16:26 و 27) "خدا در مسیح جهان را با خود آشتی داد." (دوم قرنتیان 5:19 و در خدمت مقدس در بالا، "نصیرت صلح میان هر دو خواهد بود." "خدا آنچه جهان را دوست داشت که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نشود بلکه حیات جاودانی داشته باشد." (یوحنا 3:16)

این سؤال که «مقدس چیست؟» به وضوح در کتاب مقدس پاسخ داده شده است. اصطلاح «مقدس»، همانطور که در کتاب مقدس به کار می رود، اولاً به خیمه ای که موسی به عنوان الگوی چیزهای بهشتی ساخته بود، اشاره دارد؛ و ثانیاً به «خیمه واقعی» در بهشت، که مکان مقدس زمینی به آن اشاره کرده است. مرگ مسیح. "خیمه واقعی" در بهشت، مقدس عهد جدید است. و همانطور که نبوت دانیال 8:14 در این دوره به انجام می رسد، مقدسی که به آن اشاره می کند فقط می تواند مقدس عهد جدید باشد. در پایان 2300 روز، قرن‌ها هیچ پناهگاهی بر روی زمین باقی نمانده بود. و حرم پاک می شود، بی تردید به حرم بهشتی اشاره می کند.

با این حال، مهمترین سؤال هنوز پاسخ داده نشده است: تطهیر حرم چیست؟ این که چنین خدمتی در ارتباط با قدس زمینی وجود داشته است در کتاب مقدس عهد عتیق بیان شده است. اما آیا چیزی در بهشت وجود دارد که پاک شود؟ در عبرانیان 9، تطهیر هر دو مکان مقدس زمینی و آسمانی به طور کامل آموزش داده شده است. «تقریباً همه چیز طبق شریعت با خون تطهیر می‌شود و بدون ریختن خون عفو نمی‌شود، پس کاملاً لازم بود که چهره‌های بهشتی به این طریق [با خون] تطهیر شوند. از حیوانات؛ اما خود چیزهای بهشتی با قربانی هایی بهتر از اینها» (عبرانیان 9:22 و 23) یعنی با خون گرانمای مسیح.

تطهیر، چه در خدمت معمولی و چه در خدمت واقعی، باید با خون انجام می شد. در اولی با خون حیوانات و در آخری با خون مسیح. پولس به عنوان دلیلی که چرا این پاکسازی باید با خون انجام شود این واقعیت را بیان می کند که بدون ریختن خون، بخشایشی وجود ندارد. گذشت یا عمل پاک کردن گناه، کاری است که باید انجام شود. اما چگونه ممکن است گناه در ارتباط با حرم باشد، چه در بهشت و چه در زمین؟ این را می توان با اشاره به پرستش نمادین فهمید. از آنجا که کاهنانی که بر روی زمین خدمت می کردند به عنوان "نمونه و سایه چیزهای آسمانی" خدمت می کردند (عبرانیان 8:5)

خدمت عبادتگاه زمینی شامل دو بخش بود: کاهنان هر روز در مکان مقدس خدمت می کردند، در حالی که سالی یک بار کاهن اعظم در مقدس ترین مکان، برای تطهیر قدس، کار کفاره خاصی را انجام می داد. گناهکار توبه کننده روز از نو هدایای خود را به در خیمه می برد و دست خود را بر سر مقتول می گذاشت و به گناهان خود اعتراف می کرد و بدین ترتیب آنها را به شکلی از خود به قربانی بی گناه منتقل می کرد. سپس حیوان کشته شد. رسول می گوید: «بدون ریختن خون، بخشش گناه نیست.» "حیات بدن در خون است." (لاویان 17:11) قانون تخطی شده خداوند جان متخلف را می طلبد. خون، نمایانگر زندگی از دست رفته گناهکاری است که گناه او بود

کاهن او را که قربانی فرض کرده بود به مکان مقدس برد و جلوی پرده پاشید که پشت آن تابوت حاوی شریعت گناهکار بود.

از طریق این مراسم، گناه به صورت مجازی به حرم منتقل شد. در برخی موارد خون به مکان مقدس منتقل نمی شد. اما گوشت قربانی باید توسط کاهن بخورد، همانطور که موسی به پسران هارون دستور داده بود و گفت: "خداوند آن را به شما داده است تا گناهان جماعت را تحمل کنید." (لو).

(10:17) هر دو مراسم به طور مساوی نماد انتقال گناه توبه کننده به حرم بود.

این کاری بود که روز به روز در طول سال ادامه داشت. بدین ترتیب گناهان اسرائیل به حرم منتقل شد و کار ویژه ای برای رفع آنها ضروری شد. خداوند دستور داد که برای هر یک از قفسه های مقدس کفاره داده شود. «او برای ناپاکی های بنی اسرائیل و تقصیرات ایشان برحسب تمامی گناهانشان کفاره خواهد کرد و برای خیمه جماعتی که در میان ناپاکی های ایشان با ایشان ساکن است، چنین خواهد کرد.»

همچنین قرار بود برای مذبح کفاره داده شود تا آن را «به خاطر ناپاکی های بنی اسرائیل و گناهان ایشان و تمامی گناهانشان» پاک کند.

(لاویان 16:16 و 19)

سالی یک بار، در روز بزرگ کفاره، کشیش برای تطهیر محراب وارد مقدس ترین مکان می شد. کار انجام شده در آنجا چرخه سالانه وزارت را تکمیل کرد. در روز کفاره، دو بز را به در خیمه آوردند و برای آنها قرعه انداختند، «یک قرعه برای خداوند و دیگری قرعه بزد قربانی» (لاویان 16:8) بزی که قرعه خداوند بر آن افتاد باید به عنوان قربانی گناه برای مردم کشته می شد. و کاهن باید خون بز را در پرده بیاورد و آن را روی صندل رحمت و جلوی این رحمت بپاشد. خون را نیز باید بر قربانگاه بخور که در جلوی حجاب بود پاشید.

«و هارون هر دو دست خود را بر سر بز زنده خواهد گذاشت و به تمام گناهان بنی اسرائیل و همه گناهانشان برحسب تمام گناهانشان اعتراف خواهد کرد و آنها را بر سر بز خواهد گذاشت. بز را بفرست و او را به دست مردی که برای آن کار گماشته شده است به صحرا خواهد برد و آن بز تمام گناهان آنها را به سرزمین تنهایی خواهد برد.» (لاویان 16:21 و 22) بز قربانی دیگر نمی توانست به اردوگاه اسرائیل بازگردد و مردی که او را هدایت می کرد باید قبل از بازگشت به اردوگاه خود و لباس هایش را بشوید.

تمام این مراسم برای تحت تاثیر قرار دادن بنی اسرائیل با قدوسیت خداوند و دفع او از گناه بود. و علاوه بر این، به آنها نشان دهید که بدون آلوده کردن خود نمی توانند با گناه ارتباط برقرار کنند. هر مردی موظف بود در حالی که کار کفاره ادامه داشت روح خود را آزار دهد. همه فعالیت های مشترک باید کنار گذاشته می شد و تمام جماعت اسرائیل فراخوانده می شدند تا با نماز، روزه و بررسی عمیق قلب، روز را با ذلت و خواری در برابر خدا بگذرانند.

حقایق مهم در مورد کفاره توسط خدمات معمولی آموزش داده شد. جانشینی به جای گناهکار پذیرفته شد؛ اما گناه با خون قربانی لغو نشد. بدین ترتیب وسیله ای فراهم شد که به وسیله آن او را به حرم منتقل کردند. گناهکار با تقدیم خون، اقتدار شریعت را تشخیص داد، به گناه خود اعتراف کرد و از طریق ایمان به نجات دهنده آینده، تمایل خود را برای بخشش ابراز کرد. اما او هنوز کاملاً از محکومیت قانون آزاد نبود. در روز کفاره، کاهن اعظم هدیه ای از جماعت گرفت، با خون آن قربانی وارد مقدس ترین مکان شد و برای برآورده کردن خواسته های خود، آن را روی صندلی رحمت، مستقیماً روی شریعت پاشید. سپس در نقش واسطه گناهان را بر عهده گرفت و از حرم بیرون کرد.

دستانش را بر سر بزغاله گذاشت و به همه این گناهان اعتراف کرد

به طور مجازی آنها را از خود به بز منتقل می کند. سپس آنها را از راه دور برد و برای همیشه از مردم جدا شدند.

این خدمتی بود که به عنوان «نمونه و سایه ای از چیزهای بهشتی» انجام می شد. و آنچه در خدمت حرم زمینی در انواع انجام می شد در واقع در خدمت حرم آسمانی محقق می شود. پس از عروج، ناجی ما کار خود را به عنوان کاهن اعظم ما آغاز کرد. پولس می گوید: «مسیح به عبادتگاهی که با دست ساخته شده بود، به مثابه شخص حقیقی وارد نشد، بلکه به خود بهشت وارد شد تا اکنون برای ما در حضور خدا ظاهر شود.» (عبرانیان، 9:24)

در طول سال، خدمت کاهنی در اولین محفظه محراب، «درون پرده» که در را تشکیل می داد و مکان مقدس را از صحن بیرونی جدا می کرد، نمایانگر کار خدمتی است که مسیح با صعود به آسمان آغاز کرد. کاهن در خدمت روزانه، تا خون قربانی گناه، و همچنین بخوری را که با دعاهای اسرائیل بالا می رفت، به خدا تقدیم کند. بنابراین مسیح در برابر پدر و از طریق خون او از طرف گناهکاران التماس می کند و همچنین دعاهای مؤمنان توبه کننده را با عطر گرانبهای عدالت خود به او تقدیم می کند. این کار وزارت در اولین آپارتمان حرم بهشتی بود.

در آنجا ایمان شاگردان هنگام عروج عیسی در برابر چشمان آنها به آسمان همراه شد. سپس امیدهای آنها در آنجا متمرکز شد، و پولس می گوید که این امید، "ما به عنوان لنگر روح، مطمئن و استوار، و رسیدن به درون پرده، جایی که عیسی، پیشرو ما، برای ما وارد شده است، داریم و برای ابد ساخته شده است. کشیش اعظم."

«نه به خون بزها و گوساله‌ها، بلکه با خون خود او یک بار وارد قدس شد و رستگاری ابدی را به انجام رساند.» (عبرانیان 6:19 و 9:12؛ 20)

به مدت هجده قرن این کار خدمتگزاری در محفظه اول محراب ادامه داشت. خون مسیح که از طرف مؤمنان توبه کننده تقدیم شد، آنها را به بخشش و پذیرش نزد پدر اطمینان داد. با این حال گناهان آنها هنوز در دفتر ثبت باقی مانده است. همانطور که در مراسم معمولی، در پایان هر سال یک کار کفاره وجود داشت، قبل از اینکه کار مسیح برای رستگاری انسان به پایان برسد، یک کار کفاره نیز وجود دارد تا گناه را از قدس پاک کند. این سرویس زمانی است که 2300 روز به پایان رسید. در آن مناسبت، همانطور که دانیال نبی پیشگویی کرده بود، کاهن اعظم ما برای انجام آخرین مرحله کار بزرگ خود وارد مقدس ترین مکان شد.

حرم را تطهیر کنید

همانطور که گناهان مردم زمانی با ایمان بر قربانی گناه قرار می گرفت و از طریق خون قربانی به صورت نمادین به عبادتگاه زمینی منتقل می شد، در عهد جدید نیز گناهان توبه کننده با ایمان قرار می گیرند. بر مسیح و در واقع به عبادتگاه آسمانی منتقل شد. و همانطور که تطهیر معمولی حرم زمینی با زدودن گناهانی که به آن آلوده شده بود کامل شد، تطهیر واقعی حرم بهشتی نیز باید با حذف یا محو گناهانی که در آنجا ثبت شده است انجام شود. .

اما قبل از تحقق این امر، باید دفاتر ثبت را بررسی کرد تا مشخص شود چه کسی از طریق توبه از گناهان و ایمان به مسیح، مستحق مزایای کفاره او است. بنابراین، پاکسازی حرم مستلزم تحقیق و قضاوت است. این کار باید قبل از آمدن مسیح برای نجات قوم خود انجام شود، زیرا هنگامی که او بیاید، پاداش او با او خواهد بود تا به هر کس مطابق اعمالش بدهد (مکاشفه، 22:12)

بنابراین، کسانی که از نور کلام نبوی پیروی کردند، دیدند که به جای اینکه عیسی به زمین بیاید، در پایان 2300 روز، در سال 1844 پروردگار ما برای انجام کار به مقدس ترین مکان مقدس آسمانی وارد شد. بستن کفاره، مقدمات ظهور او.

همچنین مشاهده شد که در حالی که قربانی گناه به مسیح به عنوان قربانی اشاره می کرد، و کاهن اعظم او را به عنوان میانجی نمایندگی می کرد، بزغاله نشان دهنده شیطان است، نویسنده گناه و گناهان توبه کنندگان واقعی در نهایت بر او گذاشته می شود. هنگامی که کاهن اعظم، به موجب خون قربانی گناه، گناهان را از محراب پاک کرد، آنها را بر روی بز فصاص گذاشت. هنگامی که مسیح، به فضیلت و شایستگی خون خود، گناهان قوم خود را از قدس بهشتی بردارد، در پایان خدمت خود، آنها را بر شیطان قرار خواهد داد که در اجرای داوری، باید مجازات نهایی را متحمل شود. . بزغاله به سرزمینی خالی از سکنه فرستاده شد تا هرگز به جماعت اسرائیل بازگردد. بدین ترتیب شیطان برای همیشه از حضور خدا و قوم او رانده خواهد شد و در نابودی نهایی گناه و گناهکاران از وجود حذف خواهد شد.

فصل 24

نه سانتو دوس سانتوس

موضوع حرم کلیدی بود که راز ناامیدی 1844 را فاش کرد. سیستم کاملی از حقایق به هم پیوسته و هماهنگ را آشکار کرد و نشان داد که دست الهی جنبش بزرگ ادونتیسست را هدایت کرده است و وظیفه فعلی را آشکار کرده و موقعیت و کار قوم او. مانند شاگردان عیسی پس از شب وحشتناک پریشانی و ناامیدی خود، ادونتیسست ها «از دیدن خداوند بسیار شادمان شدند» و کسانی که با ایمان، در انتظار آمدن دوم او بودند، خوشحال شدند. آنها منتظر بودند تا او با شکوه ظاهر شود تا به بندگانش پاداش دهد. چون امیدشان بر باد رفت، چشم عیسی را از دست دادند و مانند مریم بر سر قبر، ناله کردند: «پروردگارم را گرفتند و نمی دانم او را کجا گذاشته اند». اکنون، در قدس القدس، آنها دوباره او را دیدند، کاهن اعظم دلسوز خود، آماده ظاهر شدن به عنوان پادشاه و نجات دهنده آنها. نوری که از حرم می آمد، گذشته، حال و آینده را روشن می کرد.

آنها می دانستند که خداوند آنها را از طریق مشیت معصوم خود هدایت کرده است. اگرچه آنها مانند شاگردان اول نتوانسته بودند پیامی را که حمل می کردند درک کنند، اما از بسیاری جهات صحیح بود. با اعلام آن، هدف الهی را محقق کرده بودند و کارشان در پیشگاه پروردگار بیهوده نبود.

آنها که «به امیدی زنده» احیا شده بودند، «با شادی ناگفتنی و پر از شکوه» شادمان شدند.

هم نبوت دانیال 8:14 «تا دو هزار و سیصد شب و صبح، و قدس پاک خواهد شد» و پیام فرشته اول: «از خدا بترسید و او را جلال دهید. زیرا ساعت داوری او فرا رسیده است.» به خدمت مسیح در مقدس ترین مکان، یعنی داوری تحقیقی اشاره کرد و نه به آمدن مسیح برای رستگاری قومش و نابودی شیران. در شمارش دوره های نبوی، اما در صورت وقوع در پایان 2300 روز، به دلیل این اشتباه، مؤمنان دچار ناامیدی شدند، اما هر آنچه در نبوت پیش بینی شده بود و هر آنچه که متون کتاب مقدس به آنها اطمینان می داد. همزمان با ناامیدی امیدهای خود، واقعه ای رخ داد که در پیام پیش بینی شده بود و باید قبل از ظهور خداوند برای پاداش بندگانش محقق شود.

مسیح، نه آنطور که انتظار می رفت به زمین آمده بود، بلکه همانطور که در خدمت معمولی پیشگویی شده بود، به مقدس ترین مکان معبد آسمانی خدا آمده بود. دانیال نبی او را چنین معرفی می کند که در آن زمان به باستان می آید: «در رؤیاهای شبانه نگریستم و اینک یکی مانند پسر انسان در ابرهای آسمان آمد و رفت» نه به سوی زمین. ، اما «به قدیم الایام و او را به او نزدیک کرد».

(دان. 7:13)

این آمدن را نیز ملاکی نبی پیشگویی کرده است: «ناگهان خداوندی که شما او را میجوئید، فرشته عهد که می خواهید به معبد خود می آید، اینک او می آید، می گوید خداوند صباوت». (مالک 3:1) آمدن خداوند به معبدش برای قومش ناگهانی و غیرمنتظره بود. آنها در آنجا به دنبال او نبودند. آنها انتظار داشتند که خداوند به زمین بازگردد، «مثل شعله آتش، از کسانی که خدا را نمی شناسند و از کسانی که انجیل را اطاعت نمی کنند انتقام بگیرد» (دوم تسالونیکیان 1:8)

اما مردم برای ملاقات پروردگارشان آماده نبودند. هنوز یک کار مقدماتی باید توسط آنها انجام می شد. نوری ریخته شده بود تا ذهن آنها را به معبد خدا در بهشت هدایت کند و همانطور که آنها با ایمان به کاهن اعظم در

وزارت آنها در آنجا، وظایف جدیدی برای آنها آشکار می شد. قرار بود پیام هشدار و دستورالعمل دیگری به کلیسا داده شود.

پیامبر می فرماید: «اما کیست که روز ظهور او را تحمل کند؟ و چه کسی با ظهور او زنده خواهد ماند؟ زیرا او مانند آتش زرگر و مانند پتاس پرکننده است. او مانند ذوب کننده و تصفیه کننده نقره خواهد نشست. او پسران لاوی را تطهیر خواهد کرد و آنها را مانند طلا و نقره تصفیه خواهد کرد. هدایای عادلانه برای خداوند خواهند آورد.» (مالک 2:3 و 3:3) کسانی که بر روی زمین زندگی می کنند، زمانی که شفاعت مسیح در قدس آسمانی پایان می یابد، باید در نظر خدای مقدس بدون واسطه بایستند. لباس های او باید بی لک باشد و شخصیت او با خون پاشیدن از گناه پاک شود. به لطف خداوند و تلاش مجدانه خود، باید در نبرد با شیطان پیروز شوند. در حالی که قضاوت تحقیقی در بهشت ادامه دارد، در حالی که گناهان مؤمنان توبه کننده از حرم پاک می شود، باید در بین قوم خدا در زمین کار خاصی برای تطهیر یا جدایی از گناه وجود داشته باشد. این اثر به وضوح در پیام های مکاشفه 14 ارائه شده است.

وقتی این کار تکمیل شد، پیروان مسیح برای ظهور او آماده خواهند بود. «آنگاه هدایای یهودا و اورشلیم نزد خداوند پسندیده خواهد بود. مانند ایام قدیم و مانند سالهای اولیه.» (مالک 4:3؛ بنابراین، کلیسایی که خداوند ما باید در زمان ظهورش برای خود دریافت کند، باید «کلیسایی باشکوه، بدون لکه یا چروک یا هر چیز دیگری، اما مقدس و بی عیب باشد».

(افس. 27:5؛ آیا او مانند سپیده دم طلوع خواهد کرد، زیبا چون ماه، پاکی چون خورشید، مهیب مانند لشکری با پرچم ها؟) (سرود 6:10).

علاوه بر آمدن خداوند به معبدش، ملاکی نیز در این سخنان دومین ظهور او، آمدن او برای اجرای حکم را پیش بینی می کند: «و من برای داوری به شما نزدیک خواهم شد؛ من شاهدهی سریع بر ضد خواهم بود. خداوند صباوت می گوید: جادوگران و زناکاران و کسانی که سوگند دروغ می خورند و بر اجیر فریب می دهند و حقوق بیوهان و یتیم و غریبه را ضایع می کنند و از من نمی ترسند.» (مالک 5:3) جود به همان صحنه اشاره می کند که می گوید: «اینک، خداوند با هزاران تن از مقدسین خود می آید تا همه را داوری کند و همه بی خدایان را به خاطر همه اعمال شریرانه شان محکوم کند.» (یهودا 14 و 15) این آمدن و آمدن خداوند به معبد او رویدادهای متفاوت و جداگانه ای است.

هم آمدن مسیح به عنوان کاهن اعظم ما به مقدس ترین مکان برای تطهیر قدس و هم توسط دانیال نبی در فصل 8، آیه 14 به آن اشاره شده است. همچنین آمدن پسر انسان به عهد باستان، همانطور که در دانیال 13:7 ثبت شده است. و همچنین آمدن خداوند به معبد او که توسط ملاکی پیش بینی شده بود، توصیفات از همان واقعه است. این نیز با ورود شوهر به عروسی که توسط مسیح در تمثیل ده باکره در فصل 25 متی ارائه شده است، نشان داده شده است.

در تابستان و پاییز 1844 این اعلامیه صادر شد: «اینجا داماد می آید!» سپس دو طبقه ای که باکره های خردمند و باکره های احمق نمایندگی می کردند توسعه یافتند. یکی از کلاسها با خوشحالی منتظر ظهور خداوند بودند و با پشتکار آماده ملاقات با او بودند. قشر دیگری که تحت تأثیر ترس و بر اساس انگیزه، به نظریه حقیقت راضی شده بودند، خود را از فیض خداوند بی بهره دیدند. در مَثَل، هنگامی که آمدن داماد اتفاق افتاد، «کسانی که آماده بودند با او به عروسی وارد شدند». آمدن داماد ذکر شده در اینجا قبل از عروسی اتفاق می افتد. عروسی نشان دهنده پذیرایی از پادشاهی توسط مسیح است. شهر مقدس، اورشلیم جدید، که پایتخت و نماینده پادشاهی است، "عروس، همسر بره" نامیده می شود. فرشته به یوحنا گفت: "بیا، همسر بره را به تو نشان خواهم داد." نبی می گوید: «و مرا در روح برد و شهر بزرگ اورشلیم مقدس را که از طرف خدا از آسمان نازل می شد به من نشان داد.» (Apoc. 21:9) و (10 که در

بنابراین، عروس به وضوح نشان دهنده شهر مقدس است و باکره هایی که برای ملاقات با داماد بیرون می روند، نماد کلیسا هستند. در مکاشفه نوشته شده است که قوم خدا به ضیافت عروسی دعوت شده اند (مکاشفه 9:19) به عنوان مهمان، آنها نمی توانند به عنوان عروس نیز نمایندگی شوند. همانطور که توسط دانیال نبی اعلام شده است، مسیح از قدیم الایام در آسمان، فرمانروایی، افتخار و پادشاهی را دریافت خواهد کرد؛ او اورشلیم جدید، پایتخت پادشاهی خود را، «مثل عروسی که برای شوهرش آراسته شده است، آماده خواهد کرد» (دان. 14:7) مکاشفه (2:21) پس از دریافت پادشاهی، به عنوان پادشاه پادشاهان و خداوند اربابان، برای رستگاری قوم خود، که قرار است «با ابراهیم، اسحاق و یعقوب» بنشینند، در جلال خواهد آمد. سفره او در پادشاهی او (متی 8:11؛ لوقا 22:30) به منظور شرکت در شام عروسی بره.

اعلامیه: "اینجا داماد می آید!"، که در تابستان 1844 ساخته شد، هزاران نفر را به انتظار ظهور فوری خداوند کشاند. در وقت معین، داماد به زمین آمد، نه آنطور که مردم انتظار داشتند، بلکه به قدیم الایام در بهشت، به مراسم عروسی، برای پذیرایی از پادشاهی او. «آنهايي که آماده بودند با او به عروسی رفتند و در بسته شد». آنها نباید شخصاً در عروسی حضور داشته باشند. زیرا اینها در بهشت اتفاق می افتد، در حالی که آنها در زمین هستند. پیروان مسیح باید منتظر «خداوند خود به هنگام بازگشت از عروسی» باشند (لوقا 12:36) اما آنها باید کار او را درک کنند و با ایمان از او پیروی کنند تا به خدا نزدیک شود. به این معناست که می گویند به عروسی می روند.

در مثل، کسانی بودند که در ظروف خود روغن داشتند و چراغها را در دست داشتند که وارد عروسی شدند. کسانی که با آگاهی از حقیقت به دست آمده از کتاب مقدس، از روح و فیض خدا نیز برخوردار بودند، و در شب آزمایش تلخ خود، صبورانه منتظر بودند و در کتاب مقدس به دنبال روشنگری روشن تری در این مورد بودند، اینها حقیقت را در مورد قدس آسمانی و تغییر در خدمت منجی تشخیص دادند و با ایمان از او در کارش در آن مقدس پیروی کردند.

و همه کسانی که به شهادت کتاب مقدس، با پیروی از مسیح با ایمان، همان حقایق را می پذیرند، همانطور که او برای انجام آخرین کار میانجیگری به حضور خدا وارد می شود و در پایان آن پادشاهی او را دریافت می کند، همه اینها مانند رفتن به عروسی

در تمثیلی که در متی 22 آورده شده است، تصویر مشابهی از عروسی ارائه شده است و قضاوت تحقیقی پیش از عروسی در حال وقوع است. قبل از عروسی، پادشاه می آید تا مهمانان را ببیند (متی 22:11) و ببیند که آیا همه با لباس عروسی آراسته شده اند، لباس های پاک و پاکیزه با خون بره شسته شده و سفید شده اند (مکاشفه 7:14). هر که بدون این جامه ها پیدا شود، دور انداخته می شود، اما همه کسانی که پس از معاینه، لباس عروسی به تن دارند، مورد قبول خداوند قرار می گیرند و شایسته شرکت در ملکوت او و نشستن بر تخت او می شوند. این کار بررسی شخصیت، تعیین اینکه چه کسی برای ملکوت خدا آماده است، کار داوری تحقیقی است، کار نهایی قدس آسمانی.

هنگامی که کار تحقیق به پایان می رسد، هنگامی که پرونده های همه کسانی که در تمام قرون به پیروی مسیح اعلام کرده اند مورد بررسی قرار گیرد، آنگاه و تنها در آن صورت زمان آزمایش بسته می شود، درهای رحمت بسته می شود.

بدین ترتیب، در یک جمله کوتاه: «آنان که آماده بودند با او به عقد در آمدند و در بسته شد»، ما را از طریق آخرین خدمت منجی، به زمانی می بریم که کار بزرگ برای نجات انسان انجام شد. کامل خواهد شد.

در خدمت مقدس زمینی، که چنانکه دیدیم، نوعی خدمتی است که در محراب آسمانی انجام می شود، هنگامی که کاهن اعظم وارد مقدس ترین مکان می شود، در روز کفاره، خدمت اولین محافظه متوقف می شود. خداوند دستور داده بود: "و هیچ کس در خیمه ی ملاقات نباشد، وقتی که برای کفاره در محراب داخل می شود، تا زمانی که خارج شود." (لاویان 16:17) پس وقتی مسیح وارد شد

در مقدس ترین مکان برای انجام کار بستن کفاره، خدمت خود را در بخش اول به پایان رساند. با این حال، هنگامی که وزارت در بخش اول به پایان رسید، وزارت بخش دوم بلافاصله شروع شد. هنگامی که در مراسم معمولی، کاهن اعظم مکان مقدس را در روز کفاره ترک کرد، به حضور خدا رفت تا از طرف هر اسرائیلی که واقعاً از گناهان خود توبه کرده بود، خون قربانی گناه را تقدیم کند. به این ترتیب، مسیح تنها بخشی از کار خود را به عنوان شفیع ما تکمیل کرد تا قسمتی دیگر را آغاز کند، و هنوز هم با خون خود از طرف گناهکاران در برابر پدر دعا می کند.

این موضوع در سال 1844 توسط ادونتیست ها درک نشد. پس از گذشت زمان که انتظار منجی بود، آنها همچنان معتقد بودند که ظهور او نزدیک است. آنها از این ایده دفاع کردند که به یک بحران مهم رسیده اند و کار مسیح به عنوان شفیع انسان در برابر خدا به پایان رسیده است. به نظر می رسد که کتاب مقدس به آنها تعلیم داده است که زمان آزمایشی که به انسان اعطا شده است مدت کوتاهی قبل از آمدن خداوند در ابرهای آسمان به پایان می رسد. آنها فکر می کردند که این آموزه در قسمت هایی آشکار است که به زمانی اشاره می کند که مردم در فیض را می جویند، می کوبند و گریه می کنند، اما باز نمی شود. در میان آنها سؤالی وجود داشت که آیا تاریخی که در آن منتظر آمدن مسیح بودند ممکن است نشانگر آغاز دوره بلافاصله قبل از آمدن او نباشد. آنها پس از اخطار نزدیک شدن به داوری، احساس کردند که کارشان برای دنیا تمام شده است، و بار تلاش برای نجات گناهکاران را در جان خود گم کردند، در حالی که به نظر آنها تمسخر جسورانه و کفرآمیز بدکاران شاهد دیگری بر این باشد که روح خدا از رد کنندگان فیض او خارج شده است. همه اینها مؤید آنها بود به این باور که زمان مشروط به پایان رسیده است یا به قول خودشان: «در مشروط بسته شده بود».

با این حال، با بررسی موضوع حرم، نور روشن تری روشن شد. آنها سپس دریافتند که در این باور که پایان 2300 روز در سال 1844 یک بحران بزرگ را نشان می دهد، درست است. گرچه درست بود که آن دری از امید و فیض که از طریق آن انسانها برای هجده قرن به خدا دسترسی داشتند بسته شده بود، اما دری دیگر گشوده شد و از طریق آن آمرزش گناهان به مردم، به شفاعت مسیح در آن مکان، پیشکش شد. مقدس. او بخشی از خدمت خود را به پایان رسانده بود تا جای خود را به بخش دیگر بدهد. هنوز "دری باز" به قدس آسمانی وجود داشت، جایی که مسیح به نمایندگی از گناهکار خدمت می کرد.

اکنون کاربرد سخنان مسیح در آخرالزمان، خطاب به کلیسا در همان زمان، درک شد: "این می گوید او که قدوس است، او که راست است، او که کلید داوود را دارد، کسی که باز می کند و هیچ کس نمی بندد. و بسته می شود و هیچ کس باز نمی شود، من کارهای تو را می دانم و اینک دری باز پیش روی تو گذاشته ام و هیچ کس نمی تواند آن را ببندد."

(مکاشفه 7: 3 و 8)

کسانی که با ایمان از عیسی در کار بزرگ کفاره پیروی می کنند، از مزایای وساطت او از طرف خود بهره مند می شوند. در حالی که کسانی که نور ارائه شده در این وزارت شفاعت را رد می کنند از آن بهره ای نمی برند. یهودیانی که نور داده شده در اولین ظهور مسیح را رد کردند و از ایمان آوردن به او به عنوان ناجی جهان امتناع کردند، نتوانستند از طریق او بخشش دریافت کنند. پس از عروج، هنگامی که عیسی از طریق شایستگی های خون خود به قدس آسمانی وارد شد تا برکات وساطت خود را بر شاگردان بریزد، یهودیان در تاریکی مطلق رها شدند و به ارائه قربانی ها و قربانی های بیهوده ادامه دادند. وزارت نوع و سایه تمام شده بود. دری که در زمان های گذشته انسان ها از طریق آن به خدا دسترسی پیدا می کردند، دیگر باز نبود. یهودیان از جستجوی او به عنوان تنها وسیله ای که او را می توان یافت - از طریق خدمت در عبادتگاه آسمانی، خودداری کرده بودند. در نتیجه، آنها هیچ ارتباطی با خدا نداشتند. برای آنها در بسته بود. خیر

آنها مسیح را به عنوان قربانی واقعی و تنها واسطه در برابر خدا می دانستند. از این رو آنها نمی توانند از مزایای وساطت او بهره مند شوند.

وضعیت یهودیان کافر نشان دهنده وضعیت بی‌توجهان و بی‌ایمانان در میان مسیحیان ادعایی است که با کمال میل کار کشیش اعظم مهربان ما را نادیده می‌گیرند. در مراسم معمولی، زمانی که کاهن اعظم وارد مقدس ترین مکان می شد، از تمامی اسرائیل خواسته می شد که در اطراف عبادتگاه جمع شوند و به رسم ترین وجه روح خود را در برابر خدا فروتن سازند تا گناهانشان آموخته شود و از بین نرود. از جماعت در این روز ضد نمونه کفاره، چقدر ضروری‌تر این است که ما کار کاهن اعظم خود را درک کنیم و بدانیم چه وظایفی از ما خواسته می‌شود.

انسانها نمی توانند با مصونیت از مجازات هشدارهایی را که خداوند در رحمت خود به آنها می فرستد رد کنند. این پیام توسط بهشت به جهان در روزگار نوح فرستاده شد و نجات مردم در گرو نحوه رفتار او با آن بود. از آنجا که آنها هشدار را رد کردند، روح خدا از نژاد گناهکار خارج شد و انسانها در آبهای سیل هلاک شدند. در روزگار ابراهیم، رحمت بر ساکنان گناهکار سدوم دیگر اعتراف نکرد و همه، به استثنای لوط، همسر و دو دخترش، در آتش بهشت سوختند. در ایام مسیح نیز چنین بود. پسر خدا به یهودیان بی ایمان آن نسل اعلام کرده بود: "خانه شما برای شما ویران خواهد ماند." (متی. 23:38) همین قدرت بیکران با نگاهی به روزهای آخر، در مورد کسانی که «حب حق را برای نجات یافتند، دریافت نکردند» اعلام می کند: «بنابراین خداوند عملیات ضلالت را برای آنها می فرستد تا به دروغ ایمان بیاورند، شاید همه کسانی را که به حقیقت ایمان نداشتند، اما از گناه لذت بردند، داوری کرد.»

(دوم تسالونیک. 10-12: 2) از آنجا که آنها آموزه های کلام او را رد می کنند، خدا روح خود را بیرون می کشد و به آنها اجازه می دهد که در دام فریبکاری هایی که بسیار دوست دارند گرفتار شوند. اما مسیح هنوز هم برای انسان شفاعت می کند و به کسانی که در جستجوی آن هستند نور داده خواهد شد. اگرچه ادونتیست ها در ابتدا این را درک نکردند، اما بعداً با باز شدن متون کتاب مقدسی که موقعیت واقعی آنها را مشخص می کرد، در برابر آنها باز شد.

گذر زمان در سال 1844 با دوره آزمایش بزرگی برای کسانی که هنوز ایمان ادونتیست را حفظ کرده بودند، دنبال شد. تنها تسکین آنها، تا آنجا که به موقعیت واقعی آنها مربوط می شد، نوری بود که ذهن آنها را به سوی حرم بهشتی هدایت می کرد. برخی از ایمان به شمارش دوره‌های نبوی قبلی چشم پوشی کردند و تأثیر قدرتمند روح‌القدس را که با جنبش ادونتیست همراه بود به نیروهای انسانی یا سازمان‌های شیطانی نسبت دادند. کلاس دیگری با سرسختی به تعالیمی که خداوند آنها را در تجربه گذشته خود راهنمایی کرده بود، پایبند بودند، و در حالی که منتظر بودند، تماشا می کردند و دعا می کردند تا اراده خدا را بدانند، دیدند که کاهن اعظم آنها بخش دیگری از خدمت خود را آغاز کرده است، و آنها با ایمان همراه او بودند تا کار نهایی کلیسا را نیز ببینند. آنها درک واضح تری از پیام های فرشتگان اول و دوم داشتند و آماده بودند تا اخطار جدی سومین فرشته مکاشفه 14 را دریافت کنند و به جهان بدهند.

فصل 25

قانون تغییرناپذیر خدا

"معبد خدا در آسمان گشوده شد و تابوت عهد او در معبد او دیده شد." (مکاشفه، 11:19) تابوت عهد خدا در مقدّسات مقدس یا مقدّساترین مکان، قسمت دوم محراب است. در خدمت خیمه زمینی که به عنوان «مثال و سابه اشیاء بهشتی» عمل می کرد، تنها در روز بزرگ کفاره، برای تطهیر حرم، می شد وارد این محفظه شد.

بنابراین، اعلام اینکه معبد خدا در بهشت گشوده شده و تابوت عهد او در آنجا دیده شده است، به بازگشایی مقدس ترین مکان مقدس آسمانی در سال 1844 اشاره می کند، زمانی که مسیح برای انجام کار به آنجا وارد شد. بستن کفاره کسانی که با ایمان با کاهن اعظم خود همراه شدند، هنگامی که او خدمت خود را در مقدس ترین مکان آغاز کرد، تابوت عهد او را دیدند. آنها پس از مطالعه موضوع قدس، به تغییری که در خدمت منجی ایجاد شده بود، پی بردند و دیدند که او اکنون در مقابل کشتی خدا، خون خود را به نفع گناهکاران تقدیم می کند.

تابوت خیمه زمینی حاوی دو میز سنگی بود که احکام شریعت خدا بر آنها نوشته شده بود. کشتی صرفاً ظرفی از سفره های شریعت بود، اما وجود این دستورات الهی به آن ارزش و قداست می بخشید.

وقتی معبد آسمانی باز شد، تابوت عهد دیده می شد. در قدس القدس، در معبد آسمانی، شریعت الهی به طور مقدس محفوظ است - قانونی که توسط خود خدا در میان رعد و برق سینا بیان شد و با انگشت خود او بر روی لوح های سنگی نوشته شد.

شریعت خدا در حرم آسمانی اصل بزرگی است که احکامی که بر روی میزهای سنگی نوشته شده توسط موسی در پنج کتاب نوشته شده است، رونوشت خطاناپذیری از آن بود. به این ترتیب، کسانی که این نکته مهم را درک کردند، به خصلت مقدس و تغییرناپذیر شریعت الهی پی بردند. آنها مانند هرگز به قدرت سخنان منجی پی بردند: "تا آسمان و زمین از بین برود، یک ذره یا یک لقمه از شریعت نخواهد گذشت." (متی، 5:18) قانون خدا، که مکاشفه اراده اوست، ترجمه ای از شخصیت اوست، باید تا ابد پایدار بماند، «به عنوان شاهدهی وفادار در بهشت». هیچ فرمانی لغو نشد. یک نقطه یا عنوان تغییر نکرد.

مزمور سرا می گوید: «ای خداوند، کلام تو برای همیشه در بهشت می ماند.» «همه اوامر او وفادار است. آنها تا ابداباید پابرجا هستند» (مزمور 111:7، 119:89 و 8).

در قلب دکالوگ، فرمان چهارم، همانطور که ابتدا اعلام شد، وجود دارد: «روز سبت را به خاطر داشته باشید تا آن را مقدس نگه دارید. نه تو، نه پسر، نه دختر، نه غلامت، نه کنیزت، نه دامانت، و نه غریبه ای که در دروازه هایت است، هیچ کاری انجام نده.

زیرا خداوند در شش روز آسمانها و زمین و دریا و هر چه در آنهاست را ساخت و در روز هفتم آرام گرفت. بنابراین خداوند روز سبت را برکت داد و آن را تقدیس کرد.» (خروج، 20:8-11)

روح خدا قلب کسانی را که کلام او را مطالعه می کردند تحت تأثیر قرار داد. این اقناع به ذهنشان خطور کرد که با بی احترامی به روز استراحت خالق، ناآگاهانه از این فرمان تخطی کرده اند. سپس به بررسی دلایل رعایت اولین روز هفته به جای روزی که خداوند آن را تقدیس کرده بود پرداختند. آنها نتوانستند هیچ مدرکی در آن پیدا کنند

کتاب مقدس مبنی بر لغو فرمان چهارم یا اینکه سبت تغییر کرده است. نعمتی که برای اولین بار روز هفتم را تقدیس کرد هرگز حذف نشده بود. آنها خالصانه به دنبال شناخت و تحقق اراده الهی بودند.

اکنون که خود را ناقص شریعت او می‌دیدند، غم و اندوه بر دل‌هایشان نشست و با رعایت سبت مقدس او وفاداری به خدا را نشان دادند.

تلاش‌های فراوان و عظیمی برای پایان دادن به ایمان آنها انجام شد.

هیچ‌کس نمی‌توانست نبیند که اگر قدس زمینی شکل یا مدلی از مقدسات بهشتی بود، شریعت سپرده‌شده در تابوت زمینی نسخه‌ای دقیق از قانون موجود در تابوت آسمانی بود. و اینکه پذیرش حقیقت حرم بهشتی مستلزم شناخت ادعاهای شریعت خدا و وجوب سبت فرمان چهارم است. راز مخالفت تلخ و مصمم با بیان هماهنگ کتاب مقدس، که خدمت مسیح را در قدس آسمانی آشکار می‌کرد، در آنجا نهفته بود.

مردان به دنبال بستن دری بودند که خدا باز کرده بود و دری را که بسته بود باز کنند. اما «کسی که می‌گشاید و هیچ‌کس نمی‌بندد و می‌بندد و هیچ‌کس نمی‌گشاید» گفته بود: اینک من دری باز پیش روی شما قرار داده‌ام و هیچ‌کس نمی‌تواند آن را ببندد. (Apoc. 3: 7) و (8)

مسیح در یا خدمت مقدس ترین مکان را باز کرده بود. نور از این در باز در محراب آسمانی می‌درخشید و چهارمین فرمان مندرج در شریعت که در آنجا مقرر شده بود نشان داده شد. آنچه را که خدا قرار داده است، هیچ‌کس نمی‌تواند آن را خراب کند.

کسانی که نور مربوط به وساطت مسیح و جاودانگی شریعت خدا را پذیرفتند دریافتند که اینها حقایقی است که در فصل چهاردهم مکاشفه بیان شده است. پیام‌های این فصل یک هشدار سه‌گانه است که باید ساکنان زمین را برای آمدن دوم خداوند آماده کند. اعلامیه: "ساعت داوری او فرا می‌رسد"، به کار بسته شدن خدمت مسیح برای نجات انسان‌ها اشاره می‌کند. این حقیقتی را اعلام می‌کند که باید اعلام شود تا زمانی که شفاعت ناجی پایان یابد و او به زمین بازگردد تا قوم خود را جستجو کند. کار قضاوت، که در سال 1844 آغاز شد، باید تا زمانی که پرونده همه، اعم از زنده و مرده، تصمیم‌گیری شود، ادامه یابد. نتیجه آن این است که تا آخر زمان فیض انسانها ادامه خواهد داشت. برای اینکه مردم آماده شوند و در قضاوت بایستند، پیام دستور می‌دهد که از خدا بترسید و او را جلال دهید، «و عبادت کنید که آسمان و زمین و دریا و چشمه‌های آب را آفرید». نتیجه پذیرش این پیام‌ها در این جمله آمده است: «اینها هستند که احکام خدا و ایمان عیسی را نگه می‌دارند». برای آماده شدن برای قضاوت، لازم است که انسان قانون خدا را حفظ کند. این قانون معیار شخصیت در قضاوت خواهد بود. پولس رسول اعلام می‌کند: "همه کسانی که تحت شریعت گناه کرده‌اند، توسط شریعت داوری خواهند شد... در روزی که خدا اسرار انسان‌ها را به وسیله عیسی مسیح داوری خواهد کرد." و در ادامه می‌گوید: «کسانی که شریعت را انجام می‌دهند عادل خواهند شد» (رومیان 2: 12-16) ایمان برای اطاعت از قانون خدا ضروری است. زیرا "بدون ایمان، رضایت او غیرممکن است." «و هر چه از ایمان نباشد گناه است». (عبرانیان 11:6 روم. 14:23)

از طریق پیام اولین فرشته، مردم فراخوانده می‌شوند تا از خدا بترسند و او را جلال دهند و او را به عنوان خالق آسمان و زمین پرستش کنند. برای انجام این کار، آنها باید از قانون او پیروی کنند. حکیم می‌گوید: از خدا بترسید و اوامر او را نگه دارید که این وظیفه هر انسانی است. (جامعه 12:13) بدون اطاعت از اوامر او، هیچ عبادتی مورد رضایت خداوند نیست. «این محبت خداست که احکام او را نگاه داریم». «کسی که گوش خود را از شنیدن شریعت برگرداند، حتی دعایش نیز مکروه خواهد بود». (اول یوحنا 5:3؛ امثال 28:9)

وظیفه پرستش خداوند بر این است که او خالق است و موجودات دیگر وجود خود را مدیون او هستند. و در انجیل، هر جا حق احترام و پرستش او بالاتر از خدایان بتها ارائه شده است، دلایلی بر قدرت خلاقیت او ذکر شده است. "همه خدایان قوم چیزهای بیهوده‌ای هستند، اما خداوند آسمان‌ها را آفرید." (مصور ۹۶:۵) «پس مرا شبیه به چه کسی خواهی کرد تا باشم

قدیس می گوید مشابه؟ چشمان خود را به بالا بلند کنید و ببینید چه کسی این چیزها را آفریده است.» «خداوندی که آسمان ها را آفرید، خدایی که زمین را آفرید و آن را ساخت، چنین می گوید... من خداوند هستم و دیگری نیست.» (اشعیا 40:25 و 18:45؛ 26:26 مزمور نویسی می گوید: «بدانید که خداوند خداست، او بود، نه ما که ما را قوم خود قرار داد.» «بیا عبادت کنیم و سجده کنیم. بیایید در برابر خداوندی که ما را آفرید زانو بزنیم.» (مزمور 95:6؛ 100:3 و موجودات مقدسی که خدا را در بهشت می پرستند، بیان می کنند که چرا ادای احترامشان به اوست: «خداوند، تو شایسته قبولی هستی. جلال و افتخار و قدرت، زیرا تو همه چیز را آفریدی.» (مکاشفه 4:11)

در مکاشفه 14 مردان به پرستش خالق فرا خوانده شده اند. و نبوت طبقه ای را برجسته می کند که در نتیجه پیام سه گانه، احکام خدا را حفظ می کنند. یکی از این احکام به طور مستقیم به خداوند به عنوان خالق اشاره می کند. دستور چهارم می گوید: «روز هفتم سبت یهوه خدای توست... زیرا خداوند در شش روز آسمان ها و زمین و دریا و هر چه در آنهاست را آفرید و در روز هفتم استراحت کرد. پس روز سبت را خداوند برکت داد و آن را تقدیس کرد.» (مثلاً 20:10 و 11) در مورد سبت، خداوند می گوید که این نیز «نشانه ای است... تا بدانید که من یهوه خدای شما هستم» (حزقی 20:20) و دلیلش این است: «زیرا خداوند آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و در روز هفتم آرام گرفت و شاداب شد.» (مثلاً 31:17)

«اهمیت روز سنبه به عنوان یادگار خلقت در این است که دلیل واقعی عبادت خدا را همیشه حاضر می کند، زیرا او خالق است و ما مخلوق او هستیم.» بنابراین، سبت در اساس پرستش الهی نهفته است، زیرا این حقیقت بزرگ را به تأثیرگذارترین شیوه آموزش می دهد، و هیچ نهاد دیگری این کار را انجام نمی دهد. اساس واقعی عبادت الهی، نه صرفاً عبادت انجام شده در روز هفتم، اما همه عبادات در تمایز بین خالق و مخلوقات اوست، این حقیقت مهم هرگز نمی تواند منسوخ شود و هرگز نباید فراموش شود. خدا سبت را در عدن به وجود آورد تا همیشه این حقیقت را در ذهن مردم نگه دارد. و تا زمانی که او خالق ماست دلیل پرستش اوست، سبت نشانه و یادبود آن باقی خواهد ماند. اگر روز سبت به طور جهانی رعایت می شد، افکار و عواطف انسان ها به عنوان موضوعی برای احترام و عبادت به سوی خالق معطوف می شد و هرگز بت پرست، ملحد یا کافر وجود نداشت. رعایت روز سبت نشانه وفاداری به خدای راستین است، «الذین خلق السموات و الارض و البحر و چشمهها». معلوم می شود که پیامی که انسان را به عبادت خدا و عمل به احکام او سفارش می کند، آنها را به ویژه به اطاعت از فرمان چهارم فرا می خواند.

بر خلاف کسانی که احکام خدا را نگه می دارند و به عیسی ایمان دارند، فرشته سوم به طبقه دیگری از مردان اشاره می کند که در برابر خطاهای آنها هشدار جدی و ترسناک می دهد: "اگر کسی وحش و تصویر او را بپرستد و دریافت کند. نشان روی پیشانی یا روی دست او نیز از شراب خشم خدا خواهد نوشید." (Apoc. 14:9) و (10) تفسیر صحیح از علائم استفاده شده در این پیام ضروری است. جانور، تصویر و نشانه چه چیزی را نشان می دهد؟

زنجیره پیشگویی هایی که در آنها این نمادها یافت می شود، در فصل 12 مکاشفه، با اژدهایی که به دنبال نابودی مسیح در بدو تولد او بود، آغاز می شود. اژدها شیطان است (مکاشفه 12:9) این او بود که به هیروودیس عمل کرد تا منجی را بکشد. اما عامل اصلی شیطان در جنگ علیه مسیح و قومش در قرون اول دوران مسیحیت، امپراتوری روم بود که در آن بت پرستی دین غالب بود. بنابراین، اگرچه اژدها در درجه اول نماینده شیطان است، اما در معنای ثانویه، نمادی از روم بت پرست است.

در فصل 13 جانور دیگری «مثل پلنگ» توصیف شده است که اژدها «قدرت، تاج و تخت خود و قدرت عظیم» را به او بخشید. این نماد، مانند بیشتر

پروتستان ها بر این باورند که نشان دهنده حکومت پاپی است که جانشین قدرت، تاج و تخت و اقتداری بود که زمانی امپراتوری روم باستان در اختیار داشت. در مورد وحشی مانند پلنگ آمده است: "به او دهان داده شد تا سخنان بزرگ و کفر گفتن ... و دهان خود را به کفر گفتن به خدا گشود تا به نام او و خیمه او و ساکنانش کفر گوید. بهشت و به او داده شد تا با مقدسین جنگ کند و بر آنها غلبه کند و قدرت بر هر قبیله و زبان و قوم به او داده شد." این پیشگویی، که تقریباً مشابه پیشگویی است که به عنوان نوک کوچک دانیال 7 توصیف شده است، بدون شک به پاپ اشاره می کند.

به او قدرت داده شد تا چهل و دو ماه ادامه دهد. و پیغمبر می فرماید: یکی از سرهایش را دیدم که گویی مجروح شده بود. و باز هم: «اگر کسی اسیر را برد، اسیر خواهد شد، اگر کسی با شمشیر بکشد، باید با شمشیر کشته شود». چهل و دو ماه همان "زمان، زمان و نیم زمان"، سه سال و نیم یا 1260 روز از دانیال 7 است، که در این مدت قدرت پاپ قوم خدا را تحت فشار قرار می دهد. این دوره همانطور که در فصول قبل بیان شد با تأسیس پاپ در سال 538 میلادی آغاز شد. و در سال 1798 به پایان رسید. در آن مناسبت، هنگامی که پاپ منسوخ شد و پاپ توسط ارتش فرانسه به اسارت درآمد، قدرت پاپ زخمی مرگبار دید و این پیش بینی محقق شد: "اگر کسی اسیر شود، اسیر خواهد شد."

در این مرحله نماد دیگری معرفی می شود. پیغمبر می فرماید: جانور دیگری را دیدم که از زمین برخاست و دو شاخ مانند بره داشت. (مکاشفه 13:11) هم ظاهر این جانور و هم نحوه پیدایش آن نشان می دهد که ملتی که آن را نمایندگی می کند با آنهایی که در نمادهای قبلی مشخص شد متفاوت است. پادشاهی های بزرگی که بر جهان حکمرانی کرده اند به عنوان جانوران درنده به دانیال نبی معرفی شدند که وقتی «چهار باد آسمان در دریای بزرگ جنگیدند» برخاستند (دانیال 2: 7) در مکاشفه 17، فرشته ای توضیح داد که آب ها نمایانگر «مردم و اقوام و ملت ها و زبان ها» هستند (آیه 15). بادها نماد درگیری هستند.

چهار باد بهشتی که در دریای بزرگ می جنگند، صحنه های وحشتناک فتح و انقلاب را نشان می دهند که توسط آن پادشاهی ها قدرت می گیرند. اما وحشی با شاخ مانند بره دیده شد که «از زمین برخاسته است». به جای نابودی سایر قدرت ها برای تثبیت خود، ملتی که به این ترتیب نمایندگی می شود باید در سرزمین هایی که قبلاً خالی از سکنه بود ظهور کند و به تدریج و به طور مسالمت آمیز رشد کند. بنابراین، نمی توانست از میان ملت های پرجمعیت و متخاصم دنیای قدیم - آن دریای متلاطم «مردم، انبوه، ملت ها، و زبان ها» پدید آید. این کشور را باید در قاره غربی جستجو کرد.

کدام ملت از دنیای جدید در سال 1798 خود را در حال افزایش قدرت یافت که نشانگرهای قدرت و عظمت را تکان داد و توجه جهان را به خود جلب کرد؟ استفاده از نماد بدون شک می پذیرد. یک ملت و تنها یک ملت، مشخصات این پیشگویی را برآورده می کند که به صراحت به ایالات متحده آمریکای شمالی اشاره می کند.

به نظر می رسد مکرراً این اندیشه، تقریباً دقیقاً سخنان نویسنده مقدس، ناخودآگاه توسط گوینده و مورخ برای توصیف ظهور و توسعه این ملت به کار می رود. وحش "از زمین برخاست" دیده شد. و به گفته مترجمان، این کلمه در اینجا «خیزش» در لغت به معنای «رویش یا جوانه زدن مانند یک گیاه» است. و همانطور که قبلاً این فرصت را داشته ایم که ببینیم، ملت باید در سرزمینی که قبلاً خالی از سکنه بوده ظهور کند. نویسنده برجسته ای در توصیف ظهور ایالات متحده از "معمای منشأ آن از پوچی" صحبت می کند و می گوید: ما مانند یک دانه خاموش به یک امپراتوری تبدیل شدیم. یک روزنامه اروپایی در سال 1850 از ایالات متحده به عنوان یک امپراتوری شگفت انگیز در حال ظهور صحبت کرد و "در میان سکوت زمین، هر روز بر قدرت و غرور خود افزوده می شود." ادوارد اورت، در سخنرانی در مورد زائران بنیانگذار کشورش، گفت: "آنها چنین کردند. به دنبال مکانی خلوت، بی ضرر به دلیل تاریک بودن و

با فاصله گرفتن از آزار و اذیت مستبدان، جایی که کلیسای کوچک لیدن می تواند از آزادی وجدان برخوردار باشد؟ مناطق قدرتمندی را ببینید که در فتح مسالمت آمیز ... غرفه های صلیب را کاشتند!

و او دو شاخ مانند بره داشت. شاخهای بره مانند نشان دهنده جوانی، بی گناهی و اطاعت است که به خوبی نشان دهنده شخصیت ایالات متحده است که در سال 1798 به عنوان «قیام» به پیامبر ارائه شد. مصمم به ایجاد حکومتی بر پایه وسیع آزادی مدنی و مذهبی است. اعلامیه استقلال این حقیقت بزرگ را تثبیت می کند که «همه انسانها برابر آفریده شده اند» و دارای حق مسلم «زندگی، آزادی، و جستجوی خوشبختی» هستند. و قانون اساسی حق ایجاد یک حکومت خودمختار را برای مردم تضمین می کند و تضمین می کند که نمایندگانی که با رأی مردم انتخاب می شوند، قوانین را تدوین و اجرا می کنند. آزادی ایمان دینی نیز تضمین شده بود و هر مردی می توانست خدا را طبق دستورات وجدان خود پرستش کند.

جمهوری خواهی و پروتستانیسم به اصول اساسی ملت تبدیل شدند. این اصول رمز قدرت و سعادت شماسست، مظلومان و درمانده در سراسر جهان مسیحیت با علاقه و امید به این سرزمین روی آورده اند. میلیون ها نفر به سواحل آن رسیده اند و ایالات متحده جایگاه برجسته ای را در میان قدرتمندترین کشورهای روی زمین به دست آورده است.

اما وحش با شاخ مانند بره "مثل اژدها صحبت کرد. و او تمام قدرت وحش اول را در حضور او به کار گرفت و زمین و ساکنان آن را وادار کرد تا وحش اول را که زخم مرگبارش شفا یافت. ... به ساکنان زمین می گویم که برای وحشی که زخم شمشیر خورده و زنده شده است، تصویری بسازند» (Apoc. 13:11-14)

شاخهای بره مانند و صدای اژدها مانند این نماد به تضاد قابل توجهی بین آنچه ملت به این ترتیب نشان می دهد و آنچه انجام می دهد اشاره دارد. «حرف» یک ملت، عمل مراجع تقنینی و قضایی آن است. با چنین اقدامی با اصول لیبرال و صلح آمیز که به عنوان اساس سیاست خود قرار داده است، در تضاد خواهد بود. این پیش بینی که او «مثل اژدها» صحبت خواهد کرد و «تمام قدرت وحش اول» را اعمال خواهد کرد، به وضوح پیش بینی می کند که روحیه نابردبار و آزاردهنده ای که از طریق ملت هایی که توسط اژدها و وحش پلنگ مانند نمایندگی می شوند، ظاهر شد. اعلام این که وحش دو شاخ باعث می شود «زمین و ساکنان آن جانور اول را بپرستند»، نشان می دهد که اقتدار آن قوم باید اعمال شود تا برخی از رعایتها را که ادای احترام به پاپ است، اعمال کنند.

چنین نگرشی مستقیماً با اصول این حکومت، ماهیت نهادهای آزاد آن، بیانیه های مستقیم و موقر اعلامیه استقلال و قانون اساسی مغایرت دارد. بنیانگذاران این کشور عاقلانه کوشیدند از استفاده کلیسا از قدرت سکولار اجتناب کنند که نتیجه اجتناب ناپذیر آن یعنی عدم تحمل و آزار و شکنجه بود. قانون اساسی تصریح می کند که "کنگره هیچ قانونی در مورد احترام به تأسیس دین یا ممنوعیت اعمال آزادانه آن وضع نخواهد کرد" و "هیچ مدرکی مبنی بر ماهیت مذهبی به عنوان صلاحیت برای هیچ دفتر اعتماد عمومی تحت ایالات متحده مورد نیاز نیست." "تنها در صورت نقض آشکار این ضمانت های آزادی ملت است که می توان اعمال مذهبی را توسط مقامات مدنی تحمیل کرد. اما ناهماهنگی چنین موضعی بیشتر از آن نیست که نماد نشان می دهد. این جانوری است با شاخهایی شبیه به شاخ بره که ادعا می کند پاک، خیرخواه و بی آزار است و مانند اژدها سخن می گوید.

«به ساکنان زمین می‌گویم که برای وحش تصویری بسازند». در اینجا شکل حکومتی که در آن قوه مقننه از مردم سرچشمه می‌گیرد، به وضوح ارائه می‌شود. قانع‌کننده‌ترین دلیل این است که ایالات متحده ملتی است که در پیش‌گویی به آن اشاره شده است.

اما «تصویر وحش» چیست؟ و چگونه باید تشکیل شود؟ این تصویر توسط جانور دو شاخ ساخته شده است و تصویری از جانور اول است. به آن تصویر جانور نیز می‌گویند. بنابراین، برای اینکه بدانیم تصویر چیست و چگونه شکل می‌گیرد، باید ویژگی‌های خود جانور - پاپ را مطالعه کنیم. هنگامی که کلیسای اولیه با رویگردانی از سادگی انجیل و پذیرش آداب و رسوم بت پرستانه فاسد شد، روح و قدرت خدا را از دست داد. و برای کنترل وجدان مردم از قدرت سکولار حمایت می‌جست. نتیجه این نگرش، پاپ بود، کلیسایی که قدرت دولت را کنترل می‌کرد و از آن برای پیشبرد اهداف خود، به ویژه در مجازات «بدعت» استفاده می‌کرد. برای اینکه ایالات متحده تصویری از هیولا ایجاد کند، قدرت مذهبی باید قدرت مدنی را کنترل کند، به طوری که اقتدار دولتی توسط کلیسا به منظور دستیابی به اهداف خود به کار گرفته شود.

هر زمان که کلیسا قدرت سکولار به دست می‌آورد، از آن برای تنبیه افرادی که با آموزه‌های آن مخالف بودند، استفاده می‌کرد. کلیساهای پروتستانی که با ایجاد اتحاد با قدرت‌های سکولار راه‌رم را دنبال کرده‌اند، همین تمایل را برای محدود کردن آزادی وجدان نشان می‌دهند. نمونه‌ای از آن را می‌توان در آزار و شکنجه طولانی مخالفان توسط کلیسای انگلیکن مشاهده کرد. در طول قرن‌های 16 و 17، هزاران خادمان ناسازگار مجبور به ترک کلیساهای خود شدند و بسیاری، چه کشیشان و چه مردم، مشمول جریمه، زندان، شکنجه و شهادت شدند.

این ارتداد بود که کلیسای اولیه را وادار کرد تا برای کمک به دولت مدنی نگاه کند و این راه را برای توسعه پاپ - جانور - هموار کرد. پولس گفت که «ارتداد» خواهد آمد و «مرد گناهکار» آشکار خواهد شد (دوم تسالونیکیان، 2:3). بنابراین ارتداد در کلیسا راه را برای شکل‌گیری تصویر وحش آماده می‌کند. و کتاب مقدس اعلام می‌کند که قبل از ظهور خداوند، وضعیتی از انحطاط مذهبی مشابه قرن‌های اول وجود خواهد داشت. «در آخرالزمان زمان‌های پرخاطر فرا خواهد رسید، زیرا مردانی خواهند بود که خود را دوست دارند، طمع‌طلب، فخر فروش، متکبر، کفر گو، نافرمان پدران و مادران، ناسپاس، بی‌احرم، بدون عاطفه طبیعی، آشتی ناپذیر، تهمت‌زن، بی‌اختیار، ظالم، بدون محبت به نیکوکاران، خائن، لجوج، مغرور، دوستداران لذت بیشتر از دوستداران خدا، دارای نوعی خداپرستی اما منکر قدرت آن هستند.» (دوم تیم، 1:3-5). اما روح به صراحت می‌گوید که در زمان‌های بعدی برخی از ایمان دور می‌شوند و به ارواح فریبنده و آموزه‌های شیاطین توجه می‌کنند. (اول تیم، 4:1). شیطان «با تمام قدرت و نشانه‌ها و شگفتی‌های دروغگو و با تمام فریبکاری ناراستی» عمل خواهد کرد. و همه کسانی که «محبت حقیقت را برای نجات دریافت نکردند» آزاد خواهند بود تا «عملیات خطا را بپذیرند تا دروغ را باور کنند» (دوم تسالونیکیان، 2:9-11). وقتی به چنین حالت بی‌تقوای رسید، همان نتایج قرون اول آشکار خواهد شد.

تنوع گسترده باورها در کلیساهای پروتستان از نظر بسیاری به عنوان دلیل قطعی این است که هیچ تلاشی برای اطمینان از یکنواختی اجباری هرگز نمی‌توان انجام داد. اما سال‌هاست که در کلیساهای مذهبی پروتستان، احساس قوی و فزاینده‌ای به نفع اتحاد مبتنی بر نکات مشترک دکترین وجود دارد. برای اطمینان از چنین پایبندی، باید از هرگونه بحث در مورد موضوعاتی که توافقی در مورد آنها وجود ندارد، با وجود اهمیت آنها از دیدگاه کتاب مقدس، اجتناب شود.

چارلز بیچر، در خطبه‌ای در سال 1846 اعلام کرد که وزارت "مذاهب پروتستان انجیلی" "نه تنها در شرایط وحشتناک شکل گرفته است.

فشار ترس ساده انسانی، اما او نیز در محیطی از چیزهای به شدت فاسد شده زندگی می‌کند، حرکت می‌کند و نفس می‌کشد و هر لحظه به پایین‌ترین عنصر ذات خود متوسل می‌شود تا حقیقت را پنهان کند و در برابر قدرت ارتداد زانو بزند. آیا اوضاع در رم اینگونه نبود؟ آیا یک بار دیگر در راه او قدم نمی‌گذاریم؟ و چه چیزی می‌توانیم درست در مقابل خود ببینیم؟ یک شورای عمومی دیگر! یک کنوانسیون جهانی! یک عهد انجیلی و عقیده جهانی! «هنگامی که این امر محقق شد، در تلاش برای تضمین یکنواختی کامل، تنها یک قدم برای توسل به زور باقی خواهد ماند. اگر دولت را تحت تأثیر قرار دهند تا احکامش را اجرا کند و از نهادهایش حمایت کند، آمریکای پروتستان تصویری از سلسله مراتب روم ایجاد خواهد کرد و اعمال مجازات‌های مدنی برای مخالفان ناگزیر نتیجه آن خواهد بود.

جانور دو شاخ «همه را، اعم از کوچک و بزرگ، غنی و فقیر، آزاد و بنده، نشانی بر دست راست یا بر پیشانی خود می‌گذارد، تا کسی نتواند بخرد یا بفروشد، مگر کسی که آن علامت را دارد. یا نام وحش، یا شماره نام او» (Apoc. 13:16) و (17) اخطار سومین فرشته این است: "هر کس وحش و تصویر او را پرستش کند و نشان او را بر پیشانی یا دست خود بگیرد، شراب خشم خدا را نیز خواهد نوشید." "جانور" ذکر شده در این پیام، که عبادتش توسط جانور دو شاخ فرمان داده شده است، اولین وحش پلنگ مانند مکاشفه 13 است - پاپ. «تصویر وحش» نمایانگر شکلی از پروتستان‌تیسمرتد است که وقتی کلیساهای پروتستان به دنبال کمک قدرت مدنی برای تحمیل عقاید خود باشند، شکل خواهد گرفت. "نشان وحش" هنوز تعریف نشده است.

پس از هشدار در مورد پرستش وحش و تصویر او، نبوت اعلام می‌کند: "اینها کسانی هستند که احکام خدا و ایمان عیسی را نگاه می‌دارند." با توجه به اینکه کسانی که احکام خدا را حفظ می‌کنند در مقابل کسانی قرار می‌گیرند که وحش و شمایل او را می‌پرستند و نشان او را می‌گیرند، نتیجه می‌شود که رعایت قانون خدا از یک سو و نقض آن از سوی دیگر، باید بین پرستندگان خدا و پرستندگان وحش تمایز قائل شد.

ویژگی خاص وحش، و در نتیجه تصویر او، تخطی از احکام خداست. دانیال نبی در مورد شاخ کوچک، پاپ، می‌گوید: "او مراقبت خواهد کرد که زمان و شریعت را تغییر دهد." (دان. 7:25) و پولس همین قدرت را به عنوان "مرد گناه" توصیف کرد، که ادعا می‌کند خود را بر خدا برتری می‌دهد. یک پیشگویی مکمل دیگری است. تنها با تغییر قانون خدا، پاپ می‌تواند خود را از خداوند متعالی کند. هر کس با وجدان قانونی را که به این ترتیب تغییر داده شده رعایت کند، برای آن قدرتی که به وسیله آن تغییر صورت گرفته است، افتخار بزرگی خواهد کرد. چنین عملی از اطاعت از قوانین پاپ نشانه وفاداری به پاپ خواهد بود تا به خدا.

پاپ سعی کرد قانون خدا را تغییر دهد. فرمان دوم که پرستش تصاویر را منع می‌کند از قانون حذف شد و فرمان چهارم تغییر کرد تا به جای روز هفتم به عنوان سبت، روز اول را مجاز بدانند. اما پایبست‌ها، به عنوان دلیلی بر حذف فرمان دوم، اصرار می‌کنند که این امر غیرضروری است، زیرا در اولی گنجانده شده است، و آنها دقیقاً همان چیزی را که خدا قصد داشت به مردم بفهماند، به قانون می‌دهند. این نمی‌تواند تغییری باشد که پیامبر پیش بینی کرده است. یک تغییر عمدی و عمدی ارائه شده است. او مراقبت خواهد کرد که زمان و قانون را تغییر دهد. «تغییر در فرمان چهارم دقیقاً نبوت را برآورده می‌کند. تنها مرجع ادعایی برای این موضوع، مرجع کلیسا است. در اینجا قدرت پاپ آشکارا خود را بالاتر از خدا قرار می‌دهد.

در حالی که بندگان خدا به ویژه با احترام به فرمان چهارم ممتاز خواهند شد، زیرا این نشانه قدرت خلاقیت اوست و شاهد

پرستندگان وحش که حق احترام و ادای احترام به انسان را دارند، به خاطر تلاش‌هایشان برای تخریب یادبود خالق و تعالی یک نهاد رومی برجسته خواهند شد. به دلیل موضع خود به نفع یکشنبه بود که پاپ شروع به طرح ادعاهای متکبرانه خود کرد. اولین منبعی که او از قدرت دولتی درخواست کرد این بود که روز یکشنبه را به عنوان «روز خداوند» تحمیل کند. اما کتاب مقدس به روز هفتم، نه روز اول، به عنوان روز خداوند اشاره می‌کند. مسیح گفت: «پسر انسان خداوند سبت است.» در فرمان چهارم آمده است: «روز هفتم سبت خداوند است.» و خداوند توسط اشعیا نبی آن را می‌خواند: «روز مقدس من.» (دریا).

2:28؛ یکی (13:58)

ادعای غالباً بیان شده مبنی بر اینکه مسیح روز سبت را تغییر داد، توسط خود او رد می‌شود. در موعظه خود در کوه گفت: "فکر نکنید که آمده‌ام تا شریعت یا انبیا را از بین ببرم، نیامده‌ام تا آن را لغو کنم، بلکه برای تحقق آن، زیرا به راستی به شما می‌گویم تا آسمان و زمین زایل شوند. از شریعت یک بند یا یک لقب حذف خواهد شد، بدون اینکه همه چیز محقق شود. بنابراین، هر کس یکی از این احکام کوچک را زیر پا بگذارد و به مردم این گونه تعلیم دهد، در ملکوت آسمان کمترین نامیده خواهد شد، اما هر که آنها را انجام دهد و تعلیم دهد. در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد." (متی 5:17-19).

این واقعیتی است که عموماً توسط پروتستان‌ها پذیرفته شده است که کتاب مقدس هیچ‌جا اجازه تغییر روز سبت را نمی‌دهد. این به صراحت در نشریات منتشر شده توسط American Tract Society و Sunday School Union American بیان شده است. یکی از این آثار "سکوت کامل عهد جدید در مورد یک فرمان صریح برای یکشنبه یا قوانین قطعی برای رعایت آن" را به رسمیت می‌شناسد.

دیگری می‌گوید: «تا زمان مرگ مسیح هیچ تغییری در آن روز ایجاد نشده بود.» و "تا آنجا که در گزارش نشان داده شده است، آنها [حواریون] هیچ فرمان صریحی مبنی بر ترک روز هفتم سبت و رعایت آن در روز اول هفته ندادند."

کاتولیک‌های رومی می‌پذیرند که تغییر روز شنبه توسط کلیسای آنها انجام شده است و اعلام می‌کنند که پروتستان‌ها با برگزاری روز یکشنبه، قدرت کلیسای روم را به رسمیت می‌شناسند. در کتاب تعالیم کاتولیک مذهب مسیحی، در پاسخ به سؤالی در مورد روزی که باید در اطاعت از فرمان چهارم رعایت شود، این جمله آمده است: «بر اساس شریعت قدیم، سبت روز مقدس بود، اما کلیسا دستور داد. توسط عیسی مسیح، و به رهبری روح خدا، شنبه را با یکشنبه جایگزین کرد؛ بنابراین اکنون ما روز اول و نه روز هفتم را تقدیس می‌کنیم. یکشنبه اکنون به معنای روز خداوند است."

به عنوان نشانه‌ای از اقتدار کلیسای کاتولیک، نویسندگان پایبست به «عمل تغییر روز سبت به یکشنبه اشاره می‌کنند، که پروتستان‌ها به آن اعتراف می‌کنند... زیرا با رعایت دقیق روز یکشنبه، قدرت کلیسا در تعیین اعیاد و تحمیل آن را می‌شناسند. به مجازات مرتکب گناه». پس اگر نشانه اقتدار کلیسای روم یا «نشان وحش» نباشد، تغییر روز سبت چیست؟

کلیسای رم از ادعای برتری خود دست برداشت. و وقتی که جهان و کلیساهای پروتستان یک روز استراحت را از خلقت خود می‌پذیرند، اگرچه با رد سبت کتاب مقدس، آنها عملاً این ادعاها را می‌پذیرند. آنها ممکن است از اقتدار سنت و پدران کلیسا برای تغییر استفاده کنند، اما در انجام این کار، همان اصلی را که آنها را از روم جدا می‌کند، نادیده می‌گیرند که «کتاب مقدس، و تنها کتاب مقدس، دین پروتستان‌ها است». پایبست‌ها می‌توانند ببینند که خودشان را فریب می‌دهند و چشمان خود را به طور خودجوش بر روی حقایق مربوط به پرونده می‌بندند. در حالی که جنبش یکشنبه مورد لطف قرار می‌گیرد، آنها به خود تبریک می‌گویند و احساس اطمینان می‌کنند که تمام جهان پروتستان را زیر پرچم رم گرد هم خواهد آورد.

رومانیست ها اعلام می کنند که "برگزاری روز یکشنبه توسط پروتستان ها ادای احترامی است که آنها علیرغم همه چیز به اقتدار کلیسای [کاتولیک] می پردازند." تحمیل روز یکشنبه توسط کلیساهای پروتستان، اجباری است بر کیش پاپ -جانور. کسانی که با درک خواسته های فرمان چهارم، سبت کاذب را به جای روز راست برمی گزینند، بدین وسیله به قدرتی که تنها به وسیله آن فرمان داده شده است، ادای احترام می کنند. اما در عمل تحمیل یک وظیفه مذهبی از طریق قدرت سکولار، کلیساهای تصویری از جانور را تشکیل می دهند. از این رو تحمیل روز یکشنبه در ایالات متحده یک اجبار برای پرستش جانور و تصویر او است.

اما مسیحیان نسل های پیشین روز یکشنبه را جشن گرفتند، با این فرض که در انجام این کار، سبت کتاب مقدس را حفظ می کردند. امروزه مسیحیان واقعی در هر کلیسا وجود دارند، به جز جامعه کاتولیک رومی، که صادقانه معتقدند که یکشنبه، سبت مستقر الهی است. خداوند صداقت هدف و صداقت را می پذیرد. اما هنگامی که روز یکشنبه واجب شد و جهان نسبت به وجود سبت مشروع روشن شد، آنگاه هر کس از فرمان خدا مبنی بر اطاعت از دستوری که بالاتر از روم نیست، تجاوز کند، مقام پاپی را بالاتر از خدا گرامی می دارد. شما به رم و قدرتی که نهادی به دستور رم را تحمیل می کند ادای احترام خواهید کرد. شما هیولا و تصویر او را می پرستید. هنگامی که مردان نهادی را که خدا اعلام کرده است به جای آن چیزی که روم به عنوان نشانه برتری خود برگزیده است، به عنوان نشانه ای از اقتدار و افتخار خود رد می کنند، بنابراین علامت وفاداری به روم -«نشان وحش» را می پذیرند. هنگامی که این سؤال به وضوح در برابر مردم قرار گیرد و مردم مجبور شوند بین احکام خدا و احکام مردم یکی را انتخاب کنند، آنگاه کسانی که به روند تخطی خود ادامه می دهند "نشان وحش" را دریافت خواهند کرد.

ترسناک ترین تهدیدی که تا به حال متوجه انسان ها شده است در پیام فرشته سوم آمده است. این گناهی هولناک خواهد بود که خشم خدا را به همراه خواهد داشت، بی آنکه با رحمت آمیخته شود. مردان نباید در مورد این موضوع مهم در تاریکی رها شوند. هشدار نسبت به چنین گناهی باید قبل از زیارت قضای الهی به جهانیان داده شود تا همه بدانند که چرا این مجازات ها اجرا می شود و فرصتی برای فرار از آنها داشته باشند. این پیشگویی اعلام می کند که فرشته اول به «هر قوم و قوم و زبان و قوم» اعلام خواهد کرد. هشدار فرشته سوم، که بخشی از پیام سه گانه است، نباید کمتر گسترده باشد. در نبوت این گونه نمایش داده شده است که با صدای بلند، توسط فرشته ای که از وسط بهشت پرواز می کند و توجه جهان را به خود جلب می کند، اعلام می شود.

در نتیجه این اختلاف، تمام جهان مسیحیت به دو طبقه بزرگ تقسیم خواهد شد - کسانی که احکام خدا و ایمان عیسی را حفظ می کنند و کسانی که وحش و تصویر او را می پرستند و نشان او را می گیرند. اگرچه کلیسا و دولت قدرتهای خود را ترکیب می کنند تا «همه، کوچک و بزرگ، غنی و فقیر، آزاد و بنده» را وادار کنند تا «نشان وحش» را دریافت کنند (Apoc. 13:16)، اما مردم خداوند آن را دریافت نخواهد کرد. پیغمبر پاتموس در این باره می اندیشد: «کسانی که بر وحش، و بر تصویر او، و بر نشان او و بر تعداد نام او پیروز شدند، که در کنار دریای شیشه ای ایستاده بودند و چنگ های خدا را داشتند. و سرود موسی و سرود بره را سرودند» (آپوک. 15: 2 و 3).

فصل 26

اثری از اصلاحات

کار اصلاح سبت که در روزهای آخر انجام می شود در نبوت اشعیا پیشگویی شده است: "خداوند چنین می گوید: داوری را حفظ کنید و عدالت را انجام دهید زیرا نجات من آماده است و عدالت من آشکار خواهد شد. ... خوشا به حال کسی که این کار را می کند و پسر انسان که این کار را می کند و خود را از بی حرمتی روز سبت باز می دارد و دست خود را از انجام بدی باز می دارد." «به فرزندان بیگانگانی که نزد خداوند می آیند تا او را خدمت کنند و نام خداوند را دوست بدارند و بدین ترتیب بندگان او هستند. آنها را به کوه مقدس خود خواهیم برد و آنها را در خانه نماز خود جشن خواهیم گرفت.» (اشعیا 6، 2، 56:1 و 7).

این کلمات در مورد دوره مسیحیت صدق می کند، همانطور که در متن نشان داده شده است: "خداوند یهوه، که پراکندهان اسرائیل را جمع می کند، چنین می گوید: من دیگران را نزد او جمع خواهم کرد." (اشعیا 8:16) در اینجا گردهمایی غیریهودیان که توسط انجیل ترویج می شود، پیش بینی شده است. و بر کسانی که سبت را گرامی می دارند، برکت داده می شود. بنابراین، وجوب فرمان چهارم فراتر از مصلوب شدن، رستخیز و عروج مسیح، تا زمانی که بندگان او باید پیام بشارت را به همه ملل بشارت دهند، گسترش می یابد.

خداوند از طریق همین پیامبر دستور می دهد: "شهادت را ببندید، شریعت را در میان شاگردان من مهر کنید." (اشعیا 8:16) مهر شریعت خدا در فرمان چهارم یافت می شود. این به تنهایی، در میان ده مورد، نه تنها نام، بلکه عنوان قانونگذار را نیز ثبت می کند. او را خالق آسمانها و زمین می داند و به این ترتیب حق احترام و عبادت او را بیش از همه نشان می دهد. به جز این دستور، چیزی در دکالوگ وجود ندارد که نشان دهد قانون به وسیله چه کسی صادر شده است. هنگامی که سبت توسط قدرت پاپ تغییر کرد، مهر از قانون حذف شد. شاگردان عیسی فراخوانده شده اند تا سبت فرمان چهارم را دوباره برقرار کرده و به جایگاه شایسته اش به عنوان یادگار خالق و نشانه ای از اقتدار او برسانند.

"به قانون و شهادت!" در حالی که آموزه ها و نظریه های متضاد فراوان است، قانون خدا تنها قاعده خطانابذیری است که همه نظرات، آموزه ها و نظریه ها باید توسط آن مورد آزمایش قرار گیرند. پیغمبر می فرماید: «تا به این کلام سخن نگویند، سحر را نخواهند دید.» (اشعیا 8:20).

باز هم دستور داده شده است: «با صدای بلند گریه کن، خودداری نکن، صدایت را مانند شیپور بلند کن. و به قوم من گناهانشان را و به خاندان یعقوب گناهانشان را اعلام کن». این جهان شریر نیست، بلکه کسانی هستند که خداوند آنها را به عنوان «قوم من» معرفی می کند، که باید به خاطر تخلفاتشان مورد سرزنش قرار گیرند. او همچنین می گوید: «با وجود این، آنها هر روز مرا می جویند و از شناخت راههای من لذت می برند، چون قومی که عمل صالح انجام می دهند و احکام خدای خود را ترک نمی کنند.» (اشعیا 1: 58 و 2) در اینجا طبقه ای که خود را صالح می داند و به نظر می رسد علاقه زیادی به بندگی خدا نشان می دهد برجسته می شود. اما سرزنش شدید و جدی ممتحن قلوب ثابت می کند که آنها احکام الهی را زیر پا می گذارند.

پیامبر بدین ترتیب حکمی را که فراموش شده بود متمایز می کند: "شما پایه ها را از نسلی به نسل دیگر برافراشته خواهید کرد و آنها شما را تعمیر کننده شکاف ها و بازگرداننده راه ها برای سکونت خواهند خواند. سبت، و از انجام اراده خود در روز مقدس من، و اگر سبت را شادی آور، روز مقدس خداوند، شایسته احترام می نامید، و آن را گرامی می دارید، نه از راه خود پیروی کنید و نه تظاهر به انجام اراده خود، و سخنان خود را نگویید، آنگاه در خداوند خشنود خواهی شد.»

(اشعيا 58:12-14) این پیشگویی در مورد زمان ما نیز صدق می کند. نقض قانون خدا زمانی رخ داد که روز سبت توسط قدرت روم تغییر کرد. اما زمان آن فرا رسیده است که نهاد الهی باید احیا شود. شکاف باید ترمیم شود و شالوده نسل های زیادی باید ساخته شود.

سبت که با آرامش و برکت خالق تقدیس شده بود، توسط آدم در بی گناهی خود در عدن مقدس برگزار شد. توسط آدم پس از سقوط و توبه، پس از تبعید از سرای سعادت مندش. همه پدرسالاران از هابیل تا نوح عادل و از ابراهیم تا یعقوب از آن محافظت می کردند. زمانی که مردم برگزیده در اسارت مصر بودند، بسیاری در میان بت پرستی غالب، دانش خود را از شریعت خدا از دست دادند. اما هنگامی که خداوند اسرائیل را رهایی بخشید، او شریعت خود را با شکوهی هولناک برای جمعیت اعلام کرد تا اراده او را بدانند و از او بترسند و تا ابد از او اطاعت کنند.

از آن روز تا به امروز، علم شریعت خدا بر روی زمین محفوظ است و سبت فرمان چهارم حفظ شده است. اگرچه "مرد گناه" موفق شد روز مقدس خدا را زیر پا بگذارد، با این حال، حتی در دوره برتری دجال، ارواح مؤمنی در مکان های انفرادی پنهان شده بودند که به احکام مقدس احترام می گذاشتند. از زمان اصلاحات در هر نسلی عده ای بوده اند که رعایت آن را حفظ کرده اند. اگرچه اغلب در میان اتهامات و آزار و اذیت، گواهی دائمی بر جاودانگی قانون خدا و تعهد مقدس سبت آفرینش داده شده است.

این حقایق، همانطور که در مکاشفه 14 در ارتباط با "انجیل جاودانی" بیان شده است، کلیسای مسیح را در زمان ظهور او متمایز خواهد کرد. زیرا در نتیجه پیام سه گانه اعلام شده است: "اینها هستند که احکام خدا و ایمان عیسی را نگاه می دارند." و این پیام آخرین پیامی است که قبل از ظهور خداوند داده می شود. بلافاصله پس از این اعلامیه، پسر انسان با جلال می آید و محصول زمین را درو می کند توسط پیامبر مشاهده می شود.

کسانی که در مورد حرم و تغییر ناپذیری شریعت خدا نور دریافت کردند، وقتی زیبایی و هماهنگی نظام حقایق را برای درک خود مشاهده کردند، سرشار از شادی و شوق شدند. آنها آرزو داشتند که نوری که برای آنها بسیار ارزشمند به نظر می رسید به همه مسیحیان منتقل شود. و آنها فقط می توانستند باور کنند که او با خوشحالی پذیرفته می شود. اما حقایقی که آنها را در تضاد با جهان قرار می داد، توسط بسیاری از کسانی که ادعا می کردند پیروان مسیح هستند، به خوبی مورد استقبال قرار نگرفت.

اطاعت از فرمان چهارم مستلزم فداکاری بود که در برابر آن اکثر مردم عقب نشینی کردند.

وقتی مطالبات سبت مطرح شد، بسیاری از دیدگاه دنیوی استدلال کردند. گفتند: "ما همیشه یکشنبه را نگه داشته ایم، پدران ما نیز آن را نگه داشته اند، و بسیاری از مردان نیکوکار و نیکوکار در حال برگزاری آن شادمان از دنیا رفتند، اگر آنها راست می گفتند ما نیز همینطور. رعایت این سبت روز هفتم، ما را از این روز خارج می کند. با دنیا هماهنگ باشد و ما هیچ تأثیری بر او نخواهیم داشت. یک گروه کوچک از نگهبانان روز هفتم در برابر تمام جهانی که یکشنبه را برگزار می کند چه می تواند بکنند؟ با استدلال های مشابهی بود که یهودیان تلاش کردند تا نپذیرفتن مسیح را توجیه کنند. پدر و مادرش با تقدیم قربانی مورد قبول خداوند قرار گرفته بودند. و چرا بچه ها با پیروی از همان مسیر عمل نتوانستند نجات پیدا کنند؟ همچنین، در زمان لوتر، پایبست ها استدلال می کردند که مسیحیان واقعی در ایمان کاتولیک مرده اند و بنابراین دین برای نجات کافی است. ثابت شد که چنین استدلالی مانع مؤثری در برابر هر گونه پیشرفت در ایمان یا عمل مذهبی است.

بسیاری اصرار داشتند که برگزاری یکشنبه یک آموزه ثابت و یک رسم کلیسا برای قرن های متمادی بوده است. در برابر این استدلال نشان داده شد که سبت و برگزاری آن قدیمی تر و بیشتر بوده است

تبلیغ می شود، حتی به قدمت خود جهان، و تایید هم خدا و هم فرشتگان. هنگامی که پایه های زمین گذاشته شد، هنگامی که ستارگان صبح با هم آواز می خواندند، و همه فرزندان خدا شادی می کردند، آنگاه پایه سبت گذاشته شد (ایوب 6: 38 و 7: پیدایش 1-3). این نهاد شایسته است که احترام ما را مطالبه کند. هیچ مرجع انسانی دستور آن را نداده و بر اساس سنت های بشری نیست. توسط باستانی ایام تأسیس شد و توسط کلام ابدی او مقرر شد.

هنگامی که توجه مردم به موضوع اصلاح سبت جلب شد، وزرای مردمی کلام خدا را منحرف کردند و تفسیرهای خود را به گونه ای قرار دادند که ذهن های پرسشگر را آرام کند. و کسانی که کتاب مقدس را برای خود جستجو نکردند با پذیرفتن نتایجی که با خواسته هایشان هماهنگ بود راضی شدند. با استدلال و سفسطه، به سنت پدران و مقامات کلیسا، بسیاری تلاش کرده اند حقیقت را از بین ببرند. مدافعان حقیقت کتاب مقدس برای دفاع از اعتبار فرمان چهارم به کتاب مقدس روی آوردند. انسانهای فروتنی که فقط به کلام حقیقت مجهز بودند، با حملات دانشمندانی روبرو شدند که با تعجب و خشم دریافتند که سفسطه های شیوایشان در برابر استدلال ساده و مستقیم کسانی که به کتاب مقدس بهتر از ظرایف مکتبی تسلط داشتند ناتوان است.

در غیاب شهادت کتاب مقدس به نفع آنها، بسیاری با اصرار خستگی ناپذیر بر استدلال های خود پافشاری کردند و فراموش کردند که چگونه استدلال مشابهی علیه مسیح و حواریونش به کار رفته است: "چرا افراد برجسته ما این سوال سبت را نمی فهمند؟ فقط مثل خودت باور کن. تو نمیتونی درست باشی و همه باسوادهای دنیا ممکنه اشتباه کنند."

برای رد چنین استدلالی فقط لازم بود که آموزه های کتاب مقدس و تاریخ رفتار خداوند با قومش در تمام اعصار نقل شود. خدا از طریق کسانی کار می کند که صدای او را می شنوند و از آن اطاعت می کنند، از طریق کسانی که در صورت لزوم حقایق ناخوشایند را بیان می کنند و از سرزنش گناهان عمومی نمی ترسند. دلیل اینکه خداوند غالباً مردان دانا و بلندپایه را برای رهبری جنبشهای اصلاحی انتخاب نمی کند این است که آنها به عقاید، نظریه ها و نظام های الهیات خود اعتماد دارند و نیازی به آموزش از جانب خدا احساس نمی کنند. فقط کسانی که ارتباط شخصی با منبع حکمت دارند قادر به درک یا توضیح کتاب مقدس هستند. گاهی اوقات مردانی که آموزش آکادمیک کمی دارند برای اعلام حقیقت فراخوانده می شوند، نه به این دلیل که بی سواد هستند، بلکه به این دلیل که برای تعلیم از سوی خدا کفایت نمی کنند. آنها در مکتب مسیح می آموزند و فروتنی و اطاعتشان آنها را بزرگ می کند. خداوند با سپردن معرفت به حقیقت خویش به آنان افتخاری عطا می کند که در برابر آن افتخارات زمینی و عظمت انسانی در حقیقت فرو می آید.

اکثر ادونتیست ها حقایق مربوط به مقدسات و شریعت خدا را رد کردند، و بسیاری نیز از ایمان خود به جنبش ادونتیست چشم پوشی کردند و دیدگاه های اشتباه و متناقضی در مورد پیشگویی هایی که در مورد آن اعمال می شد اتخاذ کردند.

برخی به اشتباه در تعیین مکرر زمان معینی برای آمدن مسیح سوق داده شده اند. نوری که اکنون از ماجرای حرم می تابد به آنها نشان می داد که هیچ دوره نبوی تا ظهور دوم ادامه ندارد. که زمان دقیق این رویداد پیش بینی نشده است. اما، با پشت کردن به نور، بارها و بارها زمان آمدن خداوند را علامت گذاری کردند و اغلب ناامید شدند.

هنگامی که کلیسای تسالونیک عیاد بی پایه ای را در مورد آمدن مسیح شنید، پولس رسول به آنها توصیه کرد که امیدها و انتظارات خود را با کلام خدا به دقت بیازمایند. او پیشگویی هایی را برای آنها نقل کرد که وقایع پیش از آمدن مسیح را آشکار ساخت و به آنها نشان داد که هیچ مبنایی برای انتظار خداوند در روزگار خود ندارند. «هیچ کس شما را به هیچ وجه فریب ندهد» (دوم تز).

،(3:2)سخنان هشدار دهنده او هستند. اگر آنها به انتظاراتی که توسط کتاب مقدس تأیید نشده است تسلیم شوند، به یک مسیر عمل اشتباه هدایت می شوند. ناامیدی آنها را در معرض تحقیر کافران قرار می دهد و در خطر تسلیم شدن در برابر دلسردی قرار می گیرند و وسوسه می شوند که در حقایق ضروری برای نجات خود شک کنند. توصیه رسول به تسالونیکیان حاوی درس مهمی برای کسانی است که در روزهای آخر زندگی می کنند. بسیاری از ادونتیست ها احساس کرده اند که تا زمانی که نتوانند ایمان خود را به زمان معینی برای ظهور خداوند تثبیت کنند، نمی توانند در کار آماده سازی غیرت و کوشا باشند. اما از آنجایی که امیدهای آنها مکرراً برای نابودی هیجان زده می شود، ایمانشان چنان شوکی می شود که تحت تأثیر حقایق بزرگ نبوت برای آنها تقریباً غیرممکن می شود.

موعظه زمان معینی برای قضاوت، در اعلام اولین پیام، به دستور خداوند بود. محاسبه دوره های نبوی که این پیام بر آنها بنا شده بود، یعنی پایان 2300 روز در پاییز 1844، بلامانع است. تلاش های مکرر برای یافتن تاریخ های جدید برای آغاز و پایان دوره های نبوی و استدلال های نادرست لازم برای حمایت از چنین مواضعی، نه تنها ذهن ها را از حقیقت کنونی منحرف کرده است، بلکه تمام تلاش ها برای تبیین پیشگویی ها را تحقیر کرده است. هر چه زمان معینی برای ظهور دوم تعیین شود و هر چه بیشتر آموزش داده شود، بهتر در خدمت اهداف شیطان است. پس از گذشت زمان، او مدافعان خود را مورد تمسخر و تحقیر قرار می دهد و بدین ترتیب جنبش بزرگ ادونتیست در سال های 1843 و 1844 را تحقیر می کند. کسانی که بر این اشتباه پافشاری می کنند، در نهایت در آینده ای بسیار دور تاریخ ظهور مسیح را تعیین خواهند کرد. بنابراین آنها در یک امنیت کاذب به آرامش می رسند و تا زمانی که خیلی دیر نشده است، دروغ را کشف نمی کنند.

تاریخ اسرائیل باستان نمونه بارز تجربه گذشته گروه ادونتیست ها است. خداوند قوم خود را در جنبش ادونتیست هدایت کرد، همانطور که بنی اسرائیل را از مصر خارج کرد. در این ناامیدی بزرگ، ایمان او درست مانند ایمان عبرانیان در دریای سرخ آزمایش شد. اگر آنها هنوز به دست هدایتگری که در تجربه قبلی با آنها بود اعتماد می کردند، نجات خدا را می دیدند. اگر همه کسانی که در سال 1844 در این کار با یکدیگر همکاری کردند، پیام فرشته سوم را با قدرت روح القدس می پذیرفتند و اعلام می کردند، خداوند از طریق تلاش آنها با قدرت کار می کرد. سیل نور بر جهان ریخته می شد. سال ها پیش به ساکنان زمین هشدار داده می شد، کار بسته شدن کامل می شد و مسیح برای رستگاری قومش می آمد.

اراده خدا این نبود که اسرائیل چهل سال در بیابان سرگردان باشد. او می خواست آنها را مستقیماً به سرزمین کنعان هدایت کند و آنها را به عنوان مردمی **مقدس و شاد در آنجا** مستقر کند. اما «به دلیل بی ایمانی خود نتوانستند وارد شوند» (عبر. 3:19). به دلیل عجله و ارتداد در بیابان هلاک شدند و دیگران برای ورود به سرزمین موعود برانگیختند. به همین ترتیب، این اراده الهی نبود که آمدن مسیح تا این حد به تأخیر بیفتد و قوم او سالها در این دنیای گناه و اندوه بمانند. اما بی ایمانی آنها را از خدا جدا کرد. گویی از انجام کاری که به آنها اشاره کرده بود خودداری می کردند، دیگران برخاستند تا پیام را اعلام کنند. عیسی در رحمت خود به جهان، آمدن خود را به تأخیر می اندازد تا گناهکاران این فرصت را داشته باشند که این هشدار را بشنوند و قبل از سرازیر شدن خشم خدا در او پناه بگیرند.

امروزه نیز مانند اعصار گذشته، ارائه حقیقتی که گناهان و خطاهای روزگار را سرزنش می کند، مخالفت ها را برانگیخته است. «هر کس بدی کند از نور بیزار است و به سوی نور نمی آید، مبدا اعمالش ملامت شود». (یوحنا، 3:20)

وقتی مردان می بینند که نمی توانند موقعیت خود را با کتاب مقدس حفظ کنند، بسیاری

آنها مصمم به حمایت از آن در هر خطری هستند و با روحی بدخواهانه به شخصیت و انگیزه های کسانی که در دفاع از حقیقت نامشهود ایستاده اند حمله می کنند. این همان سیاستی است که همیشه دنبال شده است. ایلیا به عنوان مزاحم اسرائیل، ارمیا به خائن بودن، پولس به هتک حرمت معبد متهم شد. از آن روزها تا به امروز، کسانی که مایل به وفاداری به حقیقت هستند، به عنوان فتنه گر، بدعت گذار یا جنایتکار محکوم شده اند. انبوهی که آنقدر بی ایمان هستند که نمی توانند کلام قطعی نبوت را بپذیرند، با زودباوری بی چون و چرا علیه کسانی که جرات سرزنش گناهان مدرن را دارند، متهم خواهند شد. این روحیه بیشتر و بیشتر می شود. و کتاب مقدس به وضوح تعلیم می دهد که زمانی نزدیک می شود که قوانین ایالت چنان با قانون خدا در تضاد است که هر کس بخواهد از همه دستورات خدا پیروی کند، به عنوان یک بدکار با سرزنش و مجازات روبرو خواهد شد.

با توجه به این موضوع، وظیفه رسول حق چیست؟ آیا او به این نتیجه می رسد که حقیقت را نباید مطرح کرد، زیرا در بسیاری از موارد تنها نتیجه آن این است که مردم را مجبور به طفره رفتن یا مقاومت در برابر خواسته های آن کند؟ خیر؛ او هیچ دلیلی بزرگتر از آنچه اصلاح گران اولیه داشتند، برای خودداری از شهادت کلام خدا، به دلیل مخالفت برانگیختن آن، ندارد. اعتراف به ایمان توسط اولیاء و شهدا برای بهره مندی نسل های بعدی ثبت شد. آن نمونه های زنده قدوسیت و صداقت استوار به ما رسیده است تا شجاعت را در کسانی که امروز فراخوانده شده اند تا به عنوان شاهد برای خدا بایستند، القا کنند.

آنها فیض و حقیقت را دریافت کردند، نه تنها برای خود، بلکه تا به وسیله آنها دانش خدا زمین را روشن کند. آیا خداوند بندگانش را در این نسل روشن کرده است؟ بنابراین آنها باید اجازه دهند که به جهان بدرخشند.

در زمانهای قدیم خداوند به کسی که به نام او صحبت می کرد اعلام کرد: "خاندان اسرائیل به شما گوش نمی دهند، زیرا آنها به من گوش نمی دهند." اما او گفت: "شما سخنان مرا به آنها خواهید گفت، خواه بشنوند یا نشنوند." (حزک.

2:7; 3:7) بنده خدا در این هنگام خطاب می شود: «صدای خود را مانند شیپور بلند کن و به قوم من گناهانشان را و به خاندان یعقوب گناهانشان را اعلام کن».

تا آنجا که فرصت های او اجازه می دهد، هر کس که نور حقیقت را دریافت کرده است، تحت همان مسئولیت سنگین و وحشتناکی است که پیامبر اسرائیل بود، که کلام خداوند به او رسید و گفت: "پس به تو ای پسر. ای مرد، نگهبانی بر خاندان اسرائیل گماشتم، پس کلام را از زبان من خواهی شنید و از من به آنها اعلام خواهی کرد، اگر به شریب بگویم ای شریب، قطعاً خواهی مرد و انجام می دهی. سخن نگو تا شریب را از راه او برگردانی، آن مرد شریب در گناه خود خواهد مرد، اما خون او را از دست تو خواهم خواست. و از راه خود برنگردد، در گناه خود خواهد مرد، اما تو جان خود را نجات دادی." (حزقی، 9:33-7)

مانع بزرگ در برابر پذیرش و تبلیغ حقیقت این است که باعث ناراحتی و شرمندگی می شود. این تنها برهان علیه حقیقتی است که مدافعان آن هرگز نتوانسته اند آن را رد کنند. اما این پیروان واقعی مسیح را متزلزل نمی کند. اینها منتظر نمی مانند تا حقیقت رایج شود. آنها که به وظیفه خود متقاعد شده اند، عمداً صلیب را می پذیرند و در همصدایی با پولس رسول در نظر می گیرند که "مصیبت سبک و لحظه ای ما جلال عظیم تر و ابدی برای ما ایجاد می کند" (دوم قرنتی، 4: 17) "با داشتن مانند یکی از قدیمها، «سرزنش مسیح از گنجینه های مصر ثروت بزرگتر است» (عبرانیان، 11:26)

شغلشان هر چه باشد، فقط کسانی که در دل خود خادم دنیا هستند، به جای اصولی در مسائل دینی، به سیاست عمل می کنند. باید حق را چون درست انتخاب کنیم و عواقب آن را به خدا بسپاریم. دنیا مدیون بزرگان است

اصلاحات از طریق چنین مردانی باید کار اصلاحات برای این زمان پیش برد.

خداوند چنین می‌گوید: «ای مردمی که عدالت را می‌شناسید، مرا بشنوید
شریعت من در قلب است: از سرزنش مردم نهراسید و از دشنام‌های آنها مضطرب نشوید، زیرا شب پره شما را مانند
جامه خواهد خورد و حیوانات موزی مانند پشم شما را خواهند خورد. اما عدالت من تا ابد باقی خواهد ماند و نجات من از
نسلی به نسل دیگر خواهد بود.» (اشعیا 51:7 و 8)

فصل 27

احیای مدرن

هر جا که کلام خدا صادقانه موعظه شده است، نتایجی به دنبال داشته است که نشان دهنده منشأ الهی آن است. روح خدا پیام بندگانش را همراهی کرد و کلام با قدرت اعلام شد. گناهکاران احساس کردند وجدانشان بیدار شده است. «نوری که هر انسانی را که به جهان می آید روشن می کند» اتاق های مخفی روح آنها را روشن کرد و چیزهای پنهان تاریکی آشکار شد. اعتقاد عمیقی بر ذهن و قلب آنها حاکم شد. آنها به گناه، عدالت و قضاوت آینده متقاعد شده بودند. آنها از عدالت یهوه تسخیر شده بودند و ترس از ظاهر شدن در گناه و ناپاکی خود در برابر جستجوگر دلها را احساس می کردند. آنها با ناراحتی فریاد زدند: "چه کسی مرا از بدن این مرگ نجات خواهد داد؟" هنگامی که صلیب کالواری، با قربانی بی پایانش برای گناهان انسانها آشکار شد، آنها دیدند که چیزی جز شایستگیهای مسیح برای کفاره گناهان آنها کافی نیست. اینها به تنهایی می توانند انسان را با خدا آشتی دهند. با ایمان و تواضع بره خدا را که گناهان دنیا را می برد پذیرفتند. آنها از طریق خون عیسی "بخشش همه گناهان گذشته" داشتند.

ارواح میوه هایی در خور توبه تولید کردند. آنها ایمان آوردند و تعمید گرفتند و برخاستند تا در زندگی جدید - مخلوقات جدید در مسیح عیسی - قدم بردارند. نه برای تطابق با خواسته های قبلی خود، بلکه با ایمان به پسر خدا، رد پای او را دنبال کنید، شخصیت او را منعکس کنید و خود را همانطور که او پاک است، پاک کنید. چیزهایی که زمانی از آنها متنفر بودند، اکنون دوست داشتند. و چیزهایی که زمانی دوست داشتند، اکنون از آنها متنفر بودند. مغرور و متکبر، حلیم و فروتن دل شدند. بیهوده و مغرور جدی و متواضع شدند. بی حرمتها، مستان هوشیار، و منحل شدگان پاک شدند. مدهای بیهوده دنیا کنار گذاشته شد. مسیحیان به دنبال «آنچه بیرونی است، مانند موهای وز، زیور آلات طلا، لباس، نبودند. بلکه انسان درونی دل باشد که با جامه فاسد روحی لطیف و آرام که در پیشگاه خدا ارزش زیادی دارد متحد شده است» (اول پطرس 3: 3 و 4).

احیاء، جستجوی عمیق قلبی و فروتنی را ایجاد کرد. آنها با توسل های جدی و پرشور به گناهکار، با شفقت لطیف برای به دست آوردن خون مسیح مشخص شدند. مردان و زنان برای نجات جانها با خدا دعا کردند و جنگیدند. ثمرات چنین بیداریهایی در روحهایی دیده می شد که از انکار و فداکاری کوتاه نیامدند، بلکه از اینکه شایسته یافتن برای تحمل شرم و آزمایش به خاطر مسیح خوشحال شدند. مردان به دگرگونی زندگی کسانی که نام عیسی را ادعا می کردند فکر می کردند. جامعه از نفوذ او بهره مند شد. آنها با مسیح جمع شدند و در روح کاشتند تا زندگی جاودانی را درو کنند.

از آنها می توان گفت: «توبه توبه غمگین شدی... زیرا اندوه خدایی توبه را برای نجات ایجاد می کند، که هیچ اندوهی را برای هیچ کس به ارمغان نمی آورد. اما غم دنیا باعث مرگ می شود. زیرا چقدر این عنایت در شما که به قول خدا غصه خوردید ایجاد کرد! چه دفاع، چه خشم، چه ترس، چه آرزو، چه غیرت، چه انتقام! در تمام این دلایل که شما در این موضوع بی گناه هستید.» (دوم قرنتیان. 11-9: 7)

این نتیجه کار روح خداست. هیچ دلیلی دال بر توبه واقعی وجود ندارد مگر اینکه اصلاحی انجام دهد. اگر گناهکار عهد خود را پس دهد، آنچه را که دزدیده است برگرداند، به گناهان خود اعتراف کند و خدا و هموعان خود را دوست داشته باشد، آیا می تواند

مطمئن باش با خدا به آرامش رسیده ای این تأثیرات در سالهای اول پس از بیداری مذهبی بود. با قضاوت بر اساس ثمرات آنها، آنها به عنوان متبرک خدا در نجات انسانها و تعالی بشریت شناخته شدند.

اما بسیاری از احیاهای مدرن تضاد آشکاری با آن مظاهر فیض الهی ارائه داده اند که در روزهای اولیه، در زحمات بندگان خدا حضور داشتند. درست است که علاقه گسترده ای برانگیخته شده است، بسیاری به تغییر دین می گویند و مشارکت زیادی در کلیساها وجود دارد. با این حال، نتایج تضمین نمی کند که علاقه متناظر و واقعی به زندگی معنوی وجود داشته است. نوری که برای مدتی می سوزد به زودی خاموش می شود و تاریکی را غلیظ تر از قبل می کند.

احیای عامه پسند اغلب با توسل به تخیل، هیجان عواطف، و رضایت از عشق به چیزهای جدید و شگفت انگیز به وجود می آید. بدین ترتیب نوکیشان تمایل چندانی به شنیدن حقیقت کتاب مقدس ندارند، و علاقه چندانی به شهادت انبیا و رسولان ندارند. مگر اینکه مراسم مذهبی خاصیت هیجان انگیزی داشته باشد، برای آنها جذابیتی ندارد. پیامی که به عقل بی‌علاقه متوسل می‌شود، هیچ پاسخی در بر نمی‌گیرد. هشدارهای واضح کلام خدا در مورد منافع ابدی او نیست

شنیده شد.

برای هر روحی که واقعاً تبدیل شده است، رابطه با خدا و چیزهای ابدی موضوع بزرگ زندگی خواهد بود. اما در کلیساهای رایج امروزی، روح تقدیس به خدا کجاست؟ نوکیشان از غرور و عشق خود به دنیا چشم پوشی نمی کنند. آنها بیشتر از قبل از تبدیل شدنشان حاضر به انکار خود، برداشتن صلیب و پیروی از عیسی فروتن و فروتن نیستند. دین به ورزش کفار و شکاکان تبدیل شده است زیرا بسیاری از کسانی که نام آن را یدک می کشند از اصول آن بی اطلاع هستند. قدرت خداپرستی تقریباً از بسیاری از کلیساها خارج شده است. پیک نیک، تئاتر و نمایشگاه در کلیساها، خانه های زیبا، نمایش های شخصی، افکار ما را از خدا دور کرده است. زمین ها و دارایی ها و مشاغل دنیوی ذهن را مجذوب خود می کند و چیزهای مورد علاقه ابدی به سختی حتی لحظه ای مورد توجه قرار می گیرند.

با وجود کاهش گسترده ایمان و تقوا، پیروان واقعی مسیح در این کلیساها وجود دارند. قبل از دیدار نهایی قضای الهی بر روی زمین، در میان قوم خداوند، تقوای بدوی احیا خواهد شد که هرگز از زمان رسولان مشاهده نشده است. روح و قدرت خدا بر فرزندانیش ریخته خواهد شد. در آن زمان، بسیاری خود را از کلیساهایی که در آنها عشق به این جهان جایگزین عشق خدا و کلام او شده است، جدا خواهند شد. بسیاری، اعم از وزیران و مردم، حقایق بزرگی را که خداوند تعیین کرده است تا در زمان خود اعلام شود، تا مردمی را برای آمدن دوم خداوند آماده کنند، با کمال میل خواهند پذیرفت. دشمن ارواح می خواهد مانع این کار شود. و قبل از زمان چنین حرکتی، با معرفی جعلی از آن جلوگیری می کند. در کلیساهایی که او می تواند تحت قدرت فریبنده خود قرار دهد، چنان جلوه می دهد که گویی برکت بسیار خاصی در حال ریخته شدن است. چیزی که بسیاری فکر می کنند یک علاقه مذهبی بزرگ خواهد بود رخ خواهد داد. انبوه مردم خوشحال خواهند شد زیرا خدا برای آنها معجزه می کند، در حالی که کار از روح دیگری است. شیطان تحت استتار مذهبی به دنبال گسترش نفوذ خود بر جهان مسیحیت خواهد بود.

در بسیاری از احیاهایی که در نیم قرن اخیر رخ داده‌اند، تأثیرات یکسانی، به میزان کم یا زیاد، وجود داشته است که در جنبش‌های بزرگ‌تر در آینده آشکار خواهد شد. هیجان عاطفی وجود دارد، مخلوطی از درست و نادرست، که برای فریب دادن مناسب است. با این حال، هیچ کس نیازی به فریب دادن ندارد. در پرتو کلام خدا تعیین ماهیت این حرکات دشوار نیست. هرگاه مردان از شهادت غفلت کنند

کتاب مقدس، با روی گردانی از حقایق روشن و اثباتی که مستلزم انکار و چشم پوشی از جهان است، می توان مطمئن بود که در آنجا برکت خداوند عطا نشده است. و از قاعده‌ای که خود مسیح داده است، «از میوه‌هایشان آنها را خواهید شناخت» (متی، 7:16) آشکار است که این حرکات کار روح خدا نیست.

خداوند در حقایق کلام خود به انسان‌ها مکاشفه خود را داده است و برای همه کسانی که آنها را می پذیرند سپری در برابر فریب‌های شیطان هستند. غفلت از این حقایق است که دریچه‌ای را به روی بدی‌هایی که اکنون در دنیای دینی فراگیر شده است باز کرده است. ماهیت و اهمیت قانون خدا تا حد زیادی نادیده گرفته شده است. تصور نادرست از ماهیت، جاودانگی و اجباری بودن شریعت الهی منجر به خطاهایی در رابطه با تغییر دین و تقدیس شده و منجر به پایین آمدن معیار تقوا در کلیسا شده است.

این راز فقدان روح و قدرت خداوند در احیای زمان ماست.

در فرقه‌های مختلف، مردانی هستند که به تقوای خود مشهور هستند و این حقیقت توسط آنها به رسمیت شناخته شده و مورد تأسف است. پروفیسور ادوارد پارک در ارائه خطرات دینی امروز به درستی می گوید: «یک منبع خطر، بی توجهی منبر به اجرای احکام الهی است. در اوایل منبر پژواک صدای وجدان بود...»

برجسته‌ترین واعظان ما با پیروی از استاد خود به سخنان خود شکوه و عظمتی قائل بودند و به قانون و دستورات و تهدیدهای آن اهمیت می‌دادند. آنها این دو اصل بزرگ را تکرار کردند که شریعت رونویسی از کمالات الهی است و اینکه انسانی که شریعت را دوست ندارد انجیل را دوست ندارد، زیرا هم شریعت و هم انجیل آینه‌ای هستند که شخصیت واقعی خدا را منعکس می‌کنند. این خطر به خطر دیگری منتهی می‌شود، یعنی دست کم گرفتن بدخیم بودن گناه، بزرگی و زیان آن.

به نسبت عدالت امر، ظلم سرپیچی از آن است.»

«مرتبط با خطراتی که قبلاً ذکر شد، بی ارزش کردن عدالت خداوند است.

گرایش منبر مدرن این است که عدل الهی را از احسان الهی جدا کند و آن را در یک احساس غوطه‌ور کند نه اینکه آن را به یک اصل تبدیل کند. منشور جدید الهیاتی آنچه را که خدا به هم پیوسته جدا می‌کند. آیا شریعت الهی خیر است یا شر؟ این چیز خوبی است.

پس عدالت خوب است، زیرا تمایل به رعایت قانون است. از عادت دست کم گرفتن قانون و عدل الهی و دامنه و نقص نافرمانی انسانی، انسان‌ها به راحتی عادت می‌کنند که فیضی را که کفاره گناه را بی ارزش می‌کند، بی ارزش کنند. بنابراین انجیل ارزش و اهمیت خود را در ذهن مردم از دست می‌دهد، زیرا به زودی خود را آماده می‌بینند که عملاً خود کتاب مقدس را کنار بگذارند.

بسیاری از اساتید دین اظهار می‌دارند که مسیح با مرگ خود، شریعت را ملغی کرد و مردم از این پس از ادعاهای آن رها هستند. برخی هستند که آن را به عنوان یک یوغ مرگ آور معرفی می‌کنند و بر خلاف بردگی شریعت، آزادی را که تحت انجیل از آن برخوردار است، ارائه می‌دهند.

اما انبیا و رسولان با توجه به شریعت مقدس خدا چنین نکردند.

داوود گفت: «من در آزادی قدم خواهم زد، زیرا دستورات تو را جست‌وجو کرده‌ام.» (مزمور 119:45 یعقوب رسول، که پس از مرگ مسیح نوشت، از دکالوگ به عنوان «قانون سلطنتی» و «قانون کامل آزادی» یاد می‌کند (یعقوب 1:25، 2:8 و مکاشفه، نیم قرن پس از مصلوب شدن، بر کسانی که «احکام او را نگاه می‌دارند، برکت می‌دهد تا در درخت حیات قدرت داشته باشند و از دروازه‌ها به شهر وارد شوند» (آپوک).

22:14-نسخه آمریکایی بازمینی و تصحیح شده).

این ادعا که مسیح با مرگش شریعت پدرش را لغو کرد، بی اساس است. اگر این امکان وجود داشت که شریعت تغییر کند یا نسخ شود، پس مسیح برای نجات انسان از مجازات گناه نیازی به مردن نداشت. مرگ مسیح، به دور از لغو شریعت، ثابت کرد که قانون تغییر ناپذیر است. پسر خدا آمد تا «شریعت را بزرگ کند و آن را جلال دهد» (اشعیا 42:21). گمان مبر که من آمده‌ام تا شریعت یا انبیا را از بین ببرم، تا آسمان و زمین از بین برود، نه یک ذره و نه یک لقمه.

هرگز فراتر از شریعت نخواهد رفت» (متی 17: 5 و 18) و در مورد خود اعلام می‌دارد: «خدای من انجام اراده تو را خشنود می‌کنم. شریعت تو در قلب من است.» (مصور ۴:۸)
شریعت خدا به ذات خود تغییر ناپذیر است. این افشاگری از اراده و شخصیت نویسنده آن است. خدا عشق است و شریعت او عشق است. دو اصل بزرگ آن عشق به خدا و عشق به انسان است. "پیروی از قانون عشق است." (رم)
(13:10) شخصیت خداوند عدل و راستی است؛ ماهیت شریعت او چنین است. مزمورنویس می‌گوید: "شریعت تو خود حقیقت است... همه احکام تو عدالت است." (نمک)
(172، 119:142 و پولس رسول اعلام می‌کند: «شریعت مقدس است. و فرمان مقدس و عادلانه و نیکو است.» (روم).
(7:12) قانون که بیانگر ذهن و اراده خداوند است، باید به اندازه نویسنده آن ماندگار باشد.

آشتی دادن انسانها با خدا و هماهنگ ساختن آنها با اصول شریعت او، کار تبدیل و تقدیس است. انسان در ابتدا به صورت خدا آفریده شد. او با طبیعت و قانون خدا هماهنگی کامل داشت. اصول عدالت در دل او نوشته شده بود. اما گناه او را از خالقش دور کرد. او دیگر تصویر الهی را منعکس نمی‌کرد. دلش به جنگ با اصول شریعت خدا رفت. «عقل نفسانی دشمنی با خداست، زیرا نه تابع قانون خداست و نه می‌تواند باشد.» (روم. 7:8) اما «خدا آنقدر جهان را دوست داشت که پسر یگانه خود را داد» تا انسان بتواند با خدا آشتی کند. از طریق شایستگی های مسیح، او می‌تواند به هماهنگی با خالق خود بازگردد. قلب شما به فیض الهی نیاز به تجدید دارد. او به یک زندگی جدید از بالا نیاز دارد. این تغییر تولد جدید است، بدون آن، عیسی می‌گوید: «او

نمی‌توان ملکوت خدا را دید.»

اولین قدم برای آشتی با خدا، اعتقاد به گناه است. "گناه تخطی از شریعت است." (اول یوحنا 3:4) به وسیله شریعت، معرفت گناه حاصل می‌شود. " (روم. 3:20) برای درک گناه خود، گناهکار باید شخصیت خود را با معیار بزرگ الهی عدالت آزمایش کند. او آینه‌ای است که کمال شخصیت صالح را نشان می‌دهد و انسان را قادر می‌سازد تا عیب‌های خود را بشناسد.

شریعت گناهان انسان را آشکار می‌کند، اما هیچ درمانی برای آنها ارائه نمی‌دهد. در حالی که به مطیعان وعده زندگی می‌دهد، مرگ را نصیب متجاوز می‌کند. فقط انجیل مسیح می‌تواند شما را از محکومیت یا آلودگی گناه رها کند. انسان باید در حضور خدا که شریعت او زیر پا گذاشته شده است، توبه کند و به مسیح و قربانی کفاره او ایمان داشته باشد. بدین ترتیب او "بخشش گناهان گذشته" را می‌یابد و در ذات الهی شریک می‌شود. او اکنون فرزند خداست و روح فرزندخواندگی را دریافت کرده است و از طریق آن فریاد می‌زند: "آبا، پدر!"

آیا او اکنون آزاد است که قانون خدا را زیر پا بگذارد؟ پولس می‌گوید: «پس آیا با ایمان شریعت را باطل می‌کنیم؟ نه اصلاً! قبل از آن، ما قانون را تایید می‌کنیم.»

«چگونه هنوز در گناه زندگی کنیم، چه کسی برای آن مرده است؟» (روم. 3:21 و 6:2)
و یوحنا می‌گوید: «زیرا محبت خدا این است که احکام او را نگاه داریم. اکنون احکام او دردناک نیست.» (اول یوحنا 5:3)
در تولد جدید، قلب با خدا هماهنگ می‌شود همانطور که مطابق با شریعت او قرار می‌گیرد. هنگامی که این دگرگونی قدرتمند در گناهکار رخ می‌دهد، او از مرگ به زندگی، از گناه به تقدس، از تجاوز و طغیان به اطاعت و وفاداری می‌گذرد. زندگی قدیمی جدایی از خدا پایان دارد. زندگی جدیدی از آشتی، ایمان و عشق آغاز می‌شود. سپس «عدالت شریعت» در ما که نه بر اساس جسم، بلکه بر اساس روح رفتار می‌کنیم» تحقق می‌یابد (رومیان 8:4) و زبان روح این خواهد بود: «من چقدر شریعت تو را دوست دارم! این مدیتیشن من است، در تمام طول روز!» (مصور. 119:97)

«شریعت خداوند کامل است و روح را باز می‌گرداند.» (مصور 19:7) بدون قانون، انسانها هیچ تصور دقیقی از پاکی و قداست خداوند، یا گناه و ناپاکی خود ندارند. آنها هیچ اعتقاد واقعی به گناه ندارند و احساس نیاز نمی‌کنند

از توبه آنها که وضعیت از دست رفته خود را ناقص قانون خدا نمی دانند، نیاز خود به خون کفاره مسیح را درک نمی کنند. امید به رستگاری بدون تغییر اساسی در قلب یا اصلاح زندگی پذیرفته می شود. بنابراین، تبدیل‌های سطحی فراوان است و افراد زیادی بدون پیوستن به مسیح به کلیسا می‌پیوندند.

علاوه بر این، نظریه های نادرست در مورد تقدیس ناشی از غفلت یا رد شریعت الهی در جنبش های دینی مدرن جایگاه برجسته ای دارد.

این نظریه ها از نظر دکترین نادرست و از نظر نتایج عملی خطرناک هستند. و این واقعیت که آنها به طور کلی با پذیرش مواجه می شوند، این امر را دو چندان می کند که همه باید درک روشنی از آنچه کتاب مقدس در این مورد تعلیم می دهد داشته باشند.

تقدیس واقعی یک آموزه کتاب مقدس است. پولس رسول در نامه خود به کلیسای تسالونیک می گوید: «زیرا اراده خدا، تقدیس شما این است.» و او التماس می کند: "خدای صلح شما را در همه چیز تقدیس کند" (اول تسالونیک 3: 4 و 5: 23). کتاب مقدس به وضوح می آموزد که تقدس چیست و چگونه می توان به آن دست یافت. منجی برای شاگردانش دعا کرد:

«آنها را به حق تقدیس کن. حرف تو حقیقت است.» (یوحنا 17:17) و پولس تعلیم می دهد که ایمانداران باید توسط روح القدس تقدیس شوند (رومیان 15:16). کار روح چیست؟ عیسی به شاگردان خود گفت: «اما هنگامی که روح حقیقت آید، شما را به تمام حقیقت راهنمایی خواهد کرد.» (یوحنا 16:13) و مزمورنویس می گوید: «شریعت تو راستی است.» با کلام و روح خدا اصول بزرگ عدالت که در شریعت او تجسم یافته است به روی مردم گشوده می شود. و از آنجایی که شریعت خدا «مقدس، عادلانه و نیکو» است، رونوشتی از کمال الهی، بنابراین شخصیتی که در اطاعت از آن شریعت شکل گرفته، مقدس خواهد بود. مسیح نمونه کامل چنین شخصیتی است. او می گوید: "من احکام پدرم را نگاه داشته ام." "من همیشه کاری را انجام می دهم که او را راضی کند."

(یوحنا 15:10؛ 8:29). پیروان مسیح، به لطف خدا، شبیه او می شوند تا شخصیت های هماهنگ با اصول شریعت مقدس او را شکل دهند. این تقدیس کتاب مقدس است.

این کار فقط از طریق ایمان به مسیح، از طریق قدرت روح القدس که در مؤمن عمل می کند، انجام می شود. پولس مؤمنان را نصیحت می کند: «با ترس و لرز برای نجات خود تلاش کنید. زیرا این خداست که در شما عمل می کند تا بخواهید و مطابق رضای او عمل کنید.» (فیلیپیان 2:12 و 13). مسیحی انگیزه های گناه را احساس می کند، اما یک جنگ دائمی با آن را ادامه می دهد. اینجا جایی است که به کمک مسیح نیاز است. ضعف انسانی با قدرت و ایمان الهی متحد می شود: "خدایا را شکر که ما را از طریق خداوند ما عیسی مسیح پیروز می کند." (اول قرنتیان 15:57)

کتاب مقدس به وضوح نشان می دهد که کار تقدیس پیش رونده است. وقتی گناهکار در هنگام تبدیل شدن، از طریق خون کفاره با خدا صلح می یابد، زندگی او تازه آغاز شده است. اکنون او باید «تا کمال» ادامه دهد. پولس رسول می‌گوید: «اما یک کار را انجام می‌دهم: فراموش کردن چیزهایی که پشت سرم است و رسیدن به چیزهایی که پیش روی من است، به سمت هدف حرکت می‌کنم. به سوی جایزه دعوت عالی خدا در مسیح عیسی.» (فیلیپیان 13: 3 و 14) و پطرس مراحل دستیابی به تقدیس کتاب مقدس را به ما ارائه می دهد: «به همین دلیل، شما که تمام همت خود را جمع کرده اید، فضیلت را با ایمان خود همراه کنید، با فضیلت، دانش، با دانش، خودسازی، کنترل؛ با خویشتن داری، استقامت، با استقامت، خادپرستی، با خادپرستی، برادری، با برادری، محبت... زیرا اگر این کار را بکنید، هرگز لغزش نخواهید کرد.» (دوم پطرس 1:5-10)

کسانی که تقدیس کتاب مقدس را تجربه می کنند، روحیه فروتنی نشان خواهند داد. آنها نیز مانند موسی، رؤیایی از عظمت هولناک آن حضرت را دیده اند و بی لیاقتی خود را در تقابل با پاکی و کمال متعالی خداوند بیکران می بینند.

دانیال نبی نمونه ای از تقدیس واقعی بود. عمر طولانی او سرشار از خدمات بزرگوار برای استادش بود. او مردی بود که بهشت "بسیار دوستش داشت".

با این حال، این پیامبر بزرگوار به جای ادعای پاکی و قدوس بودن، خود را با واقعیت گناه آلود اسرائیل یکی دانست، هنگامی که به نیابت از قوم خود در پیشگاه خداوند التماس کرد: «ما دعای خود را پیش تو نمی‌اندازیم، بلکه به عدالت خود اعتماد می‌کنیم، بلکه در رحمت های بسیار». "ما گناه کرده ایم و بدی کرده ایم." و او اعلام می‌کند: «هنوز صحبت کردم و دعا کردم و به گناه خود و قوم خود اسرائیل اعتراف کردم...» (دان. 15، 18، 9: 20). و هنگامی که در آخرالزمان، وقتی پسر خدا ظاهر شد تا به او تعلیم دهد، فریاد زد: «پس تنها ماندم و این رؤیای بزرگ را دیدم، و نیرویی در من باقی نماند. صورتم تغییر رنگ داد و بدشکل شد و هیچ قدرتی نداشتم.» (دان. 10:8)

هنگامی که ایوب صدای خداوند را شنید که از گردباد بیرون می‌آمد، با قاطعیت گفت: "بنابراین من از خود بیزارم و در خاک و خاکستر توبه می‌کنم." (ایوب. 42:6) زمانی بود که اشعیا جلال خداوند را دید و کروی را شنید که فریاد می‌زند: «قدوس، قدوس، قدوس یهوه خدای صباوت»، نبی فریاد زد: «وای بر من، هلاک می‌شوم.» (اشعیا. 5، 3:6)

پولس پس از آنکه به آسمان سوم ترجمه شد و چیزهایی شنید که بیان آن برای انسان ممکن نبود، خود را «کوچکترین قدیسان» معرفی کرد (دوم قرنتیان 12:2-4 افس. 3:8). این یحیی، شاگرد محبوب، بود که بر سینه عیسی تکیه داد و جلال او را مشاهده کرد، که گویی مرده در زیر پای فرشته افتاد (مکاشفه. 22:8)

از جانب کسانی که در سایه صلیب کالواری قدم می‌زنند، نمی‌توان خود را برتری بخشید، هیچ ادعای لاف زننده ای برای رهایی از گناه وجود ندارد. آنها احساس می‌کنند که این گناه آنها بود که باعث عذابی شد که قلب پسر خدا را شکست و این فکر آنها را به ذلت خود می‌کشاند. کسانی که نزدیکترین افراد به عیسی هستند، به وضوح ضعف و گناه انسان را تشخیص می‌دهند، و تنها امیدشان در شایستگی منجی مصلوب شده و قیام‌شده نهفته است.

تقدیسی که اکنون در دنیای دینی برجسته شده است، روحی از خودستایی و بی‌احترامی به شریعت خدا را به همراه دارد که آن را با دین کتاب مقدس بیگانه نشان می‌دهد. طرفداران آن تعلیم می‌دهند که تقدیس کاری آبی است که تنها از طریق ایمان می‌توان به تقدس کامل دست یافت.

می‌گویند: «فقط ایمان بیاورید و برکت از آن شماست». اعتقاد بر این نیست که هیچ تلاش اضافی از طرف گیرنده مورد نیاز نیست. در عین حال حجت شریعت خدا را انکار می‌کنند و اصرار می‌ورزند که از اجرای احکام مبرا هستند؛ اما آیا می‌توان انسان‌ها بر اساس اراده و سیرت خداوند مقدس باشند، بدون اینکه با اصولی که بیانگر فطرت و اراده اوست و آنچه را که مورد رضایت اوست آشکار می‌سازد، هماهنگ باشند؟

میل به دین آسانی که نه به مبارزه و نه انکار و نه جدایی از حماقت های دنیا نیاز دارد، آموزه ایمان و تنها ایمان را به آموزه ای رایج تبدیل کرده است. اما کلام خدا چه می‌گوید؟ یعقوب رسول آن را این گونه بیان می‌کند: «برادران من، چه فایده ای دارد اگر کسی بگوید ایمان دارد اما اعمالی ندارد؟

آیا چنین ایمانی می‌تواند او را نجات دهد؟... ای انسان نادان می‌خواهی مطمئن شوی که ایمان بدون اعمال بی اثر است؟ آیا ابراهیم، پدر ما، با اعمالی که پسر خود اسحاق را بر قربانگاه تقدیم کرد، عادل شمرده شد؟ می‌بینید که چگونه ایمان با کارهای او همراه شد. در واقع با اعمال بود که ایمان محقق شد... می‌بینید که انسان با اعمال عادل می‌شود نه با ایمان.

(تیا. 24-14:2)

شهادت کلام خدا بر خلاف این آموزه فریبنده ایمان بدون اعمال است. این ایمان نیست که بدون توجه به شرایطی که در آن رحمت داده می‌شود، مدعی لطف بهشت می‌شود. این یک فرض است، زیرا ایمان واقعی اساس خود را در وعده ها و مفاد کتاب مقدس است.

هیچ کس خود را با این فکر فریب ندهد که می تواند قدیس شود در حالی که عمداً یکی از ادعاهای خدا را زیر پا می گذارد. ارتکاب یک گناه شناخته شده صدای شاهد روح را خاموش می کند و روح را از خدا جدا می کند.

"گناه تخطی از شریعت است." و «هر که گناه کند او را ندیده و شناخته است» (اول یوحنا. 6: 13) اگرچه یوحنا در رسالات خود بسیار بر عشق می پردازد، با این حال در آشکار ساختن شخصیت واقعی آن طبقه ای که ادعای تقدیس شدن دارند، دریغ نمی کند، در حالی که آنها با تخطی از قانون خدا زندگی می کنند. «کسی که می گوید من او را می شناسم و احکام او را نگاه نمی دارم، دروغگو است و حقیقت در او نیست. اما هر که کلام او را نگه دارد، به راستی محبت خدا را در او کامل کرده است.» (اول یوحنا 4: 20). (5) در اینجا دلیلی است بر اظهار ایمان هر مرد. ما نمی توانیم قدوسیت را به یک انسان نسبت دهیم بدون اینکه ابتدا او را با تنها معیار تقدس در بهشت و روی زمین بسنجیم. اگر مردان وزنی برای قانون اخلاقی احساس نمی کنند. اگر احکام الهی را کوچک و سبک کنند، اگر از کوچک ترین احکام تخطئه کنند و به انسانها این گونه تعلیم دهند، در نزد بهشت ارزشی ندارند و می توانیم بدانیم که ادعای آنها بی اساس است.

و ادعای آنها مبنی بر بی گناهی خود دلیلی بر دور بودن آنها از قداست است. به این دلیل است که آنها هیچ تصور واقعی از خلوص و قدوسیت بی پایان خدا ندارند، یا هیچ تصویری از آنچه باید بشوند تا با شخصیت او هماهنگ باشند، ندارند. زیرا آنها هیچ تصور درستی از پاکی و جذابیت های والای عیسی و بدخیم بودن گناه ندارند که انسان ها خود را مقدس می دانند. هر چه فاصله بین آنها و مسیح بیشتر باشد، و تصورات آنها از شخصیت و ادعاهای الهی نادرست تر باشد، در نظر خودشان عادل تر ظاهر می شوند.

تقدیس ارائه شده در کتاب مقدس شامل تمام وجود - روح، روح و بدن می شود. پولس برای تسالونیکیان دعا کرد که «روح، روح و بدن شما در آمدن خداوند ما عیسی مسیح بی عیب و نقص حفظ شود» (اول تسالونیکی).

(5:23) و مجدداً به مؤمنان می نویسد: "بنابراین، ای برادران، به رحمت خدا، از شما خواهش می کنم که بدن های خود را قربانی زنده، مقدس و پسندیده خدا، که خدمت معقول شماست، تقدیم کنید." (روم. 12:1) در زمان اسرائیل باستان، هر هدیه ای که به عنوان قربانی برای خدا آورده می شد، به دقت بررسی می شد. اگر در حیوان تقدیم شده نقصی پیدا می شد، رد می شد، زیرا خداوند دستور داده بود که قربانی «بدون عیب» باشد. بنابراین، مسیحیان دعوت می شوند تا بدن خود را «به عنوان قربانی زنده، مقدس و پسندیده خدا» ارائه دهند. برای انجام این کار، تمام توان شما باید در بهترین حالت ممکن حفظ شود. هر عملی که قوای جسمی یا روحی را ضعیف کند، انسان را برای خدمت به خالقش ناتوان می کند. آیا خداوند با چیزی کمتر از بهترین چیزی که ما می توانیم ارائه دهیم راضی خواهد بود؟ عیسی گفت: «بِهَوَّه خدای خود را با تمام قلب خود دوست بدارید.»

کسانی که خدا را با تمام قلب خود دوست دارند، می خواهند بهترین خدمات زندگی خود را به او انجام دهند و پیوسته در پی آن هستند که تمام توانایی های وجودی خود را با قوانینی که توانایی آنها برای انجام اراده الهی را ارتقا می دهد هماهنگ کنند. آنها با افراط در اشتها یا اشتیاق، هدایایی را که قرار است به پدر آسمانی خود تقدیم کنند، ضعیف یا آلوده نخواهند کرد.

پطرس رسول می گوید: «ای عزیزان، به شما توصیه می کنم که زائران و غریبه هستید، از هوس های نفسانی که با روح جنگ می کنند، خودداری کنید.» (اول پطرس. 2:11) هر زیاده روی گناه آلود توانایی ها را کسل کننده و تضعیف ادراکات ذهنی و روحی می کند، و کلام یا روح خدا فقط تأثیر ضعیفی بر قلب می گذارد. پولس که خطاب به قرنیتیان می نویسد، می گوید: «بیاپید خود را از هر ناپاکی، اعم از جسم و روح، پاک کنیم و قدوسیت خود را در ترس از خدا کامل کنیم.» (دوم قرنیتیان. 7:1) و با میوه های روح: "عشق، شادی، صلح،

صبر، نرمی، نیکی، وفاداری، نرمی، خویشتن داری.» (غلاطیان 5:22 و 23).

علی‌رغم این اعلامیه‌های الهام‌گرفته، چه تعداد از مسیحیان خود را در پی کسب منفعت یا در پرستش مد تلف می‌کنند. چه بسیاری که مردانگی خود را به مثابه الهی با پرخوری و شراب خواری و لذت‌های حرام خوار می‌کنند. و کلیسا، به جای سرزنش، اغلب با توسل به اشتها، میل به سود یا عشق به لذت، شر را تشویق می‌کند تا خزانه خود را پر کند، که عشق مسیح برای تأمین آن ضعیف تر از آن است. اگر عیسی وارد کلیساهای امروزی می‌شد و به جشن‌ها و تجارت ناپسندی که در آنجا به نام دین استثمار می‌شود فکر می‌کرد، آیا این هتک حرمت‌کنندگان را همانطور که صرافان را از معبد بیرون کرد، اخراج نمی‌کرد؟

یعقوب رسول اعلام می‌کند که حکمت از بالا «اول پاک است». اگر قرار بود با کسانی ملاقات کند که نام گرانبهای عیسی را بر لبان آلوده به تنباکو می‌برند و نفس و فردشان به بوی نفرت‌انگیز آن آلوده است و هوای بهشت را آلوده می‌کنند و اطرافشان را مجبور به استشمام زهر می‌کنند. با عملی بسیار مغایر با خلوص انجیل در تماس باشد و آیا او آن را «زمینی، نفسانی و شیطانی» تقبیح نمی‌کرد؟ بردگان تنباکو که ادعا می‌کنند از نعمت تقدیس کامل برخوردارند، از امید خود به بهشت صحبت می‌کنند، اما کلام خدا به وضوح بیان می‌کند که «هیچ‌چیز ناپاک وارد آن نمی‌شود». (Apoc. 21.27)

«آیا نمی‌دانید که بدن شما معبد روح القدس است که در شماست و او را از جانب خدا دارید و از آن خود نیستید؟ چون با قیمت خریده شدی. پس اکنون خدا را در بدن خود تجلیل کنید.» (اول قرنتیان 6:19 و 20)

کسی که بدنش معبد روح القدس است اسیر عادت‌های زانیار نخواهد شد. انرژی او متعلق به مسیح است که او را به قیمت خون خرید. اموال شما از آن پروردگار است. چگونه می‌توانست با از بین بردن سرمایه‌ای که به او سپرده شده بود از گناه‌هایی یابد؟ مسیحیان متظاهر سالانه مبلغ هنگفتی را صرف عیش و نوش‌های بیهوده و زبان‌آورد می‌کنند، در حالی که روح‌ها به دلیل کمبود کلام زندگی از بین می‌روند. از خدا دهک و هدایا ربوده شده است، در حالی که آنها در قربانگاه شهوت ویرانگر بیش از آنچه برای کمک به فقرا یا حمایت از انجیل می‌دهند، مصرف می‌کنند. اگر همه کسانی که خود را پیرو مسیح می‌دانند واقعاً تقدیس می‌شدند، وسایل آنها به جای صرف اغماض‌های بیهوده و حتی مضر، به خزانه خداوند اختصاص می‌یافت و مسیحیان نمونه‌ای از اعتدال، خودداری و فداکاری خواهند بود. . آنگاه آنها نور جهان خواهند بود.

جهان در برابر حقارت خود رها شده است. "شهوت نفس، شهوت چشم و غرور زندگی" توده‌ها را کنترل می‌کند. اما پیروان مسیح دعوت مقدس‌تری دارند. برو، برو، از آنجا برو، به چیز ناپاک دست نزن.» (اشعیا 52:11) در پرتو کلام خدا، ما توجیه می‌شویم که اعلام کنیم تقدیسی که این انصراف کامل از فعالیت‌های گناه‌آلود و رضایت‌های دنیوی را عملی نمی‌کند، واقعی نیست.

برای کسانی که این شروط را انجام می‌دهند: «بروید، بروید، از آنجا بیرون بیایید، به چیز ناپاک دست نزنید»، وعده خدا این است: «شما را خواهم پذیرفت، پدر شما خواهم بود، و شما پسران و دختران من خواهید بود. خداوند متعال می‌گوید.» (دوم قرنتیان 17: 6 و 18) این امتیاز و وظیفه هر مسیحی است که تجربه‌ای غنی و فراوان در امور خدا داشته باشد.

عیسی گفت: «من نور جهان هستم. هر که از من پیروی کند در تاریکی راه نخواهد رفت. برعکس، او نور زندگی خواهد داشت.» (یوحنا 8:12) «اما راه صالحان مانند نور سپیده دم است که روشن‌تر و روشن‌تر می‌درخشد تا روزی کامل شود.» (امثال 4:18) هر قدم از ایمان و اطاعت، روح را با نور جهانی که اصلاً تاریکی در آن نیست، پیوند نزدیک‌تری می‌کند. پرتوهای درخشان خورشید حقانیت بر بندگان خدا می‌تابد و باید آنها را منعکس کند. همانطور که ستارگان به ما از یک نور بزرگ در

بهشتی که شکوهش آنها را درخشان می کند، پس مسیحیان باید آشکار سازند که خدایی بر تخت عالم هستی است که شخصیت او شایسته ستایش و تقلید است. فیض روح او، پاکی و قدوسیت شخصیت او، در شاهدان او آشکار خواهد شد.

پولس در نامه خود به کولسیان، برکات سرشاری را که به فرزندان خدا اعطا شده است، ارائه می کند. او می گوید: «به همین دلیل، ما نیز از روزی که شنیدیم، از دعا برای شما و درخواست از شما دریغ نکردیم تا از علم اراده او با تمام حکمت و درک معنوی لبریز شوید. تا به گونه ای زندگی کنید که شایسته خداوند باشد و در کمال رضایت او باشد و در هر کار نیکو ثمر دهید و در شناخت کامل خدا رشد کنید. با تمام قدرت، بر حسب قدرت جلال او، برای تمام استقامت و صبر و شکیبایی، تقویت شده است. با لذت.» (کولس. 1: 9-11)

او مجدداً از آرزوی خود می نویسد که برادران در افسس اوج امتیاز مسیحی را درک کنند. او قدرت و دانش شگفت انگیزی را که می تواند به عنوان پسران و دختران حق تعالی در اختیار داشته باشند، به جامع ترین زبان، در برابر آنها قرار می دهد. به آنها تعلق داشت که «به وسیله روح او در انسان درونی [که] ریشه و استوار در عشق است، نیرومند شوند، تا بتوانید با همه مقدسین درک کنید که چه عرض و طول و ارتفاع و چه عمق و چه عمق و محبت مسیح را که بر دانش پیشی می گیرد، بشناسید تا از تمام پری خدا پر شوید» (افس. 3: 16-19).

در اینجا ارتفاعاتی که می توانیم از طریق ایمان به وعده های پدر آسمانی خود به آنها برسیم، آشکار می شود. از طریق شایستگی های مسیح، ما به تاج و تخت قدرت بی نهایت دسترسی داریم. «کسی که پسر خود را دریغ نکرد، بلکه او را برای همه ما تسلیم کرد، آیا او با او نیز همه چیز را به ما رایگان نخواهد داد؟» (روم. 8:32). پدر روح خود را بدون اندازه به پسر داد و ما نیز می توانیم در آن کمال شرکت کنیم. عیسی گفت: «حالا اگر شما که شریر هستید می دانید چگونه به فرزندان خود هدایای خوب بدهید، پدر آسمانی شما چقدر بیشتر روح القدس را به کسانی که از او درخواست می کنند عطا خواهد کرد؟»

(لوقا. 11:13) «و هر چه به نام من بخواهید، انجام خواهیم داد.» (یوحنا. 14:14) «بخواهید و دریافت خواهید کرد تا شادی شما کامل شود.» (یوحنا. 16:24)

در حالی که زندگی مسیحی با فروتنی مشخص می شود، نباید با غم و اندوه و تحقیر خود مشخص شود. این اراده پدر آسمانی ما نیست که ما همیشه در معرض محکومیت و تاریکی باشیم. هیچ دلیلی بر فروتنی واقعی نیست که با سر خمیده و قلب پر از فکر در مورد خود راه بروید. ما می توانیم به نزد عیسی بیاییم و پاک شویم و در برابر شریعت بدون خواری و پشیمانی بایستیم. «پس اکنون برای کسانی که در مسیح عیسی هستند که نه بر اساس جسم، بلکه بر اساس روح رفتار می کنند، محکومیتی وجود ندارد.» (روم. 8:1)

از طریق عیسی، فرزندان آدم افتاده «فرزندان خدا» می شوند. «زیرا هم او که تقدیس می کند و هم کسانی که تقدیس می شوند، همگی از یک می آیند. به همین دلیل شرم ندارد که آنها را برادر خطاب کند.» (عبرانیان. 2:11) زندگی یک مسیحی باید با ایمان، پیروزی و شادی در خدا باشد. «زیرا هر که از خدا متولد شود بر جهان غلبه می کند. و این پیروزی بر جهان است: ایمان ما.» (اول یوحنا. 5:4)

نحمیا، بنده خدا، با اطمینان گفت: «زیرا شادی خداوند قوت توست.» (نحم. 8:10) و پولس گفت: «همیشه در خداوند شاد باشید. باز هم می گویم: شاد باشید. همیشه شاد باشید. بی وقفه دعا کنید. در هر کاری شکر کنید، زیرا اراده خدا در مسیح عیسی برای شما این است.» (اول تسالونیکی. 5:16-18)

ثمرات تغییر و تقدیس کتاب مقدس چنین است. و از آنجا که اصول بزرگ عدالت مندرج در شریعت خدا با بی تفاوتی بسیار در جهان مسیحی برخورد می شود، این میوه ها به ندرت دیده می شوند. به همین دلیل است که از آن کار عمیق و ماندگار روح خدا که احیای سالهای پیشین را نشان می دهد، کمتر دیده می شود.

از طریق تفکر است که ما متحول می شویم. وقتی احکام مقدسی که خداوند به وسیله آنها کمال و قداست را به انسان نشان داده است نادیده گرفته می شود

با توجه به شخصیت او، و ذهن مردمی که به آموزه ها و نظریه های انسانی گرایش دارند، جای تعجب نیست که تقوای عملی در کلیسا کاهش یافته است. خداوند می‌گوید: «قوم من دو شرارت مرتکب شده‌اند: مرا، چشمه‌ای آب‌های زنده، رها کرده‌اند، و حوض‌هایی حفر کرده‌اند، آب‌های شکسته‌ای که نمی‌توانند آب را نگه دارند.» (ارم. 2:13)

«خوشا به حال کسی که به نصیحت شریک راه نمی‌آورد... اما لذت او در شریعت خداوند است و در شریعت او شبانه روز می‌اندیشد. او مانند درختی است که در کنار نهرهای آبی کاشته شده و در موسمش میوه می‌دهد و برگش پژمرده نمی‌شود. و هر کاری که انجام می‌دهد موفق خواهد بود.» (مزمور 1:1-3) «خداوند چنین می‌گوید: در کنار راه بایستید و ببینید، راه‌های باستانی را بخواهید که راه نیک است. در آن قدم بردارید و برای روح خود آرامش خواهید یافت.» (ارم. 6: 16)

فصل 28

قضاوت تحقیقی

دانیال نبی می‌گوید: «به نگرستن ادامه دادم تا اینکه تخت‌ها برپا شد و قدیم الایام نشست. لباس او مانند برف سفید بود و موهای سرش مانند پشم خالص بود. تخت او شعله‌های آتش بود و چرخ‌های آتش سوزان بود. نه‌ری از آتش از پیش روی او جاری شد. هزاران هزار نفر او را خدمت کردند و هزاران هزار نفر در برابر او ایستادند. دادگاه نشست و کتاب‌ها باز شد.»

(دانیال 9: 7 و 10)

بدین ترتیب، رؤیای روز بزرگ و بزرگ به پیامبر ارائه شد، زمانی که شخصیت‌ها و زندگی انسان‌ها در برابر قاضی تمام زمین مورد بررسی قرار می‌گیرد و هر انسانی باید «بر اساس اعمال خود» پاداش دریافت کند. قدیم الایام خدا پدر است مزمورنویس می‌گوید: «پیش از اینکه کوهها متولد شوند و زمین و جهان شکل بگیرند، از ازل تا ابد، تو خدایی.» (مصور 90:2) اوست که سرچشمه همه هستی و همه شریعت است که باید بر داوری ریاست کند. و فرشتگان مقدس، به عنوان وزیر و شاهد، به تعداد «بیشمار هزار» در این دادگاه بزرگ شرکت می‌کنند.

«در رؤیاهای شبانه خود می‌نگریستم و اینک یکی مانند پسر انسان با ابرهای آسمان آمد و نزد قدیم الایام آمد و او را به او نزدیک کردند و به او فرمانروایی و جلال داده شد و پادشاهی، تا قوم‌ها، قوم‌ها و مردم از همه زبان‌ها او را خدمت کنند. فرمانروایی او حکومتی جاودانی است که نمی‌گذرد و سلطنت او هرگز نابود نمی‌شود.» (دان. 7:13 و 14) آمدن مسیح که در اینجا شرح داده شد، دومین ظهور او به زمین نیست. او به باستانی ایام در بهشت می‌آید تا فرمانروایی، جلال و پادشاهی را دریافت کند، که در پایان کارش به عنوان واسطه به او داده خواهد شد. این آمدن و نه بازگشت او به زمین بود که در پیشگویی پیش بینی شده بود که در پایان 2300 روز در سال 1844 محقق شود. با کمک فرشتگان آسمانی، کاهن اعظم ما به مکان مقدس نفوذ می‌کند و در آنجا ظاهر می‌شود. در پیشگاه خداوند برای انجام آخرین اعمال خدمت او به نفع انسان، قضاوت تحقیقی را به اجرا درآورد و برای همه کسانی که مستحق دریافت منافع آن می‌دانند کفاره بپردازد.

در عبادت معمولی، تنها کسانی در خدمت در روز کفاره شرکت داشتند که با اقرار و توبه در پیشگاه خداوند حاضر شده بودند و گناهانشان از طریق خون قربانی گناه، به محراب منتقل شده بود.

بنابراین، در آخرین روز بزرگ کفاره و قضاوت تحقیقی، تنها مواردی که در نظر گرفته می‌شود، مواردی است که ادعا می‌کند خداست. قضاوت ستمکاران یک کار مجزا و مجزا است و در زمانی بعد صورت می‌گیرد. «زیرا زمان شروع داوری در خانه خدا فرا رسیده است. حال اگر اول برای ما بیاید عاقبت کسانی که انجیل خدا را اطاعت نمی‌کنند چه خواهد بود؟» (اول پطرس 4:17)

دفاتر ثبتی در بهشت که نام و اعمال افراد در آن ثبت شده است، برای تعیین تصمیمات قیامت است. دانیال نبی می‌گوید: «در بار نشست و کتاب‌ها گشوده شد.» یوحنا مکاشفه با توصیف همین صحنه می‌افزاید: «کتاب دیگری به نام کتاب زندگی گشوده شد. و مردگان برحسب اعمالشان، برحسب آنچه در کتابها نوشته شده، داوری شدند.» (مکاشفه 20:12)

کتاب زندگی شامل نام همه کسانی است که به بندگی خدا وارد شده اند. عیسی به شاگردانش گفت: «شاد باشید، نه به این دلیل که ارواح تسلیم شما هستند، بلکه به این دلیل که نام شما در آسمان نوشته شده است.» (لوقا 10:20) پولس در مورد همکاران وفادار خود صحبت می‌کند، «که نام آنها در کتاب زندگی موجود است» (فیلیسیان 3: 4) دانیال که به دنبال «زمانی پر از دردسر است که هرگز نبوده است»، اعلام می‌کند که قوم خدا

«هر که در کتاب مکتوب یافت شود» از دست او رهایی خواهد یافت (دان. 12:1) و مکاشفه می گوید که فقط کسانی که نامشان «در کتاب زندگی بره نوشته شده است» وارد شهر خدا خواهند شد. (Apoc. 21:27)

«یک یادبودی پیش از او نوشته شده است» که در آن اعمال نیک «کسانی که از خداوند می ترسند و نام او را به یاد می آورند» ثبت شده است (مالزی. 3:16) سخنان ایمانی و اعمال محبت آمیز او در بهشت ثبت شده است، نحما به این موضوع اشاره کرد و گفت: «من را به یاد بیاور و احسانی را که به خانه خدای خود و برای خدمت او کرده ام، محو مکن». در کتاب یادبود خداوند هر عمل عدالت خواهانه جاودانه شده است. در آنجا، هر وسوسه ای که در برابر آن مقاومت می شود، هر شری که بر آن غلبه می شود، هر کلمه ترحم آمیز بیان شده، صادقانه ثبت می شود. و هر عمل قربانی، هر رنج و اندوهی که به خاطر مسیح متحمل شده است در آنجا مشخص شده است. مزمورنویس می گوید: «وقتی آزار و اذیت شدم، قدم‌های من را شمردی. تو اشک های مرا در بطری خود جمع کردی. آیا در کتاب شما نوشته نشده است؟» (مصور. ۵۶:۸)

در مورد گناهان مردان نیز گزارشی وجود دارد. «زیرا خداوند هر کاری را محاکمه می کند، حتی آنهایی را که پنهان است، خواه خوب باشند و خواه بد». (جامعه 12:14) «به شما می گویم، در برابر هر سخنی که مردم بر زبان می آورند، در روز قیامت حساب آن را خواهند داد. زیرا با سخنان خود عادل خواهی شد و با سخنان خود محکوم خواهی شد.» (متی. 37، 12:36 اهداف و انگیزه های مخفی در پرونده خطاناپذیر ظاهر می شود، زیرا خداوند "چیزهای پنهان تاریکی را آشکار خواهد کرد، اما افکار دل ها را نیز آشکار خواهد کرد" (اول قرنتیان. 4: 5) «اینک در حضور من [نوشته شده است]... گناهان شما و گناهان پدران شما با هم» (اشعیا 65: 7)

کار هر انسان در پیشگاه خدا بررسی می شود و با وفاداری یا بی وفایی او ثبت می شود. در مقابل هر نامی در کتب آسمانی با دقتی وحشتناک، هر سخن ناعادلانه، هر عمل خودخواهانه، هر تکلیف انجام نشده و هر گناه پنهانی، همراه با هر ریاکاری مکر، غفلت از هشدارها و سرزنش های آسمانی، زمان و فرصت‌های هدر رفته، تأثیری که برای خوب یا بد اعمال می شود، با همه نتایج گسترده‌اش، همه توسط فرشته نویسنده مورد توجه قرار می گیرد.

قانون خدا معیاری است که شخصیت و زندگی مردان در داوری بر اساس آن ارزیابی می شود. سلیمان حکیم می گوید: «از خدا بترسید و اوامر او را نگه دارید. زیرا این وظیفه هر مردی است. زیرا خدا همه اعمال را به داوری خواهد آورد.» (جامعه 12:13 و 14) یعقوب رسول به برادران پند می دهد: «به گونه ای صحبت کنید که باید به واسطه قانون آزادی داوری شوند.» (یعقوب 2:12) کسانی که در قیامت شایسته شمرده می شوند، در قیام صالحین سهم خواهند داشت. عیسی گفت: «اما کسانی که برای رسیدن به عصر آینده و رستخیز از مردگان شایسته شمرده شده اند... با فرشتگان برابرند و فرزندان خدا هستند و فرزندان رستخیز هستند.» (لوقا 20:35 و 36) یک بار دیگر اعلام می کند که «کسانی که نیکی کرده اند برای رستخیز حیات [بیرون خواهند آمد]» (یوحنا 5:29) مردگان عادل زنده نمی شوند مگر بعد از قیامت که در آن سزاوار «رستخیز حیات» تلقی می شوند. به همین دلیل هنگام بررسی سوابق و رسیدگی به پرونده آنها شخصاً در دادگاه حضور نخواهند داشت.

عیسی به عنوان وکیل شما ظاهر خواهد شد تا از طرف شما در برابر خدا دعا کند. "اما اگر کسی گناه کند، ما یک وکیل نزد پدر داریم، عیسی مسیح عادل." (اول یوحنا 2:1) «زیرا مسیح به عبادتگاهی که دست ساخته شده بود، که از نوع حق است، وارد نشد، بلکه به خود آسمان وارد شد تا اکنون برای ما در حضور خدا ظاهر شود.» «بنابراین او همچنین می تواند کسانی را که از طریق او نزد خدا می آیند و همیشه زندگی می کنند تا برایشان شفاعت کند، کاملاً نجات دهد.» (عبرانیان. 7:35؛ 9:24) همانطور که کتابهای ثبت در داوری باز می شود، زندگی همه کسانی که به عیسی ایمان آورده اند در حضور خدا مرور می شود. شروع با کسانی که

وکیل ما برای اولین بار روی زمین زندگی می کرد، موارد هر نسل متوالی را ارائه می دهد و با پرونده های زنده ها پایان می دهد. هر نامی ذکر می شود و هر پرونده ای به شدت بررسی می شود. اسامی پذیرفته و اسامی رد می شود. هر گاه کسی گناهان پشیمان نشده و نابخشوده ای داشته باشد که در دفاتر ثبت باقی بماند، نام او از کتاب زندگی حذف می شود و پرونده اعمال نیک او از کتاب یادگار خدا پاک می شود. خداوند به موسی گفت: «هر که به من گناه کند از کتاب خود محو خواهم کرد.» (مثلاً. 32:33) و او به حزقیال نبی گفت: «اما اگر مرد عادل از عدالت خود روی برگرداند و مرتکب گناه شود... اعمال صالحی که انجام داده است به یاد نمی آیند. در تقصیری که مرتکب شده است و در گناهی که مرتکب شده است در آنها خواهد مرد.» (حزقی. 18:24)

همه کسانی که واقعاً از گناهان خود توبه کرده اند و با ایمان خون مسیح را به عنوان قربانی کفاره خود خوانده اند، بخشش در کنار نام آنها در کتابهای آسمانی نصب شده است. همانطور که آنها در عدالت مسیح شریک می شوند و شخصیت آنها با شریعت خدا هماهنگ است، گناهانشان محو می شود و لایق زندگی ابدی خواهند یافت. خداوند از طریق اشعیا نبی اعلام می کند: «من، من، کسی هستم که به خاطر خود گناهان شما را محو می کنم، و گناهان شما را به خاطر نمی آورم.» (اشعیا. 43:25) عیسی گفت: «کسی که پیروز شود جامه سفید خواهد پوشید و من به هیچ وجه نام او را از کتاب زندگی پاک نمی کنم. برعکس، نام او را در حضور پدرم و فرشتگان او اعتراف خواهم کرد.» (Apo. 3:5)

«پس هر که مرا در حضور مردم اعتراف کند، من نیز او را در حضور پدر خود که در آسمان است اعتراف خواهم کرد. اما هر که مرا در حضور مردم انکار کند، من نیز او را در حضور پدر خود که در آسمان است انکار خواهم کرد.» (متی 10:32 و 33).

عمیق ترین علاقه ای که در میان انسانها به احکام دادگاههای زمینی آشکار می شود، تنها نشان دهنده علاقه ای است که در دادگاههای آسمانی نشان می دهد. زمانی که نامهایی که در کتاب زندگی درج شده در حضور قاضی کل زمین بررسی می شوند. شفیع الهی این دعا را ارائه می دهد که همه کسانی که با ایمان به خون او غلبه کرده اند، خطاهایشان بخشیده شود، به خانه عدنی خود بازگردانده شوند و به عنوان وارثان "اولین سلطنت" با او تاج گذاری شوند. شیطان در تلاش برای وسوسه و فریب نژاد ما، فکر می کرد که می تواند نقشه الهی را در خلقت انسان خنثی کند، اما مسیح اکنون خواستار اجرای نقشه او است، گویی انسان هرگز سقوط نکرده است. او برای قوم خود نه تنها عفو و توجیه کامل و کامل را طلب می کند، بلکه بخشی از جلال او و کرسی بر تخت او می خواهد.

در حالی که عیسی برای رعایای فیض خود دعا می کند، شیطان آنها را در حضور خدا به عنوان متخلف متهم می کند. فریبکار بزرگ می کوشید آنها را به بدبینی سوق دهد، آنها را وادار کند که اعتماد خود را به خدا از دست بدهند، آنها را از عشق او جدا کند و آنها را مجبور به نقض قانون او کند. اکنون او به سوابق زندگی آنها اشاره می کند، به نقایص شخصیت، عدم شباهت به مسیح، که باعث بی احترامی نجات دهنده آنها شده است، به تمام گناهانی که آنها را وسوسه کرده است که مرتکب شوند، و به همین دلیل آنها را تابع خود می داند.

عیسی گناهان آنها را معذور نمی کند، بلکه توبه و ایمان خود را نشان می دهد و با ادعای بخشش برای آنها، دستان زخمی خود را در برابر پدر و فرشتگان مقدس بلند می کند و می گوید: "من شما را به نام می شناسم. من آنها را روی کف دستانم حک کرده ام."

«قربانی های مورد رضایت خدا روح شکسته است. دل شکسته و پشیمان، خدایا آن را حقیر نخواهی کرد.» (مصور. 51:17) و به شاکای قومش اعلام می دارد: «ای شیطان، خداوند تو را سرزنش می کند. بله، خداوندی که اورشلیم را برگزید، شما را سرزنش می کند. آیا این برندی نیست که از آتش کنده شده است؟» (زک. 3:2) مسیح به وفاداران خود لباس عدالت خود را خواهد پوشاند تا بتواند آنها را به عنوان «کلیسای باشکوه، بدون لک، چین و چروک یا هر چیز دیگر» به پدرش عرضه کند (افس. 5:27) نام آنها باقی است

در کتاب زندگی ثبت شده و در مورد آنها نوشته شده است: "آنها با من سفید پوش خواهند شد، زیرا شایسته هستند" (3:4). (Apoc.

به این ترتیب، وعده عهد جدید به طور کامل محقق خواهد شد: "از گناهانشان خواهم بخشید و گناهانشان را دیگر به خاطر نخواهم آورد." خداوند می‌گوید: «در آن روزها و در آن زمان، گناه اسرائیل جستجو خواهد شد و دیگر نخواهد بود. گناهان یهودا، اما آنها پیدا نخواهند شد.» (ارم. 31:34؛ 50:20) «در آن روز شعبه خداوند زیبایی و جلال خواهد بود. و میوه زمین، غرور و زینت برای نجات یافتگان اسرائیل. آیا بقایای صهیون و کسانی که در اورشلیم باقی می‌مانند، مقدسین خوانده خواهند شد؟ همه کسانی که مادام العمر در اورشلیم ثبت شده‌اند.» (اشعیا 2: 4 و 3).

کار قضاوت تحقیقی و پاک کردن گناهان باید قبل از ظهور دوم خداوند انجام شود. از آنجایی که مردگان باید بر اساس چیزهایی که در کتاب‌ها نوشته شده قضاوت شوند، محو گناهان مردان قبل از پایان قیامت، جایی که پرونده‌های آنها بررسی می‌شود، غیرممکن است. پطرس رسول صریحاً اعلام می‌کند که گناهان مؤمنان پاک می‌شود زمانی که «زمان شادابی فرا رسد، و ... او مسیحی را که برای شما تعیین شده، عیسی، خواهد فرستاد» (اعمال رسولان 3:20). هنگامی که داوری تحقیقی بسته شد، مسیح خواهد آمد و پاداش او با او خواهد بود تا به هر انسانی مطابق با اعمالش بدهد.

در مراسم معمولی، کاهن اعظم که برای اسرائیل کفاره می‌داد، بیرون می‌آمد و جماعت را برکت می‌داد. بنابراین، مسیح، در پایان کار خود به عنوان میانجی، «برای بار دوم، بدون گناه، برای کسانی که برای نجات در انتظار او هستند ظاهر خواهد شد.» (عبرانیان 9:28) تا به مردم منتظر خود زندگی جاودانی برکت دهد. همانطور که کاهن اعظم پس از زدودن گناهان از محراب، آنها را بر سر بزغاله اعتراف کرد، مسیح نیز تمام این گناهان را بر شیطان، مبتکر و محرک گناه، خواهد گذاشت. بزی که گناهان اسرائیل را بر دوش داشت فرستاده شد

به صحرا (لاویان 16:22) به این ترتیب شیطان در مواجهه با تمام گناهانی که قوم خدا را مرتکب شده بود، هزار سال در زمین محصور می‌شود و سپس متروک و بدون ساکن می‌شود و در نهایت به مجازات کلی آن دچار خواهد شد. گناه در ماست آتش‌هایی که همه بدکاران را نابود می‌کند. بنابراین، طرح بزرگ رستگاری در ریشه کنی نهایی گناه و رهایی همه کسانی که مایل به چشم پوشی از شر بودند به تحقق می‌رسد.

در زمان تعیین شده برای قیامت، پایان 2300 روز، در سال 1844 کار تحقیق و رفع گناهان آغاز شد. همه کسانی که تا به حال نام مسیح را اعتراف کرده‌اند، باید از دقت نظر او بگذرند. هر دو زندگان و مردگان را باید «بر اساس کارهایشان، بر اساس آنچه در کتاب‌ها نوشته شده است» داوری کرد.

گناهانی که از آنها پشیمان نشده و ترک نشده‌اند بخشیده نمی‌شوند و از دفاتر ثبت محو نمی‌شوند، بلکه در آنجا باقی می‌مانند تا در روز خدا بر ضد گناهکار شهادت دهند. او ممکن است اعمال بد خود را در روشنایی روز یا در تاریکی شب مرتکب شده باشد، اما این اعمال در برابر کسی که باید با او معامله کنیم آشکار و آشکار خواهد بود. فرشتگان خداوند شاهد هر گناهی بوده و آن را در اسناد معصوم ثبت کرده‌اند. گناه ممکن است از پدر، مادر، همسر، فرزندان و همراهان پنهان، انکار، پوشانده شده باشد. هیچ کس جز خود مجرم کوچکترین شبهه‌ای به این کار شیطانی نمی‌تواند داشته باشد، اما قبل از عقل‌های آسمانی مشهود است. سیاهی تاریک‌ترین شب، اسرار تمام هنرهای فریبنده برای پوشاندن یک اندیشه معرفت‌ازلی کافی نیست. خداوند از هر حساب ناعادلانه و هر معامله ناصادقی گزارش دقیقی دارد. او فریب ظاهر خدایپرستی را نمی‌خورد. او هیچ اشتباهی در ارزیابی خود از شخصیت مرتکب نمی‌شود. مردم ممکن است فریب کسانی را بخورند که از نظر قلبی فاسد هستند، اما خداوند در همه لباس‌های مبدل نفوذ می‌کند و زندگی درونی را می‌خواند.

چقدر این فکر جدی است! روز به روز با گذر به ابدیت، حجم رکوردهای خود را به کتاب های آسمانی می برد. کلماتی که یک بار گفته شده، اعمالی که یک بار انجام شده اند، دیگر قابل لغو نیستند. فرشتگان خیر و شر را ثبت می کنند. قدرتمندترین فاتح زمینی نمی تواند رکورد یک روز را به عقب برگرداند. اعمال ما، گفتار ما و حتی پنهان ترین انگیزه های ما، همه در تعیین سرنوشت ما برای خوشبختی یا بدبختی نقش دارند. اگر چه ما فراموش کرده ایم، اما شهادت خود را برای توجیه یا محکومیت خواهند داد.

همانطور که ویژگی های صورت با دقت بی خطری در عکاسی بازتولید می شوند، شخصیت در کتاب های آسمانی صادقانه ترسیم شده است. با این حال چقدر به این رکورد که در برابر چشمان بهشتیان است کم توجه می شود. اگر پرده های که جهان مرئی و نامرئی را از هم جدا می کند برداشته می شود و فرزندان انسان به فرشته فکر می کردند که هر حرف و عملی را که باید در قیامت دوباره با آن روبرو شد ثبت می کرد، چه بسیار سخنانی که روزانه گفته می شود متوقف می شد و چه بسیار اعمال باقی می ماند. انجام نشده!

در داور، استفاده از هر استعداد به طور کامل بررسی می شود. چگونه از سرمایه ای که بهشت به ما سپرده شده استفاده کرده ایم؟ آیا خداوند در زمان آمدنش، آنچه را که با علاقه اوست دریافت خواهد کرد؟ آیا ما قوای دستی، فیزیکی و فکری را که برای جلال خداوند و برکت جهان به ما سپرده شده است، بهبود بخشیده ایم؟ چگونه از زمان، قلم، صدا، پول و نفوذ خود استفاده کرده ایم؟ ما برای مسیح در شخص فقیر، مصیبت زده، یتیم یا بیوه چه کرده ایم؟ خداوند ما را امین کلام مقدس خود قرار داده است. ما با نور و حقیقتی که به ما داده است، چه کرده ایم تا مردم را برای نجات عاقل کنیم؟ اعتقاد صرف ایمان به مسیح هیچ ارزشی ندارد، بلکه تنها عشقی که از طریق اعمال آشکار می شود به عنوان واقعی شمرده می شود. این تنها عشق است که در بهشت هر عملی را ارزشمند می کند. هر کاری که با عشق انجام شود، هر چند در نظر مردان کوچک به نظر برسد، خداوند آن را می پذیرد و پاداش می دهد.

خودخواهی پنهان انسانها در کتب آسمانی آشکار می شود. سابقه ای از وظایف انجام نشده در قبال دیگران، فراموشی ادعاهای منجی وجود دارد. در آنجا خواهند دید که چقدر زمان، فکر و نیرویی که به مسیح تعلق داشت به شیطان سپرده شد. کارنامه ای که فرشتگان به بهشت می برند غم انگیز است، موجودات باهوش، که خود را پیرو مسیح می دانند، بر کسب دارایی های دنیوی یا لذت بردن از لذت های زمینی متمرکز هستند. پول، زمان و قدرت قربانی نمایش و خودپسندی می شود. اما لحظاتی اندک به دعا، تحقیق در کتاب مقدس، ذلت روح و اعتراف به گناهان اختصاص یافته است.

شیطان ابزارهای بی شماری اختراع می کند تا ذهن ما را به خود مشغول کند تا در کارهایی که ما باید با آن بهتر آشنا شویم، فکر نکنند. فریبکار از حقایق بزرگی که فداکاری کفاره و میانجی توانا را آشکار می کند متنفر است. او می داند که همه چیز به دور کردن ذهن ها از عیسی و حقیقت او بستگی دارد.

کسانی که قصد دارند از مزایای وساطت منجی بهره مند شوند، نباید اجازه دهند هیچ چیزی در وظیفه آنها برای کامل کردن قدوسیت در ترس از خدا خللی ایجاد کند. ساعات گرانبها به جای صرف لذت، خودنمایی یا سودجویی، باید به مطالعه پرشور و وقف کلام حقیقت اختصاص داده شود. موضوع حرم و قضاوت تحقیقی باید برای خلق خدا به وضوح درک شود. همه به آگاهی از موقعیت و کار کشیش بزرگ خود نیاز دارند. در غیر این صورت، برای آنها غیرممکن خواهد بود که ایمانی را که برای این زمان ضروری است، اعمال کنند یا موقعیتی را که خدا می خواهد آنها را اشغال کند. هر فردی روحی برای نجات یا نجات دارد

از دست دادن هر کدام باید رو در رو با قاضی بزرگ روبرو شوند. پس چقدر مهم است که هر کس باید مکرراً به صحنه ی مهمی بیندیشد که در آن داوری می نشیند و کتاب ها باز می شوند، زمانی که هر فردی باید همراه با دانیال در پایان روزها در سهم خود باشد.

همه کسانی که در این موضوعات نور دریافت کرده اند باید به حقایق بزرگی که خداوند به آنها متعهد شده است شهادت دهند. پناهگاه آسمانی مرکز واقعی کار مسیح از جانب آنهاست. این به هر روح زنده روی زمین مربوط می شود. نقشه رستگاری را برای ما آشکار کن، ما را به آخرالزمان می برد و نتیجه پیروزمندان درگیری بین عدالت و گناه را آشکار می کند. بسیار مهم است که همه این موضوعات را عمیقاً بررسی کنند و بتوانند به هرکسی که از آنها می خواهد امیدی را که به آنها دارند پاسخ دهند.

شفاعت مسیح از طرف انسان در قدس آسمانی به همان اندازه که مرگ او بر روی صلیب برای برنامه نجات ضروری بود. با مرگ خود این کار را آغاز کرد و پس از رستخیز برای تکمیل آن به بهشت عروج کرد. با ایمان باید با او فراتر از پرده وارد شویم «جایی که عیسی به عنوان پیشرو برای ما وارد شد»

(عبرانیان 6:20) در آنجا نور کالواری منعکس می شود. در آنجا می توانیم درک روشن تری از اسرار رستگاری به دست آوریم. رستگاری انسان با هزینه بی نهایت به بهشت انجام می شود. قربانی انجام شده برابر با کامل ترین ادعاهای قانون تخطی شده خداوند است.

عیسی راه را به سمت تخت پدر باز کرد و با وساطت او میل خالصانه همه کسانی که با ایمان به او می آیند می تواند در حضور خدا ارائه شود.

«کسی که گناهان خود را بپوشاند هرگز رستگار نخواهد شد. اما کسی که اعتراف کند و آنها را ترک کند، رحمت خواهد شد.» (امثال 28:13) اگر کسانی که عیبهای خود را پنهان می کنند و عیبجویی می کنند، می توانستند ببینند که چگونه شیطان بر آنها شادی می کند و چگونه مسیح و فرشتگان مقدس را با رفتارشان مسخره می کند، در اعتراف به گناهان خود عجله می کنند و آنها را ترک می کنند. شیطان از طریق نقایص شخصیتی تلاش می کند تا کنترل کل ذهن را به دست آورد، و او می داند که اگر آنها را گرامی بدارند، در تلاش خود موفق خواهد بود. از این رو او پیوسته در پی فریب پیروان مسیح با سفسطه مهلک خود است که پیروزی برای آنها غیر ممکن است. اما عیسی دستها و بدن مجروح خود را به نفع خود عرضه می کند و به همه کسانی که از او پیروی می کنند اعلام می دارد: «فیض من برای شما کافی است.» (دوم قرنتیان 9:12) «یوغ مرا بر خود بگیرید، زیرا من نرم و فروتن هستم و برای جان خود آرامش خواهید یافت. چون مال منه

یوغ آسان است و بار من سبک است.» (متی 23:30، 11:29) اجازه ندهید هیچکس عیب های شما را غیر قابل درمان ببیند. خداوند ایمان و فیض خواهد داد تا بر آنها غلبه کند.

ما اکنون در روز بزرگ کفاره زندگی می کنیم. در مراسم معمولی، در حالی که کاهن اعظم برای اسرائیل کفاره می داد، همه باید از ترس قطع شدن از میان مردم، روح خود را با توبه از گناه و تحقیر در برابر خدا آزار دهند. به همین ترتیب، همه کسانی که نام خود را در کتاب زندگی حک کرده اند، باید اکنون، در چند روز باقی مانده از زمان آزمایش، روح خود را در حضور خدا با اندوه گناه و توبه واقعی آزار دهند. باید بررسی عمیق و وفادارانه قلب وجود داشته باشد. روح سبک و بیهوده ای که بسیاری از مسیحیان خود را پذیرفته اند باید کنار گذاشته شود. در برابر همه کسانی که می خواهند گرایشات شیطانی را که برای تسلط مبارزه می کنند، تحت سلطه خود درآورند، مبارزه ای عظیم وجود دارد. کار آماده سازی ماهیت فردی دارد. ما در گروه ذخیره نمی شویم. پاک و فداکاری یک فرد نیاز به این صفات را در دیگری برطرف نمی کند. اگرچه همه ملتها باید در برابر خدا قضاوت کنند، اما او پرونده هر فرد را با دقت و موشکافی دقیقی بررسی خواهد کرد که گویی هیچ شخص دیگری بر روی زمین وجود ندارد. هر کدام را باید امتحان کرد و بدون لکه یا چین و چروک یا هر چیز دیگری یافت.

صحنه های مرتبط با پایان کار کفاره بسیار مهم است. منافع درگیر در آن بسیار مهم است. قضاوت در حال حاضر در حال وقوع است

حرم بهشتی بیش از چهل سال است که این کار در حال انجام است. به زودی -هیچ کس نمی داند با چه سرعتی -او به پرونده زنده ها خواهد رفت. زندگی ما باید قبل از حضور باشکوه خداوند بازنگری شود. در این زمان، بیش از هر زمان دیگری، شایسته است که هر روحی به هشدار ناجی توجه کند: "بیدار باشید و دعا کنید، زیرا نمی دانید زمان آن کی فرا خواهد رسید." (مرقس 13:33) «و اگر مراقب نباشی، مثل دزد بر تو خواهیم آمد و نمی دانی چه ساعتی بر تو خواهیم آمد.» (مکاشفه 3:3)

وقتی کار قضاوت تحقیقی تمام شد، سرنوشت همه برای زندگی یا مرگ تصمیم گرفته خواهد شد. قضاوت درست قبل از ظهور خداوند در ابرهای آسمان به پایان می رسد. مسیح، با نگاهی به این زمان، در مکاشفه اعلام می دارد: «هر که ظالم است، باید ظالم باشد. و هر کس کتیف است باید همچنان کتیف شود. و کسی که عادل است همچنان عدالت را انجام می دهد. و هر که مقدّس است، همچنان مقدّس شود. و اینک من به سرعت می آیم و پاداش من با من است تا به هرکس برحسب کارش بدهم.» (اپوک. 22:11 و 12)

عادلان و شریک همچنان در حالت فانی خود بر روی زمین زندگی خواهند کرد. مردم می کارند و می سازند، می خورند و می نوشند، غافل از این که تصمیم نهایی و غیرقابل برگشت در قدس بهشتی صادر شده است.

قبل از طوفان، پس از ورود نوح به کشتی، خداوند او را در کشتی عظیم محصور کرد و شریکان را بیرون رها کرد، اما مردم به مدت هفت روز که نمی دانستند نابودی آنها قطعی شده است، به زندگی غافل انگیز خود با عشق به لذت و تمسخر مردم ادامه دادند. هشدار در مورد عذاب قریب الوقوع نجات دهنده گفت: آمدن پسر انسان نیز چنین خواهد بود. (متی 24:39) بی صدا، بدون توجه مانند دزد نیمه شب، ساعت تعیین کننده ای فرا می رسد که تعیین سرنوشت هر انسان، پایان نهایی پیشکش رحمت به مردان گناهکار را رقم خواهد زد.

"پس مراقب باشید... مبادا به طور غیرمنتظره ای بیاید و شما را در خواب بپاید." (مرقس 13:35 و 36) خطرناک است حال کسانی که خسته از تماشا به جاذبه های دنیا روی می آورند. در حالی که مرد تاجر غرق در جستجوی منفعت است، در حالی که عاشق لذت در پی ارضای خواسته های خود است، در حالی که برده مد در حال آراستن خود است، ممکن است زمانی باشد که قاضی تمام زمین این جمله را بیان می کند: "سنگین تو را در ترازوی وزن کردند و ناتوان یافتند."

(دان. 5:27)

فصل 29

منشاء شر

برای بسیاری از مردم منشأ گناه و دلیل وجود آن مایه حیرت و حیرت است. آنها کار شر را با نتایج وحشتناک بدبختی و ویرانی آن می بینند و می پرسند که چگونه این همه می تواند تحت حاکمیت موجودی وجود داشته باشد که از نظر خرد، قدرت و عشق بی نهایت است. این معمایی است که نمی توانند توضیحی برای آن بیابند. و در عدم قطعیت و شک خود، نسبت به حقایقی که به طور کامل در کلام خدا آشکار شده، که برای رستگاری ضروری هستند، کور هستند. کسانی هستند که در تحقیقات خود در مورد وجود گناه تلاش می کنند تا آنچه را که خداوند هرگز نازل نکرده است بررسی کنند. از این رو آنها هیچ راه حلی برای مشکلات خود نمی یابند. کسانی که به دلیل تمایل به شک و مناقشه برانگیخته می شوند، به این امر می چسبند تا بهانه ای برای رد سخنان نوشته های مقدس باشد. با این حال، برخی دیگر نمی توانند درک رضایت بخشی در مورد مشکل بزرگ شر به دست آورند، زیرا سنت و تفسیر نادرست تعالیم کتاب مقدس در مورد شخصیت خدا، ماهیت حکومت او و اصول برخورد او با گناه را پنهان کرده است.

نمی توان منشأ گناه را به گونه ای توضیح داد که دلایل وجود آن را ارائه کرد. با این حال، در رابطه با منشأ آن و نیز منشأ نهایی آن، به اندازه ای می توان فهمید که عدالت و احسان خداوند در همه برخوردهایش با شر کاملاً آشکار شود. هیچ چیز در کتاب مقدس واضح تر از این نیست که خدا به هیچ وجه مسئول ورود گناه نبوده است. و این که هیچ انصراف خودسرانه فیض الهی و کمبودی در حکومت الهی وجود نداشت تا زمینه قیام را فراهم کند. گناه مزاحمی است که برای حضورش دلیلی نمی توان آورد. مرموز و غیرقابل توضیح است. عذر او برابر است با دفاع از او. اگر برای ظهور آن عذری می توان یافت یا علت وجود آن را می توانست بیان کرد، دیگر گناه نیست. تنها تعریف ما از گناه این است که در کلام خدا آمده است، یعنی: «شریع». او عملیات یک اصل در جنگ با قانون بزرگ عشق است که اساس حکومت الهی است.

قبل از نفوذ شر، آرامش و شادی در سراسر جهان وجود داشت. همه چیز با اراده خالق هماهنگی کامل داشت. عشق به خدا بالاتر بود و عشق به یکدیگر بی طرفانه بود. مسیح، کلام، یگانه مولود خدا، با پدر ابدی یکی بود - از نظر طبیعت، شخصیت و هدف - تنها موجودی در سراسر جهان که می توانست وارد تمام مشاوره ها و اهداف خدا شود.

از طریق مسیح، پدر در خلقت همه موجودات بهشتی کار کرد. "همه چیزهایی که در آسمانها هستند در او آفریده شدند... اعم از تاج و تخت، یا سلطنت، یا حکومت ها، یا قدرت ها (کولس).

از آنجا که قانون عشق اساس حکومت خداوند است، سعادت همه موجودات به هماهنگی کامل آنها با اصول بزرگ عدالت او بستگی دارد. خدا از همه مخلوقاتش خدمت محبت آمیز می خواهد - ادای احترامی که از قدردانی هوشمندانه از شخصیت او ناشی می شود. او از اطاعت اجباری لذت نمی برد و به همه اختیار می دهد تا بتوانند به او خدمت داوطلبانه بکنند. با این حال، کسی بود که ترجیح داد این آزادی را فاسد کند. گناه از کسی سرچشمه گرفت که پس از مسیح، بیش از همه مورد احترام خدا و بالاترین قدرت و جلال در میان ساکنان بهشت بود. لوسیفر قبل از سقوط او

او اولین کروبیان پوشاننده، مقدس و پاک بود. «خداوند یهوه چنین می‌گوید: «تو اندازه‌گیر، سرشار از حکمت و در زیبایی کامل، تو در عدن، باغ خدا بودی، و هر سنگ گرانبها پوشش تو بود.» تو کربوبی بودی که برای محافظت از او مسح شده بودی، و من تو را استوار کردم؛ در کوه مقدس خدا بودی، در میان سنگهای آتشین راه می‌رفتی. از روزی که آفریده شدی تا زمانی که گناه به وجود آمد، در راه خود کامل بودی. در تو پیدا شد.» (حزقی. 28:12-15)

لوسیفر می‌توانست در لطف خدا باقی بماند، مورد محبت و احترام کل میزبان فرشتگان قرار گیرد و از توانایی‌های نجیب خود برای برکت دادن به دیگران و جلال خالقش استفاده کند. اما پیغمبر می‌فرماید: «قلبت به خاطر جمالت بلند شد، به خاطر درخشندگی عقلت را تباه کردی.» (حزقی. 28:17) کم‌کم، لوسیفر به اشتیاق خود برای تعالی بخشید. «تو چنان به قلبت ارج می‌نهی که انگار قلب خداست.» «و گفتم... عرش خود را بر ستارگان خدا برافراشتم و بر کوه جماعت خوام نشستم... بر بلندترین ابرها بالا می‌روم و مانند حق تعالی خوام بود.» (حزقی. 28:6؛ اشعیا 13:14 و 14) به جای اینکه به دنبال برتری دادن خداوند در محبت و وفاداری مخلوقاتش باشد، تلاش مبتکرانه لوسیفر برای جلب خدمت و ادای احترام آنها برای خود بود.

این شاهزاده فرشته با طمع افتخاری که پدر نامتناهی به پسرش اعطا کرده بود، به دنبال قدرتی بود که در انحصار مسیح بود.

تمام بهشت از انعکاس جلال خالق و اعلام ستایش او شادمان شد. و در حالی که خدا به این ترتیب مورد احترام بود، همه چیز صلح و شادی بود. اما یک نت ناهماهنگ اکنون هارمونی‌های آسمانی را ناامید کرد. خدمت و تعالی نفس، بر خلاف نقشه خالق، پیش‌بینی‌های بدی را در ذهن‌ها برانگیخت که جلال و جلال خداوند برای آنها برتر بود. شوراها آسمانی به لوسیفر متوسل شدند. پسر خدا عظمت، نیکی و عدالت خالق و ماهیت مقدس و تغییر ناپذیر شریعت او را به او عرضه کرد. خدا خودش نظم بهشت را برقرار کرده بود. و لوسیفر با روی گردانی از او، خالق خود را بی‌احترامی می‌کند و او را نابود می‌کند. اما هشدار می‌کند که با عشق و رحمت بی‌پایان داده شد فقط روح مقاومت را بیدار کرد.

لوسیفر اجازه داد حسادت نسبت به مسیح غالب شود و او مصمم تر شد.

غرور به شکوه خود میل به برتری را تقویت کرد. افتخارات بالایی که به لوسیفر اعطا شد به عنوان هدیه ای از جانب خدا قدردانی نشد و باعث قدردانی نسبت به خالق نشد. او در درخشندگی و تعالی خود شکوه داشت و آرزوی هم‌تای با خدا را داشت. او مورد علاقه و احترام میزبان بهشتی بود.

فرشتگان از اجرای دستورات او لذت می‌بردند و او بر همه آنها حکمت و جلال پوشیده بود. با این حال، پسر خدا فرمانروای شناخته شده بهشت بود، یکی در قدرت و اقتدار با پدر. مسیح در تمام مشاوری‌های خدا شرکت داشت، در حالی که لوسیفر اجازه نداشت به اهداف الهی نفوذ کند.

فرشته قدرتمند پرسید: «چرا مسیح باید برتری داشته باشد؟ چرا او به این ترتیب بالاتر از لوسیفر مورد احترام است؟»

لوسیفر با ترک محل خود در حضور بلافصل خدا بیرون رفت تا روح نارضایتی را در میان فرشتگان پخش کند. او که تحت پنهان کاری مرموز عمل می‌کرد و مدتی هدف واقعی خود را در ظاهر احترام به خدا پنهان می‌کرد، تلاش کرد تا نارضایتی از قوانین حاکم بر موجودات آسمانی را برانگیزد و پیشنهاد کرد که آنها محدودیت‌های غیر ضروری را برای آنها اعمال می‌کنند. او با در نظر گرفتن اینکه آنها از طبیعت مقدس تشکیل شده‌اند، اصرار داشت که فرشتگان باید از دستورات اراده خود اطاعت کنند. او سعی کرد با خود همدردی کند و اعلام کرد که خدا با اعطای افتخار عالی به مسیح با او ناعادلانه رفتار کرده است. او اظهار داشت که در آرزوی قدرت و افتخار بیشتر، تعالی خود را در نظر نمی‌گیرد، بلکه می‌کوشد آزادی را برای همه ساکنان بهشت تضمین کند تا از این طریق بتوانند به وضعیتی بالاتر از وجود دست یابند.

خداوند در رحمت عظیم خود لوسیفر را برای مدت طولانی تحمل کرد. او نه زمانی که برای اولین بار روحیه نارضایتی خود را ایجاد کرد و نه حتی زمانی که شروع به ارائه ادعاهای دروغین خود در برابر فرشتگان وفادار کرد. فوراً از مقام عالی خود برکنار نشد. او مدتها در بهشت نگه داشته شد و بارها به شرط توبه و تسلیم طلب بخشش شد. تلاش‌هایی که فقط عشق و خرد بی‌پایان می‌توانست برای متقاعد کردن او نسبت به اشتباهش انجام داد. روح نارضایتی هرگز در بهشت شناخته نشده بود. او ماهیت واقعی احساسات خود را درک نکرد. اما وقتی لوسیفر نشان داد که نارضایتی او دلیلی ندارد، متقاعد شد که اشتباه کرده است، ادعاهای الهی عادلانه است، و باید آنها را در برابر همه بهشت تصدیق کند. اگر این کار را می‌کرد، می‌توانست خود و بسیاری از فرشتگان را نجات دهد. در این مرحله هنوز کاملاً بیعت خود را با خدا کنار نگذاشته بود. اگرچه او مقام خود را به عنوان پوشش کروی از دست داده بود، اما اگر با شناخت حکمت آفریدگار و راضی به پرکردن جایگاهی که برای او در برنامه بزرگ او تعیین شده بود، حاضر به بازگشت به سوی خداوند می‌شد، در مقام خود بازگردانده می‌شد. اما غرور مانع از تسلیم شدن او شد.

او با اصرار از رفتار خود دفاع کرد و ادعا کرد که نیازی به توبه نیست، و سپس کاملاً در جدال بزرگ علیه خالق خود فرو رفت.

سپس تمام استعدادهای ذهن ممتاز او برای جلب همدردی فرشتگانی که تحت فرمان او بودند در کار فریبکاری به کار گرفته شد. این حقیقت که مسیح به این فرشته اعلا هشدار داد و نصیحت کرد، تحریف شد تا در خدمت نقشه‌های خائنه او باشد. برای کسانی که اعتماد به نفس شدید آنها را به او نزدیکتر می‌کرد، شیطان نشان داد که او به ناحق مورد قضاوت قرار گرفته است، استدلال می‌کند که موقعیت او مورد احترام قرار نمی‌گیرد و آزادی او محدود شده است. از تحقیر سخنان مسیح، او به کذب گویی و دروغگویی آشکار ادامه داد و پسر خدا را متهم کرد که می‌خواهد او را در برابر ساکنان بهشت تحقیر کند. موجودات آسمانی همان کاری را که خودش انجام می‌داد، بر کسانی که به خدا وفادار ماندند، انداخت. و برای دفاع از اتهام ظلم خداوند نسبت به خود، از تحریف گفتار و اعمال خالق استفاده کرد. این تاکتیک او بود که با استدلال‌های ظریف در مورد اهداف الهی، فرشتگان را به حیرت واداشت. او هر چیزی را که ساده بود با رمز و راز احاطه کرد و از طریق انحراف حيله گرانه، واضح‌ترین اظهارات یهوه را به شک انداخت. مقام والای او در چنین ارتباط صمیمانه‌ای با حکومت الهی، به استدلال‌های او قوت زیادی بخشید و بسیاری از آنان وادار شدند تا در قیام علیه قدرت بهشت به او بپیوندند.

خداوند در حکمت خود به شیطان اجازه داد تا به کار خود ادامه دهد تا اینکه روح نارضایتی به شورش فعال تبدیل شود. این امر برای توسعه کامل برنامه‌های او ضروری بود تا ماهیت و گرایش واقعی او برای همه قابل مشاهده باشد. لوسیفر به عنوان یک کروی مسخ‌شده بسیار تجلیل شده بود. بسیار مورد علاقه موجودات آسمانی بود، تأثیر او بر آنها قوی بود. حکومت خدا نه تنها ساکنان بهشت را شامل می‌شد، بلکه تمام جهان‌هایی را که آفریده بود، شامل می‌شد. و شیطان فکر می‌کرد که اگر بتواند فرشتگان بهشت را به طغیان بکشانند، می‌تواند در جهان‌های دیگر نیز چنین کند. او با حيله گری طرف خود را مطرح کرده بود و از سفسطه و تقلب برای اطمینان از دستیابی به اهداف خود استفاده می‌کرد. قدرت او در فریب دادن بسیار زیاد بود. و با پنهان شدن در زیر ردای باطل توانست امتیازی به دست آورد. حتی فرشتگان وفادار هم نمی‌توانستند شخصیت او را به طور کامل تشخیص دهند یا ببینند کار او به کجا می‌رود.

شیطان بسیار مورد احترام بود و تمام اعمال او چنان در هاله ای از رمز و راز بود که آشکار ساختن ماهیت واقعی کار او برای فرشتگان دشوار بود. قبل از اینکه به طور کامل رشد کند، گناه در بدخیمی واقعی خود ظاهر نمی شد. تا آن زمان در عالم خدا چنین اتفاقی نیفتاده بود و مقدسات هیچ تصویری از ماهیت و انحراف آن نداشتند. آنها نمی توانستند عواقب وحشتناکی را که از کنار گذاشتن شریعت الهی ناشی می شود، تشخیص دهند. شیطان در ابتدا، کار خود را تحت یک حرفه حیل گر وفاداری به خدا پنهان کرده بود. او مدعی بود که در صدد ارتقای عزت خداوند، ثبات حکومت او و خیر و صلاح همه ساکنان بهشت است و ضمن برانگیختن نارضایتی در ارواح فرشتگان تحت امر خود، با حیل و تزویر این گونه وانمود می کند که به دنبال آن است. برای رفع نارضایتی وقتی او اصرار داشت که باید در دستور و قوانین حکومت خدا تغییراتی ایجاد شود، به این دلیل بود که برای حفظ هماهنگی در بهشت لازم است.

در برخورد با گناه، خدا فقط می توانست عدالت و حقیقت را به کار گیرد. شیطان می تواند از چیزی استفاده کند که خدا از آن استفاده نمی کند: چاپلوسی و فریب. دشمن به دنبال جعل کلام خدا و نمایش دروغین طرح حکومت او در برابر فرشتگان بود و می گفت که خداوند در ابلاغ قوانین و احکام برای ساکنان بهشت منصف نبود. که او در تقاضای تسلیم و اطاعت از مخلوقات خود، صرفاً به دنبال تعالی خود بود. پس باید به اهل بهشت و همچنین تمام جهان های مخلوق نشان داد که حکومت خدا عادل و شریعت او کامل بوده است. شیطان به نظر می رسد که او به دنبال ترویج خیر و صلاح جهان است. شخصیت واقعی غاصب و هدف واقعی او باید برای همه درک شود.

شیطان اختلافاتی را که رفتار خودش در بهشت ایجاد کرده بود به قانون و حکومت خدا نسبت داد. او اعلام کرد که همه بدی ها نتیجه مدیریت الهی است. او استدلال کرد که هدفش بهبود قوانین یهوه است. بنابراین لازم بود که ماهیت ادعاهای خود و تأثیر تغییرات ادعایی خود در شریعت الهی را نشان دهد. کار خودش باید او را محکوم کند. شیطان از ابتدا ادعا می کرد که در حال طغیان نیست. تمام کائنات باید کشف نقاب فریبکار را ببینند.

حتی زمانی که تصمیم گرفته شد که او دیگر نمی تواند در بهشت بماند، حکمت بی نهایت شیطان را نابود نکرد. از آنجایی که فقط خدمت محبت آمیز مورد قبول خداوند است، وفاداری مخلوقات او باید بر اساس اعتقاد به عدالت و احسان او باشد. ساکنان بهشت و جهان های دیگر، چون آمادگی درک ماهیت یا پیامدهای گناه را نداشتند، در آن زمان نمی توانستند عدالت و رحمت خداوند در نابودی نهایی شیطان را درک کنند.

اگر او فوراً از وجود حذف می شد، آنها بیشتر از روی ترس به خدا خدمت می کردند تا از روی عشق. نه تأثیر فریبکار کاملاً از بین می رفت و نه روح شورش به طور کامل ریشه کن می شد. خدا اجازه می دهد شر به طور کامل بالغ شود. برای خیر و صلاح کل جهان در طول قرون بی پایان، شیطان باید اصول خود را به طور کامل بسط دهد تا اتهامات او علیه حکومت الهی برای همه مخلوقات در پرتو واقعی آنها دیده شود. تا عدالت و رحمت خدا و تغییر ناپذیری شریعت او برای همیشه از هر شک و تردیدی خارج شود.

طغیان شیطان باید برای همه اعصار درس عبرتی برای کل هستی باشد، شهادتی همیشگی بر ماهیت و نتایج وحشتناک گناه. نتایج حکومت شیطان، تأثیرات آن بر انسان و فرشتگان، ثمره کنار گذاشتن اختیار الهی را نشان خواهد داد. آنها تصدیق می کنند که سعادت همه موجوداتی که او آفریده به وجود حکومت خدا و قانون او بستگی دارد. به این ترتیب داستان تجربه وحشتناک شورش

باید حافظی همیشگی برای همه شعور مقدس باشد و از فریب خوردن آنها در مورد ماهیت معصیت جلوگیری کند و آنها را از ارتکاب گناه و عذاب آن رهایی بخشد.

تا زمانی که درگیری در بهشت به پایان رسید، غاصب بزرگ به توجیه خود ادامه داد. هنگامی که اعلام شد که او و همه همفکرانش قرار است از سعادت بهشتی اخراج شوند، رهبر شورشی با جسارت اعلام کرد که قانون خالق را تحقیر می کند. او ادعای خود را تکرار کرد که فرشتگان نیازی به کنترل ندارند، بلکه باید آزاد باشند تا از اراده خود پیروی کنند، که همیشه آنها را به درستی هدایت می کند. او قوانین الهی را به عنوان محدودیتی در آزادی خود محکوم کرد و اعلام کرد که هدف او لغو قانون است. وی همچنین گفت که بدون این محدودیت، لشکریان بهشتی می توانند به وضعیت وجودی متعالی و شکوهمندتری دست یابند.

با رضایت مشترک، شیطان و میزبانانش تقصیر شورش خود را به طور کامل بر گردن مسیح انداختند و اعلام کردند که اگر آنها متهم نمی شدند، قیام نمی کردند. بدین ترتیب، سرسختانه و سرکش در بی وفایی خود، بیهوده به دنبال سرنگونی حکومت خدا بودند و با توهین به مقدسات اعتراض می کردند که قربانیان بی گناه یک قدرت ستمگر شده اند، سرکش و همفکرانش سرانجام از بهشت رانده شدند.

همان روحی که باعث شورش در بهشت شد، هنوز شورش را در زمین به پیش می برد. شیطان همان سیاستی را که در قبال فرشتگان دارد در قبال انسانها اتخاذ کرده است. روح او اکنون بر فرزندان نافرمانی حاکم است. به پیروی از او، مردان به دنبال شکستن قوانین خدا و وعده آزادی از طریق تخطی از احکام مقدس او هستند. سرزنش گناه همچنان روح نفرت و مقاومت را بیدار می کند. هنگامی که پیام‌های هشدار دهنده الهی به وجدان خطاب می‌شود، شیطان انسان‌ها را هدایت می‌کند تا خود را توجیه کنند و برای راه‌های گناه‌آمیزشان از دیگران همدردی کنند. به جای اینکه اشتباهات خود را اصلاح کنند، بر کسی که آنها را سرزنش می کند عصبانی می شوند، گویی او عامل مشکل است. از روزگار هابیل عادل تا زمان ما، چنین روحی بر کسانی که جرات محکوم کردن گناه را دارند، آشکار شده است.

شیطان با همان تحریف شخصیت الهی که در بهشت به کار گرفت و باعث شد که خداوند مستبد و ناسازگار دیده شود، انسانها را به گناه واداشت. و پس از موفقیت در مقصود خود، اعلام کرد که محدودیت های ناعادلانه خداوند به سقوط انسان منجر شده است، همانطور که باعث طغیان او شده است.

اما خود ابدی شخصیت او را اعلام می‌دارد: «یَهُوه، خداوند، خدای بخشنده و بخشنده، آهسته در غضب و فراوان در مهربانی و راستی، مهربانی را هزاران نگره می‌دارد، گناه و گناه و گناه را می‌بخشد، که گناهکار را نمی‌داند. بی گناه." (مثل 34:6 و 7).

خداوند با اخراج شیطان از بهشت، حقانیت خود را اعلام کرد و عزت تاج و تخت خود را حفظ کرد. اما هنگامی که انسان با تسلیم شدن در برابر فریب این روح مرتد گناه کرد، خدا با تقدیم پسر یگانه خود برای مردن برای نژاد سقوط کرده، عشق خود را نشان داد. شخصیت خدا در کفاره آشکار می شود. استدلال قدرتمند صلیب به کل جهان نشان می دهد که راه گناه که توسط لوسیفر انتخاب شده است، هرگز نمی تواند به حکومت الهی نسبت داده شود.

در کشمکش بین مسیح و شیطان در طول خدمت زمینی منجی، شخصیت فریبکار بزرگ آشکار شد. هیچ چیز به اندازه مبارزه بی رحمانه او علیه نجات دهنده جهان نمی توانست شیطان را از محبت فرشتگان آسمانی و کل جهان وفادار پاک کند. توهین متهورانه به فرض او که از مسیح می خواهد به او ادای احترام کند، جسارت بیهوده او در بردن او به بالای کوه و قله معبد، نیت بدی که از او رخ داد.

اصرار بر اینکه پروردگار ما خود را از بلندی سرگیجه انداخته است، خبثت خستگی ناپذیری که او را از جایی به جای دیگر مورد حمله قرار می دهد، و به قلب کشیش ها و مردم الهام می دهد که عشق او را رد کنند، و فریاد آخر: "او را مصلوب کن، مصلوبش کن" - همه این امر حیرت و خشم جهان را برانگیخت.

این شیطان بود که مسیح را در جهان رد کرد. شاهزاده شیطان تمام قدرت و بینش خود را به کار گرفت تا عیسی را نابود کند. زیرا او دید که رحمت و محبت ناجی، شفقت و شیرینی لطیف او، شخصیت خدا را به جهان نشان می دهد. شیطان با هر سخنی که پسر انسان بیان می کرد مخالفت کرد، و او مردانی را به عنوان کارگزاران خود به کار گرفت تا زندگی ناجی را پر از رنج و اندوه کند. سفسطه و دروغی که او میخواست کار عیسی را شرمسار کند، نفرت آشکار نسبت به فرزندان نافرمانی، اتهامات ظالمانه او علیه کسی که زندگی او از خوبی بیسابقه بود، همه ناشی از میل ریشه‌دار برای انتقام بود. آتش فروخورده حسادت و کینه توزی، نفرت و انتقام در کالواری علیه پسر خدا شعله ور شد، در حالی که تمام بهشت در وحشتی خاموش صحنه را تماشا می کرد.

هنگامی که قربانی بزرگ به پایان رسید، مسیح به آسمان عروج کرد و از پرستش فرشتگان خودداری کرد تا اینکه این درخواست را ارائه کرد: "من می خواهم که هر کجا هستم، آنها نیز در جایی که من هستم باشند." (یوحنا 17:24). سپس با عشق و قدرت وصف ناپذیر پاسخ از تخت پدر آمد: "و همه فرشتگان خدا او را پرستش کنند."

(عبرانیان 1:6) هیچ لکه ای بر عیسی آویزان نشد. ذلت او تمام شد، قربانی او تمام شد و نامی بالاتر از همه نام ها بر او نهاده شد.

اکنون گناه شیطان بدون هیچ بهانه ای نشان داده شد. او شخصیت واقعی خود را به عنوان یک دروغگو و یک قاتل آشکار کرده بود. همان روحیه ای که او بر فرزندان انسانهای تحت قدرت خود حکومت می کرد آشکار بود که اگر به او اجازه داده می شد ساکنان بهشت را تحت کنترل خود درآورد نشان می داد که نقض قانون خدا آزادی را به ارمغان می آورد. و تعالی. اما آنچه دیده شد انحطاط و بندگی بود.

نکوهش های دروغین شیطان از شخصیت و حکومت الهی در پرتو واقعی آنها ظاهر شد. او خداوند را متهم کرد که صرفاً با طلب تسلیم و اطاعت از مخلوقات خود، به دنبال تعالی خود است و اعلام کرد که در حالی که خالق از دیگران انکار خود را می خواهد، خود آن را عملی نکرده و از خود گذشتگی نکرده است. اکنون بیش از حد روشن شده است که حاکم جهان، برای نجات نژاد افتاده و گناهکار، بزرگترین قربانی را که عشق می تواند انجام دهد، انجام داد، زیرا "خدا در مسیح بود و جهان را با خود آشتی داد" (دوم کور. 5:19). همچنین مشاهده شد که در حالی که لوسیفر در را برای ورود گناه باز کرد، به دلیل میل به افتخار و برتری، مسیح برای از بین بردن گناه، خود را فروتن کرد و تا زمان مرگ مطیع شد.

خداوند بیزاری خود را از اصول طغیان نشان داده بود. تمام بهشت عدالت او را هم در محکومیت شیطان و هم در رستگاری انسان آشکار کرد.

لوسیفر اعلام کرده بود که اگر قانون خدا تغییر ناپذیر باشد و مجازات آن عطف به ماسبق نباشد، همه متخلفان باید برای همیشه از لطف خالق حذف شوند. شرور استدلال کرده بود که نژاد گناهکار خود را بسیار فراتر از دسترس رستگاری قرار داده است و بنابراین طعمه برحق آن است. اما مرگ مسیح استدلالی انکارناپذیر برای انسان بود. مجازات شریعت بر آن کسی بود که با خدا برابر بود، و انسان آزاد بود که عدالت مسیح را بپذیرد و از طریق یک زندگی توبه‌آمیز و تحقیرآمیز، بتواند پیروز شود، زیرا پسر خدا بر قدرت شیطان پیروز شد. . بنابراین خدا عادل و عادل کننده همه کسانی است که به عیسی ایمان دارند.

اما فقط برای به انجام رساندن رستگاری انسان نبود که مسیح به زمین آمد تا رنج بکشد و بمیرد. او آمد تا «شریعت را بزرگ کند» و «آن را شکوهمند کند». خیر

فقط برای این که ساکنان این جهان بتوانند قانون را آنطور که باید قدردانی کنند، اما برای اینکه به همه جهان هستی نشان دهند که قانون خدا تغییر ناپذیر است. اگر ادعاهای آنها کنار گذاشته شود، پسر خدا نیازی به فدا کردن جان خود برای کفاره نقض احکام مقدس نخواهد داشت. ثابت شد که مرگ مسیح غیرقابل تغییر است. فداکاری که عشق بی‌پایان پدر و پسر را به آن سوق داد تا گناهکاران بتوانند فدیة شوند، به کل جهان نشان می‌دهد (و فقط همین نقشه کفاره برای انجام آن کافی بود) که عدالت و رحمت اساس قانون و حکومت خداست.

در اجرای نهایی حکم، بار دیگر ثابت می‌شود که دلیلی برای وجود گناه وجود ندارد. وقتی قاضی تمام زمین از شیطان می‌پرسد: «چرا بر من قیام کردی و رعایای پادشاهی من را از من ربودی؟» پدیدآورنده شر نمی‌تواند پاسخی بدهد. هر دهان بسته خواهد شد و همه لشکرهای سرکش لال می‌شوند.

صلیب کالواری ضمن اعلام تغییر ناپذیری شریعت، به کائنات اعلام می‌کند که مزد گناه مرگ است. در فریاد طاقت‌افرسا ناجی در حال مرگ، "تمام شد"، حکم مرگ برای شیطان را به صدا در آورد. جدال بزرگی که برای مدت طولانی ادامه داشت پس از آن قطعی شد و ریشه کنی نهایی شر تأیید شد. پسر خدا از دریچه های مقبره گذشت تا «از طریق مرگ، او را که قدرت مرگ دارد، یعنی شیطان را نابود کند» (عبرانیان، 2:14).

اشتیاق لوسیفر برای تعالی خود باعث شده بود که بگوید: "من تاج و تخت خود را بالاتر از ستارگان خدا برافراشتم... من مانند خدای متعال خواهم بود." خداوند می‌فرماید: «و من تو را به خاکستر در زمین تبدیل کردم... و دیگر تا ابد نخواهی بود». (اشعیا 14:13 و 14:14) حزقی 28:18 و (19) خداوند صباوت می‌گوید: «وقتی آن روز می‌آید، مثل تنور می‌سوزد... همه متکبران و هر که بدکار می‌کنند، مانند گاه خواهند بود؛ و روزی که خواهد آمد، آنها را خواهد سوزاند، تا او آنها را حتی ریشه و شاخه نگذارد.» (مالک، 4:1)

تمام کائنات شاهد ماهیت و نتایج گناه خواهند بود. و نابودی قطعی آنها، که در ابتدا باعث ترس فرشتگان و خواری برای خدا می‌شد، اکنون محبت او را اثبات می‌کند و عزت او را در برابر تمام موجوداتی که از انجام اراده او لذت می‌برند و شریعت او در دل آنهاست تثبیت می‌کند. دیگر هرگز شر خود را نشان نخواهد داد. کلام خدا می‌فرماید: "مشکل دو بار پیش نمی‌آید." (ناحوم، 1:9) شریعت خدا، که شیطان یوغ اسارت آن را در دست دارد، به عنوان قانون آزادی مورد احترام قرار خواهد گرفت. مخلوق آزموده شده و آزموده شده دیگر هرگز از وفاداری به کسی که شخصیتش به عنوان ابراز عشقی بی‌پایان و حکمت بی‌پایان به طور کامل جلوه گر بود، منحرف نخواهد شد.

فصل 30

دشمنی بین انسان و شیطان

«میان تو و آن زن، و بین ذریت و ذریت او دشمنی خواهم گذاشت، سرت را می‌کوبد و تو پاشنه‌اش را می‌کوبی» (پیدایش 3:15) حکم الهی که پس از سقوط انسان بر علیه شیطان صادر شد نیز پیشگویی بود که در تمام اعصار تا زمان آخرالزمان می‌رسد و درگیری بزرگی را پیش‌بینی می‌کند که در آن همه نژادهای انسان که روی زمین زندگی می‌کردند درگیر می‌شدند.

خداوند می‌فرماید: «دشمنی خواهم کرد». این دشمنی طبیعی نیست. وقتی انسان شریعت الهی را زیر پا گذاشت، ذاتش شیطانی شد و با شیطان هماهنگ شد، نه اختلاف. هیچ دشمنی طبیعی بین انسان گناهکار و پدیدآورنده گناه وجود ندارد. هر دو در اثر ارتداد شرور شدند. مرتد آرام نمی‌گیرد مگر زمانی که با القای الگوی خود دیگران همدردی و حمایت پیدا کند. به همین دلیل، فرشتگان سقوط کرده و مردان شرور در یک همراهی ناامیدانه با هم متحد می‌شوند. اگر خدا به طور خاص خود را مداخله نمی‌کرد، شیطان و انسان علیه بهشت متحد می‌شدند و به جای اینکه دشمنی با شیطان را در دل خود نهان کنند، تمام خانواده بشری در مخالفت با خدا متحد می‌شدند.

شیطان انسان را به گناه وسوسه کرد، همانطور که فرشتگان را به شورش واداشت تا بتواند در مبارزه خود با بهشت همکاری کند. در حالی که در سایر موارد اختلاف نظر وجود داشت، آنها در مخالفت با اقتدار شارع عالم با هم متحد بودند. اما وقتی شیطان این اعلامیه را شنید که بین او و زن و بین نسل او و نسل او دشمنی خواهد بود، متوجه شد که تلاش او برای تباه کردن فطرت انسان متوقف خواهد شد. که به وسیله‌ای باید انسان را قادر ساخت تا در برابر قدرت آن مقاومت کند.

آنچه دشمنی شیطان را علیه نسل بشر شعله ور می‌کند این است که از طریق مسیح، موضوع محبت و رحمت خداوند است. او می‌خواهد نقشه الهی رستگاری انسان را خنثی کند، با تحریف و فاسد کردن کار دست او، خدا را رسوا کند. در بهشت درد می‌آورد و زمین را پر از نفرین و ویرانی می‌کند. و همه این بدی‌ها را نتیجه کار خداوند در خلقت انسان می‌داند.

فیض مسیح در روح است که دشمنی با شیطان را در انسان ایجاد می‌کند. بدون این فیض تبدیل‌کننده و قدرت تجدید، انسان اسیر شیطان می‌ماند، خدمتکاری همیشه آماده اجرای دستورات او. اما اصل جدید وارد شده به روح، درگیری ایجاد می‌کند که در آن صلح تا آن زمان حاکم بود. قدرتی که مسیح می‌دهد انسان را قادر می‌سازد در برابر ظالم و غاصب مقاومت کند. هر که از گناه به جای دوست داشتن آن متنفر باشد، هر که در برابر هوس‌هایی که در دلش حکمفرما شده است مقاومت کند و غلبه کند، نشان می‌دهد که یک اصل در درون او کار می‌کند که کاملاً از بالا سرچشمه می‌گیرد.

تضادی که بین روح مسیح و روح شیطان وجود دارد در استقبال جهانی از عیسی به وضوح نشان داده شد. به این دلیل که او بدون ثروت، شکوه یا عظمت دنیوی ظاهر شد، یهودیان به رد کردن او سوق داده شدند. آنها دیدند که او دارای قدرتی است که بیش از جبران فقدان آن مزایای ظاهری است. اما پاکی و قدوسیت مسیح، نفرت شریر را بر او کشاند. زندگی انکار و فداکاری بی‌گناه او سرزنش همیشگی مردمی مغرور و شهوانی بود. همین بود که بیدارم کرد

دشمنی با پسر خدا شیطان و فرشتگان شیطانی او با مردان شریر متحد شده اند. همه قوای ارتداد علیه مدافع حق توطئه کردند.

همان دشمنی که با استاد آشکار شد، در برابر پیروان مسیح نیز آشکار شد. هر کس خصلت دافعه گناه را ببیند و با قدرت از بالا در برابر وسوسه مقاومت کند، قطعاً خشم شیطان و رعایای او را برمی انگیزد. نفرت از اصول ناب حق و اتهام و آزار مدافعان آنها تا زمانی که گناه و گناه وجود دارد وجود خواهد داشت. پیروان مسیح و بندگان شیطان نمی توانند هماهنگ باشند. ظلم صلیب از بین نرفته است. "همه کسانی که بخواهند در مسیح عیسی خداپسندانه زندگی کنند، آزار خواهند دید" (دوم تیموتائوس 3:12).

کارگزاران شیطان پیوسته تحت هدایت او کار می کنند تا اقتدار او را تثبیت کنند و پادشاهی او را در مخالفت با حکومت خدا بسازند. برای این منظور آنها به دنبال فریب شاگردان مسیح و فریفتن آنها از اطاعتشان هستند. آنها مانند رهبر خود، برای رسیدن به هدف خود، کتب مقدس را تحریف و منحرف می کنند. درست همانطور که شیطان سعی کرد علیه خدا تهمت بزند، مأموران او نیز به دنبال اتهامات نادرست علیه قوم خدا هستند. روحی که مسیح را کشت، انسان های شرور را به نابودی شاگردانش وا می دارد. همه اینها در آن پیشگویی اول پیش بینی شده است: "من بین تو و زن و بین نسل تو و نسل او دشمنی خواهم کرد." و تا آخرالزمان همینطور خواهد بود.

شیطان تمام نیروهای خود را جمع می کند و تمام قدرت خود را به نبرد می اندازد. چطور با مقاومت بزرگتری مواجه نمی شوید؟ چرا سربازان مسیح اینقدر خوابیده و بی تفاوت هستند؟ چرا اینقدر بی تفاوتی نشان می دهند؟ زیرا او ارتباط واقعی بسیار کمی با مسیح دارد. زیرا آنها از روح او بسیار بی بهره اند. گناه برای آنها منفور و نفرت انگیز نیست، همانطور که برای استادشان بود. آنها مانند مسیح با مقاومت قاطع و مصمم با آن روبرو نمی شوند. آنها شرارت و بدی بیش از حد گناه را درک نمی کنند و نسبت به شخصیت و قدرت شاهزاده تاریکی کور هستند. دشمنی کمی با شیطان و اعمال او وجود دارد، زیرا در مورد قدرت و کینه توزی او، و میزان بی حد و اندازه مبارزه او علیه مسیح و کلیسایش، ناآگاهی زیادی وجود دارد. جمعیت در این زمینه دچار توهم هستند.

آنها نمی دانند که دشمن آنها یک ژنرال قدرتمند است که ذهن فرشتگان شیطانی را کنترل می کند و با نقشه های خوب و حرکات بسیار ماهرانه در حال جنگ با مسیح است تا از نجات جانها جلوگیری کند. در میان مدعیان مسیحیت، و حتی در میان خادمین انجیل، اشاره ای به شیطان به ندرت شنیده می شود، جز شاید ذکر اتفاقی در منبر. آنها چشم خود را بر شواهد ادامه فعالیت و موفقیت خود می بندند. آنها از هشدارهای بسیار در مورد ظرافت آن غفلت می کنند. به نظر می رسد از وجود خود بی خبرند.

در حالی که مردان نسبت به اشتباهات خود بی اطلاع هستند، این دشمن مراقب هر لحظه در مسیر آنها قرار می گیرد. او حضور خود را در هر گوشه از خانه، در هر خیابان شهرهای ما، در کلیساها، در شوراها، ملی، در دادگاه های عدالت معرفی می کند، روح و جسم مردان، زنان و کودکان را گنج می کند، فریب می دهد، اغوا می کند، همه جا را تپه می کند. جدا کردن خانواده ها، کاشتن نفرت، رقابت، نزاع و قتل. و به نظر می رسد که جهان مسیحی این چیزها را به گونه ای در نظر می گیرد که گویی خدا خود آنها را قرار داده است و باید وجود داشته باشند.

شیطان پیوسته در پی غلبه بر قوم خدا با شکستن موانعی است که آنها را از جهان جدا می کند. اسرائیل باستان زمانی که با غیریهودیان شریک شد، به گناه اغوا شد. به همین ترتیب، اسرائیل مدرن نیز گمراه می شود. «خدای این عصر، ذهن کافران را کور کرده است، تا نور انجیل جلال مسیح، که صورت خداست، بر آنها نتابد» (دوم قرنتیان 4:4).

که پیروان مصمم مسیح نیستند، بندگان شیطان هستند. در قلب ناسازگار عشق به گناه و تمایل به گرامی داشتن و عذرخواهی آن وجود دارد. در قلب تازه شده نفرت از گناه و مقاومت مصمم در برابر آن وجود دارد.

هنگامی که مسیحیان جامعه شریر و بی ایمان را انتخاب می کنند، خود را در معرض وسوسه قرار می دهند. شیطان در برابر دیدگان پنهان می شود و یواشکی چشم بند فریبده خود را بر چشمان آنها می گذارد. آنها نمی توانند ببینند که چنین شرکتی برای آسیب رساندن به آنها حساب شده است، و در حالی که آنها همیشه در شخصیت، گفتار و کردار شبیه دنیا هستند، روز به روز کورتر می شوند.

پیروی از آداب و رسوم جهان، کلیسا را به جهان تبدیل می کند. هرگز جهان را به مسیح تبدیل نمی کند. آشنایی با گناه ناگزیر باعث می شود که آن را کمتر نفرت انگیز جلوه دهند. کسی که دوستی با بندگان شیطان را انتخاب کند، به زودی از مولایش می ترسد. هنگامی که در مسیر انجام وظیفه، مانند دانیال در دربار پادشاه، مورد آزمایش قرار می گیریم، می توانیم مطمئن باشیم که خدا از ما محافظت می کند. اما اگر خود را در معرض وسوسه قرار دهیم، دیر یا زود سقوط خواهیم کرد.

وسوسه گر اغلب از طریق کسانی که کمترین گمان را به تحت کنترل بودن او دارند، با موفقیت عمل می کند. صاحبان استعداد و تحصیلات مورد تحسین و تکریم قرار می گیرند، چنانکه گویی این صفات می تواند فقدان ترس از خدا را جبران کند یا انسان را شایسته لطف او سازد. استعداد و فرهنگ به تعبیر دقیق، موهبتی از جانب خداوند است، اما وقتی به جای تقوا به کار گرفته شود، به جای اینکه روح را به خدا نزدیک کند، آن را از او دور کند، لعنت و دام می شود. این عقیده در میان بسیاری غالب است که هر کسی که ظاهری مودب یا باصفا به نظر می رسد باید به نوعی مسیحی باشد. هرگز اشتباه بزرگتر از این وجود نداشته است. این خصوصیات باید شخصیت هر مسیحی را زینت بخشد، زیرا تأثیر قدرتمندی به نفع دین واقعی خواهند داشت. اما آنها باید به خدا تقدیم شوند وگرنه قدرتی برای شر هستند. بسیاری از مردان با خرد و اخلاق خوب هستند که به آنچه که معمولاً یک عمل غیراخلاقی خوانده می شود متوقف نمی شوند. چیزی بیش از یک ابزار صیقلی در دست شیطان نیست. خصلت خائنه و فریبکارانه نفوذ و سرمشق آنان، آنان را نسبت به افراد نادان و بی سواد، دشمنان راه خدا خطرناکتر می سازد.

سلیمان از طریق دعای پرشور و توکل وابسته به خدا به حکمتی دست یافت که شگفتی و شگفتی جهان را برانگیخت. اما هنگامی که از منبع قدرت خود برگشت و با اعتماد به خود به جلو حرکت کرد، قربانی وسوسه شد. سپس استعدادهای شگفت انگیزی که به این خردمندترین پادشاه اعطا شده بود، فقط او را به عامل مؤثرتری برای دشمن روح تبدیل کرد.

در حالی که شیطان پیوسته به دنبال کور کردن ذهن آنها از این واقعیت است که مسیحیان هرگز فراموش نمی کنند که آنها "در برابر گوشت و خون، بلکه در برابر حکومت ها، با قدرت ها، با اربابان تاریک این جهان، با ارواح شریر در مکان های بلند مبارزه می کنند" (افسیسیان). (6:12 این اخطار الهام شده در طول قرن ها تا زمان ما طنین انداز است: «هوشیار و بیدار باشید، زیرا دشمن شما مانند شیر غرش می کند و در جستجوی کسی است که او را ببلعد» (اول پطرس. 5: 8).

"سلاح کامل خدا را بپوشید تا بتوانید در برابر مکرهای شیطان بایستید" (افسیسیان. 6:11)

از روزگار آدم تا زمان ما، دشمن بزرگ ما قدرت خود را برای ظلم و نابودی به کار گرفته است. او اکنون برای آخرین کارزار خود علیه کلیسا آماده می شود. همه کسانی که برای پیروی از عیسی تلاش می کنند با این دشمن بی امان درگیر خواهند شد. مسیحی هر چه بیشتر الگوی الهی را تقلید کند، مطمئن تر خود را هدف حملات مردم قرار خواهد داد.

شیطان. همه کسانی که فعالانه در کار خدا مشغولند و به دنبال افشای نقاب از فریب های شیطان و ارائه مسیح به مردم هستند، می توانند به شهادت پولس پیوندند، که در آن او از خدمت به خدا با کمال فروتنی صحبت می کند. ذهن، با اشک ها و وسوسه های فراوان.

شیطان با خشن ترین و ظریف ترین وسوسه های خود به مسیح حمله کرد، اما او در هر درگیری طرد می شد. آن جنگ ها به نفع ما انجام شد، آن پیروزی ها باعث می شود که ما پیروز شویم. مسیح به همه کسانی که در جستجوی آن هستند نیرو خواهد بخشید. هیچ انسانی بدون رضایت خود بر شیطان چیره نمی شود. وسوسه کننده قدرتی ندارد که اراده را کنترل کند یا روح را مجبور به گناه کند. می تواند عذاب دهد، اما آلوده نمی کند. ممکن است باعث عذاب شود، اما نه فساد. این حقیقت که مسیح پیروز شد باید به پیروانش شجاعت الهام بخشد تا با تمام توان خود در نبرد علیه گناه و شیطان بجنگند.

فصل 31

عملیات ارواح شیطانی

رابطه جهان مرئی با جهان نامرئی، خدمت فرشتگان خدا و عملکرد ارواح شیطانی به وضوح در کتاب مقدس آشکار شده است و به طور جدایی ناپذیر با تاریخ بشر در هم آمیخته است. گرایش فزاینده ای برای باور نکردن به وجود ارواح شیطانی وجود دارد، در حالی که بسیاری از فرشتگان مقدس که «خدمت کسانی را که وارث نجات خواهند شد» (عبرانیان 1:14) ارواح مردگان می دانند. اما کتاب مقدس نه تنها وجود فرشتگان اعم از خوب و بد را تعلیم می دهد، بلکه شواهد غیرقابل انکاری را نشان می دهد که نشان می دهد اینها ارواح بی جسم مردگان نیستند.

قبل از خلقت انسان، فرشتگان از قبل وجود داشتند، زیرا هنگامی که پایه های زمین گذاشته شد، "ستارگان صبح ستایش می خواندند و همه فرزندان خدا فریاد شادی می خواندند" (ایوب 38:7) پس از سقوط انسان، فرشتگان برای محافظت از درخت زندگی فرستاده شدند، و این قبل از مرگ یک انسان بود. فرشتگان در طبیعت برتر از انسان هستند، زیرا مزمورنویس می گوید که انسان "کمی پایین تر از فرشتگان" ساخته شده است (مزمور 8: 6).

کتاب مقدس اطلاعاتی در مورد تعداد، قدرت و جلال موجودات بهشتی، ارتباط آنها با حکومت خدا و همچنین رابطه آنها با کار رستگاری به ما می دهد.

«خداوند تخت خود را در آسمانها استوار کرده است و پادشاهی او بر همه حکمرانی می کند.»
و پیامبر می فرماید: صدای فرشتگان بسیاری را در اطراف عرش شنیدم. آنها در تاج و تخت پادشاه پادشاهان، «فرشتگان توانا»، «خادمین او که اوامر او را اجرا می کنند»، «و از کلام او اطاعت می کنند» خدمت می کنند (مزمور 103:19-21 مکاشفه 5:11) ده هزار بار ده هزار و هزاران هزار فرستاده آسمانی بودند که دانیال نبی دیده بود. پولس رسول از آنها به عنوان "لشکرهای بی شمار فرشتگان" یاد می کند.

(عبرانیان 12:22) به عنوان رسولان خدا، آنها «مثل رعد و برق» پیشروی می کنند (حزقیال 1:14) جلال آنها بسیار خیره کننده است و پرواز آنها بسیار سریع است. فرشته ای که بر مقبره خداوند ظاهر شد و "ظاهر او مانند برق بود و جامه او مانند برف سفید" نگهبانان را از ترس لرزاند و آنها "مثل مرده" شدند (متی 3: 28 و 4) هنگامی که سناخریب، آشوری متکبر، به خدا ناسزا گفت و اسرائیل را به نابودی تهدید کرد، «در همان شب فرشته خداوند بیرون آمد و در اردوگاه آشوریان صد و هشتاد و پنج هزار نفر را کشت.» «تمام مردان دلاور و رهبران و فرماندهان» لشکر سناخریب «نابود شدند». "سپس با صورت شرمسار به سرزمین خود بازگشت" (دوم پادشاهان 19:35؛ دوم تواریخ 32:21)

فرشتگان به مأموریت رحمت فرزندان خدا فرستاده شدند. به ابراهیم، با وعده های برکت برای نجات لوط عادل از مرگ با شعله. به ایلیا، هنگامی که از خستگی و گرسنگی در بیابان می میرد. به ایشع، با ارابه‌ها و اسب‌های آتشین شهر کوچکی را که در آن توسط دشمنانش محاصره شده بود، احاطه کرده بودند. به دانیال، هنگامی که در دربار یک پادشاه بت پرست به دنبال حکمت الهی بود، یا رها شد تا طعمه شیرها شود. به پطرس که در زندان هیروودیس به مرگ محکوم شد. به زندانیان فیلیپی؛ به پولس و همراهانش، در شب طوفانی در دریا. برای باز کردن ذهن کورنلیوس برای دریافت انجیل. برای فرستادن به پطرس، با پیام نجات به غریب غیریهودی - به این ترتیب فرشتگان مقدس، در همه اعصار، به قوم خدا خدمت کرده اند.

برای هر پیرو مسیح یک فرشته نگهبان منصوب می شود. این نگهبانان آسمانی از صالحان در برابر قدرت شیطان محافظت می کنند. خود شیطان این را درک کرد که گفت: «آیا ایوب بیهوده از خدا می ترسد؟» آیا او و خانهاش و هر چه دارد را پرچین نکرده‌ای؟» (ایوب 9:1 و 10:1) وسیله ای که خدا از قوم خود محافظت می کند در کلمات مزمور نویس ارائه شده است: "فرشته خداوند در اطراف کسانی که از او می ترسند اردو زده و آنها را نجات می دهد" (مزمور 34:7) نجات دهنده، در مورد کسانی که به او ایمان دارند، گفت: "مواظب باشید که هیچ یک از این کوچولوها را تحقیر نکنید، زیرا به شما می گویم که فرشتگان او در آسمان از دیدن چهره پدر آسمانی من باز نمی مانند" (متی 10: 18) فرشتگانی که مأمور خدمت به فرزندان خدا هستند همیشه به حضور او دسترسی دارند.

بنابراین، قوم خدا، در معرض قدرت فریبنده و کینه توزی مستمر شاهزاده تاریکی، و در ستیز با تمام نیروهای شیطانی، از نگهبانی بی وقفه فرشتگان آسمانی مطمئن هستند. و این محافظت بی جهت داده نمی شود. اگر خداوند وعده فیض و حمایت را به فرزندانش تضمین کرده است، به این دلیل است که باید با عوامل قدرتمند شرارت مقابله کرد - عوامل متعدد، مصمم و خستگی‌ناپذیر که هیچ‌کس نمی‌تواند بدخلق و قدرت آنها را نادیده بگیرد یا آنها را نادیده بگیرد.

ارواح شیطانی که در آغاز بدون گناه آفریده شدند، از نظر طبیعت، قدرت و جلال با موجودات مقدسی که اکنون فرستادگان خدا هستند، برابر بودند. اما هنگامی که در اثر گناه افتادند، به یکدیگر پیوستند تا خدا را بی حرمتی کنند و انسان ها را نابود کنند.

در طغیان شیطان با او متحد شدند و با او از بهشت رانده شدند، در تمام اعصار متوالی با او در جنگ با حجت الهی همکاری کردند.

ما در کتاب مقدس از کنفدراسیون و حکومت آنها، از دستورات مختلف، از هوشمندی و ظرافت آنها، و از نقشه های شیطانی آنها در برابر آرامش و خوشبختی مردم آگاه هستیم.

تاریخ عهد عتیق گهگاه به وجود و فعالیت های او اشاره می کند. اما در زمانی که مسیح روی زمین بود، ارواح شیطانی قدرت خود را به تاثیرگذارترین شکل نشان دادند. مسیح آمد تا نقشه ای را که برای رستگاری انسان طراحی شده بود به انجام رساند و شیطان تصمیم گرفت حق خود را برای حکومت بر جهان مطرح کند. او توانست بت پرستی را در هر نقطه از زمین به جز در سرزمین فلسطین بکار گیرد. مسیح به تنها سرزمینی که کاملاً تسلیم تأثیر وسوسه‌گر نشده بود، آمد تا نور بهشت را بر مردم بتاباند. دو قدرت رقیب ادعای برتری کردند. عیسی بازوان محبت خود را دراز می کرد و از همه کسانی که می خواستند در او آمرزش و آرامش بیابند دعوت می کرد. لشکریان تاریکی دیدند که کنترل نامحدودی ندارند و فهمیدند که اگر مأموریت مسیح موفقیت آمیز باشد، سلطنت او به زودی پایان خواهد یافت. شیطان مانند شیری در قفس خشمگین شد و قدرت خود را هم بر بدن و هم بر روح انسانها به نمایش گذاشت.

در عهد جدید به وضوح بیان شده است که مردان خاصی توسط شیاطین تسخیر شده بودند. مردمی که به این ترتیب مبتلا شده بودند صرفاً از بیماری هایی رنج نمی بردند که علل آن طبیعی بود. مسیح از کسانی که با آنها سر و کار داشت شناخت کامل داشت و حضور و عمل مستقیم ارواح را تشخیص داد

ماوس

نمونه بارز تعداد، قدرت، و بدخواهی آنها، و همچنین قدرت و رحمت مسیح، در شرح کتاب مقدس در مورد شفای مردم جن زده سرزمین گذارن ها آمده است. آن دیوانه های بدبخت، بی اعتنا به هرگونه محدودیت، می پیچیدند، کف می کردند، خشمگین بودند، هوا را از فریادهای خود پر می کردند، با خود بدرفتاری می کردند و همه کسانی را که به آنها نزدیک می شدند به خطر می انداختند.

بدن های خون آلود و درهم ریخته و ذهن های گمشده آنها منظره دلپذیری را به شاهزاده تاریکی نشان می داد. یکی از شایطینی که مبتلایان را کنترل می کرد اظهار داشت: "نام من لژیون است، زیرا ما بسیار هستیم" (مرقس 9: 5) در

در ارتش روم، یک لژیون متشکل از سه تا پنج هزار نفر بود. میزبانان شیطان نیز به صورت شرکت‌هایی سازماندهی شده‌اند، و گروهی که این شیاطین به تنهایی به آن تعلق داشتند، کمتر از یک لژیون نبود.

به فرمان عیسی، ارواح خبیث قربانیان خود را رها کردند و آنها را با آرامش، تسلیم، باهوش و ملایم، زیر پای خداوند نشستند. اما شیاطین اجازه یافتند گله ای از خوک ها را به دریا بیندازند و برای ساکنان سرزمین گادارنی ها از دست دادن آنها بیشتر از نعمت هایی بود که مسیح عطا کرده بود و پزشک الهی را به ترک دعوت کرد. این همان نتیجه ای بود که شیطان می خواست به آن برسد. او با مقصر دانستن فقدان خود به گردن عیسی، ترس خودخواهانه مردم را برانگیخت و آنها را از شنیدن سخنان او باز داشت. شیطان دائماً مسیحیان را متهم می کند که عامل ضرر، رسوایی و رنج هستند، نه اینکه بگذارند سرزنش بر خود و کارگزارانش بیفتد.

اما اهداف مسیح خنثی نشد. او به ارواح شیطانی اجازه داد تا گله خوک ها را نابود کنند تا برای یهودیانی که به عشق سود، این حیوانات ناپاک را پرورش داده اند، سرزنش کنند. اگر مسیح شیاطین را مهار نمی کرد، نه تنها خوک ها، بلکه شبانان و صاحبان آنها را نیز به دریا می انداختند.

حفظ شبانان و مالکان صرفاً به خاطر قدرت او بود که با مهربانی برای رهایی آنها اعمال شد. علاوه بر این، به این رویداد اجازه داده شد تا شاگردان شاهد قدرت ظالمانه شیطان بر انسان ها و حیوانات باشند. منجی می خواست پیروانش از دشمنی که با آن روبرو خواهند شد آگاه باشند تا فریب نخورند و بر فریبکاری هایشان چیره نشوند. همچنین اراده او این بود که مردم آن منطقه بتوانند این قدرت را برای شکستن اسارت شیطان و آزادی اسیران خود مشاهده کنند. و اگر چه عیسی رفت، مردانی که به طرز شگفت انگیزی رهایی یافتند، باقی ماندند تا رحمت نیکوکار خود را اعلام کنند.

وقایع دیگری با ماهیت مشابه در کتاب مقدس ثبت شده است. دختر زن سیروفونیقیایی توسط دیوئی که عیسی با کلام خود او را بیرون کرد به طرز بدی عذاب شد (مرقس 30-36:7 یکی از «شیطان کور و لال» (متی 12:22) مرد جوانی که روح لال داشت، که اغلب او را «در آتش و آب می انداخت تا او را بکشد» (مرقس 9:17-27:9 دیوانه ای که تحت عذاب "روح شیطان ناپاک" (لوقا 36-33:4 آرامش روز سبت را در کنیسه کپرناحوم برهم زد، همه توسط ناجی مهربان شفا یافتند. تقریباً در همه موارد، مسیح شیطان را موجودی باهوش خطاب کرد و به او دستور داد که قربانی خود را ترک کند و دیگر او را عذاب ندهد. پرستندگان کفرناحوم که قدرت عظیم او را دیدند، «همه متحیر شدند و در میان خود گفتند: «این چه سخنی است که با قدرت و قدرت به ارواح ناپاک فرمان می‌دهد و آنها بیرون می‌آیند؟» (لوقا 4:36)

آنهايي که توسط شیاطین تسخیر شده اند معمولاً در شرایط رنج و عذاب بزرگ نشان داده می شوند. اما استثناهایی برای این قاعده وجود دارد. برای به دست آوردن قدرت ماوراء طبیعی، برخی افراد داوطلبانه خود را تسلیم نفوذ شیطان کرده اند. اینها بدیهی است که هیچ تعارضی با شیاطین نداشتند. به این دسته تعلق دارند کسانی که دارای روحیه پیشگویی بودند: شمعون، جادوگر، الیماس، جادوگر، و زن جوانی که در فیلیپی از پولس و سیلاس پیروی کرد.

هیچ کس بیشتر از کسانی که با وجود شهادت مستقیم و فراوان کتاب مقدس، وجود و عملکرد شیطان و فرشتگانش را انکار می کنند، در معرض خطر قرار گرفتن تحت تأثیر ارواح شیطانی نیست. در حالی که ما حيله های آنها را نادیده می گیریم، آنها مزیتی تقریباً غیرقابل تصور دارند و بسیاری از پیشنهادات آنها اطاعت می کنند در حالی که تصور می کنند از دستورات خرد خود پیروی کنند. به همین دلیل است که با نزدیک شدن به آخرالزمان، زمانی که شیطان با قدرت بیشتری برای فریب و فریب کار خواهد کرد

نابود کند، او این باور را در همه جا تبلیغ می کند که وجود ندارد. روش عمل او در پنهان کردن خود و شیوه کارش است.

چیزی نیست که اغواگر بزرگ به اندازه آشنایی ما با نیرنگ های او از آن هراس داشته باشد. او برای پنهان کردن بهتر شخصیت و اهداف خود، باعث شد تا او را به گونه ای بازنمایی کنند که احساساتی بیشتر از تمسخر و تحقیر را برانگیزد. او دوست دارد به عنوان مضحک یا منزجر کننده نقاشی شود، نیمی حیوان و نیمی انسان. شنیدن استفاده از نام شما به عنوان یک سرگرمی و تمسخر توسط کسانی که معتقدند باهوش و آگاه هستند، لذت بخش است.

به این دلیل است که او با مهارت کامل خود را نقاب می زد که این سوال بسیار مطرح می شود: "آیا چنین موجودی واقعا وجود دارد؟" این گواه موفقیت او در ساختن نظریه هایی است که در رابطه با شهادت روشن کتاب مقدس که عموماً در دنیای دینی دریافت می شود، دروغ ارائه می کنند. به این دلیل است که شیطان می تواند به آسانی بر ذهن کسانی که از نفوذ او بی خبر هستند کنترل کند، کلام خدا نمونه های بسیاری از کارهای شیطانی خود را به ما می دهد، نیروهای مخفی خود را برای ما آشکار می کند، و بنابراین ما را در برابر حملات او محافظت می کند. .

قدرت و شرارت شیطان و میزبانش ممکن است به درستی ما را نگران کند، علیرغم این واقعیت که ممکن است در قدرت برتر نجات دهنده خود پناه و رهایی پیدا کنیم. ما خانه های خود را با پیچ و مهره و قفل به دقت ایمن می کنیم تا از اموال و جان خود در برابر افراد شرور محافظت کنیم. اما ما به ندرت به فرشتگان شیطانی فکر می کنیم که دائماً به دنبال دسترسی به ما هستند و در برابر کسانی که ما با قدرت خود هیچ روش دفاعی در مورد حملات آنها نداریم. اگر اجازه داده شود، می توانند ذهن ما را منحرف کنند، به هم ریخته، بدن ما را عذاب دهند، دارایی و زندگی ما را از بین ببرند. تنها لذت آنها بدبختی و ویرانی است. وضعیت وحشتناک کسانی است که در برابر خواسته های الهی مقاومت می کنند و تسلیم وسوسه های شیطان می شوند، تا زمانی که خداوند آنها را به کنترل ارواح شیطانی واگذار می کند. اما کسانی که از مسیح پیروی می کنند همیشه تحت مراقبت او هستند. فرشتگانی با قدرت فوق العاده از بهشت فرستاده می شوند تا از آنها محافظت کنند. شریک نمی تواند بر نگرانی که خداوند بر قومش گذاشته است غلبه کند.

فصل 32

تله های شیطان

درگیری بزرگ بین مسیح و شیطان که نزدیک به شش هزار سال ادامه داشته است، باید به زودی به پایان برسد و شیطان تلاش خود را برای از بین بردن کار مسیح به نفع انسان، و به دام انداختن ارواح در دام های او دو چندان می کند. او می خواهد مردم را در تاریکی و عذاب محبوس کند تا زمانی که وساطت منجی متوقف شود و دیگر قربانی گناه نباشد - این همان هدفی است که او به دنبال رسیدن به آن است.

وقتی تلاش خاصی برای مقاومت در برابر قدرت او وجود نداشته باشد، هنگامی که بی تفاوتی در کلیسا و در جهان حاکم است، شیطان مضطرب نمی شود. زیرا او در خطر از دست دادن کسانی نیست که آنها را اسیر اراده خود می کند. اما هنگامی که توجه به چیزهای ابدی جلب می شود و روح ها می پرسند: "چه باید بکنم تا نجات پیدا کنم؟" او توجه دارد و در پی مخالفت با قدرت خود با قدرت مسیح و مقابله با تأثیر روح القدس است.

کتاب مقدس اعلام می دارد که در یک موقعیت، وقتی فرشتگان خدا رفتند تا خود را به حضور خداوند معرفی کنند، شیطان نیز در میان آنها رفت (ابوب، 6: 1) نه برای تعظیم در برابر پادشاه ابدی، بلکه برای ترویج نقشه های بد او علیه شما

عادل. با همین هدف، وقتی انسانها برای عبادت خدا جمع می شوند، حضور دارد. اگرچه او از دید پنهان است، اما با تمام تلاش برای کنترل ذهن نمازگزاران تلاش می کند. او مانند یک ژنرال با تجربه، برنامه های خود را از قبل برنامه ریزی می کند. هنگامی که رسول خدا را در حال بررسی کتاب مقدس می بیند، موضوع را یادداشت می کند تا به مردم ارائه شود. سپس تمام هوش و بصیرت خود را به کار می گیرد تا شرایط را کنترل کند تا این پیام به گوش کسانی که فریب می دهد در همین نقطه نرسد. کسی که بیش از همه به اخطار نیاز دارد، در یک معامله تجاری که مستلزم حضور اوست، شرکت می کند یا به وسیله ای دیگر از شنیدن کلماتی که می تواند بوی زندگی باشد باز می دارد.

شیطان به دلیل تاریکی روحانی که مردم را فرا گرفته است، بندگان خداوند را با دلهره تماشا می کند. دعای پرشور وزیران را بشنوید که برای شکستن طلسم بی تفاوتی، غفلت و بی تفاوتی التماس دعای لطف و قدرت الهی دارند.

سپس با غیرت تازه، خود را به نیرنگ های خود مشغول می کند. این امر مردان را وسوسه می کند که اشتباهی خود یا نوعی دیگر از ارضای خود را ارضا کنند، در نتیجه احساسات آنها را از بین می برد، به طوری که آنها چیزهایی را که بیش از همه نیاز به یادگیری دارند نمی شنوند.

شیطان به خوبی می داند که همه کسانی را که می تواند به غفلت از دعا و بررسی کتاب مقدس سوق دهد، با حملات او غلبه خواهند کرد. بنابراین، هر ترفندی ممکن را برای جذب ذهن ابداع کنید. همیشه طبقاتی وجود داشته اند که به تقوا اعتقاد دارند و به جای این که به دنبال شناخت حق باشند، دین خود را در جستجوی برخی فقدان شخصیت یا خطای ایمان در کسانی قرار می دهند که با آنها مخالف هستند. چنین افرادی دست یاری شیطان هستند. شاکیان برادران کم نیستند. زمانی که خدا در کار است همیشه در کار هستند و بندگان او را ادای دین می کنند. آنها به گفتار و کردار کسانی که حقیقت را دوست دارند و از آنها اطاعت می کنند رنگ نادرستی خواهند داد. آنها پرشورترین، غیورترین و فداکارترین بندگان مسیح را به عنوان فریبنده و فریبنده نشان خواهند داد. کار او تحریف انگیزه های هر اقدام واقعی و شریف، به گردش درآوردن تلقین ها و برانگیختن سوء ظن در ذهن افراد بی تجربه است.

آنها به هر طریق قابل تصویری در پی آن خواهند بود که آنچه را که خالص و منفور و فریبنده است بسازند.

اما لازم نیست کسی در مورد آنها فریب بخورد. به آسانی می توان دید فرزندان چه کسانی هستند، از چه کسانی الگوبرداری می کنند و از کارشان پیروی می کنند. «از میوه هایشان آنها را خواهید شناخت». (متی، 7:16) رفتار او شبیه رفتار شیطان، تهمت زن زشت، «متهم برادران ما» است (مکاشفه، 12:10)

فریبکار بزرگ، مأموران زیادی دارد که آماده ارائه هر نوع خطا برای به دام انداختن روحها هستند: بدعت‌هایی که برای ارضای سلیقه‌ها و توانایی‌های مختلف کسانی که می‌خواهد ویران کند، آماده شده‌اند. هدف او این است که عناصر غیر صمیمانه و بازسازی نشده را به کلیسا بیاورد، که شک و بی‌ایمانی را تشویق می‌کند و از همه کسانی که مایلند پیشرفت کار خدا و همراه با پیشرفت آن را ببینند، جلوگیری می‌کند. بسیاری از کسانی که ایمان واقعی به خدا یا کلام او ندارند، اصول خاصی از حقیقت را می‌پذیرند و خود را به عنوان مسیحی معرفی می‌کنند. بنابراین آنها می‌توانند به عنوان آموزه‌های کتاب مقدس در اشتباهات خود نفوذ کنند.

این موضع که هیچ نتیجه‌ای از آن چیزی نیست که مردم بدان باور دارند، یکی از موفق‌ترین فریب‌های شیطان است. او می‌داند که حقیقتی که در عشق دریافت می‌شود، روح‌گیرنده اش را تقدیس می‌کند. از این رو مدام در پی جایگزینی آن با نظریه‌ها و افسانه‌های نادرست یا انجیل دیگری است. بندگان خدا از ابتدا با معلمان دروغین، نه صرفاً به عنوان افراد منحرف، بلکه به عنوان مروجان باطل‌های کشنده برای روح، به مبارزه پرداخته‌اند. الیاس، ارمیا، پولس، قاطعانه و شجاعانه با کسانی که مردم را از کلام خدا دور می‌کردند، مخالفت کردند. بردباری که ایمان صحیح دینی را بی‌اهمیت می‌دانست، مورد لطف آن مدافعان مقدس حق قرار نگرفت.

تفاسیر مبهم و خیالی از کتاب مقدس و بسیاری از نظریه‌های متناقض در مورد ایمان مذهبی که در جهان مسیحیت یافت می‌شود، کار دشمن بزرگ ما است تا بدین ترتیب اذهان را گیج کند تا نتوانند حقیقت را تشخیص دهند. و اختلاف و تفرقه‌ای که در میان کلیساهای جهان مسیحیت وجود دارد، تا حد زیادی به دلیل عرف رایج تحریف کتاب مقدس به منظور حمایت از یک نظریه مورد علاقه است. بسیاری به جای مطالعه دقیق کلام خدا با فروتنی قلبی به منظور کسب آگاهی از اراده او، تنها به دنبال کشف چیزی خاص یا منحصر به فرد هستند.

برخی برای حمایت از آموزه‌های نادرست یا شیوه‌های ضد مسیحی، به بخش‌های کتاب مقدس جدا شده از متن می‌چسبند و شاید نیمی از آیه را به عنوان دلیلی بر دیدگاه خود ذکر کنند، در صورتی که قسمت باقی‌مانده، اگر نشان داده شود، معنای کاملاً معکوس خواهد داشت. آنها با بینش مار مانند، خود را پشت جملات نامنسجمی که برای مطابقت با امپال نفسانی آنها آماده شده بود، محاصره کردند. بسیاری به عمد کلام خدا را به این شکل منحرف می‌کنند. برخی دیگر که دارای قوه تخیل فعال هستند، به اشکال و نمادهای نوشته‌های مقدس می‌چسبند، آنها را بر اساس تخیل خود تفسیر می‌کنند، به شهادت کتاب مقدس به عنوان مفسر خود اهمیت چندانی نمی‌دهند، و سپس خیالات خود را به عنوان آموزه‌های کتاب مقدس ارائه می‌کنند. . .

هر گاه مطالعه کتب مقدس بدون دعا و بدون روحیه متواضع و متواضع انجام شود، واضح‌ترین و ساده‌ترین و دشوارترین قسمت‌ها از معنای واقعی خود منحرف می‌شود. رهبران پاپ بخش‌هایی از کتاب مقدس را انتخاب می‌کنند که به بهترین وجه در خدمت هدفشان باشد، آنها را آن‌طور که صلاح می‌دانند تفسیر می‌کنند، و سپس آنها را به مردم ارائه می‌کنند و در عین حال از امتیاز مطالعه کتاب مقدس و درک حقایق مقدس آن برای خودشان محروم هستند.

کتاب مقدس کامل باید همانطور که نوشته شده است به مردم داده شود. در نهایت برای آنها بهتر است که آموزش‌های کتاب مقدسی نداشته باشند، تا اینکه آموزش‌های کتاب مقدس را به طور وحشیانه‌ای تحریف شده دریافت کنند.

قرار بود کتاب مقدس راهنمایی برای همه کسانی باشد که می‌خواهند خود را با اراده خالق خود آشنا کنند. خداوند به انسانها کلام مسلم نبوت را داده است. فرشتگان و

خود مسیح آمد تا چیزهایی را که به زودی باید اتفاق بیفتد به دانیال و یوحنا بشناساند. این مسائل مهم که به نجات ما مربوط می شود در هاله ای از ابهام قرار نگرفته است. آنها به گونه ای نازل نشدند که موجب حیرت و فریب حقیقت جویند. خداوند از طریق حقوق نبی فرمود: "رؤیا را بنویس و آن را به وضوح خوانا کن... تا هر که می دود بتواند آن را بخواند." (حاج، 2:2) کلام خدا برای همه کسانی که آن را با قلبی پشیمان مطالعه می کنند روشن است. هر روح واقعاً مخلص به نور حقیقت خواهد آمد. "نور برای صالحان کاشته می شود." (مزمور 11: 97) هیچ کلیسایی نمی تواند در تقدس پیشرفت کند، مگر اینکه اعضای آن مشتاقانه در جستجوی حقیقت، مانند گنج پنهان باشند.

با فریاد آزادی، مردم نسبت به فریب های دشمن کور می شوند، در حالی که او خود را دائماً برای رسیدن به هدف خود می بیند. هنگامی که او در پیشی گرفتن از کتاب مقدس از طریق گمانه زنی های انسانی موفق می شود، قانون خدا کنار گذاشته می شود و کلیساها خود را در اسارت گناه می بینند، حتی اگر خود را آزاد از گناه اعلام کنند.

برای بسیاری، تحقیقات علمی به یک نفرین تبدیل شده است. خداوند اجازه داد تا در اکتشافات علمی و هنری سیل نوری بر جهان جاری شود. اما حتی بزرگترین اذهان نیز، اگر در تحقیقات خود تحت هدایت کلام خدا قرار نگیرند، در تلاش برای بررسی روابط علم و وحی مضطرب خواهند شد.

علم انسان اعم از مادی و معنوی جزئی و ناقص است. بنابراین، بسیاری نمی توانند نظرات علمی خود را با بیانات کتاب مقدس هماهنگ کنند. بسیاری نظریه ها و گمانه زنی های صرف را به عنوان حقایق علمی می پذیرند و احساس می کنند که کلام خدا باید با آموزه های "به اصطلاح نادرست علم" مورد آزمایش قرار گیرد. خالق و آثار او از درک شما خارج است. و از آنجا که آنها نمی توانند آنها را با قوانین طبیعی توضیح دهند، تاریخ کتاب مقدس غیر قابل اعتماد تلقی می شود. کسانی که به اعتبار اسناد عهد عتیق و جدید شک دارند، اغلب یک گام فراتر می روند و در وجود خدا شک می کنند و قدرتی بی نهایت به طبیعت نسبت می دهند. پس از رها کردن لنگر، آنها رها می شوند تا بر صخره های بی ایمانی سقوط کنند.

بنابراین بسیاری از ایمان منحرف شده و توسط شیطان اغوا می شوند. انسانها کوشیده اند عاقل تر از خالق خود باشند. فلسفه بشری سعی کرده است به اسرار و رازهایی که حتی در تمام اعصار ابدی هرگز آشکار نخواهد شد نفوذ کند و توضیح دهد. اگر انسانها آنچه را که خدا در مورد خود و اهدافش اعلام کرده است تحقیق و درک کنند، چنان دیدگاهی از جلال، عظمت و قدرت تیره به دست خواهند آورد که از پایان پذیری خود آگاه می شوند و خود را به آنچه بر آن نازل شده راضی می کنند. خود و فرزندانشان.

این شاهکار فریب شیطان است که ذهن انسانها را در جست و جو و حدس و گمان در مورد چیزهایی که خدا آشکار نکرده است، و او قصد ندارد ما را بفهمد، نگه می دارد. اینگونه بود که لوسیفر جایگاه خود را در بهشت از دست داد.

او ناراضی بود زیرا تمام اسرار مقاصد خدا به او سپرده نشده بود. سپس آنچه را که در مورد کار خودش نازل شده بود، در مقام عالی که به او اختصاص داده بود، کاملاً نادیده گرفت. او با برانگیختن همین ناراضی در فرشتگان تحت امر خود باعث سقوط آنها شد. اکنون فرشته سقوط کرده به دنبال پر کردن ذهن انسانها با همان روح است و همچنین آنها را به بی احترامی به دستورات مستقیم خدا سوق می دهد.

کسانی که حاضر به پذیرش حقایق روشن و قطعی کتاب مقدس نیستند، پیوسته به دنبال افسانه های دلپذیر برای آرام کردن وجدان خود هستند. هر چه آموزه های ارائه شده معنوی، فداکاری و تحقیرآمیز کمتری داشته باشند، اقبال بیشتری به آنها داده می شود. این افراد توانایی های فکری خود را به پایین می آورند

به خواسته های نفسانی آنها خدمت کنند. از نظر خود عاقلانه تر از آن که کتاب مقدس را با پشیمانی روح و دعای پرشور برای هدایت الهی بررسی کنند، آنها بدون دفاع در برابر فریب رها می شوند. شیطان آماده برآوردن خواسته های دل است و نیزنگ های خود را به جای حق عرضه می کند. این گونه بود که حکومت پاپ بر ذهن انسان ها تسلط یافت و پروتستان ها با رد حقیقت، چون متضمن صلیب است، همین مسیر را طی می کنند. همه کسانی که از کلام خدا برای تحصیل مصلحت و سیاست غفلت می کنند، مبدا با دنیا در ستیز قرار گیرند، به جای حقیقت دینی، بدعت رقت انگیزی خواهند داشت.

هر نوع خطای قابل تصویری توسط کسانی که عمداً حقیقت را رد می کنند پذیرفته می شود. کسی که با وحشت به یک اشتباه نگاه می کند اشتباه دیگر را به راحتی می پذیرد. پولس رسول در مورد افرادی که «حب حقیقت را برای نجات یافتن دریافت نکردند» اعلام می دارد: «به همین دلیل خدا عمل گمراهی را برای آنها می فرستد تا به دروغ ایمان بیاورند و همه آنها داوری شوند. که به حقیقت ایمان نیاورند، اما از گناه لذت بردند» (دوم تسالونیکیان (10-12): 2). با چنین هشدار در برابر ما، باید مراقب باشیم که چه آموزه هایی دریافت می کنیم.

از جمله موفق ترین فعالیت های فریبکار بزرگ، آموزه های کذب و شگفتی های دروغین معنویت گرایی است. او در لباس فرشته ای نور، تورهایش را در جایی که کمتر انتظار می رفت، باز می کند. اگر مردم کتاب خدا را با دعای پرشور مطالعه کنند تا بتوانند آن را بفهمند، در تاریکی رها نمی شوند تا آموزه های نادرست را دریافت کنند. اما چون حقیقت را رد می کنند، طعمه فریب می شوند.

خطای جدی دیگر آموزه ای است که الوهیت مسیح را انکار می کند و ادعا می کند که او قبل از ظهورش به این جهان وجود نداشته است. این نظریه توسط طبقه عظیمی که ادعا می کنند به کتاب مقدس اعتقاد دارند، مورد استقبال قرار می گیرد. با این حال، این نظریه با واضح ترین اظهارات ناجی ما در مورد رابطه او با پدر، شخصیت الهی او و وجود قبلی او در تضاد است. بدون ایجاد غیرمنطقی ترین تحریف در کتاب مقدس نمی توان آن را دریافت کرد. این نه تنها تصور انسان از کار رستگاری را کاهش می دهد، بلکه ایمان به کتاب مقدس به عنوان مکاشفه خدا را نیز تضعیف می کند. در حالی که این امر آن را خطرناک تر می کند، اما رویارویی با آن را نیز دشوارتر می کند. اگر مردم شهادت کتب مقدس الهام شده در مورد الوهیت مسیح را رد کنند، بحث کردن با آنها در این مورد بی فایده است. زیرا هیچ استدلالی، هر چند قاطع، نتوانست آنها را متقاعد کند. "انسان طبیعی چیزهای روح خدا را نمی فهمد، زیرا برای او احمقانه به نظر می رسد، و او نمی تواند آنها را درک کند، زیرا آنها از نظر روحی قابل تشخیص هستند." (اول قرنتیان (14): 2). هیچ کس که از این خطا دفاع می کند نمی تواند تصور درستی از شخصیت یا مأموریت مسیح یا نقشه بزرگ خدا برای رستگاری انسان داشته باشد.

یکی دیگر از خطاهای ظریف و بدخیم این باور است که به سرعت در حال گسترش است که شیطان به عنوان یک موجود شخصی وجود ندارد. که این نام در کتاب مقدس صرفاً برای نشان دادن افکار و امیال شیطانی انسان به کار رفته است.

آموزه هایی که به طور گسترده از منبرهای رایج بازتاب می یابند که ظهور دوم مسیح، آمدن او به هر فرد در هنگام مرگ است، ابزاری حيله گر برای منحرف کردن ذهن انسان ها از آمدن شخصی او در ابرهای آسمان است. سالها شیطان می گوید: "اینک او در خانه است" (متی (26: 23-24) و بسیاری از جان ها به دلیل پذیرش این دروغ از دست رفته اند.

حکمت دنیوی می آموزد که دعا ضروری نیست. مردان علم اعلام می کنند که نمی توان به دعا پاسخ واقعی داد. که این نقض قانون خواهد بود، یک معجزه است، و معجزه وجود ندارد. آنها می گویند جهان توسط قوانین ثابت اداره می شود و خود خدا هیچ کاری که خلاف این قوانین باشد انجام نمی دهد.

بنابراین آنها خدا را به عنوان مقید به قوانین خود نشان می دهند، گویی که اجرای قوانین الهی می تواند آزادی خدا را منتفی کند. چنین تعلیماتی با شهادت مخالف است

از کتاب مقدس. آیا مسیح و حواریونش معجزه نکردند؟ همان ناجی دلسوز امروز زندگی می‌کند و به همان اندازه مایل است که دعای ایمان را بشنود، مثل زمانی که آشکارا در میان مردم راه می‌رفت. طبیعی با ماوراء طبیعی همکاری می‌کند. این بخشی از برنامه خداوند است که در پاسخ به دعای ایمان به ما چیزی عطا کند که اگر آن را نخواهیم به ما نخواهد داد.

آموزه‌های نادرست و ایده‌های خیالی که در میان کلیساهای جهان مسیحیت وجود دارد، بی‌شمار است. تخمین نتایج بد حذف یکی از نشانه‌هایی که توسط کلام خدا ثابت شده است غیرممکن است. تعداد کمی از کسانی که جرات انجام این کار را دارند در رد یک حقیقت واحد متوقف می‌شوند. اکثریت به کنار گذاشتن اصول حقیقت، یکی پس از دیگری ادامه می‌دهند، تا زمانی که کافر واقعی شوند.

اشتباهات الهیات رایج، بسیاری از روح‌ها را به شک و تردید واداشته است، که در غیر این صورت ممکن بود به کتاب مقدس معتقد باشند. برای آنها غیرممکن است که آموزه‌هایی را بپذیرند که احساس عدالت، رحمت و خیرخواهی آنها را رسوا می‌کند. و هنگامی که اینها به عنوان آموزه‌های کتاب مقدس ارائه می‌شوند، از دریافت آن به عنوان کلام خدا خودداری می‌کنند.

و این همان هدفی است که شیطان به دنبال آن است. او چیزی جز از بین بردن اعتماد به خدا و کلام او نمی‌خواهد. شیطان در رأس لشکر بزرگ شکاکان قرار دارد و با نهایت قدرت خود برای جلب روح در صفوف خود تلاش می‌کند. شک کردن مد شده است. طبقه وسیعی وجود دارد که به کلام خدا با سوء ظن می‌نگرد، به همان دلیلی که نویسنده آن است، زیرا گناه را محکوم و محکوم می‌کند. کسانی که مایل به اطاعت از الزامات او نیستند، برای از بین بردن اقتدار او تلاش می‌کنند. آنها کتاب مقدس را می‌خوانند یا به تعالیم آن گوش می‌دهند که از منبر مقدس توضیح داده شده است، صرفاً برای اینکه از آنها یا خطبه ایراد بگیرند.

عده کمی کافر می‌شوند تا غفلت از وظیفه خود را توجیه یا توجیه کنند. برخی دیگر از روی غرور یا بی‌حوصلگی اصول شکاکانه را اتخاذ می‌کنند. آنها بیش از حد عاشق خودپسندی برای روی آوردن به انجام هر چیزی که شایسته افتخار است، که مستلزم تعهد و انکار خود است، روی می‌آورند، آنها به دنبال این هستند که از طریق انتقاد از کتاب مقدس، شهرت داشتن حکمت برتر را برای خود تضمین کنند. در کتاب مقدس چیزهای زیادی وجود دارد که ذهن محدود، که با حکمت الهی روشن نشده است، از درک آن ناتوان است. و بنابراین فرصتی برای نقد آن پیدا می‌کنند. بسیاری هستند که به نظر می‌رسد این یک فضیلت است

خود را در کنار ناباوری، بدبینی و خیانت قرار دهید. اما در پوشش اخلاص مشخص خواهد شد که این افراد با اعتماد به نفس و غرور هدایت می‌شوند. بسیاری از یافتن چیزی در کتاب مقدس خوشحال می‌شوند که ذهن دیگران را گیج کند. برخی در ابتدا به دلیل عشق ساده به بحث و جدل انتقاد و استدلال می‌کنند. آنها نمی‌فهمند که در دام شکارچیان می‌افتند.

اما با بیان آشکار ناباوری خود، احساس می‌کنند باید موضع خود را حفظ کنند. بدین ترتیب با بدکاران متحد می‌شوند و درهای بهشت را به روی خود می‌بندند. خدا در کلام خود شواهد کافی برای شخصیت الهی خود آورده است. حقایق بزرگ در مورد رستگاری ما به وضوح نشان داده شده است. با کمک روح القدس، که به همه کسانی که خالصانه او را می‌جویند وعده داده شده است، هر انسانی می‌تواند این حقایق را برای خود درک کند. خداوند به انسان‌ها بنیان محکمی داده است تا ایمان خود را بر آن تکیه کنند.

با این حال، ذهن محدود انسان‌ها قادر به درک کامل برنامه‌ها و اهداف نامتناهی نیست. ما هرگز نمی‌توانیم خدا را از طریق تحقیق کشف کنیم. ما نباید با دستی گستاخ بخواهیم پرده‌ای را که پشت آن عظمتش را می‌پوشاند، برداریم. رسول فریاد می‌زند: "چقدر قضاوت‌های او غیرقابل بررسی است و راه‌های او چقدر ناشناخته است!" (روم. 11:33) ما می‌توانیم رفتار او با ما و انگیزه‌های او را درک کنیم تا بتوانیم عشق و رحمت نامحدود او را همراه با قدرت بی‌پایان تشخیص دهیم. پدر آسمانی ما

به همه چیز با حکمت و عدالت دستور می دهد و ما نباید ناراضی و بی اعتماد باشیم، بلکه باید با احترام خضوع کنیم. او بسیاری از اهداف خود را برای ما آشکار خواهد کرد، به همان اندازه که برای ما خوب است بدانیم، و بیشتر که باید به دستی که قادر مطلق است، به قلبی که سرشار از عشق است اعتماد کنیم.

اگر چه خداوند شواهد فراوانی برای ایمان به ما داده است، اما او هرگز تمام بهانه های بی ایمانی را از بین نبرده است. هر کس به دنبال قلاب برای آویزان کردن شک های خود باشد، آنها را پیدا خواهد کرد. و کسانی که از پذیرش و اطاعت کلام خدا امتناع می ورزند تا زمانی که هر اعتراضی برطرف شود و دیگر جای هیچ شک و شبهه ای باقی نماند، هرگز به نور نمی آیند.

بی اعتمادی به خدا نتیجه طبیعی یک قلب تجدید ناپذیر است که همین است اما ایمان از روح القدس الهام می شود و تنها با پرورش آن شکوفا می شود. هیچ انسانی نمی تواند بدون تلاش مصمم در ایمان قوی شود. بی ایمانی با تشویق شدن قوی تر می شود، و اگر انسانها به جای اینکه به دلایلی که خداوند برای تثبیت ایمانشان داده است، توجه کنند، اگر به خود اجازه سؤال و انتقاد بدهند، در خواهند یافت که شکهایشان بیشتر تأیید می شود.

اما کسانی که در وعده های خدا تردید دارند و به یقین آن بی اعتمادند فضل او، او را بی حرمتی می کنند. و تأثیر آن، به جای جذب دیگران به مسیح، آنها را از او دور می کند. این درختان غیرمولد هستند که شاخه های تیره خود را به طور گسترده گسترش می دهند و از تابش نور خورشید به سایر گیاهان جلوگیری می کنند و باعث می شوند بگذارد آتروفی شوند و زیر سایه سرد بمیرند. کار این افراد به عنوان شاهی انعطاف ناپذیر علیه آنها ظاهر خواهد شد. آنها شک و تردید می کارند و محصولی بی وقفه به بار خواهند آورد.

برای همه کسانی که صمیمانه می خواهند از شک و تردید خود رهایی یابند، تنها یک راه وجود دارد. به جای پرسش و تحقیق درباره چیزهایی که نمی توانند بفهمند، اجازه دهید به نوری که از قبل بر آنها می تابد گوش کنید و نور بیشتری دریافت خواهند کرد. هر وظیفه ای را که از قبل برای درک شما روشن است، انجام دهید، و شما قادر خواهید بود آنها را که هنوز در مورد آنها تردید دارید، درک کرده و به انجام برسانید.

شیطان ممکن است تقلبی را به قدری شبیه به حقیقت ارائه دهد که کسانی را که مایل به فریب خوردن هستند، فریب دهد، کسانی که می خواهند از خود انکار و فداکاری که حقیقت خواسته است بگریزند. اما برای او غیرممکن است که یک روح واحد را که صادقانه خواهد به هر قیمتی حقیقت را بداند تحت قدرت خود نگه دارد. مسیح حقیقت و «نوری است که به هر انسانی که به جهان می آید نور می دهد» (یوحنا 1:9) روح حقیقت فرستاده شد تا مردم را به تمام حقیقت راهنمایی کند. و به اقتدار پسر خدا اعلام شده است: "بجوید و خواهید یافت." "اگر کسی بخواهد اراده او را انجام دهد، با همان آموزه خواهد دانست که آیا از جانب خداست." (متی 7:7؛ یوحنا 7:17)

پیروان مسیح از دسیسه هایی که شیطان و لشکریانش علیه آنها انجام می دهند اطلاع کمی دارند. با این حال، کسی که در بهشت می نشیند، اطمینان حاصل می کند که همه این مکرها به سوی تحقق طرح های عمیق او هدایت می شوند. خداوند به قوم خود اجازه می دهد که در معرض آزمایش آتشین و سوسه قرار گیرند، نه به این دلیل که از مصیبت و رنج آنها لذت می برد، بلکه به این دلیل که این روند برای پیروزی نهایی آنها ضروری است. او نتوانست، مطابق با جلال خود، آنها را از سوسه محافظت کند، زیرا هدف آزمایش این است که آنها را برای مقاومت در برابر همه جاذبه های شیطانی آماده کند.

اگر با دلای پشیمان و مطیع به گناهان خود اعتراف کنند و گناهان خود را ترک کنند و با ایمان ادعای وعده های او را داشته باشند، نه افراد شرور و نه شیاطین نمی توانند مانع کار خدا شوند یا حضور او را از قومش پنهان کنند. خداوند صباوت می گوید، بر هر وسوسه، هر تأثیر مخالف، چه آشکار یا پنهان، می توان با موفقیت غلبه کرد، "نه با قدرت و نه با خشونت، بلکه به وسیله روح من."

«چشم خداوند بر صالحان است و گوش او به دعای آنان... و اگر به خیری غیرت کنی چه کسی به تو آسیب می رساند؟» (اول پطرس 3:12 و 13) هنگامی که بلعام که بلعام که با وعده پاداش های فراوان فریفته شده بود، اسرائیل را طلسم کرد و با قربانی هایی برای خداوند در صدد برآمد که بر قوم خود لعنت بفرستد، روح خداوند از شرارتی که قصد داشت آن را بیان کند جلوگیری کرد و بلعام مجبور شد. بگویم: "چگونه لعنت کنم که خدا لعنت نمی کند؟ و چگونه می توانم متنفر باشم در حالی که خداوند نفرت ندارد؟" جان من به مرگ صالحان بمیرد و عاقبت من مانند شما باد. هنگامی که قربانی دوباره تقدیم شد، پیامبر شریر اعلام کرد: «اینگ، من مأمور هستم که برکت دهم، زیرا او برکت داده است و من نمی توانم آن را لغو کنم. او هیچ گناهی در اسرائیل ندید و در یعقوب شرارتی مشاهده نکرد. یهوه خدایش با او و در اوست و فریاد پادشاهی در میان ایشان شنیده می شود.» «زیرا هیچ قدرتی بر یعقوب نیست، و هیچ فایده‌ای بر اسرائیل نیست.

در این هنگام در مورد یعقوب و اسرائیل گفته می شود: خدا چه کرده است! (اعداد 21، 10، 8:23 و 23) روح خدا از طریق اکراه بر لبان پیامبر، سعادت برگزیدگان خود را اعلام کرد و حماقت و شرارت دشمنانشان را مورد سرزنش قرار داد: «خوشا به حال آنان که تو را برکت دهند و ملعون بر لعنت کنندگان تو» (عدد). . (24:9)

در آن زمان، قوم بنی اسرائیل به خدا وفادار بودند و تا زمانی که در اطاعت از شریعت او باقی می ماندند، هیچ قدرت زمینی یا جهنمی نمی توانست بر آنها چیره شود. اما لعنتی که بلعام اجازه نداشت بر قوم خدا بیاورد، سرانجام موفق شد با اغوا کردن آنها به گناه، بر آنها بیاورد. با تخطی از احکام خدا، سپس خود را از او جدا کردند و قدرت ویرانگر را احساس کردند.

شیطان به خوبی می‌داند که ضعیف‌ترین روح باقی‌مانده در مسیح برای رویارویی با لشکریان تاریکی بیش از اندازه کافی است و اگر بخواهد آشکارا خود را آشکار کند، ملاقات و شکست خواهد خورد. بنابراین، او به دنبال حذف سربازان صلیب از قلعه های قدرتمند خود است، در حالی که با نیروهای خود در کمین نشسته است، آماده است تا همه کسانی را که به زمین خود می روند، نابود کند. تنها با توکل فروتنانه به خدا و اطاعت از همه احکام او می توانیم در امان باشیم.

هیچ مرد و زنی یک روز یا یک ساعت بدون نماز در امان نیست. ما باید به ویژه از خداوند برای درک کلام او حکمت بخواهیم. فریب‌های وسوسه‌گر و ابزارهایی که می‌توان با موفقیت در برابر آنها مقاومت کرد، آشکار می‌شود. شیطان در استناد به کتاب مقدس متخصص است، و تفسیر خود را برای آیاتی ارائه می دهد که امیدوار است ما را به هم بزند. ما باید کتاب مقدس را با فروتنی و فروتنی مطالعه کنیم، و هرگز اطاعت خود را نسبت به خدا فراموش نکنیم.

در حالی که ما باید دائماً خود را در برابر دام های شیطان محافظت کنیم، باید دائماً با ایمان دعا کنیم: "ما را به وسوسه نکش."

فصل 33

اولین اشتباه بزرگ

در ابتدایی ترین زمان در تاریخ بشر، شیطان تلاش های خود را برای فریب دادن نژاد ما آغاز کرد. کسی که شورش را در بهشت برانگیخته بود، می خواست ساکنان زمین را به اتحاد با او در مبارزه با حکومت خدا هدایت کند. آدم و حوا از اطاعت از شریعت خدا کاملاً خوشحال بودند و این حقیقت گواهی دائمی در برابر ادعای شیطان در بهشت بود که شریعت خدا ظالمانه و مغایر با خیر مخلوقاتش است. و بعلاوه، حسادت شیطان با دیدن سرای زیبا که برای زوج بی گناه آماده شده بود، بیدار شد. او تصمیم گرفت که سقوط آنها را به وجود آورد، تا پس از اینکه یک بار آنها را از خدا جدا کرد، و آنها را تحت قدرت خود درآورد، زمین را به تصرف خود درآورد و پادشاهی خود را در مخالفت با حق تعالی در آنجا مستقر کند.

اگر شیطان خود را در شخصیت واقعی خود آشکار می کرد، فوراً دفع می شد، زیرا آدم و حوا در برابر این دشمن خطرناک هشدار داده شده بودند، اما او در سایه کار می کرد و هدف خود را می پوشاند تا بتواند به طور مؤثرتر به هدف برسد. او با استفاده از مار به عنوان واسطه خود، که در آن زمان موجودی با ظاهری جذاب بود، حوا را خطاب قرار داد و گفت: «آیا چنین است که خدا گفت: از هر درخت باغ نخورید؟» (پیدایش 3:1). اگر او از وارد شدن به بحث با وسوسه کننده امتناع می کرد، در امان بود. اما او جرأت کرد تا با او استدلال کند و قربانی فریب او شد. این است که بسیاری همیشه شکست می خورند. آنها نسبت به مقتضیات خداوند تردید و مجادله می کنند و به جای اطاعت از دستورات الهی، نظریه های بشری را می پذیرند که کاری جز سرپوش گذاشتن بر فریبکاری های شیطان نیست.

زن به او گفت: «از میوه درختان باغ می خوریم، اما از میوه درختی که در وسط باغ است، خدا گفته است که از آن نخورید و نخورید، لمسش کن، مبادا بمیری سپس مار به زن گفت: تو نخواهی مرد. زیرا خدا می داند که در روزی که آن را بخورید، چشمان شما باز خواهد شد و نیکی و بدی را مانند خدا خواهید شناخت» (پیدایش 3: 2-5) او اعلام کرد که آنها مانند خدا خواهند شد و از خرد بیشتری نسبت به قبل برخوردار خواهند شد و می توانند وارد وضعیت بالاتری از وجود شوند. حوا تسلیم وسوسه شد. و از طریق تأثیر آن، آدم به گناه واداشت. آنها سخنان مار را پذیرفتند که منظور خدا چیزی نیست که واقعاً گفته است. آنها به خالق خود اعتماد نداشتند و تصور می کردند که او آزادی آنها را محدود می کند و آنها می توانند با تخطی از قانون او به حکمت و تعالی زیادی دست یابند.

اما آدم پس از گناه، معنای این کلمات را چه می دید: «در روزی که از آن بخورید قطعاً خواهید مرد؟» آیا او آنها را می دید که دلالت می کردند، همانطور که شیطان او را به این باور رسانده بود که او در شرف است که به حالت متعالی تری از وجود هدایت شود؟ آنگاه قطعاً خیر بزرگی وجود داشت که با تجاوز به دست می آمد، و شیطان خود را خیرخواه نژاد نشان می داد. اما آدم ثابت کرد که معنای اعلامیه الهی این نبود. خدا اعلام کرد که انسان به عنوان مجازاتی برای گناه خود باید به زمینی که از آن گرفته شده است بازگردد: «خاک هستی و به خاک باز خواهی گشت» (پیدایش 3:19). سخنان شیطان، "چشمانت باز خواهد شد"، تنها به این معنا صادق است: پس از اینکه آدم و حوا از خدا نافرمانی کردند، چشمان آنها برای تشخیص حماقتشان باز شد. بدی را می دانستند و میوه تلخ گناه را چشیدند.

در وسط عدن درخت زندگی روید که میوه آن قدرت تداوم حیات را داشت. اگر آدم مطیع خدا می ماند، حق دسترسی آزاد به این درخت را داشت و جاودانه می زیست. اما چون گناه کرد از شراکت درخت حیات محروم شد و در معرض مرگ قرار گرفت. جمله الهی: «تو خاکی و به خاک خواهی بازگشت»، حاکی از انقراض کامل حیات است.

جاودانگی که به شرط اطاعت به انسان وعده داده شده بود با تجاوز از بین رفت. آدم نمی توانست آنچه را که در اختیار نداشت به نسل خود منتقل کند. و اگر خدا با قربانی پسرش جاودانگی را در دسترس آنها قرار نمی داد، هیچ امیدی برای نژاد سقوط کرده وجود نداشت. در حالی که "به این ترتیب مرگ بر همه انسانها گذشت، زیرا همه گناه کردند"، مسیح "زندگی و جاودانگی را از طریق انجیل روشن کرد" (رومیان 5:12، دوم تیموتائوس 1:10) و تنها از طریق مسیح می توان به جاودانگی دست یافت. عیسی گفت: «هر که به پسر ایمان آورد، حیات جاودانی دارد. اما هر که در برابر پسر سرکش بماند، حیات را نخواهد دید.» (یوحنا 3:36) هر مردی در صورت احراز شرایط می تواند به این نعمت بی اندازه دست یابد. همه «کسانی که به نیکی ادامه می دهند، جلال، افتخار و جاودانگی را می جویند»، زندگی جاودانی خواهند یافت (رومیان 7: 2).

تنها کسی که در نافرمانی به آدم وعده حیات ابدی داد فریبکار بزرگ بود. و اعلامیه مار به حوا در عدن - "تو مطمئناً نخواهی مرد" -

این اولین خطبه ای بود که در مورد جاودانگی روح موعظه شد. و همین اعلامیه، که صرفاً بر اساس اقتدار شیطان استوار شده است، از منبرهای جهان مسیحیت منعکس شده است، و توسط اکثریت بشر به همان راحتی که توسط والدین اول ما دریافت شد، دریافت می شود. به جمله الهی: «نفس که گناه کند می میرد»

(حزقیال 18:20) معنای زیر داده می شود: روحی که گناه می کند نمی میرد، بلکه تا ابد زندگی می کند. ما نمی توانیم لجاجت عجیبی را تحسین نکنیم که انسانها نسبت به سخنان شیطان اینقدر ناباورانه و نسبت به کلام خدا آنقدر ناباورانه عمل می کنند.

اگر انسان پس از سقوطش به درخت حیات دسترسی آزاد داشت تا ابد زنده می ماند و بدین ترتیب گناه جاودانه می شد. اما یک کربوبی و یک شمشیر شعله‌ور از «راه درخت حیات» محافظت می کردند (پیدایش 3:24) و هیچ عضوی از خانواده آدم اجازه نداشت از این مانع عبور کند و از میوه زندگی بهره‌مند شود. بنابراین هیچ گناهکار فناپذیری وجود ندارد.

اما پس از سقوط، شیطان به فرشتگان خود دستور داد که برای تلقین باور به جاودانگی طبیعی انسان تلاش ویژه ای انجام دهند. و با وادار کردن مردم به دریافت این خطا، آنها را به این نتیجه برسانند که گناهکار در بدبختی ابدی زندگی خواهد کرد. اکنون شاهزاده تاریکی که از طریق عوامل خود کار می کند، خدا را به عنوان یک ظالم انتقام جو معرفی می کند و اعلام می کند که همه کسانی را که او را خشنود نمی کنند به جهنم می اندازد و آنها را برای همیشه آثار خشم خود را احساس می کند. و در حالی که آنها از اندوه غیر قابل بیان رنج می برند و در شعله های ابدی می پیچند، خالق آنها با رضایت به آنها می نگرد.

بنابراین دشمن اصلی خالق و نیکوکار بشریت را با ویژگی های خود معکوس می کند. ظلم شیطانی است. خدا عشق است؛ و هر چه او آفرید پاک، مقدس و دوست داشتنی بود، تا زمانی که گناه توسط اولین یاغی بزرگ معرفی شد. شیطان خود دشمنی است که انسان را به گناه وسوسه می کند و اگر بتواند او را نابود می کند. هنگامی که به قربانی خود اطمینان می دهد، از خرابی هایی که به بار آورده است خوشحال می شود. اگر به او اجازه داده می شد، تمام نسل بشر را در تور خود زندانی می کرد. اگر قدرت الهی نبود، هیچ پسر یا دختری از آدم نمی گریخت.

او امروز به دنبال غلبه بر مردان است، همانطور که بر والدین اول ما غلبه کرد، اعتماد آنها را نسبت به خالق آنها متزلزل کرد و آنها را در حکمت حکومت او و عدالت قوانین او شک کرد. شیطان و فرستادگانش خدا را بدتر از خودشان معرفی می کنند تا شرارت و طغیان خود را توجیه کنند. بزرگ

فریبکار تلاش می کند ظلم وحشتناک شخصیت خود را به پدر آسمانی ما نسبت دهد، تا بتواند خود را به عنوان فردی که از اخراجش از بهشت به شدت آسیب دیده است جلوه دهد، زیرا تسلیم این حکومت ناعادلانه نخواهد شد. او بر خلاف بردگی تحمیل شده توسط احکام سخت یهوه، آزادی را به جهانیان ارائه می کند که می توانند تحت حکومت لطیف خود از آن برخوردار شوند. بنابراین او موفق است که ارواح را از عهد و پیمانی که با خدا بسته است دور کند.

چقدر برای هر احساس محبت و رحمت و حتی برای احساس عدالت ما نفرت انگیز است این آموزه که پس از مرگ مردگان شریر با آتش و گوگرد در جهنمی سوزان ابدی عذاب می شوند که برای گناهان یک زندگی کوتاه زمینی باید عذاب بکشند. تا زمانی که خدا زنده است با این حال، این آموزه عموماً به طور گسترده آموزش داده شده است و هنوز در بسیاری از اعتقادات جهان مسیحیت گنجانده شده است. یک دکتر علم الوهیت گفت: «منظره عذاب های جهنم برای همیشه شادی اولیاء را افزایش می دهد. وقتی موجودات دیگری را با طبیعتی مشابه خود و در شرایط مشابه به دنیا آمده و در چنین بدبختی غوطه ور می بینند، در حالی که در چنین موقعیت متفاوتی قرار دارند، تا حد زیادی لذت خوشبختی خود را احساس می کنند. دیگری این جمله را به کار می برد: «در حالی که حکم عذاب تا ابد بر اشیای غضب اجرا می شود، دود عذاب آنها برای همیشه در نزد اهل رحمت بلند می شود که به جای همدردی با آنها، آنها را برمی انگیزند. فریاد بز: آمین! سپاس خداوند را! پروردگار را بپرستید!»

در کجای صفحات کلام خدا می توان چنین آموزه ای را یافت؟ آیا رستگار شدگان در بهشت عاری از هرگونه احساس ترحم و شفقت و حتی نشان دادن اندک انسانیت خواهند بود؟ آیا بی تفاوتی افراد بی احساس یا ظلم وحشیانه جایگزین این احساسات خواهد شد؟ نه، نه - تعلیم کتاب خدا چنین نیست. نظراتی که در بالا بیان شد ممکن است از جانب مردان تحصیل کرده و حتی صادق باشد، اما فریب سفسطه شیطان را خورده اند. او آنها را به توصیف نادرست عبارات صریح کتاب مقدس سوق می دهد و به زبان رنگ تلخی و بدخیمی می دهد که متعلق به خودش است، اما نه به خالق. یهوه خدا می گوید: «همانطور که زنده ام، از مرگ شریر لذت نمی برم، بلکه از این که شریر از راه خود برگردد و زنده بماند، لذت نمی برم. برگردید، از راه های شیرانه خود بازگردید، زیرا ای خاندان اسرائیل چرا باید بمیرید؟» (حزقیال. 33:11)

اگر بپذیریم که او از دیدن شکنجه های بی وقفه لذت می برد، خدا چه سودی خواهد داشت. کیست که از ناله ها و گریه های درد و آزار موجودات رنجور که در شعله های جهنم نغمه می دارد شادی کند؟ آیا این صداها هولناک می توانند موسیقی در گوش عشق بی نهایت باشند؟ ادعا می شود که تحمیل بدبختی بی پایان بر شریر باید نفرت خدا از گناه را به عنوان شری که آرامش و نظم جهان را مخرب می کند نشان دهد. آه، توهین وحشتناک! گویا نفرت خدا از گناه دلیل تداوم گناه بوده است. زیرا طبق تعالیم این متکلمان، ادامه شکنجه بدون امید به رحمت، قربانیان نگون بخت خود را دیوانه می کند و با ابراز خشم با لعن و ناسزا، بر بار گناه خود می افزایند. جلال خدا با افزایش و تداوم گناه در طول اعصار بی وقفه افزایش نمی یابد.

تخمین شری که توسط بدعت عذاب ابدی انجام شده است از توان ذهن انسان خارج است. دین کتاب مقدس، سرشار از محبت و مهربانی، و سرشار از شفقت، در اثر خرافات تیره و تار شده، و لباس وحشت پوشیده است.

وقتی در نظر می گیریم که شیطان شخصیت خدا را با چه رنگ های نادرستی ترسیم کرده است، آیا می توانیم تعجب کنیم که خالق مهربان ما کافر، ترسیده و حتی منفور است؟ ایده های تکان دهنده در مورد خدا که تبلیغ شده است

درباره دنیا از آموزه های منبر هزاران، بیشتر، میلیون ها شکاک و کافر ساخته است.

تئوری عذاب ابدی یکی از آموزه های نادرستی است که شراب مکروهات بابل را تشکیل می دهد که به همه امت ها می دهد تا بنوشند.» (مکاشفه . (2: 17، 8: 14) اینکه خادمین مسیح می توانستند این بدعت را بپذیرند و آن را از منبر مقدس اعلام کنند، واقعاً یک راز است. باشد که آنها آن را از روم دریافت کنند، همانطور که سبت دروغین را نیز دریافت کردند. مسلم است که آن را مردان بزرگ و نیکو آموخته اند؛ اما نور در این موضوع به آنها داده نشده بود که به ما شده است. آنها فقط مسئول نوری بودند که در زمان خود می درخشید. ما باید پاسخگوی کسی باشیم که در روزگار ما می درخشد. اگر از شهادت کلام خدا دور شویم و آموزه های نادرست را به دلیل تعلیم پدرانمان بپذیریم، در معرض محکومیت بابل قرار می گیریم، شراب زشتکاری های او را می نوشیم.

طبقه بزرگی که آموزه عذاب ابدی به آنها طغیان می کند به سمت خطای مخالف سوق داده می شوند. آنها می بینند که کتاب مقدس خدا را به عنوان موجودی محبت و شفقت نشان می دهد و نمی توانند باور کنند که او مخلوقات خود را به شعله های آتش جهنمی فروزان ابدی بسپارد. اما با پذیرش این باور که روح به طور طبیعی جاودانه است، چاره ای جز این نمی بینند که به این نتیجه برسند که تمام بشریت در نهایت نجات خواهد یافت. بسیاری تهدیدهای کتاب مقدس را صرفاً برای ترساندن مردم به اطاعت می دانند و نه اینکه باید به معنای واقعی کلمه برآورده شوند. بنابراین گناهکار ممکن است در لذت های خودخواهانه زندگی کند، نیازهای خدا را نادیده بگیرد، و همچنان امیدوار باشد که سرانجام مورد لطف او قرار گیرد. چنین آموزه ای با فرض رحمت خداوند، اما از عدالت او غافل است، دل های نفسانی را خشنود می سازد و بدکاران را به گناهانشان تشویق می کند.

برای نشان دادن اینکه چگونه کسانی که به رستگاری جهانی اعتقاد دارند، معنای کتاب مقدس را برای حمایت از جزمت روح ویرانگر خود تحریف می کنند، به سادگی اظهارات خود را نقل می کنند. در تشییع جنازه یک ملحد جوان که فوراً بر اثر تصادف کشته شد، یک وزیر جهان گرا این بیانیه از کتاب مقدس در مورد داوود را به عنوان متن خود انتخاب کرد: "او خود را در مورد آزمون که مرده بود دلداری داده بود" (دوم سموئیل . . (13:39)

سخنران گفت: «اغلب از من می پرسند که سرنوشت کسانی که دنیا را در گناه رها می کنند، شاید در حالت مستی می میرند، یا با لکه های خونین جنایت که از لباس هایشان شسته نشده، می میرند، چه خواهد بود؟ یا چه کسی می میرد این جوان چگونه مرده است، هرگز پیشه ای نکرده یا تجربه ای از دین نداشته است. بیایید به کتاب مقدس بسنده کنیم، پاسخ آنها مشکل عظیم را حل خواهد کرد. آزمون بسیار گناهکار بود. توبه نکرد، مست شد و در حال مستی کشته شد. داوود پیامبر خدا بود، او باید می دانست که آیا آزمون در جهان آینده خوب است یا بد. عبارات دلت چه بود؟ جان داوود پادشاه مایل بود که آبشالوم را ببیند، زیرا او از مرده بودن آزمون در مورد او تسلی یافت.

«از این سخنان چه نتیجه ای باید بگیریم؟ مگر نه این است که رنج بی پایان بخشی از اعتقاد مذهبی او نبود؟ بنابراین ما آن را درک می کنیم، و در اینجا استدلالی پیروزمندانه در حمایت از موافق ترین، روشنفکرترین و خیرخواهانه ترین فرضیه خلوص نهایی و صلح و جهان شمول پیدا می کنیم. او با دیدن اینکه پسرش مرده است، دلداری داد. به خاطر؟ زیرا با چشم نبوت می توانست به آینده باشکوه نگاه کند و آن پسر را ببیند که از همه وسوسه ها به دور است، از اسارت رهایی یافته و از مفساد گناه پاک شده و پس از پاک شدن و روشن شدن کافی، در مجلس پذیرفته شده است. روحیه بالا و شاد تنها آرامش او این بود که فرزند عزیزش که از حال گناه و رنج کنونی دور شده بود به جایی رفته بود که عالی ترین نفس های قدسی است.

روح بر روح تاریک او ریخته می شود. جایی که ذهن او به روی خرد بهشت و خلسه های شیرین عشق جاودانه باز می شود و بنابراین با طبیعتی مقدس آماده لذت بردن از استراحت و مشارکت در میراث ابدی می شود.

«در این افکار، ما به این نکته اشاره می کنیم که معتقدیم نجات بهشت به هیچ وجه به کاری که می توانیم در این زندگی انجام دهیم بستگی ندارد. نه از تغییر قلب فعلی، نه از یک عقیده فعلی، یا یک مسلک فعلی دینی.»

بنابراین، خادم ادعا شده مسیح، دروغی را که مار در عدن گفته بود، تکرار می کند: "شما نخواهید مرد." «در روزی که از آن بخورید، چشمانتان باز خواهد شد و مانند خدا خواهید بود». او اعلام می کند که شرورترین گناهکاران - قاتل، دزد و زناکار - پس از مرگ برای ورود به جلال جاودانه آماده خواهند شد.

این منحرف کننده کتاب مقدس از کجا نتیجه گیری می کند؟ از جمله ساده ای که بیانگر تسلیم شدن داوود در برابر مشیت الهی است. روح او «آرزو داشت ایشالوم را ببیند، زیرا از آمنون که مرده بود تسلی یافت.» شدت این اندوه به مرور زمان رها شده بود و افکار او از مرگ به پسر زنده اش تبدیل شد که از ترس مجازات عادلانه جنایت خود رانده شده بود. این گواه بر این است که آمنون مست محارم پس از مرگش بلافاصله به سرای سعادت برده شد تا در آنجا برای جامعه فرشتگان مطهر آماده شود! افسانه ای دلنشین، مطمئناً بسیار مناسب برای ارضای قلب نفسانی! این آموزه خود شیطان است و عملاً تأثیر می گذارد. آیا ما تعجب خواهیم کرد که با چنین دستورالعملی، گناه فراوان شود؟

رفتاری که این معلم دروغین اتخاذ کرد، رفتار بسیاری دیگر را نشان می دهد. تعداد کمی از کلمات کتاب مقدس از متن آنها جدا شده است، که در بسیاری از موارد نشان می دهد که دقیقاً مخالف تفسیری است که برای آنها ارائه شده است. این بخشهای منقطع منحرف شده اند و برای اثبات آموزه هایی استفاده می شوند که هیچ پایه ای در کلام خدا ندارند. شهادتی که به عنوان شهادی بر این که آمنون مست در بهشت است، استنباط صرف است، که مستقیماً با بیان روشن و مثبت کتاب مقدس که هیچ مستی وارث ملکوت خدا نخواهد بود، در تناقض است (اول قرن تیان (6:10) این گونه است که شک، کافران و شکاکان حقیقت را به دروغ تبدیل می کنند. و انبوه مردم فریب سفیسطه خود را خورده و در گهواره امنیت نفسانی به خواب زده اند.

اگر درست بود که روح همه انسانها در ساعت مرگ مستقیماً به بهشت می رفت، شاید به جای زندگی، آرزوی آن را داشته باشیم. بسیاری با این باور هدایت شده اند تا به وجود خود پایان دهند. هنگامی که گرفتار مشکلات، سردرگمیها و ناامیدیها می شوید، شکستن رشته ظریف زندگی و انداختن خود به سعادت دنیای ابدی کار آسانی به نظر می رسد.

خدا در کلام خود شواهد قاطعی داده است که متخلفان از شریعت خود را مجازات خواهد کرد. کسانی که به خود تملق می گویند که او مهربان تر از آن است که عدالت را در مورد گناهکار اجرا کند، فقط باید به صلیب جلگه نگاه کنند. مرگ پسر پاک خدا گواهی می دهد که "مزد گناه مرگ است"

(رومیان (6:23) که هر نقض قانون خدا باید مجازات عادلانه خود را دریافت کند. مسیح معصوم برای انسان گناه شد. او گناه تجاوز و پنهان شدن چهره پدرش را به دوش کشید، قلبش شکست و زندگی او نابود شد. و این قربانی انجام شد تا گناهکاران فدیة شوند. به هیچ وجه نمی توان انسان را از مجازات گناه رها کرد. هر نفسی که از شریک شدن در کفاره ای که با چنین قیمتی به دست آمده امتناع می ورزد، باید در شخص خود، گناه و مجازات تخطی را تحمل کند.

بیا بیا آنچه را که کتاب مقدس در مورد شریک تعلیم می دهد بررسی کنیم غیرتمند، که جهان گرایان آنها را به عنوان فرشتگان مقدس و شاد در بهشت می بینند.

«به تشنه ای از چشمه ای آب حیات مجانی خواهم بخشید» (مکاشفه (21:6) این وعده فقط برای تشنگان است. هیچ کس جز کسانی که احساس می کنند

نیاز به آب حیات و کسانی که آن را در از دست دادن همه چیز می جویند، آن را دریافت خواهند کرد. «کسی که پیروز شود وارث این چیزها خواهد بود و من خدای او خواهم بود و او پسر من خواهد بود.» (مکاشفه 21:7) در اینجا نیز شرایط مشخص شده است. برای به ارث بردن همه چیز، ما باید در برابر گناه مقاومت کنیم و بر آن غلبه کنیم.

خداوند از طریق اشعیا نبی اعلام می کند: "به صالحان بگو که برای آنها خوب خواهد بود." «وای بر ستمکاران! برای آنها بد خواهد بود، زیرا بر اساس اعمال دستشان مزد خواهند گرفت» (اشعیا 10: 3 و 11 حکیم می گوید: «حتی اگر گناهکار صد بار بدی کند و روزهایش طولانی باشد، یقیناً می دانم که برای کسانی که از خدا می ترسند خوب خواهد بود. اما شریکان خوب نخواهند شد» (جامعه 12: 8 و 13) و پولس شهادت می دهد که گناهکار برای خود "غضب را برای روز غضب که داوری عادلانه خدا آشکار می شود، برای خود ذخیره می کند، که هرکس را مطابق اعمال خود پاداش خواهد داد." "مصیبت و اندوه بر تمام جان هر انسانی که بد می کند" (رومیان 2: 6 و 9).

«هیچ کس که بی اختیار، یا نجس یا طمع باشد، که بت پرست باشد، در ملکوت مسیح و خدا میراثی ندارد» (افسیسیان 5:5) «به دنبال صلح و قدوس باشید که بدون آن هیچ کس خداوند را نخواهد دید» (عبرانیان 12:14) «خوشا به حال کسانی که احکام او را نگاه می دارند تا حق درخت حیات را داشته باشند و از دروازه ها به شهر وارد شوند. اما بیرون سگها، جادوگران، ناپاکان، قاتلان، مشرکان و هرکسی که دروغ می گوید و دوست می دارد، هستند.» (مکاشفه 22:14 و 15).

خداوند به انسانها بیانی از شخصیت و روش خود در برخورد با گناه داده است. «پروردگارا، خداوندا، ای مهربان، بخشنده و بردبار و سرشار از رحمت و وفاداری. همان که هزار نسل رحمت را حفظ می کند و گناه و معصیت و گناه را می بخشد و گناهکار را پاک نمی کند.» (خروج 34:6 و 7) «او همه ستمکاران را نابود خواهد کرد.» «و اما تجاوزکاران، یک به یک هلاک خواهند شد. نسل بدکاران نابود خواهند شد.» (مزمور 145:20، 37:38) قدرت و اقتدار حکومت الهی برای براندازی طغیان به کار گرفته خواهد شد، و با این حال، تمام مظاهر عدالت انتقام جویانه آن با شخصیت خداوند به عنوان موجودی رحیم، دراز و خیرخواه کاملاً هماهنگ خواهد بود.

خداوند اراده یا قضاوت کسی را مجبور نمی کند. او هیچ لذتی از اطاعت بردگی نمی برد. او می خواهد که مخلوقات از دست او دور شوند تا او را دوست بدارند زیرا او شایسته محبت است. او از آنها می خواهد که از او اطاعت کنند زیرا قدرانی هوشمندانه از حکمت، عدالت و خیرخواهی او دارند. و همه کسانی که درک درستی از این صفات دارند، او را دوست خواهند داشت، زیرا با تحسین صفات او به سوی او جذب می شوند.

اصول مهربانی، رحمت، و محبت که منجی ما آموزش داده و نمونه آن را نشان می دهد، رونوشتی از اراده و شخصیت خداست. مسیح اعلام کرد که او چیزی جز آنچه از پدرش دریافت کرده بود، تعلیم نداد. اصول حکومت الهی با دستور منجی کاملاً هماهنگ است: "دشمنان خود را دوست بدارید." خداوند عدالت خود را بر شروران، به نفع جهان هستی، و حتی به نفع کسانی که قضاوتش بر آنها نازل می شود، اجرا می کند. او آنها را خوشحال می کرد، اگر می توانست این کار را بر اساس قوانین حکومت خود و درستی شخصیت خود انجام دهد. او آنها را با لمس محبت خود احاطه می کند، به آنها آگاهی از شریعت خود می دهد، و آنها را با پیشنهاد رحمت خود دنبال می کند. اما آنها عشق او را تحقیر می کنند، شریعت او را باطل می کنند و رحمت او را رد می کنند. در حالی که آنها پیوسته هدایای او را دریافت می کنند، به بخشنده بی احترامی می کنند. آنها از خدا متنفرند زیرا می دانند که او از گناهان آنها متنفر است. خداوند انحراف خود را برای مدت طولانی تحمل می کند، اما ساعت تعیین کننده به پایان می رسد، زمانی که سرنوشت او تعیین می شود. آیا او این شورشیان را به پهلوی خود می بندد؟ آیا او آنها را مجبور به انجام اراده خود خواهد کرد؟

کسانی که شیطان را به عنوان رهبر خود برگزیده اند و با قدرت او کنترل شده اند، آمادگی ورود به حضور خداوند را ندارند.

غرور، فریب، هرزگی، بی رحمی در شخصیت او ریشه دوانید. آیا آنها می توانند

وارد بهشت شوید تا با کسانی که در زمین از آنها نفرت داشتند و نفرت داشتند، جاودانه زندگی کنید؟ حقیقت هرگز برای دروغگو خوشایند نیست، فروتنی غرور و غرور را ارضا نمی کند، پاکی برای فاسد پذیرفته نیست، عشق بی غرض برای خودخواه جذاب به نظر نمی رسد. بهشت چه نوع شادی هایی می تواند برای کسانی که به طور کامل جذب منافع خودخواهانه زمین هستند ارائه دهد؟

آیا کسانی که عمرشان در طغیان علیه خدا سپری شده است می توانند ناگهان به بهشت منتقل شوند و شاهد وضعیت عالی و مقدس کمال باشند که همیشه در آنجا وجود دارد، هر روحی مملو از عشق، هر چهره ای درخشان از شادی، موسیقی مهیج در نوای آهنگین که اوج می گیرد. به احترام خدا و بره، و پرتوهای بی وقفه نور که بر رستگاران از چهره او که بر تخت می نشیند جاری می شود، آیا کسانی که قلبشان پر از نفرت از خدا، از حقیقت و قداست است، می توانند با خدا ملحق شوند. انبوه بهشتی و پیوستن به صداهای ستایش آنها؟ آیا آنها می توانستند جلال خدا و بره را تحمل کنند؟ -نه، نه، سالها آزمایش به آنها داده شد تا بتوانند شخصیت بهشت را شکل دهند، اما هرگز ذهن خود را برای عشق به پاکی تربیت نکردند، هرگز زبان بهشت را یاد نگرفتند و اکنون دیگر دیر شده است. زندگی طغیان کننده علیه خدا آنها را برای بهشت نامناسب کرد.

پاکی و قداست و آرامش آن برایشان عذابی بود و جلال خدا برایشان آتش سوزنده ای بود. آنها آرزوی فرار از آن مکان مقدس را داشتند. آنها با خوشحالی از نابودی استقبال می کردند، تا از چهره ی کسی که برای نجات آنها مرد، پنهان شوند. سرنوشت بدکاران با انتخاب خود آنها تعیین می شود.

طرد او از بهشت، عملی به خواست خودش و عملی عدالت طلبانه و رحمتی از جانب خداوند است.

مانند آب سیل، شعله های روز بزرگ حکم خدا را اعلام می کند که شیران درمان ناپذیر هستند. آنها تمایلی به تسلیم در برابر حجت الهی ندارند. آنها در شورش اعمال شده اند. و هنگامی که زندگی به پایان رسید، برای تبدیل کردن جریان افکار خود در جهت مخالف بسیار دیر است، برای تبدیل شدن از تجاوز به اطاعت، از نفرت به عشق بسیار دیر است.

خدا با حفظ جان قایبل، قاتل، به جهان نمونه ای داد که نتیجه آن اجازه دادن به یک گناهکار برای ادامه زندگی پر از شرارت است. از طریق تأثیر تعالیم و الگوی قایبل، انبوهی از فرزندان او به گناه کشانده شدند، تا اینکه «شرارت انسان در زمین بسیار شد و تمام فکرهای دل او پیوسته بد بود» «زمین در نظر خدا فاسد شد. و پر از خشونت» (پیدایش 5: 6 و 11)

خداوند با رحمت بر جهان، ساکنان شریر آن را در زمان نوح از بین برد و با رحمت، ساکنان فاسد سدوم را نابود کرد. از طریق قدرت فریبنده شیطان، عاملان شرارت همدردی و تحسین را به دست می آورند و بدین ترتیب دائماً دیگران را به طغیان می کشانند. در روزگار قایبل و نوح و در روزگار ابراهیم و لوط چنین بود. و در زمان ما نیز چنین است. در رحمت نسبت به جهان هستی است که خداوند در نهایت رد کنندگان فیض خود را نابود خواهد کرد.

"زیرا مزد گناه مرگ است، اما هدیه خدا حیات جاودانی در خداوند ما مسیح عیسی است" (رومیان 6:23) در حالی که زندگی میراث صالحان است، مرگ سهم شیریان است. موسی به اسرائیل اعلام کرد: "ببینید که امروز زندگی و خیر و مرگ و شر را پیشنهاد می کنم" (تثنیه 30:15) مرگی که این متون مقدس به آن اشاره می کنند، آن گونه نیست که بر آدم گفته می شود، زیرا تمام بشریت از مجازات تخلف او رنج می برند. این "مرگ دوم" است که در تقابل با زندگی ابدی قرار می گیرد.

در نتیجه گناه آدم، مرگ به کل نسل بشر رسید. همه به یک اندازه به آرامگاه فرود می آیند. و از طریق مفاد طرح نجات، همه باید از قبرهای خود بیرون آورده شوند. "رستاخیز عادلان و ناعادلان خواهد بود" (اعمال رسولان 24:15) زیرا همانطور که در آدم همه می میرند، در مسیح نیز همه زنده می شوند" (اول قرنتیان 15:22) اما بین دو طبقه ای که زنده خواهند شد، تفاوت قائل شد. «... همه کسانی که در قبرها هستند صدای او را خواهند شنید و بیرون خواهند آمد. و کسانی که بد کرده اند تا قیامت داوری شود.» (یوحنا 5:28 و 29) کسانی که «لایق» رستاخیز زندگی هستند، «مبارک و مقدس» هستند. "مرگ دوم بر اینها قدرتی ندارد"

(مکاشفه 20:6) اما کسانی که از طریق توبه و ایمان عفو نکرده اند، باید مجازات گناه را دریافت کنند: «مزد گناه».

آنها از مجازاتی رنج خواهند برد که از نظر مدت و شدت متفاوت است، «بر اساس کارهایشان»، اما در نهایت به مرگ دوم ختم می شود. از آنجایی که خداوند بر حسب عدل و رحمتش محال است که گناهکار را در گناهانش نجات دهد، او را از وجودی که تجاوزاتش قبلاً به آن سازش داده بود و خود را بی لیاقت نشان داده است، محروم می کند. نویسندگانی الهام گرفته می گویند: «کمی دیگر زمان می گذرد و شیرین دیگر نخواهد بود. جای خود را می جویی و آن را نخواهی یافت» (مزمور 37:10) و دیگری اعلام می کند: "آنها چنان خواهند بود که گویی هرگز نبوده اند" (عبدیه 16) پوشیده از بدنامی، در فراموشی ناامیدانه و ابدی فرو می روند.

بدین ترتیب گناه، با تمام لعنت و تباهی ناشی از آن، پایان خواهد یافت. مزمورنویس می گوید: «شیرکاران را نابود می کنی و نامشان را برای همیشه و تا ابد محو می کنی. دشمنان تمام شده اند و ویرانه هایشان جاودانه است.»

(مزمور 9:5 و 6) جان، در مکاشفه، که مشتاقانه منتظر ابدیت است، یک آنتیفون جهانی از ستایش را می شنود، بدون هیچ نت ناهماهنگی. همه موجودات در آسمان و روی زمین شنیده شد که خدا را جلال می دادند (مکاشفه 5:13)

در آن صورت هیچ جان گمشده ای وجود نخواهد داشت که به خدا کفر گوید، در عذابی بی پایان بچرخد، هیچ موجودی نخواهد بود که در جهنم بیچد و فریادهای خود را با آوازهای برگزیدگان بپیوندد.

بر خطای اساسی جاودانگی طبیعی، آموزه وجدان در مرگ استوار است، آموزه ای که مانند آموزه عذاب ابدی، با آموزه های کتاب مقدس، حکم های عقل و احساسات انسانیت مخالف است.

طبق باور عمومی، رستگاران در بهشت از همه اتفاقات روی زمین و به ویژه از زندگی دوستانی که پشت سر گذاشته اند آگاه هستند. اما چگونه می تواند مایه شادی اموات باشد که مصائب و مصیبت های زنده ها را بشناسند، گناهی را که عزیزانشان مرتکب می شوند، ببینند و ببینند که آنها همه رنجها، ناامیدیها و مصائب زندگی را تحمل می کنند؟

کسانی که بر روی دوستان خود بر روی زمین شناور هستند، از چه مقدار از نعمت های بهشت برخوردار خواهند شد؟ و چقدر طغیان کننده است این باور که به محض خروج نفس از بدن، روح غیرتمندان در شعله های جهنم افکنده می شود! کسانی که دوستان خود را بدون آمادگی در حال عبور از قبر می بینند، باید در چه ورطه های اندوهی غوطه ور شوند تا وارد ابدیت لعنت و گناه شوند!

بسیاری از این فکر عذاب آور دیوانه شده اند. کتاب مقدس در مورد این چیزها چه می گوید؟ داوود اعلام می کند که انسان در مرگ هوشیار نیست. «روح ایشان بیرون می رود و به خاک باز می گردند، در همان روز تمام نقشه های ایشان نابود می شود» (مزمور 146:4) سلیمان نیز چنین شهادت می دهد: "زیرا کسانی که زنده اند می دانند که خواهند مرد، اما مردگان چیزی نمی دانند." «عشق، نفرت و حسادت نسبت به آنها قبلاً از بین رفته است. تا ابد در هیچ کاری که در زیر آفتاب انجام می شود، سهمی ندارند.» «هرجا می روید، نه کار، نه برنامه، نه دانش و نه حکمت وجود دارد» (جامعه 6، 5، 9:10)

هنگامی که در جواب دعای حزقیا، عمر حزقیا پانزده سال طولانی شد، پادشاه سپاسگزار برای رحمت واسعه او ادای احترام کرد. او در آهنگ خود دلیل شادی خود را چنین می گوید: «قبر نمی تواند تو را ستایش کند، و مرگ نمی تواند تو را ستایش کند. کسانی که در گودال فرو می روند منتظر وفاداری تو نباشند. زنده‌ها، فقط زنده‌ها، شما را ستایش می‌کنند، همانطور که من امروز می‌کنم» (اشعیا 38:18 و 19). الهیات عامه، مردگان صالح را در بهشت معرفی می‌کند که وارد برکت شده‌اند و با زبانی جاودانه خدا را ستایش می‌کنند. اما حزقیا نمی‌توانست چنین چشم‌انداز باشکوهی را در مرگ ببیند. سخنان او با شهادت مزموونیس موافق است: «زیرا در مرگ یادی از تو نیست. در قبر چه کسی تو را ستایش خواهد کرد؟» (مزموور 6:5) «مردگان خداوند را ستایش نمی کنند و نه کسانی که به سرزمین سکوت فرود می آیند» (مزموور 115:17).

پطرس در روز پنطیکاست اعلام کرد که داوود پدرسالار «مرد و دفن شد و مقبره او تا امروز در میان ما باقی است». «زیرا داود به آسمان بالا نرفت» (اعمال رسولان 2:29 و 34). واقعیت که داوود تا روز رستاخیز در قبر می ماند، ثابت می کند که صالحان هنگام مرگ به بهشت نمی روند. تنها از طریق رستاخیز، و به موجب این حقیقت که مسیح زنده شد، سرانجام داوود خواهد توانست در دست راست خدا بنشیند.

و پولس گفت: «زیرا اگر مردگان زنده نمی‌شوند، مسیح نیز برنخاسته است. و اگر مسیح زنده نشده باشد، ایمان شما بیهوده است و همچنان در گناهان خود باقی می‌مانید. و علاوه بر این، کسانی که در مسیح به خواب رفته اند گم شده اند.» (اول قرنتیان 15:16-18). اگر به مدت چهار هزار سال عادلان هنگام مرگ مستقیماً به بهشت می رفتند، پولس چگونه می توانست بگوید که اگر رستاخیز وجود نداشته باشد، "کسانی که در مسیح به خواب رفته اند نیز گم شده اند؟" دیگر نیازی به قیامت نخواهد بود.

شهید تندیل، با دفاع از آموزه خواب مردگان، اعلام کرد: «شما با قرار دادن آنها [ارواح مرده] در بهشت، جهنم و برزخ، استدلالی را که مسیح و پولس با آن رستاخیز را اثبات می کنند، از بین می برید.» «اگر ارواح در بهشت هستند، به من بگو چرا وضعیت آنها به خوبی فرشتگان نیست؟ و آن وقت چه انگیزه ای برای قیامت وجود خواهد داشت؟»

این یک واقعیت غیرقابل انکار است که امید به برکت جاودانه در مرگ منجر به غفلت گسترده از آموزه کتاب مقدس رستاخیز شده است. دکتر آدام کلارک به این گرایش اشاره کرد که در اوایل قرن حاضر گفت: «به نظر می‌رسد که آموزه معاد در میان مسیحیان اولیه بسیار بیشتر از آنچه اکنون است مورد توجه قرار گرفته است! چطور می تواند باشد؟ رسولان پیوسته آن را تشویق می کردند و از طریق آن پیروان خدا را به کوشش، اطاعت و شجاعت ترغیب می کردند. و جانشینان او در عصر حاضر به ندرت به آن اشاره می کنند! همانطور که رسولان موعظه کردند، مسیحیان اولیه ایمان آوردند، و همانطور که ما موعظه می کنیم، شنوندگان ما ایمان می آورند. هیچ دکترینی در انجیل وجود ندارد که مهمتر باشد. و هیچ دکترینی در نظام موعظه کنونی وجود ندارد که با تحقیر بیشتری برخورد شود!»

این امر تا زمانی ادامه یافت که حقیقت شکوهمند رستاخیز تقریباً به طور کامل توسط جهان مسیحی پوشیده شد و دید آن از بین رفت. بنابراین، یک نویسنده مذهبی شناخته شده، در مورد سخنان پولس در اول تزی. 13-18، 4: می‌گوید: «برای همه اهداف عملی تسلیم، آموزه جاودانگی بر برکت صالحان جای هر گونه آموزه مشکوک آمدن دوم خداوند را برای ما می‌گیرد.»

وقتی می میریم، خداوند به سراغ ما می آید. این چیزی است که ما باید انتظار داشته باشیم و باید مراقب آن باشیم. مردگان قبلاً وارد جلال شده اند. آنها منتظر نمی مانند تا شیپور قضاوت و برکت خود را دریافت کنند.»

هنگامی که عیسی می خواست شاگردانش را ترک کند، به آنها نگفت که به زودی به او خواهند پیوست. «و چون بروم و مکانی برای شما آماده کنم، باز خواهم آمد و شما را نزد خود خواهم پذیرفت» (یوحنا 2: 14 و 3).

پولس بعداً به ما می‌گوید که «خداوند خودش، با کلام فرمانش، با شنیدن صدای فرشته‌ای که شنیده می‌شود، و با شیپور خدا، از آسمان فرود خواهد آمد و مردگان در مسیح ابتدا زنده خواهند شد. سپس ما که زنده‌ایم باقی می‌مانیم، با آنها در ابرها گرفته می‌شویم تا خداوند را در هوا ملاقات کنیم، و بدین ترتیب تا ابد با خداوند خواهیم بود.» و می‌افزاید: «پس با این سخنان یکدیگر را تسلی دهید» (اول تسالونیکیان (18-16: 4) چقدر تضاد بین این سخنان آرامش بخش و سخنان وزیر جهانی که در بالا نقل شد، عالی است!

وی به دوستان داغدار خود دلداری داد و این اطمینان را داد که هر چقدر هم که متوفی گناهکار بوده باشد، پس از بازدم آخرین نفس، در میان فرشتگان پذیرایی خواهد شد. پولس برادران خود را به آمدن خداوند در آینده راهنمایی می‌کند، زمانی که زنجیرها گسسته می‌شوند و «مرددهای مسیح» به حیات جاودانی برمی‌خیزند.

قبل از اینکه کسی وارد عمارت مبارکه شود، باید پرونده آنها بررسی شود و شخصیت و اعمال آنها در پیشگاه خداوند بررسی شود.

همه باید بر اساس مطالبی که در کتاب‌ها نوشته شده قضاوت شوند و بر اساس آثارشان پاداش بگیرند. این قضاوت در لحظه مرگ اجرا نمی‌شود. به سخنان پولس توجه کنید: «زیرا او روزی را تعیین کرده است که در آن جهان را به عدالت داوری خواهد کرد، به وسیله شخصی که او را تعیین کرده و قبل از همه به او ایمان آورد و او را از مردگان زنده کند.» (اعمال رسولان 17:31). در اینجا رسول به وضوح اعلام کرد که زمان مشخص و در نتیجه آینده برای داوری جهان تعیین شده است.

یهودا به همین دوره اشاره می‌کند: «و فرشتگانی که حالت اولیه خود را حفظ نکردند، بلکه خانه خود را ترک کردند، تا قیامت روز بزرگ در ظلمت و در غل و زنجیر جاودانه نگاه داشته است.» و دوباره سخنان خونخوار را نقل می‌کند: «اینک خداوند در میان هزاران مقدس خود آمد تا همه را داوری کند» (یهودا (15، 14، 6، یوحنا اعلام می‌کند که «مردگان بزرگ و کوچک را دید که در برابر تخت ایستاده بودند. سپس کتابها باز شد.» و «مردگان برحسب اعمال خود، برحسب آنچه در کتابها نوشته شده، داوری شدند» (مکاشفه (12:20).

اما اگر مردگان از قبل از نعمت‌های بهشت بهره‌مند هستند یا در شعله‌های آتش جهنم می‌پیچند، چه نیازی به قضاوت آینده است؟ تعالیم کلام خدا در مورد این نکات مهم نه مبهم است و نه متناقض؛ آنها را می‌توان برای اذهان عادی درک کرد. اما کدام عقل صالح می‌تواند حکمت یا عدالت را در نظریه فعلی ببیند؟ آیا صالحان پس از بررسی پرونده‌هایشان در داوری، این تزیین را دریافت خواهند کرد: «آفرین، ای بنده نیکو و امین»، «به شادی پروردگارت وارد شو» (متی (21:25) زمانی که قبلاً در آنجا ساکن خواهند شد. او در حضور او، شاید برای سنین طولانی؟ آیا بدکاران از محل عذاب فراخوانده می‌شوند تا حکم قاضی تمام زمین را دریافت کنند: «از من دور شو ای ملعون به آتش جهنم؟» (متی (25:41) ای تمسخر تشریفاتی! توهین شرم آور به حکمت و عدالت خداوند!

نظریه جاودانگی روح یکی از آن آموزه‌های نادرستی بود که روم با وام گرفتن از بت پرستی، آن را در دین مسیحیت گنجاند. مارتین لوتر آن را در زمره «افسانه‌های بی‌شمار احکام رذیله رومی» طبقه‌بندی کرد. مصلح در تفسیر سخنان سلیمان در جامعه که مردگان چیزی نمی‌دانند، گفت: «دلیل دیگر بر بی‌احساس بودن مردگان است. بنابراین سلیمان فکر می‌کند که مردگان عموماً در خواب هستند و به هیچ چیز فکر نمی‌کنند. آنها استراحت می‌کنند، روزها و سال‌ها را نمی‌شمارند، اما وقتی بیدار می‌شوند، به نظرشان می‌رسد که به ندرت یک لحظه خوابیده‌اند.»

در هیچ آیه‌ای از کتاب مقدس این جمله یافت نمی‌شود که صالحان در لحظه مرگ به سوی ثواب خود یا بدکاران به کیفر خود می‌روند.

پدرسالاران و پیامبران چنین اطمینانی از خود باقی نگذاشتند. مسیح و حواریونش این کار را نکردند

کوچکترین اشاره ای به این موضوع کرد. کتاب مقدس به وضوح تعلیم می دهد که مردگان فوراً به بهشت نمی روند، بلکه آنها را تا روز رستاخیز در خواب نشان می دهند (اول تسالونیکیان ، 4:14 ایوب . (12-14:10 همان روزی که نخ نقره شکسته می شود و جام طلا شکسته می شود (جامعه ، 6: 12) افکار انسان ها از بین می روند. کسانی که به مقبره فرود می آیند ساکت هستند. آنها از آنچه در زیر آفتاب انجام می شود چیزی نمی دانند (ایوب . (21:14 استراحت خجسته بر صالحین خسته! زمان، چه طولانی و چه کوتاه، برای آنها لحظه ای بیش نیست. می خوابند و بوسیله شیپور خداوند به جاودانگی باشکوه بیدار می شوند. «شیپور به صدا در خواهد آمد، مردگان فاسد برانگیخته خواهند شد... و هنگامی که این بدن فاسد فاسد نشدنی را بپوشد، و مرد فانی جاودانگی را بپوشد، آنگاه کلامی که نوشته شده محقق می شود: مرگ در پیروزی بلعیده شد. " (اول قرنتیان . (54-52:15 لحظه ای که از خواب عمیق خود بیدار می شوند، مسیر افکار خود را دقیقاً همان جایی که قطع شده بود از سر می گیرند. آخرین حس درد مرگ بود، آخرین فکر این بود که زیر قدرت قبر می افتند.

هنگامی که آنها از قبر برمی خیزند، اولین فکر شادی آور آنها در فریاد پیروزمندانه منعکس می شود: "ای مرگ، پیروزی تو کجاست؟ ای مرگ نیش تو کجاست؟" (اول قرنتیان . (55:15)

فصل 34

روح گزایی

خدمت فرشتگان مقدس، همانطور که در کتاب مقدس ارائه شده است، برای هر یک از پیروان مسیح، آرامش بخش ترین و گرانبهارترین حقیقت است. اما آموزه های کتاب مقدس در این مورد به دلیل اشتباهات الهیات رایج مخدوش و منحرف شده است. آموزه جاودانگی طبیعی، که ابتدا از فلسفه بت پرستی وام گرفته شد، و در تاریکی ارتداد بزرگ در ایمان مسیحی گنجانده شد، حقیقتی را که به وضوح در کتاب مقدس تعلیم داده شده است، خفه کرده است که "مردگان هیچ چیز نمی دانند."

عده زیادی به این باور رسیدند که ارواح مردگان «ارواح خدمتگزار هستند که برای خدمت به کسانی فرستاده می شوند که وارثان نجات خواهند بود». و این به رغم شهادت کتاب مقدس در مورد وجود فرشتگان آسمانی، و ارتباط آنها با تاریخ انسان، قبل از اینکه مرده ای وجود داشته باشد.

دکترین آگاهی انسان در مرگ، به ویژه این باور که ارواح مردگان برای خدمت به زنده ها باز می گردند، راه را برای معنویت گزایی مدرن هموار کرد. اگر مردگان در حضور خدا و فرشتگان مقدس پذیرفته می شوند و با دانشی بسیار فراتر از آنچه قبلاً داشتند مورد لطف و عنایت قرار می گیرند، چرا نباید به زمین بازگردند تا زنده ها را روشن کنند و آموزش دهند؟ بله، همانطور که متکلمان مشهور تعلیم می دهند، ارواح مردگان بر روی دوستان خود در زمین شناور هستند. چرا نباید به آنها اجازه داد که با آنها ارتباط برقرار کنند تا آنها را از بدی ها برحذر دارند یا آنها را در رنج هایشان تسلی دهند؟ چگونه کسانی که به آگاهی انسان در هنگام مرگ ایمان دارند، می توانند آنچه را که به عنوان نور الهی که ارواح جلال یافته به آنها منتقل می شود، رد کنند؟ در اینجا کانالی وجود دارد که مقدس تلقی می شود و از طریق آن شیطان برای تحقق اهداف خود تلاش می کند.

فرشتگان سقوط کرده که دستورات او را اجرا می کنند به عنوان پیام آورانی از دنیای معنوی ظاهر می شوند. شاهزاده شیطان در حالی که ادعا می کند که زنده ها را با مردگان ارتباط برقرار می کند، تأثیر شگفت انگیز خود را بر ذهن آنها اعمال می کند.

او قدرت دارد که ظاهر مردگان عزیزشان را در برابر مردم بیاورد. جعل کامل است: ظاهر آشنا، کلمات و لحن با دقت شگفت انگیزی بازتولید می شود. بسیاری با این اطمینان خاطر که عزیزانشان از نعمت بهشت بهره می برند، دلداری می دهند. و بدون شک به خطر، به «ارواح فریبنده و آموزه های شیاطین» توجه می کنند.

چه بسیار انسانهایی که به این باور رسیده اند که مرده ها واقعاً برای برقراری ارتباط با آنها باز می گردند، بنابراین شیطان به آنها چنین می نماید که کسانی که به قبر رفتند آمادگی نداشتند. اینها می گویند که در بهشت خوشحال هستند و حتی در آنجا مقام عالی دارند. و به این ترتیب این خطا به طور گسترده آموزش داده می شود که بین صالح و شریر تفاوتی وجود ندارد. بازدیدکنندگان بالقوه از دنیای ارواح گاهی اخطارها و هشدارهایی می دهند که ثابت می شود درست است. سپس، به محض جلب اعتماد، آموزه هایی را ارائه می کنند که مستقیماً ایمان به کتاب مقدس را از بین می برد.

با ظاهر علاقه عمیق به رفاه دوستان خود در زمین، آنها خطرناک ترین خطاها را القا می کنند. این واقعیت که آنها حقایقی را بیان می کنند و گاه قادر به پیش بینی رویدادهای آینده هستند، ظاهری قابل اعتماد به اظهارات آنها می بخشد و آموزه های نادرست آنها توسط بسیاری با جدیت پذیرفته می شود و آنها را کورکورانه می پذیرند، گویی مقدس ترین حقایق هستند. کتاب مقدس شریعت خدا کنار گذاشته شده، روح فیض تحقیر شده، خون عهد نامقدس تلقی می شود. ارواح الوهیت مسیح را انکار می کنند و حتی خالق را در همان سطح خود قرار می دهند. بنابراین تحت پوشش جدیدی،

شورش بزرگ به انجام جنگ علیه خدا که در بهشت آغاز شد و حدود شش هزار سال بر روی زمین ادامه یافت ادامه می دهد.

بسیاری سعی می کنند با نسبت دادن آنها به تقلب و حيله گری رسانه، مظاهر روح گرایی را توضیح دهند. اما در حالی که این درست است که نتایج تقلب اغلب به عنوان تظاهرات واقعی از بین رفته است، همچنین نمایش های مشخصی از قدرت ماوراء طبیعی وجود داشته است. نوحه های مرموزی که معنویت گرایی مدرن با آن آغاز شد، نتیجه تقلب یا حيله گری انسان نبود، بلکه کار مستقیم فرشتگان شیطانی بود که به این ترتیب یکی از موفق ترین فریب ها در نابودی روح ها را معرفی کردند. بسیاری در دام این باور خواهند افتاد که روح گرایی یک فریب صرف انسانی است. اما هنگامی که با مظاهر و مظاهر روبرو شوند که خصوصیت ماوراء طبیعی آنها قابل انکار نیست، فریب می خورند و آنها را به عنوان قدرت بزرگ خدا می پذیرند.

این افراد از شهادت کتاب مقدس در مورد شگفتی های شیطان و کارگزارانش غفلت می کنند. به کمک شیطان بود که جادوگران فرعون توانستند با کار خدا مقابله کنند. پولس شهادت می دهد که قبل از ظهور دوم مسیح، مظاهر مشابهی از قدرت شیطانی وجود خواهد داشت. پیش از آمدن خداوند باید «عمل شیطان با تمام قدرت و نشانه‌ها و شگفتی‌های دروغین و با تمام نیرنگ‌های ناعادلانه باشد» (دوم تسالونیکیان 2: 9 و 10) و یوحنا رسول با توصیف قدرت معجزه گر که در روزهای آخر ظاهر خواهد شد، اعلام می کند: "او نشانه های بزرگی انجام می دهد، به طوری که حتی آتش از آسمان قبل از مردم به زمین فرود می آید. او ساکنان روی زمین را به خاطر نشانه هایی که به او داده شده بود اغوا می کند» (مکاشفه 13: 13 و 14) در اینجا هیچ جعل محض پیش بینی نمی شود. مردم فریب معجزاتی را می خورند که کارگزاران شیطان قدرت انجام آنها را دارند، نه معجزاتی که آنها قصد انجام آن را دارند.

شاهزاده تاریکی که مدتهاست قدرتهای ذهن برتر خود را به کار فریب هدایت کرده است، وسوسه های خود را به طرز ماهرانه ای با مردان در هر طبقه و شرایطی تطبیق می دهد. برای اهل فرهنگ و تهذیب، او روح گرایی را در ظریفترین و روشن‌فکرانه‌ترین جنبه‌ی آن ارائه می‌کند، و بنابراین در جذب بسیاری به فریب خود موفق است. حکمتی که روح گرایی بیان می‌کند همان حکمتی است که توسط یعقوب رسول توصیف شده است، که «آن چیزی نیست که از بالا می‌آید، بلکه زمینی، حیوانی و شیطانی است» (یعقوب 15: 3) با این حال، فریبکار بزرگ این را پنهان می کند، زمانی که پوشاندن آن به هدف او بهتر عمل می کند. کسی که می تواند در صحرای وسوسه با درخشش سرافیم آسمانی قبل از مسیح در صحرای وسوسه ظاهر شود، به عنوان فرشته ای از نور به جذاب ترین شکل نزد مردم می آید. او با ارائه مضامین بلند به عقل متوسل می شود، با صحنه های گیرا حواس را به وجد می آورد و با تصاویری شیوا از عشق و نیکوکاری، محبت ها را هدایت می کند. او تخیل را به پروازهای متعالی برمی انگیزد و انسان ها را وادار می کند که چنان به خرد خود بیاند که در قلبشان وجود ابدی را تحقیر کنند. این موجود قدرتمند که توانست نجات دهنده جهان را به کوهی بسیار بلند و در برابر دیدگان او تمام پادشاهی های زمین و شکوه آن را منتقل کند، وسوسه های خود را به گونه ای به مردم عرضه خواهد کرد که حواس همه را منحرف کند. که توسط قدرت الهی محافظت نمی شوند.

شیطان، امروزه، مانند حوا در عدن، از طریق تملق و چاپلوسی، مردان را اغوا می کند و میل به دست آوردن معرفت ممنوع و جاه طلبی هیجان انگیز را از طریق تعالی نفس در آنها القا می کند. نوازش این بدی ها بود که باعث سقوط او شد و از طریق آنها می کوشد انسان ها را تباہ کند. او اعلام می‌کند: «شبهه خدا خواهید بود که نیک و بد را می‌شناسید» (پیدایش 3:5) روح گرایی می آموزد که «انسان موجودی است در حال پیشرفت، که سرنوشت تو از بدو تولد پیشرفت، حتی تا ابدیت، به سوی الوهیت است.» و دوباره: "هر وجدانی خود را قضاوت خواهد کرد نه دیگری را." «قضاوت عادلانه خواهد بود، زیرا این قضاوت خود است. (...دادگاه در توست.» یک معلم معنوی گفت، وقتی "آگاهی معنوی" می شود

در او بیدار شد: "همنوعان من همگی نیمه خدایان سقوط نکرده بودند." و دیگری اعلام می کند: "هر موجود عادل و کامل مسیح است."

بنابراین، به جای عدالت و کمال خدای نامتناهی، عبادت واقعی؛ به جای عدالت کامل شریعت، معیار واقعی موفقیت انسان، شیطان سرشت خطاکار و گناهکار خود انسان را به عنوان تنها هدف پرستش، تنها قاعده قضاوت یا معیار شخصیت قرار داده است. این پیشرفت نه به سمت بالا، بلکه به سمت پایین است.

یک قانون هم ماهیت فکری و هم معنوی وجود دارد که با تفکر ما متحول می شویم. ذهن بتدریج خود را با اشیایی که اجازه دارد روی آنها سکونت داشته باشد تطبیق می دهد. انسان هرگز بالاتر از معیار پاک، خوبی یا حقیقت خود نخواهد رفت. اگر خود بالاترین ایده آل شما باشد، هرگز به چیزی عالی تر دست نخواهید یافت. برعکس، مدام پایین تر و پایین تر سقوط خواهد کرد. فقط لطف خداوند است که قدرت تعالی انسان را دارد. اگر به حال خود رها شود، سیر آن ناگزیر نزولی خواهد بود.

برای افرادی که به خود میل می کنند، عاشقان لذت، احساساتی هستند، روح گرایی خود را تحت پوششی کمتر ظریف نسبت به زمانی که خود را به افراد باصفا تر و روشنفکر نشان می دهد، نشان می دهد. آنها در شکل های درشت خود چیزی را می یابند که با تمایلات آنها هماهنگ است. شیطان هر نشانه ای از سستی در ذات انسان را بررسی می کند، گناهی را که هر یک به تنهایی تمایل به ارتکاب آن را دارند مشخص می کند، سپس مراقب است که فرصتی برای ارضای تمایلات شیطانی وجود نداشته باشد. این امر مردان را به افراط در آنچه فی نفسه مشروع است وسوسه می کند و آنها را از طریق بی اعتدالی به تضعیف قوای جسمانی، اخلاقی و روحی خود سوق می دهد. او هزاران نفر را از طریق افراط در هوس ها ویران کرده و در حال نابودی است و بدین ترتیب کل طبیعت انسان را وحشیانه می کند. و برای تکمیل کار خود، از طریق ارواح اعلام می دارد که «دانش واقعی انسان را بر همه شریعت برتری می دهد». که «هرچه درست است»؛ که «خداوند محکوم نمی کند»؛ و اینکه «همه گناهی که مرتکب می شوند بی گناه هستند».

وقتی مردم به این باور می رسند که میل بالاترین قانون است، چه کسی می تواند تعجب کند که فساد و تباهی در همه دست ها فراوان است؟ انبوهی از مردم مشتاقانه آموزه هایی را می پذیرند که آنها را در اطاعت از تکانه های قلبی آزاد می گذارد. افسار خویشتن داری به دست شهوات سپرده می شود، قوای ذهن متحول می شوند و تابع تمایلات حیوانی می شوند، و شیطان با خوشحالی هزاران نفر را که ادعا می کنند پیرو مسیح هستند در دام تور خود گرفتار می کند.

اما هیچ کس نیازی به فریب گزاره های دروغین روح پرستی ندارد. خداوند به دنیا نور کافی داده است تا بتواند تله را کشف کند.

همانطور که قبلاً نشان داده شد، نظریه ای که همان شالوده روح گرایی را تشکیل می دهد با واضح ترین اظهارات کتاب مقدس در جنگ است. کتاب مقدس اعلام می کند که مردگان چیزی نمی دانند، که افکارشان از بین رفته است. آنها در هیچ کاری که در زیر آفتاب انجام می شود، نقشی ندارند. آنها از شادی ها یا غم های عزیزانشان در زمین چیزی نمی دانند.

علاوه بر این، خداوند صراحتاً هرگونه ارتباط ادعایی با ارواح مردگان را ممنوع کرده است. در روزگار عبرانیان طبقه ای از مردم وجود داشتند که میخواستند مانند روحانیون امروزی ارتباط خود را با مردگان حفظ کنند. اما «ارواح آشنا»، همانطور که این بازدیدکنندگان از جهانهای دیگر نامیده می شوند، توسط کتاب مقدس به عنوان «ارواح شیاطین» معرفی شده اند (مقایسه کنید شماره 1-2: 25 صم. ؛ 106: 28 اول قرنتیان ؛ 10: 20 مکاشفه. (16: 14 کار معاشرت با ارواح آشنا نزد خداوند مکروه اعلام شد و به طور جدی تحت مجازات مرگ ممنوع شد (لاویان. (20: 27؛ 19: 31

اکنون نام جادوگری مورد تحقیر قرار گرفته است. این جمله که مردان می توانند با ارواح شیطانی ارتباط برقرار کنند الف تلقی می شود

افسانه دوران تاریکی اما روح‌گرایی که به صدها هزار، بله، میلیون‌ها نفر می‌رسد، که راه خود را در محافل علمی باز کرده‌اند، به کلیسای هجوم آورده‌اند و در کنگره‌های قانونگذاری و حتی دربار پادشاهان مورد توجه قرار گرفته‌اند - این فریب عظیم چیزی بیش از یک احیاء نیست. در پوششی جدید، از جادوگری محکوم و ممنوع گذشته.

اگر هیچ مدرک دیگری از شخصیت واقعی روح‌گرایی وجود نداشت، برای هر مسیحی کافی بود که بداند ارواح هیچ تفاوتی بین عدالت و گناه، بین شریف‌ترین و پاک‌ترین رسولان مسیح و فاسدترین بندگان شیطان قائل نیستند. شیطان در بهشت نشان می‌دهد که در بهشت هستند و در آنجا بسیار تعالی دارند، به دنیا می‌گویند: «مهم نیست که چقدر شرور هستید، مهم نیست که به خدا و کتاب مقدس ایمان دارید یا ندارید. همانطور که می‌خواهید زندگی کنید؛ بهشت خانه توست.» آموزگاران روحانی عملاً اعلام می‌کنند: «هر کس بدی کند در نظر خداوند نیکو محسوب می‌شود و او از آنها خشنود است. یا: خدای داوری کجاست؟

(مال. «(17:2 کلام خدا می‌فرماید: «وای بر کسانی که بدی را نیک و نیک را بد می‌خوانند. که تاریکی را روشن و نور را تاریکی می‌سازند!» (اشعیا. 5:20)

رسولان، که توسط این ارواح دروغگو تجسم می‌شوند، به‌عنوان متناقض با آنچه تحت الهام روح‌القدس در زمانی که روی زمین بودند، نشان داده می‌شوند. آنها منشأ الهی کتاب مقدس را انکار می‌کنند و در نتیجه پایه امید مسیحی را باطل می‌کنند و نوری را که راه بهشت را آشکار می‌کند خاموش می‌کنند.

شیطان به دنیا این باور را می‌دهد که کتاب مقدس یک داستان تخیلی صرف است، یا حداکثر کتابی است که مناسب دوران کودکی نسل بشر است، اما باید اکنون نادیده گرفته شود یا به عنوان منسوخ دور انداخته شود. و برای اینکه جای کلام خدا را بگیرد جلوه‌های روحی دارد. در اینجا یک کانال کاملاً تحت کنترل شما است. به این وسیله او می‌تواند دنیا را به آنچه او می‌خواهد باور کند. او دقیقاً در جایی که می‌خواهد، در سایه، کتابی را قرار می‌دهد که هم او و هم پیروانش را قضاوت می‌کند. او باعث می‌شود که منجی جهان چیزی بیش از یک انسان معمولی به نظر برسد. و همانطور که نگهبان رومی که از قبر عیسی محافظت می‌کرد گزارش دروغی را منتشر کرد که کاهنان و بزرگان برای انکار رستاخیز او در دهان خود قرار دادند، همچنین کسانی که به مظاهر ارواح اعتقاد دارند سعی می‌کنند اینگونه نشان دهند که هیچ چیز معجزه‌آسایی در این شرایط وجود ندارد. از زندگی منجی. پس از اینکه به دنبال این بودند که عیسی را از تمرکز خارج کنند، آنها توجه خود را به معجزات خود جلب می‌کنند و اعلام می‌کنند که این معجزات بسیار فراتر از کارهای مسیح است.

مسلم است که روح‌گرایی اکنون شکل خود را تغییر می‌دهد و برخی از ناپسندترین جنبه‌های خود را می‌پوشاند، و این در حال به خود گرفتن استتاری مسیحی است. اما اظهارات او از تریبون و مطبوعات تقریباً چهل سال است که در معرض دید عموم قرار گرفته است و شخصیت واقعی او در آنها آشکار می‌شود.

این آموزه‌ها را نمی‌توان انکار یا پنهان کرد.

حتی در شکل کنونی خود، به دور از اینکه سزاوارتر از قبل باشد، به خاطر ظرافت بیشتر فریبش، خطرناکتر از قبل است. در حالی که او قبلاً به مسیح و کتاب مقدس حمله می‌کرد، اکنون ادعا می‌کند که هر دو را می‌پذیرد. اما کتاب مقدس به گونه‌ای تفسیر می‌شود که قلب تجدیدنپذیر را خشنود می‌کند، در حالی که حقایق مهم و حیاتی آن بی‌اثر است. عشق به عنوان بزرگترین صفت خداوند قرار می‌گیرد، اما به احساسات ضعیف تنزل می‌یابد و تفاوت چندانی بین خیر و شر ایجاد نمی‌کند. عدالت خدا، سرزنش‌های او از گناه، خواسته‌های شریعت مقدس او، همگی از دید دور نگه داشته می‌شوند.

به مردم آموزش داده می‌شود که دکالوگ را یک نامه مرده بدانند. افسانه‌های دلپذیر و جذاب، حواس را مجذوب خود می‌کند و مردان را وادار می‌کند که کتاب مقدس را به عنوان پایه و اساس ایمان خود رد کنند. مسیح مانند قبل واقعاً انکار شده است. اما شیطان چنان چشم مردم را کور کرده است که فریب آن معلوم نیست.

تعداد کمی هستند که تصور منصفانه ای از قدرت فریبنده روحگرایی و خطر قرار گرفتن تحت تأثیر آن داشته باشند. بسیاری صرفاً برای ارضای کنجکاوی خود با آن سروکار دارند. آنها هیچ ایمان واقعی به او ندارند، و از این فکر که خود را به سلطه ارواح رها کنند، پر از وحشت می شوند. اما آنها به سرزمین ممنوعه می روند و ویرانگر قدرتمند برخلاف میل آنها قدرت خود را بر آنها اعمال می کند. یک بار طول می کشد تا آنها را وادار کنند تا ذهن خود را به سمت آن تسلیم کنند و آنها را اسیر می کند. برای آنها غیرممکن است که با قدرت خود، طلسم جادوگرانه و فریبنده را بشکنند. هیچ چیز جز قدرت خداوند که در اجابت دعای پرشور ایمان عطا شده است، نمی تواند این ارواح گرفتار را رهایی بخشد.

همه کسانی که به صفات منش گناه آلود می پردازند یا به عمد گناه شناخته شده ای را گرامی می دارند و سوسه های شیطان را دعوت می کنند. آنها خود را از خدا و مراقبت از فرشتگان او جدا می کنند. و هنگامی که شیطان فریب های خود را ارائه می دهد، آنها بی دفاع می شوند و طعمه آسانی می شوند. کسانی که به این ترتیب خود را تحت قدرت آن قرار می دهند، نمی دانند مسیرشان به کجا ختم خواهد شد.

پس از دستیابی به سقوط، و سوسه کننده آنها را به عنوان عوامل خود به کار می گیرد تا دیگران را به تباهی بکشاند.

اشعیا نبی می فرماید: «وقتی به شما می گویند: با غیب گویان و غیب گویان که چهچه می کنند و هم زمزمه می کنند مشورت کنید، آیا مردم با خدای خود مشورت نمی کنند؟ آیا از مردگان از طرف زنده ها مشورت می شود؟ به قانون و شهادت! اگر این گونه صحبت نکنند، هرگز سحر را نخواهند دید» (اشعیا 19: 8 و 20). اگر مردم می خواستند حقیقتی را که در کتاب مقدس به این روشنی بیان شده است، در مورد ماهیت انسان و وضعیت مردگان دریافت کنند، در اعلانات و مظاهر روح پرستی عملکرد شیطان را با قدرت و نشانه ها و شگفتی های دروغین می دیدند. اما انبوهی از مردم به جای چشم پوشی از آزادی بسیار عزیز دلهای نفسانی و دست کشیدن از گناهی که آنها را دوست دارند، چشمان خود را به روی نور می بندند و بدون توجه به هشدارها به راه خود ادامه می دهند، در حالی که شیطان فریب های خود را به دور آنها می بافت و آنها طعمه آنها می شوند. «چون حب حق را نپذیرفتند تا رستگار شوند»، پس «خداوند برای آنها عملیات ضلالت می فرستد تا به دروغ اعتبار بخشد».

(دوم تسالونیکیان 2: 10 و 11)

کسانی که با آموزه های روحگرایی مخالف هستند نه تنها به انسانها، بلکه به شیطان و فرشتگانش نیز حمله می کنند. آنها علیه قدرت ها، حکومت ها و ارواح شریر در مکان های بهشتی جنگ کرده اند. شیطان یک وجب زمین نمی دهد مگر زمانی که با قدرت رسولان بهشتی دفع شود. قوم خدا می توانند آن را ملاقات کنند، همانطور که نجات دهنده ما با کلمات "مکتوب است." شیطان می تواند امروزه مانند ایام مسیح از کتاب مقدس نقل قول کند و تعالیم آنها را برای حمایت از فریبکاری های خود منحرف خواهد کرد. کسانی که در این زمان پرخطر ثابت قدم میمانند، باید شهادت کتاب مقدس را خودشان درک کنند.

بسیاری با ارواح اهریمنی که خود را از خویشاوندان یا دوستان عزیز خود جعل می کنند و خطرناک ترین بدعت ها را اعلام می کنند، مواجه خواهند شد. این بازدیدکنندگان به محبت آمیزترین همدردی های ما متوسل می شوند و برای حفظ ادعاهای خود معجزه می کنند. ما باید آماده باشیم تا با این حقیقت کتاب مقدسی که مردگان چیزی نمی دانند و کسانی که چنین ظاهر می شوند ارواح شیاطین هستند، در برابر آنها مقاومت کنیم.

«ساعت آزمایشی که بر تمام جهان خواهد آمد تا ساکنان زمین را بیازماید» درست پیش روی ماست (مکاشفه، 10: 3)

کسانی که ایمانشان به کلام خدا استوار نباشد فریب خورده و شکست خواهند خورد. شیطان «با هر نیرنگ ناراستی کار می کند» تا کنترل فرزندان انسان را به دست آورد. و فریب آنها پیوسته افزایش خواهد یافت. اما او تنها زمانی می تواند به هدف خود برسد که مردان داوطلبانه تسلیم او شوند

وسوسه ها کسانی که خالصانه به دنبال شناخت حق هستند و می کوشند با اطاعت نفس خود را تزکیه کنند و به این ترتیب هر چه در توان دارند انجام دهند تا خود را برای درگیری آماده کنند، در پناه خدای حق خواهند بود. «چون تو به قول استقامت من نگاه داشتی، من هم تو را حفظ خواهم کرد.»

(مکاشفه 3:10) وعده ناجی است. او زودتر تمام فرشتگان بهشت را برای محافظت از قومش می فرستد تا اینکه بگذارد شیطان بر روحی که به او اعتماد دارد غلبه کند.

اشعیا نبی فریب هولناکی را که بر ستمکاران خواهد آمد و آنها را به این باور می رساند که از قضای الهی در امان هستند، می آورد: «ما عهد مرگ و عهد با آخرت بستیم. وقتی سیل بلا بگذرد به ما نمی رسد، زیرا ما دروغ پناهگاه داریم و خود را زیر باطل پنهان کرده ایم.

(اشعیا 28:15) در کلاسی که در اینجا شرح داده شد، کسانی هستند که در عصمت سرسختانه خود، خود را با این اطمینان که هیچ مجازاتی برای گناهکار وجود ندارد، تسلی می دهند. که تمام بشریت، هر چقدر هم که فاسد باشد، به بهشت عروج خواهند یافت تا مانند فرشتگان خدا شوند. اما، با تأکید بیشتر، کسانی هستند که حقایق را که بهشت به عنوان دفاعی برای صالحان در روز سختی فراهم کرده است، کنار می گذارند و پناه دروغ های شیطان را به جای آنها می پذیرند - ادعاهای وهم آمیز روح گرایی. عهد با مرگ و معامله ای مثل جهنم.

به طرز شگفت انگیزی، فراتر از بیان، کوری مردم این نسل است. هزاران نفر کلام خدا را رد می کنند و آن را ناشایست باور می کنند و با اطمینان مشتاق فریب های شیطان را دریافت می کنند. بدبینان و تمسخرکنندگان تعصب کسانی را که برای ایمان انبیا و رسولان مبارزه می کنند، محکوم می کنند و خود را با مضحک خواندن اعلامیه های موقر کتاب مقدس در مورد مسیح و نقشه نجات، و دیدار ردکنندگان حقیقت سرگرم می کنند. آنها وانمود می کنند که برای ذهن های آنقدر تنگ، ضعیف و خرافی ترحم می کنند که خواسته های خدا را می شناسند و از شریعت او پیروی می کنند. آنها چنان اطمینانی از خود نشان می دهند که گویی در واقع با مرگ و عهد با جهنم عهد بسته اند - گویی سدی صعب العبور و غیر قابل نفوذ بین خود و انتقام خداوند برپا کرده اند. هیچ چیز نمی تواند ترس شما را بیدار کند. آنها به طور کامل تسلیم وسوسه گر شده اند، چنان با او متحد شده اند، و چنان کاملاً با روح او آغشته شده اند که نه قدرت دارند و نه اراده ای برای فرار از دام او.

شیطان مدتهاست که برای آخرین تلاش خود برای فریب دادن جهان آماده می شود. اساس کار او با اطمینانی که در عدن به حوا داده شد، گذاشته شد: "تو نخواهی مرد." «در روزی که آن را بخورید، چشمان شما باز خواهد شد و نیکی و بدی را مانند خدا خواهید شناخت» (پیدایش 3: 4 و 5) او کم کم راه را برای شاهکار فریب خود در توسعه روح گرایی آماده کرده است. او هنوز به تحقق کامل طرح های خود دست نیافته است. اما اینها در آخرین زمان باقیمانده به دست خواهند آمد. پیغمبر می فرماید: «سه روح ناپاک را دیدم، مثل قورباغه؛ آنها ارواح شیاطین هستند که آیات می کنند و نزد پادشاهان تمام جهان می آیند تا آنها را برای جنگ روز بزرگ همه جمع کنند. خدا - قدرتمند» (مکاشفه 13: 16 و 14) به جز کسانی که از طریق ایمان به کلام او توسط قدرت خدا حفظ می شوند، تمام جهان در تور این فریب گرفتار خواهند شد. مردم به سرعت در یک امنیت مرگبار غرق می شوند، اما با ریزش خشم خدا بیدار می شوند.

یَهُوه خدا می گوید: «عدالت را فرمانروا و عدالت را شاقول خواهم ساخت. تگرگ پناهگاه دروغ را خواهد برد و آب مخفیگاه را خواهد برد. عهد و پیمان شما با مرگ باطل می شود و پیمان شما با آخرت باقی نمی ماند. و چون سیل بلا بگذرد، شما را در هم خواهد شکست.» (اشعیا 28:17 و 18)

فصل 35

شخصیت و مقاصد پاپ

رومیسم در حال حاضر توسط پروتستان‌ها نسبت به سال‌های گذشته بسیار بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد. در کشورهایی که کاتولیک در آن‌ها برتری ندارد، و پاپیست‌ها مسیری آشتی‌جویانه را برای به دست آوردن نفوذ در پیش می‌گیرند، بی‌تفاوتی فزاینده‌ای نسبت به دکتترین‌هایی وجود دارد که کلیساهای اصلاح‌شده را از سلسله مراتب پاپی جدا می‌کند. این عقیده در حال افزایش است که به هر حال، ما در موارد حیاتی آنقدر که تصور می‌شود اختلاف نظر نداریم، و یک امتیاز کوچک از سوی ما، ما را به درک بهتری با رم می‌رساند. زمانی بود که پروتستان‌ها برای آزادی وجدان که با هزینه‌های زیاد خریداری می‌شد، ارزش زیادی قائل بودند.

آنها به فرزندان خود یاد می‌دادند که از حکومت پاپ متنفر باشند و معتقد بودند که هماهنگی با روم بی‌وفایی به خدا خواهد بود. اما احساسات امروزی چقدر متفاوت است!

مدافعان پاپ اعلام می‌کنند که کلیسا مورد تهمت قرار گرفته است. و جهان پروتستان به پذیرش این اعلامیه تمایل دارد. بسیاری بر این باورند که قضاوت امروز کلیسا به دلیل زشتی‌ها و پوچی‌هایی که سلطه آن را در طول قرن‌ها جهل و تاریکی نشان می‌داد، ناعادلانه است. آنها ظلم وحشتناک خود را نتیجه وحشیگری روزگار می‌دانند و ادعا می‌کنند که تأثیر تمدن مدرن احساسات آنها را تغییر داده است.

آیا این افراد ادعای عصمت را فراموش کرده‌اند؟ هشتصد سال توسط این قدرت مستکبر؟ این بیانیه به دور از رها شدن، در قرن نوزدهم با مثبت‌تر از همیشه تأیید شده است.

از آنجایی که روم ادعا می‌کند که کلیسا «هرگز اشتباه نکرده است، و هرگز نمی‌تواند اشتباه کند»، چگونه می‌تواند اصولی را که مسیر آن را در اعصار گذشته شکل داده است کنار بگذارد؟ کلیسای پاپ هرگز ادعای عصمت خود را کنار نخواهد گذاشت. هر کاری که او در آزار و اذیت کسانی که عقاید او را رد می‌کردند، انجام داد، او را درست می‌کند. و آیا او همان اعمال را تکرار نخواهد کرد، آیا این فرصت فراهم شد؟ اقدامات محدودکننده‌ای را که در حال حاضر توسط دولت‌های سکولار تحمیل شده‌اند لغو کنید و اجازه دهید رم به قدرت سابق خود بازگردد و به سرعت ظلم و آزار و اذیت آن احیا خواهد شد.

نویسنده مدرن - (JOSIAH STRONG, DD, in Our Country, pp. 46-48) بنابراین از نگرش سلسله مراتب پاپ در مورد آزادی وجدان و خطراتی که به ویژه ایالات متحده را از نظر موفقیت سیاست آن تهدید می‌کند صحبت می‌کند:

«بسیاری هستند که مایلند هر ترسی از کاتولیک رومی در ایالات متحده را به تعصب یا کودکی نسبت دهند. چنین چیزی در خصلت و نگرش رومیسم که با نهادهای آزاد ما خصومت می‌کند، نمی‌بینند، یا در رشد آن چیز مهمی نمی‌یابند. پس اجازه دهید ابتدا برخی از اصول اساسی حکومت خود را با اصول کلیسای کاتولیک مقایسه کنیم.

«قانون اساسی ایالات متحده آزادی وجدان را تضمین می‌کند. هیچ چیز گرانتر یا اساسی نیست. خطاب به پیوس نهم، در نامه انفرادی خود در 15 آگوست، 1854 می‌گوید: «آموزه‌ها یا فریادهای پوچ و نادرست در دفاع از آزادی وجدان، آفت آورترین خطا هستند - یک بیماری آفتی که در میان همه چیزهای دیگر، باید از آن ترسید. ایالت! همان پاپ، در نامه انفرادی خود در 8 دسامبر، 1864 "کسانی را که آزادی وجدان را ادعا می‌کنند" تحقیر کرد.

و عبادت دینی»، و همچنین «اظهاراتی مانند این که کلیسا نمی تواند از زور استفاده کند».

لحن مسالمت آمیز رم در ایالات متحده به معنای تغییر عقیده نیست. او در جایی که ناتوان است بردبار است. اسقف اوکانر می‌گوید: «آزادی مذهبی فقط تا زمانی که مخالفت بدون خطری برای جهان کاتولیک انجام شود تحمل می‌شود.» «اسقف اعظم سنت لوئیس زمانی گفت: «بدعت و بی‌ایمانی جنایت هستند. و در کشورهای مسیحی، مانند ایتالیا و اسپانیا، برای مثال، که همه مردم کاتولیک هستند و مذهب کاتولیک جزء اساسی قانون کشور است، مانند سایر جنایات مجازات می شوند.»

«هر کاردینال، اسقف اعظم و اسقف در کلیسای کاتولیک سوگند وفاداری به پاپ می‌دهد که در آن عبارتهای زیر آمده است: «بدعت‌گذاران، بیگانگان و شورشیان علیه ارباب ما پاپ، یا جانشینان او، من را مورد آزار و اذیت قرار خواهم داد. تمام توان من. قدرت من.»

درست است که مسیحیان واقعی در اجتماع کلیسای کاتولیک وجود دارند. هزاران نفر در آن کلیسا با بهترین نوری که دارند به خدا خدمت می کنند. آنها اجازه دسترسی به کلام او را نداشته اند و بنابراین آنها حقیقت را تشخیص نمی دهند. آنها هرگز تضاد میان یک خدمت صمیمانه زنده و حلقه ای از تشریفات و فرم های صرف را ندیدند. خداوند با مهربانی بر این ارواح نظارت می کند، زیرا آنها در ایمانی فریبنده و ناراضی تربیت می شوند. او باعث می شود که پرتوهای نور به تاریکی متراکمی که آنها را احاطه کرده است نفوذ کند. او حقیقت را برای آنها آشکار خواهد کرد، همانطور که در عیسی است، و بسیاری همچنان در کنار قوم او موضع خواهند گرفت.

اما رومیسم، به عنوان یک سیستم، اکنون بیش از هر دوره قبلی در تاریخ خود با انجیل مسیح هماهنگ نیست. کلیساهای پروتستان در تاریکی شدید هستند، وگرنه نشانه های زمان را تشخیص می دادند. کلیسای روم برنامه‌ها و روش‌های عملیاتی گسترده‌ای دارد. این کشور از هر وسیله ای برای گسترش نفوذ و افزایش قدرت خود برای آماده شدن برای یک درگیری شدید و مصمم برای بازپس گیری کنترل جهان، ایجاد یک بار دیگر آزار و اذیت و خنثی کردن آنچه پروتستان‌یسم انجام داده است، استفاده می کند. کاتولیک از همه طرف در حال افزایش است (به پیوست، تبصره 10 مراجعه کنید). به محبوبیت کالج ها و حوزه های علمیه آنها در آمریکا توجه داشته باشید که عمدتاً توسط پروتستان ها حمایت می شود. به رشد تشریفات در انگلستان و فرارهای مکرر به صفوف کاتولیک ها توجه کنید. این چیزها باید اضطراب همه کسانی را که برای اصول ناب انجیل ارزش قائل هستند برانگیزد.

پروتستان ها خود را به این موضوع مشغول کرده اند و از حکومت پاپ حمایت کرده اند. آنها سازش‌ها و امتیازاتی داده‌اند که خود پایبست‌ها از دیدن آن تعجب می‌کنند و نمی‌توانند آن را درک کنند. مردم چشمان خود را به روی شخصیت واقعی رومیسم و خطرات برتری آن می بندند. مردم باید برای مقاومت در برابر پیشرفت های خطرناک ترین دشمن آزادی مدنی و مذهبی بیدار شوند.

بسیاری از پروتستان ها تصور می کنند که مذهب کاتولیک جذابیتی ندارد و عبادت آنها حلقه ای خسته کننده از مراسم بی معنی است. در اینجا آنها اشتباه می کنند. گرچه روم گرایی بر فریب استوار است، اما این یک فریبکاری فاحش و بی ظرافت نیست. عبادت کلیسای روم یک مراسم بسیار چشمگیر است. آداب رسمی و نمایش های نمایش داده شده آنها حواس مردم را مجذوب می کند و صدای عقل و وجدان را خاموش می کند. منظره مسحور کننده است. کلیساهای باشکوه، موكب‌های باشکوه، محراب‌های طلایی، تکیه‌های نگین‌دار، نقاشی‌های منتخب و مجسمه‌های نفیس، عشق به زیبایی را به خود جلب می‌کنند. موسیقی بی نظیر است. نت های عمیق ارگ پیپ بزرگ با ملودی صداهای بسیاری که در میان راهروهای گنبدی و ستون دار رفیع کلیساهای بزرگ آن طنین انداز می شود، نمی تواند ذهن ها را با هیبت و احترام محترمانه تحت تأثیر قرار دهد.

زرق و برق ظاهری و شکوه و تشریفات که تنها آرزوهای روح بیمار و گناهکار را ناامید می کند، گواه فساد درونی است. دین مسیح برای ستایش نیازی به چنین جاذبه هایی ندارد. در پرتوهای درخشان صلیب مسیحیت واقعی چنان خالص و دوست داشتنی به نظر می رسد که هیچ تزئین خارجی نمی تواند ارزش واقعی آن را افزایش دهد. این زیبایی تقدس است، روحی لطیف و آرام که برای خداوند ارزش دارد.

درخشش سبک لزوماً نشانه تفکر ناب و متعالی نیست. تصورات عالی از هنر، اصلاحات ظریف ذوق، عموماً در ذهن هایی که زمینی و حسی هستند وجود دارد. آنها اغلب توسط شیطان به کار گرفته می شوند تا انسان ها را به فراموشی نیازهای روح، از دست دادن چشم انداز آینده، زندگی جاودانه، منحرف ساختن آنها از یاور نامتناهی خود، و فقط برای این دنیا زندگی کنند.

آیین تشریفات ظاهری برای قلب تجدیدناپذیر جذاب است. شکوه و مراسم عبادت کاتولیک دارای قدرت فریبنده و مسحور کننده ای است که به موجب آن بسیاری فریب می خورند. و آنها کلیسای روم را همان دروازه بهشت می دانند. هیچ کس جز کسانی که پای خود را بر اساس حقیقت محکم کرده اند و قلب هایشان توسط روح خدا تجدید می شود، در برابر نفوذ آن محافظت نمی شوند. هزاران نفر که هیچ دانش تجربی از مسیح ندارند، به پذیرش اشکال ناتوان از خداپرستی سوق داده خواهند شد. دینی مانند این دقیقاً همان چیزی است که توده ها می خواهند.

ادعای کلیسا مبنی بر داشتن حق بخشش، رومی گرایان را به احساس آزادی در گناه سوق می دهد. و حکم اقرار، که بدون آن عفو او تضمین نمی شود، به شرارت نیز اجازه می دهد. کسی که در برابر انسان های افتاده زانو می زند و افکار و خیالات پنهانی دل را به روی انسان افتاده می گشاید، از انسانیت او می کاهد و غریزه شریف روحش را تحقیر می کند.

در افشای گناهان زندگی اش نزد یک کشیش - یک فانی سرخورده و گناهکار، و اغلب فاسد با شراب و شراب - معیار شخصیت او پایین می آید، و در نتیجه آلوده می شود. تصور آنها از خدا به تشبیه انسانیت سقوط کرده تنزل یافته است. زیرا کشیش نماینده خدا باقی می ماند. این اعتراف تحقیرآمیز انسان به انسان سرچشمه پنهانی است که بسیاری از شرها از آن سرازیر شده است که جهان را تباہ می کند و آن را برای نابودی نهایی آماده می کند. با این حال، برای کسی که عاشق خودپسندی است، اعتراف به خود نزد هموع فانی خوشایندتر از گشودن روح خود به سوی خداست. توبه کردن از نظر طبیعت انسان خوشایندتر از چشم پوشی از گناه است. از بین بردن هوس های نفسانی با استفاده از بند و گزنه و زنجیر پاره کننده راحت تر است. سنگین، یوغی است که قلب جسمانی به جای تسلیم شدن در برابر یوغ مسیح، مایل به حمل آن است.

شباهت قابل توجهی بین کلیسای روم و کلیسای یهودی در زمان ظهور اولین مسیح وجود دارد. در حالی که یهودیان مخفیانه تمام اصول شریعت خدا را زیر پا می گذاشتند، در اجرای احکام آن از نظر ظاهری سختگیرانه عمل می کردند و آن را با اخاذی ها و سنت هایی سنگین می کردند که اطاعت را دردناک و خسته کننده می کرد. همانطور که یهودیان ادعا می کردند که به شریعت احترام می گذارند، رومانایست ها نیز ادعا می کنند که به صلیب احترام می گذارند. آنها نماد مصائب مسیح را تعالی می بخشند، در حالی که در زندگی خود کسی را که این نماد نشان می دهد انکار می کنند.

پاپیست ها صلیب هایی را بر کلیساها، بر محراب ها و لباس های خود می گذارند. نشان صلیب در همه جا دیده می شود. در همه جا او از نظر ظاهری مورد احترام و تعالی است. اما آموزه های مسیح در زیر انبوهی از سنت های بی معنی، تفاسیر نادرست و اخاذی های سخت دفن شده است. سخنان منجی در مورد یهودیان ریاکار بیشتر کاربرد دارد

قدرت به رهبران کاتولیک: «آنها بارهای سنگین و دشوار را برای حمل می‌بندند و بر دوش مردان می‌گذارند. با این حال خود حتی نمی‌خواهند آنها را با انگشتان خود حرکت دهند» (متی، 23:4) روح‌های وظیفه‌شناس از ترس خشم خدای آزرده در وحشت دائمی نگه داشته می‌شوند، در حالی که بزرگان کلیسا در شهوت و لذت نفسانی به سر می‌برند.

پرستش تصاویر و یادگورها، توسل به مقدسین و تجلیل از پاپ، فریبکاری‌های شیطان برای دور نگه داشتن ذهن مردم از خدا و پسرش است. برای اطمینان از نابودی آنها، او تلاش می‌کند تا توجه آنها را از کسی که به تنهایی می‌تواند نجات پیدا کند منحرف کند. او روح‌ها را به هر شیئی هدایت می‌کند که بتواند جایگزین کسی شود که گفت: «بیاپید نزد من، ای همه زحمتکش‌ان و گران‌باران، و من به شما آرامش خواهم داد» (متی، 11:28).

این تلاش دائمی شیطان برای ارائه نادرست شخصیت خدا، ماهیت گناه، و پیامدهای واقعی است که در مناقشه بزرگ در خطر است. سفسطه‌های آنها از تکلیف شریعت الهی می‌کاهد و به انسان اجازه گناه می‌دهد. در عین حال باعث می‌شود که تصورات نادرست از خدا را گرامی بدارند، به طوری که به جای محبت به او با ترس و نفرت بنگرند. ظلم ذاتی شخصیت او به خالق نسبت داده می‌شود. در نظام‌های دینی تجسم یافته و در شیوه‌های عبادت بیان می‌شود. بدین ترتیب ذهن انسانها کور می‌شود و شیطان آنها را مأمور جنگ با خدا می‌داند. به دلیل مفاهیم انحرافی از صفات الهی، امت‌های بت پرست به این باور رسیدند که قربانی‌های انسانی برای جلب رضایت خدا ضروری است و ظلم‌های وحشتناکی تحت اشکال مختلف بت پرستی صورت گرفته است. کلیسای کاتولیک، با متحد کردن اشکال بت پرستی و مسیحیت، و مانند بت پرستی، که به سختی شخصیت خدا را نمایندگی می‌کند، به اعمالی متوسل شده است که کمتر ظالمانه و طغیانگر نیست. در روزهای برتری روم، ابزارهای شکنجه وجود داشت تا مردم را مجبور به پذیرش آموزه‌های آن کنند. برای کسانی که نمی‌خواستند به خواسته‌های خود امتیاز بدهند، سهمی در سهام وجود داشت. قتل عام‌هایی در مقیاسی صورت گرفت که تا زمانی که در قیامت آشکار نشود هرگز معلوم نخواهد شد. بزرگان کلیسا، به رهبری اربابشان شیطان، برای ابداع روش‌هایی برای ایجاد بزرگترین شکنجه ممکن، بدون پایان دادن به زندگی قربانی مطالعه کردند. این روند جهنمی تا نهایت استقامت انسان تکرار شد تا اینکه طبیعت تسلیم شد و رنجبر از مرگ به عنوان آرامشی شیرین استقبال کرد.

حریفان رم چنین بودند. برای اعضایش نظم و انضباط شلاق زدن، عذاب گرسنگی، و همه مصیبت‌های بدنی قابل تصور را داشت، دردناک‌ترین چیزی که می‌توان تصور کرد. برای جلب رضایت بهشت، توبه‌کنندگان قوانین خدا را زیر پا گذاشتند و قوانین طبیعت را زیر پا گذاشتند. به آنها آموزش داده شد که هر پیوندی را که او برای برکت و شادی ماندن انسان بر روی زمین ایجاد کرد، از بین ببرند. گورستان‌های کلیسا حاوی میلیون‌ها قربانی است که زندگی خود را صرف کارهای بیهوده کرده‌اند تا عواطف طبیعی خود را تحت الشعاع قرار دهند تا هر فکر و احساس همدردی به نفع هموعان خود را به عنوان توهین‌آمیز به خدا مهار کنند. اگر بخواهیم ظلم مصمم شیطان را که صدها قرن متجلی شده است، درک کنیم، نه در میان کسانی که هرگز نام خدا را نشنیده‌اند، بلکه در قلب مسیحیت و در سراسر وسعت آن، تنها باید به تاریخ رومیسم بنگریم. از طریق این سیستم عظیم فریب، شاهزاده شیطان به هدف خود که باعث آبروریزی خدا و بدبختی برای انسان است، می‌رسد.

همانطور که می‌بینیم او در پنهان کردن خود، و انجام کار خود از طریق رهبران کلیسا موفق است، بهتر می‌توانیم درک کنیم که چرا او چنین انزجار زیادی نسبت به کتاب مقدس دارد. اگر این کتاب خوانده شود، رحمت و محبت خداوند آشکار می‌شود؛ مشاهده خواهد شد که او هیچ یک از این بارهای سنگین را بر دوش مردم نمی‌گذارد.

تنها چیزی که او می‌خواهد یک قلب شکسته و پشیمان، یک روح متواضع و مطیع است.

مسیح در زندگی خود هیچ نمونه ای برای مردان و زنان قرار نداد تا خود را در صومعه ها حبس کنند تا برای بهشت آماده شوند. او هرگز تعلیم نداد که عشق و همدردی باید سرکوب شود. قلب ناجی سرشار از عشق بود. هر چه انسان به کمال اخلاقی نزدیکتر شود، حساسیت‌هایش اصلاح‌تر، و درک او از گناه بیشتر و همدردی او با مصیبت‌دیدگان عمیق‌تر می‌شود. پاپ خود را جانشین مسیح می‌داند. اما شخصیت او چگونه با شخصیت ناجی مقایسه می‌شود؟ آیا مسیح همیشه برای انتقال مردان به زندان یا عذاب شناخته می‌شد زیرا آنها به او به عنوان پادشاه بهشت ادای احترام نمی‌کردند؟ آیا صدای او شنیده شد که محکوم به مرگ کسانی بود که او را نپذیرفتند؟ هنگامی که مردم دهکده سامری او را تحقیر کردند، یوحنا رسول خشمگین شد و پرسید: «خداوندا، آیا می‌خواهی مثل ایلیا آتشی از آسمان فرود آوریم تا آنها را نابود کند؟» (لوقا 9:54). عیسی با ترحم به شاگردانش نگریست و روح سخت آنها را سرزنش کرد و گفت: «پسر انسان نیامد تا جان مردم را هلاک کند، بلکه برای نجات آنها» (لوقا 9:56). چقدر متفاوت از روحی است که مسیح تجلی می‌کند، روح نایب او که ادعا می‌کند.

کلیسای کاتولیک اکنون چهره ای دلپذیر به جهان نشان می‌دهد و با عذرخواهی خود سوابق ظلم های وحشتناک خود را می‌پوشاند. او لباس مسیح را پوشید. اما تغییر نکرده است هر اصل پاپی که در اعصار گذشته وجود داشت، امروزه نیز وجود دارد. آموزه های ابداع شده در قرون تاریک هنوز حفظ می‌شوند.

هیچ کس گول نخورد حکومت پاپی که پروتستان‌ها اکنون بسیار مایلند به آن احترام بگذارند، همان حکومتی است که در دوران اصلاحات بر جهان حکومت می‌کرد، زمانی که مردان خدا به خطر افتادن جان خود، برای افشای گناهان خود برخاستند. او همان غرور و تظاهر متکبرانه را دارد که با آن بر پادشاهان و شاهزادگان مسلط شد و امتیازات خدا را به خود نسبت داد. روح او اکنون کمتر از زمانی که آزادی بشر را از بین برد و مقدسین حق تعالی را کشت، ظالم یا مستبد نیست.

پاپ دقیقاً همان چیزی است که پیشگویی اعلام کرد: ارتداد روزهای آخر (دوم تسالونیکیان 3: 2 و 4). این بخشی از سیاست او است که شخصیتی را در نظر بگیرد که به او امکان می‌دهد بهتر به اهداف خود دست یابد. اما در زیر ظاهر متغیر آفتاب پرست، زهر تغییر ناپذیر مار پنهان است. اعلام می‌کند: «لازم نیست به ایمان و قول به بدعت‌گذاران پایبند باشیم». آیا این قدرت که سابقه هزاران سال آن در خون مقدسین نوشته شده است، اکنون به عنوان بخشی از کلیسای مسیح شناخته می‌شود؟

بی دلیل نیست که در کشورهای پروتستان اعلام شده است که تفاوت کاتولیک با پروتستان‌تیس کمترین از زمان های گذشته است. تغییری رخ داده است؛ اما تغییر در حکومت پاپ نیست. کاتولیک در واقع بسیار شبیه پروتستان‌تیس می‌است که امروزه وجود دارد، زیرا پروتستان‌تیس از زمان اصلاح طلبان به شدت انحطاط یافته است.

در حالی که کلیساهای پروتستان به دنبال جلب لطف جهان بوده اند، خیرات دروغین آنها را کور کرده است. آنها معتقدند که عادلانه است که به همه بدی ها خوب فکر کنیم. و به عنوان یک نتیجه اجتناب ناپذیر، آنها در نهایت به بدی از همه خوبی ها فکر خواهند کرد. آنها به جای دفاع از ایمانی که زمانی به مقدسین داده شده بود، اکنون، همانطور که به نظر می‌رسد، از روم به خاطر عقیده غیرخدایی خود نسبت به آنها عذرخواهی می‌کنند و برای تعصب آنها طلب بخشش می‌کنند.

طبقه ی بزرگی، حتی از کسانی که به رومیسم بی اعتنا می‌نگرند، خطری را که از قدرت و نفوذ آن نشات می‌گیرد، درک نمی‌کنند. بسیاری اعلام می‌کنند که تاریکی فکری و اخلاقی حاکم در قرون وسطی به گسترش جزمات، خرافات و ظلم آن کمک کرده است و هوش بیشتر دوران مدرن، انتشار عمومی دانش و آزادی فزاینده در مسائل دینی، مانع احیای نابردباری و استبداد.

حتی این تصور که چنین وضعیتی در این عصر روشنگری وجود خواهد داشت، مورد تمسخر قرار می‌گیرد. به درستی که نور عظیم، فکری، اخلاقی و دینی می‌درخشد

در مورد این نسل در صفحات باز کلام مقدس خدا، نوری از بهشت بر جهان ریخته شده است. اما باید به خاطر داشت که هر چه نور داده شده بیشتر باشد، تاریکی کسانی که آن را منحرف یا رد می کنند بیشتر می شود.

مطالعه کتاب مقدس همراه با دعا به پروتستان ها شخصیت واقعی پاپ را نشان می دهد و آنها را به بیزاری و اجتناب از آن سوق می دهد. اما بسیاری از نظر خودشان آنقدر عاقل هستند که نیازی به تواضع خدا را ندارند تا به حقیقت هدایت شوند. اگرچه آنها به تحصیلات خود افتخار می کنند، اما از کتاب مقدس و قدرت خدا بی اطلاع هستند. آنها به چیزی نیاز دارند که وجدان خود را آرام کند و به دنبال چیزی هستند که کمتر معنوی و تحقیرکننده باشد. چیزی که آنها می خواهند راهی برای فراموشی خداست که تبدیل به روشی برای یاد او می شود. پاپ به خوبی برای پاسخگویی به نیازهای همه اینها سازگار است.

او برای دو دسته از انسانها آماده شده است که تقریباً همه را پوشش می دهد - کسانی که می خواهند با شایستگی های خود نجات پیدا کنند و کسانی که می خواهند در گناهان خود نجات پیدا کنند. این راز قدرت شماس است.

روز تاریکی بزرگ فکری برای موفقیت پاپ مفید بوده است. همچنان نشان داده خواهد شد که روز روشنفکری بزرگ به همان اندازه برای موفقیت آن مفید است. در اعصار گذشته، زمانی که انسانها بدون کلام خدا و بدون آگاهی از حقیقت بودند، چشمانشان بسته بود و هزاران نفر درگیر بودند و توری را که برای پاهایشان گشوده شده بود نمی دیدند. در این نسل، بسیاری هستند که چشمانشان از تابش خیره کننده گمانه زنی های بشری خیره شده است. آنها تور را تشخیص نمی دهند و به آسانی وارد آن می شوند که گویی چشم بسته اند. خداوند اراده کرده است که قوای فکری انسان را موهبتی از سوی خالق خود بداند و در خدمت حق و عدالت به کار گیرد. اما وقتی غرور و جاه طلبی گرامی می ماند، و انسانها نظریه های خود را بالاتر از کلام خدا می دانند، آن گاه هوش می تواند آسیبی بزرگتر از نادانی داشته باشد. بنابراین، علم نادرست قرن نوزدهم، که ایمان به کتاب مقدس را تضعیف می کند، به همان اندازه در آماده سازی راه برای پذیرش پاپ، با اشکال دلپذیر خود، مؤثر خواهد بود، همانطور که حفظ دانش راه را برای تعالی آن باز کرد. سال های تاریک.

در جنبش هایی که اکنون در ایالات متحده در حال انجام است تا از حمایت دولت برای نهادها و اعمال کلیسا حمایت کند، پروتستان ها راه پاپیست ها را دنبال می کنند (به پیوست، یادداشت 11 مراجعه کنید). علاوه بر این، آنها دری را برای پاپ باز می کنند تا در آمریکای پروتستان برتری را که در دنیای قدیم از دست داده بود، به دست آورد. و آنچه که به این حرکت اهمیت بیشتری می دهد این واقعیت است که هدف اصلی مورد نظر اجرای روز یکشنبه است - یک رسم که از روم سرچشمه می گیرد و او آن را نشانه اقتدار خود اعلام می کند. این روح پاپ است - روح انطباق با آداب و رسوم دنیوی، احترام به سنت های بشری فراتر از احکام خدا - که در کلیساهای پروتستان رسوخ می کند و آنها را به انجام همان کار تعالی روز یکشنبه هدایت می کند که پاپ انجام می دهد. قبل از آنها انجام داد.

اگر خواننده بخواهد بداند که در مسابقه ای که قرار است از چه ابزاری استفاده شود، فقط باید سابقه ابزارهایی را که روم برای همان شی در اعصار گذشته به کار گرفته است، ردیابی کند. اگر می خواهید بدانید که پاپیست ها و پروتستان های متحد با کسانی که عقاید آنها را رد می کنند چگونه رفتار خواهند کرد، روحیه ای را که روم در رابطه با سبت و مدافعان آن نشان داد، ببینید.

فرمان های سلطنتی، شوراها و احکام کلیسا که توسط قدرت سکولار حمایت می شد، گام هایی بودند که روز عید بت پرستان به مقام افتخار خود در جهان مسیحیت دست یافت. اولین اقدام عمومی که برپایی روز یکشنبه را تحمیل می کرد، قانونی بود که توسط کنستانتین (321) پس از میلاد) ابلاغ شد. این فرمان از ساکنان شهر می خواست که در «روز ارجمند خورشید» استراحت کنند، اما اجازه داده شد

مردان روستایی به شغل کشاورزی خود ادامه می دهند. اگرچه عملاً یک قانون بت پرستانه بود، اما با پذیرش اسمی مسیحیت توسط امپراطور تحمیل شد.

از آنجایی که به نظر نمی رسید فرمان سلطنتی به اندازه کافی جایگزین اقتدار الهی شود، یوسیوس، اسقفی که به دنبال لطف شاهزادگان بود و دوست صمیمی و چاپلوسی کنستانتین بود، این اعلامیه را ترویج کرد که مسیح روز استراحت را از سبت به سبت منتقل کرده است. یکشنبه. حتی یک شهادت ساده از کتاب مقدس برای اثبات آموزه جدید ارائه نشد. یوسیوس حتی ناخودآگاه نادرست بودن آن را تشخیص می دهد و به نویسندگان واقعی تغییر اشاره می کند.

او می گوید: «همه چیزهایی که باید در روز سبت انجام شود، به روز خداوند منتقل کرده ایم.» اما استدلال به نفع یکشنبه، هر چند بی اساس بود، مردان را تشویق کرد تا سبت خداوند را زیر پا بگذارند.

همه کسانی که می خواستند مورد احترام جهانیان قرار گیرند، این عید مردمی را پذیرفتند. به محض اینکه پاپ استوار شد، کار تعالی یکشنبه ادامه یافت. برای مدتی، مردم در حالی که به کلیسا نمی رفتند به کار کشاورزی می پرداختند و روز هفتم هنوز سبت محسوب می شد. اما با آرامش و کنترل، تغییری ایجاد شد. قضات درگیر در دفتر مقدس از اجرای حکم در هر گونه مناقشه مدنی در روزهای یکشنبه منع شدند. اندکی پس از آن، همه مردم، از هر طبقه ای، به مجازات جریمه برای مردان آزاد و شلاق در مورد خدمتکاران، دستور دادند که از کار عادی خودداری کنند. بعداً مقرر شد که ثروتمندان با از دست دادن نیمی از دارایی خود مجازات شوند. و بالاخره اگر اصرار بر نافرمانی می کردند، برده می شدند. آنهایی که از طبقات پایین تر بودند از تبعید ابدی رنج می بردند.

از معجزه نیز استفاده می شد. از جمله عجایب دیگری که گزارش شده، گفته می شود که دهقانی که روز یکشنبه می خواست مزرعه را شخم بزند، با آهنی که به دستش نفوذ کرده بود، گاوآهن خود را تمیز کرد و دو سال تمام نتوانست آن را بیرون بیاورد.

بعداً، پاپ به کشیشان بخش دستور داد که به کسانی که یکشنبه را نقض کردند هشدار دهند و آنها را متقاعد کنند که برای دعا به کلیسا بیایند، مبادا بلایی بزرگ بر سر خود و همسایگانیشان بیاورند. یک شورای کلیسایی استدلالی را که از آن زمان به طور مکرر حتی توسط پروتستان ها از آن زمان به کار گرفته شده بود، تأیید کرد، که با توجه به این واقعیت که عده ای از مردم در حین کار در روز یکشنبه بر اثر صاعقه کشته شده اند، باید روز شنبه باشد. "قابل مشاهده است" -

پیشوایان گفتند: «ناراحتی خدا از کسانی که این روز را غفلت کردند چقدر بزرگ بود». سپس از کاهنان و وزیران، پادشاهان و شاهزادگان و همه مؤمنان درخواست شد که «تا آنجا که ممکن است انجام دهند تا این روز به افتخار خود بازگردد و به نفع جهان مسیحیت، با عبادت بیشتری رعایت شود. به موقع.» برای آمدن.

از آنجایی که احکام شوراها ناکافی بود، از مقامات سکولار خواسته شد تا فرمانی را صادر کنند که در دل مردم وحشت ایجاد کند و آنها را مجبور به پرهیز از کار در روز یکشنبه کند. در شورایی که در رم برگزار شد، تمام تصمیمات قبلی با قدرت و جدیت بیشتری مجدداً تأیید شد.

آنها همچنین در قوانین کلیسایی گنجانده شدند و توسط مقامات مدنی در سراسر جهان مسیحیت تحمیل شدند.

با وجود این، فقدان اقتدار کتاب مقدس به نفع برگزاری روز یکشنبه مشکلات بسیاری را ایجاد کرد. مردم حق معلمان خود را برای باطل کردن اعلامیه مثبت یهوه زیر سؤال بردند: «روز هفتم، سبت یهوه خدای توست» تا روز خورشید را گرامی بدارند. برای جبران فقدان شهادت کتاب مقدس، مصلحت های دیگری لازم بود. یک وکیل غیور یکشنبه، که در اواخر قرن دوازدهم از کلیساهای انگلستان بازدید کرد، توسط شاهان وفادار به حقیقت مقاومت کرد. و تلاش های او چنان بی ثمر بود که کشور را برای عده ای رها کرد.

زمان در جستجوی راه هایی برای تقویت آموزه های خود. وقتی برگشت کمبود برطرف شده بود و حالا در کارش موفق تر بود. او طوماری را با خود آورد که از جانب خود خدا بود. که حاوی دستور لازم برای رعایت روز یکشنبه با تهدیدهای وحشتناک برای ترساندن نافرمانان بود.

ادعا می شد که این سند گرانبها، تقلبی به اندازه مؤسسه ای که قصد داشت آن را حفظ کند، از بهشت سقوط کرده بود و در اورشلیم، در محراب قدیس شمعون، در گلگوتا پیدا شده بود. اما در واقع، این کاخ پاپی در رم بود که او از آنجا آمد. کلاهبرداری و تقلب برای پیشبرد قدرت و شکوفایی کلیسا در همه اعصار توسط سلسله مراتب پاپ درست تلقی شده است.

رول کار از ساعت نهم، ساعت سه بعد از ظهر شنبه تا طلوع آفتاب روز دوشنبه ممنوع شد. و اقتدار او با معجزات بسیاری تأیید شد. گفته می شود افرادی که بیش از زمان تعیین شده کار کرده اند، مورد حمله فلج قرار گرفته اند. کشاورز که سعی می کرد گندمش را آسیاب کند، به جای آرد، یک پاشیده خون و چرخ آسیاب با وجود حجم خوب آب، متوقف شد. زنی خمیر را در تنور گذاشته بود و وقتی آن را بیرون آورد، آن را خام یافت، هرچند که تنور بسیار داغ بود. دیگری که خمیر خود را برای پختن نان در ساعت نهم آماده کرده بود، اما تصمیم گرفت آن را تا دوشنبه کنار بگذارد، روز بعد آن را یافت که به نان تبدیل شده و به قدرت الهی پخته شده بود. مردی که بعد از ساعت نهم روز شنبه نان می پخت، وقتی صبح روز بعد آن را شکست، دید که از آن خون بیرون می آید. مدافعان یکشنبه با چنین اختراعات پوچ و خرافی سعی کردند آن را مقدس جلوه دهند.

هم در اسکاتلند و هم در انگلیس توجه بهتری به یکشنبه با اتحاد آن با بخشی از سبت باستان تأمین شد. با این حال، زمانی که باید به عنوان مقدس نگه داشته شود، متفاوت است. فرمانی از سوی پادشاه اسکاتلند اعلام کرد که شنبه باید از ظهر به بعد مقدس شمرده شود و از آن لحظه تا صبح دوشنبه هیچ کس نباید به کار دنیوی بپردازد.

با این حال، علیرغم همه تلاشهایی که برای تثبیت حرمت روز یکشنبه انجام شد، همان پایبست‌ها علناً به مقام الهی روز سبت و منشأ انسانی نهادی که توسط آن جانشین شده بود اعتراف کردند. در قرن شانزدهم، شورای پاپ صراحتاً دستور داد: «بگذارید همه مسیحیان به یاد داشته باشند که روز هفتم توسط خدا تقدیس شد و نه تنها توسط یهودیان، بلکه توسط همه کسانی که ادعای پرستش خدا را داشتند، پذیرفته و آن را مشاهده کردند. اما ما مسیحیان سبت خود را به روز خداوند تغییر داده‌ایم.» کسانی که شریعت الهی را زیر پا می گذاشتند از ماهیت کار خود غافل نبودند. آنها عمداً خود را بالاتر از خدا قرار می دادند.

در آزار و شکنجه طولانی و خونین والدنرها، که برخی از آنها نگیبانان سبت بودند، تصویر شگفت انگیزی از سیاست رم در برابر کسانی که با او موافق نبودند، ارائه شد. دیگران به همین ترتیب به دلیل وفاداری به فرمان چهارم رنج بردند. تاریخ کلیساهای اتیوپی بسیار مهم است. در میان تاریکی قرون تاریک، مسیحیان آفریقای مرکزی از چشم‌ها گم شدند و توسط جهان فراموش شدند، و برای قرن‌ها از آزادی در اعمال ایمان خود برخوردار بودند. اما سرانجام روم از وجود او شنید و امپراتور اتیوپی به زودی مجبور شد پاپ را به عنوان جانشین مسیح بشناسد.

امتیازات دیگری به دنبال داشت. فرمانی مبنی بر منع رعایت روز سبت، تحت شدیدترین مجازات ها، اعلام شد. با این حال، استبداد پاپ به زودی به یوغ تلخی تبدیل شد که اتیوپیایی ها تصمیم گرفتند آن را از گردن خود بشکنند. پس از یک مبارزه وحشتناک، رومی ها از قلمرو خود رانده شدند و ایمان باستانی احیا شد.

کلیساهای از آزادی خود خوشحال شدند و هرگز درسی را که در مورد فریبکاری، تعصب و قدرت استبدادی روم آموختند فراموش نکردند. آنها بودند

راضی به ماندن در میان پادشاهی جزیره خود، ناشناخته برای بقیه جهان مسیحیت.

کلیساهای آفریقا روز سبت را همان گونه که کلیسای پاپ قبل از ارتداد کامل آن برگزار کرده بود، پاس می داشتند. در حالی که آنها روز هفتم را در اطاعت از فرمان خدا انجام دادند، طبق رسم کلیسا از کار در روز یکشنبه خودداری کردند. روم با دستیابی به قدرت برتر، روز استراحت خدا را زیر پا گذاشته بود تا روز خود را اعتلا بخشد. اما کلیساهای آفریقا که حدود هزار سال ناشناخته بودند، هیچ نقشی در این ارتداد نداشتند. هنگامی که تحت حاکمیت روم قرار گرفتند، مجبور به کنار گذاشتن سبت حق و تعالی بخشیدند، اما فقط استقلال خود را بازیافتند و به اطاعت از فرمان چهارم بازگشتند.

این سوابق گذشته به وضوح دشمنی روم علیه سبت واقعی و مدافعان آن و ابزاری را که برای ارج نهادن به نهاد ایجاد آن به کار می‌گیرد، آشکار می‌سازد. کلام خدا تعلیم می‌دهد که وقتی پاپیست‌ها و پروتستان‌ها در تعالی روز یکشنبه متحد شوند، اینها تکرار خواهند شد.

پیشگویی مکاشفه 13 اعلام می‌کند که قدرتی که توسط وحش با شاخ‌هایی مانند بره‌ها نشان داده می‌شود، باعث می‌شود «زمین و ساکنان آن» پاپ را پرستش کنند - که در اینجا با وحش نماد «مانند پلنگ» است. وحشی با دو شاخ همچنین به «ساکنان روی زمین می‌گوید که برای وحش تصویری بسازند» و حتی بیشتر از آن، به همه، «کوچک و بزرگ، غنی و فقیر، آزاد و برده» دستور می‌دهد که دریافت کنند. نشان وحش» (مکاشفه 13:11-16) نشان داده شده است که ایالات متحده آمریکا قدرتی است که توسط هیولایی با دو شاخ بره مانند نشان داده شده است، و این پیشگویی زمانی تحقق خواهد یافت که ایالات متحده روز یکشنبه را که رم اعلام می‌کند به رسمیت شناختن آن ویژه است، تحمیل کند. برتری او اما در این ادای احترام به پاپ، ایالات متحده تنها نخواهد بود. نفوذ روم در کشورهایی که زمانی حکومت او را به رسمیت می‌شناختند به دور از نابودی است. و نبوت احیای قدرت او را پیش‌بینی می‌کند: «یکی از سرهای او را دیدم که گویی کشته شده بود، اما آن زخم مهلک شفا یافت. و تمام زمین شگفت زده شد که به دنبال وحش رفت.» (مکاشفه 13:3) وقوع زخم مرگبار به لغو پاپ در سال 1798 اشاره می‌کند. پس از آن پیامبر می‌فرماید: «زخم فانی او شفا یافت و تمام زمین از پیروی وحش شگفت زده شدند». پولس به وضوح اعلام می‌کند که انسان گناهکار تا ظهور دوم باقی خواهد ماند (دوم تسالونیکیان 2: 8) و تا آخر زمان به کار فریبکاری خود ادامه خواهد داد. و مکاشفه با اشاره به پاپ اعلام می‌کند: «همه ساکنان روی زمین او را پرستش خواهند کرد که نامشان در کتاب زندگی نوشته نشده است.»

(مکاشفه 13:8) در هر دو جهان قدیم و جدید، پاپ از طریق افتخاری که به نهاد یکشنبه داده خواهد شد، که صرفاً بر اقتدار کلیسای روم استوار است، ادای احترام خواهد کرد.

نزدیک به چهل سال است که دانشجویان نبوت در ایالات متحده این گواهی را به جهانیان ارائه کرده اند. در رویدادهایی که در حال حاضر آشکار می‌شوند، پیشرفت سریع در جهت تحقق این پیش‌بینی دیده می‌شود. با پروتستان‌ها، همان ادعای قدرت الهی برای روز یکشنبه، و همان فقدان شواهد کتاب مقدس، مانند حاکمان پاپ است که برای جایگزینی فرمان خدا معجزه می‌ساختند. این ادعا که احکام خدا بر مردم با نقض تعطیلات یکشنبه تکرار می‌شود، تکرار خواهد شد. این در حال حاضر امروز اعلام شده است. و جنبشی برای اجرای مراسم یکشنبه به سرعت در حال گسترش است.

کلیسای روم از نظر حيله گری و بینش شگفت‌انگیز است. می‌توانید آینده را بخوانید. او وقت خود را صرف می‌کند و می‌بیند که کلیساهای پروتستان با پذیرش سبت دروغین به او ادای احترام می‌کنند و برای تحمیل آن آماده می‌شوند.

به همان وسیله ای که خودش در روزهای گذشته استفاده می کرد. کسانی که نور حقیقت را رد می کنند، همچنان از این قدرتی که خود را معصوم می خواند کمک می جویند تا نهادی را که از آن سرچشمه می گیرد تعالی بخشنند. سخت نیست حدس بزنیم که او با چه آمادگی به پروتستان ها در این کار کمک خواهد کرد. چه کسی بهتر از رهبران پاپ می داند که چگونه با کسانی که از کلیسا نافرمانی می کنند، رفتار کند؟

کلیسای روم، با همه شعبه هایش در سراسر جهان، سازمانی وسیع را تشکیل می دهد که تحت کنترل چشم پاپ قرار دارد و مقدر شده است تا به منافع آن خدمت کند. میلیون ها طرفدار او در هر کشوری از جهان دستور دارند که خود را در اتحاد با پاپ متحد بدانند. ملیت یا دولت شما هر چه باشد، باید اقتدار کلیسا را بیش از هر چیز دیگری در نظر بگیرید.

اگرچه آنها می توانند سوگند وفاداری را به دولت بدهند، اما در پشت این سوگند اطاعت از روم نهفته است که آنها را از هر گونه قوی بر خلاف منافعشان میرا می کند.

پروتستانها نمی دانند که وقتی پیشنهاد می کنند کمک رم را در کار تعالی یکشنبه بپذیرند، چه می کنند. در حالی که آنها در تلاش برای ایجاد هدف خود هستند، رم قصد دارد قدرت خود را دوباره برقرار کند و برتری از دست رفته خود را بازیابد. بگذارید تاریخ گواه تلاش های مکرر و پیگیر آنها برای مداخله در امور ملت ها باشد. و پاهای خود را برای پیشبرد اهداف خود، حتی به قیمت نابودی شاهزادگان و مردم، محکم کرده است. رومیسم آشکارا اعلام می کند که پاپ می تواند "احکام و احکامی را در تضاد با قانون ملل، با قانون خدا و انسان اعلام کند". ("Decretalia")

و باید به خاطر داشت که رم به خود می بالد که هرگز تغییر نمی کند. اصول گرگوری هفتم و اینوسنتس سوم هنوز هم اصول کلیسای کاتولیک روم است. و اگر قدرت داشت، اکنون آنها را با همان قدرتی که در قرون گذشته انجام می داد، به اجرا می گذاشت. اجازه دهید این اصل زمانی که در ایالات متحده برقرار شود، مبنی بر اینکه کلیسا می تواند قدرت دولت را به کار گرفته یا کنترل کند. اینکه اعمال مذهبی ممکن است توسط قوانین سکولار تحمیل شود. به طور خلاصه، اقتدار کلیسا و دولت باید بر وجدان مسلط باشد و پیروزی رم در این کشور تضمین شده است.

کلام خدا در مورد خطر قریب الوقوع هشدار داده است. اجازه دهید به آن توجهی نشود و جهان پروتستان متوجه خواهد شد که اهداف واقعی رم چیست تنها زمانی که برای فرار از تله دیر شده باشد. او در سکوت در حال رشد در قدرت است. آموزه های آن در دادگاه های قانونگذاری، در کلیساها و در قلب انسان ها نفوذ خود را اعمال می کنند. او در حال ساختن سازه های بلند و عظیم خود است، در فرورفتگی های مخفی که در آن آزار و اذیت های گذشته تکرار خواهد شد. به طور پنهان و بدون شک در حال افزایش نیروهای خود برای رسیدن به اهداف خود در زمان انجام کودتا است. تنها چیزی که او می خواهد یک فرصت است و از قبل به او داده شده است. ما به زودی خواهیم دید و احساس خواهیم کرد که اهداف بدن رومی چیست. هرکسی که به کلام خدا ایمان داشته باشد و از آن پیروی کند، در آن صورت مورد توهین و آزار و اذیت قرار خواهد گرفت.

فصل 36

درگیری قریب الوقوع - علل آن

از زمان آغاز مناقشه بزرگ در بهشت، هدف شیطان از بین بردن قانون خدا بوده است. برای انجام این امر بود که او شورش خود را علیه خالق آغاز کرد. و با اینکه از بهشت رانده شد، همان جنگ را در زمین ادامه داد. فریب دادن مردم، و در نتیجه ترغیب آنها به تخطی از قانون خدا، هدفی است که او قاطعانه دنبال کرده است. چه با کنار گذاشتن کل قانون و چه با رد یکی از احکام آن، نتیجه در نهایت یکسان خواهد بود. کسی که «در یک نقطه» تخطی می کند، نسبت به کل شریعت تحقیر می کند. نفوذ و مثال او در جانب تجاوز است؛ او "مقصر همه" می شود (یعقوب، 2:10).

شیطان به دنبال تحقیر قوانین الهی، آموزه های کتاب مقدس را منحرف کرده است، و اکنون خطاها در ایمان هزاران نفری که ادعا می کنند به کتاب مقدس ایمان دارند، وارد شده است. آخرین تضاد بزرگ بین حقیقت و خطا چیزی نیست جز مبارزه نهایی جدال طولانی مدت در مورد قانون خدا. ما اکنون وارد این نبرد می شویم - نبردی بین قوانین مردم و احکام یهوه، بین دین کتاب مقدس و دین افسانه و سنت.

نهادهایی که علیه حقیقت و عدالت در این درگیری متحد خواهند شد، اکنون در حال فعالیت هستند. کلام مقدس خداوند که به بهای این همه رنج و خون به ما رسیده است، چندان مورد توجه قرار نمی گیرد. کتاب مقدس در دسترس همه است، اما افراد کمی آن را به عنوان راهنمای زندگی می پذیرند. خیانت نه تنها در جهان بلکه در کلیسا نیز به میزان نگران کننده ای رواج دارد.

بسیاری به انکار آموزه هایی رسیده اند که همان ستون های ایمان مسیحی هستند. حقایق بزرگ آفرینش که توسط نویسندگان الهام گرفته شده، سقوط انسان، کفاره، و جاودانگی قانون خدا ارائه شده است، عملاً توسط بخش بزرگی از جهان مسیحی ادعا شده به طور کامل یا جزئی رد شده است. هزاران نفر که به خرد و استقلال خود افتخار می کنند اعتماد ضمنی به کتاب مقدس را دلیلی بر ضعف می دانند. آنها فکر می کنند غرورشان دلیلی بر استعداد برتر است، و یاد می گیرند که در مورد کتاب مقدس حدس و گمان کنند، و مهم ترین حقایق آن را معنوی و تحریف کنند. بسیاری از وزیران به اعضای خود آموزش می دهند، و بسیاری از معلمان و معلمان به شاگردان خود دستور می دهند که قانون خدا تغییر یا لغو شده است. و کسانی که الزامات آن را هنوز معتبر می دانند و باید به معنای واقعی کلمه مورد اطاعت قرار گیرند، تنها مستحق تمسخر یا تحقیر هستند.

مردان با رد حقیقت، نویسندگان خود را طرد می کنند. آنها با زیر پا گذاشتن شریعت خدا، اقتدار قانون دهنده را انکار می کنند، ساختن بت از آموزه ها و نظریه های نادرست به همان راحتی است که تراشیدن از چوب یا سنگ. شیطان با ارائه نادرست صفات خدا، انسانها را به تصور نادرستی از شخصیت او سوق می دهد. در بسیاری از آنها یک بت فلسفی به جای یهوه بر تخت نشسته است. در حالی که خدای زنده، همانطور که در کلام خود، در مسیح، و در کارهای خلقت آشکار شده است، توسط افراد بسیار کمی پرستش می شود. هزاران نفر طبیعت را خدایی می کنند، در حالی که خدای طبیعت را انکار می کنند. اگرچه به شکلی دیگر، بت پرستی در دنیای مسیحیت امروز به همان اندازه واقعی که زمانی در اسرائیل باستان در روزگار ایلیا وجود داشت، وجود دارد. خدای بسیاری از مردان دانا، فیلسوفان، شاعران، سیاستمداران، روزنامه نگاران - خدای محافل

مد شیک، از بسیاری از کالج‌ها و دانشگاه‌ها، حتی از برخی مؤسسات الهیات - کمی بهتر از بعل، خدای خورشید فنیقیه است.

هیچ خطایی که توسط جهان مسیحی پذیرفته شده است شجاعانه‌تر از آموزه مدرن که به سرعت در حال گسترش است، به اقتدار بهشت ضربه نمی‌زند، هیچ یک به طور مستقیم با دستورات عقل مخالف نیست، هیچ یک در نتایج خود زیانبارتر نیست. خدا نمی‌کند برای مردان نیرومندتر است. هر ملتی قوانین خود را دارد که احترام و اطاعت را می‌طلبد. هیچ دولتی بدون آنها نمی‌تواند وجود داشته باشد. و آیا می‌توان تصور کرد که خالق آسمان‌ها و زمین هیچ قانونی برای حکومت بر موجوداتی که ساخته است ندارد؟ فرض کنید وزرای برجسته قرار بود علناً آموزش دهند که قوانین حاکم بر کشورشان و حمایت از حقوق شهروندان آن الزام آور نیست - که آنها آزادی‌های مردم را محدود می‌کنند و بنابراین نیازی به اطاعت ندارند. تا کی می‌توان چنین مردانی را در منبر تحمل کرد؟ اما آیا نادیده گرفتن قوانین دولت‌ها و ملت‌ها جرمی بزرگ‌تر از زیر پا گذاشتن احکام الهی است که پایه و اساس همه حکومت‌هاست؟

برای ملت‌ها بسیار سازگارتر است که قوانین خود را لغو کنند و به مردم اجازه دهند هر طور که می‌خواهند عمل کنند تا اینکه حاکم جهان قانون خود را لغو کند و جهان را بدون معیاری برای محکوم کردن مجرمان یا توجیه گناهان رها کند. مطیع آیا ما از نتایج باطل و باطل شدن قانون خدا آگاه خواهیم شد؟ آزمایش قبلاً آزمایش شده است. صحنه‌های وحشتناکی بود که در فرانسه زمانی که الحاد به قدرت کنترل تبدیل شد دستور داده شد.

سپس به جهانیان نشان داده شد که دور انداختن محدودیت‌هایی که خداوند اعمال کرده است، پذیرش حکومت بدترین ظالمان است. وقتی معیار عدالت کنار گذاشته شود، راه برای شاهزاده شیطان باز می‌شود تا قدرت خود را بر روی زمین مستقر کند.

هر جا که احکام الهی رد شود، گناه گناه به نظر نمی‌رسد یا عدالت مطلوب است. کسانی که از تسلیم شدن در برابر حکومت خدا امتناع می‌ورزند، کاملاً برای اداره خود ناتوان هستند. از طریق آموزه‌های مخرب آنها، روح نافرمانی در قلب کودکان و جوانانی که طبیعتاً کنترل را تحمل نمی‌کنند، کاشته می‌شود. و وضعیت بی‌قانونی بی‌قانونی در جامعه منتج می‌شود. انبوه مردم ضمن به سخره گرفتن زودباوری اطاعت‌کنندگان از احکام خدا، مشتاقانه فریبکاری‌های شیطان را می‌پذیرند. آنها هوسبازی را مهار می‌کنند و گناهی را انجام می‌دهند که بر امت‌ها داوری می‌کند.

کسانی که به مردم می‌آموزند که احکام خدا را سبک بشمارند، نافرمانی می‌کارند، نافرمانی درو می‌کنند. بگذارید محدودیت اعمال شده توسط شریعت الهی کاملاً کنار گذاشته شود و به زودی قوانین بشری نادیده گرفته شوند. از آنجا که خداوند اعمال نادرست، طمع، دروغ، و تقلب را منع می‌کند، مردم آماده‌اند تا قوانین او را زیر پا بگذارند تا مانعی برای سعادت دنیوی آنها باشد. اما نتایج حذف این احکام به گونه‌ای خواهد بود که آنها پیش‌بینی نمی‌کردند. اگر قانون اجرا نمی‌شد، چرا ترس از نقض آن وجود داشت؟ ملک دیگر امن نخواهد بود. مردان دارای همسایگان خود را با خشونت به دست می‌آورند. و قوی‌ترین ثروتمندترین می‌شود. به خود زندگی احترام گذاشته نمی‌شود. نذر ازدواج دیگر یک پرچم مقدس برای محافظت از خانواده باقی نخواهد ماند. کسی که قدرت داشت، اگر می‌خواست، زن همسایه اش را با خشونت می‌گرفت. فرمان پنجم با فرمان چهارم کنار گذاشته می‌شود. اگر فرزندان با این کار به آرزوی دل‌های فاسد خود برسند، از گرفتن جان پدر و مادر خود نمی‌ترسند. جهان متمدن تبدیل به انبوهی از دزدان و قاتلان خواهد شد. و آرامش، استراحت و شادی از روی زمین رانده خواهد شد.

این آموزه که انسان‌ها از اطاعت از الزامات خدا معاف هستند، قوت تعهد اخلاقی را ضعیف کرده و دریچه‌های گناه را در جهان گشوده است. بی‌قانونی، تضعیف و فساد مانند دامی ستمگر بر سر ما گسترده شده است. شیطان در خانواده مشغول کار است. شما

پرچم همچنان در اهتزاز باقی می ماند، حتی در دین مسیحیت. نفرت، سوء ظن، ربا، نزاع، باطل، اختلاف، خیانت به حقایق مقدس، زیاده روی در هوسبازی وجود دارد. کل نظام اصول و آموزه های دینی که باید شالوده و اساس زندگی اجتماعی را تشکیل دهد، توده ای ناپایدار و آماده فروپاشی به نظر می رسد. ضرورتاً جنایتکاران، هنگامی که به خاطر جنایات خود به زندان انداخته می شوند، اغلب مورد توجه و هدایا قرار می گیرند، گویی که به یک تمایز غبطه انگیز دست یافته اند. به شخصیت و جنایات او تبلیغات زیادی داده می شود. مطبوعات جزئیات طغیان کننده این رذیله را منتشر می کنند و بدین ترتیب دیگران را به تقلب، دزدی و قتل سوق می دهند. و شیطان از موفقیت نقشه های جهنمی خود شادی می کند. شیفتگی رذیلت، رفتار هولناک زندگی، افزایش وحشتناک بی اعتمادی و بی عدالتی در هر مرتبه و درجه ای، باید همه کسانی را که از خدا می ترسند بیدار کند تا بپرسند برای جلوگیری از جریان شر چه کاری می توان کرد؟

دادگاه های دادگستری فاسد هستند. انگیزه حاکمان میل به سود و عشق به لذت نفسانی است. بی اعتدالی قوای بسیاری را تاریک کرده است، به طوری که شیطان تقریباً بر آنها تسلط کامل دارد. فقها منحرف، رشوه، توهم هستند. مستی و عیاشی، اشتیاق، حسادت، نادرستی از هر نوع، در میان کسانی که قوانین را اجرا می کنند، نمایان است. "عدالت از دور ایستاده است، زیرا حقیقت در کوچه ها لغزش می کند و عدالت نمی تواند وارد شود" (اشعیا، 59:14)

بی عدالتی و تاریکی روحانی که تحت حاکمیت روم حاکم بود، نتیجه اجتناب ناپذیر سرکوب کتاب مقدس توسط او بود. اما علت کفر گسترده، رد شریعت خدا، و در نتیجه فساد، زیر شعله کامل نور انجیل در عصر آزادی مذهبی کجاست؟

اکنون که شیطان دیگر نمی تواند با پنهان کردن کتاب مقدس جهان را تحت کنترل خود نگه دارد، برای رسیدن به همان هدف به ابزارهای دیگری متوسل می شود. از بین بردن ایمان به کتاب مقدس و همچنین از بین بردن خود کتاب مقدس در خدمت هدف خود است. او با معرفی این باور که قانون خدا دیگر نافذ است، انسان را به تخطی می کشاند که گویی کاملاً از احکام آن بی خبر هستند. و اکنون، مانند اعصار گذشته، او از طریق کلیسا برای پیشبرد طرح های خود کار کرده است. سازمان های مذهبی امروز از گوش دادن به حقایق نامطلوب که به وضوح در متون مقدس آورده شده است خودداری کرده اند، و در مبارزه با آنها تفاسیر و موضع گیری هایی اتخاذ کرده اند که به طور گسترده ای بذر شک و تردید را کاشته اند. آنها با چسبیدن به خطای پاپی جاودانگی و آگاهی طبیعی انسان در مرگ، تنها دفاع در برابر فریب روح گرایی را رد کردند. آموزه عذاب ابدی بسیاری را به بی اعتقادی به کتاب مقدس واداشته است. و هنگامی که مطالبات فرمان چهارم در برابر مردم مطرح می شود، مشاهده می شود که رعایت روز هفتم، سبت، امر شده است؛ و معلمان مردمی به عنوان تنها راه رهایی آنها از وظیفه ای که حاضر به انجام آن نیستند، اعلام می کنند که قانون خدا دیگر اجرا نمی شود. پس شریعت و سبت را با هم بیرون می اندازند.

با گسترش کار اصلاحات سبت، این رد شریعت الهی برای اجتناب از اظهارات فرمان چهارم تقریباً جهانی خواهد شد. آموزه های رهبران دینی دری را به سوی کفر، روح گرایی، تحقیر قانون مقدس خدا باز کرده است و این رهبران مسئولیت وحشتناکی را در قبال بی عدالتی که در جهان مسیحیت وجود دارد، بر عهده دارند.

همین طبقه همچنین به این اعلامیه پایبند است که فساد به سرعت در حال گسترش عمدتاً به هتک حرمت به اصطلاح "سبت مسیحی" نسبت داده می شود، و اجرای روز یکشنبه به میزان زیادی اخلاق جامعه را بهبود می بخشد. این بیانیه به ویژه در آمریکا، جایی که دکتورین سبت واقعی به طور گسترده ای تبلیغ شده است، مورد تأکید قرار می گیرد. در اینجا کار اعتدال یکی از برجسته ترین و مهم ترین اصلاحات اخلاقی است

اغلب با جنبش یکشنبه ترکیب می شود، و مدافعان این جنبش خود را به عنوان تلاش برای ترویج عالی ترین منافع جامعه معرفی می کنند. و کسانی که از اتحاد با آنها سر باز می زنند به عنوان دشمنان اعتدال و اصلاح محکوم می شوند. اما اینکه حرکتی برای احراز خطا با اثری که فی نفسه خوب است مرتبط باشد دلیل بر خطا نیست. ما می توانیم سم را با مخلوط کردن آن با غذای سالم پنهان کنیم، اما ماهیت آن را تغییر نمی دهیم. برعکس، خطرناکتر می شود، زیرا احتمال بیشتری وجود دارد که سهوا گرفته شود. یکی از فریب های شیطان این است که حقیقت را به اندازه کافی با باطل ترکیب می کند تا آن را قابل قبول باشد. رهبران جنبش یکشنبه ممکن است از اصلاحاتی حمایت کنند که مردم به آن نیاز دارند، اصولی که با کتاب مقدس هماهنگ باشد، اما با این حال یک الزام وجود دارد که با قانون خدا مغایرت دارد.

هیچ چیز نمی تواند آنها را در کنار گذاشتن احکام خدا به نفع احکام مردم توجیه کند.

شیطان با دو خطای بزرگ، جاودانگی روح و تقدیس روز یکشنبه، مردم را به فریب های خود می کشاند. در حالی که اولی شالوده روح گرایی را ایجاد می کند، دومی پیوندی از همدردی با روم ایجاد می کند. پروتستان ها در ایالات متحده اولین کسانی خواهند بود که دستان خود را در سراسر خلیج دراز می کنند تا با معنویت گرایی دست دهند. آنها از ورطه عبور خواهند کرد و دست قدرت رومی را خواهند گرفت. و تحت تأثیر این اتحادیه سه گانه، این کشور در پایداری کردن حقوق وجدان پا جای پای رم خواهد گذاشت.

از آنجایی که روح گرایی بیشتر به مسیحیت اسمی امروزی شباهت دارد، قدرت بیشتری برای فریب دادن و اسیر کردن دارد. خود شیطان بر اساس نظم کنونی چیزها تبدیل شده است. او در شخصیت یک فرشته نور ظاهر خواهد شد. از طریق عاملیت روح گرایی، معجزات انجام خواهد شد: بیماران شفا خواهند یافت و بسیاری از شگفتی های غیرقابل انکار انجام خواهند شد.

خط تمایز بین مسیحیان و شریر اکنون به سختی قابل تشخیص است. اعضای کلیسا آنچه را که جهان دوست دارد دوست دارند و آماده اند تا با آن متحد شوند. و شیطان مصمم شد که آنها را (ACCENT WITHDRAWN) در یک بدن متحد کند و بدین ترتیب آرمان خود را با کشاندن همه آنها به صفوف روح پرستی تقویت کند. پاپیست ها که به **معجزات به عنوان** نشانه ای مطمئن از **کلیسای واقعی** افتخار می کنند، به آسانی فریب این قدرت شگفت انگیز را خواهند خورد. و پروتستان ها نیز با دور انداختن سپر حقیقت، فریب خواهند خورد. پاپیست ها، پروتستان ها و جهانیان به طور یکسان شکل خداپرستی را بدون قدرت خواهند پذیرفت و در این اتحاد حرکت بزرگی را به سوی تبدیل جهان و آغاز هزاره ای که مدت ها انتظارش را می کشید، خواهند دید.

از طریق معنویت گرایی، شیطان به عنوان یک بخشنده نژاد ظاهر می شود، بیماری های مردم را درمان می کند، و ادعا می کند که یک نظام جدید و متعالی ایمان دینی را ارائه می دهد. اما در عین حال به عنوان یک ناوشکن کار می کند. وسوسه های او بسیاری را به سوی تباهی می کشاند. بی اعتدالی عقل را از سلطنت خلع می کند. افراط نفسانی، دعوا و خونریزی به دنبال دارد. شیطان از جنگ لذت می برد. زیرا بدترین احساسات روح را تحریک می کند و سپس قربانیان خود را غرق در رذیلت و خون به ابدیت می کشاند. هدف آنها تحریک ملتها به جنگ علیه یکدیگر است. زیرا بدین ترتیب او می تواند ذهن مردم را از کار آماده سازی برای ایستادن در روز خدا دور کند.

شیطان از طریق عناصر نیز کار می کند تا در برداشت ارواح ناآماده خود را جمع کند. او به بررسی اسرار آزمایشگاه های طبیعت پرداخته و تا جایی که خداوند اجازه می دهد از تمام توان خود برای کنترل عناصر استفاده می کند. وقتی او برای مصیبت کردن ایوب رفت، چه زود گله ها، شبانان، خدمتکاران، خانه ها، بچه ها از بین رفتند و دردسرها در یک لحظه یکی پس از دیگری از بین رفتند. و خدا

که از مخلوقات خود محافظت می کند و آنها را از قدرت ویرانگر می بندد. اما جهان مسیحیت نسبت به قانون یهوه تحقیر شده است. و خداوند همان چیزی را که اعلام کرده انجام خواهد داد، برکات خود را از زمین برداشته، و مراقبت محافظتی خود را از کسانی که علیه شریعت او سرکشی می کنند، و دیگران را به انجام آن تعلیم و وادار می کنند، برمی دارد. شیطان بر همه کسانی که خدا به ویژه محافظت نمی کند کنترل دارد. او برخی را مورد لطف و کامیابی قرار می دهد، تا نقشه های خود را پیش ببرد، و بر برخی دیگر بدبختی می آورد و مردم را به این باور می رساند که این خداست که آنها را آزار می دهد.

در حالی که در برابر فرزندان انسان به عنوان یک پزشک بزرگ ظاهر می شود که می تواند همه بیماری های آنها را درمان کند، بیماری و فاجعه به همراه خواهد داشت، تا زمانی که شهرهای پرجمعیت به ویرانه و ویران تبدیل شوند. الان هم داره کار میکنه در حوادث و بلاهای خشکی و دریایی، در آتش سوزی های بزرگ، در گردبادهای شدید و تگرگ های هولناک، در طوفان ها، سیل ها، طوفان ها، سونامی ها و زلزله ها، در هر مکان و به هزار شکل، شیطان قدرت خود را به کار می گیرد. او محصول در حال رسیدن را از بین می برد و قحطی و پریشانی به دنبال دارد. این بازدیدها بیشتر و بیشتر مکرر و فاجعه آمیز خواهد شد. نابودی هم بر انسان و هم بر حیوانات خواهد بود. «زمین ماتم میگیرد و محو می‌شود»، «مکان‌های بلند مردم... رو به زوال می‌روند. در واقع، زمین به‌خاطر ساکنانش نجس شده است، زیرا آنها قوانین را نقض می‌کنند، قوانین را زیر پا می‌گذارند و عهد جاودانی را می‌شکنند» (اشعیا 4 : 24) و 5).

و سپس فریبکار بزرگ مردم را متقاعد خواهد کرد که کسانی که خدا را می‌پرستند باعث این بدی‌ها می‌شوند. طبقه‌ای که نارضایتی بهشت را برانگیخته‌اند، همه بدبختی‌های خود را به کسانی نسبت می‌دهند که اطاعت از اوامر خدا، سرزنش همیشگی متخلفان است. اعلام می‌شود که زن و مرد با نقض روز یکشنبه خدا را آزار می‌دهند، گناه آنها مصیبت‌هایی را به بار آورده است که تا روز یکشنبه اجرا نشود، و کسانی که ادعای فرمان چهارم را مطرح می‌کنند، حرمت را از بین می‌برند. یکشنبه، آنها برانگیختن مردم هستند و از بازگرداندن آنها به عنایت الهی و سعادت موقت جلوگیری می‌کنند. بنابراین اتهامی که در گذشته به بنده خدا مطرح شده بود، تکرار خواهد شد، و به همان اندازه ثابت خواهد شد. "و چنین شد که وقتی اخاب الیاس را دید، آخاب به او گفت: "آیا تو آن کسی هستی که اسرائیل را آزار می‌دهی؟" و او پاسخ داد: "من اسرائیل را آزار نداده‌ام، اما تو و خاندان پدرت در این امر احکام خدا را فراموش کرده‌اید. خداوند، و از بعل پیروی کرد" (اول پادشاهان 18:17 و 18).

هنگامی که خشم مردم به دلیل اتهامات نادرست برانگیخته شود، آنها مسیری را در مورد سفیران خدا دنبال خواهند کرد که بسیار شبیه به آنچه اسرائیل مرتد در مورد ایلیا دنبال کرد.

قدرت معجزه‌آمیز که از طریق معنویت‌گرایی آشکار می‌شود، بر کسانی که اطاعت از خدا را به جای انسان انتخاب می‌کنند، تأثیر می‌گذارد.

ارتباطات ارواح اعلام خواهد کرد که خداوند آنها را فرستاد تا رد کنندگان یکشنبه را در مورد خطای خود متقاعد کند و تأکید کند که قوانین کشور باید به عنوان قانون خدا اطاعت شود. آنها از بی‌خدایی بزرگ در جهان ناله خواهند کرد و شهادت معلمان دین را که وضعیت انحطاط اخلاقی ناشی از هتک حرمت روز یکشنبه است، ثانوی خواهند کرد. خشم بر ضد همه کسانی که از پذیرش شهادت او سر باز می‌زنند، بزرگ خواهد بود.

سیاست شیطان در این درگیری نهایی با خلق خدا همان سیاستی است که در راه انداختن مناقشه بزرگ در بهشت به کار گرفت و اظهار داشت که استواری حکومت الهی را تقویت می‌کند و در خفا تمام تلاش خود را برای براندازی آن انجام می‌داد. و همان کاری را که برای به انجام رساندن آن تلاش می‌کرد، به فرشتگان وفادار تقدیم کرد. همین سیاست فریب، تاریخ کلیسای روم را مشخص کرده است. او اعتراف کرده است که به عنوان نماینده بهشت عمل می‌کند، در حالی که می‌خواهد خود را بر خدا برتری دهد و قانون او را تغییر دهد. تحت حکومت

روم، کسانی که به خاطر وفاداری خود به انجیل متحمل مرگ شدند به عنوان بدکار محکوم شدند. گفته می شود که آنها با شیطان هم پیمان هستند. و هر وسیله ممکنه به کار گرفته شد تا آنها را شرمسار بپوشانند و در نظر مردم و حتی خودشان به عنوان پست ترین جنایتکاران جلوه دهند. الان هم همینطور خواهد بود. همانطور که شیطان به دنبال نابود کردن کسانی است که به قانون خدا احترام می گذارند، آنها را به عنوان قانون شکن، به عنوان افرادی که به خدا بی حرمتی می کنند و بر جهان داوری می کنند متهم می شوند.

خداوند هرگز اراده یا وجدان را مجبور نمی کند. اما منبع دائمی شیطان - برای به دست آوردن کنترل بر کسانی که در غیر این صورت نمی تواند اغوا کند - مخالفت با ظلم است. از طریق ترس یا زور، او بر آگاهی حکومت می کند و برای خود احترام می گذارد. برای رسیدن به این هدف، او از طریق مقامات مذهبی و سکولار کار می کند و آنها را به تحمیل قوانین انسانی در سرپیچی از قانون خدا هدایت می کند.

کسانی که سبت کتاب مقدس را گرمی می دارند، به عنوان دشمنان نظم و قانون محکوم خواهند شد، زیرا محدودیت های اخلاقی جامعه را فرو می ریزند، باعث هرج و مرج و فساد می شوند و به قضاوت های خدا بر روی زمین دعوت می کنند. ظلم های وظیفه شناس آنها لجاجت، لجاجت و تحقیر قدرت نامیده می شود. آنها متهم به بی وفایی به دولت خواهند شد. وزیرانی که وظیفه شریعت الهی را انکار میکنند، از منبر وظیفه اطاعت از مقامات مدنی را آنگونه که خداوند مقرر کرده است، ارائه میکنند. در تالارهای قانونگذاری و دادگستری حافظان امر مورد تهمت و محکومیت قرار خواهند گرفت. به کلمات شما رنگ کاذب داده می شود. بدترین تعبیر بر انگیزه شما خواهد بود.

از آنجایی که کلیساهای پروتستان استدلال های روشن کتاب مقدس در دفاع از قانون خدا را رد می کنند، می خواهند کسانی را که نمی توانند ایمانشان را از طریق کتاب مقدس زیر سوال ببرند، ساکت کنند. اگرچه آنها چشمان خود را بر این واقعیت می بندند، اما اکنون مسیری را اتخاذ می کنند که آنها را به آزار و اذیت کسانی سوق می دهد که وجداناً از انجام کاری که بقیه جهان مسیحی انجام می دهند سر باز می زنند و ادعاهای سبت پاپی را به رسمیت می شناسند.

بزرگان کلیسا و ایالت برای رشوه دادن، متقاعد کردن یا وادار کردن همه طبقات به احترام یکشنبه متحد خواهند شد. فقدان حجت الهی با احکام ظالمانه تامین خواهد شد. فساد سیاسی عشق به عدالت و توجه به حق را از بین می برد. و حتی در آمریکای آزاد، فرمانداران و قانونگذاران، برای جلب اقبال عمومی، تسلیم تقاضای عمومی برای اجرای قانونی برای اجرای روز یکشنبه خواهند شد. آزادی وجدان، که به قیمت چنین فداکاری بزرگی تمام شد، دیگر مورد احترام قرار نخواهد گرفت. در کشمکش که نزدیک می شود، نمونه سخنان پیامبر را خواهیم دید: «اژدها بر آن زن خشمگین شد و به جنگ با بقیه فرزندان رفت که اوامر خدا را نکه می دارند و شهادت عیسی را دارند و روی شن های دریا ایستاده بود» (مکاشفه 12:17).

فصل 37

کتاب مقدس - یک محافظ

"به قانون و به شهادت! اگر طبق این کلام صحبت نکنند، صبحی برای آنها نخواهد بود." (اشعیا 8:20) قوم خدا به عنوان محافظ در برابر نفوذ معلمان دروغین و قدرت فریبنده ارواح تاریک به کتاب مقدس هدایت می شوند. شیطان از هر ترفندی که ممکن است استفاده می کند تا مردم را از دستیابی به دانش کتاب مقدس باز دارد، زیرا آموزه های روشن کلام خدا فریبکاری های آن را آشکار می کند. در هر احیای کار خدا، شاهزاده شر خود را برای فعالیت شدیدتر برانگیخته می بیند. اکنون بهترین تلاش خود را برای مبارزه نهایی با مسیح و پیروان او به کار ببرید. آخرین تقلب بزرگ باید به زودی در برابر ما آورده شود. دجال کارهای شگفت انگیز خود را در نظر ما انجام خواهد داد.

تقلبی آنقدر به حقیقت نزدیک خواهد بود که تشخیص این دو جز از طریق کتاب مقدس غیرممکن خواهد بود. از طریق شهادت کتاب مقدس هر سخن و هر معجزه ای باید آزمایش شود.

کسانی که برای اطاعت از همه احکام خدا تلاش می کنند، دچار مخالفت و تمسخر خواهند شد. آنها فقط در خدا می توانند مقاومت کنند. برای مواجهه با آزمونی که پیش روی آنها قرار دارد، باید اراده خدا را همانطور که در کلام او آشکار شده است، درک کنند. آنها تنها با داشتن درک درست از شخصیت، حکومت و اهداف او و عمل بر اساس آنها می توانند او را گرامی بدارند.

هیچ کس جز کسانی که ذهن خود را با حقایق کتاب مقدس تقویت کرده اند، نمی توانند در آخرین جدال بزرگ بایستند. آزمایشی سخت برای هر روحی پیش خواهد آمد: آیا من به جای مردم از خدا اطاعت خواهم کرد؟ ساعت تعیین کننده همین نزدیکی است. آیا پاهای ما بر صخره کلام تغییر ناپذیر خدا کاشته شده است؟ آیا ما آماده ایم که در دفاع از احکام خدا و ایمان عیسی محکم بایستیم؟

قبل از مصلوب شدن، ناجی به شاگردانش توضیح داد که او باید کشته شود و دوباره از قبر برخیزد. فرشتگان آسمانی حضور داشتند تا سخنان خداوند را بر ذهن و قلب پیروان مسیح حک کنند. اما شاگردان مشتاقانه منتظر رهایی موقت از یوغ رومی بودند و نمی توانستند این فکر را تحمل کنند که او که تمام امیدهایشان بر او متمرکز بود، باید به مرگی بدنام دچار شود. کلماتی که باید به خاطر بسپارند از ذهنشان فرار کرد. و هنگامی که زمان محاکمه فرا رسید، آنها را ناآماده گرفتار کرد. مرگ مسیح امیدهای آنها را کاملاً از بین برد، گویی از قبل به آنها هشدار نداده بود. بنابراین، در پیشگویی ها، آینده به همان روشنی در برابر ما باز است که از طریق کلمات مسیح برای شاگردان آشکار شد. وقایع مربوط به پایان زمان محاکمه و کار آماده سازی برای دوره رنج با وضوح روشن ارائه شده است. اما جمعیت بزرگتر از این ندارند

درکی از این حقایق مهم نسبت به آنچه که اگر هرگز برایشان آشکار نشده بود، داشتند. شیطان مراقب است تا هر اثری را که آنها را برای رستگاری عاقل می سازد از بین ببرد و زمان سختی آنها را ناآماده خواهد یافت.

وقتی خدا به مردم هشدارهای بسیار مهمی می فرستد که توسط فرشتگان مقدسی که در بهشت پرواز می کنند نشان داده می شوند، او از هر فردی که دارای قدرت استدلال است می خواهد به پیام توجه کند.

قضاوت های وحشتناکی که علیه پرستش وحش و تصویر او صادر شد (مکاشفه 14:9-11)، به مطالعه کاربردی پیشگویی ها سوق دهد تا بدانند نشان وحش چیست و چگونه باید از دریافت آن اجتناب کنند. اما توده های مردمی گوش خود را به روی حقیقت می بندند و افسانه ها را ترجیح می دهند. پولس رسول در حال نگاه کردن به

روزهای گذشته گفت: زمانی خواهد رسید که آنها از دکتربین صحیح رنج نخواهند برد. (دوم تیم. 3: 4) آن زمان از قبل فرا رسیده است. انبوه مردم حقیقت کتاب مقدس را نمی‌خواهند، زیرا با خواسته‌های قلب‌های گناه‌آمیز و جهان‌خواهشان تداخل می‌کند. و شیطان آنها را با فریبهایی که دوست دارند عرضه می‌کند.

اما خداوند مردمی بر روی زمین خواهد داشت که کتاب مقدس و تنها کتاب مقدس را به عنوان معیار همه دکتربین‌ها و اساس همه اصلاحات حفظ می‌کنند. نظرات دانشمندان، استنباطات علم، اعتقادات یا تصمیمات شوراهای کلیسا، به همان اندازه که کلیساها متعدد و ناهماهنگ هستند، صدای اکثریت را نشان می‌دهد - هیچ یک از این چیزها و نه همه آنها نباید به عنوان دلیلی برای یا علیه هیچ یک تلقی شوند. نقطه اعتقاد دینی قبل از پذیرش هر آموزه یا دستوری، باید یک «خداوند می‌گوید» واضح بخواهیم.

شیطان پیوسته در تلاش است تا توجه انسان را به جای خدا جلب کند. او مردم را هدایت می‌کند که به جای جستجوی کتاب مقدس برای دانستن وظیفه خود، به اسقف‌ها، کشیشان و معلمان الهیات به عنوان راهنمای خود نگاه کنند. سپس با کنترل ذهن این رهبران می‌تواند بر اساس میل خود بر جمعیت تأثیر بگذارد.

وقتی مسیح آمد تا سخنان زندگی را بیان کند، مردم عادی با خوشحالی به او گوش دادند. و بسیاری، حتی از کاهنان و شاهزادگان، به او ایمان آوردند. اما رؤسای کاهنان و مردان ملت مصمم بودند که تعالیم او را محکوم و انکار کنند. هر چند آنها تمام تلاش خود را برای تهمت زدن به او بیهوده می‌دیدند. اگرچه با تماشای سخنان او نتوانستند تأثیر قدرت و حکمت الهی را احساس کنند، اما به تعصب پناه بردند.

آنها واضح‌ترین شواهد شخصیت مسیحایی او را رد کردند، زیرا می‌ترسیدند که مجبور شوند شاگردان او شوند. این مخالفان عیسی مردانی بودند که مردم از دوران کودکی به آنها یاد داده بودند که به آنها احترام بگذارند، و آنها عادت کرده بودند که به طور ضمنی به آنها تعظیم کنند. آنها پرسیدند: چگونه است که رهبران و علمای خردمند ما به عیسی ایمان ندارند؟ این تأثیر چنین معلمانی بود که باعث شد ملت یهود منجی خود را رد کند.

روحی که در آن کشیشان و رهبران وجود داشت هنوز توسط بسیاری از کسانی که پیشه‌ی والای تقوا می‌کنند تجلی می‌یابد. آنها از بررسی شهادت کتاب مقدس در مورد حقایق ویژه برای این زمان خودداری می‌کنند. آنها به تعداد، ثروت و محبوبیت خود اشاره می‌کنند و به طرفداران حقیقت کم، فقیر و نامحبوب نگاه می‌کنند و ایمانی دارند که آنها را از دنیا جدا می‌کند.

مسیح پیش‌بینی کرد که تبعیت ناروا از اقتدار از سوی کاتبان و فریسیان با پراکندگی یهودیان متوقف نخواهد شد. او با بینش نبوی، کار تعالی اقتدار انسانی برای اداره وجدان را پیش‌بینی کرد که در تمام اعصار برای کلیسا نفرین وحشتناکی بوده است. و نکوهش‌های هولناک او از کاتبان و فریسیان، و همچنین هشدار به مردم که از این رهبران کور پیروی نکنند، به عنوان پند و اندرز برای نسل‌های آینده ثبت شد.

کلیسای روم حق تفسیر کتاب مقدس را برای روحانیون محفوظ می‌دارد. با این ادعا که فقط کلیساها صلاحیت توضیح کلام خدا را دارند، کتاب مقدس از مردم عادی سلب می‌شود. اگرچه اصلاحات، کتاب مقدس را در دسترس همگان قرار داد، اما همان اصل که توسط روم حفظ شد، همچنین مانع از آن می‌شود که جمعیت کلیساهای پروتستان خود کتاب مقدس را بررسی کنند. به آنها آموزش داده می‌شود که آموزه‌های خود را بر اساس تفسیر کلیسا بپذیرند. و هزاران نفر هستند که جرأت دریافت چیزی را ندارند، اگرچه به وضوح در کتاب مقدس نازل شده است، که برخلاف عقیده آنها یا آموزه‌های ثابت کلیسای آنها باشد.

اگرچه کتاب مقدس مملو از هشدارها علیه معلمان دروغین است، اما بسیاری از آنها آماده هستند تا قیومت روح خود را به روحانیون بسپارند. امروزه هزاران نفر هستند که ادعای دین می کنند و نمی توانند دلیل دیگری جز آنچه که توسط رهبران دینی خود به آنها دستور داده اند، برای اعتقادات خود بیاورند. آنها تقریباً بدون توجه به آموزه های منجی می گذرند و به سخنان وزیران اعتماد ضمنی دارند. اما آیا وزرا معصوم هستند؟ چگونه می توانیم روح خود را به سوی آنها بسپاریم مگر اینکه از کلام خدا بدانیم که آنها حاملان نور هستند؟ فقدان شجاعت اخلاقی برای انحراف از مسیر فرسوده جهان، بسیاری را وادار می کند که راه انسان های فرهیخته را دنبال کنند. و با عدم تمایل آنها به تحقیق برای خود، به طور ناامیدکننده ای در غل و زنجیر خطا قرار می گیرند. آنها می بینند که حقیقت برای این زمان به وضوح در کتاب مقدس آشکار شده است و قدرت روح القدس را در تماشای اعلام آن احساس می کنند، با این حال به مخالفت روحانیون اجازه می دهند که آنها را از نور منصرف کند. گرچه عقل و وجدان متقاعد شده اند، اما این ارواح فریب خورده جرأت ندارند غیر از وزیر فکر کنند؛ و ادراک فردی او، منافع ابدی او قربانی بی ایمانی، غرور و تعصب دیگران می شود.

بسیاری از ابزارهایی هستند که شیطان از طریق نفوذ انسان برای به دام انداختن اسیران خود کار می کند. او انبوهی را به سوی خود جذب می کند و آنها را با بندهای ابریشمی محبت به کسانی که دشمن صلیب مسیح هستند می بندد. ارتباط شما هر چه باشد - پدری، فرزندی، زناشویی یا اجتماعی - تأثیر یکسان است. مخالفان حقیقت قدرت خود را برای کنترل وجدان اعمال می کنند و ارواح تحت تأثیر آنها شجاعت یا استقلال کافی برای اطاعت از اعتقادات خود را ندارند.

حقیقت و جلال خدا از هم جدا نیستند. برای ما غیرممکن است که با داشتن کتاب مقدس در دستمان، با داشتن عقاید نادرست، خدا را گرامی بداریم. بسیاری ادعا می کنند که مهم نیست که کسی چه اعتقادی دارد اگر فقط زندگی آنها درست باشد. اما زندگی با ایمان شکل می گیرد. اگر نور و حقیقت در دسترس ما باشد و از امتیاز شنیدن و دیدن آنها غافل شویم، عملاً آنها را رد کرده ایم و تاریکی را به جای نور انتخاب کرده ایم.

«راهی هست که به نظر انسان درست می آید، اما پایانش راه مرگ است.» (امثال 16:25) هنگامی که هر فرصتی برای شناخت اراده خدا وجود دارد، جهل بهانه ای برای خطا یا گناه نیست. مردی در حال سفر است و به جایی می رسد که چندین راه وجود دارد و تابلویی نشان می دهد که هر کدام از آنها به کجا منتهی می شود. اگر نشانه روی تابلو را در نظر نگیرد و هر مسیری را که به نظرش درست است برود، ممکن است بسیار مخلص باشد، اما به احتمال زیاد خود را در مسیر اشتباه می بیند.

خدا کلام خود را به ما داد تا بتوانیم با تعالیم او آشنا شویم و بدانیم که او از ما چه می خواهد.

هنگامی که وکیل با این سؤال نزد عیسی آمد: "چه کنم تا وارث زندگی جاودانی شوم؟"، نجات دهنده او را به کتاب مقدس ارجاع داد و گفت: "در شریعت چه نوشته شده است؟ چگونه آن را می خوانی؟" جهل نه پیر و جوان را معذور می کند و نه آنها را از عذاب ناشی از تخطی از قانون خدا رهایی می بخشد، زیرا همه در دستان خود، ارائه صادقانه آن قانون، اصول و ادعاهای آن را دارند. داشتن نیت خوب کافی نیست. انجام کاری که مرد فکر می کند درست است یا آنچه وزیر می گوید درست است کافی نیست. نجات جان آنها در خطر است، و آنها باید کتاب مقدس را برای خود جستجو کنند. اگرچه ممکن است اعتقادات شما قوی باشد. اگرچه آنها ممکن است بر آنچه وزیر صحت می داند تکیه کنند، این نباید مبنای آنها باشد. آنها نقشه ای دارند که تمام مسیرهای بهشت را نشان می دهد و نباید در مورد چیزی حدس بزنند.

اولین و بالاترین وظیفه هر عاقل این است که از کتاب مقدس حقیقت را بیاموزد و سپس در نور راه برود و دیگران را به پیروی از آنها تشویق کند. ما باید هر روز با پشتکار کتاب مقدس را مطالعه کنیم، هر فکری را بسنجیم و آیه را با آیه مقایسه کنیم. با کمک الهی باید برای خودمان عقایدمان را شکل دهیم، همانطور که باید در پیشگاه خدا پاسخگوی خودمان باشیم.

حقایقی که به وضوح در کتاب مقدس آشکار شده است توسط دانشمندی که با تظاهر به حکمت عالی، تعلیم می دهند که کتاب مقدس معنایی عرفانی و مخفی دارد، در شک و تاریکی پوشیده شده است که در زبان مورد استفاده آشکار نیست. این مردان معلمان دروغین هستند. در چنین طبقه ای بود که عیسی اعلام کرد: "شما اشتباه می کنید زیرا کتاب مقدس یا قدرت خدا را نمی دانید." (مرقس 12:24) زبان کتاب مقدس باید بر اساس معنای آشکار آن توضیح داده شود، مگر اینکه از نماد یا شکلی استفاده شود. مسیح این وعده را داد: "اگر کسی بخواهد اراده او را انجام دهد، با همان آموزه خواهد دانست که آیا از جانب خداست." (یوحنا 17:17) اگر مردم کتاب مقدس را همان طور که هست می گرفتند. اگر معلمان دروغینی وجود نداشتند که ذهن آنها را همراه و مشوش کنند، کاری انجام می شد که فرشتگان را خوشحال می کرد و هزاران هزار نفر را که اکنون در گمراهی سرگردان هستند به دامان مسیح می آورد.

ما باید تمام قوای ذهنی را برای مطالعه کتب مقدس به کار بگیریم و درک را تا آنجایی که برای فانی ها ممکن است، چیزهای عمیق خدا به کار ببریم. با این حال، نباید فراموش کنیم که مطیع بودن و تسلیم بودن کودک مشخصه روح واقعی یادگیری است. مشکلاتی که در کتاب مقدس با آن مواجه می شوند هرگز با استفاده از همان روش هایی که در رویکرد به مسائل فلسفی استفاده می شود، قابل غلبه نیستند. ما نباید با اعتماد به نفسی که بسیاری با آن وارد عرصه علم می شوند، به مطالعه کتاب مقدس پردازیم، بلکه باید با یک وابستگی خداپسندانه به خدا و میل خالصانه به شناخت اراده او مشغول شویم. ما باید با روحیه ای متواضع و قابل تعلیم بیاییم تا شناخت بزرگ من هستیم. در غیر این صورت فرشتگان شیطانی ذهن ما را کور و دل ما را سخت می کنند تا تحت تأثیر حقیقت قرار نگیریم.

بسیاری از بخش‌های کتاب مقدس که به گفته محققان یک راز است، یا به عنوان بی‌اهمیت از قلم افتاده است، برای کسی که در مکتب مسیح تعلیم داده شده است، سرشار از آرامش و آموزه است. یکی از دلایلی که بسیاری از الهی‌دانان درک روشن‌تری از کلام خدا ندارند این است که چشمان خود را بر حقایقی می‌بندند که نمی‌خواهند آن‌ها را عملی کنند. درک حقیقت کتاب مقدس نه چندان به نیروی فکری که در تحقیق به کار می رود، بلکه به یگانگی هدف، به میل شدید به عدالت بستگی دارد.

کتاب مقدس هرگز نباید بدون دعا مطالعه شود. فقط روح القدس می تواند ما را وادار کند که اهمیت چیزهایی را احساس کنیم که درک آنها آسان است یا ما را از تحریف حقایقی که درک آنها دشوار است باز دارد. این وظیفه فرشتگان آسمانی است که قلب را برای درک کلام خدا به گونه ای آماده کنند که ما را مسحور زیبایی آن کند، هشدارهای آن را نصیحت کند یا با وعده های آن تشویق و تقویت شود. ما باید درخواست مزمور سرای خود را داشته باشیم: "چشم های مرا بگشا تا شگفتی های شریعت تو را ببینم." (مصور 119:18) وسوسه ها اغلب غیرقابل مقاومت به نظر می رسند، زیرا با غفلت از دعا و مطالعه کتاب مقدس، افراد وسوسه شده نمی توانند به راحتی وعده های خدا را به یاد آورند و با سلاح های کتاب مقدس با شیطان روبرو شوند. اما فرشتگان کسانی را احاطه کرده اند که مایل به آموزش چیزهای الهی هستند. و در هنگام نیاز شدید، حقایقی را که شما به آن نیاز دارید به یاد شما می آورند. بنابراین، "وقتی دشمن مانند سیل آب بیاید، روح خداوند پرچم خود را بر ضد او برپا خواهد کرد" (اشعیا 59:19)

عیسی به شاگردان خود وعده داد: "یاور یاری دهنده، روح القدس، که پدر او را به نام من خواهد فرستاد، او همه چیز را به شما خواهد آموخت و آنچه را که به شما گفته ام به شما یادآوری خواهد کرد" (یوحنا 14:26). اما تعالیم مسیح باید قبلاً به خاطر سپرده شود، تا روح خدا آنها را در زمان خطر به یاد ما بخواند. داوود گفت: «کلام تو را در دل خود پنهان کردم تا بر تو گناه نکنم» (مزمور 119:11)

همه کسانی که برای منافع ابدی خود ارزش فائل هستند باید در برابر تهاجمات شک و تردید مراقب باشند. به پایه های حقیقت حمله خواهد شد. دور از دسترس کنایه ها و سفسطه ها، آموزه های موزیانه و آفت آور خیانت مدرن، غیرممکن است. شیطان وسوسه های خود را با همه طبقات تطبیق می دهد. او بی سوادان را با تمسخر یا تحقیر مورد حمله قرار می دهد، در حالی که با تحصیلکردگان با مخالفت های علمی و استدلال فلسفی روبرو می شود که به طور یکسان برای برانگیختن بی اعتمادی به کتاب مقدس یا تحقیر آنها محاسبه شده است. حتی جوانانی که تجربه اندکی دارند، گمان می کنند که در مورد اصول اساسی مسیحیت تردید ایجاد کنند. و این خیانت جوانی، هر چند سطحی است، تأثیر خود را دارد. بنابراین بسیاری از آنها به تمسخر ایمان پدران خود و تحقیر روح فیض سوق داده می شوند (عبرانیان 10:29). بسیاری از زندگی هایی که وعده افتخاری برای خدا و برکتی برای جهان را می دادند، با دم نفرت انگیز بی ایمانی سوخته اند. همه کسانی که به تصمیمات متکبرانانه عقل بشری اعتماد می کنند و تصور می کنند که بدون کمک حکمت الهی می توانند اسرار الهی را بیان کنند و به حقیقت دست یابند، در بند شیطان گرفتار شده اند.

ما در مهم ترین دوره تاریخ این جهان زندگی می کنیم. سرنوشت توده های بی اندازه زمین در شرف تعیین شدن است. سعادت آینده خود ما و همچنین نجات سایر ارواح به مسیری که اکنون دنبال می کنیم بستگی دارد. ما باید توسط روح حقیقت هدایت شویم. هر پیرو مسیح باید مشتاقانه بپرسد: "خداوند، از من می خواهی چه کار کنم؟" ما باید با روزه و دعا در برابر خداوند فروتن کنیم و در کلام او، به ویژه در صحنه های داوری، بسیار تأمل کنیم. اکنون باید به دنبال تجربه ای عمیق و زنده در امور خدا باشیم. دقیقه ای برای تلف کردن نداریم رویدادهای مهمی در اطراف ما در حال وقوع است. ما در زمین مسحور شیطان هستیم. ای نگهبانان خدا نخواستید. دشمن در کمین ما بسیار نزدیک است و هر لحظه آماده است، اگر آرام و خواب آلود شدی، بر تو ببرد و تو را طعمه خود کند.

بسیاری در مورد جایگاه واقعی خود در پیشگاه خداوند اشتباه می کنند. کارهای بدی را که انجام نمی دهند به خود تبریک می گویند و فراموش می کنند کارهای نیک و والایی را که خداوند از آنها می خواهد، اما از انجام آن کوتاهی می کنند، فهرست کنند. همین که درختان باغ خدا هستند کافی نیست. آنها باید انتظارات او را با تولید میوه برآورده کنند. او آنها را مسئول شکست آنها در انجام تمام کارهای خوبی می داند که می توانند از طریق فیض تقویت کننده او انجام دهند. در کتب بهشتی آنها به عنوان آزار دهنده در زمین ثبت شده اند. با این حال، حتی مورد این طبقه نیز کاملاً نامیدکننده نیست. قلب عشق طولانی هنوز از کسانی که رحمت خدا را تحقیر کرده و از لطف او سوء استفاده کرده اند دعا می کند. "از این رو او می گوید: "ای خواب بیدار، و از مردگان برخیز، و مسیح تو را روشن خواهد کرد. پس مراقب باش که چگونه راه می روی... زمان را فدی می دهی، زیرا روزها بد هستند."

(افس). (16-14:5)

هنگامی که زمان آزمایش فرا رسد، کسانی که کلام خدا را قانون زندگی خود قرار داده اند، آشکار خواهند شد. در تابستان هیچ تفاوتی بین درختان همیشه سبز و درختان دیگر مشاهده نمی کنید. اما هنگامی که طوفان های زمستانی می وزد، همیشه سبز بدون تغییر باقی می ماند، در حالی که سایر درختان از دست می دهند و از شاخ و برگ خود خالی می شوند. از این رو، ممکن است اکنون دیگر کسی که خود را مسیحی می دانست، از مسیحی واقعی متمایز نشود. اما زمانی خواهد آمد، و درست در برابر ماست، زمانی که

تفاوت آشکار خواهد شد مخالفت برمی خیزد، تعصب و نابردباری دوباره ظاهر می شود، جفا دوباره شعله ور می شود، و غیر صادقان و منافقان متزلزل می شوند و از ایمان خود دست می کشند. اما مسیحی واقعی مانند صخره استوار خواهد ماند، ایمانش قوی تر و امیدش درخشان تر از روزهای سعادت خواهد بود.

مزمور سرای می گوید: "در شهادت های تو تعمق می کنم." "از طریق احکام تو فهمیدم، بنابراین از هر راه نادرستی متنفرم." (مز 119:99 و 104)

«خوشا به حال کسی که خرد بیابد». «مثل درختی است که در کنار آب کاشته شده است که ریشه هایش را به سوی نهر می گستراند و از گرما نمی ترسد، بلکه برگ هایش سبز می ماند، و در سال خشک نه زحمت می کشد و نه از میوه دادن باز می ماند." (امثال 3:13؛ ارم. 17:8)

فصل 38

هشدار نهایی

«فرشته‌ای دیگر را دیدم که از آسمان نازل شد، با قدرتی عظیم، و زمین از جلال او سبک شد، و با صدای بلند فریاد زد: «بابل بزرگ سقوط کرد، سقوط کرد و مسکن آن شد.» شیاطین، و همبستگی هر روح ناپاک، و همبستگی هر پرنده ناپاک و نفرت انگیز.» و صدای دیگری از آسمان شنیدم که می‌گفت ای قوم من از او بیرون آیید تا در گناهان او شریک نباشید و از بلاهای او نگیرید.» (اپوک. 18:1، 2 و 4)

این قسمت به زمانی اشاره می‌کند که اعلام سقوط بابل، همانطور که توسط فرشته دوم مکاشفه 14 اعلام شد، باید با ذکر مفاسدی که از زمان انتشار آن پیام در سازمان‌های مختلف تشکیل دهنده بابل رخنه کرده است، تکرار شود. برای اولین بار در تابستان 1844 ارائه شد. وضعیت وحشتناک دنیای مذهبی در اینجا شرح داده شده است. با هر انکار حقیقت، ذهن مردم تیره‌تر و دل‌هایشان آلوده‌تر می‌شود، تا زمانی که افراد در کفر جسورانه فرو می‌روند. در سرپیچی از تهدیدات الهی، آنها به پایمال کردن یکی از احکام دکالوگ ادامه می‌دهند تا زمانی که به آزار و اذیت کسانی که آن را مقدس می‌دانند، سوق داده شوند. مسیح با تحقیر کلام و مردم او تحقیر می‌شود. هنگامی که آموزه‌های معنویت‌گرایی توسط کلیساها پذیرفته شود، محدودیت اعمال شده بر قلب نفسانی برداشته می‌شود و مسلک دینی به خرقة‌ای تبدیل می‌شود تا فجیع‌ترین گناهان را پنهان کند. اعتقاد به مظاهر معنوی، راه را برای فریب دادن ارواح و آموزه‌های شیاطین باز می‌کند و بدین ترتیب تأثیر فرشتگان شیطان در کلیساها محسوس خواهد بود.

در بابل، در زمان تعیین شده توسط نبوت، اعلام شده است: "گناهان او تا آسمان جمع شده است و خدا گناهان او را به یاد آورده است." (Apoc. 18:5)

(18:5) او پیمان‌گناه خود را پر کرده است و هلاکت بر او نزدیک است. اما خدا هنوز قومی در بابل دارد. و قبل از زیارت قضای او، باید این مؤمنان را از آن فراخواند تا شریک گناهان آن نباشند و گرفتار بلاهای آن نشوند. به همین دلیل است که نماد حرکت فرشته‌ای است که از بهشت نزول می‌کند و با شکوه خود زمین را روشن می‌کند و با صدای بلند قوی فریاد می‌زند و گناهان بابل را اعلام می‌کند. در ارتباط با پیام او این ندا شنیده می‌شود: "ای قوم من از او بیرون بیایید." این هشدارها با پیوستن به پیام فرشته سوم، آخرین هشدار است که باید به ساکنان زمین داده شود.

نتیجه‌ای که جهان در نهایت به دست خواهد آورد، ترسناک است. قدرت‌های زمین که برای جنگ علیه احکام خدا متحد می‌شوند، حکم خواهند کرد که همه، «کوچک و بزرگ، غنی و فقیر، آزاد و بنده» (مکاشفه، 13:16) با آداب و رسوم کلیسا مطابقت داشته باشند. مشاهده‌شده دروغین همه کسانی که از انطباق خودداری می‌کنند، توسط قوانین مدنی مجازات می‌شوند و در نهایت مستحق مرگ اعلام می‌شوند. از سوی دیگر، شریعت خدا که روز استراحت خالق را تحمیل می‌کند، اطاعت را می‌طلبد و با خشم عادلانه خداوند، همه کسانی را که از احکام آن تخطی می‌کنند، تهدید می‌کند.

با توجه به این موضوع که به وضوح بیان شد، هر کس برای اطاعت از احکام انسانی از قانون خدا تخلف کند، نشان وحش را دریافت خواهد کرد. او نشانه وفاداری به قدرتی را که به جای خدا انتخاب می‌کند، می‌پذیرد. اخطار بهشت این است: «اگر کسی وحش و تصویر او را پرستش کند و نشان او را بر پیشانی یا روی دست خود بگیرد، از شراب غضب خدا نیز می‌نوشد که بی‌آمیخته در جام ریخته می‌شود. از خشم او» (Apoc. 14:9 و 10).

اما هیچ کس مورد غضب خدا قرار نمی گیرد تا زمانی که حقیقت به ذهن و ضمیر او عرضه شود و توسط او طرد شود. خیلی ها هستند که هرگز فرصت شنیدن حقایق ویژه این زمان را نداشته اند. وجوب فرمان چهارم هرگز در پرتو واقعی آن به آنها ارائه نشد. کسی که هر دلی را بخواند و هر انگیزه ای را بسنجید، اجازه نخواهد داد کسی که خواهان شناخت حقیقت است، فریب نتیجه این درگیری را بخورد. این فرمان کورکورانه بر مردم تحمیل نخواهد شد. هر فرد نور کافی برای تصمیم گیری هوشمندانه دریافت می کند.

شبه آزمون بزرگ وفاداری خواهد بود، زیرا این نقطه بحث برانگیز حقیقت است. هنگامی که آزمایش نهایی بر سر انسان ها می آید، آنگاه خط تمایز بین کسانی که خدا را بندگی می کنند و کسانی که او را خدمت نمی کنند ترسیم می شود. در حالی که رعایت سبت دروغین مطابق با قانون کشور و در مخالفت با فرمان چهارم، اعتراف به وفاداری به قدرتی است که با خدا مخالفت می کند، رعایت سبت واقعی در اطاعت از شریعت الهی، دلیلی بر وفاداری به خالق است. در حالی که یک طبقه با پذیرش نشانه اطاعت از قدرت های زمینی، نشان وحش را دریافت می کند، طبقه دیگر با ترجیح دادن علامت اطاعت بر حجت الهی، مهر خدا را دریافت می کند.

تاکنون، کسانی که حقایق پیام فرشته سوم را ارائه کرده اند، اغلب به عنوان هشدار دهنده تلقی می شدند. پیش‌بینی‌های او مبنی بر اینکه عدم تساهل مذهبی در ایالات متحده کنترل می‌شود، کلیسا و دولت متحد می‌شوند تا کسانی را که احکام خدا را رعایت می‌کنند مورد آزار و اذیت قرار دهند، بی‌اساس و پوچ رد شد. با اطمینان اعلام شد که این ملت هرگز نمی تواند چیزی جز آن چیزی شود که همیشه بوده است: مدافع آزادی مذهبی. اما از آنجایی که موضوع اجباری شدن روز یکشنبه به طور گسترده ای برانگیخته شده است، رویدادی که مدت ها مورد تردید و کافر بود، تأیید می شود، گویی در درگاه خانه است. و پیام سوم اثری را ایجاد می کند که قبلاً نمی توانست نتیجه دهد.

در هر نسلی، خداوند بندگان خود را برای سرزنش گناه، چه در دنیا و چه در کلیسا فرستاده است. اما مردم می خواهند که سخنان صاف و ساده به آنها گفته شود و حقیقت پاک و ساده پذیرفته نمی شود. بسیاری از اصلاح‌طلبان، هنگام شروع کار خود، مصمم شدند در حمله به گناهان کلیسا و ملت احتیاط زیادی به خرج دهند.

آنها امیدوار بودند که با الگوی زندگی خالص مسیحی، مردم را به آموزه های کتاب مقدس برگردانند. اما روح خدا بر آنها نازل شد، همانطور که بر الیاس آمد و او را تشویق کرد که گناهان یک پادشاه بی خدا و یک قوم مرتد را سرزنش کند. آنها نمی توانستند از موعظه عبارات صریح کتاب مقدس خودداری کنند - آموزه هایی که از ارائه آنها اکراه داشتند. آنها احساس کردند (MARK REMOVED SMART) مجبور شدند حقیقت و خطری را که روح آنها را تهدید می کرد با غیرت اعلام کنند. سخنانی را که خداوند به آنها داد، بی باکانه و بدون توجه به عواقب احتمالی آن را اعلام کردند و مردم مجبور شدند به هشدار گوش فرا دهند.

بنابراین پیام سومین فرشته اعلام خواهد شد. وقتی زمان آن فرا رسد که با قدرت بیشتری به آن داده شود، خداوند از طریق ابزار فروتنانه کار خواهد کرد و ذهن کسانی را که خود را وقف خدمت او می کنند هدایت می کند. کارگران به جای آمادگی تحصیلی که در مؤسسات آموزشی به دست می‌آیند، با مسح روح او واجد شرایط خواهند بود. مردان با ایمان و دعا مجبور خواهند شد که با غیرت مقدس پیش بروند و سخنانی را که خدا به آنها می دهد، اعلام کنند. گناهان بابل آشکار خواهد شد. نتایج وحشتناک اعمال اجباری کلیسا که توسط مقامات مدنی تحمیل شده است، تهاجمات معنویت‌گرایی، پیشرفت مخفیانه اما سریع قدرت پاپ، همگی برملا خواهند شد. با این هشدارهای جدی مردم تحت تأثیر قرار خواهند گرفت. هزاران هزار نفر که هرگز چنین کلماتی را نشنیده اند به آنها گوش خواهند داد. آنها با شگفتی این شهادت را خواهند شنید که بابل کلیسا است، به دلیل خطاها و گناهانش سقوط کرده است، به دلیل رد حقیقتی که از سوی او فرستاده شده است.

بهشت وقتی مردم با این پرسش نگران کننده به معلمان باستانی خود مراجعه می کنند: «آیا کارها واقعاً این گونه است؟»، وزرا افسانه هایی را بیان می کنند، چیزهای خوشایندی را پیشگویی می کنند تا ترس خود را آرام کنند و وجدان او را ساکت کنند. اما از آنجایی که بسیاری از قانع شدن به اقتدار صرف افراد امتناع می ورزند، و درخواست روشن "خداوند چنین می گوید"، خدمت مردمی، مانند فریسیان قدیم، پر از خشم در مورد زیر سوال رفتن اقتدار آنها، این پیام را به عنوان آینده محکوم خواهد کرد. از سوی شیطان، و انبوه گناه دوست را تحریک خواهد کرد تا کسانی را که آن را اعلام می کنند، توهین و آزار دهند.

با گسترش اختلافات در زمینه های جدید و جلب توجه مردم به قانون پایمال شده خداوند، شیطان حرکت خواهد کرد. قدرتی که به پیام کمک می کند تنها کسانی را که با آن مخالف هستند خشمگین می کند. روحانیون از ترس اینکه گلهایشان را روشن کند، تلاشهای مافوق بشری را برای خاموش کردن نور به کار خواهند گرفت. آنها با هر وسیله ای که در اختیار دارند تلاش خواهند کرد تا از بحث در مورد این موضوعات حیاتی اجتناب کنند. کلیسا به بازوی قوی قدرت مدنی متوسل خواهد شد و در این کار پایبست ها و پروتستان ها متحد خواهند شد. با جسورتر و قاطع تر شدن جنبش تحمیلی یکشنبه، قانون علیه کسانی که احکام را رعایت می کنند، فراخوانی می شود.

آنها تهدید به جریمه و حبس خواهند شد و به برخی از آنها مناصب نفوذ و سایر پاداش ها و امتیازات پیشنهاد می شود تا انگیزه ای برای دست کشیدن از ایمان خود باشند. اما پاسخ بی تحرک او این است: «خطای ما را با کلام خدا به ما نشان بده»، همان درخواستی که لوتر در شرایط مشابه مطرح کرد. کسانی که در دادگاه محاکمه می شوند حقیقت را قویاً اثبات خواهند کرد و برخی از کسانی که آنها را می شنوند برای رعایت همه احکام خدا موضع گیری خواهند کرد. بنابراین، نور به سوی هزاران نفر خواهد رسید که در غیر این صورت هیچ چیز از این حقایق نمی دانند.

اطاعت وجدانی از کلام خدا به عنوان عصیان تلقی خواهد شد.

پدری که توسط شیطان نابینا شده است، نسبت به پسر مؤمن ظلم و سختگیر خواهد بود. رئیس یا معشوقه به کارمندی که دستورات را رعایت می کند ظلم می کند. محبت برداشته خواهد شد. کودکان از ارث محروم و از خانه اخراج خواهند شد. سخنان پولس رسول به معنای واقعی کلمه محقق خواهد شد: "همه کسانی که در مسیح عیسی خداپسندانه زندگی خواهند کرد، آزار خواهند دید." (دوم تیم. 3:12) از آنجایی که مدافعان حقیقت از احترام گذاشتن به تعطیلات یکشنبه خودداری خواهند کرد، برخی از آنها به زندان انداخته، تبعید خواهند شد و برخی دیگر به عنوان برده رفتار خواهند شد. در نظر خرد بشری، همه اینها در حال حاضر غیرممکن به نظر می رسد، اما وقتی روح بازدارنده خدا از انسان خارج می شود و آنها تحت کنترل شیطان است که از احکام الهی متنفر است، اتفاقات عجیبی رخ می دهد. وقتی ترس و محبت خدا از بین برود قلب می تواند بسیار ظالم باشد.

با نزدیک شدن طوفان، طبقه های متعددی که به پیام فرشته سوم ایمان آورده اند، اما با اطاعت از حق تقدیس نشده اند، موقعیت خود را رها کرده و به صفوف دشمن می پیوندند. آنها از طریق اتحاد با جهان و مشارکت در روح آن، همه چیز را تقریباً در یک نور می بینند. و هنگامی که آزمون فرا می رسد، آنها خود را برای انتخاب سمت ساده تر و محبوب تر می بینند. مردان با استعداد و رفتار دوستانه، که زمانی به حقیقت شادی می کردند، استعدادهای خود را برای فریب دادن و گمراه کردن روح به کار می گیرند. آنها تبدیل به سرسخت ترین دشمنان برادران سابق خود می شوند. هنگامی که حافظان سبت را برای پاسخگویی به ایمان خود به دادگاه می آورند، این مرتدان کارآمدترین کارگزاران شیطان خواهند بود تا آنها را در نوری دروغین معرفی کنند و آنها را متهم کنند و با شهادت ها و کنایه های دروغ، حاکمان را علیه خود تحریک کنند.

در این زمان جفا، ایمان بندگان خداوند آزمایش خواهد شد. آنها صادقانه اخطار را دادند و چشمان خود را فقط به خدا و کلام او دوخته بودند. روح خدا که در دل آنها کار می کرد، آنها را مجبور به صحبت کرد. آنها با تحریک غیرت مقدس و انگیزه غیرقابل مقاومت الهی، بدون توقف در محاسبه سرد پیامدهای موعظه به مردم کلامی را که خداوند به آنها داده بود، انجام دادند.

آنها از علائق زمانی خود مشورت نکردند و به دنبال حفظ آبرو و جان خود نبودند. با این حال، هنگامی که طوفان مخالفت و جراحی بر سر آنها می‌آید، برخی مظلوم از اضطراب، آماده می‌شوند که فریاد بزنند: «اگر عواقب سخنان خود را پیش‌بینی می‌کردیم، در آرامش می‌مانستیم». آنها خود را در محاصره مشکلات می‌بینند. شیطان آنها را با وسوسه‌های شدید مورد حمله قرار می‌دهد. به نظر می‌رسد کاری که آنها انجام داده‌اند بسیار فراتر از توانایی آنها است. آنها تهدید به نابودی می‌شوند. شور و شوقی که آنها را متحرک کرد از بین رفته است، اما نمی‌تواند برگردد. سپس با احساس ناتوانی مطلق خود به سوی کسی که برای قدرت توانمند است می‌دوند. آنها به یاد دارند که سخنانی که گفتند مال آنها نبود، بلکه سخنان کسی بود که به آنها دستور داد تا انذار کنند. خداوند حق را در دل آنها نهاد و نتوانستند آن را اعلام نکنند.

مردان خدا در گذشته آزمایش‌های مشابهی را تجربه کردند.

ویکیلیف، هوس، لوتر، تیندیل، باکستر، وسلی با قاطعیت گفتند که همه آموزه‌ها باید توسط کتاب مقدس اثبات شوند و اعلام کردند که از هر چیزی که آن را محکوم می‌کند صرف نظر می‌کنند. آزار و شکنجه علیه این مردان با خشم بی‌رحمانه‌ای آغاز شد، اما آنها از اعلام حقیقت دست برنمی‌داشتند. دوره‌های مختلف در تاریخ کلیسا، هر کدام با توسعه حقیقت خاصی مشخص شده‌اند که با نیازهای قوم خدا در آن زمان سازگار شده است. هر حقیقت جدید راهی بین نفرت و مخالفت ایجاد کرده است. کسانی که از نور او برخوردار شده‌اند، وسوسه‌ها و آزمایش‌ها را تجربه کرده‌اند. خداوند در مواقع اضطراری حقیقت خاصی به مردم می‌دهد. چه کسی جرات دارد آن را اعلام نکند؟ او به بندگانش دستور می‌دهد که دعوت نهایی رحمت را به جهانیان ارائه دهند. آنها نمی‌توانند ساکت بمانند مگر به خطر افتادن جانانشان. سفیران مسیح هیچ ارتباطی با عواقب آن ندارند. آنها باید به وظیفه خود عمل کنند و نتیجه را به خدا بسپارند.

وقتی مخالفت شدیدتر برمی‌خیزد، بندگان خدا دوباره گیج می‌شوند. زیرا به نظر آنها این بود که آنها بحران را ایجاد کردند. اما وجدان و کلام خدا به آنها اطمینان می‌دهد که هدایت آنها درست است، و اگرچه آزمایشات ادامه دارد، آنها برای تحمل آنها تقویت می‌شوند. درگیری تشدید و تندتر می‌شود، اما ایمان و شجاعت آنها با شرایط اضطراری افزایش می‌یابد. شهادت او این است: "ما جرأت نمی‌کنیم کلام خدا را دستکاری کنیم، شریعت مقدس او را تقسیم کنیم، بخشی را به عنوان اساسی و بخشی را غیر ضروری طبقه بندی کنیم، و بخواهیم لطف جهان را به دست آوریم. خداوندی که ما خدمت می‌کنیم می‌تواند ما را نجات دهد. مسیح در مورد قدرت‌های زمین پیروز شد.

آیا ما از دنیایی می‌ترسیم که قبلاً شکست خورده باشد؟»

آزار و اذیت در اشکال مختلف آن، توسعه اصلی است که تا زمانی که شیطان وجود دارد و مسیحیت دارای قدرت حیاتی است، پابرجا خواهد ماند. هیچ کس نمی‌تواند خدا را بدون جلب مخالفت لشکریان تاریکی خدمت کند. فرشتگان شیطانی به شما حمله خواهند کرد، از ترس اینکه نفوذ آنها طعمه را از دستتان شما بگیرد.

مردان شیطانی که با نمونه مؤمنان مورد سرزنش قرار می‌گیرند، با نیروهای شیطانی متحد می‌شوند و به دنبال جدایی آنها از خدا از طریق وسوسه‌های اغوا کننده هستند. وقتی اینها موفقیت آمیز نباشد، از قدرت اجباری برای اجبار وجدان استفاده می‌شود.

اما تا زمانی که عیسی به عنوان شفیع انسان در عبادتگاه آسمانی باقی می‌ماند، تأثیر بازدارنده روح القدس توسط حاکمان و مردم به طور یکسان احساس خواهد شد. هنوز هم تا حدودی بر قوانین کشور کنترل دارد. اگر این دستورات نبود وضع دنیا خیلی بدتر از الان بود. در حالی که بسیاری از فرمانروایان ما کارگزاران فعال شیطان هستند، خداوند نیز ابزار خود را در میان مردان برجسته ملت دارد. دشمنان بندگان خود را ترغیب می‌کند که اقداماتی را پیشنهاد کنند که کار خدا را بسیار مختل کند. اما دولتمردانی که از خداوند می‌ترسند، تحت تأثیر فرشتگان مقدس قرار می‌گیرند تا با این گزاره‌ها با استدلال‌های بی‌پاسخ مخالفت کنند. بنابراین، مبارزه مردان جریان قدرتمند شر را بررسی می‌کند. مخالفت دشمنان حق مهار خواهد شد.

تا پیام فرشته سوم بتواند کار خود را انجام دهد. هنگامی که اخطار نهایی داده می شود، توجه مردان برجسته ای را که اکنون خداوند به وسیله آنها کار می کند، جلب می کند و برخی از آنها آن را می پذیرند و در تمام مدت مشکلات به خلق خدا می پیوندند.

فرشته ای که به اعلام پیام فرشته سوم می پیوندد باید تمام زمین را با جلال خود روشن کند. در اینجا اثری با گستره جهانی و قدرت غیرعادی پیش‌بینی می‌شود. جنبش ادونتیسست از 1840 تا 1844 مظهر باشکوه قدرت خداوند بود. پیام اولین فرشته به هر مکان مذهبی در جهان برده شد و در برخی کشورها بیشترین علاقه مذهبی در هر ملتی از زمان اصلاحات قرن شانزدهم مشاهده شد. اما حرکت قدرتمند تحت آخرین اخطار فرشته سوم باید به مراتب از آن پیشی بگیرد.

این کار شبیه کار روز پنطیکاست خواهد بود. همانطور که "باران اولیه" در ریزش روح القدس داده شد، در آغاز موعظه انجیل، برای ایجاد جوانه زنی بذر گرانبها، "باران آخری" نیز در نزدیکی خود داده خواهد شد تا برسد. محصول. «خداوند را بشناسیم و همچنان بشناسیم؛ خروج او صبح خواهد بود، و او مانند باران به سوی ما خواهد آمد، مانند باران آخری که زمین را سیراب می‌کند» (اوس. 3: 6) و شما ای فرزندان صهیون، در خداوند، خدای خود شادی و شادمانی کنید، زیرا او معلم عدالت را به شما خواهد داد و باران را خواهد بارید، باران اولیه و باران آخر را" (یوئیل . 2:23) خدا می‌گوید: «و در روزهای آخر واقع خواهد شد که از روح خود بر تمام جسم خواهم ریخت.» و واقع خواهد شد که هر که نام خداوند را بخواند نجات خواهد یافت" (اعمال رسولان 17: 2 و 21) کار بزرگ انجیل نباید با تجلی قدرت خدا کمتر از آنچه آغاز آن بود، خاتمه یابد. پیشگویی هایی که در ریزش باران قبلی، در آغاز اعلام انجیل محقق شد، باید دوباره در باران دوم، در پایان آن، محقق شود. اینها «زمان‌های شادابی» است که پطرس رسول در ذهن داشت وقتی گفت: «پس توبه کنید و تبدیل شوید تا گناهان شما پاک شود و اوقات طراوت از حضور خداوند بیاید و بفرستید. او به عیسی مسیح» (اعمال رسولان 3: 19 و 20).

بندگان خدا، با چهره های نورانی و شعله ور از تقدیس مقدس، از جایی به جای دیگر می شتابند تا پیام آسمان را اعلام کنند. این هشدار با هزاران صدا در سراسر زمین داده خواهد شد. معجزات انجام می‌شود، بیماران شفا می‌یابند و نشانه‌ها و شگفتی‌ها به دنبال مؤمنان می‌آیند. شیطان نیز معجزات دروغین انجام می دهد، حتی باعث می شود که آتش از آسمان در نظر مردم نازل شود (Apoc. 13:13) بدین ترتیب ساکنان زمین به سمت گرفتن موقعیت خود سوق داده می شوند.

پیام نه آنقدر با استدلال که با اعتقاد عمیق روح خدا منتقل می شود. استدلال هایی ارائه شد. بذر کاشته شده و اکنون جوانه خواهد زد و میوه خواهد داد. نشریات توزیع شده توسط کارگران مبلغ تأثیر خود را اعمال کرده اند. با این حال، بسیاری از آنها که ذهنشان تحت تأثیر قرار گرفته بود، از دستیابی به درک کامل حقیقت یا اطاعت از آن منع شدند. اکنون پرتوهای نور به همه جا نفوذ می کند، حقیقت در زلالی آن دیده می شود و فرزندان مخلص خدا، بندهایی را که آنها را اسیر کرده بود، می شکنند.

ارتباطات خانوادگی، روابط کلیسا، در حال حاضر قادر به عقب نگه داشتن آنها نیستند. با وجود همه ابزارهای ترکیب شده در برابر حقیقت، تعداد زیادی در کنار خداوند جای می گیرند.

فصل 39

زمان پریشانی

«در آن زمان میکائیل، شاهزاده بزرگ، که برای فرزندان قوم تو ایستاده است، برمی‌خیزد، و زمانی در دسرس پیش می‌آید، مانند آن که از زمانی که ملتی تا آن زمان وجود داشته است، اما در آن زمان قوم تو وجود نداشته است. هر که یافت شود در کتاب نوشته شده تحویل خواهد شد.» (دان. 12:1)

هنگامی که پیام فرشته سوم به پایان رسید، رحمت دیگر به نفع ساکنان گناهکار زمین نخواهد بود. قوم خدا کار خود را به پایان خواهند رساند. او «باران آخر» را دریافت کرده است، «سرطاوت از حضور خداوند» (اعمال رسولان فصل 3 آیه 19) و برای ساعت آزمایش در برابر او آماده است. در بهشت، فرشتگان از جایی به جای دیگر می‌شتابند. فرشته ای که از زمین برمی‌گردد اعلام می‌کند که کارش تمام شده است. آزمایش نهایی برای جهان اعمال شد و همه کسانی که به احکام الهی وفادار بودند "مهر خدای زنده" را دریافت کردند (مکاشفه 2: 7: سپس عیسی خدمت شفاعت خود را در عبادتگاه آسمانی پایان می‌دهد. او دستان خود را بلند می‌کند و با صدای بلند می‌گوید: "تمام شد" و تمام لشکر فرشته تاج‌های خود را در حالی که مسیح اعلام رسمی می‌کند، برمی‌دارند. «کسی که ظالم است، ظلم کند، و هر که کثیف است، همچنان پلید باشد، و آن که عادل است، همچنان عدالت کند، و هر که مقدس است، همچنان تقدیس شود.» (Apoc.

22:11) همه پرونده‌ها برای زندگی یا مرگ تصمیم‌گیری شد. مسیح برای قوم خود کفاره داد و گناهان آنها را محو کرد. تعداد رعیت او تکمیل شد. «و پادشاهی و فرمانروایی و عظمت ممالک زیر تمام آسمان» (دان. 7: 27) قرار است به وارثان نجات داده شود و عیسی به عنوان پادشاه پادشاهان و خداوند سلطنت خواهد کرد. اربابان

هنگامی که او از حرم خارج می‌شود، تاریکی ساکنان زمین را فرا می‌گیرد. در آن زمان ترسناک، صالحان باید در نزد خدای مقدس زندگی کنند، بدون شفیع. محدودیتی که بر شروران بود برداشته شد و شیطان سرانجام بر غیر توبه‌کنندگان کنترل کامل دارد. صبر الهی به پایان رسیده است. جهان رحمت او را رد کرد، محبت او را تحقیر کرد و شریعت او را زیر پا گذاشت.

ستمکاران از حدود آزمایش خود فراتر رفته‌اند. روح خدا که مدام در برابر آن مقاومت می‌کرد، سرانجام حذف شد. بدون سرپناه فیض الهی، در برابر شرور، هیچ حفاظتی ندارند. سپس شیطان ساکنان زمین را به مصیبت بزرگ نهایی خواهد انداخت. هنگامی که فرشتگان خدا از کنترل بادهای ویرانگر احساسات انسانی دست بردارند، همه عناصر اختلاف از بین خواهند رفت. تمام جهان در ویرانه‌ای وحشتناک‌تر از آنچه در گذشته بر اورشلیم فرود آمد، فرا خواهد گرفت.

تنها یک فرشته تمام نخست زاده‌های مصری‌ها را نابود کرد و زمین را پر از زاری کرد. هنگامی که داوود با سرشماری مردم خدا را آزرده خاطر کرد، فرشته‌ای آن ویرانی وحشتناک را به وجود آورد که به وسیله آن گناه او مجازات شد. همان قدرت مخربی که فرشتگان مقدس تحت فرمان خداوند به کار می‌برند، هنگامی که او اجازه دهد، توسط فرشتگان شیطانی اعمال خواهد شد. اکنون نیروهایی آماده هستند که فقط منتظر اذن الهی هستند تا ویرانی را در همه جا گسترش دهند.

کسانی که به قانون خدا احترام می‌گذارند متهم شده‌اند که بر جهان قضاوت می‌کنند و عامل تشنج‌های وحشتناک طبیعت، جنگ‌ها و خونریزی‌ها در میان انسان‌ها، و هر چیزی که زمین را از بدبختی‌ها پر می‌کند، دیده خواهند شد. قدرتی که در آخرین پیام هشدار دهنده حضور دارد، بدکاران را خشمگین کرده است. خشم او علیه همه کسانی که پیام را دریافت کرده‌اند شعله‌ور می‌شود و شیطان روح نفرت و آزار و شکنجه را حتی بیشتر می‌کند.

هنگامی که سرانجام حضور خدا از ملت یهود حذف شد، کشیشان و مردم متوجه آن نشدند. علیرغم اینکه تحت کنترل شیطان بودند و توسط وحشتناک ترین و منحرف ترین هوس ها تحت کنترل بودند، آنها همچنان خود را برگزیدگان خداوند می دیدند. خدمت معبد ادامه داد. بر قربانگاههای آلوده‌شان قربانیها تقدیم می‌شد و برکت روزانه الهی بر مردمی که به خون پسر عزیز خدا گناهکار بودند و خادمان و رسولان او را تا سر حد مرگ آزار می‌دادند، فرا می‌خواند. بنابراین، هنگامی که تصمیم غیر قابل برگشت حرم اعلام شود و سرنوشت جهان برای همیشه ثابت شود، ساکنان زمین از آن بی خبر خواهند بود.

اشکال دین توسط قومی که سرانجام روح خدا از آنها خارج خواهد شد، حفظ خواهد شد. و غیرت شیطانی که شاهزاده شیطان به آنها الهام می‌کند تا نقشه‌های شیطانی خود را اجرا کنند، شبیه غیرت به خدا خواهد بود.

از آنجایی که سبب به نقطه خاص مناقشه در سراسر جهان مسیحیت تبدیل شده است، و مقامات مذهبی و سکولار برای اجرای روز یکشنبه ترکیب شده اند، امتناع مداوم یک اقلیت کوچک از تسلیم شدن در برابر تقاضای عمومی، آن را به موضوع تحقیر جهانی تبدیل خواهد کرد. ادعا خواهد شد که عده معدودی که در مخالفت با نهادی از قانون کلیسا و ایالت باقی می‌مانند، نباید مورد اغماض قرار گیرند. بهتر است اینها رنج ببرند تا اینکه کل ملتها در سردرگمی و بی قانونی انداخته شوند. «رهبران قوم» بیش از هزار و نهصد سال پیش از همین استدلال علیه مسیح استفاده کردند. قیافا بدخلاق گفت: "یک نفر باید برای مردم بمیرد، مبدا تمام قوم هلاک شوند" (یوحنا 11:50). این استدلال قطعی به نظر می‌رسد. و سرانجام حکمی علیه کسانی صادر می‌شود که سبب فرمان چهارم را تقدیس می‌کنند و آنها را مستحق شدیدترین مجازاتها محکوم می‌کند و به مردم آزادی می‌دهد تا پس از مدت معینی آنها را بکشند. رومیسم در جهان قدیم و پروتستانتیسم مرتد در جدید رفتار مشابهی را نسبت به کسانی که به همه احکام الهی احترام می‌گذارند، دنبال خواهند کرد.

سپس قوم خدا در آن صحنه‌های مصیبت و اندوه فرو می‌روند که پیامبر آن را زمان مصیبت یعقوب توصیف کرده است. خداوند چنین می‌فرماید: صدای لرزان و ترس شنیدیم، اما نه از آرامش... همه چهره‌ها را لخت کرده‌اید؟ آه! زیرا آن روز چنان بزرگ است که هیچ‌کس مانند آن نبود! و برای یعقوب زمان سختی است، اما او از آن رهایی خواهد یافت» (ارم. 30:5-).

7).

شب اندوه یعقوب، زمانی که او در دعا برای رهایی از دست عیسو جنگید (پیدایش 30-24: 32 نشان دهنده تجربه قوم خدا در زمان پریشانی است. به دلیل فریبکاری که برای تأمین برکت پدرش انجام شده بود، که در ابتدا برای عیسو در نظر گرفته شده بود، یعقوب برای جان خود فرار کرده بود، زیرا از تهدیدهای مرگبار برادرش می‌ترسید. پس از گذراندن سالها در غربت، به امر خدا رفت تا با زنان و فرزندان و گله‌هایش به زادگاهش بازگردد. به محض رسیدن به مرزهای سرزمین، از خبر نزدیک شدن عیسو به فرماندهی گروهی از جنگجویان، دچار وحشت شد و بدون شک تمایل به انتقام گرفت. کاروان یعقوب، بی سلاح و بی دفاع، آماده سقوط به نظر می‌رسید، قربانی خشونت و کشتار. و بر بار اضطراب و ترس، سنگینی سرزنش نفس اضافه شد. زیرا گناه خود او بود که باعث این خطر شده بود. تنها امید او به رحمت خدا بود. تنها دفاع شما باید دعا باشد.

با این حال، یعقوب برای ترمیم خطای مرتکب و اجتناب از خطر تهدیدکننده، تا جایی که می‌تواند هیچ کاری را انجام نداده است. بنابراین، پیروان مسیح، با نزدیک شدن به زمان دشواری، باید تمام تلاش خود را به کار گیرند تا خود را در نور مناسب قرار دهند تا تعصب را خلع سلاح کنند و از خطری که آزادی وجدان را تهدید می‌کند اجتناب کنند.

یعقوب پس از فرستادن خانواده خود برای اینکه شاهد غم و اندوه او نباشند، تنها ماند تا نزد خدا شفاعت کند. او به گناه خود اعتراف می کند و با شکرگزاری به رحمت خداوند نسبت به او اعتراف می کند، در حالی که با خواری عمیق، وفای به عهد و پیمانی که با پدر و مادرش بسته است و وعده هایی که در رؤیای شبانه بیت ئیل و در زمین به او داده شده است را التماس می کند. از تبعیدش بحران زندگی اش فرا رسیده بود. همه چیز در خطر است در تاریکی و تنهایی به دعا و خضوع در برابر خدا ادامه می دهد. ناگهان احساس می کند دستی روی شانه اش گذاشته شده است. او که فکر می کند دشمنی است که می خواهد جان او را بکشد، با تمام انرژی ناشی از ناامیدی با مهاجم می جنگد. در سحر، غریبه از نیروی مافوق بشری خود استفاده می کند. با لمس او، مرد قوی فلج به نظر می رسد و خود را با گریه و التماس بر گردن آنتاگونیست مرموز خود می اندازد. یعقوب اکنون می داند که با فرشته عهد کشتی گرفته است. با اینکه ناتوان است و نافرین درد را می کشد، اما از هدف خود دست بر نمی دارد. او مدتها حیرت، پشیمانی و ناراحتی را از گناه خود تحمل کرده بود. حالا باید مطمئن می شد که بخشیده شده است. زائر الهی می خواهد ترک کند. اما یعقوب به او می چسبید و از او طلب برکت می کند. فرشته اصرار می ورزد: مرا رها کن که طلوع فجر طلوع کرده است. اما پدرسالار فریاد می زند: "من تو را رها نمی کنم، مگر اینکه مرا برکت دهی." چه اعتماد به نفس، چه استحکام و پشتکار در اینجا نشان داده شده است! اگر این گفته ادعایی فخرروشانه و متکبرانه بود، یعقوب فوراً نابود می شد. اما یقین او به کسی بود که به ضعف و بی لیاقتی خود اعتراف کرده بود، اما همچنان به رحمت خدای وفادار به عهد خود اعتماد داشت.

"او با فرشته جنگید و پیروز شد" (اوس. 12:4) با ذلت و توبه و تسلیم نفس، این فانی خطاکار و گناهکار بر عظمت بهشت چیره شد، لرزان اما محکم به وعده های خدا چسبیده بود و قلب عشق بیکران نمی توانست از التماس های گنهکار دور شود. به عنوان دلیلی بر پیروزی او و تشویق دیگران به تقلید از او، نام او از نامی که گناه او را به یاد می آورد به نامی که پیروزی او را جشن می گرفت تغییر کرد. و این حقیقت که یعقوب بر خدا پیروز شد، تضمینی بود که بر مردم پیروز خواهد شد. او دیگر از رویارویی با خشم برادرش نمی ترسید، زیرا خداوند مدافع او بود.

شیطان یعقوب را در برابر فرشتگان خدا متهم کرده بود و ادعا می کرد که او را به خاطر گناهش نابود می کند. او عیسو را برانگیخت که علیه او لشکرکشی کند، و در طول شب طولانی مبارزه پدرسالار، شیطان تلاش کرد تا احساس گناه خود را در او ایجاد کند، تا او را دلسرد کند و دلبستگی او را به خدا قطع کند. یعقوب تقریباً به ناامیدی کشیده شد. اما او می دانست که بدون کمک بهشت باید تسلیم شود.

از گناه کبیره خود صمیمانه توبه کرده بود و به رحمت الهی متوسل شده بود. او از هدف خود دست نکشید، بلکه محکم به فرشته چسبید و با فریادهای شدید و دردناک بر درخواست خود اصرار کرد تا اینکه پیروز شد.

همانطور که شیطان عیسو را برانگیخت تا علیه یعقوب لشکرکشی کند، شیریران را نیز تحریک خواهد کرد تا قوم خدا را در زمان سختی نابود کنند. و همانطور که یعقوب را متهم کرد، قوم خدا را محکوم خواهد کرد. او ساکنان جهان را تابع خود می داند؛ اما گروه کوچکی که احکام خدا را حفظ می کنند در برابر برتری او مقاومت می کنند. اگر او می توانست وجود خود را از روی زمین محو کند، پیروزی او کامل می شد.

او می بیند که فرشتگان مقدس از آنها محافظت می کنند و استنباط می کند که گناهان آنها آمرزیده شده است. اما او نمی داند که قضایای او در حرم آسمانی حل شده است. دشمن بزرگ از گناهان کسانی که آنها را وسوسه کرده است (آنها را حذف کرده و «به» درج کرده) آگاهی دقیق دارد و این تخلقات در ر پیشگاه خداوند به بهترین شکل ارائه می کند و می گوید که این افراد بسیار سزاوار آن هستند. محرومیت از لطف بهشت به عنوان خود. اعلام می کند که خداوند با عدالت نمی تواند ببخشد

گناهانشان و او و فرشتگانش را نابود کنند. او آنها را طعمه خود می داند و می خواهد که آنها را به دستان او تحویل دهند تا آنها را نابود کند.

در حالی که شیطان قوم خدا را به خاطر گناهانشان متهم می کند، خداوند به او اجازه می دهد تا آنها را به حداکثر وسوسه کند. توکل شما به خدا، ایمان و استحکام شما به شدت مورد آزمایش قرار خواهد گرفت. همانطور که آنها گذشته خود را مرور می کنند، امیدهایشان کاهش می یابد، زیرا در تمام زندگی خود فقط می توانند چیزهای بسیار کمی را ببینند. آنها به ضعف و بی لیاقتی خود کاملاً آگاه هستند. شیطان می کوشد آنها را به وحشت بیاندازد و فکر کند که پرونده‌هایشان ناامید است و لکه‌های خواریشان هرگز پاک نمی‌شود. او امیدوار است که ایمان آنها را به گونه ای از بین ببرد که تسلیم وسوسه های خود شوند و از وفاداری خود به خدا دور شوند.

با وجود اینکه قوم خدا در محاصره دشمنانی هستند که از راه خود برای نابودی آنها دست می زنند، رنجی که آنها متحمل می شوند ناشی از ترس از آزار و اذیت به دلیل حقیقت نیست. آنها می ترسند که از هر گناهی توبه نکرده باشند و به دلیل تقصیری از آنها، وعده ناجی محقق نشود: "من شما را از ساعت وسوسه ای که بر تمام جهان خواهد آمد حفظ خواهم کرد" (مکاشفه . 10: 3) اگر می توانستند به بخشش یقین داشته باشند، از شکنجه و مرگ کوتاه نمی آمدند. اما اگر آنها نالایق بودند و جان خود را به دلیل نقص شخصیتی از دست می دادند، نام مقدس خداوند تحقیر می شد.

از هر طرف توطئه های خائنه را می شنوند و عملیات فعال شورش را مشاهده می کنند. در درون خود میل شدیدی شعله ور می شود، اشتیاق سوزان روح، که می توان جلوی این ارتداد بزرگ را گرفت و بی تقوای ستمکاران را پایان داد. اما وقتی از خدا می‌خواهند تا به کار طغیان پایان دهد، با احساس سرزنش شدید خود متوجه می‌شوند که هیچ قدرتی برای مقاومت در برابر موج عظیم شر و وادار کردن آن به عقب را ندارند. آن‌ها احساس می‌کنند که اگر همیشه تمام توانایی‌های خود را به خدمت به مسیح متعهد می‌کردند و از قدرتی به قوت جلو می‌رفتند، اشکال شیطان قدرت کمتری برای غلبه بر آنها داشتند.

آنها روح خود را در حضور خدا غمگین می سازند و به توبه گذشته خود از گناهان بسیارشان اشاره می کنند و به وعده منجی متوسل می شوند: "از قوت من بگیر و با من صلح کن، حتی بگذار او با من صلح کند" (اشعیا . 5: 27) ایمان شما از بین نمی رود زیرا دعای شما بلافاصله مستجاب نمی شود. هر چند نافذترین اضطراب، وحشت عمیق و اندوه مهلک را تحمل می کنند، اما شفاعت هایشان پایان نمی پذیرد. آنها از قدرت خدا استفاده می کنند همانطور که یعقوب از فرشته استفاده کرده بود. و زبان روح او این است که «تو را رها نمی کنم مگر اینکه مرا برکت دهی».

اگر یعقوب قبلاً از گناهی که از طریق کلاهبرداری به حق اولاد دست یافت، توبه نمی کرد، خداوند دعای او را نمی شنید و با رحمت جان او را حفظ نمی کرد. بنابراین، در زمان سختی، اگر قوم خدا گناهان اعتراف نشده ای داشتند که در حالی که از ترس و اندوه در شکنجه بودند، در برابر آنها ظاهر می شد، شکست می خوردند. یأس ایمان آنها را از بین می‌برد و نمی‌توانستند این اطمینان را داشته باشند که برای رهایی خود از خدا بخواهند. اما اگرچه آنها احساس عمیقی از بی لیاقتی خود دارند، اما هیچ خطای پنهانی برای آشکار کردن ندارند. گناهان آنها پیشاپیش مورد بررسی قرار گرفت و در قضاوت پاک شد و نمی توان آنها را به خاطر آورد.

شیطان بسیاری را به این باور می رساند که خداوند بی وفایی آنها را در مسائل کوچک زندگی نادیده خواهد گرفت. اما خداوند در رابطه خود با یعقوب نشان می دهد که او به هیچ وجه شر را تحریم یا تحمل نمی کند. همه کسانی که تلاش می کنند تا گناهان خود را بپوشانند یا پنهان کنند و به آنها اجازه دهند بدون اعتراف و بخشش در کتاب های بهشت بمانند، توسط شیطان غلبه خواهند کرد. هر چه مسلکشان بالاتر باشد و مقامشان شرافتمندانه‌تر باشد، رفتارشان در پیشگاه خداوند جدی‌تر و پیروزی دشمن بزرگ حتمی‌تر است. کسانی که کارشان را به تعویق می اندازند

آماده شدن برای روز خدا، آنها نمی توانند آن را در زمان سختی یا در زمان بعدی به دست آورند. پرونده همه اینها ناامید کننده است.

مسیحیان ادعایی که بدون آمادگی به آخرین درگیری وحشتناک می آیند، ناامیدانه به گناهان خود با کلماتی ناامید کننده اعتراف می کنند، در حالی که شریکان از عذاب خود شادی می کنند. این اعترافات همان اعترافات عیسی یا یهودا است، اعترافات کسانی که از نتیجه تجاوز می نالند، اما گناه آنها نیست. آنها احساس پشیمانی یا دفع واقعی نسبت به شر نمی کنند.

آنها گناه خود را از ترس مجازات می شناسند، اما مانند فرعون قدیم، اگر قضاوت ها از بین می رفت، به سرپیچی از بهشت باز می گشتند.

داستان یعقوب نیز یقینی است که خداوند کسانی را که فریب خورده، وسوسه شده و فریفته گناه شده اند، اما با توبه واقعی به سوی او روی آورده اند، انکار نخواهد کرد. در حالی که شیطان به دنبال نابودی این طبقه است، خدا می فرستد

فرشتگان شما برای آرامش و محافظت از شما در زمان خطر. حملات شیطان شدید و مصمم است. اشتباهات آنها، وحشتناک؛ اما چشمان خداوند به قوم خود است و گوش او فریادهای ایشان را می شنود. پشیمانی آنها زیاد است، به نظر می رسد که شعله های کوره آماده است تا آنها را ببلعد. اما پلایشگر آنها را به عنوان طلای آزموده شده در آتش عرضه می کند. محبت خداوند نسبت به فرزندان در دوران سخت ترین آزمایش آنها به همان اندازه قوی و لطیف است که در روزهای آفتابی ترین شکوفایی آنها. اما آنها باید در کوره آتشین گذاشته شوند. طبیعت زمینی شما باید مصرف شود تا تصویر مسیح کاملاً منعکس شود.

دوره پشیمانی و رنجی که در برابر ما قرار دارد، مستلزم ایمانی است که بتواند خستگی، تأخیر و گرسنگی را تحمل کند - ایمانی که با وجود تلاش شدید شکست نخورد. مهلت به همه داده می شود تا برای آن زمان آماده شوند. یعقوب پیروز شد زیرا پشتکار و مصمم بود. پیروزی او دلیلی بر قدرت دعای مهم است. همه کسانی که مانند او به وعده های خدا پایبند باشند و مانند پدر سالار غیور و پایدار باشند، مانند او موفق خواهند بود. کسانی که حاضر نیستند نفس خود را انکار کنند، در پیشگاه خدا عذاب بکشند، برای نعمت او دعای طولانی و مشتاقانه بخوانند، آن را به دست نمی آورند. کشتی گرفتن با خدا - چه تعداد کمی می دانند که این به چه معناست! چه معدودی به خود اجازه داده اند که با پشیمانی روحی و با شدت میل به سوی خدا جذب شوند تا اینکه هر قوه ای به حداکثر می رسد! هنگامی که امواج ناامیدی که هیچ زبانی قادر به بیان آن نیست، دعا کننده را فرا می گیرد، چه تعداد اندکی با ایمان تزلزل ناپذیر به وعده های خدا می چسبند!

کسانی که ایمان کمی دارند، اکنون در معرض خطر بیشتری قرار دارند که تحت قدرت فریبکاری های شیطانی و احکام وجدان گیر قرار بگیرند. و اگر در امتحان هم تاب بیاورند، در زمان سختی در رنج و مصیبت عمیق تری می افتند، زیرا هرگز عادت توکل بر خدا را پیدا نکرده اند. درسهای ایمانی را که نادیده گرفته اند، مجبور می شوند تحت فشار وحشتناک دلسردی بیاموزند.

اکنون باید با اثبات وعده های خدا با او آشنا شویم. فرشتگان هر دعای پرشور و خالصانه را ثبت می کنند. ما بهتر است از رضایت خودخواهانه بگذریم تا از ارتباط با خدا غافل شویم. عمیق ترین فقر، بزرگترین انکار، با رضایت او، بهتر از ثروت، افتخار، آسانی و دوستی بدون اوست، باید برای نماز وقت بگذاریم. اگر اجازه دهیم ذهنمان جذب علایق دنیوی شود، ممکن است خداوند به ما زمان بدهد تا بت های طلایی، خانه ها یا زمین های حاصلخیز را از خود دور کنیم.

اگر جوانان از رفتن به راهی جز راهی که در آن می توانند از خداوند برکت بگیرند، اغوا نمی شوند، به گناه کشیده نمی شوند. اگر پیامبرانی که آخرین هشدار و هشدار را به جهانیان می دهند، نه سرد، بی علاقه و بی علاقه، بلکه با حرارت و ایمان، مانند یعقوب، برای برکت خداوند دعا می کردند، مکانهای بسیاری را کشف می کردند که می توانستند بگویند: "من دیده ام

خدا رو در رو، و جان من نجات یافت.» (پیدایش 32:30) بهشت آنها را به عنوان امیرانی در نظر گرفت که قدرت تسلط بر خدا و مردم را دارند.

«زمان مصیبت‌هایی که هرگز نبوده‌اند» در شرف شکستن ماست. و ما به تجربه ای نیاز خواهیم داشت که اکنون از آن برخوردار نیستیم و بسیاری برای به دست آوردن آن بیش از حد تنبل هستند. اغلب اتفاق می افتد که اندوه بیشتر از واقعیت تصور می شود. اما با توجه به بحرانی که پیش روی ما قرار دارد، اینطور نیست. واضح ترین روایت نمی تواند به بزرگی برهان برسد. در آن زمان آزمایش، هر نفسی باید برای خود در برابر خدا بایستد. خداوند بپوه می‌گوید: «حتی اگر نوح، دانیال و ایوب روی زمین بودند، چنانکه من زندگی می‌کنم، پسر یا دختری را رها نمی‌کردند، بلکه فقط جان خود را از طریق عدالت خود رهایی می‌دادند» (حزقی. 14:20)

اکنون، در حالی که کاهن اعظم ما برای ما کفاره می دهد، ما باید در پی کامل شدن در مسیح باشیم. حتی با یک فکر هم نمی‌توانست ناجی ما را به تسلیم در برابر نیروی وسوسه سوق دهد. شیطان در دل انسان جایی برای کاشتن پاهایش پیدا می کند. برخی از آرزوهای گناه آلود گرامی، که به موجب آن وسوسه ها قدرت خود را نشان می دهند. اما مسیح در مورد خود اعلام کرد: "امیر این جهان می آید و در من چیزی ندارد" (یوحنا. 14:30)

شیطان نتوانست چیزی در پسر خدا بیابد که به او اجازه پیروزی بدهد. او احکام پدرش را رعایت کرده بود و هیچ گناهی در او وجود نداشت که شیطان بتواند از آن به نفع خود استفاده کند. این شرایطی است که باید کسانی را که در زمان مصیبت بایستند پیدا کرد.

در این زندگی است که باید از طریق ایمان به خون خود را از گناه جدا کنیم کفاره مسیح نجات دهنده گرانقدر ما را دعوت می کند تا خود را با او متحد کنیم. ضعف خود را با قدرت او، نادانی خود را با خرد او، بی لیاقتی خود را با شایستگی های او پیوند دهیم. مشیت خداوند مکتبی است که باید در آن فروتنی و فروتنی عیسی را بیاموزیم. خداوند همیشه در پیش روی ما قرار می دهد، نه راهی را که ما انتخاب می کنیم، که آسان تر و دلپذیرتر به نظر می رسد، بلکه اهداف واقعی زندگی است. سهم ما این است که با آژانس هایی که Heaven در کار تطبیق شخصیت هایمان با الگوی الهی به کار می گیرد، همکاری کنیم. هیچ کس نمی تواند این کار را نادیده بگیرد یا به تعویق بیندازد، بدون اینکه خطری وحشتناک برای روح او وجود داشته باشد.

یوحنا رسول در رؤیایی صدای بلندی را در بهشت شنید که ندا می‌داد: «وای بر ساکنان زمین و دریا، زیرا شیطان بر شما نازل شده و غضب بزرگی دارد، زیرا می‌داند که مدت کوتاهی دارد. زمان.» (Apoc. 12: 12) صحنه های وحشتناکی است که این بیان صدای آسمانی را ایجاد می کند. با کوتاه شدن زمان، خشم شیطان بیشتر می شود و کار فریب و نابودی او در زمان سختی به اوج خود می رسد.

رؤیاهای وحشتناک با طبیعت ماوراء طبیعی به زودی در آسمان ها آشکار خواهد شد، به عنوان نشانه هایی از قدرت شیطانی معجزه گر. ارواح شیطانی به سوی پادشاهان زمین و کل جهان خواهند رفت تا آنها را در دام فریب بیندازند و آنها را متقاعد کنند که در آخرین مبارزه شیطان علیه حکومت بهشتی به او بپیوندند. از طریق این عوامل، هم امپراتوران و هم رعایا به یک اندازه فریب می‌خورند. مردم قیام خواهند کرد و ادعا می کنند که خود مسیح هستند و ادعا می کنند که عنوان و عبادتی که صرفاً متعلق به نجات دهنده جهان است. آنها معجزات شفا بخش شگفت انگیزی انجام خواهند داد و اعلام می کنند که مکاشفه هایی از بهشت دارند که با شهادت کتاب مقدس در تضاد است.

به عنوان اوج عمل درام بزرگ فریب، شیطان خود مسیح را شخصیت خواهد داد. کلیسا مدتهاست که به ظهور ناجی به عنوان تکمیل امیدهای خود می نگرد. آنگاه فریبکار بزرگ به نظر می رسد که مسیح آمده است. در بخش‌های مختلف زمین، شیطان خود را در میان انسان‌ها به‌عنوان موجودی باشکوه، با درخشش خیره‌کننده، شبیه توصیف پسر خدا که توسط یوحنا در آخرالزمان ارائه شد، ظاهر خواهد شد (فصل 13-15: 1 جلال و شکوهی که او را احاطه کرده است از چیزی فراتر نمی رود که چشمان فانی دیده اند. فریادهای پیروزی

آنها در هوا صدا می‌کنند: "مسیح آمد! مسیح آمد!" مردم برای عبادت به پای او سجده می‌کنند، در حالی که او دست‌ها را بلند می‌کند و بر آنها صلوات می‌فرستد، همانطور که مسیح به شاگردانش بر روی زمین برکت داد. صدای او محبت آمیز و ملایم، پر از آهنگ است، با آهنگ‌های ملایم و دلسوزانه. ، برخی از همان حقایق آسمانی مهربانی را ارائه می‌دهد که ناجی بیان کرد؛ بیماری‌های مردم را شفا می‌دهد، و سپس در شخصیت فرضی خود از مسیح، ادعا می‌کند که سبت را به یکشنبه تغییر داده است و به همه دستور می‌دهد که روزی را که او را مقدس نگه دارند. برکت داده است که کسانی که در روز هفتم پافشاری می‌کنند، با امتناع از گوش دادن به فرشتگان او که با نور و حقیقت برای آنها فرستاده شده‌اند، به نام او کفر می‌ورزند، این همان فریب قدرتمند و تقریباً مقاومت ناپذیر است.

مانند سامریانی که فریب شمعون مجوس را خوردند، انبوهی از کوچک تا بزرگ به این جادوها گوش می‌دهند و می‌گویند: "این است قدرت عظیم خدا" (اعمال رسولان، 10: 8)

اما قوم خدا گمراه نخواهند شد. تعالیم این مسیح دروغین مطابق با کتاب مقدس نیست. برکت او بر پرستندگان وحش و تصویر او نازل می‌شود، همان طبقه‌ای که کتاب مقدس اعلام می‌کند که خشم خدا، بی‌امیخته با رحمت، بر آنها سرازیر خواهد شد.

به علاوه، شیطان اجازه نخواهد داشت که نحوه ظهور مسیح را جعل کند. منجی قوم خود را از فریب در این مورد برحذر داشت و نحوه ظهور دوم خود را به وضوح پیش بینی کرد. «مسیحان دروغین و پیامبران دروغین ظهور خواهند کرد و چنان نشانه‌ها و شگفتی‌های بزرگی نشان خواهند داد که در صورت امکان حتی برگزیدگان را نیز فریب خواهند داد... پس اگر به شما بگویند، اینک او در بیابان است، بیرون نروید. اینک او در خانه است، ایمان نیاورید، زیرا همانطور که برق از مشرق می‌آید و تا غرب ظاهر می‌شود، آمدن پسر انسان نیز چنین خواهد بود.»

(متی، 24:24-27) این آمدن را نمی‌توان جعل کرد. در سراسر جهان شناخته شده و شاهد آن خواهد بود.

فقط کسانی که دانش‌آموزان کوشا کتاب مقدس هستند و عشق به حقیقت را دریافت می‌کنند، در برابر فریب قدرتمندی که جهان را به اسارت می‌برد محافظت می‌شوند. از طریق شهادت کتاب مقدس، آنها فریبکار را در لباس مبدل خود تشخیص خواهند داد. زمان محاکمه به همه خواهد رسید. از طریق غربال کردن وسوسه، مسیحیان واقعی آشکار خواهند شد. آیا قوم خدا اکنون آنقدر در کلام او مستقر شده‌اند که تسلیم شواهد حواس خود نشوند؟ آیا در چنین بحرانی تنها به کتاب مقدس و کتاب مقدس می‌چسبید؟ شیطان در صورت امکان سعی خواهد کرد که آنها را از کسب آمادگی لازم برای ایستادن در آن روز باز دارد. او شرایط را به گونه‌ای ترتیب خواهد داد که راه آنها را مسدود کند. او آنها را با گنجینه‌های زمینی شرمند خواهد کرد. بار سنگین و طاقت فرسایی را به دوش می‌کشد، تا دل هایشان را گرفتار دغدغه‌های دنیا کند و روز محاکمه مانند دزدی بر سرشان آید.

هنگامی که فرمان صادر شده توسط حاکمان مختلف جهان مسیحیت علیه ناظران احکام، حمایت حکومت را از آنها سلب می‌کند و آنها را در دست کسانی می‌گذارد که خواهان نابودی آنها هستند، قوم خدا از شهرها و روستاها فرار کرده و جمع خواهند شد. با هم به صورت دسته جمعی، در متروک‌ترین و خلوت‌ترین مکان‌ها زندگی می‌کنند. بسیاری در قلعه کوه پناه خواهند یافت. مانند مسیحیان دره‌های پیمونت، آنها مکان‌های مرتفع زمین را پناهگاه خود خواهند کرد و خدا را به خاطر «قلعه‌های صخره‌ها» شکر می‌کنند (اشعیا، 33:16) اما بسیاری از همه ملت‌ها و از همه طبقات بالا و پایین، غنی و فقیر، سیاه و سفید، به ناعادلانه‌ترین و ظالمانه‌ترین بردگی انداخته خواهند شد. عزیزان خدا روزهای دردناکی را سپری خواهند کرد، دست‌بند بسته، در میله‌های زندان محبوس، محکوم به اعدام و ظاهراً در سیاه چال‌های تاریک و منفور گرسنه خواهند ماند. هیچ گوش انسانی برای شنیدن فریاد آنها باز نخواهد بود. هیچ دست انسانی برای کمک به آنها آماده نخواهد بود.

آیا خداوند قوم خود را در این ساعت سخت فراموش خواهد کرد؟ آیا او نوح وفادار را فراموش کرد وقتی که قضاوت خدا بر جهان قبل از غبار افتاد؟ آیا لوط را فراموش کرد وقتی آتشی از آسمان فرود آمد تا شهرهای دشت را بیلعد؟

آیا یوسف را که در مصر توسط بت پرستان احاطه شده بود، فراموش کردی؟ آیا زمانی که سوگند ایزابل او را به سرنوشت پیامبران بعل تهدید کرد، الیاس را فراموش کرد؟ آیا او ارمیا را در غار تاریک و غم انگیز زندانش فراموش کرد؟ آیا سه عبری شایسته را در کوره آتش فراموش کردی؟ یا دانیال در لانه شیرها؟

«اما صهیون می گوید: خداوند مرا ترک کرده و خداوند مرا فراموش کرده است. آیا زن می تواند فرزندی را که تربیت می کند آنقدر فراموش کند که برای او، فرزند شکمش، دل نکند؟ اما حتی اگر این یکی فراموش شود، من تو را فراموش نمی کنم. اینک من تو را بر کف دستان خود حک کرده ام.» (اشعیا 49:14)

(16) خداوند صباپوت گفت: "کسی که شما را لمس کند، به چشم خود دست می کشد" (زک. 8: 2).

اگرچه دشمنان آنها را به زندان می اندازند، اما دیوارهای سیاه چال نمی توانند ارتباط بین روح آنها و مسیح را مختل کنند. کسی که تمام ضعف های خود را می داند و با هر آزمایشی آشناست، برتر از همه قدرت های زمینی است. فرشتگان در سلول های انفرادی به سوی آنها می آیند و نور و آرامش را از بهشت می آورند. زندان مانند قصر خواهد بود. زیرا کسانی که ایمان دارند در آنجا ساکن خواهند شد و دیوارهای تاریک با نور آسمانی روشن خواهند شد، مانند زمانی که پولس و سیلاس در نیمه شب در سیاه چال های فیلیپی دعا می کردند و ستایش می خواندند.

قضاوت های خدا همه کسانی را که به دنبال ظلم و نابودی قوم او هستند ملاقات خواهد کرد. صبر و شکیبایی آنها نسبت به شیران آنها را در گناه جرأت می بخشد، اما مجازات آنها، اگرچه مدت ها به تعویق افتاده است، برای آن کمتر قطعی و وحشتناک نیست. «خداوند مانند بر کوه فرازیم برخورد خاست، و مانند دره جبعون خشمگین خواهد شد تا کار خود، کار عجیب خود را انجام دهد، و عمل خود، عمل عجیب خود را انجام دهد» (اشعیا 28:21). برای خدای مهربان ما، عمل تنبیه، عمل عجیبی است. یَهُوه یهوه می گوید: «تا زنده ام، از مرگ شریر لذت نمی برم» (حزق).

(33:11) خداوند "مهربان و بخشنده، دیر خشم، و سرشار از نیکی و راستی... آمرزنده گناه و معصیت و گناه است." با این حال، "مجرم بی گناه تلقی نمی شوند." خداوند دیر خشمگین است، اما نیرومند است، و گناهکار را بی گناه نمی داند. «(خروج 34:6 و 7: تا حوم 1:3) قانون شدت عذابی که در انتظار متخلف است را می توان با بی میلی خداوند از اجرای عدالت قضاوت کرد. ملتی که او برای مدت طولانی تحمل می کند و تا زمانی که میزان گناه خود را در حساب ها پر نکند مجازات نخواهد کرد. خداوند عاقبت بی رحمانه از جام خشم می نوشد.

هنگامی که مسیح شفاعت خود را در قدس متوقف کرد، خشم بدون رحم بر کسانی که وحش و شمایل او را پرستیدند و نشان او را دریافت کردند سرازیر خواهد شد (مکاشفه 14:9 و 10). بلاهایی که زمانی که خدا میخواست اسرائیل را رهایی بخشد بر مصر سرازیر شد، از نظر خصوصیت شبیه به شدیدترین و وحشتناکترین قضاوت هایی بود که باید درست قبل از رهایی نهایی قوم خدا بر جهان بیفتد.

نویسنده آخرالزمان هنگام توصیف این مصیبت های وحشتناک می گوید: "زخم بد و بدخیمی بر مردانی وارد شد که نشان وحش را داشتند و تصویر او را می پرستیدند."

دریا "به خون مرده تبدیل شد و هر جاندار در دریا مرد." و رودخانه ها و چشمه های آب «به خون تبدیل شدند». هر چقدر هم که این بلاها و وحشتناک هستند، عدالت خدا کاملاً ثابت شده است. فرشته خدا اعلام می دارد: «ای عادل هستی پروردگارا... چرا این چیزها را قضاوت کردی. چون خون اولیاء و انبیا را ریختند، خون را نیز به آنان نوشیدند. چون لیاقتش را دارند»

(مکاشفه 6:2-16) در محکوم کردن قوم خدا به مرگ، آنها واقعاً گناه خون خود را که گویی به دست خودشان ریخته شده است، متحمل شده اند. که در

به روشی مشابه، عیسی یهودیان زمان خود را مقصر تمام خون مردان مقدسی دانست که از زمان هایبل ریخته شده بود. زیرا آنها همان روحیه را داشتند و در پی انجام همان کاری بودند که قاتلان انبیا بودند.

در طاعون بعدی، به خورشید قدرت داده می شود که «مردان را با آتش بسوزاند. انبیا وضعیت زمین را در آن زمان هولناک چنین توصیف می کنند: «و الارض [غمگین است (...)] زیرا محصول مزرعه از بین رفته است.» «همه درختان صحرا خشکیده اند و شادی در میان پسران انسان خشک شده است.» "بذر زیر کلوخ هایش پوسیده شد، انبارها خراب شدند." "چگونه گاوها ناله می کنند! گله های گاو گیج شده اند، زیرا چراگاه ندارند: ... نهرها خشک شده اند و چراگاه های بیابان را آتش گرفته است." یهوه یهوه می گوید: «سرودهای معبد در آن روز فریادهای دردناک خواهد بود، اجساد مردگان بسیار خواهند بود و در سکوت در همه جا رانده خواهند شد.» (یوئیل 2: 17-20، 12-10: 1 عاموس 3: 8)

این طاعون جهانی نیستند، در غیر این صورت تمام ساکنان زمین کاملاً نابود می شوند. با این حال، آنها وحشتناک ترین بلاهایی خواهند بود که تا کنون برای انسان های فانی شناخته شده است. تمام قضاوت ها بر انسان ها، قبل از پایان دوره آزمایشی، با رحمت آمیخته بود. خون شفاعتی مسیح، گناهکار را از دریافت تمام میزان گناه خود باز داشته است. اما در داوری نهایی خشم بدون آمیزه ای از رحمت ریخته می شود.

در آن روز، جماعت، پناهگاه رحمت خدا را می خواهند که مدتهاست آن را خوار می شمردند. یهوه یهوه می گوید: «اینک روزهایی می آیند که من قحطی را بر زمین خواهم فرستاد، نه قحطی نان و نه تشنگی آب، بلکه برای شنیدن سخنان خداوند. و از یکی سرگردان خواهند شد. دریا به دریای دیگر و از شمال به مشرق، همه جا خواهند دوید تا کلام خداوند را بجویند و آن را نخواهند یافت» (عاموس 8: 11 و 12).

قوم خدا از رنج رها نخواهند شد. اما اگر چه در آزار و اذیت و مضطر هستند، اگر چه سختی و کمبود غذا را تحمل می کنند، اما هلاک نمی شوند. خدایی که از ایلیا مراقبت کرد هیچ یک از فرزندان فداکار خود را نادیده نخواهد گرفت. هر که موهای سر خود را بشمارد از آنها مراقبت خواهد کرد. و در زمان قحطی سیر خواهند شد. در حالی که شیران از گرسنگی و طاعون می میرند، فرشتگان از صالحان محافظت می کنند و نیازهای آنها را تامین می کنند. به کسی که «در عدالت راه می رود» این وعده وجود دارد: «نان او به او داده می شود، آب هایش قطعی می شود.

گرفتاران و نیازمندان آب می جویند و نیست و زبانشان از تشنگی خشک می شود. اما من، خداوند، آنها را خواهم شنید، من، خدای اسرائیل، آنها را ترک نخواهم کرد.» (اشعیا 41: 17؛ 33: 16)

«اگرچه درخت انجیر شکوفا نمی شود و میوه های روی انگور نیست، محصول درخت زیتون است و مزارع غذا نمی دهند، گوسفندان چمنزار را می برند و گاوی در چینه ها نیست. اما کسانی که از او می ترسند خوشحال خواهند شد و در خداوند خواهند بود و در خدای نجات خود شادی خواهند کرد.» (حاج. 17: 3 و 18)

«خداوند تو را نگاه می دارد و خداوند سایه تو بر دست راست توست. خورشید در روز به تو آسیبی نمی رساند و ماه در شب به تو آسیب نمی رساند. خداوند تو را از هر بدی حفظ خواهد کرد و جان تو را حفظ خواهد کرد.»

«او شما را از دام پرندگان و از طاعون مهلک نجات خواهد داد، شما را با پره های خود خواهد پوشاند و زیر بالهای او در امان خواهید بود، حقیقت او سپر و سپر است.

از وحشت شبانه، نه از تیری که در روز پرواز می کند، نه از طاعونی که در تاریکی می آید، و نه از هلاکتی که در ظهر روز را نابود می کند، نمی ترسید. هزار نفر به پهلوی شما خواهند افتاد و ده هزار نفر در سمت راست شما، اما ضربه نخواهید خورد. فقط با چشمانت نگاه می کنی و پاداش ستمکاران را خواهی دید. زیرا تو ای خداوند پناه منی! حق تعالی مسکن شماست. نه آسیبی به تو خواهد رسید و نه بلایی نزدیک چادر تو خواهد آمد» (مزمور 91: 3-10؛ 5-7: 121)

با این حال، در چشم انسان به نظر می رسد که قوم خدا باید به زودی شهادت خود را با خون خود مهر و موم کنند، همانطور که در مورد شهدای قبل از آنها اتفاق افتاد. آنها خودشان شروع به ترس می کنند که خداوند آنها را رها کرده است تا به دست دشمنانشان بیفتند. زمان عذاب عظیم است. روز و شب به درگاه خدا فریاد می زنند تا نجات یابد. ستمکاران شادی می کنند و فریادهای تمسخرآمیز به گوش می رسد: اکنون ایمانشان کجاست؟ اگر واقعاً قوم او هستید، چرا خدا شما را از دست ما نجات نمی دهد؟

اما قدیسان منتظر به یاد می آورند که عیسی بر روی صلیب کالواری مرده است، و کاهنان اعظم و شاهزادگان با تمسخر فریاد می زنند: "او دیگران را نجات داد و نمی تواند خود را نجات دهد. اگر او پادشاه اسرائیل است، اکنون از صلیب پایین بیایید، و ما به او ایمان خواهد آورد" (متی، 27:42) مثل یعقوب همه با خدا کشتی می گیرند. قیافه شما

تضاد درونی را بیان می کند. رنگ پریذگی بر هر چهره ای نقش بسته است. با این حال، شفاعت پرشور آنها متوقف نمی شود.

اگر مردم می توانستند وضعیت را با دید آسمانی ببینند، گروههایی از فرشتگان را می بینند که قدرت بالایی دارند، که در اطراف کسانی که کلام صبر مسیح را حفظ می کنند، مستقر شده اند. فرشتگان با لطافت محبت آمیز شاهد غم و اندوه شما بوده و دعای شما را شنیده اند. آنها منتظر خبر فرمانده خود هستند تا آنها را از خطر رها کند. اما آنها باید کمی بیشتر صبر کنند. قوم خدا باید جام را بنوشند و با تعمید تعمید بگیرند. همین تأخیر که برای آنها ناراحت کننده است، بهترین پاسخ به درخواست هایشان است. در حالی که تلاش می کنند با اطمینان منتظر کار خداوند باشند، به ایمان، امید و صبر هدایت می شوند که در طول تجربه دینی شان کم بود. اما به محبت برگزیدگان زمان گرفتاری کوتاه می شود. "و آیا خدا به برگزیدگان خود که روز و شب به سوی او فریاد می زنند... عدالت نخواهد داد؟" پایان سریعتر از آنچه مردان انتظار دارند فرا خواهد رسید.

گندم ها جمع آوری می شود و در چله هایی برای انبار خدا بسته می شود. تارها در دسته هایی برای آتش نابودی بسته می شوند.

نگهبانان آسمانی، وفادار به امانت خود، همچنان به هوشیاری خود ادامه می دهند. اگرچه در یک فرمان کلی زمان کشته شدن ناظران احکام مشخص شده است، اما دشمنان آنها در برخی موارد به دنبال پیش بینی حکم هستند و قبل از زمان معین، سعی در محو وجود آنها دارند. اما هیچ کس نمی تواند از میان نگهبانان قدرتمند مستقر در اطراف هر روح وفاداری عبور کند. برخی در هنگام فرار از شهرها و شهرک ها مورد حمله قرار می گیرند. اما شمشیرهای برافراشته در برابر آنها شکسته می شوند و مانند کاه بی پناه به زمین می افتند. برخی دیگر توسط فرشتگان در قالب رزمندگان دفاع می شوند.

در تمام اعصار، خداوند از طریق فرشتگان مقدس برای نجات و رهایی قوم خود کار کرده است. موجودات آسمانی در امور انسانی مشارکت فعال داشته اند. آنها در جامههایی ظاهر شده اند که مانند برق درخشان است. آنها مانند مردان در لباس مسافر آمده اند. فرشتگان به صورت انسان در برابر بندگان خدا ظاهر شده اند. ظهرها زیر بلوط ها آرام گرفته اند، انگار خسته اند. پذیرایی از خانه های انسان را پذیرفته اند. آنها به عنوان راهنما برای مسافران غافلگیر شده از شب عمل کرده اند. آنها با دست خود آتشیهای محراب را روشن کردند.

آنها همچنین درهای زندان را باز کردند و بندگان خداوند را آزاد کردند. آنها با پوشیدن زره های بهشتی آمدند تا سنگ را از قبری که منجی در آن خوابیده بود بیرون بیاورند.

فرشتگان در قالب مردان غالباً در مجالس صالحان یافت می شوند، و همچنین از مجالس شریران بازدید می کنند، همانطور که به سدوم رفتند تا گزارش اعمال خود را تهیه کنند تا مشخص کنند که آیا از حدود گذشته عبور کرده اند یا خیر. صبر خدا خداوند از رحمت لذت می برد. و به خاطر عده اندکی که واقعاً او را بندگی می کنند، بلاها را باز می دارد و آرامش مردم را طولانی می کند. گناهکاران در برابر خدا کمی درک می کنند که جان خود را مدیون عده معدودی مؤمنی هستند که از تمسخر و سرکوب آنها لذت می برند.

با وجود نادیده گرفتن حاکمان این جهان، فرشتگان اغلب در مجالس خود سخنگو بوده اند. چشم انسان آنها را دیده است. گوش های انسان خواهش های آنها را شنیده است. لبهای انسان با پیشنهادهای آنان مخالفت کرده و نصایح آنان را به سخره گرفته است. دست انسان با توهین و بدرفتاری روبرو شده است. در اتاق های شورا و دادگاه های دادگستری، این پیام آوران آسمانی آشنایی عمیقی با تاریخ بشر نشان داده اند. آنها خود را در دفاع از آرمان مظلومان از تواناترین و سخنورترین مدافعان تواناتر نشان داده اند. آنها اهداف را شکست داده اند و شرارت هایی را که می تواند کار خدا را به شدت به تأخیر بیندازد و باعث رنج فراوان قوم او شود، متوقف کرده اند.

در مواقع خطر و ناراحتی، «فرشته خداوند در اطراف کسانی که از او می ترسند اردو زده و آنها را نجات می دهد» (مزمور. 34:7)

قوم خدا با اشتیاق شدید منتظر نشانه هایی از پادشاه آینده خود هستند. وقتی از نگهبانان روی دیوار می پرسند: "نگهبان، شب چه شد؟" پاسخ بدون تردید داده می شود: «صبح می آید و همچنین شب» (اشعیا 21:11 و 12) نور بر ابرهای بالای قله کوه می تابد. به زودی جلال او آشکار خواهد شد. خورشید عدالت در آستانه طلوع است. صبح و شام نزدیک است - طلوع روز بی پایان برای صالحان و فرود آمدن شب ابدی برای بدکاران.

همانطور که ایمانداران مبارز درخواست های خود را به حضور خداوند می فرستند، به نظر می رسد پرده ای که آنها را از نامرئی جدا می کند تقریباً از بین می رود. آسمان ها با شکستن روز ابدی می درخشند و مانند آهنگ آهنگ فرشتگان، کلمات در گوش می پیچند: "در وفاداری خود ثابت قدم باش، کمک در راه است." مسیح، فاتح قادر مطلق، تاج جلال جاودانه را به جنگجویان خسته خود دراز می کند. و صدای او از طریق پورتال های نیمه باز پخش می شود: "اینک، من با شما هستم. نترسید.

من با تمام مصائب تو آشنا هستم. غصه هایت را تحمل کردم شما با دشمنان اثبات نشده مبارزه نمی کنید. من از جانب شما جنگیدم و به نام من شما بیش از پیروز هستید.»

نجات دهنده گرانقدر کمک خواهد فرستاد درست زمانی که ما بیشتر به آن نیاز داریم. راه بهشت با رد پای او تقدیس شده است. هر خاری که پای ما را آزار می دهد، به او آسیب می رساند. هر صلیبی که ما برای حمل آن فرا خوانده شده ایم، او پیش روی ما حمل کرده است. خداوند تعارضات را به منظور آماده ساختن روح برای صلح اجازه می دهد. زمان مصیبت، آزمایشی وحشتناک برای خلق خداست. با این حال، زمان آن است که هر مؤمن واقعی چشمان خود را بلند کند و با ایمان، طاق وعده را که او را احاطه کرده است بنگرد.

«کسانی که توسط خداوند فدیة شده اند، باز خواهند گشت و با شادی به صهیون خواهند آمد و شادی جاودانی بر سرشان خواهد بود؛ شادی و شادی آنان را فرا خواهد گرفت و اندوه و ناله فرار خواهد کرد. من، من هستم که به شما آرامش می دهم. پس تو کی هستی که باید از مردی که فانی است یا از پسر انسانی که یونجه می شود بترسی؟ و آیا خداوندی را که شما را آفریده فراموش می کنید... و آیا در تمام طول روز از خشم فرد مزاحم می ترسید، در حالی که او برای نابودی آماده می شود؟ کجاست خشم آنچه تو را آزار می دهد؟ اسیر تبعیدی به زودی آزاد می شود و در غار نمی میرد و نانش کم نمی شود. زیرا من یهوه خدای شما هستم که دریا را تقسیم می کنم و امواج آن را می خروشم. خداوند صباپوت نام اوست. و سخنان خود را در دهان تو نهادم و تو را با سایه دست خود پوشانده ام» (اشعیا 51: 11-16)

"پس ای مستضعفین و مستید، اما نه با شراب، اکنون این را بشنوید، خداوند، یهوه، و خدای شما که به دفاع از دعای قوم خود می پردازد، چنین می گوید: اینک من جام تردید را از دست شما می گیرم. فضولات جام خشم من، دیگر آن را نخواهی نوشید.

اما آن را به دستان غمگینان می سپارم که به جان تو می گویند: «تعظیم کن تا از تو بگذریم. و پشت خود را زمین و راهی برای مسافران قرار دادی» (اشعیا 51: 21-23)

چشمان خدا که در طول قرن ها به پایین نگاه می کند، به بحرانی دوخته شده است که قوم او باید با آن مواجه شوند، زمانی که قدرت های زمینی در برابر آنها قرار می گیرند. مانند تبعیدی اسیر از مرگ از گرسنگی یا خشونت خواهند ترسید. اما آن مقدس که دریای سرخ را قبل از اسرائیل تقسیم کرد، با رهایی آنها از اسارت، قدرت بی پایان خود را آشکار خواهد کرد. یَهُوَه صباپوت می گوید: «آنها از آن من خواهند بود، در آن روز که آنها را گنجی برای خود قرار خواهم داد؛ مانند مردی که پسرش را که او را خدمت می کند، از آنها دریغ خواهم کرد» (مالزی. 17: 13). اگر خون شاهدان وفادار مسیح در آن زمان ریخته می شد، مانند خون شهدا، مانند بذر کاشته شده برای محصول برای خدا نبود. وفاداری شما شاهی برای متقاعد کردن دیگران به حقیقت نخواهد بود. زیرا قلب سخت امواج رحمت را رد کرد تا اینکه دیگر نتوانستند برگردند. اگر صالحان اکنون باقی مانده بودند

تبدیل شدن به طعمه دشمنان خود، این پیروزی برای شاهزاده تاریکی خواهد بود. مزمورنویس می گوید: «در روز سختی مرا در غرفه خود پنهان خواهد کرد و در راز خیمه خود پنهان خواهد کرد» (مزمور. 27:5). مسیح دستور داد: "پس ای قوم من بروید، وارد اتاق های خود شوید و درهای خود را به روی خود ببندید، خود را فقط برای لحظه ای پنهان کنید تا خشم از بین برود. زیرا اینک خداوند از جای خود بیرون خواهد آمد تا ساکنان را مجازات کند. زمین به خاطر گناهانشان» (اشعیا 26:20 و 21). رستگاری کسانی که صبورانه منتظر آمدن او بودند و نامشان در کتاب زندگی نوشته شده است، با شکوه خواهد بود.

فصل 40

رستگاری قوم خدا

هنگامی که حمایت از قوانین بشری از کسانی که به قانون خدا احترام می‌گذارند برداشته شود، در سرزمین‌های مختلف، حرکتی همزمان با هدف نابودی آنها رخ خواهد داد. با نزدیک شدن به زمان تعیین شده در فرمان، مردم برای ریشه کن کردن فرقه منفور توطئه خواهند کرد. مشخص می‌شود که در یک شب حمله قاطع انجام می‌شود که صدای اختلاف و مخالفت را کاملاً خاموش می‌کند.

قوم خدا - برخی در سلول‌های زندان و برخی دیگر در خلوتگاه‌های انفرادی جنگل‌ها و کوه‌ها پنهان شده‌اند - هنوز برای محافظت الهی التماس می‌کنند، در حالی که در هر محل، گروه‌هایی از مردان مسلح که توسط انبوهی از فرشتگان شیطان‌رانده می‌شوند، برای کار فاجعه‌بار آماده می‌شوند. . . اکنون، در شدیدترین ساعت، است که خدای اسرائیل برای رهایی برگزیدگان خود مداخله خواهد کرد. خداوند می‌گوید: «در میان شما آوازی خواهد بود، مانند شبی که عید برپا می‌شود، و شادی دل، مانند کسی که بیرون می‌آید تا به کوه خداوند، به صخره، بیاید. اسرائیل و خداوند جلال صدای خود را به گوش او خواهد رساند و بازوی خود را به خشم خشم و شعله آتش سوزنده خود و رعد و برق و سیل و تگرگ نشان خواهد داد.» (اشعیا 30:29 و 30)

با فریادهای پیروزی، تمسخر و نفرین، انبوهی از انسان‌های شرور در آستانه هجوم به طعمه خود هستند، زمانی که، اینک، تاریکی غلیظ، عمیق تر از تاریکی شب، بر زمین می‌افتد. سپس رنگین کمان که از عرش خدا با شکوه می‌درخشد و از آسمان‌ها عبور می‌کند، به نظر می‌رسد که هر گروه را در دعا فرا می‌گیرد. جمعیت خشمگین ناگهان متوقف می‌شوند. ناله‌های تمسخر آمیز آنها خاموش می‌شود. موضوع خشم قاتل او فراموش شده است. آنها با فال هولناکی به نماد عهد الهی می‌اندیشند و آرزو می‌کنند که در زیر درخشش راسخ آن سپر شوند.

قوم خدا صدایی صریح و آهنگین می‌شنوند که می‌گویند: «به بالا نگاه کن». و در حالی که چشمان خود را به آسمان بلند کرده اند طاق وعده را می‌بینند. ابرها ابرهای سیاه و ترسناکی که فلک را پوشانده بودند روی می‌گردانند و مانند استیφαν با استواری به آسمان نگاه می‌کنند و جلال خدا و پسر انسان را می‌بینند که بر تخت او نشسته است. نشانه‌های ذلت او را در شکل الهی او تشخیص دهید. و از زبان او این درخواست را می‌شنوند که به پدرش و فرشتگان مقدس ارائه شده است: "من می‌خواهم کسانی را که به من بخشیده‌ای، جایی که من هستم، آنها نیز با من باشند." (یوحنا 17:24)

دوباره صدای موزون و پیروزمندانه‌ای شنیده می‌شود که می‌گوید: «آنها می‌آیند! مقدس، بی‌گناه و بی‌آلایش. آنها کلام صبر من را حفظ کردند. در میان فرشتگان راه خواهند رفت» و لب‌های رنگ پریده و لرزان کسانی که ایمان خود را استوار نگه داشتند، فریاد پیروزمندانه برمی‌آورد.

در نیمه شب است که خداوند قدرت خود را برای رهایی قومش آشکار می‌کند. خورشید در قدرت خود می‌درخشد. نشانه‌ها و شگفتی‌ها به سرعت یکی را دنبال می‌کنند. بدکاران با وحشت و شگفتی به صحنه می‌نگرند، در حالی که صالحان نشانه‌های رهایی خود را با رضایت کامل مشاهده می‌کنند. همه چیز در طبیعت خارج از مسیر طبیعی خود به نظر می‌رسد. جریان‌ها متوقف می‌شوند. ابرهای تاریک و سنگین ظاهر می‌شوند و با یکدیگر برخورد می‌کنند. در میان آسمان‌های طوفانی، فضایی صاف و با شکوه وصف ناپذیر دیده می‌شود. از آنجا صدای خدا مانند صدای آب‌های بسیار می‌آید که می‌گوید: «انجام شد.» (مکاشفه 16:17)

این صدا آسمان و زمین را می‌لرزاند. زمین لرزه مهیبی رخ می‌دهد: «از زمانی که انسان‌ها روی زمین بودند هرگز چنین زمین لرزه‌ای رخ نداده بود؛ این زلزله بسیار بزرگ بود»

زلزله" (مکاشفه 16:18) فلک به نظر می رسد که باز و بسته می شود. به نظر می رسد جلال تاج و تخت خدا در فضای آسمان می درخشد. کوه ها مانند نی هایی که باد پرتاب می کند تاب می خورد و صخره های ناهموار به همه طرف پرتاب می شوند. غرشی مانند طوفان قریب الوقوع است، دریا با خشم به هم خورده است.

صدای تند طوفان، مانند صدای شیاطین در ماموریت تخریب. تمام زمین مانند امواج دریا طلوع می کند و منبسط می شود. سطح آن تکه تکه شده است. به نظر می رسد که پایه های آن جای خود را می دهد. رشته کوه ها در حال غرق شدن هستند. جزایر پرجمعیت ناپدید می شوند. بنادر دریایی که با شرارت خود مانند سدوم شده اند توسط آب های خروشان بلعیده می شوند. بابل بزرگ در حضور خدا به یاد آورد، «تا جام شراب خشم خشم او را به او بدهد» (Apoc. 16:19) و (21 تگرگهای عظیم، که هر کدام به اندازه یک استعداد است، کار تخریب خود را انجام می دهند. فوق العاده ترین شهرهای روی زمین در زیر لیست شده اند. قصرهای باشکوهی که بزرگان جهان ثروت خود را در آن پراکنده کردند تا خود را تجلیل کنند، در مقابل چشمانشان به آوار تبدیل می شود. دیوارهای زندان ها می شکنند و خلق خدا که به خاطر ایمانشان اسیر شده بودند آزاد می شوند.

مقبرهها باز می شوند و «بسیاری از کسانی که در خاک می خوابند، بیدار خواهند شد، برخی برای زندگی جاودانی، و برخی دیگر برای شرمساری و تحقیر ابدی» (دان. 12:2). همه کسانی که با ایمان به پیام فرشته سوم مردند، از قبر با جلال برمی خیزند تا عهد صلح الهی را با کسانی که شریعت او را نگه داشته اند بشنوند. "همان که او را سوراخ کرد" (مکاشفه 7: 1) کسانی که عذاب مسیح را مسخره کردند، و خشن ترین مخالفان حقیقت او و قوم او، دوباره برخیز تا او را در جلال او ببینند و افتخار را ببینند. به او عطا شده است به مؤمنان و فرمانبرداران.

ابراهیم فشرده هنوز آسمان را می پوشانند. با این حال، خورشید هر از گاهی از آنها عبور می کند و مانند نگاه انتقام جویانه یهوه ظاهر می شود. رعد و برق شدید از آسمان اصابت می کند و زمین را در ورقه ای از شعله های آتش فرا می گیرد. در بالای غرش وحشتناک رعد و برق، صداهای مرموز و ترسناک عذاب شریب را اعلام می کند. کلمات گفته شده توسط همه قابل درک نیست. اما آنها به طور مشخص توسط معلمان دروغین درک می شوند. آنهایی که قبلاً اینقدر بی خیال، آنقدر مغرور و سرکش بودند، و از ظلم و ستم به قوم حافظ خدا آنقدر شادمان بودند، اکنون از حیرت له شده اند و از ترس می لرزند. فریادشان از بالای صدای عناصر به گوش می رسد. شیاطین الوهیت مسیح را می شناسند و از قدرت او می لرزند، در حالی که انسان ها برای رحمت فریاد می زنند و در وحشتی پست می خزند.

انبیای قدیم هنگامی که روز خدا را در رؤیایی مقدس مشاهده کردند، گفتند: "روزه کن، زیرا روز خداوند نزدیک است، از جانب خداوند قادر متعال به عنوان ویران می آید." (اشعیا 13:6) «به صخرهها برو و خود را در خاک از حضور مهیب خداوند و از جلال عظمت او پنهان کن. در آن روز سربلند است. زیرا روز خداوند صباپوت بر هر کسی که متکبر و متکبر است و بر هر که خود را سربلند کند خواهد بود تا پست شود.» «در آن روز مردی بتهای خود را از نقره و بتهای طلایی خود را که برای سجده ساخته است، بر خالها و خفاشها می اندازد و به شکافهای صخرهها و در غارهای صخرهها می آرد. به خاطر حضور خداوند، و به خاطر جلال عظمت او، هنگامی که او برمی خیزد تا زمین را شکار کند.» (اشعیا 20، 2:10 و 21)

از طریق روزنه ای در ابرها، ستاره ای می درخشد که درخشندگی آن بر خلاف تاریکی چهار برابر می شود. امید و شادی را به مؤمنان می رساند، اما برای متخلفان از شریعت خدا، شدت و خشم را نیز به همراه دارد.

کسانی که همه چیز را برای مسیح فدا کردند، اکنون در امان هستند، مانند یک مکان پنهان.

راز غره پروردگار آنها آزمایش شدند و در برابر دنیا و کسانی که حق را تحقیر می کنند، به وفاداری خود به کسی که برای آنها جان داد شهادت دادند. تغییر شگفت انگیزی برای کسانی رخ می دهد که استوارانه یکپارچگی خود را حتی در مواجهه با مرگ حفظ کرده اند. آنها ناگهان از تاریکی و ظلم وحشتناک مردانی که به شیاطین تبدیل شده بودند، رها شدند. چهره‌هایشان که اخیراً بسیار رنگ پریده، مضطرب و لاغر شده بودند، اکنون تحسین، ایمان و عشق می‌تابد. صدای او با آواز پیروزمندانه بلند می شود: "خدا پناهگاه و قوت ماست و در مصیبت ها کمکی بسیار حاضر است. از این رو اگر زمین متحرک شود و کوه ها به میان دریاها کشیده شوند نخواهیم ترسید. آبها می‌خریند و آشفته می‌شوند، هر چند کوه‌ها از شدت آن به لرزه درآیند." (مصور، ۱-۳: ۴۶)

همانطور که این کلمات اعتماد مقدس به سوی خدا بالا می رود، ابرها عقب می نشینند و آسمان های پرستاره، در تضاد با فلک سیاه و سنگین در هر طرف، شکوهمند وصف ناپذیری هستند. درخشش شهر آسمانی از درهای نیمه باز آن می درخشد. سپس دستی در مقابل آسمان ظاهر می شود که دو لوح سنگی را در دست دارد که یکی روی دیگری تا شده اند. پیامبر می فرماید: «آسمان ها حقانیت او را اعلام می کنند، زیرا خداوند خود داور است.» (مزمور، 50:6) آن شریعت مقدس، عدالت خدا، که در میان رعد و برق و شعله از سینا به عنوان راهنمای زندگی اعلام شد، اکنون به عنوان قانون داوری بر مردم آشکار شده است. دست الواح را باز می کند و بدین ترتیب احکام دکالوگ نشان داده می شود که گویی با قلمی آتشین ردیابی می شود. کلمات آنقدر واضح هستند که همه می توانند آنها را بخوانند. خاطره بیدار می شود، تاریکی خرافات و بدعت از هر ذهنی دور می شود و ده فرمان الهی مختصر و جامع و معتبر در معرض دید همه ساکنان زمین قرار می گیرد.

توصیف وحشت و ناامیدی کسانی که از احکام مقدس خدا غرور می‌کردند غیرممکن است. خداوند شریعت خود را به آنها داد. می توانستند شخصیت او را با او مقایسه کنند و عیب های او را در حالی که فرصت توبه و اصلاح وجود داشت کشف کنند. اما برای جلب رضایت دنیا، احکام خود را کنار گذاشتند و به دیگران تجاوز را آموختند. آنها تلاش کردند تا قوم خدا را مجبور کنند که سبت او را بی حرمتی کنند. اکنون آنها خود را محکوم قانونی می بینند که زمانی آنها را تحقیر می کردند. با وضوح وحشتناکی متوجه می شوند که بهانه ای ندارند. آنها کسانی را که می خواهند خدمت کنند و عبادت کنند انتخاب می کردند. «آنگاه دوباره تفاوت میان نیکوکار و بدکار را خواهی دید، میان کسی که خدا را بندگی می‌کند و کسی که او را عبادت نمی‌کند.» (مالک، 3:18)

دشمنان شریعت خدا، از وزیر گرفته تا کمترین آنها، برداشت جدیدی از حقیقت و وظیفه دارند. خیلی دیر می بینند که سبت فرمان چهارم مهر خدای زنده است. خیلی دیر می بینند که فرمان چهارم مهر خدای زنده است. آنها خیلی دیر متوجه ماهیت واقعی سبت جعلی خود و شالوده شنی ای می شوند که بر روی آن ساخته شده اند.

آنها متوجه می شوند که با خدا مبارزه کرده اند. معلمان دینی در حالی که اظهار داشتند که آنها را به درگاه های بهشت راهنمایی می کنند، روح ها را به هلاکت می رسانند. تا روز محاسبه نهایی فرا نرسد، معلوم نخواهد شد که مسئولیت مردان در مقام مقدس چقدر است و نتایج خیانت آنها چقدر وحشتناک است. فقط در ابدیت می توانیم به طور دقیق تخمین بزنیم که از دست دادن یک روح چقدر هزینه دارد.

هولناک است تباهی کسی که خداوند به او بگوید: برو ای بنده بد. صدای خدا از بهشت شنیده می شود که روز و ساعت آمدن عیسی را اعلام می کند و عهد ابدی را به قوم خود ابلاغ می کند. سخنان او مانند طوفان های قوی ترین رعد و برق در سراسر زمین طنین انداز می شود. اسرائیل خدا با نگاهی خیره به آنها به آنها گوش می دهد. چهره او با جلال او روشن است، مانند چهره موسی که از سینا فرود آمد. بدکاران نمی توانند به آنها نگاه کنند. و هنگامی که صلوات بر کسانی که خدا را با برگزاری سبت او گرامی داشته اند، نازل می شود، فریاد پیروزی طنین انداز می شود.

به زودی یک ابر سیاه کوچک در شرق ظاهر می شود که تقریباً نصف اندازه دست یک انسان است. این ابری است که منجی را احاطه کرده است و از دور به نظر می رسد که در تاریکی احاطه شده است. قوم خدا می دانند که این نشانه پسر انسان است. در سکوتی محتاطانه چشمان خود را به آن دوخته می کنند که به زمین نزدیک می شود، درخشان تر و باشکوه تر می شود تا اینکه تبدیل به یک ابر سفید بزرگ می شود که پایه اش شکوهی مانند آتش سوزان دارد و بالای آن رنگین کمان کنسرت است. عیسی به عنوان یک فاتح قدرتمند پیشروی می کند.

اکنون نه به عنوان «مرد غمگین» تا جام تلخ شرم و بدبختی را بنوشم، بلکه در آسمان و زمین پیروز برای قضاوت زندگان و مردگان باشیم. او «وفادار و راستگو»، «قضاوت می کند و برای عدالت می جنگد». و «لشکریان در بهشت از او پیروی کردند»

(Apoc. 19:11). (14) فرشتگان مقدس با سرودهای ملودی آسمانی، در انبوهی عظیم و بی شمار، او را در راه او همراهی می کنند. به نظر می رسد فلک مملو از اشکال درخشنده است - هزاران هزار، میلیون ها میلیون.

نه قلم انسانی می تواند این صحنه را به تصویر بکشد و نه هیچ ذهن فانی می تواند خود را بیابد و اجد شرایط برای تصور شکوه و جلال آن است. «جلال او آسمانها را پوشاند» و زمین از ستایش او پر شد. و روشنایی او مانند نور بود.» (حاب. 3: 4). 3: 4) وقتی ابر نزدیکتر می شود، همه شاهزاده زندگی را می بینند. اکنون هیچ تاجی از خار سر مقدس را زشت نمی کند، بلکه برج جلال بر سر استوار است. پیشانی مقدس. چهره الهی بسیار فراتر از درخشش خیره کننده خورشید ظهر است. "و بر جامه و بر ران خود این نام را نوشته است: پادشاه پادشاهان و پروردگار ارباب." (19:16) (Apoc.

قبل از حضور او "همه چهره ها لخت شده اند"; وحشت ناامیدی ابدی بر کسانی که رحمت خدا را رد می کنند می افتد. «قلبشان آب می شود، زانوهایشان می لرزد»، «و صورتشان رنگ پریده می شود». (ارم. 30:6) ناخوم (10:2) صالحان لرزان فریاد می زنند: "چه کسی می تواند ایستادگی کند؟" آواز فرشتگان خاموش می شود و زمان سکوت وحشتناکی فرا می رسد. سپس صدای عیسی شنیده می شود که می گوید: «فیض من تو را بس است.» چهره های صالحان نورانی می شود و همه دلها را از زمین پر می سازد.

پادشاه پادشاهان در حالی که در آتش شعله ور پوشیده شده است بر ابر فرود می آید. آسمان ها مانند طومار در هم می پیچند و زمین در برابر او می لرزد و همه کوه ها و جزایر از جای خود حرکت می کنند. «خدای ما خواهد آمد و ساکت نخواهد شد، در پیشگاه او آتشی می سوزاند و طوفان بزرگی در اطراف او پدید می آید، آسمانها و زمین را برای داوری قومش فرا خواهد خواند.» (مصور 3:50 و 4).

«و پادشاهان زمین، و مردان بزرگ، و ثروتمندان، و هیئتها، و قدرتمندان، و هر خدمتگزار و هر آزاده، خود را در غارها و در صخره های کوهستان پنهان کردند. به کوهها و صخرهها گفت: بر ما بیفتید و ما را از روی آن کسی که بر تخت می نشیند و از خشم بره پنهان کنید، زیرا روز بزرگ غضب او فرا می رسد و چه کسی می تواند بایستد؟» (مکاشفه 6: 15-17).

شوخی های تمسخر آمیز متوقف شد. لب های خوابیده بسته می شوند. رعد و برق اسلحه ها و هیاهوی جنگ "با سر و صدا و جامه هایی که در خون می غلتند" (اشعیا 9: 5) خاموش می شوند. اکنون چیزی جز صدای عریضه و صدای گریه و ناله به گوش نمی رسد. از لب هایی که تا همین اواخر به تمسخر گرفته می شد، فریاد می زد: «روز بزرگ خشم او می آید؛ و چه کسی می تواند ایستادگی کند؟» شیران به جای دیدن چهره کسی که او را تحقیر و طرد کردند، درخواست می کنند که زیر صخره های کوه دفن شوند.

آنها آن صدایی را می شناسند که در گوش مردگان نفوذ می کند. چقدر دعاها شیرین و التماس آمیزشان آنها را به توبه دعوت می کرد! او چند بار از دعاها لمس کننده یک دوست، یک برادر، یک نجات دهنده شنیده شد!

برای رد کنندگان فیض او، هیچ صدای دیگری نمی تواند تا این حد پر باشد

نکوهش، چنان پر از نکوهش، مانند آنچه که برای مدت طولانی التماس می کرد: "از راه های شیطانی خود برگرد، چرا می خواهی بمیری؟"

(حزقی 33:11) که این صدا برایشان عجیب باشد! عیسی می گوید: «من صدا زدم و تو نپذیرفتی، زیرا دست خود را دراز کردم و کسی توجهی نداشت، اما تو تمام نصیحت مرا رد کردی و ملامت من را نخواستی.» (امثال 1:24 و 25)

آن صدا خاطراتی را تداعی می کند که با کمال میل ناپدید می شوند - هشدارها نادیده گرفته می شوند، دعوت ها رد می شوند، امتیازات نادیده گرفته می شوند.

کسانی هستند که مسیح را در تحقیر او مسخره کردند. سخنان رنجور با قدرتی عظیم در ذهن او تداعی می شود، هنگامی که کاهن اعظم احضار شد و رسماً اعلام کرد: «به زودی پسر انسان را خواهید دید که در دست راست قدرت نشسته و بر ابرهای آسمان می آید.»

(متی 26:64) اکنون آنها او را در جلالش می بینند، و با این حال باید او را در دست راست قدرت نشسته ببینند.

آنهایی که ادعای پسر خدا بودن او را به سخره گرفتند، اکنون لال هستند. هیروودیس متکبر وجود دارد که عنوان سلطنتی او را به طعنه می اندازد و به سربازان مسخره دستور می دهد تا او را پادشاه کنند. همان مردانی هستند که با دست های شیطانی، جامه ای ارغوانی بر او پوشانیدند و تاج خار را بر پیشانی مقدس او نهادند. آنان نیز بدون مقاومت ظاهری از عصا در دست او نهادند و به تمسخر کفرآمیز در برابر او تعظیم کردند.

مردانی که شاهزاده زندگی را زدند و بر او آب دهان انداختند، اکنون چهره خود را از نگاه نافذ برمی گردانند و به دنبال فرار از شکوه غالب حضور او بودند. کسانی که میخ ها را از میان دست ها و پاهای او کوبیدند و سربازی که پهلوی او را سوراخ کرد، با وحشت و پشیمانی به این آثار می نگرند.

کشیشان و شاهزادگان با وضوح وحشتناکی وقایع کالواری را به یاد می آورند. آنها با وحشت تکان می خورند و به یاد می آورند که چگونه با تکان دادن سر به شادی شیطانی، فریاد زدند: "او دیگران را نجات داد و او نمی تواند خود را نجات دهد. اگر او پادشاه اسرائیل است، بگذارید اکنون از صلیب پایین بیاید و ما به آن ایمان خواهیم آورد. او را.": به خدا توکل کرد؛ اگر دوستش دارید، اکنون او را آزاد کنید.» (متی 27:42 و 43)

آنها به خوبی مثل کشاورزانی را به یاد می آورند که از دادن میوه تاکستان به ارباب خود امتناع کردند، با خدمتکاران او بد رفتاری کردند و پسرش را کشتند. آنها همچنین جمله ای را که خودشان گفته بودند به خاطر می آورند: ارباب تاکستان "بدکاران را شرم آور می کشد". در گناه و مجازات آن مردان خیانتکار، کاهنان و بزرگان رفتار خود و نیز حکم عادلانه را می بینند. اکنون فریاد عذاب فانی بلند می شود. بلندتر از فریاد «صلیبش کن، مصلوبش کن» که در خیابان های اورشلیم طنین انداز شد، فریاد وحشتناک و ناامیدکننده ای طنین انداز می شود: «او پسر خداست! او مسیح واقعی است!» آنها به دنبال فرار از حضور پادشاه پادشاهان هستند.

در غارهای عمیق زمین که در اثر جنگ عناصر تکه تکه شده اند، بیهوده سعی می کنند پنهان شوند.

در زندگی همه کسانی که حقیقت را رد می کنند، لحظاتی وجود دارد که وجدان بیدار می شود، زمانی که خاطره خاطرات عذاب آور زندگی ریاکارانه را ارائه می دهد و روح از غم های بیهوده پریشان می شود. اما این چه چیزی است در مقایسه با پشیمانی آن روز که «ترس هلاکت می آید، هنگامی که ویرانی مانند طوفان می آید!» (امثال 1:27) کسانی که می خواهند مسیح و قوم وفادار او را نابود کنند، اکنون به جلالی که بر آنها قرار دارد شهادت می دهند. آنها در میان وحشت خود صدای قدیسان را با آهنگهای شاد می شنوند که ندا می دهند: "اینک خدای ماست که منتظر او بوده ایم و او ما را نجات خواهد داد." (اشعیا 25:9)

در میان حرکات زمین، برق صاعقه و غلتیدن رعد، صدای پسر خدا قدیسان خفته را می خواند. به قبر صالحان نگاه می کند و سپس در حالی که دستانش را به سوی آسمان بلند می کند فریاد می زند: بیدار، بیدار، بیدار، ای که در خاک می خوابی و برخیز! در طول و عرض زمین،

مردگان آن صدا را خواهند شنید و کسانی که آن را می شنوند زنده خواهند شد. و تمام زمین با صدای پای ارتش فوق العاده بزرگ هر قوم، قبیله، زبان و قوم طنین انداز خواهد شد. از سیاه چال‌های مرگ می‌آیند، جامه جلال جاودان، می‌گویند: «ای مرگ نیش تو کجاست؟ ای جهنم پیروزی تو کجاست؟» (اول قرن‌تین، 15:55)

و صالحان زنده و قدیسان زنده صداهای خود را در فریاد پیروزی طولانی و شادی آور متحد می کنند.

همه با همان ارتفاع زمانی که وارد قبر شده اند از قبر خارج می شوند. آدم که در میان انبوهی از زنده شدگان است، قد و قامت بزرگ و با شکوهی دارد، اما از پسر خدا کوچکتر است. این یک تضاد قابل توجه با مردم نسل های بعدی است. فقط از این جنبه انحطاط فوق العاده نژاد نشان داده می شود. اما همه با نشاط و انرژی جوانی ابدی ظاهر می شوند. در آغاز، انسان نه تنها از نظر شخصیت، بلکه از نظر شکل و خصوصیات به مثابه خدا آفریده شد. گناه تصویر الهی را مخدوش کرده و تقریباً محو کرده است. اما مسیح آمد تا آن چیزی را که از دست رفته بود بازگرداند. او بدن پست ما را تغییر خواهد داد و آن را به پیروی از بدن شکوهمند خود می سازد. صورت های فانی، فاسد شدنی، خالی از فیض و لکه دار شدن در اثر گناه، کامل، زیبا و جاودانه می شوند. تمام بدشکلی ها و کمبودها در قبر باقی مانده است. رستگاری شده‌ها که به درخت زندگی در عدن که مدت‌ها از دست رفته بازگردانده شده‌اند، در شکوه اولیه‌اش به قد و قامت کامل نژاد خواهند رسید. آخرین بقایای نفرین گناه حذف خواهد شد و وفاداران مسیح «در زیبایی خداوند، خدای ما» ظاهر خواهند شد و در روح، روح و بدن، تصویر کامل خداوند خود را منعکس خواهند کرد. او!

رستگاری شگفت انگیز! مدتها شایعه شده است، مدتها در انتظار بوده است، با انتظار مشتاقانه در مورد آن فکر می شود، اما هرگز به طور کامل درک نشده است!

صالحان زنده «در یک لحظه، در یک چشم به هم زدن» متحول می شوند. به صدای خدا جلال یافتند. اکنون آنها جاودانه شده اند و با قدیسان برانگیخته شده برای دیدار پروردگارش در هوا گرفتار شده اند. فرشتگان «برگزیدگان او را از چهار باد، از یک سر آسمان تا آن سوی دیگر جمع خواهند کرد». کودکان کوچک توسط فرشتگان مقدس به آغوش مادران خود حمل می شوند. دوستانی که مدت‌ها به دلیل مرگ از هم جدا شده‌اند، دوباره به هم می‌رسند تا دیگر از هم جدا نشوند و با آوازه‌های شادی با هم به شهر خدا صعود می‌کنند.

در هر طرف اراهه ابرها بالهایی قرار دارد و در زیر آن چرخهای زنده دیده می شود. و همانطور که ماشین بالا می‌رود، چرخها فریاد می‌زنند: «قدوس» و بال‌ها در حال حرکت فریاد می‌زنند: «قدوس» و گروه فرشتگان فریاد می‌زنند: «قدوس، مقدس، مقدس، خداوند متعال». و رستگاران فریاد می‌زنند: "هللویا!" - همانطور که ماشین به سمت اورشلیم جدید ادامه می دهد.

قبل از ورود به شهر خدا، منجی نمادهای پیروزی را به پیروان خود می بخشد و آنها را با نشان دولت سلطنتی خود می گذارد. بالهای درخشان رستگاران به شکل مربعی توخالی در اطراف پادشاهشان چیده شده است، که شکل های باشکوه آن بسیار بالاتر از قدیسان و فرشتگان برجسته است، که چهره آنها پر از عشق مهربانانه را به همه می تاباند. از میان لشکر بی‌شمار نجات‌یافته‌ها، همه چشم‌ها به او دوخته می‌شوند، هر چشمی جلال او را می‌بیند که «ظاهر او بیش از سایرین، و چهره‌اش بیش از ظاهر فرزندان انسان‌ها بسیار مخدوش بود». عیسی با دست راست خود تاج جلال را بر سر فاتحان قرار می دهد. برای هر یک تاجی وجود دارد که بر آن «نام جدید» او (مکاشفه 2:17) و کتیبه: «قدوسیت برای خداوند» وجود دارد. در هر دست، کف دست پیروز و چنگ درخشان قرار داده شده است. سپس، هنگامی که فرشتگان حاکم آهنگ را می زنند، همه دست‌ها به طرز ماهرانه ای روی سیم‌های چنگ حرکت می کنند و موسیقی شیرینی را با آکوردهای غنی و آهنگین به صدا در می آورند. وجد وصف ناپذیر هر قلبی را به ارتعاش در می آورد و هر صدایی در ستایش شکرگزاری بلند می شود: "به او که ما را دوست دارد و در

خون او ما را از گناهانمان شست و ما را پادشاهان و کاهنان خدا و پدرش ساخت. از آن اوست جلال و قدرت تا ابدالابد.» (آپوک. 5: 1 و 6)

قبل از انبوه مردم نجات یافته شهر مقدس است. عیسی دروازه های مروارید را کاملاً باز می کند و ملت هایی که حقیقت را مشاهده کرده اند وارد می شوند. در آنجا به بهشت خدا می اندیشند، خانه آدم در معصومیت او. سپس آن صدا، که از هر موسیقی دیگری که تا به حال توسط فانی ها شنیده شده است، هیجان انگیزتر است، می گوید: "درگیری شما تمام شده است." "بیایید ای کسانی که از پدر من برکت دارید، ملکوتی را که از ابتدا برای شما آماده شده است به ارث ببرید."

سپس دعای ناجی از جانب شاگردانش برآورده می شود: "من می خواهم کسانی را که به من بخشیده ای، جایی که من هستم، آنها نیز با من باشند." "بی تقصیر، با شادی، در برابر جلال خود" (یهودا، 24) مسیح آنها را به عنوان خرید خون خود به پدرش عرضه می کند و اعلام می کند: "اینجا هستم، با فرزندی که به من بخشیده ای." "من کسانی را که به من دادی نگه داشته ام." "اوه! عجایب رستگاری عشق! رستگاری آن ساعتی که پدر نامتناهی، با نگاه کردن به نجات یافتگان، به تصویر خود می اندیشد، بدون حضور اختلاف گناه و رفع لعنت آن، زمانی که انسان بار دیگر با الهی هماهنگ می شود!

عیسی با عشقی غیرقابل بیان، به وفاداران خود سلام می کند و آنها را در «شادی پروردگارت» پذیرایی می کند. شادی ناجی عبارت است از دیدن ارواح در ملکوت جلال که با عذاب و خواری او نجات یافتند. و رستگاری شدگان در خوشبختی او شریک خواهند شد، زیرا در میان سعادت مندانی که از طریق دعاها، تلاشها و فداکاریهای محبت برای مسیح به دست آمده اند، فکر می کنند. همانطور که آنها در اطراف تخت بزرگ سفید جمع می شوند، شادی وصف ناپذیری قلب آنها را فرا می گیرد زیرا کسانی را که به مسیح برده اند می بینند و می بینند که یکی دیگران را برده است، و این دیگران را که همگی به پناهگاه آرامش آورده شده اند، به آنجا. تاج های خود را بر پای عیسی بگذارند و او را برای قرن های بی پایان ابدیت ستایش کنند.

لحظه ای که از رستگاران استقبال می شود و به شهر خدا خوش آمد می گویند، فریاد شادی عبادت در هوا طنین انداز می شود. دو آدم در شرف ملاقات هستند. پسر خدا با دستان دراز می ایستد تا پدر نژاد ما را ببیند - موجودی که او را آفرید و در برابر خالقش گناه کرد و برای گناهش آثار مصلوب شدن بر بدن منجی ظاهر می شود. آدم به محض دیدن زخم های میخ های ظالم، بر سینه پروردگارش نمی افتد، بلکه با خواری خود را به پای او می اندازد و ندا می دهد: «لایق، سزاوار آن بره ای است که کشته شد». ناجی با مهربانی او را بلند می کند و از او دعوت می کند تا دوباره به خانه عدنی که مدت زیادی از آن تبعید شده بود نگاه کند.

پس از اخراج او از عدن، زندگی آدم روی زمین پر از غم و اندوه بود. هر برگ پژمرده، هر قربانی قربانی، هر زوال در چهره عادلانه طبیعت، هر لکه ای بر پاکی انسان، یادآور گناه او بود.

عذاب پشیمانی او بسیار وحشتناک بود، زیرا او گناه غالب را مشاهده کرد، و در پاسخ به هشدارهای آنها، با اتهامی که به او به عنوان عامل گناه مطرح شده بود روبرو شد. او با فروتنی صبورانه، نزدیک به هزار سال مجازات تخطی را متحمل شد. او صادقانه از گناه خود توبه کرد و به شایستگی های منجی موعود اعتماد کرد و به امید رستخیز درگذشت. پسر خدا شکست و سقوط انسان را نجات داد. و اکنون، از طریق کار کفاره، آدم به اولین سلطنت خود بازگردانده می شود.

در شور و شعف سرشار، او درختانی را می بیند که زمانی لذت او بودند - همان درختانی که خودش میوه هایشان را در روزهای بی گناهی و شادی اش جمع کرده بود. او انگورهایی را که دست خودش از آنها مراقبت کرده بود، مشاهده می کند، همان گل هایی که زمانی از مراقبت از آنها لذت می برد. ذهن شما واقعیت صحنه را در دست می گیرد. او می داند که این عدن واقعاً بازسازی شده است.

اکنون زیباتر از زمانی که از آن رانده شده بود. ناجی او را به درخت زندگی هدایت می کند، میوه با شکوه را می چیند و به او دستور می دهد که بخورد. آدم به اطراف خود نگاه می کند و انبوهی از خانواده اش را می بیند که در بهشت خدا نجات یافته اند. سپس تاج درخشان خود را به پای عیسی می اندازد و در حالی که روی سینه او می افتد، نجات دهنده را در آغوش می گیرد. او چنگ طلایی خود را می تراشد و طاق‌های بهشتی آواز پیروزمندانه را طنین‌انداز می‌کنند: «بره‌ای که کشته شد و دوباره زنده شد، شایسته، شایسته، شایسته است!» فرزندان آدم آهنگ را برمی‌دارند و تاج‌های خود را به پای نجات‌دهنده می‌اندازند. او را در عبادت

شاهد این دیدار فرشتگانی هستند که هنگام سقوط آدم گریه کردند و هنگامی که عیسی پس از قیامتش به آسمان عروج کرد و قبرهای همه کسانی را که به نام او ایمان آوردند، شادی کردند. اکنون آنها می بینند که کار رستگاری انجام شده است، و صدای خود را در آهنگ ستایش می پیوندند.

روی دریای بلورین، در برابر تخت، در آن دریای شیشه‌ای آمیخته با آتش - که با جلال خدا بسیار می‌درخشد - جمع شده‌اند انبوهی از کسانی که «بر وحش، و بر تصویر او و بر او پیروز شدند. علامت او و بیش از شماره نام شما»

(مکاشفه 15:2) با بره بر کوه صهیون، «دارای چنگ‌های خدا»، صد و چهل و چهار هزار نفری هستند که از میان انسان‌ها نجات یافتند. و مانند صدای آب‌های بسیار و مانند صدای رعد بزرگ، "صدای چنگ‌ها که با چنگ خود می‌نوازند" شنیده می‌شود. و آنها "آواز جدیدی را در برابر تاج و تخت خواندند - آوازی که هیچ کس جز یکصد و چهل و چهار هزار نفر نمی‌تواند آن را بشناسد. این سرود موسی و بره است - سرود رهایی. هیچکس جز صد و چهل - چهار هزار، شما می‌توانید آن آهنگ را یاد بگیرید، زیرا موسیقی تجربه شماس است - و هیچ کس تا به حال تجربه مشابهی نداشته است. زمین، از میان زندگان، آنها به عنوان اولین میوه‌های خدا و بره به شمار می‌روند.» (Apoc. 14:1-5; 15:3)

"اینها کسانی هستند که از مصیبت بزرگ بیرون آمده‌اند" (مکاشفه 7:14) آنها از دوران سختی گذشتند که از زمانی که ملتی وجود داشته است هرگز وجود نداشته است. آنها مصیبت دوران سختی یعقوب را تحمل کردند. آنها در هنگام ریزش نهایی قضاوت‌های خدا بدون شفاعت باقی ماندند. اما آنها آزاد شدند، زیرا "لباس‌های خود را شستند و در خون بره سفید کردند." "هیچ فریبکاری در دهان آنها یافت نشد، زیرا آنها در پیشگاه خدا بی‌عیب هستند." بنابراین آنها در برابر تخت خدا می‌ایستند و شبانه روز او را در معبد او خدمت می‌کنند و هر که بر تخت می‌نشیند آنها را تحت الشعاع قرار خواهد داد." (مکاشفه 7:15) آنها می‌اندیشیدند که زمین دچار قحطی و طاعون شده است. آنها دیدند که خورشید مردان را با درجه حرارت بالا تنبیه می‌کند و خود رنج، گرسنگی و تشنگی را تحمل می‌کنند. اما "دیگر هرگز گرسنه نخواهند شد، دیگر تشنه نخواهند شد، نه آفتاب و نه آرامش بر آنها خواهد بارید. زیرا بره‌ای که در میان تخت است آنها را سیر خواهد کرد و آنها را به چشمه‌های آب راهنمایی خواهد کرد. زندگی، و خدا آنها را از اشک چشمانش پاک خواهد کرد." (Apoc. 7:16) و (17).

در تمام اعصار، برگزیدگان ناجی در مدرسه آزمایشی آموزش دیده و تربیت شده‌اند. آنها در مسیرهای باریک روی زمین قدم می‌زدند. در کوره مصیبت پاک شدند. به خاطر عیسی، مخالفت، نفرت و تهمت را تحمل کردند. آنها از طریق درگیری‌های شدید از او پیروی کردند. آنها انکار خود را انجام دادند و ناامیدی‌های تلخی را تجربه کردند. آنها از طریق تجربه دردناک خود به بدخیم بودن گناه، قدرت، گناه و بدبختی آن پی بردند. و با انزجار به او نگاه کردند. احساس فداکاری بی‌پایانی که برای درمان آنها انجام شده است، آنها را در نزد خود فروتن می‌کند و قلبشان را پر از سپاس و ستایش می‌کند، که کسانی که هرگز سقوط نکرده‌اند نمی‌توانند قدردان آن باشند. آنها بسیار دوست دارند، زیرا بسیاری از آنها بخشیده شده است. آنها که در مصائب مسیح شریک بوده‌اند، واجد شرایط شریک شدن در جلال او هستند.

وارثان خدا از زیر شیروانی‌ها، از کلبه‌ها، از سیاه چال‌ها، از داربست‌ها، از کوه‌ها، از بیابان‌ها، از غارهای زمین و دریا آمدند. روی زمین بودند

"درماندگان، مصیبت زده و بدرفتار". میلیون‌ها نفر مملو از بدنامی به قبر فرود آمدند، زیرا آنها سرسختانه از تسلیم شدن در برابر تظاهرات فریبنده شیطان سر باز زدند. آنها توسط دادگاه‌های انسانی به عنوان شرورترین جنایتکاران مورد قضاوت قرار گرفتند.

اما اکنون «خدا خودش قاضی است» (مزمور 50:6) اکنون تصمیمات زمینی برعکس شده است. او عیب قوم خود را خواهد برد. «(اشعیا 25:8) آنها را خواهند خواند: قوم مقدّس، فدیة شده خداوند». او تعیین کرد که «زیبایی به جای خاکستر، روغن شادی به جای غم، و لباس ستایش برای روح سنگینی به آنها داده شود» (اشعیا 61:3). 62:12 آنها دیگر ضعیف، مصیبت زده، تبعید شده و تحت ستم نیستند. از این پس برای همیشه با خداوند خواهید بود.

آنها در برابر تخت می ایستند با لباس های غنی تر از لباس هایی که تا به حال عالی ترین افراد روی زمین پوشیده بودند. آنها تاج‌هایی دارند که شکوه‌تر از آنهایی هستند که بر سر پادشاهان زمینی گذاشته شده‌اند. روزهای درد و اشک برای همیشه به پایان می رسد. پادشاه جلال اشک را از همه چهره ها پاک کرد. هر علت درد حذف شد در میان تاب خوردن شاخه های خرما، سرودی شفاف، شیرین و آهنگین از ستایش می خوانند. همه صداها در هماهنگی که طاق های آسمانی را پر می کند با آهنگ می پیوندند: "نجات بر خدای ما که بر تخت می نشیند و بر بره. و همه ساکنان بهشت چنین پاسخ می دهند: "آمین. ستایش و جلال و حکمت و شکر و احترام و قدرت و قوت برای خدای ما تا ابدالابد است." (مکاشفه 10: 7 و 12).

در این زندگی ما فقط می توانیم شروع به درک موضوع شگفت انگیز رستگاری کنیم. با درک محدود خود می‌توانیم سرزنش و جلال، زندگی و مرگ، عدالت و رحمت را که در صلیب به هم رسیدند از نزدیک بررسی کنیم. با این حال، حتی با شدیدترین تلاش توانایی های ذهنی خود، نمی توانیم معنای کامل آن را درک کنیم. طول و عرض، عمق و بلندی عشق رستگاران به خوبی درک می شود. طرح رستگاری به طور کامل درک نخواهد شد حتی زمانی که نجات یافته آن‌طور که دیده می‌شود ببیند و بداند که شناخته شده است. اما در طول اعصار ابدی حقایق جدید پیوسته برای ذهن شگفت زده و مسرور آشکار خواهد شد. حتی اگر غم ها، دردها و وسوسه های زمین به پایان رسیده باشد و علل آنها از بین رفته باشد، قوم خدا همیشه آگاهی متمایز و هوشمندانه ای از هزینه نجات خود خواهند داشت.

صلیب مسیح دانش و آواز رستگاران در تمام ابدیت خواهد بود. در مسیح جلال یافته، مسیح مصلوب شده را خواهند دید. هرگز فراموش نخواهد شد که او که قدرت او جهان های بی شمار را در وسعت فضا آفرید و حفظ کرد - محبوب خدا، عظمت بهشت، کسی که کروبیان و سراقیم های درخشان از پرستش او لذت می بردند - خود را فروتن کرد تا انسان را بالا ببرد. افتادن که او گناه و سرزنش گناه و پنهان شدن چهره پدرش را به دوش کشید تا اینکه مصیبت های دنیای گمشده قلب او را شکست و زندگی او را بر روی صلیب جلگه خاموش کرد. اینکه خالق همه جهان ها و داور همه مقدرات از جلال خود دست بکشد و به عشق انسان فروتن کند، تحسین و ستایش جاودانی عالم را به خود جلب خواهد کرد. هنگامی که ملل رستگاری به نجات دهنده خود نگاه می کنند و جلال ابدی پدر را می بینند که در چهره او می درخشد. در حالی که به تخت او خیره می شوند که از ازل تا ابد است، و می دانند که پادشاهی او پایانی نخواهد داشت، سرود وجدانه ای سر دادند: "شایسته، شایسته است بره ای که کشته شد و ما را به خدا با گرانبهاترین خود باز خرید کرد. خون!"

راز صلیب همه اسرار دیگر را توضیح می دهد. در نوری که از Calvary می آید، صفات خداوند که ما را پر از ترس و وحشت کرده است زیبا و جذاب به نظر می رسد. رحمت، مهربانی و محبت پدران با تقدس، عدالت و قدرت اشتباه گرفته می شود. هنگامی که به عظمت تخت بلند و رفیع او می اندیشیم، شخصیت او را در جلوه های مهربانش می بینیم و مانند هرگز معنای آن عنوان محبت آمیز «پدر ما» را درک می کنیم.

درک خواهد شد که او که در حکمت نامتناهی است، نمی‌توانست هیچ برنامه‌ای برای نجات ما بیاندیشد، مگر برنامه‌ای که به قربانی شدن پسرش نیاز داشت. جبران این فداکاری، لذت پر شدن زمین از موجودات رستگار، مقدس، شاد و جاودانه است. نتیجه درگیری ناجی با نیروهای تاریکی، شادی رستگاران است که در نتیجه جلال خدا برای همیشه است. و ارزش هر جانی چنان است که پدر از بهایی که پرداخته شده راضی است. و خود مسیح نیز با مشاهده ثمرات قربانی بزرگ خود راضی است.

فصل 41

ویران شدن زمین

"گناهان او به آسمان انباشته شده است و خداوند گناهان او را به یاد آورده است." «در جامی که در آن به تو نوشیدن داد، دو برابر به او بده، چنانکه خود را تجلیل کرد و در شادی بود، در عذاب و ماتم به او بده، زیرا در دل خود می گوید: ملکه می نشینم. و من بیوه نیستم و ماتم نخواهم دید. بنابراین در یک روز بلاها و مرگ و ماتم و قحطی خواهد آمد و در آتش سوزانده خواهد شد زیرا خداوند خدایی که او را داوری می کند قوی است. و پادشاهان زمین که با او زنا کردند و در شادی زندگی کردند، بر او گریه خواهند کرد و بر او سوگوار خواهند شد... خواهند گفت: وای، وای بر آن بابل بزرگ، آن شهر قوی، زیرا داوری او فرا رسیده است. در یک ساعت» (مکاشفه 18:5-18)

10).

«تاجران زمین» که «از فراوانی خوشی‌های او ثروتمند شده‌اند»، «از ترس عذاب او دور می‌ایستند و گریه می‌کنند و می‌گویند: وای، وای بر آن شهر بزرگ! ملبس به کتان نازک و ارغوانی و قرمز و آراسته به طلا و سنگهای قیمتی و مروارید، زیرا در یک ساعت ثروتهای بسیار ویران شد.» (اپوکسیون 15، 18:3، و 16)

چنین است قضاوتهایی که در روز قیام خشم خدا بر بابل می افتد. او مقدار گناه آنها را پر کرد. زمان شما فرا رسیده است؛ برای نابودی آماده است

وقتی صدای خدا اسارت قومش را برگرداند، بیداری وحشتناکی برای کسانی که همه چیزشان را در درگیری بزرگ زندگی از دست داده اند، رخ خواهد داد. در حالی که آزمایش اعمال بود، آنها توسط فریبکاری های شیطان کور شدند و رفتار گناه آلود خود را توجیه کردند. ثروتمندان به برتری خود نسبت به کسانی که کمتر مورد توجه بودند افتخار می کردند. اما آنها ثروت خود را با تخطی از قانون خدا به دست آورده بودند. آنها از غذا دادن به گرسنگان، پوشاندن لباس برهنه ها، رفتار عادلانه و عشق به رحمت غافل شدند. آنها به دنبال تعالی خود و کسب قدردانی از هموعان خود بودند. اکنون آنها از هر چیزی که آنها را بزرگ کرده است محروم شده اند و فقیر و بی دفاع مانده اند. آنها با وحشت به نابودی بت هایی می نگرند که به جای خالق خود برگزیده اند. آنها روح خود را برای ثروت ها و لذت های زمینی فروختند و در پی ثروتمند شدن در پیشگاه خداوند نبودند. نتیجه: زندگی او یک شکست کامل بود. اکنون لذت های شما به تلخی صفر تبدیل خواهد شد. گنجینه های آنها فاسد شده است. سود یک عمر در یک لحظه رבוده شد. ثروتمندان به ویرانی قصرهای خود، به پراکندگی طلا و نقره خود با تأسف می نگرند. اما ناله هایشان با ترسی که آنها را از هلاکت با بت هایشان فرا می گیرد خاموش می شود.

شریران از غم و اندوه پر می شوند، نه به دلیل غفلت گناهکارانه خود از خدا و هموعان خود، بلکه به این دلیل که خدا بر آنها غلبه کرده است. آنها متأسفند که نتیجه آن چیزی است که اکنون شاهد آن هستند. اما از شرارت خود توبه نمی کنند.

آنها اگر می توانستند در تلاش برای برنده شدن شکست نمی خوردند.

دنیا کسانی را می بیند که آنها آنها را مسخره کرده و مسخره کردند و در صدد از بین بردنشان بودند، بدون آسیب از آفات، طوفان ها و زلزله ها می گذرند. کسی که برای تجاوزکاران از شریعت او آتش سوزنده باشد برای قومش غرفه ای امن است.

وزیری که حقیقت را برای جلب رضایت مردم قربانی کرده بود، اکنون شخصیت و تأثیر آموزه های خود را تشخیص می دهد. آشکار است که چشمان دانای کل او را در حالی که بالای منبر می‌ایستاد، در خیابان‌ها راه می‌رفت و در صحنه‌های مختلف زندگی با مردان در می‌آمیخت، تماشا می‌کردند. هر یک

عاطفه روح، هر خط نوشته شده، هر کلمه گفته شده، هر عملی که مردم را به آرامش در پناه باطل سوق می داد، دانه می پاشیدند. و اکنون، در روح های بدبخت و ویران شده ای که او را احاطه کرده اند، برداشت محصول را می بیند.

خداوند می گوید: «آنها زخم دختر قوم من را ملایم می کنند و می گویند: سلام، سلام، در حالی که صلح نیست». «دل نیکو را به باطل اندوهگین کردی، در حالی که من او را اندوهگین نکردم و دست بدکاران را تقویت کردی تا از راه بد خود بزرگتر و زنده بماند». (ارم. 8:11؛ حزق. 13:22)

"وای بر شبانانی که گوسفندان مرتع من را نابود و پراکنده می کنند... اینک من بد اعمال شما را بر شما زیارت خواهم کرد." «ای شبانان زوزه بکشید و فریاد بزنید و در خاکستر بغلتانید ای رئیس گله، زیرا روزهای شما برای کشته شدن فرا رسیده است... و نه فراری برای شبانان خواهد بود و نه رستگاری برای رئیس گله. گله." (ارم. 23:1 و 25:34؛ 2و. 35)

وزیران و مردم می بینند که رابطه درستی با خدا حفظ نکرده اند. آنها می بینند که علیه صاحب هر قانون درست و عادلانه قیام کرده اند. تحقیر احکام الهی هزاران منبع شر، اختلاف، نفرت و گناه را به وجود آورد تا اینکه زمین به میدان نبرد وسیع و گودال فساد تبدیل شد. این بینشی است که اکنون در برابر کسانی ظاهر می شود که حق را رد کرده و گمراهی را گرامی داشته اند.

هیچ زبانی نمی تواند آرزویی را بیان کند که نافرمان و بی وفا نسبت به آنچه برای همیشه از دست داده اند: زندگی ابدی. مردانی که دنیا آنها را به خاطر استعداد و فصاحتشان می پرستید، اکنون این چیزها را در پرتو واقعی خود می بینند. آنها متوجه می شوند که در اثر تجاوز چه چیزی را از دست داده اند و به پای کسانی می افتند که وفاداری آنها را تحقیر و مسخره می کردند و اعتراف می کنند که خدا آنها را دوست داشته است.

مردم می بینند که فریب خوردند. آنها یکدیگر را متهم به نابودی می کنند. اما همه با هم متحد می شوند و تلخ ترین محکومیت های خود را بر وزیران می اندازند. شبانان بی وفا چیزهای خوشایند را پیشگویی می کردند. آنها شنوندگان خود را به باطل کردن شریعت خدا و آزار و اذیت کسانی که می خواستند آن را تقدیس کنند، هدایت کردند.

اکنون این معلمان در ناامیدی خود در برابر جهانیان به کار فریبنده خود اعتراف می کنند. جمعیت به شدت خشمگین هستند. آنها فریاد می زنند: "ما گم شدیم!" «وَ أَنتُمْ أَنتُمْ أَنْتُمْ مِنْ فَا نَأَ مَا» و آنها علیه شبانان دروغین روی می آورند. کسانی که زمانی آنها را بسیار تحسین می کردند، وحشتناک ترین نفرین ها را بر آنها خواهند گفت. همان دستانی که روزی آنها را تاج گلهای خود را بر سر می گذاشتند تا نابود شوند. شمشیرهایی که قرار بود قوم خدا را قربانی کنند، اکنون به نابودی دشمنان خود تبدیل شده اند. همه جا درگیری و خونریزی است.

"صدا به اقصی نقاط جهان خواهد رسید، زیرا خداوند با امتها اختلاف دارد، او با همه انسانها داوری خواهد کرد و شیران را به شمشیر تسلیم خواهد کرد." (جر.)

(25:31) به مدت شش هزار سال درگیری بزرگ ادامه داشت. پسر خدا و رسولان آسمانی او در مبارزه با قدرت شیطان بودند تا فرزندان انسان را هشدار دهند، روشن کنند و نجات دهند. حالا همه تصمیم خود را گرفته اند. شیران به طور کامل به شیطان در مبارزه با خدا پیوسته اند. زمان آن فرا رسیده است که خداوند اقتدار قانون مطرود خود را بازپس گیرد. اکنون مناقشه فقط با شیطان نیست، بلکه در مورد مردان نیز هست. "خداوند با قوم ها اختلاف دارد"; "او شیر را به شمشیر خواهد سپرد."

علامت رهایی بر کسانی گذاشته شد که «به خاطر تمام زشتکاری هایی که مرتکب می شوند آه می کشند و ناله می کنند». اکنون فرشته مرگ بیرون می آید که در رؤیای حزقیال توسط مردانی با سلاحهای مخرب نشان داده می شود که به آنها دستور داده می شود: «پیرمردان، مردان جوان، باکرهها، و پسران و زنان را بکشید تا آنها را نابود کنید. اما هر کس نشانی دارد نزدیک نشوید و از قدس من شروع کنید.» پیغمبر می فرماید: «و از پیرترین مردانی که پیش از خانه بودند شروع کردند». (حزقی. 6-9:1) کار تخریب در میان کسانی آغاز می شود که خود را نگهبان معنوی مردم می دانستند. نگهبانان دروغین اولین کسانی هستند که

افتادن. هیچ کس نیست که ببخشد یا ببخشد. مردان، زنان، دوشیزگان و کودکان کوچک با هم از بین می روند.

«خداوند از جای خود بیرون می آید تا ساکنان زمین را به خاطر گناهانشان مجازات کند و زمین خون آنها را آشکار می کند و دیگر کشته شدگان را نمی پوشاند». (اشعیا 26:21) «و این بلایی خواهد بود که خداوند همه قوم‌هایی را که با اورشلیم جنگ می کنند، خواهد زد: گوشت آنها در حالی که ایستاده اند نابود می شود و چشمانشان در حلقه‌هایشان می پوسد و زبانشان در دهانشان می پوسد.

در آن روز نیز چنین خواهد شد که در میان ایشان مصیبت بزرگی از جانب خداوند رخ خواهد داد. زیرا هر کس دست رفیق خود را خواهد گرفت و هر کس دست خود را بر دست رفیق خود خواهد برد». (زک. 14:12 و 13) با طغیان هولناک خشم بی‌امیز خدا، ساکنان شریب زمین - کاهنان، فرمانداران، و مردم، ثروتمند و فقیر، بالا و پایین سقوط می کنند. «و مردگان خداوند در آن روز خواهند بود، از یک طرف. از زمین تا انتهای دیگر زمین؛ نه ماتم زده می شوند، نه جمع آوری می شوند و نه دفن می شوند». (ارم. 25:33)

در آمدن مسیح، شریبان از روی تمام زمین محو می شوند: توسط روح دهان او نابود می شوند و با درخشندگی جلال او نابود می شوند. مسیح قوم خود را به شهر خدا هدایت می کند و زمین از ساکنانش خالی می شود. «اینک خداوند زمین را خالی می کند و ویران می کند و سطح آن را واژگون می کند و ساکنان آن را پراکنده می کند». «زمین کاملاً خالی خواهد شد و کاملاً غارت خواهد شد، زیرا خداوند این کلمه را گفته است.» "زیرا آنها از قوانین تجاوز می کنند، قوانین را تغییر می دهند و عهد جاودانی را می شکنند. بنابراین لعنت زمین را می بلعد و ساکنان آن ویران خواهند شد، بنابراین ساکنان زمین خواهند سوخت." (اشعیا 4، 3، 24:1 و 6)

تمام زمین شبیه یک بیابان متروک است. ویرانه‌های شهرها و شهرستان‌هایی که در اثر زلزله ویران شده‌اند، درختان ریشه‌کن شده، سنگ‌های ناهمواری که توسط دریا پرتاب شده یا از خود زمین پرتاب شده‌اند، سطح آن را پراکنده می کنند، در حالی که غارهای وسیع نشان‌دهنده جایی است که کوه‌ها از پایه‌های خود جدا شده‌اند.

واقعه ای که پیش بینی شده در آخرین مراسم و مراسم بزرگ روز کفاره رخ می دهد. هنگامی که خدمت در مقدس ترین مکان به پایان رسید و گناهان اسرائیل به واسطه خون قربانی گناه از محراب پاک شدند، آنگاه بزغذایی زنده به حضور خداوند ارائه شد. و در حضور جماعت، کاهن اعظم بر او اعتراف کرد: «تمام گناهان بنی اسرائیل و تمام گناهانشان برحسب تمام گناهانشان» و آنها را بر سر بز گذاشت. (لو).

(21:16) به همین ترتیب، هنگامی که کار کفاره در قدس بهشتی کامل شد، در حضور خداوند، فرشتگان آسمانی و لشکر رستگاران، گناهان قوم خدا بر شیطان گذاشته خواهد شد. او به خاطر تمام شرارت هایی که آنها را وادار به ارتکاب کرده است، مقصر اعلام خواهد شد. و درست همانطور که بزغاله به یک سرزمین خالی از سکنه فرستاده شد، شیطان به زمین متروک تبعید خواهد شد، که به عنوان یک بیابان خالی از سکنه و بدبخت پیدا خواهد شد.

یوحنا مکاشفه، تبعید شیطان، و وضعیت هرج و مرج و ویرانی که زمین باید به آن کاهش یابد را پیش بینی می کند. و اعلام می کند که چنین شرايطی تا هزار سال وجود خواهد داشت. پس از ارائه صحنه‌های ظهور دوم خداوند و هلاکت شریبان، این نبوت ادامه می دهد: «فرشته‌ای را دیدم که از آسمان نازل می شد، کلید پرتگاه و زنجیر بزرگی در دست داشت. ازدها، مار کهن، که شیطان و شیطان است، و او را هزار سال بست و به ورطه انداخت و در آنجا محبوس کرد و بر او مهر گذاشت تا دیگر امتها را فریب ندهد. تا اینکه هزار سال تمام شد و بعد مهم است که او برای مدتی آزاد شود.» (مکاشفه 20:1-3).

این که عبارت «پرتگاه» زمین را در حالت سردرگمی و تاریکی نشان می دهد، از گذرگاه های دیگر مشهود است. در مورد وضعیت زمین "در آغاز"، گزارش کتاب مقدس می گوید که "بدون شکل و پوچ بود، و تاریکی بر روی اعماق بود."

(پیدایش 2:1) نبوت تعلیم می دهد که حداقل تا حدی به آن وضعیت باز خواهد گشت. ارمیا نبی در انتظار روز بزرگ خدا می گوید: «به زمین نگاه کردم و اینک ویران و خالی بود و آسمانها نور نداشتند، کوهها را دیدم و اینک می لرزیدند و همه می لرزیدند. تپه ها می لرزیدند. نگاه کردم و دیدم که مردی نیست و همه پزندگان آسمان گریخته اند و همچنین دیدم که زمین حاصلخیز بیابانی است و همه شهرهایش پست شده است» (ار. 23-26: 4)

اینجا خانه شیطان با فرشتگان پلیدش برای هزار سال خواهد بود. او که محدود به زمین است، به دنیاهای دیگر برای وسوسه و آزار کسانی که هرگز سقوط نکرده اند، دسترسی نخواهد داشت. به این معناست که او به دام افتاده است. هیچ کس بر او باقی نمی ماند که بتواند قدرت خود را اعمال کند. او کاملاً از کار فریب و تباهی که برای قرن ها تنها لذت او بود جدا شده است.

اشعیا نبی با تأمل در زمان سقوط شیطان در آینده، ندا می دهد: "ای ستاره صبح، دختر صبح، چگونه از آسمان سقوط کردی! در دلت گفت: به بهشت بالا می روم، بر فراز ستارگان خدا عرش خود را برافراشتم... من مانند حضرت حق خواهم بود و با این حال، تو را به جهنم، به اعماق پرتگاه خواهند برد. هر که تو را ببیند، تو را در نظر خواهد گرفت و خواهند گفت: آیا این مردی است که زمین را به لرزه در آورد و پادشاهی ها را به لرزه در آورد؟ اجازه نمی دهد اسیرانش آزاد به خانه هایشان بروند؟" (اشعیا 14:12-17)

شش هزار سال است که طغیان شیطان «زمین را تکان داده است». او «دنیا را بیابان کرد» و «شهرهایشان» را ویران کرد. و «نمی گذاشت اسیرانش آزاد شوند». به مدت شش هزار سال زنجیر او قوم خدا را پذیرفت و آنها را برای همیشه اسیر کرد. اما مسیح بندهای آنها را شکست و زندانیان را آزاد کرد.

حتی شریبان هم اکنون فراتر از قدرت شیطان قرار گرفته اند و او تنها با فرشتگان شیطانی خود باقی خواهد ماند تا تأثیر نفرینی را که گناه به بار آورده است مشاهده کند. «همه پادشاهان ملتها، بله، همه آنها، هر یک با افتخار در آرامگاه خود می خوابند. اما تو از قبرت بیرون انداخته شدی، مثل شلیک حرومزاده...»

شما با آنها در قبر جمع نمی شوید، زیرا سرزمین خود را ویران کرده اید و مردم خود را به قتل رسانده اید.» (اشعیا 14:18-20)

شیطان برای هزار سال از جایی به جای دیگر در زمین متروک سرگردان خواهد شد تا به نتایج طغیان خود علیه قانون خدا بیندیشد. در این مدت رنج شما شدید خواهد بود. از زمان سقوط او، یک زندگی پر از فعالیت بی وقفه، تفکر را از بین برده است. اکنون او از قدرت خود سلب شده است و به نقشی که از اولین شورشش علیه دولت بهشت ایفا کرده است فکر می کند و با ترس و لرز آینده ای وحشتناک را پیشگویی می کند، زمانی که باید برای تمام بدی هایی که انجام داده است رنج بکشد. و به خاطر گناهی که مرتکب شده است مجازات شود.

اسارت شیطان برای خلق خدا موجب خشنودی و شادی می شود. پیغمبر می فرماید: روزی که خداوند تو را از زحمت و لرز و بندگی سختی که تو را به خدمت واداشته اند آرامش دهد، آنگاه این سخن را بر علیه پادشاه بابل خواهی گفت. [در اینجا به نمایندگی از شیطان]، و خواهید گفت: چگونه ستمگر متوقف شده است!... خداوند عصای بدکاران و عصای فرمانروایان را شکست.

کسی که مردم را با خشم و با طاعون بی وقفه می کوبید، که با خشم بر ملت ها حکومت می کرد، اکنون تحت تعقیب قرار گرفته است، بی آنکه کسی بتواند جلوی او را بگیرد.» (اشعیا 6:3-14)

در طول هزار سال بین رستاخیز اول و دوم، دآوری بدکاران صورت می گیرد. پولس رسول به این دآوری به عنوان رویدادی که پس از ظهور دوم رخ می دهد اشاره می کند. «پیش از زمان، هیچ چیز را قضاوت نکنید، تا زمانی که خداوند بیاید، که پنهانهای تاریکی را نیز آشکار خواهد کرد و افکار دلها را آشکار خواهد کرد.» (اول قرنتیان 4:5) دانیاال اعلام می کند که وقتی کهن ایام آمد، «قضاوت به قدیسان حق تعالی داده شد» (دان. 7:22) در آن زمان صالحان به عنوان پادشاه و

کاهنان خدا یوحنا در مکاشفه می‌گویند: «تخت‌ها را دیدم و بر آنها نشستند و قدرت داوری به آنها داده شد». «آنها کاهنان خدا و مسیح خواهند بود و هزار سال با او سلطنت خواهند کرد.» (Apoc. 20:4) و (6در این زمان است که، همانطور که توسط پولس پیش بینی شده است، "قدسیان جهان را داوری خواهند کرد" (اول قرنتیان. 6:2) در اتحاد با مسیح، آنها شریکان را قضاوت می‌کنند و اعمال آنها را با رمز - کتاب مقدس - مقایسه می‌کنند و در مورد هر مورد با توجه به اعمالی که در بدن انجام می‌شود تصمیم می‌گیرند. سپس مجازاتی که شریکان باید متحمل شوند، بر اساس اعمال آنها تعیین می‌شود و در مقابل نام آنها در کتاب مرگ ثبت می‌شود.

همچنین شیطان و فرشتگان شیطانی توسط مسیح و قوم او قضاوت می‌شوند. پولس می‌گوید: «آیا نمی‌دانید که ما فرشتگان را داوری خواهیم کرد؟» (اول قرنتیان. 6:3) و یهودا اعلام می‌کند که «فرشتگانی را که پادشاهی خود را حفظ نکردند، بلکه مسکن خود را ترک کردند، در تاریکی و در زندان‌های ابدی تا داوری آن روز بزرگ نگاه داشت» (یهودا. 6)

رستاخیز دوم در پایان هزار سال رخ خواهد داد. سپس شریکان از مردگان برمی‌خیزند و در حضور خدا برای اجرای «قضاوت مکتوب» ظاهر می‌شوند. بدین ترتیب یوحنا مکاشفه پس از توصیف رستاخیز صالحان می‌گوید: «اما بقیه مردگان زنده نشدند تا هزار سال تمام شد.» (مکاشفه. 20:5)

و اشعیا در مورد شریکان می‌گوید: «آنها مانند زندانی در سیاهچال با هم جمع خواهند شد و در زندان محبوس خواهند شد و پس از روزهای بسیار مورد ملاقات قرار خواهند گرفت.» (اشعیا. 24:22)

فصل 42

پایان درگیری

در پایان هزار سال، مسیح به زمین باز می‌گردد. او توسط میزبانان نجات یافتگان همراهی می‌شود و تعداد بی شماری از فرشتگان به او کمک می‌کنند. در لحظه ای که با شکوه وحشتناکی فرود می‌آید، به مردگان شرور دستور می‌دهد که برای دریافت حکم خود برخیزند. اینها مانند یک ارتش قدرتمند ظاهر می‌شوند، بی شماری مانند شن های دریا.

چه تفاوتی با کسانی که در قیامت اول زنده شدند! صالحان جامه جوانی و زیبایی جاودانه داشتند. ستمکاران دارای صفات بیماری و مرگ هستند.

چشمان همه آن جمعیت عظیم به تماشای جلال پسر خدا می‌چرخد. لشکریان شریر با یک صدا فریاد می‌زنند: "خوشا به حال کسی که به نام خداوند می‌آید!" این عشق به عیسی نیست که الهام بخش این بیانیه است. نیروی حقیقت آنها را وادار می‌کند که در اعتراف غیر ارادی لب باز کنند. همانطور که به گور فرود آمدند، شریران با همان دشمنی با مسیح و همان روح طغیان از آن بیرون آمدند. آنها هیچ وقت فیض جدیدی برای رفع عیوب زندگی گذشته خود نخواهند داشت. چیزی از آن عایدشان نمی‌شود. یک عمر تجاوز، دل آنها را نرم نکرد. اگر دوره فیض دومی وجود داشت، این دوره مانند دوره اول، به طفره رفتن از خواسته های الهی و برانگیختن طغیان علیه او مشغول می‌شد.

مسیح بر کوه زیتون فرود می‌آید، جایی که پس از رستاخیز خود از آنجا بالا رفت و فرشتگان وعده بازگشت او را تکرار کردند. نبی می‌گوید: «بپوهه خدای من خواهد آمد و همه مقدسین با تو خواهند آمد». "و در آن روز پاهای او بر کوه زیتون که در مقابل اورشلیم به طرف مشرق است، خواهد ایستاد و کوه زیتون از وسط شکافته خواهد شد... و دره ای بسیار بزرگ خواهد بود." "خداوند بر تمام زمین پادشاه خواهد بود، در آن روز یکی خداوند و یکی نام او خواهد بود." (زک. 4: 5، 14 و 9). هنگامی که اورشلیم جدید، با شکوه و عظمت شگفت‌انگیز خود، در مکانی تطهیر شده و آماده پذیرش آن استراحت می‌کند، مسیح به همراه قوم و فرشتگان خود وارد شهر مقدس می‌شوند.

سپس شیطان برای آخرین جنگ خونین برای برتری آماده می‌شود. وقتی شاهزاده شیطان از قدرت خود سلب شد و از کار فریب خود جدا شد، احساس بدبختی و افسردگی کرد. اما با رستاخیز شریران، با دیدن انبوهی از مردم در کنار خود، امیدهایش زنده می‌شود و تصمیم می‌گیرد که خود را در این جدال بزرگ تسلیم نکند. او تمام ارتش گمشدگان را زیر پرچم خود تشکیل خواهد داد و از طریق آنها برای اجرای نقشه های خود تلاش خواهد کرد. ستمکاران اسیر شیطان هستند.

آنها با رد مسیح، حکومت رهبر شورشیان را پذیرفتند. آنها آماده دریافت پیشنهادات شما و اجرای دستورات شما هستند. با این حال، مطابق با حيله گری ابتدایی خود، او خود را شیطان نمی‌شناسد. او ادعا می‌کند که شاهزاده، مالک مشروع جهان است که میراثش به طور غیرقانونی از او سلب شده است. او خود را در برابر رعایای فریب خورده خود به عنوان یک نجات دهنده نشان می‌دهد و به آنها اطمینان می‌دهد که قدرت او آنها را از قبر بازگردانده است و قرار است آنها را از ظالمانه ترین ظلم نجات دهد.

با حذف حضور مسیح، شیطان برای حمایت از ادعاهای او معجزه می‌کند. او افراد ضعیف را قوی می‌کند و با روحیه و انرژی خود به همه الهام می‌بخشد. او پیشنهاد می‌کند که آنها را در مقابل اردوگاه مقدسین رهبری کند و شهر خدا را تصرف کند. او با شادی شیطانی به میلیون‌ها نفری که از مردگان برخاسته‌اند اشاره می‌کند و اعلام می‌کند که به‌عنوان رهبر آنها، صلاحیت دارد شهر را براندازد و تاج و تخت و پادشاهی خود را به دست آورد.

در آن انبوه عظیم، بسیاری از کسانی هستند که به نژاد دیرینه ای تعلق داشتند که قبل از سیل وجود داشت. مردانی با قامت بلند و عقل عظیم که با تسلیم در اختیار و فرمانروایی فرشتگان سقوط کرده، تمام مهارت و دانش خود را وقف تعالی خود کردند. مردانی که آثار هنری شگفت‌انگیزشان جهان را به بت شدن نبوغشان سوق داد، اما ظلم و اختراعات شیطانی‌شان، که زمین را فاسد می‌کند و تصویر خدا را مخدوش می‌کند، باعث شد که خداوند آنها را از چهره مخلوقش محو کند. پادشاهان و ژنرال‌هایی هستند که ملت‌ها را فتح کردند، مردان شجاعی که هرگز در یک نبرد شکست نخوردند، جنگجویان مغرور و جاه طلبی هستند که رویکردشان پادشاهی‌ها را به لرزه در آورد. در مرگ هیچ تغییری را تجربه نکردند. همانطور که از قبر برمی‌خیزند، جریان افکار خود را دقیقاً در همان جایی که متوقف شده بود از سر می‌گیرند. آنها با همان میل به پیروزی هدایت می‌شوند که قبل از سقوط بر آنها حاکم بود.

شیطان ابتدا با فرشتگان خود و سپس با این پادشاهان، فاتحان و مردان قدرتمند مشورت می‌کند. آنها به قدرت و تعداد طرف خود نگاه می‌کنند و اعلام می‌کنند که ارتش داخل شهر در مقایسه با ارتش آنها کوچک است و همچنین می‌توان آن یک را شکست داد. آنها برنامه‌های خود را برای تصاحب ثروت و شکوه اورشلیم جدید تنظیم کردند. همه بلافاصله شروع به آماده شدن برای نبرد می‌کنند.

صنعتگران ماهر ادوات نظامی می‌سازند. رهبران نظامی که به دلیل موفقیت‌های خود مشهور هستند، انبوهی از جنگجویان را در گروه‌ها و بخش‌ها سازماندهی می‌کنند.

سرانجام دستور پیشروی داده می‌شود و میزبانان بی‌شماری شروع به حرکت می‌کنند، ارتشی که هرگز توسط فاتحان زمینی جمع‌آوری نشده است، و نیروهای متحد در تمام اعصار از زمان شروع جنگ هرگز نمی‌توانند با آن برابری کنند. شیطان، قدرتمندترین جنگجویان، در پیش‌تاز فرماندهی می‌کند و فرشتگانش برای این نبرد نهایی به نیروها می‌پیوندند. پادشاهان و جنگجویان صفوف رزمی خود را تشکیل می‌دهند و جمعیت در گروه‌های بزرگ، هر کدام با فرمانده تعیین‌شده خود، دنبال می‌شوند. با دقت نظامی، صفوف فشرده در سراسر سطح تکه تکه شده و نامنظم زمین به سمت شهر خدا پیش می‌روند. به دستور عیسی، دریچه‌های اورشلیم جدید بسته می‌شود و ارتش شیطان شهر را محاصره می‌کند و برای حمله آماده می‌شود.

دوباره مسیح در چشم دشمنانش ظاهر می‌شود. بر فراز شهر، بر پایه ای از طلای صیقلی، تختی بلند و با شکوه نشسته است. بر این تخت، پسر خدا نشسته است و رعایای پادشاهی او دور او هستند.

هیچ زبانی نمی‌تواند توصیف کند، هیچ قلمی قدرت و عظمت مسیح را به تصویر نمی‌کشد. جلال پدر ابدی پسرش را احاطه کرده است. درخشش حضور او شهر خدا را پر می‌کند و از دریچه‌ها فراتر می‌رود و سراسر زمین را با درخشندگی خود غرق می‌کند.

نزدیک‌ترین به تاج و تخت، کسانی هستند که زمانی در راه شیطان غیور بودند، اما با ارادت عمیق و شدید از منجی خود پیروی کردند. بعدی کسانی هستند که شخصیت مسیحی را در میان باطل و کفر به کمال رساندند، کسانی که قانون خدا را در زمانی که جهان مسیحیت لغو آن را اعلام کرد، محترم شمردند، و میلیون‌ها نفر در تمام اعصار که برای ایمان خود به شهادت رسیده‌اند. و فراتر از آن «انبوهی است که هیچ کس نمی‌توانست آنها را شمارش کند، از همه اقوام و قبیله‌ها و قوم‌ها و زبان‌ها... جامه‌های سفید پوشیده و شاخه‌های خرما در دستانشان» (مکاشفه. 9: 7)

مبارزه او تمام شده است، پیروزی به دست آمده است. آنها در این مسابقه شرکت کردند و جایزه را دریافت کردند. شاخه نخل در دستان آنها نمادی از پیروزی است، لباس‌های سفید نمادی از عدالت بی‌لک مسیح است که اکنون متعلق به آنهاست.

رستگاری‌ها آواز ستایشی را بلند می‌کنند که طنین انداز و طنین انداز در طاق نماهای آسمانی است: "نجات بر خدای ما که بر تخت می‌نشیند و بره."

فرشتگان و سرافیم به عبادت صدایشان می‌پیوندند. داشتن (برند حذف شده **باهوش**) با تأمل در قدرت و شر شیطان، رستگاری می‌بیند،

مثل هرگز، که هیچ قدرتی جز قدرت مسیح نمی تواند آنها را بر آنها غلبه کند. در میان آن انبوه پرشور هیچ کس نیست که رستگاری را به شایستگی های خود نسبت دهد، گویی که با قدرت و خوبی خود پیروز شده است.

در مورد آنچه آنها انجام داده اند یا رنج هایی که کشیده اند چیزی گفته نشده است. ترانه هر آهنگ، نت مقوی هر سرود این است: "نجات به خدای ما و بره."

با حضور جمعی از ساکنان زمین و آسمان، تاج گذاری نهایی پسر خدا انجام می شود. و اکنون با عظمت و قدرت عالی، پادشاه پادشاهان، شورشیان را علیه حکومت خود محکوم می کند، و عدالت را در مورد کسانی که از شریعت او تخطی کرده اند و بر قوم او ستم کرده اند، اجرا می کند. پیامبر خدا می فرماید: تختی سفید بزرگ و آن کسی که بر آن نشسته بود دیدم که زمین و آسمان از حضور او گریختند و جایی برای آنها یافت نشد و مردگان بزرگ و کوچک را دیدم که ایستاده بودند. تاج و تخت و کتابها گشوده شد و کتاب دیگری که کتاب حیات است گشوده شد و مردگان برحسب آنچه در کتابها نوشته شده بود برحسب آثارشان داوری شدند.» (Apoc. 20:11). و (12)

به محض اینکه کتاب رکوردها باز می شود و نگاه عیسی به آن خیره می شود بدکاران از هر گناهی که مرتکب شده اند آگاه می شوند. آنها دقیقاً می بینند که پاهایشان در مسیر پاکی و قداست کجا لغزیده است و عصیان و غرور تا چه حد آنها را در تخطی از قانون خدا برده است. وسوسه های اغوا کننده ای که با افراط گناه، نعمت های انحرافی، تحقیر فرستادگان خدا، اندازهای مردود، امواج رحمت دفع شده توسط قلب ناپاک و ناپاک، همه به گونه ای به نظر می رسند که با حروف آتش نوشته شده اند.

بر فراز تخت صلیب آشکار می شود. و مانند یک دید پانوراما، صحنه های وسوسه و سقوط آدم، و گام های متوالی در نقشه بزرگ رستگاری به نمایش در می آید. تولد حقیر منجی؛ دوران کودکی او از سادگی و فرمانبرداری؛ غسل تعمید او در اردن؛ روزه و وسوسه در بیابان؛ خدمت عمومی او، که گرانبهارترین برکات بهشت را برای مردم آشکار می کند. روزهای پر از عشق و رحمت، شب های نیایش و شب زنده داری او در خلوت کوهستان؛ توطئه های حسادت، نفرت و شر، که با آن منافع او جبران شد. عذاب وحشتناک و اسرارآمیز در جتسیمانی، زیر بار سنگین گناهان تمام جهان. خیانت او به دست اوباش قاتل. وقایع وحشتناک آن شب وحشت - زندانی غیرمقاوم، که توسط محبوب ترین شاگردانش رها شده بود، تقریباً در خیابان های اورشلیم کشیده شد. پسر خدا با خوشحالی در برابر حنا افشا شد، در کاخ کاهن اعظم، در سالن داوری پیلاتس، در برابر هیروودیس بزدل و ظالم، مورد تمسخر، توهین، شکنجه، و محکوم به مرگ قرار گرفت - همه به وضوح به تصویر کشیده شده اند.

و اکنون، در برابر جمعیت بی قرار، صحنه های پایانی آشکار می شود - رنجور صبور که در مسیر کالواری قدم می زند، شاهزاده بهشت که روی صلیب معلق است. کاهنان مغرور و جمعیت مسخره کننده که عذاب نهایی او، تاریکی ماوراء طبیعی را مسخره می کنند. زمین بلند، سنگ های تکه تکه شده، گورهای باز که لحظه ای را نشان می دهد که نجات دهنده جهان زندگی را از دست داد.

این منظره وحشتناک دقیقاً همانطور که اتفاق افتاد ظاهر می شود. شیطان، فرشتگان و رعایایش قدرتی ندارند که از تصویری که خود ساخته اند نگاه کنند. هر بازیگر نقشی را که بازی کرده است به یاد می آورد. هیروودیس، کشتن کودکان بی گناه بیت لحم به منظور تلاش برای نابودی پادشاه اسرائیل. هیروودیس ناخوشایند، که خون یحیی باپتیست بر روح گناهکارش استوار است. پیلاتس ضعیف و فرصت طلب؛ سربازان مسخره کننده؛ کاهنان و شاهزادگان و جمعیت خشمگینی که فریاد می زدند: "خون او بر ما و فرزندان ما باد!" - همه به عظمت گناه خود فکر می کنند.

بیهوده می خواهند خود را از عظمت الهی چهره او پنهان کنند، درخشان تر از

خورشید، در حالی که رستگاران تاج های خود را به پای منجی انداختند و فریاد زدند: "او برای من مرد!"

در میان انبوه نجات یافتگان، حواریون مسیح، پولس قهرمان، پطرس سرسخت، یوحنا محبوب و دوست داشتنی، و برادران وفادارشان، و همراه با آنها، انبوه شهدا هستند، در حالی که بیرون از دیوارها، با هر آنچه زشت است. و منفور، کسانی هستند که به خاطر آنها مورد آزار و اذیت قرار گرفتند، زندانی شدند و کشته شدند. اینهاش

نرون، آن هیولای ظلم و رذیلت، که شادی و تعالی کسانی را که زمانی شکنجه کرده بود، می‌آید و در رنج شدیدشان لذتی شیطانی یافته بود. مادر او آنجاست تا شاهد نتیجه کار خودش باشد. برای اینکه ببیند چگونه ویژگی‌های شیطانی شخصیت به پسرش منتقل می‌شود، شور و شوق برانگیخته و رشد یافته از تأثیر و الگوی او، در جنایاتی که دنیا را به لرزه درآورد، میوه می‌دهد.

کشیشان و روحانیون پاپ وجود دارند که ادعا می‌کردند سفیران مسیح هستند، و در عین حال از شکنجه، سیاه‌چال و چوب برای تسلط بر وجدان قوم او استفاده می‌کردند. پاپ های متکبر هستند که خود را بر خدا برتری دادند و قصد داشتند قانون حق تعالی را تغییر دهند. آن به اصطلاح پدران کلیسا حسابی برای پرداخت به خدا دارند که با کمال میل از شر آن خلاص می شوند.

خیلی دیر می‌آیند که دانای کل نسبت به شریعت خود غیرت دارد و به هیچ وجه مقصران را پاک نمی‌کند. آنها اکنون متوجه شده اند که مسیح علاقه خود را با مردم رنج‌دیده خود یکی می‌داند. و قوت سخنان او را احساس کن: «همانطور که با یکی از کوچکترین برادرانم کردی، با من هم کردی». (متی، 25:40)

تمام جهان شریک به اتهام خیانت به دولت آسمانی در مقابل دادگاه الهی محاکمه می شوند. آنها بی بهانه هستند. و حکم مرگ ابدی بر آنها صادر می شود.

اکنون برای همه کاملاً آشکار است که مزد گناه استقلال شرافتمندانه و زندگی ابدی نیست، بلکه بردگی، تباهی و مرگ است. بدکاران می بینند که به خاطر زندگی طغیان‌شان چه چیزی از دست داده اند. عالی ترین وزن ابدی جلال وقتی تقدیم شد تحقیر شد. اما او اکنون چقدر خواستنی به نظر می رسد! روح گمشده فریاد می زند: "همه اینها" می توانستم داشته باشم، اما ترجیح دادم این چیزها را از خودم دور کنم. او! حماقت عجیب! آرامش، شادی و افتخار را با بدبختی، بدنامی و ناامیدی عوض کردم. همه می بینند که طردشان از بهشت عادلانه است. آنها با زندگی خود اعلام کردند: "ما نمی خواهیم این عیسی بر ما سلطنت کند."

شریران گویی شیفته تاجگذاری پسر خدا هستند. آنها در دستان او جداول شریعت الهی را می اندیشند، قوانینی که آنها را تحقیر می کردند و از آنها تجاوز می کردند. آنها شاهد فوران شگفتی، وجد و ستایش نجات‌یافته‌اند و در حالی که موج آهنگ بر جمعیت بیرون از شهر می‌آید، همه به‌عنوان یک نفر فریاد می‌زنند: «عظیم و شگفت‌انگیز است اعمال تو، ای خداوند متعال!

ای پادشاه قدیسان، راههای تو عادلانه و راستین است.» (Apoc. 15:3) و آنها برای پرستش امیر حیات به سجده می افتند.

شیطان در حالی که به جلال و عظمت مسیح می اندیشد، فلج به نظر می رسد. کسی که زمانی کروی پوشانده بود به یاد می آورد که کجا افتاد. یک سرافیم درخشنده، «پسر صبح»، چقدر متحول شده، چقدر پست! از شورایی که در آن مورد تجلیل قرار گرفت، برای همیشه کنار گذاشته شد. اکنون دیگری را ببینید که بسیار نزدیک به پدر ایستاده و مراقب جلال اوست. او تاج را می بیند که توسط فرشته ای بلند قامت و حضور باشکوه بر سر مسیح گذاشته می شود و می داند که جایگاه رفیع این فرشته می توانست از آن او باشد.

خاطره خانه معصومیت و پاکی شما را تداعی می کند، آرامش و رضایتی را که تا زمانی که به زمزمه کردن علیه خدا و حسادت مسیح مال شما بودید. اتهامات، عصبان و فریب او برای جلب همدردی و حمایت فرشتگان، اصرار سرسختانه او در تلاش نکردن برای بازپروری خود وقتی خداوند

می بخشید - همه چیز به وضوح در برابر او ظاهر می شود. کار خود را در میان مردم و نتایج آن را مرور می کند - دشمنی انسان با هموعان خود، نابودی وحشتناک زندگی ها، ظهور و سقوط پادشاهی ها، ویرانی تاج و تخت، پیاپی طولانی آشوب ها، درگیری ها و انقلاب ها. او تلاش های مداوم خود را برای مخالفت با کار مسیح، و فرو بردن انسان در ژرفا و عمیق تر در هلاکت به یاد می آورد. ببینید که توطئه های شیطانی شما در نابودی کسانی که توطئه های خود را به امانت گذاشتند ناتوان بود

به عیسی اعتماد کن هنگامی که به پادشاهی خود، ثمره مبارزه خود می نگرد، شیطان تنها شکست و تباهی را می بیند. او جمعیت را به این باور رسانده بود که شهر خدا طعمه آسانی خواهد بود. اما می دانید که این دروغ است. او بارها در جریان درگیری بزرگ شکست خورد و مجبور به تسلیم شد. او به خوبی قدرت و عظمت ابدی را می داند.

طرح یاغی بزرگ همیشه این بود که خود را توجیه کند و ثابت کند که حکومت الهی مسئول قیام است. برای این منظور او تمام قدرت عقل گول پیکر را متمرکز کرد. او عمداً و به طور منظم و با موفقیت شگفت‌انگیزی تلاش کرد تا جمعیت زیادی را به سمت پذیرش نسخه خود از جنجال بزرگ هدایت کند. هزاران سال است که این رهبر توطئه، حقیقت را برای باطل نگه داشته است. اما زمانی فرا رسیده است که عصیان باید سرانجام نابود شود و تاریخ و شخصیت شیطان آشکار شود. در آخرین تلاش بزرگ خود برای خلع مسیح، نابود کردن قوم او و تصاحب شهر خدا، این فریبکار به طور کامل نقاب را از بین می برد. کسانی که پشت سر او جمع شده اند، شکست مطلق آرمان خود را می بینند. پیروان مسیح و فرشتگان وفادار به وسعت کامل دسیسه های خود علیه حکومت خدا نگاه می کنند. او هدف اعدام جهانی است.

شیطان می بیند که طغیان داوطلبانه او را برای بهشت مناسب نکرده است، او استعدادهای خود را برای جنگ با خدا تربیت کرده است. پاک، آرامش و هماهنگی بهشت برای او شکنجه‌ای شدید خواهد بود. اتهامات آنها علیه رحمت و عدالت الهی اکنون مسکوت مانده است. بی‌اعتباری که او می‌کوشید بر یهوه بیاورد، کاملاً بر او افتاد. و اکنون شیطان خم می شود و به عدالت حکم خود اعتراف می کند.

"ای خداوند کیست که از تو نمی ترسد و نام تو را بزرگ نمی کند؟ زیرا تو تنها فدوسی، پس همه امت ها خواهند آمد و در برابر تو تعظیم خواهند کرد، زیرا داوری های تو آشکار است." (مکاشفه 15:4 هر سؤالی در مورد حقیقت و خطا در درگیری طولانی مدت اکنون روشن شده است. نتایج طغیان، ثمره انکار احکام الهی، به چشم همه شعور مخلوق نشان داده شد. پیامدهای حکومت شیطان، بر خلاف فرمان خدا، به تمام کائنات عرضه شد. اعمال خود شیطان او را محکوم کرد. حکمت خدا، عدالت و خوبی او در نهایت به اثبات می رسد.

بدیهی است که تمام معاملات او در مناقشه بزرگ به سوی خیر و صلاح ابدی قومش و تمام جهان هایی که او آفریده است، بوده است. «همه کارهایت تو را ستایش خواهد کرد، ای خداوندا، و قدیسانت تو را برکت خواهند داد.» (مزمور 145:10 تاریخ گناه تا ابد باقی خواهد ماند تا شاهی باشد بر اینکه چگونه وجود قانون خدا به سعادت همه موجودات آفریده شده توسط او با همه مرتبط است. با در نظر گرفتن حقایق درگیری بزرگ، تمام جهان، اعم از وفادار و یاغی، با یک صدا اعلام می کنند: "راه های تو عادلانه و صادقانه است، ای پادشاه مقدسین."

فداکاری بزرگ پدر و پسر به نفع انسان به وضوح در برابر جهان ارائه شد. سپس ساعتی فرا می رسد که مسیح جایگاه عادلانه خود را اشغال کند و بالاتر از حکومت ها و قدرت ها و هر نامی که نام برده می شود جلال یابد. برای شادی که در برابر او قرار گرفت - برای اینکه بتواند بچه های زیادی را به جلال برساند - صلیب را تحمل کرد و خواری را تحقیر کرد. و اگرچه غم و خواری به طرز غیر قابل تصویری بزرگ است، اما شادی و شکوه بیشتر است. او به رستگاران می‌نگرد، که به شکل خود تجدید شده‌اند، و در هر قلب تأثیر کاملی از الوهیت دارند، هر چهره‌ای که شبیه پادشاه آنها را منعکس می‌کند.

نتیجه کار روحش را در آنها می بیند و راضی می شود. سپس، با صدایی که به همه انبوهی از عادلان و شریر می رسد، اعلام می کند: "اینک خرید خون من! برای اینها رنج کشیدم، به خاطر آنها مردم، تا آنها در حضور من در تمام اعصار ابدی ساکن شوند." و آواز ستایش از کسانی که لباس سفید پوشیده اند در اطراف تخت بالا می رود: «سزاوار است بره ای که کشته شد، قدرت و ثروت و حکمت و قدرت و عزت و جلال و اعمال شکر را دریافت کند.

(Apoc. 5:12).

اگرچه شیطان مجبور شده است که عدالت خدا را تشخیص دهد و در برابر برتری مسیح تعظیم کند، شخصیت او تغییری نکرده است. روح شورش، مانند سیل عظیمی، دوباره فوران می کند. پر از دیوانگی، او تصمیم می گیرد در درگیری بزرگ تسلیم نشود. زمان مبارزه ای آخر و ناامیدانه علیه پادشاه بهشت فرا رسیده است. او به میان رعایای خود می شتابد و می کوشد خشم خود را به آنها القا کند و آنها را به نبردی فوری سوق دهد. اما از بین میلیون ها بی شماری که او آنها را به شورش کشاند، اکنون کسی نیست که برتری او را تشخیص دهد. قدرت او به پایان رسیده است. بدکاران با همان نفرت از خدا پر شده اند که به شیطان الهام می کند. اما آنها می بینند که پرونده آنها نامید کننده است و نمی توانند بر خداوند پیروز شوند. خشم آنان بر شیطان و کسانی که در فریب مأموران او بودند برافروخته می شود و با خشم شیاطین بر ضد آنان روی می آورند.

خداوند می گوید: «چون تو قلب خود را مانند قلب خدا می دانی، اینک من بیگانگانی را که مهیبترین امتها هستند، بر تو خواهم آورد که شمشیرهای خود را در برابر زیبایی حکمت تو خواهند کشید و تو را نجس خواهند کرد و تو را خواهند ساخت. به گودال برو... و ای کروی محافظ، تو را در میان سنگهای آتشین هلاک خواهم کرد... تو را به زمین انداختم، تو را در برابر پادشاهان قرار دادم تا به تو نگاه کنند... و من تو را به خاکستر روی زمین تبدیل کرد، در چشم همه کسانی که تو را می بینند... در شگفتی بزرگ شده ای و هرگز برای همیشه نخواهی بود.» (حزقی. 16-19، 28:6-8)

«همه زره کسانی که با سر و صدا می جنگند، و لباس هایی که در خون می غلتند، سوزانده می شوند، آنها غذای آتش خواهند بود.» «غضب خداوند بر تمامی امتها و غضب او بر تمامی لشکریان ایشان است، ایشان را به کلی هلاک کرده، ایشان را به قتلگاه سپرده است.» «بر شیران دام و آتش و گوگرد و باد طوفانی خواهد بارید، اینک قسمت از جام او.» (اشعیا 34:2؛ 9:5؛ 9:5؛ 11:6) آتش از سوی خداوند از آسمان نازل می شود. زمین باز می شود. سلاح های پنهان در اعماق آن کشیده می شوند. شعله های آتش خوار از هر شکافی فوران می کند. خود سنگ ها آتش گرفته اند. آمدن روزی است که مانند تنور خواهد سوخت. عناصر در اثر گرمای بسیار زیاد با هم ذوب می شوند و زمین و آثاری که در آن هستند نیز می سوزند (مال. 1؛ 4: دوم پطرس. 10: 3) به نظر می رسد سطح زمین یک توده مذاب است - دریاچه ای عظیم و طوفانی از آتش. زمان داوری و هلاکت مردان شریر فرا رسیده است - "روز انتقام خداوند، سال مجازات مبارزه صهیون" (اشعیا. 34:8)

شیران پادشاه خود را بر روی زمین دریافت می کنند (امثال. 11:31) خداوند صباوت می گوید: «آنها مانند گاه خواهند بود و روزی که می آید آنها را خواهد سوزاند.» (مالک. 4:1) برخی در یک لحظه نابود می شوند، در حالی که برخی دیگر روزهای زیادی رنج می برند. هر کس بر اساس اعمال خود مجازات می شود. گناهان صالحان به شیطان منتقل شد و او نه تنها به خاطر طغیان خود، بلکه برای تمام گناهانی که قوم خدا را مرتکب شده بود، باید رنج بکشد. مجازات او باید بسیار بیشتر از مجازات کسانی باشد که فریب داده است. پس از نابودی کسانی که فریفته فریبکاری های او شده بودند، او همچنان باید زندگی کند و رنج بکشد. در شعله های پاک کننده سرانجام شریر ریشه و شاخه نابود می شود - شیطان ریشه و پیروانش شاخه ها. مجازات کامل قانون اعمال شد. خواسته های عدالت برآورده شده است، و آسمان و زمین، با دیدن او، عدالت خداوند را اعلام می کنند.

کار ویرانگر شیطان برای همیشه تمام شده است. او به مدت شش هزار سال به وصیت خود عمل کرد و زمین را پر از بدبختی کرد و باعث غم و اندوه در سراسر جهان شد. تمام خلقت نیز به همین ترتیب ناله کرده اند و در درد زایمان بوده اند.

اکنون مخلوقات خداوند برای همیشه از حضور و وسوسه های او رها شده اند. "اکنون استراحت کنید، تمام زمین اکنون در آرامش است! - [صالحان] با شادی فریاد بزنید." (هست یک. 14:7) و فریاد ستایش و پیروزی از سراسر جهان وفادار بلند می شود. «صدای جمعیت عظیم»، «مثل صدای آبهای بسیار و صدای رعدهای عظیم» شنیده می شود که می گوید: «هللویا، زیرا یهوه خدای قادر مطلق سلطنت می کند.» (مکاشفه 19:6).

در حالی که زمین در شعله های نابودی پوشانده شده است، صالحان به سلامت در شهر مقدس زندگی می کنند. بر کسانی که در رستخیز اول شرکت داشتند، مرگ دوم قدرتی ندارد. در حالی که خدا برای شیرین آتش سوزنده است، برای قومش خورشید و سپر است (مکاشفه 20:6؛ مزور. 84:11).

"من آسمانی جدید و زمینی جدید دیدم. زیرا آسمان اول و زمین اول از دنیا رفته بود." (مکاشفه 21:1) آتشی که ستمکاران را می سوزاند، زمین را پاک می کند. هر اثر نفرین از بین می رود. هیچ جهنمی سوزان ابدی عواقب وحشتناک گناه را در برابر نجات یافتگان نگه نخواهد داشت.

تنها یک خاطره باقی می ماند: نجات دهنده ما همیشه نشانه های مصلوب شدن خود را خواهد داشت. در پیشانی زخمی او، در پهلوی او، در دست ها و پاهایش، تنها آثار ظالمانه ای است که گناه انجام داده است. پیامبر با مشاهده مسیح در جلال او می گوید: "پرتوهای درخشان از دست او بیرون رفت و در آنجا مخفیگاه قدرت او بود." (حاب. 3:4) دستان او، پهلوی زخمی او که از آن نهر سرمه ای سرازیر شد، که انسان را با خدا آشتی داد - آنجا جلال منجی است، آنجا «محل اختفای قدرت اوست». «قادر نجات» از طریق فداکاری رستگاری، بنابراین او برای اجرای عدالت در مورد کسانی که رحمت خدا را تحقیر می کردند، قوی بود. و نشانه های ذلت او بالاترین افتخار اوست. در طول اعصار ابدی، زخم های کالواری ستایش او را نشان خواهند داد و قدرت او را اعلام خواهند کرد.

«و ای برج گله، کوه دختر صهیون، به سوی تو خواهد آمد، آری، فرمانروایی اول به سوی تو خواهد آمد.» (میک. 4:8) زمانی فرا رسیده است که از زمانی که شمشیر شعله ور دروازه های عدن را به روی زوج اول بسته است، مردان مقدس با اشتیاق به آن نگاه کرده اند - زمان "فدیه مالکیت خدا" (افس. 1:14) زمین، که در اصل به عنوان پادشاهی به انسان داده شد، توسط او به دست شیطان تسلیم شد، و برای مدت طولانی توسط دشمن قدرتمند نگه داشته شد، با طرح بزرگ رستگاری بازیابی شد. هر چیزی که در اثر گناه از دست رفته بود، بازسازی شد. «خداوندی که زمین را آفرید و آن را آفرید، استقرار داد، آن را خالی نیافرید، بلکه آن را برای سکونت ساخت. (اشعیا 45:18) هدف اولیه خدا از خلقت زمین زمانی محقق می شود که به عنوان خانه ابدی رستگاران تشکیل شود. "صالحان زمین را به ارث خواهند برد و برای همیشه در آن ساکن خواهند شد." (مصور. 37:29)

ترس از مادی شدن بیش از حد وراثت آینده، بسیاری را به معنویت بخشیدن به حقایق واداشته است که ما را وادار می کند آن را خانه خود بدانیم. مسیح به شاگردانش اطمینان داد که رفته بود تا در خانه پدرش خانه هایی برای آنها آماده کند.

کسانی که آموزه های کلام خدا را می پذیرند، نسبت به سرای بهشتی کاملاً ناآگاه نخواهند بود. و با این حال، «چیزهایی را که خدا برای دوستدارانش آماده کرده است، چشم ندیده، گوش نشنیده، و در دل انسان وارد نشده است» (اول قرنتیان 2: 9) زبان انسان برای توصیف پاداش نیکوکاران ناکافی است. آن را فقط کسانی می دانند که در آن بیندیشند. هیچ ذهن محدودی نمی تواند جلال بهشت خدا را درک کند.

در کتاب مقدس، میراث نجات یافته یک کشور نامیده می شود (عبرانیان 11:14-16) در آنجا شبان آسمانی گله خود را به چشمه های آب های زنده هدایت می کند. درخت حیات هر ماه میوه خود را می دهد و برگ درخت برای سلامتی ملل است. سیلاب های همیشه روان، شفاف مانند کریستال، و در کنار آنها درختان تکان دهنده وجود دارد

سایه‌اش بر راههایی که برای فدیه‌شدگان خداوند آماده شده است. در آنجا دشت‌های وسیع به تپه‌های زیبایی برمی‌آیزد و کوه‌های خدا قله‌های برجسته خود را بالا می‌برد. در این دشت‌های آرام، در کنار آن نهرهای زنده، خلق خدا برای این همه زائر و گردشگر، خانه ای می‌یابند.

«قوم من در سرای آرام و در مسکن‌های امن و آرامگاه‌های آرام ساکن خواهند شد.» «دیگر از خشونت در سرزمین شما، ویرانی یا ویرانی در مرزهای شما شنیده نخواهد شد، بلکه دیوارهای خود را نجات و دروازه‌های خود را ستایش خواهید خواند.» «خانه‌ها خواهند ساخت و در آن‌ها ساکن خواهند شد و تاکستان‌ها خواهند کاشت و میوه‌های آن‌ها را می‌خورند. برای زندگی دیگران نمی‌سازند، نمی‌کارند تا دیگران بخورند. (...برگزیدگان من از آن لذت خواهند برد. آثار دستانشان.» (اشعیا 65:21؛ 60:18؛ 32:18 و 22).

در آنجا «بیابان و خشکی‌ها از این شادی می‌کنند، و بیابان شادی می‌کند و مانند گل سرخ می‌شکفت.» به جای خار، راش می‌روید و در جای بوته، مرت می‌روید. (اشعیا 35:1؛ 55:13) و گرگ با بره ساکن خواهد شد و پلنگ با بزغاله دراز خواهد کشید... و پسر کوچکی آن‌ها را رهبری خواهد کرد. "خداوند می‌گوید: «هیچ آسیب یا آسیبی در تمام کوه قدوس من وارد نخواهد شد» (اشعیا 6: 11 و 9).

درد در فضای بهشتی وجود ندارد. دیگر اشک، مراسم تشییع جنازه، ابراز غم و اندوه وجود نخواهد داشت. "دیگر نه مرگ خواهد بود، نه ماتم و نه فریاد... زیرا چیزهای قبلی از بین رفته اند." (مکاشفه 21:4) و هیچ ساکنی نخواهد گفت من بیمار هستم زیرا مردمی که در آن ساکن هستند از گناهانشان بلعیده خواهند شد. (اشعیا 33:24)

اورشلیم جدید، کلان شهر زمین جدید جلال یافته وجود دارد، مانند «تاج جلال در دست خداوند، و دیادم سلطنتی در دست خدای شما» (اشع). (62:3) نور او مانند سنگ گرانها، مانند سنگ جاسپر، مانند بلور درخشان بود. "امت‌ها در نور آن راه خواهند رفت و پادشاهان زمین جلال و افتخار خود را در آن خواهند آورد." (Apos. 21:11) و (24) خداوند می‌گوید: "در اورشلیم شادی خواهم کرد و در قوم خود شادی خواهم کرد." (اشعیا 65:19) اینک، خیمه خدا با مردم است، زیرا او با آنها ساکن خواهد شد، و آنها قوم او خواهند بود، و خود خدا با آنها خواهد بود و خدای آنها خواهد بود. (مکاشفه 21:3)

در شهر خدا «شب نخواهد بود». هیچ کس به استراحت نیاز نخواهد داشت یا نمی‌خواهد. در انجام خواست خدا و ستایش نام او خستگی وجود نخواهد داشت. همیشه طراوت صبح را حس خواهیم کرد و همیشه از پایان آن دور خواهیم بود. "آنها به چراغ و نور خورشید نیاز نخواهند داشت، زیرا خداوند خداوند به آنها نور می‌دهد." (مکاشفه 22:5) نور خورشید با درخششی فراتر می‌رود که به طرز ناراحت کننده ای خیره کننده نیست و در عین حال به طور غیرقابل اندازه ای از روشنایی ظهر فراتر می‌رود. جلال خدا و بره شهر مقدس را با نور فنا ناپذیر غرق می‌کند. رستگاری در شکوه یک روز همیشگی، بدون نیاز به نور خورشید راه می‌رود.

«هیچ معبدی در آن ندیدم، زیرا معبدش بیهوه خدای قادر مطلق و بره است.» (مکاشفه 21:22) قوم خدا این امتیاز را دارند که ارتباط آشکار با پدر و پسر را حفظ کنند. "اکنون ما از طریق یک آینه در یک معما می‌بینیم." (اول قرنتیان 13:12)

امروز ما به تصویر خدا که گویی در آینه، در آثار طبیعت و در برخورد او با انسانها منعکس شده است فکر می‌کنیم. اما پس از آن ما او را در رو خواهیم دید، بدون حجاب تاریک بین. ما در حضور او خواهیم بود و جلال چهره او را مشاهده خواهیم کرد.

در آنجا رستگار شدگان همانگونه که شناخته شده اند خواهند دانست. عشق و همدردی‌هایی که خود خداوند در روح کاشته است، واقعی‌ترین و ملایم‌ترین تمرین خود را در آنجا خواهد یافت. ارتباط خالص با موجودات مقدس، زندگی اجتماعی هماهنگ با فرشتگان مبارک و با ایمانداران همه اعصار، که جامه‌های خود را شسته اند و در خون بره سفید کرده اند، پیوندهای مقدسی که «کل» را به هم پیوند می‌دهد.

خانواده در آسمان و روی زمین" (افس). - (3:15) همه اینها به ایجاد شادی رستگاری کمک می کند.

در آنجا ذهن های جاودانه با لذتی خستگی ناپذیر به شگفتی های قدرت خلاقیت و اسرار عشق رستگاران می اندیشند. هیچ دشمن ظالم و فریبکاری وجود نخواهد داشت که ما را وسوسه کند که خدا را فراموش کنیم. هر دانشکده توسعه می یابد، هر ظرفیت افزایش می یابد. کسب دانش روح را خسته نمی کند و انرژی را از بین نمی برد. در آنجا می توان بزرگ ترین تعهدات را به پیش برد، بالاترین آرزوها را تحقق بخشید و بلندترین آرزوها را تحقق بخشید. و هنوز هم ارتفاعات جدیدی برای رسیدن، شگفتی های جدید برای تحسین، حقایق جدید برای درک، اهداف جدید برای تحریک قدرت های ذهن، روح و بدن ظاهر می شود.

تمام گنجینه های جهان برای مطالعه نجات یافتگان خداوند باز خواهد بود. رهایی از مرگ و میر، پرواز خستگی ناپذیری به جهان های دور خواهند داشت - دنیاهایی که از منظره بدبختی بشری از غم لرزیدند و با شنیدن خبر یک روح نجات یافته از آهنگ های شادی لبریز شدند. کودکان زمین با لذتی غیرقابل بیان، شادی و خرد موجودات سقوط نکرده را در اختیار می گیرند. در گنجینه های دانش و دانش به دست آمده در طول قرن ها شرکت کنید

و قرن ها تفکر در کارهای خدا. آنها با دیدی بی درد به شکوه خلقت می نگرند - خورشیدها، ستارگان، و منظومه ها، همه به ترتیب تعیین شده شان، که در اطراف تخت الوهیت در گردشند. در همه چیز از کوچک تا بزرگ نام خالق نوشته شده و در هر چیزی غنای قدرت او متجلی است.

و با گذشت سالهای ابدیت، آنها مکاشفه های فراوان و باشکوه بیشتری از خدا و مسیح خواهند آورد. همانطور که دانش پیشرو است، عشق، احترام و شادی افزایش می یابد. هر چه انسان ها بیشتر از خدا بیاموزند، تحسین آنها برای شخصیت او بیشتر می شود. همانطور که عیسی ثروت های رستگاری و دستاوردهای شگفت انگیز درگیری بزرگ با شیطان را به روی آنها می گشاید، قلب های رستگاری ها با فداکاری پرشورتر می لرزد و با شادی مهیج تر، چنگ های طلایی را خواهند چید. و هزاران هزار و میلیون ها میلیون صدا متحد می شوند تا گروه کر قدرتمند ستایش را متورم کنند.

«و هر موجودی را که در آسمان و روی زمین و زیر زمین است و در دریا و هر آنچه در آنهاست بشنوید به کسی که بر تخت می نشیند و به بره. شکرگزاری و عزت و جلال و قدرت تا ابدالابد». (مکاشفه. 5:13)

درگیری بزرگ به پایان رسیده است. گناه و گناهکار دیگر وجود ندارند. تمام کائنات پاک شده است. نبض واحدی از هارمونی و شادی در آفرینش وسیع می گذرد. از او که همه چیز را آفرید، زندگی، نور و شادی در تمام قلمروهای فضای بی پایان جاری است. از کوچکترین ذره تا بزرگ ترین جهان ها، همه چیز، چه جاندار و چه بی جان، در زیبایی شگفت انگیز و شادی کامل خود، اعلام می کنند که خداوند عشق است.

ضمیمه

یادداشت های عمومی

یادداشت - 1ص. - 53متن قانون یکشنبه کنستانتین، که در سال 321پس از میلاد ابلاغ شد، چنین بود:

باشد که همه قضات و ساکنان شهر و افراد همه مشاغل تجاری در روز ارجمند خورشید استراحت کنند. اما کسانی که در روستا زندگی می کنند، آزادی کامل و کامل برای رسیدگی به امور کشاورزی دارند، زیرا اغلب اتفاق می افتد که هیچ روز دیگری برای کاشت ذرت و کاشت تاکستان مناسب نیست. مبادا لحظه مناسب بگذرد و انسان ها هدایایی را که بهشت داده است از دست بدهند.»

دایره المعارف بریتانیکا در رابطه با این قانون، که پر از اقتدار است، به سادگی بیان می کند: «این کنستانتین کبیر بود که برای اولین بار قانونی در مورد رعایت صحیح روز یکشنبه تصویب کرد، و او با توافق اوزیوس تصمیم گرفت که به طور منظم آن را جشن بگیرند. امپراتوری روم قبل از او و حتی در زمان او، سبت یهود و یکشنبه را نیز برگزار می کردند.» در مورد میزان احترامی که یکشنبه با آن برگزار می شد و نحوه برگزاری آن، موشیم می گوید که در نتیجه قانون مقرر شده توسط کنستانتین، اولین روز هفته "با وقار بیشتری نسبت به گذشته برگزار می شد. "همه انواع کار کشاورزی در روز یکشنبه مجاز است. اسقف تیلور اعلام می کند که «مسیحیان بدوی همه نوع کار را در روز خداوند انجام می دهند». و نه آنها [مسیحیان] از امور مشترک خود استراحت بیشتری نسبت به عبادت الهی داشتند (که ضرورت آن زمان بود). این مراسم به عنوان نهادی در طبیعت با کریسمس، جمعه خوب یا دیگر جشن های کلیسا مطابقت دارد.»

یادداشت - 2ص. 54در فصل دوازدهم آخرالزمان، نماد اژدهای قرمز بزرگ را داریم. در آیه نهم این سوره، این نماد چنین توضیح داده شده است: «و اژدهای بزرگ رانده شد، آن مار قدیم را که شیطان و شیطان و اغواگر همه جهان نامیده می شود، آری، او را افکنده کردند. زمین و همراه او فرشتگانش.» بدون شک، اژدها در درجه اول نماینده شیطان است. اما دشمن اصلی شخصاً روی زمین ظاهر نمی شود. از طریق نمایندگان عمل می کند. این در شخص شیرانی بود که به محض تولد عیسی به دنبال نابودی او بودند. هرگاه شیطان موفق شود حکومتی را چنان کاملاً کنترل کند که بتواند نقشه های خود را اجرا کند، آن ملت برای مدتی نماینده او می شود. این در مورد تمام ملل بزرگ بت پرست بود. به عنوان مثال، حزقیال 28 را ببینید، جایی که شیطان توسط پادشاه صور نمایش داده می شود. این به این دلیل رخ داد که او توانست این دولت را کاملاً کنترل کند. در قرون اول عصر مسیحیت، روم، از میان تمام ملل بت پرست، عامل اصلی شیطان در مخالفت با انجیل بود، و به همین دلیل نماینده خود را در اژدها دارد.

اما زمانی فرا رسید که بت پرستی در امپراتوری روم تسلیم مسیحیت رسمی شد. بنابراین، همانطور که در صفحه گفته شد. «بت پرستی جای خود را به پاپ داد. اژدها به جانور «قدرت، تاج و تختش و اقتدار بزرگ» داد. یعنی شیطان سپس از طریق پاپ شروع به کار کرد، درست همانطور که در ابتدا از طریق بت پرستی انجام داده بود. اما پاپ توسط اژدها نشان داده نمی شود، زیرا این گونه است

برای نشان دادن تغییر شکل مخالفت با خدا باید نماد دیگری معرفی شود. قبل از ظهور حکومت پاپ، تمام مخالفت ها با قانون خدا به شکل بت پرستی متمرکز بود. اما پس از آن زمان مخالفت ها در پوشش اتحاد با او ادامه یافت، اما پاپ، ابزار شیطان کمتر از روم بت پرست نبود، زیرا تمام قدرت، تاج و تخت و اقتدار بزرگ پاپ به آن داده شد. توسط اژدها و بنابراین، اگرچه پاپ ادعا می کند که نماینده مسیح است، اما در واقع، نماینده شیطان - دجال است.

جانوری که نماد پاپ است در مکاشفه 13 ارائه شده است. به دنبال آن در همان خط نبوی، «جانور دیگر» در حال برخاستن» دیده می شود (مکاشفه، 14-11: 13 که «تمام اختیارات وحش اول را در حضور او»، یعنی در نظر او اعمال می کند. بنابراین، این جانور دیگر نیز باید یک قدرت جفاگر باشد. و این در این واقعیت نشان داده می شود که او "مثل اژدها" صحبت می کند. پاپ تمام قدرت خود را از شیطان دریافت کرد و جانور دو شاخ نیز همان قدرت را اعمال می کند. او همچنین مأمور مستقیم شیطان می شود. و شخصیت شیطانی او با عمل اجباری به پرستش تصویر وحش از طریق معجزات دروغین بیشتر نشان داده می شود. «او همچنین نشانه های بزرگی انجام می دهد، به طوری که حتی آتشی از آسمان قبل از مردم به زمین فرود می آید. او ساکنان زمین را به خاطر نشانه هایی که به او داده شده بود تا در برابر وحش انجام دهد، اغوا می کند.»

اولین قدرت آزردهنده را خود اژدها نشان می دهد. در بت پرستی، اتحاد آشکار با شیطان و سرپیچی آشکار وجود داشت. در دومین قدرت آزردهنده، اژدها نقاب است، اما روح شیطان در آن کار می کند - اژدها قدرت را تامین می کند.

در سومین قدرت تعقیب کننده، همه آثار اژدها وجود ندارد و جانوری شبیه بره ظاهر می شود. اما هنگامی که او صحبت می کند، صدای اژدهای او به قدرت شیطانی پنهان در زیر ظاهر ظاهری خیانت می کند و ثابت می کند که از همان خانواده دو قدرت قبلی است. در تمام مخالفت با مسیح و دین پاک او، «مار باستانی به نام شیطان و شیطان» - «خدای این جهان» - نیروی محرک است. قدرت های زمینی آزردهنده به سادگی ابزاری در دست آنها هستند.

یادداشت - 3ص. 328 برای اینکه خواننده بتواند موضع معقول ویلیام میلر را در مورد دوره های نبوی ببیند، گزینه زیر را که ابتدا در ادونت هرالده، بوستون، در مارس 1850 منتشر شد، در پاسخ به یک خبرنگار بازتولید می کنیم:

«به وسیله قانون بطلمیوس است که دوره بزرگ نبوی هفتاد هفته تعیین شده است. این قانون سال هفتم اردشیر را در 457 ق.م. و صحت این سند با وقوع بیش از 20 ماه گرفتگی نشان داده می شود. هفتاد هفته از صدور فرمانی در مورد احیای اورشلیم است. بین سالهای هفتم و بیستم اردشیر هیچ فرمانی وجود نداشت. چهارصد و نود سال از سال هفتم شروع می شود و در سال 457 قبل از میلاد شروع می شود و در سال 34 بعد از میلاد به پایان می رسد و اگر در سال بیستم شروع شود باید از سال 444 قبل از میلاد شروع شود و در سال 47 پس از میلاد به پایان برسد زیرا هیچ رویداد مهمی رخ نداده است. در سال 47 پس از میلاد به نشانه تعطیلی آن، ما نمی توانیم از سال بیستم محاسبه کنیم. بنابراین باید سال هفتم اردشیر را در نظر بگیریم. ما نمی توانیم تاریخ 457 قبل از میلاد را بدون نشان دادن نادرستی قانون بطلمیوس تغییر دهیم. برای انجام این کار، لازم است ثابت شود که تعداد زیادی از کسوف هایی که صحت آن به طور مکرر ثابت شده است، به درستی محاسبه نشده است. و چنین نتیجه گیری کل تاریخ گذاری زمانی را تغییر می دهد و استقرار دوره ها و تنظیم دوره ها را کاملاً در اختیار هر رؤیایی قرار می دهد، به طوری که گاه شماری ارزشی بالاتر از پیشگویی نخواهد داشت. از آنجایی که هفتاد هفته باید در سال 34 پس از میلاد به پایان برسد، مگر اینکه سال هفتم اردشیر به اشتباه تعیین شده باشد، و از آنجایی که بدون شواهدی در این مورد نمی توان آن را اصلاح کرد، می پرسیم که چه

شواهد نشان دهنده پایان این دوره است؟ زمانی که رسولان به غیر یهودیان روی آوردند با این تاریخ بسیار بهتر از هر تاریخ دیگری که ذکر شد هماهنگ است. و مصلوب شدن در سال 31 پس از میلاد، در اواسط هفته گذشته، با انبوهی از شهادت ها پشتیبانی می شود که به راحتی نمی توان آنها را باطل کرد.

از آنجایی که هفتاد هفته و 2300 روز نقطه شروع یکسانی دارند، محاسبه میلر بلافاصله با کم کردن 457 سال قبل از میلاد از 2300 سال تأیید می شود. مثل این:

2.300
- 457
1.843 dC

بنابراین در نظر گرفته شد که سال 1843 تا بهار 1844 ادامه یابد. دلیل این امر به طور خلاصه این است: در زمان های قدیم سال مانند اکنون در اواسط زمستان آغاز نمی شد، بلکه در اولین ماه نو پس از اعتدال بهاری در نتیجه، از آنجایی که دوره 2300 روزه در یک سال محاسبه شده بر اساس روش قدیمی شروع می شد، لازم بود در پایان آن نیز همین روش اتخاذ شود. از این رو، سال 1843 به جای زمستان در بهار پایان می یابد.

اما 2300 روز از آغاز سال 457 قبل از میلاد قابل شمارش نیست، زیرا فرمان اردشیر - که نقطه شروع است - تا پاییز آن سال لازم الاجرا نشد. بنابراین، 2300 روز، که از پاییز 457 قبل از میلاد شروع می شود، باید تا پاییز 1844 بعد از میلاد ادامه یابد.

این واقعیت در ابتدا توسط میلر و همکارانش درک نشد. آنها به دنبال آمدن مسیح در سال 1843 یا در بهار 1844 بودند. از این رو اولین ناامیدی و تاخیر آشکار. این کشف زمان بندی صحیح در ارتباط با دیگر شهادت های کتاب مقدس بود که منجر به جنبشی به نام "فریاد نیمه شب" در سال 1844 شد. بدون چالش باقی می ماند.

یادداشت - 4ص. - 373 داستانی که ادونتیست ها تونیک هایی ساختند که با آنها "برای ملاقات خداوند در هوا" بالا می رفتند، توسط کسانی ابداع شد که می خواستند ادعای خود را ثابت کنند. آنقدر ماهرانه تبلیغ شد که خیلی ها آن را باور کردند. اما بررسی دقیق نادرستی آن را ثابت کرد. برای سالهای متمادی جایزه بزرگی برای اثبات اینکه این اتفاق افتاده است ارائه می شد.

با این حال، بدون موفقیت. هیچ کس که ظاهر خداوند را دوست داشت آنقدر از تعالیم کتاب مقدس ناآگاه نبود که تصور کند برای آن مناسبت لازم است لباس بسازد. تنها جامه ای که مقدسین برای ملاقات با خداوند نیاز دارند، لباس عدالت مسیح است. آپوک را ببینید. 19:8

یادداشت - 5ص. - 374 دکتر جئو. بوش، استاد ادبیات عبری و شرقی در دانشگاه سیتی نیویورک، در نامه ای خطاب به ویلیام میلر، که در ادونت هرالد در مارس 1844 منتشر شد، اعترافات مهمی در رابطه با محاسبات خود از دوران نبوی کرد. گفت دکتر

بوته:

«آنطور که من می دانم نباید به شما یا دوستانتان که زمان و توجه زیادی به مطالعه گاه شماری نبوی اختصاص داده اید و برای تعیین تاریخ آغاز و پایان این دوره های بزرگ زحمت زیادی کشیده اید، اعتراض شود. اگر اینها واقعاً توسط روح القدس در کتب نبوی داده شده است، شکی نیست که با این طرح داده شده است که باید مطالعه شود و احتمالاً در

بالاخره کاملاً فهمید و هیچ مردی که با احترام تلاش می کند تا آنها را روشن کند، نباید به فرض احمقانه متهم شود... با در نظر گرفتن یک روز به عنوان اصطلاح نبوی برای یک سال، من معتقدم که شما از سالم ترین تفسیرها و همچنین نام های برجسته ماد پشتمانی می کنید. سر اسحاق نیوتن، اسقف نیوتن، کربی، اسکات، کیث و بسیاری دیگر که مدتهاست در این زمینه به نتایج مشابه شما رسیده اند. همه آنها متفق القول هستند که دوره های اصلی ذکر شده توسط دانیال و جان در واقع در این زمان از جهان منقضى می شود، و منطق عجیبی است که شما را با داشتن همان دیدگاه هایی که در اظهارات این متکلمان برجسته وجود دارد، به بدعت متقاعد کنیم. «نتایج شما در این زمینه تحقیقاتی آنقدر مرا تحت تأثیر قرار نمی دهد که بر منافع بزرگ حقیقت و وظیفه تأثیر بگذارد.» "خطای شما، همانطور که من آن را درک می کنم، بیشتر در جهت دیگری است تا در زمان بندی شما." «شما در مورد ماهیت رویدادهایی که باید با پایان یافتن این دورهها اتفاق بیفتد، کاملاً در اشتباه هستید. این دلیل اصلی و جلویی توضیحات او توهین آمیز تلقی می شود... واقعه بزرگ پیش روی جهان یک آتش سوزی فیزیکی نیست، بلکه بازسازی اخلاقی آن است. اگرچه معنایی که مسیح گفت در ارتباط با گذر از امپراتوری چهارم بود، قدرت عثمانی و استقرار پادشاهی او ممکن است غیرقابل تردید باشد، با این حال آنچه تأیید می شود آمدن روحانی با قدرت انجیل او است، در طغیان گسترده روح او و در اداره باشکوه مشیت او.» بدیهی است که دکتر بوش فکر می کرد که تغییر جهان، رویدادی است که پایان 2300 روز را نشان می دهد.

هم میلر و هم بوش در مورد مسئله زمان حق داشتند، اما در مورد رویدادی که در پایان دوره بزرگ رخ داد اشتباه کردند.

آموزه هایی که میلر تدریس می کرد از او سرچشمه نمی گرفت. هر نکته ای که در تقریرهای نبوی او مطرح می شد، اگر به طور جداگانه مورد توجه قرار گیرد، مورد اعتراف برخی از مخالفان وی قرار می گرفت. در نتیجه، هیچ کس نبود که همه نظرات او را محکوم کند، و کسانی که سعی کردند او را رد کنند، دریافته اند که به همان اندازه بین میلر و این ردکنندهها تنوع بین آنها وجود دارد. آنها نه تنها باید نظریه میلر را رد می کردند، بلکه هر یک مجبور شدند نظر یکدیگر را اصلاح کنند. در آن صورت، استدلال های او مطمئناً می توانست وزن کمی برای کسانی که نظرات میلر را پذیرفته بودند، داشته باشد.

برای مخالفت با میلر، مردانی که رهبران اندیشه دینی به حساب می آمدند، آماده بودند که اصول دیرینه تفسیر پروتستانی را کنار بگذارند. Boston Recorder (جمعیت ارتدکس) گفت: «باید اذعان کرد که ایمان ما به تفاسیری که مشابه اکثریت برادرانمان قبلاً به آن اعتماد داشتیم، به شدت متزلزل شده است، که اساس نظریه های بی اساس میلر را تشکیل می دهد.»

در عزم خود برای رد مواضع میلر، برخی حاضر بودند به جای استفاده از اصول تفسیر تحت اللفظی که از ویژگی های اساسی ایمان پروتستان است، به جهانی گرایان بپیوندند تا روش های تعریف نشده و معنوی سازی آنها را اتخاذ کنند. در رابطه با استدلال های ارائه شده توسط پروفیسور استوارت و بوش، انجیلیست نیویورک آن را چنین بیان کرد: «تمایل این دیدگاه ها این است که شواهد کتاب مقدس هر دکتربین پایان واقعی جهان، روز داوری نهایی، یا کلیات را از بین ببرند. رستخیز بدن

ما ادعا می کنیم که سبک تفسیر، با ترس، به جهان گرایی گرایش دارد. و ما برای اثبات این روند آماده ایم.» این همان چیزی است که هارتفورد جهانی گرا درباره پروفیسور می گوید. استوارت: «او حق و توی سازش ناپذیری بر تفاسیر رایج از دانیال و مکاشفه می گذارد، و با جهانی گرایان می پیوندد که ادعا می کنند بیشتر محتوای آنها ارجاع ویژه ای دارد و همچنین تحقق آن در صحنهها و رویدادهایی که چند سال پس از این اتفاق افتاده است.

کتاب هایی نوشته شده است. بدین ترتیب بود که خادمین مردمی ذهن هزاران نفر را برای مشاهده ساده شهادت کتاب مقدس آماده کردند.

یادداشت - 6ص. - 411 این تصور که زمین پناهگاه است از متونی استنباط شد که تعلیم می‌دهند که مطابق طرح اولیه خالق، پاک و آماده می‌شود تا مسکن ابدی مقدسین باشد. ادونتیست ها این موضوع را دقیقاً همانطور که وسلی و دیگران تعلیم داده بودند درک کردند. ذهن او نمی توانست هیچ مسکن یا چیز دیگری را که نیاز به تطهیر داشته باشد در نظر بگیرد. تنها متونی که می‌دانستیم به نفع زمین یا سکونت انسان به عنوان پناهگاه ارائه می‌کردیم، آشکارا این موضوع را تایید نمی‌کرد. آن‌ها به سه نفر محدود می‌شوند، چنانکه خواهیم دید: «او را وارد خواهی کرد و در کوه میراثت، در مکانی که خداوند، برای مسکن خود در قدس، خداوند، آماده کرده‌ای، خواهی کاشت.

پروردگاری که دستان تو آن را استوار کرده است.» (معادل. 15:17 بدون صرف زمان و مکان برای ارائه توضیحی از متن، برای مقصود حاضر ذکر این نکته کافی است که این متن ایده زمین به عنوان یک پناهگاه را تایید نمی‌کند. هر معنایی که می‌خواهد به آن بدهد، تعلیم این است که مردم در آن زمان در حرم نبودند، بلکه روی زمین بودند. سپس گفته می‌شود که آیه اشاره به آن قسمت از سرزمینی است که قرار بود به آن وارد شوند، یعنی فلسطین. این موضع توسط دوم پشتیبانی نمی‌شود

متن

«یوشع این کلمات را در کتاب شریعت خدا نوشت. او سنگ بزرگی برداشت و آن را در زیر بلوط، که در مکان مقدس [برخی ترجمه‌ها «مقدس»] خداوند بود، گذاشت.» (یوشع. 24:26 سنگ و بلوط در فلسطین، نزدیک و نه در حرم خداوند قرار داشتند. و متن دیگر حتی محدودتر است و به همان اندازه در برابر استنتاج استفاده شده در اینجا قاطع است.

«و آنها را [مردمش] را به سرزمین مقدس خود، به کوهی که دست راستش به دست آورده بود، هدایت کرد.» (مصور. 78.54 این کوه موریا بود که معبد سلیمان بر آن بنا شد. با این حال، بردن نزد او به منزله «بردن به آستان مقدس او» است. بنابراین، این متون ثابت نمی‌کند که زمین حرم است، بلکه برعکس است.

دعای یهوشافاط ایده واقعی رابطه بین سرزمین و قدس را به دست می‌دهد: «ای خدای ما، آیا ساکنان این سرزمین را از حضور قوم خود اسرائیل بیرون نکردی و آن را برای همیشه به آیندگان ندادی. از ابراهیم، دوست شما؟

در آن ساکن شدند و در آن مکان مقدسی به نام تو ساختند...» (دوم تواریخ 20:7 و 8). این مطابق با دستور داده شده در Exodus است. 25:8 «و مرا پناهگاهی خواهند ساخت تا در میان ایشان ساکن شوم.» در همان کتاب، شرح مفصلی از حرم، ساخت و تأیید آن توسط پروردگار ارائه شده است. روند تطهیر حرم در لاویان 16 شرح داده شده است. پس از تصرف کنعان توسط بنی اسرائیل، سلیمان معبدی ساخت که در آن مکان مقدس و مکان مقدسی وجود داشت. و ظروف عبادتگاه مسافرتی که در بیابان سینا ساخته شده بود به معبد منتقل شدند. سپس این مکان به مکان مقدس تبدیل شد - محل سکونت جلال خدا بر روی زمین.

برخی از متون مقدس را نماد کلیسا می‌دانستند که کلیسا را معبد خدا می‌نامند. اما در کتاب مقدس غیرمعمول نیست که در چندین اتصال از یک شکل برای نشان دادن اشیاء مختلف استفاده می‌شود. کتاب مقدس به وضوح تعلیم می‌دهد که مکان های مقدس قدس زمینی «انواع چیزهایی هستند که در آسمان هستند» (عبرانیان. 9:23 تعبیر "معبد خدا" گاهی برای تعیین مکان مقدس بهشتی و گاهی اوقات کلیسا استفاده می‌شود. معنای آن، در هر مورد، باید توسط زمینه تعیین شود.

یادداشت - 7ص. - 429 برای مدت کوتاهی پس از ناامیدی، 1844 تقریباً همه ادونتیسست ها، از جمله میلر، معتقد بودند که جهان آخرین پیام هشدار خود را دریافت کرده است. آنها به سختی می‌توانستند با توجه به ایمانشان به پیامی که داده بودند غیر از این فکر کنند - «ساعت داوری او فرا می‌رسد».

(Apoc. 14:6) و (7) طبعاً آنها در نظر گرفتند که این اعلامیه باید غیبت را خاتمه دهد.

اما این ایده که کار انجیل به پایان رسیده بود به زودی کنار گذاشته شد، به جز چند متعصب که مایل به مشاوره یا دریافت هیچ دستورا عملی نبودند. طبقه ای که از این نظر که «درب آزمایشی بسته است» دست برداشته بود، به این تصمیم سوق داده شد، زیرا دریافتند که پیام های دیگری قرار است پس از اعلامیه «ساعت داوری او فرا می رسد» اعلام شود، و این پیام فرشته سوم، آخرین، باید به «همه قوم ها و قبیله ها و زبان ها و قوم ها» برود. آنها آموختند که داوری قبل از آمدن خداوند در بهشت اتفاق می افتد. در حالی که عیسی هنوز به عنوان وکیل آنها در برابر تخت پدر ایستاده است، داوری عادلان به طور کامل انجام می شود. که زندگی ابدی بلافاصله با آمدن منجی آنها به مقدسین اعطا می شود که ثابت می کند آنها محاکمه و تبرئه شده اند.

در پرتو پیام سوم نیز روشنگری در مورد حرم و تطهیر آن دریافت کردند و به موجب آن دریافتند که کار ضد نمونه روز کفار که در مقدس ترین مکان انجام شد، به پیامی که آنها داده بودند اشاره می کند. آنها دیدند که در معبد خدا دو حجاب یا در وجود دارد (عبرانیان، 3: 9) و در آن زمان یکی از آنها بسته و دیگری باز شده است. آنها با غیرت شدید و امید تازه این حقایق را موعظه کردند و از هموعان خود خواستند که با ایمان به مقدس ترین مکان، در پرده دوم، جایی که کاهن اعظم ما وارد شد تا گناهان همه وفاداران خود را از بین ببرد، بجویند. هابیل تا امروز. هدیه.

یادداشت - 8ص. - 435 مکاشفه 14:6 و 7 اعلام پیام اولین فرشته را پیش بینی می کند. سپس پیغمبر ادامه می دهد: «فرشته دیگری به دنبالش آمد، دومی که گفت: بابل بزرگ سقوط کرد، سقوط کرد... و فرشته دیگر، سوم، به دنبال آنها رفت». کلمه ای که در اینجا به عنوان "دنبال شده" ترجمه شده است، در ساختارهایی مانند آنچه در این متن آمده است، به معنای "پیشرفتن" است. لیدل و اسکات این اصطلاح را به این ترتیب ترجمه کردند: "به دنبال او رفتند تا به دنبال او یا با او بروند".

رایبسون می‌گوید: «دنبال، همراهی یا همراهی کن». این همان کلمه ای است که در مرقس 5:24 استفاده شده است: «عیسی با او رفت. جمعیت زیادی به دنبال او آمدند و او را ازدحام کردند.» همچنین از یکصد و چهل و چهار هزار بازخرد شده استفاده می شود که در مورد آنها گفته می شود: "آنها پیروان بره هستند هر کجا که او برود." در هر دو مورد، واضح است که ایده به دست آمده این است که با هم، در شرکت، بنابراین، در I Cor.

(مارک هوشمند حذف شده) 10:4 جایی که در مورد بنی اسرائیل می خوانیم که آنها «از همان چشمه روحانی نوشیدند. چون از سنگ روحانی که به دنبال آنها می‌نوشیدند، کلمه پیروی از همان کلمه یونانی ترجمه شده است و در حاشیه آن آمده است: «با آنها رفتم». بنابراین می فهمیم که ایده آپوک. 14:8 و 9 صرفاً این نیست که فرشتگان دوم و سوم در یک مقطع زمانی خاص از فرشتگان اول پیروی کردند، بلکه آنها با او رفتند. این سه پیام چیزی جز یک پیام سه گانه نیستند. سه نفر از آنها فقط به ترتیب ظاهرشان وجود دارد. اما پس از وقوع، آنها با هم می مانند و جدایی ناپذیر هستند.

یادداشت - 9ص. - 335 اسقف های رم خیلی زود شروع به اطاعت از همه کلیساها کردند. نزاع بین کلیساهای شرق و غرب بر سر عید پاک، نمونه بارز این موضوع است. این اختلاف در قرن دوم رخ داد. موشیم می‌گوید: «مسیحیان این قرن جشن‌هایی را برای بزرگداشت مرگ و رستاخیز مسیح جشن می‌گرفتند... روزی که به عنوان سالگرد مرگ او شناخته می‌شود.

مسیح را روز عید پاک یا عید پاک می نامیدند. مانند یهودیان، مسیحیان «عید مقدس را جشن می گرفتند که در آن بره عید را به یاد شام مقدس تقسیم می کردند». مسیحیان آسیای صغیر این عید را در چهاردهمین روز از اولین ماه یهودی، زمانی که یهودیان عید فصح خود را جشن می گرفتند، برگزار می کردند و گفته می شود که مسیح با شاگردانش بره فصح را خورد. سه روز پس از آن، جشنی به افتخار رستاخیز برگزار شد. از سوی دیگر کلیساهای غربی رستاخیز مسیح را در یکشنبه پس از عید پاک جشن می گرفتند و عید فصح را در شب قبل از یکشنبه برگزار می کردند، بنابراین جشن مرگ مسیح را با مراسم رستاخیز او مرتبط می کردند.

«در پایان آن قرن [دوم]، ویکتور، اسقف رم، کوشید تا مسیحیان آسیایی را از طریق قوانین و احکام ادعایی خود، وادار کند که از قاعده ای پیروی کنند که مسیحیان غربی در این رابطه رعایت می کردند.

در نتیجه... نامه معتبری به پیشوایان آسیایی نوشت و به آنها دستور داد که در زمان برگزاری جشن عید پاک از مسیحیان غربی الگو بگیرند. آسیایی ها با اراده و قاطعانه به این تقاضای استکبار پاسخ دادند و گفتند که به هیچ وجه از رسم و رسوم گذشتگان خود دست بر نمی دارند. سپس رعد و برق تکفیر شروع به غرش کرد. ویکتور که از پاسخ قاطعانه اسقفهای آسیایی خشمگین شده بود، روابط خود را با آنها قطع کرد و آنها را شایسته نام برادرانش دانست و آنها را از هرگونه ارتباط با کلیسای رم محروم کرد. تمرین غصب پاپ.»

با این حال، برای مدتی تلاش های ویکتور فایده چندانی نداشت.

به نامه های او توجهی نشد و آسیایی ها همچنان رویه باستانی خود را دنبال کردند. اما، با جلب حمایت قدرت امپراتوری، که کلیسا برای قرن ها برای خدمت به اهدافش کنترل می کرد، سرانجام رم پیروز شد. شورای نیقیه، «در نتیجه لطف کنستانتین کبیر، دستور داد که جشن عید پاک در یک روز، در همه مکان ها و طبق عرف روم برگزار شود». اقتدار امپراتور بسیار بزرگ» تعیین کننده بود.

«هیچ کس جز عده ای از تفرقه افکنان پراکنده که گهگاه ظاهر می شوند، جرأت مخالفت با قطعنامه این مجمع معروف را نداشت.»

یادداشت - 10 ص. - 565 در عصر حاضر هیچ جنبش قابل توجهی وجود ندارد و هیچ حرکتی با پیامدهای حیاتی تر برای مردم و ملت ها به اندازه نفوذ سریع پاپ در امور ملی وجود ندارد. پاپ به سرعت در حال ارتقاء به تأثیرگذارترین مقام در بین هر سازمان زمینی است. در اروپا، نه در کشورهای کاتولیک که طبق معمول تابع پاپ هستند، صدراعظم بیسمارک آلمان را عملاً تابع دستورات پاپ قرار داده است. انگلستان دعوت پاپ را به مداخله در امور سیاسی نزاع او با ایرلند دعوت کرد. و حتی تزار روسیه نیز مایل بود برای پاپ پیشروی کند. به مناسبت سالگرد طلایی برتری لئو سیزدهم، این واقعیت به خوبی شناخته شده است که به جز در پادشاهی ایتالیا و پادشاهی های متحد سوئد و نروژ، هر ملتی اعم از پروتستان یا کاتولیک به روم احترام می گذاشتند.

اگر می توان انتظار داشت که هر ملتی از نفوذ روم فاصله بگیرد، ایالات متحده آمریکا باید بالاتر از همه باشد، زیرا این کشور طبق قانون اساسی متعهد است که خود را از «تاسیس یا ممنوعیت اعمال آزادانه یک دین» مستثنی کند. با این حال، این کشور به هیچ وجه از سایرین در پرداخت هزینه دادگاه به رم عقب نیست. هنگامی که نمایندگان پاپ به آمریکا آمدند و کاردینال گیبون را از حیثیت رومی خود آوردند، یک کشتی دولتی از بندر نیویورک به استقبال آنها رفت و به جای پرچم آمریکا، پرچم پاپ را در محل افتخار حمل می کرد. و در سرمایه گذاری کاردینال

پرزیدنت کلیولند، گیبون با بنفش شاهزاده پاپی، نامه ای تبریک برای او فرستاد. کاتولیک مسلمان می گوید تعداد زیادی از سناتورها و نمایندگان سیاسی فرزندان خود را به کالج یسوعی در جورج تاون فرستاده اند.

یکی از حومه پایتخت ملی - به جای سایر مؤسسات آموزشی در واشنگتن، که ثابت می کند این تعداد زیادی از سناتورها و نمایندگان سیاسی کاتولیک هستند، یا اینکه رم بیش از همه مؤسسات آموزشی واشنگتن روی هم نفوذ بیشتری بر سناتورها و نمایندگان سیاسی دارد. با توجه به این واقعیت، جای تعجب نیست که رم تصمیم گرفت دانشگاه ملی خود را در پایتخت این کشور بسازد.

LQC لاما، وزیر کشور در دولت کلیولند، متهم به اعطای مناصب بیشتر در بخش خود به کاتولیک ها بود تا اعضای دیگر فرقه ها. پاسخ او این بود که «اگر تعداد کاتولیک های رومی بیشتر از سایر فرقه ها شناخته می شود، به این دلیل بود که آنها بیشتر از دیگران درخواست می کردند». و او این را با گفتن اینکه کلیسای کاتولیک در واشنگتن «یک مدیر پر انرژی و خستگی ناپذیر دارد که در جستجوی فرصت هایی برای کار تبلیغی تبلیغی و آموزشی در میان هندی ها فعال است» توضیح داد. اتحادیه مسیحی گفت که چهار پنجم مدارس بومی دولتی که تحت کنترل مذهبی هستند به کاتولیک های رومی داده شده است. دستیار وکیل کل وزارت کشور، در دولت کلیولند، آقای زک. مونتگومری، یک کاتولیک رومی با تمام دشمنی کاتولیک رومی با مدارس دولتی است و از استفاده از موقعیت و نفوذ رسمی خود برای نشان دادن این امر دریغ نمی کند. در دوران تصدی خود در مؤسسه کارول، او آشکارا سیستم مدارس دولتی را به عنوان بدعت گذار، ضد والدین و ویرانگر شادی محکوم کرد. و زمانی که انتصاب او به عنوان دستیار وکیل عمومی تأیید شد، سنای ایالات متحده به طور کامل متوجه دشمنی خود با مدارس دولتی شد. نیویورکر آبرزور گفت تنها بیمارستان دولتی که کمک های دولتی دریافت می کند بیمارستان کاتولیک رومی است.

سفیر جدید اتریش در نامه ای به وارنر میلر، یکی از نمایندگان نیویورک در کنوانسیون ملی جمهوری خواهان در سال 1888، گفت که کاتولیک های رومی حتی اکنون «به سردی در مورد تمایل به ایجاد ایالات متحده بحث می کنند. مردمی که از طریق آرای ایرلندی کاملاً تابع واتیکان هستند. اسقف اعظم لینچ کانادا به لرد راندولف هنری اسپنسر چرچیل (The Churchman) نیویورک، 2 آوریل (1887) نوشت: "رأی ایرلندی عامل بزرگی در آمریکا است." "قدرت سازمان های شما هر روز در حال افزایش است."

آنها از قبل توازن قوا را در انتخابات ریاست جمهوری و دیگر انتخابات حفظ کرده اند.» پس از آن، (علامت **هوشمند حذف شد**) **آقای جی اظهار داشت:** «اعلام انتصاب آقای چمبرلین به عنوان کمیسر شیلات بلافاصله با یادآوری این نکته همراه شد که هیچ معاهده ای که منعقد کرده است مشمول اصلاح نخواهد بود. پیشنهاد اینکه آقای فلیس، سفیر ما در انگلیس، ممکن است به عنوان وزیر دادگستری منصوب شود، بلافاصله اعلامیه ای مبنی بر شکست این نامزدی را برانگیخت... اخیراً اعلام شد که در سنای ایالات متحده (16 فوریه 1888) در بحث در مورد بودجه برای «کمک ملی در ایجاد حمایت موقت برای مدارس عادی... که یک سناتور اصل نامه یک کشیش یسوعی را به سخنران نشان داده بود. او در این نامه از یکی از اعضای کنگره خواست که با بودجه مخالفت کند و آن را باطل کند و گفت که همه چیز را در سراسر کشور برای نابودی آن سازماندهی کرده اند. که در کمیسیون مجمع موفق بوده اند و لاجرم این بودجه را نابود خواهند کرد. و این یک واقعیت است که این بودجه با گذشت سه بار از سنا، در سه کنگره مختلف، هر بار با آرای موافق بیشتر، بارها در مجلس رد شد.

کمیسیون مجلس توسط کسانی که می دانستند اکثریت مجلس به نفع بودجه است. و به مدت شش سال قانونگذاری کنگره [به این ترتیب] مانع شد.»

کلیسای کاتولیک به طور گسترده مطبوعات سکولار کشور را کنترل می کند. و روزنامه‌های مذهبی مهم «پروتستان»، مانند انجیلیست نیویورک، مسیحی در کار، اتحادیه مسیحی، و ایندپندنت، همگی ادای تملق آمیزی به پاپی می‌کردند. انجیلیست، 29 مارس، 1888 کاردینال گیبون را به عنوان "تنها کاردینال" خود می شناسد. ایندپندنت برای پاپ لئو سیزدهم "سلطنت طولانی و بهترین آرزوها را برای موفقیت در سیاست لیبرال خود" آرزو می کند. مسیحی در کار از او به عنوان "پدر مقدس" استقبال می کند و به نام "کل جهان مسیحی" او را به عنوان "آن مرد بزرگواری که وفاداری به خدا و غیرت برای رفاه بشریت به اندازه آزادی او از بسیاری از خطاها آشکار است" تجلیل می کند. و عدم مدارا نسبت به اسلاف خود». و اتحادیه مسیحی در 26 ژانویه، 1888 او را به عنوان "شاهزاده موقت" و "پاپ عالی" به رسمیت می شناسد.

یادداشت - 11 ص. - 573 این جنبش‌ها به اشکال مختلف و به طرق مختلف ظاهر می‌شوند، اما سازمانی که تقریباً هر شکلی را در بر می‌گیرد و به هر طریقی برای رسیدن به اهداف خود عمل می‌کند، انجمن ملی اصلاحات است. منشأ آن در کنفرانسی بود که «یازده فرقه مسیحی مختلف، از هفت ایالت اتحادیه» را نمایندگی می‌کرد. او اکنون از حمایت مردان برجسته «همه شاخه های کلیسا»، اتحادیه ملی زنان مسیحی اعتدال و حزب ممنوعیت برخوردار است. او اصلاحیه ای را در قانون اساسی پیشنهاد کرد، "به منظور تشکیل یک دولت مسیحی"، "با به رسمیت شناختن خدای متعال به عنوان منبع تمام اقتدار و قدرت در حکومت مدنی، خداوند عیسی مسیح به عنوان فرماندار ملت ها، اراده او به عنوان نازل شده است. قانون عالی زمین؛ بنابراین «همه قوانین، نهادها و کنوانسیون‌های دولتی مسیحی را بر مبنای غیرقابل انکار یک قانون اساسی زمین قرار می‌دهد». یکی از پیشنهادات آن که توسط دیوید گرگ، DD کشیش کلیسای پارک استریت، بوستون، اعلام شد، این است که ایالت «حق فرمان دادن به وجدان انسان‌ها» را دارد. مورد دیگری که توسط کریستین استیتمن اعلام شد این است که دولت «باید قوانین اخلاقی مسیحی را بر همه کسانی که در میان ما می آیند تحمیل کند». دیگری که توسط کشیش ای بی گراهام ارائه شد این است که «اگر مخالفان کتاب مقدس قدر حکومت ما و ویژگی‌های مسیحی آن را نمی‌دانند، بگذار به سرزمینی متروک و بیابانی و به نام شیطان و به خاطر او بروند. آن را تحت سلطه خود درآورند و بر اساس عقاید الحادی و کفرآمیز حکومت خود را برپا کنند و سپس اگر توانستند در آنجا بمانند تا پای جان بمانند.»

دیگری که توسط جان اتان ادواردز توضیح داده شده است این است که یهودیان و همه مسیحیان که روز هفتم را برگزار می کنند به عنوان بیخدا طبقه بندی می شوند و «باید با آنها در مورد این مسئله (اصلاح ملی) به عنوان یک حزب برخورد کرد، با ملحدانی که نمی توانند در یک زمان زندگی کنند. قاره» با اصلاحات ملی مسیحی.

هر کسی می تواند یکباره ببیند که ایجاد تئوری اصلاحات ملی حکومت چیزی جز نهاد حکومت دینی نخواهد بود. و این در واقع همان چیزی است که آنها برای ایجاد آن پیشنهاد می کنند. آنها می گویند که «جمهوری که به این ترتیب اداره می شود از آن اوست.

از طریق مردم، و این یک تئوکراسی واقعی و واقعی مانند دولت اسرائیل است.» یک تفسیر ماهانه ملی WCTU که توسط خانم ویلارد در مورد خدا در دولت نوشته شده است، می گوید: «تئوکراسی واقعی هنوز در راه است، [و] بر تخت سلطنت مسیح در قانون و قانونگذاران، بنابراین من به عنوان یک مسیحی و یک میهن پرست، فداکارانه برای زنان دعا می کنم. حق رای." خانم ویلارد در سخنرانی سالانه خود در کنوانسیون ملی WCTU در سال 1887 گفت: پادشاهی مسیح "باید از طریق درگاه سیاست وارد پادشاهی قانون شود... در هر دو [حزب دموکرات و جمهوری خواه] مردان معتدل به اندازه کافی وجود دارند. [حکومت را در دست بگیرد و حزب آینده نزدیک را که باید حزب خدا باشد منع ملی به ما بدهند ... دعا می کنیم بهشت به آنها آرامش ندهد ... تا آنها ... سوگند اطاعت از مسیح در سیاست، و

به عنوان یک ارتش بزرگ به سمت انتخابات برای پرستش خدا حرکت کنید... من کاملاً معتقدم که کار صبورانه و مستمر زنان مسیحی در نسل آینده در سیاست واکنش نشان خواهد داد و حزب خدا در خط مقدم خواهد بود.» تئوکراسی ساخته دست بشر فقط یک طرح حکومتی است که انسان را در جایگاه خدا قرار می دهد. این دقیقاً همان نظریه ای است که پاپ بر اساس آن بنا شده است، و این دقیقاً همان چیزی است که پاپ است. تئوری اصلاحات ملی در این حکومت چیزی جز نصب تصویری زنده از پاپ نخواهد بود. همانطور که این احزاب از تئوری پاپ دفاع می کنند، نباید تعجب آور باشد که آنها مشتاق هستند تا همکاری پاپ را برای موفقیت این طرح تضمین کنند. دولت‌مرد مسیحی ارگان رسمی انجمن ملی اصلاحات است، و در سرمقاله شماره 11 دسامبر 1884 آن روزنامه اعلام کرد: «ما صمیمانه و با خوشحالی این واقعیت را تصدیق می کنیم که در جمهوری های آمریکای جنوبی، فرانسه و جاهای دیگر. در کشورهای اروپایی، کاتولیک‌های رومی مدافعان مسیحیت ملی شناخته می‌شوند و با همه پیشنهادات سکولاریسم مخالفت می‌کنند... هر زمان که مایل به همکاری با مقاومت در برابر پیشرفت الحاد سیاسی باشند، ما با کمال میل با آنها دست در دست خواهیم داد. در کنفرانس جهانی برای ترویج مسیحیت ملی - که باید در روزهای نه چندان دور تضمین شود - بسیاری از کشورها می توانند تنها توسط کاتولیک های رومی نمایندگی شوند. و در همان روزنامه، در نسخه 31 اوت 1881 کشیش سیلوستر اسکویل اظهار داشت: «این علاقه مشترک [همه مردم]

مراسم مذهبی شنبه-یکشنبه] باید هم عزم ما را برای کار و هم آمادگی ما را برای همکاری از هر جهت با شهروندان کاتولیک رومی تقویت کند. ما ممکن است در اولین پیشنهادات خود با برخی از مخالفت‌ها مواجه شویم و هنوز زمان آن فرا نرسیده است که کلیسای کاتولیک موافقت کند با کلیساهای دیگر دست بدهد. اما زمان آن فرا رسیده است که پیشرفت های مکرر داشته باشیم و با خوشحالی همکاری را به هر شکلی که مایل به ارائه آن هستند، بپذیریم. این یکی از نیازهای شرایط است. پیوند بین دو بخش بزرگ مسیحیت در مورد مسائل مربوط به قوانین اخلاقی، چیزی است که شایسته توجه بهترین متفکران ما و افراد دارای تجربه بزرگ در چنین موضوعاتی است. در تطابق کامل با این، بخشنامه پاپ لئو سیزدهم در سال 1885 است که دستور می‌دهد «همه کاتولیک‌ها باید تمام تلاش خود را انجام دهند تا قوانین اساسی کشورها و قوانین آنها بر اساس اصول کلیسای واقعی و همه نویسندگان کاتولیک و همه نویسندگان کاتولیک الگوبرداری شود. روزنامه نگاران هرگز نباید حتی برای یک لحظه از نسخه های فوق غافل شوند. بنابراین، از آنجایی که هدف انجمن ملی اصلاحات با هدف رم یکسان است، باید انتظار داشت که آنها تمایل خود را برای «دست در دست هم دادن با شادی» نشان دهند. و هر زمان که پروتستانیسم کنترل قدرت مدنی را به دست آورد، با یا بدون کمک روم، این امر برای ایجاد چهره ای برای پاپ خواهد بود.

یادداشت - 12 ص. - 578 هنوز ناظران سبت کتاب مقدس در حبشه [اتیوپی کنونی] وجود دارند. جوزف ولف در روزنامه خود به تاریخ 1838 در مورد سفر خود به آن کشور می گوید: «سبت یهودیان، یعنی روز هفتم، در میان حبشی ها در استان حمازین به شدت رعایت می شود».

یادداشت - 13 ص. - 605، 613 کلمه "مهر" در کتاب مقدس به معانی مختلف، حتی در زندگی عادی استفاده می شود. تعریف ارائه شده توسط وبستر، کاملترین فرهنگ لغت، این است: «آنچه که تأیید، تأیید یا ایجاد می کند. امنیت؛ آنچه احراز هویت می کند؛ چه چیزی تضمین، مجوز یا تأیید می کند.» عبارات «علامت» و «نشانه» نیز که توسط او ارائه شده است، در کتاب مقدس به عنوان مترادف برای مهر استفاده می شود، مانند رومیان. 4:11.

در عهد و پیمانی که با نوح بسته شده، به معنای امنیت یا دلیل ثبات به کار رفته است. کمان در ابرها به عنوان نشانه یا یادبودی داده شد که خدا دیگر نیست

زمین را با سیل نابود می کند (پیدایش 9:13) در عهد با ابراهیم، ختنه یک علامت یا یادبود بود. تصویب یا قطعیت کرد. زیرا کسانی که این علامت را نداشتند منقطع شدند (پیدایش 14، 17:11 این علامت یا یادبود یک موسسه بود،

یک آیین "Gesenius" یادبود" را به عنوان تعریفی از کلمه موجود در متون اصلی ارائه می دهد. اما یادبود، به معنای یادآوری، یادبود، علامت یا نشانه است.

در خروج. 31:17 و حزق. 20، 20:12 سبت خداوند نشانه نامیده می شود. این یادگاری از کار خالق و در نتیجه نشانه قدرت و الوهیت اوست (روم. 1:20) این نیز یک نهاد است، مانند ختنه؛ اما یک تمایز وجود دارد: ختنه نشانه ای در جسم بود، در حالی که سبت نشانه ای در ذهن است. «سبت‌های من را تقدیس کنید، زیرا آنها نشانه‌ای بین من و شما خواهند بود تا بدانید که من یهوه خدای شما هستم.» (حزقی. 20:20)

در حزق. 9:4 کلمه استفاده شده در اصل ترجمه علامت است. Gesenio می‌گوید این یک علامت، یک نشانه است. Septuagint در این متن همان کلمه ای را ارائه می دهد که در یونانی اصلی رومیان 4:11 استفاده شده است که به عنوان "نشانه" ترجمه شده است. بنابراین، کلمات علامت، علامت، و مهر به چیزهای مشابهی اطلاق می‌شوند یا با معنای مشابهی در کتاب مقدس استفاده می‌شوند.

ازک. 9:4 و مکاشفه 2: 7 و 3 می گوید که علامت یا علامتی بر پیشانی بندگان خدا گذاشته می شود. هر دو متن به زمانی اشاره دارند که نابودی کامل بر شریر خواهد آمد. مهر بر قوم خدا به عنوان ضامن است تا آنها را از شر قریب الوقوع حفظ کند. اما ظاهراً «پیشانی» به عنوان یک شکل، برای دلالت بر عقل یا ذهن به کار می‌رود، همانطور که «قلب» برای نشان دادن تمایل یا محبت به کار می‌رود. علامت گذاری یا مهر زدن بر پیشانی همان «نوشتن بر ذهن» است (عبرانیان. 10:16)

سبت نشانه خداست. او مهر شریعت اوست (اشعیا. 8:16) این نماد قدرت و قدرت اوست. نشانه ای است که به وسیله آن می توانیم بدانیم که از جانب خداست و از این رو می گویند بر پیشانی گذاشته می شود. گفته می شود که پرستندگان وحش (مکاشفه 13 نشان او را روی پیشانی یا روی دستان خود می گیرند. همانطور که پیشانی نشان دهنده عقل است، دست نشان دهنده قدرت است (نگاه کنید به مزمور 89:48) یا اینکه روح خود را از چنگال قبر نجات خواهد داد؟). عبادت واجب مورد قبول خداوند نیست؛ بندگان فقط بر پیشانی خود مهر می زنند. اما برای قدرت های شریر قابل قبول است. سلسله مراتب روم همواره مورد نظر بوده است. برای شواهدی از ماهیت این علامت به فصل 25 مراجعه کنید. علامت یا مهر خداوند، سبت اوست و مهر یا نشان وحش در تقابل مستقیم با آن است. این یک شنبه قلبی در "روز خورشید" است. طبق مکاشفه 12-14:9 کسانی که نشان وحش را دریافت نمی کنند، احکام خدا را حفظ می کنند. و سبت در حکم چهارم است. آنها سبت خداوند را نگه می دارند. آنها نشان یا مهر او را دارند. اهمیت این علامت در این نشان داده می شود: اینکه فرمان چهارم تنها فرمانی است که در شریعت خالق را از خدایان دروغین متمایز می کند. مقایسه با Jer. 10:10-12 | اعمال رسولان 17:23 و 24: آپوک 7، 14:6 و غیره و او بخشی از شریعت اوست که در صورت رعایت آن، قومش را مورد آزار و اذیت قرار خواهد داد. اما هنگامی که خشم خدا بر جفاگران او که سعی در تحمیل علامت یا نشان وحش دارند فرو می‌آید، آنگاه اهمیت روز سبت - مهر خدای زنده - را درک خواهند کرد.

کسانی که وقتی صدای خداوند زمین را تکان داد، از آنچه خداوند گفت روی گردانیدند، هنگامی که صدای او آسمان ها و زمین را به لرزه در آورد، به خطای مهلک خود اعتراف خواهند کرد (عبرانیان 12:25، 26؛ یوئیل 3:9-16 و دیگران). همچنین رجوع کنید به pp. 639 و 640 این کتاب.

یادداشت های بیوگرافی

کلمبا -انجیل در قرن دوم به بریتانیای کبیر رسید. از آن زمان، از طریق زحمات سوکات، یا سنت پاتریک، در قرن چهارم، به ایرلند گسترش یافت. حمله ساکسون های بت پرست به بریتانیا در سال 449 پس از میلاد منجر به ریشه کن کردن تقریباً کامل ایمان مسیحی در انگلستان و اسکاتلند شد. اما صد سال بعد، با کار کلمبا، یک ایرلندی بومی، که از یکی از کلیساهایی که به لطف تلاش های سوکت توسعه یافته بود، احیا شد. کلمبا سخت تلاش می کرد تا انجیل را در کشور خود منتشر کند، زمانی که توجه او به وضعیت پیکت های بت پرست (ساکنان باستانی اسکاتلند) جلب شد و تصمیم گرفت که تغییر دین آنها را انجام دهد. او با تعدادی از همراهانش در جزیره کوچک آیونا در سواحل غربی اسکاتلند ساکن شد. یک کلیسا و کالج در آنجا بزرگ شد و از طریق انجیلانی که به آنجا فرستاده شدند، انجیل در بخش قابل توجهی از اروپا موعظه شد.

کلمبا در خانه ای ثروتمند به دنیا آمد که «قدمت بلند و رفتار نجیب داشت. او مردی با ادراک تیزبین و قوت شخصیت بود. یکی از آن ذهن های استادانه ای که بر دیگران تأثیر می گذارد و شکل می دهد.» او عشق شدیدی به کلام خدا داشت و زمان زیادی را صرف خواندن، مطالعه و کپی کردن آن کرد. او همچنین ساعتها و ساعتها را به دعا و راهنمایی جوامع تحت مراقبت خود اختصاص می داد و تلاش می کرد تا آنها را در تجارت مفید و همچنین دانش مسیحی آموزش دهد.»

این مرد شخصا و با موفقیت زیادی در اسکاتلند و انگلیس کار کرد و بارها از ایرلند دیدن کرد. آخرین روزهای او در آیونا، "جزیره قلبش"، همانطور که او اغلب آن را می نامید، سپری شد. صحنه پایانی زندگی او بسیار تاثیرگذار بود. روز قبل از مرگش، در حالی که به بالای تپه ای مشرف به بیت المقدس و مزرعه کوچکش برده شد، آن را از نزدیک بررسی کرد و در حالی که هر دو دستش را بالا برد، برکت الهی را بر آن خواند. او در بازگشت به کلبه خود، به کار روزانه خود یعنی رونویسی مزمور ادامه داد و به جایی رفت که در آن نوشته شده بود: «کسانی که در جستجوی خداوند هستند هیچ خیری کم نخواهند داشت.»

گفت: اینجا، در انتهای صفحه، باید توقف کنم. وقتی زنگ صبح خود را به صدا درآورد، او به کلیسا رفت و قبل از اینکه برادرانش بتوانند از همراهی او لذت ببرند، کلمبا در مقابل محراب بیهوش شد. ناتوان از تکلم، بار دیگر دست راست خود را بالا برد و برکت داد و در حالی که شادی از چهره اش تابیده شد، برای همیشه آرام گرفت.»

کلمبا در سال 521 پس از میلاد در گارتان، شهرستان دونگال، ایرلند متولد شد

در سال 597 پس از میلاد در آیونا، اسکاتلند درگذشت. W..

والدنزا -گفته می شود که نام "والدزی ها" از پیتر والدو، تاجر اهل لیون فرانسه گرفته شده است که در حدود سال 1150 پس از میلاد می زیسته است. کتاب مقدس هدایت شد. و با دریافت حقایق انجیل، زندگی خود را وقف کار یک بشارت کرد. او با هزینه و نظارت خود به دنبال ترجمه عهد جدید به زبان رومی، که در آن زمان به زبان بومی جنوب فرانسه بود، خدمت مهمی به آرمان اصلاحات کرد. این اولین ترجمه کامل کتاب مقدس به یکی از زبان های اروپای قرون وسطی و تنها ترجمه ای بود که برای استفاده عمومی در دسترس بود.

اما مسیحیان اولیه، معروف به والدنسی ها یا وودوا، قبل از روزگار والدو وجود داشتند. از قدیمترین زمانها، مسیحیانی وجود داشتند که از ایمان کلیسای حواری حمایت می کردند و علیه ظلم و فساد رومیسم شهادت می دادند. اسقف نشین میلان -که شامل دشت های لومباردی، کوه های آلپ Piedmontese و

استان‌های جنوب فرانسه - از لحاظ گستردگی از قلمروهای زمانی سرزمین روم فراتر رفته است. و تا اواسط قرن یازدهم بود که میلان برتری پاپ را به رسمیت شناخت. حتی در آن زمان نیز بسیاری از اقدامات پیشوایان خود انکار کردند و در کوه‌های پیمونت استقلال خود را از رم حفظ کردند. در جنوب فرانسه، آلبیژنی‌ها مقاومت مشابهی در برابر غصب‌های پاپ نشان دادند.

آزار و شکنجه ای که در قرن سیزدهم در زمان Innocent III آغاز شد، منجر به انقراض آلبیژنی‌ها شد. و خشونت‌های قتل عام علیه والدین‌ها برای قرن‌ها ادامه یافت. به خاطر صلح، سرانجام بسیاری به انطباق خارجی با روم متوسل شدند. اما با اصلاحات، زندگی جدید ساکنان دره‌های Piedmontese را به جان و تاب انداخت. دوباره به ایمان خود شهادت دادند و آتش جفا دوباره شعله ور شد.

غالباً نیروهای نظامی علیه آنها اعزام می‌شدند. قتل عام پس از کشتار. وحشتناک‌ترین شکنجه‌ها توسط شیاطین به شکل انسان بر علیه زنان مسن، بی‌پناه و کودکان کوچک انجام می‌شد. در سال 1685، فتح به پایان رسید. تمام ساکنان دره‌ها که جان سالم به در بردند، کشیده شدند تا زندان‌های فاتحان خود را پر کنند. سهل‌انگاری و ظلم و آفت کار پلید خود را انجام داده است. و در کمتر از یک سال، از چهارده هزار نفری که وارد آنجا شدند، تنها سه هزار نفر با باز شدن درهای زندان آنجا را ترک کردند. آنها محکوم به تبعید شدند و در پایان زمستان تعداد زیادی از آلپ در جستجوی پناهگاهی عبور کردند. صدها نفر از بین رفتند و پس از رنج‌های وحشتناک، بازماندگان به دروازه‌های ژنو رسیدند. چند سال بعد، بخشی از این گروه به کوه‌های خود بازگشتند و خانه‌های متروکه خود را به تصرف خود درآوردند.

در قرن هجدهم، آزار و اذیت مذهبی آرام شد. با این حال، در سال 1799 والدنزی‌ها همچنان تحت محدودیت‌های مدنی بسیاری قرار داشتند. فرزندان آنها اغلب ربوده می‌شدند یا به زور از آنها می‌گرفتند تا در مذهب کاتولیک آموزش ببینند و آنها مجبور بودند به روحانیون رومی عشر بدهند. در سال 1848 بود که توسط حاکمان پیمونت پذیرفته شدند تا از همه حقوق اجتماعی و سیاسی برخوردار شوند. با این حال، در کشورهای پاپ، پاپ همچنان بر قدرت بود و قدرت او تهدیدی دائمی برای آزادی مذهبی بود. اما در سال 1870، قلعه پاپ فرو ریخت. عهد جدید در روم به دست جوانان والدنزیایی زیر پنجره‌های واتیکان چاپ شد. یکی از زندان‌ها به انتشارات تبدیل شد و در شکنجه‌گاهی که زمانی فریادهای شهدای عیسی را تکرار می‌کرد، چاپخانه نصب شد و انجیل صلح از آنجا به سراسر زمین فرستاده شد.

جان ویکلیف - یا جان ویکلیف، "بزرگترین اصلاح طلبان قبل از اصلاحات"، در حدود سال 1324 در دهکده ای به همین نام در یورکشایر انگلستان به دنیا آمد. او در سال 1384 درگذشت. از سالهای اولیه زندگی او اطلاع چندانی در دست نیست. او تحصیلات خود را در دانشگاه آکسفورد، که حتی در آن زمان حدود 30000 دانشجو داشت، دریافت کرد. وی تا پایان عمر در آنجا به اقامت و تدریس ادامه داد. ویکلیف با دفاع از اقدام ادوارد سوم در رد درخواست پاپ برای خراج، و همچنین از حقوق مردم در هنگام منصوب شدن برای برخورد با راهبه‌های پاپ در کشورهای پایین، اعتماد و تأیید پادشاه و مردم را به دست آورد. اگرچه با دشمنی خستگی ناپذیر پاپ و همکارانش دنبال شد و سرانجام از دانشگاه کنار گذاشته شد، اما از سوی پادشاه به سمت ریاست خانه لوترورث منصوب شد و در آنجا خود را وقف ترجمه کتاب مقدس به زبان مادری خود کرد. ویکلیف خود را به عنوان یک محقق، دیپلمات و واعظ متمایز کرد. «دانش و ظرفیت فکری فوق‌العاده‌اش به او اجازه می‌داد تا تأثیری غالب در دانشگاه داشته باشد. اما کتاب مقدس قانون و اساس آن بود. خطبه‌های او واقعاً از آن اشباع شده بود. هدف او همیشه دفاع از حقیقت مسیح بود.»

جان هوس، اهل هوسینتز، بوهیمیا، متولد 1378، از جمله کسانی بود که مشعل حقیقت از ویکلیف به اصلاح طلبان قرن شانزدهم رسید. او در دانشگاه پراگ تحصیل کرد و در سال 1402 رئیس دانشگاه شد.

از آن مؤسسه آموزشی و واعظ کلیسای بیت لحم، آموزه‌های پاپی را که اصلاح‌طلبان انگلیسی انکار کرده بود، حفظ کرد. اما او از حقیقت بزرگ بنیادی خطاناپذیری کتاب مقدس دفاع کرد و ردیلت‌های کلیسا را صادقانه مورد انتقاد قرار داد. او جان خود را به عنوان گواهی بر وفاداری خود فدا کرد. در سال 1415 در کنستانس سوزانده شد.

هوس به خاطر حجم استعدادها و توانایی‌های ذهنی‌اش بسیار کمتر قابل‌توجه بود تا صراحتی که با آن اعتقاداتش را شکل می‌داد. سرسختی که با آن آنها را حفظ می‌کرد، اشتیاق نوع‌دوستانه‌ای که آنها را ابراز می‌کرد، نمی‌توان گفت چیزی به ثروت فکری جهان اضافه کرد. اما سهم او در سرمایه اخلاقی‌اش بسیار زیاد بود. «او به شایستگی «یکی از دلیرترین شهدایی که جان خود را در راه صداقت و آزادی، پیشرفت و رشد در راه نور فدا کرد» اعلام شد.

جروم از پراگ، دوست فداکار هوس، از نوادگان یک خانواده اصیل بوهیمیایی بود. او پس از گذراندن سال‌ها در دانشگاه پراگ، تحصیلات خود را در دانشگاه‌های برجسته فرانسه، آلمان و انگلیس دنبال کرد و از هر یک مدرک دکترای الهی گرفت. در آکسفورد با نوشته‌های ویکلیف آشنا شد و با اشتیاق فراوان به مطالعه آنها پرداخت. فرمود: «تا کنون جز لفافه علم ندیده ایم. ویکلیف اولین کسی بود که هسته را باز کرد.

او تلاش کرد تا نوشته‌های ویکلیف را به زبان بوهیمیایی ترجمه کند و پس از بازگشت به شهر خود در تبلیغ دکتربین‌های اصلاح‌شده به هوس پیوست. جرونیمو در حدود سال 1365 به دنیا آمد و در سال 1416 در شهر کنستانس در آتش سوزانده شد.

مارتین لوتر -ایسلین، شهر کوچکی واقع در جنگل تورینگن، زاکسن، زادگاه لوتر، بزرگترین اصلاح‌طلبان بود. لوتر که در سال 1483 متولد شد، زمانی که رنسانس نامه‌ها آغاز شده بود و ذهن انسان‌ها از گیجی قرون وسطایی بیدار شده بود، تحت دست خدا کسی بود که آنها را از بردگی خرافات رها کرد. در دوران کودکی به مدرسه مانسفلد در ماگدبورگ و آیزناخ فرستاده شد و حتی پس از آن نیز قدرت فکری شدیدی از خود نشان داد. در آیزناخ، در حالی که در مقابل خانه‌ها آواز می‌خواند و برای امر مسیح نان می‌خواست، توجه اورسولا کوتا مهربان را به خود جلب کرد و او را به خانه خود پذیرفت و مراقبت مادری را به آن دانشجوی جوان فقیر اختصاص داد. در سال 1501 لوتر وارد دانشگاه ارفورت شد. چهار سال بعد او مطالعات خود را با زندگی رهبانی معاوضه کرد. او در سال 1507 به عنوان کشیش منصوب شد و سال بعد برای تصرف کرسی در دانشگاه ویتنبرگ فراخوانده شد. تزه‌های معروف علیه زیاده‌خواهی‌ها در سال 1517 منتشر شد و در سال 1521 او در برابر رژیم غذایی کرم‌ها ظاهر شد. به مدت بیست و پنج سال حکم منع بر او صادر شد. با این حال، مانند ویکلیف، او در آرامش درگذشت. اگرچه تقریباً تمام زندگی فعال او در ویتنبرگ سپری شد، دفن او در ایسلین، شهر زادگاهش، انجام شد، جایی که در اثر کار فعالش فرسوده شد، در 18 فوریه 1546 منقضی شد.

«زندگی فیزیکی لوتر، در بیشتر موارد، زندگی با رنج بود. شکل او در سال‌های اولیه‌اش، باریک بود، هرچند در سال‌های بعد کمی تنبلی پیدا کرد. با این حال گفته می‌شود گردی صورت او که در پرتله‌های بعدی‌اش می‌بینیم، ناشی از استحکام نیست، بلکه ناشی از گرایش ادم است.

تجمع مایع در بافت‌ها -به دلیل سختی‌های قبلی، عاداتش پرهیزگار بود. صدایش نه بلند بود و نه قوی. او رعد و برق داشت، اما نه رعد، که از طریق آن تأثیرات قدرتمند سخنان او ایجاد می‌شد.»

«شخصیت لوتر در زندگی او چنان شفاف است که به سختی نیازی به ردیابی خطوط او نیست. او آنقدر ساده لوح بود که اگر همه دنیا برای پوشاندن عیوب او توطئه می‌کردند، دست خودش آنها را آشکار می‌کرد. تندخویی او از سرشتی پرشور، در اعتقادات محکم، نشأت گرفته از نبرد حقیقت با دشمنان بود.

بی امان فداکار، غیور، صادق، در برابر خطر تسلیم ناپذیر، سرشار از لطافت و انسانیت بود. لوتر یکی از ارواح خلاق بزرگ نژاد بشر بود، در گفتار و کردار قدرتمند، به عنوان سخنران محبوب، یکی از مردم عادی، و در عین حال شاهزاده ای در میان شاهزادگان، فرزند ایمان، فرزند خدا - و غیرقابل مقایسه بود. مورد قبول همه است.»

فیلیپ ملانتون، دوست و همکار لوتر در اصلاحات آلمانی، در سال 1497 به دنیا آمد. او پسر استاد برتن، در دوک نشین بادن، و یکی از بستگان و شاگرد روچلین مشهور بود که در این زمینه کار می کرد. معرفی مطالعه یونانی و عبری در آلمان دشوار است. قدرت و وضوح درک ملانشتون کسب دانش را لذت بخش می کرد. در سن دوازده سالگی وارد دانشگاه هایدلبرگ شد و در هفده سالگی مدرک دکتری خود را گرفت. در همین زمان بود که او نام خود را از شوارتزر ("زمین سیاه") به انسان نام یونانی Melanchthon تغییر داد که به همین معنی است. در آن زمان، برای مردان باسواد غیر معمول نبود که نام خود را از آلمانی به لاتین یا یونانی ترجمه کنند. ملانشتون در بیست و یک سالگی به کرسی یونانی در ویتنبرگ فراخوانده شد و سپس با لوتر دوستی آغاز کرد که تا زمان مرگ مصلح بزرگ ادامه داشت.

ملانکتون لوتر را با الیاس مقایسه می کند و او را «مردی پر از روح خدا» می نامد. و لوتر، در مقایسه خود با ملانشتون، نوشت: «من درگیر مبارزه با انبوه و شیاطین بودم، به همین دلیل است که کتابهای من بسیار جنگ طلبانه هستند. من یک پیشگام خشن هستم که باید راه بسازم، اما استاد فیلیپ به نرمی و ملایمت آمد و با تمام وجود کاشت و آبیاری کرد، همانطور که خداوند هدایایی به او عطا کرد.» این ذهن منطقی ملانشتون و قلم مصور او بود که اعتراف آگسبورگ را نوشت که وضوح، قدرت، سادگی و ظرافت آن حتی توسط دشمنانش تشخیص داده شد. ملانشتون در سال 1560 در ویتنبرگ درگذشت و در کنار لوتر در کلیسای قلعه به خاک سپرده شد.

ULRICH ZWINGLI در روز سال نوی 1484 در شهر کوچک Wildhaus در دره ای باریک در جنوب غربی سوئیس متولد شد. او اولین اصلاح طلب سوئسی بود و آثار او تأثیر زیادی داشت. زوریخ صحنه مهم ترین آثار او بود. او در سال 1519 به آن شهر فراخوانده شد و در سال 1525 اصلاحات بدون خشونت و تقریباً بدون مزاحمت در آنجا مستقر شد. در حالی که سایر شهرها و نواحی مذهب اصلاح شده را پذیرفتند، کانتون های پایی برای مخالفت با حق آزادی مذهبی سلاح به دست گرفتند. در نبرد بعدی، زوینگی که به عنوان کشیش برای نیروهای اصلاح شده کار می کرد، در 11 اکتبر 1531 در میدان کپل سقوط کرد.

زوینگی اصلاح طلبی برجسته، دانشمندی شایسته، واعظی سخنور، جمهوری خواه وطن پرست و دولتمردی دوراندیش بود. او فاقد نبوغ و عمق لوتر و کالوین، فرهیختگی ملانکتون و اوکولامپادیوس بود، اما از نظر صداقت در هدف و صداقت شخصیت، شجاعت قهرمانانه و از خود گذشتگی به آرمان اصلاحات با آنها برابری کرد و در آزادی از آنها پیشی گرفت.

جان اوکولامپادیوس - اوکولامپادیوس را «اصلاح کننده بازل» می نامند، اما گستره ای وسیع نفوذ او تجلیل گسترده تری به او می دهد.

او از نظر خصوصیات اخلاقی و فکری شباهت زیادی به ملانشتون داشت. «نمونه های زیادی در دوره اصلاحات وجود دارد که خداوند از فرستادن شاگردان خود به صورت جفت در زمانی که کار بزرگی برای انجام داشت، خوشحال می شد. لوتر در کنار ملانشتون، کالوین در کنار بزا، و اوکولامپادیوس در کنار زوینگی ایستادند.

اوکولامپادیوس در سال 1482 در پادشاهی وقت وورتنبرگ به دنیا آمد. او ابتدا به نوشته های لوتر با لطف نگاه کرد و در سال 1522 هنگامی که به بازل دعوت شد، کار خود را به عنوان یک اصلاح طلب آغاز کرد. در آن زمان، این شهر مهم ترین مرکز فکری سوئیس، مقر تنها دانشگاه و بزرگترین چاپخانه های آن بود. Oecolampadius به زودی برای اشغال یک صندلی در منصوب شد

دانشگاه؛ و در سال 1529، اصلاحات در بازل شکل گرفت. اوکولامپادیوس در سال 1531 در آنجا درگذشت.

ژاک لوفور، محقق برجسته و یکی از اولین اصلاح‌طلبان فرانسوی، در حدود سال 1450 به دنیا آمد و در سال 1536 درگذشت. لوفور در سال 1507 استاد دانشگاه پاریس بود که مطالعه کتاب مقدس را آغاز کرد. او تفسیرهایی بر بخشهای مختلف کتاب مقدس منتشر کرد و در سال 1521 یکی از آثار او به عنوان بدعت محکوم شد. اما، به نفع فرانسیس اول و پرنسس مارگارت، رسیدگی به پرونده او متوقف شد. در سال 1523 نسخه فرانسوی او از عهد جدید آشکار شد. با این حال، پس از نبرد پاریس و دستگیری فرانسیس در مادرید، حزب پاپ شدیدترین اقدامات را علیه اصلاح طلبان انجام داد و لوفور که در آن زمان هفتاد و پنج ساله بود، به استراسبورگ گریخت. بلافاصله پس از آزادی پادشاه، او را بازگرداندند. و پس از انتشار ترجمه خود از عهد عتیق، به نراک، اقامتگاه مارگارت ناوارا بازنشسته شد و در آنجا درگذشت. لوفور اصول اساسی اصلاحات را پذیرفت و آنها را در نوشته‌های خود حفظ کرد. با این حال، او ارتباط خود را با کلیسای روم حفظ کرد به این امید که اصلاحات بتواند در خود کلیسا رخ دهد. دانشمند و دوستدار صلح از درگیری‌های آشکار پرهیز می‌کرد. اما فقدان شهامت او برای اعتراف به حقیقت باعث پشیمانی تلخ در آخرین ساعات زندگی او شد. با اشک و ناراحتی شدید فریاد زد: «من محکوم هستم. من حقیقتی را که باید علناً اعلام می‌کردم و شهادت می‌دادم پنهان کردم.» روز و شب به گریه ادامه داد، اما بار خود را بر دوش مسیح انداخت و با اعتماد به رحمت خدا درگذشت.

GUILHERME FAREL، یکی از برجسته‌ترین پیشگامان اصلاحات سوئیس و فرانسه، در سال 1489 در دوفینی، استانی در شرق فرانسه به دنیا آمد. او دانش‌آموزی موفق و فداکار بود و در یکی از کالج‌های پاریس معلم شد. او با دریافت اصول ایمان اصلاحی، خود را با تمام قوت طبیعت پرشور خود در کار انجیل به کار گرفت. او که مجبور به فرار از پاریس شد، در بازل اقامت گزید و با زوینگلی و اوکولامپادیوس که جذب انرژی او شده بودند، دوستی گرم برقرار کرد، اگرچه متوجه عدم احتیاط او شدند که گاهی او را به بی احتیاطی و حتی عجول می‌کشاند. اما اراسموس، سیاستمدار محافظه کار و دانشمند، نتوانست اصلاح طلب ناسازگار را تحمل کند و با نفوذ خود، فارل را مجبور به ترک بازل کرد. با این حال، بخش زیادی از زندگی طولانی و پر بار او در سوئیس صرف کارهایی شد که در عین حال گسترده و خطرناک بود و منجر به استقرار مذهب اصلاح طلبی در بخش قابل توجهی از آن کشور شد.

در سال 1532، فارل به عنوان نماینده اصلاح‌طلبان در شورای والدنسیایی که در دره آنگروگنا برگزار شد، منصوب شد. او بسیار مورد احترام والدنزی‌ها قرار گرفت و تأثیر زیادی بر آنها گذاشت. او طی فراز و نشیب‌ها، خطرات و رنج‌های فراوان، تا روز مرگش که در سال 1565 در نوشاتل اتفاق افتاد، به کار برای اصلاحات ادامه داد. بیشتر یک مبلغ است تا یک سازمان دهنده. بیشتر یک شمایل شکن است تا خداشناس. «بیزا می‌گوید که در موعظه‌اش «در عظمت خاصی برتری داشت، به طوری که هیچ کس نمی‌توانست صدای رعد او را بدون لرزش بشنود».

جان کالوین - در نیون، پیکاردی، در حدود 110 کیلومتری شمال غربی پاریس، کالوین در سال 1509 به دنیا آمد. او در سال 1564 در شهر ژنو درگذشت. کالوین به زودی رومیسم را کنار گذاشت و در سال 1534 مجبور به فرار از فرانسه شد. در سال 1536 مشهورترین آثار خود را به نام مؤسسه‌های دین مسیحی در بازل منتشر کرد. در همان سال کار خود را در ژنو آغاز کرد و عملاً باقیمانده عمر خود را در آنجا گذراند. در آنجا روش‌های حکومتی و اصلاحی او کاملاً رعایت شد، و این شرطی بود که او به ماندن رضایت داد. در حکومت او، هر نوع بد اخلاقی با سرکوب شد.

شدت علاوه بر پناهندگانی که از گوشه و کنار اروپا به ژنو آمده بودند، هزاران دانش آموز به آنجا هجوم آوردند که شهرت سخنرانی های خود و بیزا را به خود جلب کرد.

عادات کالوین صرفه جو و متواضع بود. او دارای درک بسیار روشن، حافظه خارق العاده، و استحکام و انعطاف پذیری هدفی بود که هیچ مخالفتی نمی توانست بر آن غلبه کند، از انواع موضوعات شکست نمی خورد، و هیچ تزلزلی نداشت. او در اصول خود بسیار فداکار و صادق بود. «برخی اعمال نابردبار بر حرفه عمومی او سایه افکنده است، اما شخصیت او در زندگی خصوصی بی عیب بود. به عنوان یک واعظ، نویسنده، کشیش، و رهبر اصلاحات در سراسر اروپا، دامنه کار او تقریباً باورنکردنی است. سلامتی او ضعیف بود، با این حال تقریباً تا روز مرگ به کار ادامه داد. او فقیر بودن را برگزید و از اضافه شدن به دستمزد ناچیز خود امتناع ورزید و از دریافت هدایا به جز برای دادن هدیه به فقرا خودداری کرد. اگرچه مدام متهم به جمع آوری ثروت بود، اما پس از مرگش چیزی بیش از 200 دلار اعتبار باقی گذاشت. بنا به درخواست او، او را بدون شکوه به خاک سپردند و هیچ بنای تاریخی نشانی از محل استراحت او ندارد.

منو سیمونز، «اصلاح طلبی که روحیه رسولی و تلاش هایش از شناختی که سزاوار آن بودند، بسیار کوتاه بود.» او در حدود سال 1492 در منطقه شمالی هلند به دنیا آمد. او در سال 1559 در شهر هلشتاین درگذشت.

در سال 1536، مننو از کلیسای روم کناره گیری کرد. مخالفت او با تعمید نوزاد او را از کلیساهای لوتری و اصلاح طلب جدا کرد. تلاش سرسختانه او بود، در حالی که به شدت با تعصب مخالف بود، تا خلوص و سادگی روزهای رسولی را در کلیسا بازگرداند. اعتقاد شخصی به مسیح به عنوان پیش نیاز برای غسل تعمید ضروری بود، و پاکی زندگی شرط عضویت در کلیسا بود.

HANS TAUSEN متولد 1494 در دانمارک، در 1561 درگذشت. در 1524 او شروع به موعظه آموزه های اصلاح شده کرد. او اولین واعظ جریان اصلاحات در دانمارک و همراه با بوگنهاگن عامل اصلی تأسیس آن در آن کشور بود.

اولاف و لورنتیوس پتری در اوربرو، سوئد متولد شدند، اولی در سال 1497 و دومی در سال 1499. اولاف در سال 1552 در استکهلم و لورنتیوس در سال 1573 در اوپسالا درگذشت. آنها ابزار اصلی ایجاد اصلاحات در سوئد تحت حمایت پادشاه بودند. گوستا ووس و اسا.

ویلیام تیندل، یکی از برجسته ترین اصلاح طلبان انگلیسی قرن شانزدهم، در سال 1484 به دنیا آمد. اندکی پس از پذیرش دین اصلاح طلب، او تمایل خود را برای ترجمه کتاب مقدس به زبان انگلیسی ابراز کرد و مجبور شد برای فرار به قاره بگریزد. آزار و اذیت . . . عهد جدید در سال 1525 در کلن و رمز چاپ شد. تاریخ بعدی آن در هاله ای از ابهام قرار دارد. او در ترجمه و چاپ عهد عتیق و انتشار آثار متعددی که آموزه های اصلاحات را ارائه می کرد، دست داشت. او برای دوری از فرستادگان پادشاه و پیشوایان، مخفیانه کار خود را دنبال کرد و مکان های عقب نشینی خود را چنان با دقت پنهان کرد که تا به امروز کاملاً ناشناخته مانده است. در سال 1534 تصمیم گرفت به آنتورپ برود و در آنجا دستگیر شد. در قلعه ویلوردن، در چند کیلومتری بروکسل، در 16 اکتبر 1536 خفه و سوزانده شد.

ثابت نشده است که هنری هشتم نقش مستقیمی در اعدام او داشته است، اما او هیچ تلاشی برای نجات اصلاح طلب نکرد. آخرین دعای شهید این بود: «پروردگارا، چشمان پادشاه انگلیس را باز کن.»

ارزش کار تندیل به عنوان مترجم کتاب مقدس و مروج اصلاحات در انگلستان هرگز به درستی قدردانی نشده است. میلیون ها نفری که در هر ربع زمین از نعمت های کتاب مقدس انگلیسی بهره می برند، مدیون او هستند. نسخه مجاز بر اساس کتاب مقدس Tyndale است. در زمانی که

آموزه‌های او دیدگاه‌های بسیاری از رهبران اصلاح‌طلبان انگلیسی را شکل می‌داد که شهادت خود را نیز با خون خود مهر و موم کردند.

هیو لاتیمر، که گاهی اوقات «جان ناکس انگلستان» نامیده می‌شود، در سال 1470 به دنیا آمد. پدرش یکی از مقامات خاندان سلطنتی بود که به قول لاتیمر، «پسرانش را با تقوا و ترس از خدا بزرگ کرد». لاتیمر در کمبریج تحصیل کرد و از پیروان گیور پاپ بود، اما با تلاش‌های شهید بیلنی، دکتربین‌های اصلاحات را پذیرفت. ارائه صمیمی او از حقیقت مورد لطف هنری هشتم قرار گرفت و او او را به اسقف ووستر توصیه کرد. اما در تصویب «عمل خونین شش ماده»، تحمیل اعتقاد به استحاله، همراه با دیگر اشتباهات پاپ، لاتیمر به سرعت از موضع خود صرف نظر کرد. او متعاقباً دستگیر شد و به مدت شش سال در برج زندانی شد. پس از رسیدن به تاج و تخت پادشاه ادوارد ششم، به او پیشنهاد یک اسقف شد، اما او با قاطعیت این افتخار را رد کرد و صادقانه به سرزنش رذیلت‌های سکولار ادامه داد.

وقتی ملکه مری بر تخت نشست، دوباره در برج محبوس شد. با اینکه 80 سال داشت اما به دلیل کهولت سن هیچ احترامی برایش قائل نشد. لاتیمر ایمان خود را محکم نگه داشت و در سال 1555 در آکسفورد سوزانده شد. او مردی با علم و دانش نبود، اما در گفتارش واضح بود و شجاع، صادق و فداکار بود، که سرزنش گناه هر دو عالی و طبقات پایین

NICHOLAS RIDLEY، اسقف و شهید انگلیسی، که به علم و تقوا مشهور بود، در سال 1500 به دنیا آمد. او در کمبریج و همچنین در برجسته‌ترین دانشگاه‌های فرانسه و هلند تحصیل کرد. به لطف کرانمر او به عنوان کشیش پادشاه هنری منصوب شد و در زمان سلطنت ادوارد اسقف لندن شد.

پس از الحاق مریم، او را همراه با لاتیمر در سال 1555 در آتش سوزانیدند. او که اجازه صحبت کردن را نداد، مگر اینکه استعفا دهد، گفت: "تا زمانی که نفس زندگی در بدن من وجود دارد، هرگز خداوند خود عیسی مسیح را انکار نخواهم کرد. حقیقت او، خدا با من خواهد بود."

اسقف ریڈلی در زندگی خصوصی خود به عنوان "الگوی تقوا، فروتنی، اعتدال و نظم" شناخته می‌شد. فاکس از او به عنوان "مردی که دارای ویژگی‌های عالی است ... با تقوا آموخته و اکنون بدون شک در کتاب زندگی نوشته شده است" یاد می‌کند.

جان ناکس، اصلاح طلب اسکاتلند، در سال 1505 به دنیا آمد. او در دانشگاه گلاسکو تحصیل کرد و یک کشیش کاتولیک تعیین کرد. نوشته‌های ژروم و آگوستین و تأثیر شهید ویشارت او را از قید و بند روم رها کرد و مبلغ انجیل شد. هنگامی که قلعه سنت اندروز توسط فرانسوی‌ها تصرف شد، ناکس به اسارت گرفته شد و به روئن منتقل شد و در آنجا به مدت 19 ماه به عنوان برده‌ی گالی خدمت کرد. پس از آزادی، وضعیت اسکاتلند مانع بازگشت او شد و او مدتی را در انگلستان گذراند و به عنوان کشیش ادوارد ششم عمل کرد. هنگامی که ملکه مری تاج و تخت را به دست گرفت، به فرانکفورت و ژنو رفت و در هر مکان به عنوان کشیش برای تبعیدیان انگلیسی خدمت کرد. کالوین که از آموزه‌های او دفاع می‌کرد، بسیار مورد احترام بود. پس از بازگشت به اسکاتلند در سال 1559، او به دلیل نفوذ رومانیت‌ها به عنوان یک قانون شکن و یاغی شناخته شد، اما از هیچ ترسی به کار خود ادامه داد و تا زمان مرگش در سال 1572 در تأسیس اصلاحات در آن کشور مشارکت فعال داشت.

جان بونیان، نویسنده مشهور جهانی کتاب پیشرفت زائر، در سال 1628 در انگلستان به دنیا آمد. او پسر یک قلع‌ساز در شهر الستو بود و برای ادامه همان خط تجارت پدرش تحصیل کرد. با این حال، Bunyan موفق به کسب برخی از آموزش‌های اولیه شد و اگرچه تمایل چندانی به دین نداشت، او دارای ویژگی‌های اخلاقی بالاتر از اکثر همکلاسی‌های خود بود. مدتی در ارتش مجلس خدمت کرد. در آنجا یکی از یارانش در حین حضور کشته شد

پست شما بونیان احساس کرد که دست الهی برای نجات جان او مداخله کرده است. از این رو او را به توجه به مسائل دینی سوق دادند. پس از یک درگیری طولانی و شدید، او آرامش را در مسیح یافت. او به باپتیست ها پیوست و واعظ و پس از مدتی یکی از برجسته ترین سخنرانان آنها شد.

در سال 1660 تحت اقدامات ظالمانه برای اجبار به بازسازی، بونیان به زندان بدفورد انداخته شد و در آنجا به مدت 12 سال در زندان بود. او برای خرج خانواده اش شروع به ساختن بند کفش برای چکمه ها کرد، اما قاطعانه حاضر نشد ایمان خود را قربانی کند یا با مکرهایی از زندان فرار کند، کاری که می توانست به راحتی انجام دهد. به او پیشنهاد آزادی داده شد به شرطی که موعظه خود را رها کند. همچنین به او گفته شد که اگر به قانون شکنی ادامه دهد، در صورت بازگشت به انگلیس به تبعید و اعدام محکوم خواهد شد. پاسخ او این بود: «اگر امروز اجازه بدهید بروم، فردا دوباره موعظه خواهم کرد.» اما آزاردهنده های او ناامید شدند، زیرا پیلگریمز پروگرس، که او در زندان نوشت، در هر جایی که به زبان انگلیسی صحبت می شد، حقایق نجات را آموزش می داد. این اثر به تمام زبان های جهان مسیحیت ترجمه شده است. این کتاب به یکی از کتاب های مورد علاقه تبدیل شد که پس از کتاب مقدس، مبلغی برای غیریهودیان آن را برای بندگان دیگر خود ترجمه کرد.

پس از آزادی، بانیان با شور و اشتیاق فراوان به موعظه پرداخت و لقب «اسقف بونیان» را به خود اختصاص داد. کتاب مقدس همراه همیشگی او، منبع خرد و الهام بخش نبوغ او بود. انکار نفس به خاطر حق و به نفع دیگران حکم زندگی او بود. بونیان در سن 60 سالگی در اثر قرار گرفتن در معرض طوفان در حالی که از تلاش موفقیت آمیز برای آشتی دادن پدر و پسرش بازگشته بود، درگذشت. نمونه های قابل توجه تری از آموزش، از قدرت دگرگون کننده کتاب مقدس بر عقل و قلب، نسبت به نمونه های ارائه شده در داستان جان بونیان وجود دارد.

جان وسلی، بنیانگذار متدیسم، در سال 1703 در اپورث، انگلستان به دنیا آمد. پدرش خدمتگزار کلیسای انگلیکن بود. مادرش که اولین دستورات و تعلیمات خود را از او دریافت کرد، زنی با هوش و تقوای عمیق، محکم و خردمند در نظم و آموزگاری ماهر بود. او در آکسفورد تحصیل کرد و به دلیل دانش و دانش خود شهرتی به دست آورد. "کلوب سانتو" معروف در آنجا شکل گرفت -

جان و چارلز وسلی، ویتفیلد و دیگران در تمرینات عبادی، مراقبت از فقرا و بیماران، بازدید از زندان ها و غیره متحد شدند.

در سال 1725 وسلی به سمت وزارت منصوب شد. هنگامی که مأموریتی به گرجستان برای تغییر دین هندی ها برنامه ریزی شد، و فراخوانی انجام شد: «روحانیانی که عادت به تحقیر زیور آلات و آسایش زندگی، ریاضت های فیزیکی و زندگی مراقبه دارند»، وسلی به این دعوت پاسخ داد. او به مدت دو سال در مستعمره ماند، اما بدون اینکه فرصتی برای انجام مأموریت خود داشته باشد. وسلی در سال 1738 به انگلستان بازگشت. در همان سال او آموزه عادل شمرده شدن با ایمان را به طور کامل پذیرفت و شروع به تبلیغ آن کرد. او خود را به ویژه وقف کار رساندن انجیل به طبقات فقیر و غفلت شده کرد. او که دید کلیساها درهای خود را به روی او می بندند، سرانجام تصمیم گرفت در فضای باز موعظه کند. او گفت: «به سختی توانستم خودم را با این شیوه عجیب موعظه در مزارع آشتی دهم... با توجه به اینکه در تمام عمرم (تا همین اواخر) در هر نکته مربوط به نجابت و نظم بسیار لجاجت کرده بودم، فکر می کردم که این تقریباً نجات روح است. اگر در کلیسا انجام نشود گناه است.» تا روز مرگش در سال 1791 در اسکاتلند، انگلستان و ایرلند به کار خود ادامه داد.

او در طول زندگی خود بیش از 400000 کیلومتر را پیمود و 40000 موعظه موعظه کرد و علاوه بر نظارت بر کلیساها و جماعات خود، به حجم عظیمی از مکاتبات پرداخت و نوشته های حجیم خود را تهیه کرد.

جورج ویتفیلد، یکی از بزرگترین بشارتگران دوران معاصر، در گلاستر انگلستان به دنیا آمد. او که در آکسفورد تحصیل کرده بود و عضوی از باشگاه متدیست بود، اولین کسی بود که در میان همتایان خود اظهار عقیده کرد. وایتفیلد بود

در سال 1736 منصوب شد و به ویژه برای بهره بردن از انبوهی که خدمات کلیسا به آنها دسترسی نداشتند، کار کرد. او هفت بار از آمریکا دیدن کرد و در تمام شهرهای بزرگ موعظه کرد. او همچنین به طور گسترده در انگلستان، اسکاتلند و ایرلند کار کرد و همچنین به هلند سفر کرد. وایتفیلد در مورد دکترین جبر با وسلی مخالف بود و این جدایی منجر به ظهور دو شاخه شد - کالوینیست ها و متدیست های وسلی. او در سال 1770 در سن 56 سالگی، زمانی که برای هفتمین سفر تبلیغی خود در سراسر ایالات متحده آماده می شد، درگذشت.

قدرت موعظه وایتفیلد توسط همه طبقات به رسمیت شناخته شد. جمعیت برای شنیدن او هجوم آوردند و احیای بزرگی کار او را دنبال کردند.

غیر معمول نبود که او روزی سه تا چهار بار موعظه می کرد. یک روز قبل از مرگش، او در اکستر، ماساچوست سخنرانی کرد و سالن بزرگ را به مدت دو ساعت معلق نگه داشت. وایتفیلد به نیویورک پورت سفر کرد تا روز بعد در آنجا موعظه کند. وقتی برای استراحت به اتاقش می رفت، دید جمعیتی در سالنی که در آن اقامت داشت جمع شده بودند. ایستاد و از بالای پله ها با مردم صحبت کرد تا اینکه شمعش در لوستر خاموش شد. صبح روز بعد او را مرده پیدا کردند.

جان رابینسون، چوپان زائر، در سال 1575 در انگلستان به دنیا آمد. او در کمبریج تحصیل کرد و در کلیسای مستقر وزیر شد. اما با احساس اینکه برتری کلیسایی اعطا شده توسط پادشاه مطابق با تعالیم مسیح نیست، تصمیم به جدایی گرفت. این تصمیم برای او دردناک بود و با اشاره به آن گفت: «اگر حقیقت در قلب من «چون آتش سوزنده در استخوانهایم» نبود، هرگز این پیوندها را نمی شکستم... بلکه تحمل می کردم که نور تاریکی مردان دیگر خدا را از قلب ناسپاس من گرفته بود.» رابینسون از جمله تبعیدیانی بود که به هلند پناهنده شد و کشیش کلیسای زائر در لیدن شد، جایی که به دلیل تقوا و دانش پژوهی بسیار مورد احترام بود. هنگامی که زائران تصمیم گرفتند به دنبال خانه ای در آمریکا باشند، لازم بود که گروه را تقسیم کنند، و از آنجایی که اکثریت در لیدن ماندند تا برادران خود را تا آخر دنبال کنند، آنها درخواست خدمت کشیش خود را کردند. اما رابینسون قرار نبود گله خود را در دنیای جدید همراهی کند. او در سال 1625 در لیدن درگذشت.

بعداً خانواده اش به تبعیدیان پیوستند و نوادگانش از مهاجران نیوانگلند بودند.

شخصیت رابینسون را می توان در سخنرانی خداحافظی او با زائران مشاهده کرد. او یکی از معدود مردانی در هر عصری بود که امید اصلاح را گرمی داشت - مردانی که به جای اینکه ایمان خود را بر یک عقیده یا آموزه کلیسا تکیه کنند، آن را بر اساس ابدی کلام خدا بنا نهادند.

راجر ویلیامز، که عمدتاً مدافع آزادی مذهبی بود، در حدود سال 1600 در ولز به دنیا آمد. او در سال 1683 در رود آیلند درگذشت. وی توسط کلیسای انگلیکن به عنوان روحانی منصوب شد. اما به زودی، همانطور که خود او گفت، "وجدانش او را علیه کلیسای ملی، مراسم و اسقف های آن برانگیخت." او در سال 1631 به آمریکا رفت، اما از آنجایی که بیش از حد رادیکال و صریح بود، حتی برای مستعمرات پیوریتن، به تبعید محکوم شد. یکی از مقرراتی که توسط آن قانونگذاران تهیه شده بود، این بود: «اگر شخص یا اشخاصی در این صلاحیت... از قضاوت حق قانونی یا اختیارات قانونی خود را برای مجازات تخلفات خارجی از جدول اول (دیکالوگ) سلب کنند. به تبعید یا تبعید محکوم خواهد شد.» از آنجایی که ویلیامز قاطعانه صلاحیت قضاوت در امور مذهبی را انکار کرد، محکوم شد.

او متهم به داشتن افکار پیشرفته ای بود که برای صلح و نظم ملت خطرناک بود. اما پس از تأسیس رود آیلند، او جامعه ای را تأسیس کرد که در آن آزادی مذهبی کامل حاکم بود و این آموزه ها در آن قرار داشتند.

آزادانه مجاز است با این حال، زندگی، اموال و دولت مدنی در آنجا مانند ماساچوست تضمین شده بود. بنابراین نشان داده شد که آموزه های ویلیامز برای صلح و نظم ایالت خطرناک نیست. اتهامات مطرح شده علیه او بی اساس بوده و تبعید او از ماساچوست ناعادلانه بوده است.

«شخصیت ویلیامز، به عنوان یک مرد و به عنوان یک مسیحی، غیر قابل سرزنش بود. حتی سرسخت ترین مخالفانش نیز با احترام زیادی از او صحبت می کردند. ویلیامز دوست خاص هندی ها بود. او زبان آنها را مطالعه کرد، به حق آنها برای داشتن زمین احترام گذاشت و از آنها دفاع کرد و هنگامی که مستعمره ماساچوست و دیگر شهرک های سفیدپوست در معرض خطر خصومت های بومی قرار گرفتند، توانست با دانش و دوستی خود با سران اصلی از خطرات قریب الوقوع دوری کند.» ویلیامز بی عدالتی های متحمل شده را اینگونه جبران کرد.

گیلهرم میلر، تعیین کننده معروف پیشگویی ها، در سال 1782 در پیتسفیلد، ماساچوست به دنیا آمد. با این حال، تا مدت زیادی از زندگی او، خانه اش در لو همپتون، نیویورک بود، جایی که در سال 1849 درگذشت. میلر، افسر ارتش انقلابی، در جنگ 1812 به عنوان کاپیتان ارتش خدمت کرد. او قبل از ورود به ارتش احساسات خدایپرستی را در خود جذب کرده بود، اما یکپارچگی شخصیت او باعث شد تا هرزگی اردوگاه به قدری برایش ناپسند باشد که پس از پایان جنگ، با خوشحالی حرفه نظامی خود را رها کرد.

این واقعیت که دئیسم وجود آینده را انکار می کند، میلر را از موافقت کامل با این آموزه باز داشت، اگرچه او کتاب مقدس را به عنوان الهام گرفته نمی پذیرفت. با این حال، با کشف این که کتاب مقدس به جای پذیرش آموزه های الهیات فعلی به عنوان شارحان وحی، مفسر خود است، هر دو مشکل ناپدید شدند. از سال 1818 زمانی که به این نتیجه رسید که ظهور شخصی مسیح نزدیک است، به مدت 13 سال مشتاقانه به بررسی این موضوع ادامه داد، اما نظرات خود را فقط در خلوت بیان کرد.

هنگامی که او سخنرانی های عمومی خود را در سال 1831 آغاز کرد و از آن زمان تا سال 1844، چهار هزار خطبه را در 500 شهر مختلف موعظه کرد. حدود 200 وزیر استدلال های میلر را پذیرفتند و 500 واعظ در اعلامیه او شرکت داشتند. تقریباً در 1000 محل، اجتماعات مؤمنان ساخته شد که حدود 50000 نفر را شامل می شد. تنها از طریق زحمات میلر، کمتر از 6000 روح به مسیح تبدیل شدند و این تعداد احتمالاً بسیار بیشتر بود. از میان نوکیشان، حدود 700 نفر قبل از شرکت در سخنرانی های او آشکارا ملحد بودند.

اگرچه در زمان دقیق ظهور دوم اشتباه می کرد، اما در مورد نحوه و نزدیکی ظهور خداوند، اعتقاد او تزلزل ناپذیر بود. او در سال 1845 نوشت: «من بی طرفانه مخالفانها را با این دیدگاهها سنجیدم، اما دریافتم که هیچ استدلالی توسط کتاب مقدس که به نظر من، موضع من را باطل می کند، تأیید نشده است. بنابراین نمی توانم از روی وجدان منتظر بازگشت پروردگار نباشم و تا زمانی که فرصت دارم به هموعان خود توصیه کنم که برای آن رویداد بزرگ آماده باشند.» با این حال، او احساس می کرد که مأموریتش تقریباً به پایان رسیده است. میلر گفت: «من این را به برادران جوانم می سپارم تا برای حقیقت مبارزه کنند.» سالها به تنهایی کار کردم. اکنون خداوند کسانی را برانگیخته است که جای من را پر کنند.» او به موعظه ادامه داد، اما هر از گاهی، تا زمانی که بیماری های سنی اجازه می داد. میلر با ایمان کامل به آموزه هایی که اعلام کرده بود درگذشت.

جوزف وولف مبلغ و مسافر معروف عبری در سال 1795 در باواریا آلمان به دنیا آمد. او که از استعداد های زبانی، قدرت ادراک حاد، خلق و خوی پرانرژی و احتیاط فراوان برخوردار بود، از کودکی با مردان برجسته ای از چندین کشور اروپایی ارتباط داشت. در سال 1812 وولف در شهر پراگ توسط یک راهب بندیکتین غسل تعمید یافت. در رم جایی که قرار بود باشد

او که به عنوان مبلغ تحصیل کرده بود، خود را وقف مطالعه زبان های شرقی کرد و قصد داشت انجیل را به یهودیان و مسلمانان برساند. او از لطف پاپ پیوس هفتم برخوردار بود، اما نظرات لیبرالی که او در موارد متعدد بیان کرد، او را در نظر تفتیش عقاید مشکوک کرد و ولف مجبور شد کالج و شهر ابدی را ترک کند. او در انگلستان به سرعت دوستانی پیدا کرد. بنیانگذاران انجمن لندن برای یهودیان، با درک استعداد ویژه او در کار تبلیغی، پذیرش او را در دانشگاه کمبریج تبلیغ کردند و در آنجا مطالعات شرقی خود را ادامه داد.

«ولف در طول زندگی پرماجرا خود به عنوان یک مسافر - در اروپا، آسیا، آمریکا و بخش‌هایی از آفریقا - با پادشاهان و شاهزادگان و همچنین با مردان دانشمند از همه رده‌های کلیسای آشنا شد. او در مواجهه با بزرگترین خطرات، شجاعت تسلیم ناپذیر و حضور چشمگیر از خود نشان داد. وولف همه جا موعظه می کرد - گاهی به زبان مادری، گاهی به زبان های مختلف - و هر جا که می رفت می دانست چگونه برجسته ترین مردان و زنان را در پیشبرد مأموریت خود علاقه مند کند. او که در سفرهایش از زندگی کاری و آب و هوا خسته شده بود، آخرین سالهای خود را به عنوان رئیس یک کلیسای انگلیسی گذراند و در سال 1862 در آنجا درگذشت.

جان آلبرت بنگل در سال 1687 در وورتنبورگ به دنیا آمد و در سال 1751 درگذشت. او در سراسر جهان به عنوان مردی با قدرت تشخیص، دانش گسترده و تقوای استوار شناخته شده است. او مؤلف کتاب‌های بی‌شماری - هم انتقادی و هم تفسیری - بود که ارزش زیادی در مورد کتاب مقدس داشتند، که هنوز بخشی از گنجینه دانش‌آموزان کتاب مقدس هستند. قاعده تفسیری بنگل این بود که "چیزی به کتاب مقدس اضافه نکند، بلکه همه چیز را از آنها استخراج کند و اجازه دهد هیچ چیز در آنها پنهان بماند."

لوئیس گاوسن، متولد 1790 اهل ژنو و یک روحانی کلیسای اصلاح‌شده بود. گاوسن در سراسر سوئیس به عنوان حامی صادق مسیحیت انجیلی شناخته می شد. او با دکتر ژان مرل دوآبنیه و دیگران ارتباط داشت و به دنبال جایگزینی فلسفه عقل گرایی که به ژنو حمله کرد، ایمان کتاب مقدس را جایگزین کرد. او با مخالفت شدید روبرو شد و در نهایت توسط قوه قضائیه تعلیق شد. در سال 1834 کرسی الهیات را در مدرسه انجیلی تازه تأسیس ژنو به عهده گرفت و نویسنده چندین اثر در مورد کتاب مقدس شد. مرگ او در سال 1863 اتفاق افتاد.

پیوس نهم و حکم عصمت - ما از رساله گلدستون، «احکام واتیکان»، روایت صدور فرمان عصمت توسط پاپ پیوس نهم، خلاصه می‌کنیم: شورای واتیکان در میان نواختن زنگ‌های بی‌شماری به طور رسمی افتتاح شد. کانن سن آنجلو، در 8 دسامبر 1869 در کلیسای واتیکان. در چهارمین جلسه علنی، در 18 ژوئیه 1870 فرمان عصمت پاپی اعلام شد. این سند نه تنها قدرت پاپ روم را بر همه کلیساها تأیید می کند، بلکه به او «یک صلاحیت قضایی فوری می دهد که همه کاتولیک ها، اعم از کشیش ها و مردم، باید نه تنها در مسائل اعتقادی و اخلاقی، بلکه حتی در زمینه نظم و انضباط و حکومت تسلیم شوند. او اعلام می‌کند که پاپ، زمانی که «در انتساب‌های رسمی خود به جهان مسیحیت، در مورد مسائل مربوط به ایمان و اخلاق، خطاناپذیر است» و تصمیمات او نهایی و غیرقابل برگشت است.

این اقدام عالی کفرگویی پاپ به سرعت با سقوط حاکمیت موقت پاپ همراه شد. در نیمه دوم سپتامبر 1870، شش هفته پس از اعلام فرمان عصمت، «امپراتوری فرانسه، که پشتیبان اصلی قدرت موقت پاپ بود، با تسلیم ناپلئون سوم، در قلعه قدیمی هوگنو، سدان، فروپاشید. به پادشاه پروتستان ویلیام روسیه. و در روز بیستم سپتامبر، نیروهای ایتالیایی، به نام پادشاه ویکتوریو امانوئل، رم را به عنوان پایتخت آینده ایتالیای متحد تصرف کردند. از آن روز که پیوس نهم در بیانیه خود در برابر مردم روم ظاهر شد

عصمت، او دیگر هرگز در ملاء عام دیده نشد. پاپ پرافتخار رم که از قدرت موقت خود سلب شده بود و نمی خواست خود را تحت حاکمیت ملی قرار دهد، تا زمان مرگش در سال 1878 در کاخ واتیکان خود زندانی باقی ماند.